انوار هدایت

درس های خارج اخلاقی مرجع عالیقدر

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی مدظله

شرح کتاب اسلام و ایمان اصول کافی

چاپ دوم

تهیه و تنظیم: [illegible]



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه ای
السلام علیک یا صاحب الزمان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

انوار هدایت: مجموعه مباحث اخلاقی مکارم شیرازی

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان و نام پدیدآور : انوار هدایت: مجموعه مباحث اخلاقی مکارم شیرازی/مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم میراحمد فقیه‌نیریزی.
مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۶۱۵ص.
شابک : ۷۰۰۰۰ ریال978-964-533-089-5:
یادداشت : کتاب حاضر قبلا به صورت جلدی تحت عنوان « انوار هدایت : بر اساس بحث‌های اخلاقی...مکارم شیرازی» نیز توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر : انوار هدایت : بر اساس بحث‌های اخلاقی...مکارم شیرازی.
موضوع : احادیث اخلاقی
موضوع : اخلاق اسلامی -- احادیث
شناسه افزوده : فقیه نی‌ریزی، میر احمد، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده
رده بندی کنگره : BP۲۴۸/م۷الف۸ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۸
شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۵۷۲۹۹
ص: 1

اشاره

مقدّمه حضرت آیةاللّه العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی)

عالم بی‌عمل به همان اندازه خطرناک است که عامل بی‌علم، زیرا از نظر اسلام «علم» و «عمل»، همچنین «عقیده» و «اخلاق»، به‌منزله دو بال نیرومند برای پرواز انسان به‌سوی جوار قرب الهی و وصول دیدار آن محبوب بی‌بدیل است.
هیچ‌یک از این دو به‌تنهایی نمی‌تواند انسان را به کمالات برساند. علم بدون عمل مانند عمل کردن بدون آگاهی، مایه انواع انحرافات و به گفته امام صادق علیه السلام در حدیث معروف که در اصول کافی آمده: «لا تَزیدُهُ سُرعَةُ السِّیرِ إلّابُعداً» است. به همین دلیل همیشه علمای بزرگوار ما کوشیده‌اند دروس علمی را با نصایح اخلاقی و نکات دقیق و جالب از آیات و روایات اسلامی بیامیزند تا قلب‌های دانش‌طلبان همچون افکارشان روشن و نورانی شود.
این حقیر به حکم احساس وظیفه، سال‌هاست که سعی می‌کنم روزهای چهارشنبه که روز آخر درسی هفته است، یکی از روایات ناب معصومین علیهم السلام را در زمینه تهذیب نفس و پرورش اخلاق، از منابع معتبر برای طلّاب عزیز درس خارج مطرح کرده و به ذکر دقایق و نکات و محتوای آن بپردازم، تا هم گوینده از آن پند گیرد و هم شنونده راه و رسم اخلاق را بیاموزد.
این روایات گاه مجموعه‌هایی از احادیث را که در بحارالانوار یا روضه کافی یا نهج‌البلاغه یا تحف‌العقول که دارای یک تسلسل جالب منطقی است شامل

می‌شود. و چون به زبان ساده مطرح می‌شد می‌توانست برای همگان مفید باشد.
بارها کسانی از طلّاب فاضل کوشیدند آنها را از نوارها جمع‌آوری و تنظیم کنند و در اختیار عموم بگذارند و چون کار نسبتاً سنگینی بود توفیق به پایان بردن آن نصیبشان نشد تا اینکه فاضل سختکوش و محترم حجّةالاسلام آقای حاج سیّد میراحمد فقیه نی‌ریزی دامن همّت بر کمر زد و بخش مهمّی از آنها را به صورت مجموعه‌ای گردآوری و تنظیم و آماده نشر کرد و آنچه در این کتاب می‌بینید بخشی از آن است.
من به سهم خود از تلاش‌های خستگی‌ناپذیر و پر از اخلاص ایشان تشکّر می‌کنم و از خداوند می‌خواهم که برای همگان مفید و برای گوینده و نویسنده و خوانندگان مایه نجات شود.
قم- حوزه علمیّه

ناصر مکارم شیرازی

پیشگفتار

رسالت انبیا تربیت انسان‌ها بوده است و در این راه مرارت‌ها و رنج‌های فراوانی برده‌اند. کاروان سالار این قافله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز هدف بعثت خود را تکمیل مکارم اخلاق دانسته (1) و کتاب آسمانی او کتاب تربیت، تزکیه و کتاب انسان‌سازی است، چرا که علم بی‌عمل مخرّب و زیانبار است و بر طبق روایات اسلامی، بوی تعفّن عالم بی‌عمل جهنّمیان را عذاب می‌دهد. ازاین‌رو بر پیشوایان امّت- که ادامه‌دهندگان راه انبیا هستند- لازم است پیش از توصیه به دیگران، نفس خویش را تأدیب کنند و الگوی عملی برای دیگران باشند، چنانکه انبیا و اولیا بوده‌اند.
حوزه‌های علمیّه همواره این وظیفه سنگین انبیا را به دوش کشیده و در راه پاسداری آن از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌اند.
تاریخ خونبار تشیّع گواه این مدّعاست که وارثان انبیا برای برپایی نظام الهی بسیار کوشیده و وظیفه خطیر تزکیه و تعلیم را هیچ‌گاه از یاد نبرده‌اند.
« «وَیُزَکّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ»؛ و آنها را تزکیه کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد».(2) ایشان برای تحقّق آرمان‌های پاک و خدایی، در عمل به مردم درس

1- قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله:« إنَّما بُعِثتُ لِاتَمّمَ مَکارِمَ الأخلاقِ» مکارم‌الاخلاق، ص 8.

2- سوره جمعه، آیه 2.

خداپرستی و خداخواهی دادند و علم را با عمل آمیختند، لذا گفته‌هایشان بر دل می‌نشست و می‌نشیند زیرا کلامی که از دل برآید، لاجَرَم بر دل نشیند.
ازاین‌رو درس‌های اخلاقی و بحث‌هایی که به خودسازی می‌انجامد همواره در حوزه‌های علمیّه جایگاه ویژه‌ای داشته و دارد و مشتاقان را به‌سوی خود می‌کشانَد. چنین درس‌هایی طلّاب را از قیدوبند عالم مادّی می‌رهانَد و آنان را به عالم ملکوت و اوج افلاک می‌رسانَد. رفتار و کردار آن عالمان عامل، خود درس بود و چون دانش‌پژوهان آنان را می‌بینند در راه خود استوارتر شده، نیرویی جدید می‌یابند.
مرجع عالیقدر حضرت آیةاللّه العظمی مکارم شیرازی (مدّظلّه‌العالی) نیز از عالمانی است که به این مهم توجّه دارند و در راه تهذیب طالبان علم می‌کوشند.
معظّم‌له روزهای چهارشنبه هر هفته پیش از شروع درس‌های خارج فقه و اصول، دقایقی چند به توضیح و تفسیر یک حدیث می‌پردازند و عطش تشنگان معارف الهی را فرو می‌نشانند و طلّاب را به تزکیه همراه با تعلیم و تعلّم فرامی‌خوانند. درس‌های ایشان مزایای فراوانی دارد که از جمله می‌توان به فصل‌بندی، سادگی بیان و همه‌فهم بودن آن اشاره کرد به‌گونه‌ای که همگان حتّی مردم عادی می‌توانند از آن بهره ببرند. بحث‌های کوتاه اخلاقی معظّم‌له را می‌توان نوعی فقه‌الحدیث شمرد. این درس‌ها گنجینه و توشه گرانبهایی است که باید از آنها برای تهذیب نفس بهره برد و اهل منبر و وعظ و خطابه می‌توانند از مطالب آن برای پربار ساختن سخنان خود استفاده کنند.
از آنجا که معصومین علیهم السلام مصادیق بارز و اکمل انوار الهی و واسطه‌های فیض او هستند و بالطبع آنچه از زبان مبارکشان جاری می‌شود نور است، این کتاب را انوار هدایت نامیدیم. امید که بتوان در پرتو آن راه یابیم و به سر منزل مقصود برسیم که به قول حافظ:
طی این مرحله بی‌همرهی خضر مکن‌ظلمات است بترس از خطر گمراهی
در این کتاب برخی مطالب را که در درس معظّم‌له اجمالاً بیان شده بود شرح دادم و برای توضیح آنها از منابع متعدّد خصوصاً از تفسیر نمونه بهره بردم.
همچنین نشانی آیات و روایاتی را که ایشان در ضمن سخنانشان بحث کرده‌اند در پانوشت ذکر کردم.
از خداوند متعال می‌خواهم که توفیق دهد تا همه بحث‌های اخلاقی مطرح شده در درس معظّم‌له را به زیور طبع آراسته و در اختیار مشتاقان قرار دهم.

در اینجا لازم می‌دانم از بزرگواری و الطاف پدرانه استاد معظّم حضرت آیةاللّه العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته) که با دیده عنایت به این مجموعه نگریسته‌اند صمیمانه تشکّر کنم. توفیق و سلامت ایشان را در راه خدمت به اسلام و نشر علوم اهل‌بیت علیهم السلام از خداوند متعال خواهانم.

گفتنی است اگرچه این مطالب برای طلّاب و فضلای حوزه بیان شده است، دیگران هم می‌توانند از آن بهره ببرند و کام تشنه‌شان را با آب زلال معارف معصومین علیهم السلام سیراب سازند.

در پایان از فاضل محترم حجّةالاسلام والمسلمین آقای احمد علی‌بابائی که در تهیّه و تنظیم این کتاب و آقای حاج مسعود مکارم مدیر محترم انتشارات امام علیّ بن ابی‌طالب در چاپ و نشر آن صمیمانه همکاری کرده‌اند تشکّر می‌کنم و توفیق روزافزون این بزرگواران را در راه نشر علوم اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از ایزد منّان خواستارم.

ومِن اللّه التّوفیق وعلیه التّکلان

سیّد میراحمد فقیه نی‌ریزی

1
عَن انَسٍ قالَ: خَطَبَنا رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله عَلى ناقَتِهِ العَضباءَ، فَقالَ: ايُّها النّاسُ، كأنَّ المَوتَ فيها عَلى غَيرِنا كُتِبَ، وَ كأنَّ الحَقَّ عَلى غَيرِنا وَجَبَ، وَكأنَّ ما نَسمَعُ مِن الأمواتِ سَفرٌ عَمّا قَليلٍ الَينا راجِعون، نُبَوِّؤُهُم اجداثَهُم، وَنَأكُلُ تُراثَهُم، كأنّا مُخَلَّدونَ بَعدَهُم.
از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا صلى الله عليه و آله در حالى که سوار بر شترش به‌نام عَضبا بود، خطاب به آنان فرمود: اى مردم، گويا مرگ فقط براى ديگران نوشته شده (و ما نمى‌ميريم) و حق (و احکام خدا) فقط بر ديگران واجب است و گويا مردگان مسافرانى‌اند که به‌زودى به‌سوى ما بازمى‌گردند و ما فقط آنان را به خاک سپرده‌ايم و ارثشان را مى‌خوريم، گويى بعد از ايشان جاودان هستيم.
بحارالانوار، ج 77، ص 175

نور هدايت
پيامبر اکرم صلى الله عليه و آله در اين حديث شريف به برخى موانع شناخت اشاره فرموده است که براى فهم بهتر اين موضوع به ذکر مقدّمه‌اى مى‌پردازيم:
در زندگى ما گاه مشکلاتى وجود دارد که از آن به «موانع شناخت» تعبير مى‌کنيم. در قرآن مجيد نيز آيات فراوانى در اين باره وجود دارد، ولى با کمال تأسّف به سبب عدم انس با قرآن از آنها غافل هستيم. از جمله موانعى که علما

ذکر می‌کنند حبّ ذات یعنی خوددوستی است.(1) شاید این جمله معروف را شنیده‌اید که «حُبُّ الشَّیءِ یُعمی وَ یُصِمُّ؛ دوستی زیاد یک چیز، انسان را کور و کر می‌کند».(2) این دوستی افراطی باعث می‌شود که انسان نتواند حقایق را ببیند و به قول قرآن کریم « «لَهُمْ اعْیُنٌ لَایُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَایَسْمَعُونَ بِهَا»؛ وچشمانی که با آن نمی‌بینند وگوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند».(3) لذا همه چیز را برای خود می‌خواهد و هر زشتی و بدی را برای دیگران. مثلاً وقتی می‌شنود در فلان منطقه سیل آمده، یا زلزله شده، یا ماشینی به درّه سقوط کرده، فکر نمی‌کند ممکن است همین حوادث برای او هم اتّفاق افتد و گمان می‌کند تافته جدابافته‌ای است. ازاین‌رو چنین وقایعی اثری در او نمی‌گذارد

1- چهره حقیقت هرقدر آشکار و درخشان باشد، تا در برابر دیده بینا قرار نگیرد درک آن ممکن نیست. به تعبیر دیگر، برای شناخت حقایق دو چیز لازم است: آشکار شدن چهره حق و داشتن وسیله دید و درک.
آیا هرگز نابینا می‌تواند قرص خورشید را ببیند؟ آیا کران می‌توانند نغمه‌های دلنواز جهان را بشنوند؟ همین‌گونه کسانی که چشم حق‌بین ندارند از دیدن چهره حقیقت محرومند و آنها که از شنیدن آیات حق گوش حق‌شنو ندارند.
به همین دلیل نخستین شرط برای رهروان راه حق، تهذیب نفس و تقواست که بدون آن انسان در ظلمات وهم گرفتار و در بیراهه‌ها سرگردان می‌شود. و اگر می‌بینیم قرآن راه شناخت را تقوا می‌داند و می‌گوید: هُدًی لِلْمُتَّقِینَ:« مایه هدایت پرهیزگاران است»، اشاره به همین واقعیّت است.

2- اگر انسان کسی یا چیزی را به‌طور افراطی دوست بدارد آن دوستی معمولاً مانع می‌شود که عیوب‌و بدی‌های او را ببیند یا بشنود و غیر از خوبی چیزی در او نمی‌بیند.
حکایتی که در ذیل می‌آوریم شاهدی است بر این مدّعا.
می‌گویند که جوانی عاشق دوشیزه‌ای شده بود، پدر و مادر دختر مانع ازدواج شدند. جوان بسیار کوشید. خرج‌ها و خواهش‌ها کرد و زحمت‌ها کشید تا سرانجام دختر در حباله او درآمد. مدّت‌ها با هم زندگی کردند، کانون خانوادگی گرم و باطراوت بود، امّا رفته‌رفته لهیب عشق فرو نشست و آتش فروزان شهوت خاموش شد.
روزی شوهر به صورت زن نگاه کرد و در چشم راست او لکّه سفیدی دید.
...

تعجّب کرد و گفت: از چه وقت این لکّه در چشم تو پدید آمده؟ گفت: از همین الان. شوهر گفت: چه می‌گویی؟ زن لبخندی زد و گفت: در دو سالگی آبله درآوردم، چشمم آسیب دید و از آن وقت این لکّه در آن مانده است.
شوهر گفت: عجیب است پس چرا من تا به حال ندیده بودم؟ زن گفت: علّتش روشن است، تو عاشق من بودی و عاشق در معشوق جز خوبی و زیبایی چیزی نمی‌بیند(حُبُّ الشَّیءِ یُعمی وَیُصِمّ)، ولی اکنون که آتش عشق تو خاموش شده و دیگر از دیده عشق به من نمی‌نگری و زن و شوهر عادی هستیم، عیب مرا می‌بینی و به‌درستی تشخیص خوبی و بدی می‌دهی(گفتار وعّاظ، ج 3، ص 9).

3- سوره اعراف، آیه 179.

و متحوّلش نمی‌کند. به همین علّت است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای مردم، شما را چه شده است، چرا چنین در خواب غفلت فرو رفته‌اید؟ آیا گمان می‌کنید که مرگ فقط برای همسایه است و این شتر بر درِ خانه شما نمی‌خوابد؟ شاید به خودتان وعده می‌دهید که به ما مهلت داده‌اند تا چند وقت دیگر زنده باشیم
(کَأَنَّ الْمَوتَ فیها عَلی غَیرِنا کُتِبَ).
وخیال می‌کنی که فقط دیگران باید حق را رعایت کنند واحکام خدا برای دیگران وضع شده است و تو از این قاعده مستثنا شده‌ای
(وَ کأَنَّ الحَقَّ عَلی غَیرِنا وَجَبَ).
شبیه این کلام والا در سخنان نورانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.
روزی حضرت در مراسم تشییع جنازه مسلمانی، کسی را دید که قهقهه سر داده است. امام به او فرمود: برای چه می‌خندی؟ خیال کرده‌ای که فقط او را به قبرستان می‌برند و تو روزی به او ملحق نمی‌شوی؟(1) از جمله مشکلات انسان حجاب‌هایی است که جلوی فهم و درک او را می‌گیرند.(2) و لذا حضرت می‌فرماید: حجاب‌های خودخواهی، تعصّب بیجا، کبر، شهوت، حبّ و بغض غیرالهی و ... را بردارید، تا انسان با کمک حجّت باطنی، یعنی عقل بتواند خوب و بد را تشخیص دهد و وقتی فهمید راه صحیح را در پیش گیرد.
باید باور کنیم که تمام آنچه برای دیگران واقع می‌شود ممکن است برای ما نیز در آینده نزدیک رخ دهد. شاعر عرب می‌گوید:
بَینا یُری الانسانُ فیها مُخبراًحَتّی یُری خَبَراً مِن الأخبارِ
«در آن هنگام که انسان از مرگ کسی خبر می‌دهد، ناگهان مرگ خود او در صدر اخبار قرار می‌گیرد».
مرگ پیر و جوان نمی‌شناسد، با کسی خویشاوندی ندارد و گاه‌و بیگاه به‌سراغ آدمی می‌آید.
در تعبیرات دقّت کنید که چقدر حساب‌شده است. مگر قانون مرگ فقط برای دیگران است؟ چه کسی ضامن شده که تا لحظه‌ای دیگر زنده باشیم؟ اگر ضمانتی در کار نیست پس چرا این‌همه کارهای خیر را به تأخیر می‌اندازیم؟ توبه را به فردا و فرداها وامی‌گذاریم، آن‌قدر سستی می‌کنیم که وقت می‌گذرد و دیگر در آن هنگام افسوس سودی نخواهد داشت.
اشتباه ما در این است که گمان می‌کنیم مرده‌ها مسافرانی‌اند که فردا یا پس‌فردا بازمی‌گردند و فقط ما آنان را با دستان خود در خاک کرده‌ایم و ارثشان را می‌خوریم و به‌گونه‌ای رفتار می‌کنیم که گویا همیشه بعد از آنها زنده‌ایم.

در رفتار بعضی بنگرید که گاه با کمال تأسّف بر سر همین ارث چه وقایع زشت و دردناکی به وجود می‌آورند. به ما خبر دادند که دو برادر در حدود ده پانزده سال بر سر تقسیم ارث با هم قهر کرده و به خانه یکدیگر نرفته‌اند.
باید به چنین انسان‌هایی گفت آیا شما مطمئن‌اید که این میراث را می‌خورید؟
یقیناً اگر منصفانه بیندیشند جواب خواهند داد نه. چون در زندگی واقعیّت‌هایی وجود دارد که انسان از آن غافل است، از جمله اینکه فاصله بین حیات و مرگ بسیار اندک است و بسیاری از اوقات انسان تعجّب می‌کند که چرا این‌قدر فاصله کم است.
گاهی برخی افراد می‌گویند خدا به ما رحم کرد نزدیک بود به درّه بیفتیم. اینها همه درس‌های عبرت‌آموزی است که باید فراگرفت و به کار بست، زیرا چیزی نزدیک‌تر از مرگ به انسان نیست و در عین حال، او این واعظ مهم را فراموش می‌کند. بزرگ‌ترین واعظ برای تهذیب نفوس مرگ است، لذا در روایات سفارش

1- نهج‌البلاغه، کلمات قصار 122.

2- امام سجّاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی می‌فرماید: وَ أنَّکَ لا تَحتَجِبُ عَن خَلقِکَ، إلّاأن تَحجُبَهُمُ‌الأعمالُ الآمال دونَکَ:« تو از بندگانت پنهان نیستی جز اینکه کردارهای زشت آرزوها) پرده‌ای بر دید تو کشیده است».
و حافظ چه خوش سروده:
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست‌تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز 8- مستحب است وقتی انسان به قبرستان می‌رود بگوید:« السّلامُ عَلی اهلِ الدّیارِ مِن المؤمِنینَ وَالمُسلمینَ، انتُم لَنا فَرَطٌ، وَ نَحنُ- ان شاءَ اللّهُ- بِکُم لاحِقونَ: سلام بر مؤمنان و مسلمانان خفته در این دیار، شما زودتر رفتید و ما نیز اگر خدا بخواهد به شما می‌پیوندیم»(کلّیّات مفاتیح‌الجنان، زیارت قبور مؤمنین).
در قبرستان زنگار غفلت را از خود بزدایید و آیینه صافی شوید تا انوار الهی در آن بتابد و راه درست را بیابید و از روزمرّه‌گی و دلمردگی برهید و به سعادت دو جهانی برسید.
دانی چرا آیینه‌ات غمّاز نیست؟چون که زنگار از رخش ممتاز نیست 9-

بحارالانوار، ج 59، ص 163.

شده که هر از چندی به قبرستان بروید.(8) زیارت مردگان فقط برای احترام گذاردن به آنان نیست و اینکه باید از مؤمنان چه در حیات و چه در ممات تجلیل کرد و آنان را از خیرات و نیکی‌های خود بهره‌مند ساخت و برایشان فاتحه خواند، اینها بیش از آنکه برای مردگان مؤثّر افتد در زندگان تأثیر دارد. وقتی دستت را بر قبر می‌گذاری درمی‌یابی که بین تو و او بیش از یک‌متر فاصله نیست. تو نیز ممکن است فردا به او بپیوندی. وقتی انسان در این مسائل تأمّل می‌کند با یاد مرگ، نفْس خویش را ذلیل می‌گرداند:

وَ ذَلّلهُ بِذِکرِ المَوتِ:

«با یاد مرگ آن را رام و خوار کن».

در این صورت است که دیگر حجاب‌های غفلت، غرور و مانند آن جلوی چشم و گوش و دل را نمی‌گیرد. مهم این است که پرده‌ها کنار رود.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود:

لَولا انَّ الشَّیاطینَ یَحومونَ عَلی قَلبِ بَنی آدَمَ، لَنَظَروا الی مَلَکوتِ السَّماواتِ:

«اگر شیاطین گِرداگِرد قلب آدمیان را احاطه نکرده بودند می‌توانستند (چونان ابراهیم) ملکوت آسمان‌ها را ببینند».(9) مانند نگاهی که خداوند به ابراهیم علیه السلام عطا کرد. در قرآن می‌خوانیم: « «وَکَذلِکَ نُرِی إِبْرهِیمَ مَلَکُوتَ السَّموَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ‌الْمُوقِنِینَ»؛ و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حاکمیّت مطلق خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ (تا به آن استدلال کند) و اهل یقین شود».(1)

1- سوره انعام، آیه 75.

2
عَن عَلقَمَةِ بنِ الحَصینِ قالَ: سَمِعتُ قَیس بن عاصِمِ المِنقَری یَقولُ: قَدِمتُ عَلی رَسولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی وَفدٍ مِن جَماعَةٍ مِن بَنی تَمیم، فَقالَ لی: اغتَسِل بِماءٍ و سِدرٍ. فَفَعَلتُ، ثُمَّ عُدتُ إلَیهِ وَ قُلتُ: یا رَسولَ اللّهِ، عِظنا عِظَةً نَنتَفِعُ بِها.
فَقالَ: یا قَیسُ، إنَّ مَعَ‌العِزِّ ذُلًّا وَانَّ مَعَ‌الحَیاةِ مَوتاً وَانَّ مَعَ‌الدُّنیا آخِرَةً وَانَّ لِکُلّ شَیءٍ حَسیباً، وَ عَلی کُلّ شَیءٍ رَقیباً وَ انَّ لِکُلّ حَسَنَةٍ ثَواباً وَلِکُلّ سَیّئَةٍ عِقاباً.
از علقمة بن حصین روایت شده است که قیس بن عاصم- یکی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- می‌گفت: روزی با جمعی از قبیله بنی‌تمیم خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم ایشان به من دستور داد برو با آب و سدر غسل کن. من دستور حضرت را انجام دادم و به‌سوی او بازگشتم و سپس عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، به ما اندرزی بده تا از آن بهره‌مند شویم. حضرت در پاسخ فرمود: ای قیس، بدان که همراه عزّت، ذلّت و به دنبال حیات، مرگ و همراه دنیا، آخرت است و برای هر چیزی حسابگر و بر فراز هر چیزی مراقبی و برای هر کار نیکی پاداش و در برابر هر کردار ناپسندی مجازاتی است.
بحارالانوار، ج 77، ص 175

نور هدایت
در این کلام نورانی دو نکته مهم است که از نظر اخلاقی برای دگرگونی

و تحوّل انسان مؤثّر است.
پیش از بیان مطلب ذکر مقدّمه‌ای لازم است:
از خصوصیّات دنیا دگرگونی آن است. یعنی دنیا و خود انسان- که جزئی از دنیاست- بر یک حال باقی نمی‌مانند و توجّه به همین مطلب، غرور انسان را می‌شکند چرا که بیشتر گرفتاری و مصیبت آدمی از غفلت است و اگر آدمی غافل نبود به‌آسانی تن به ذلّت نمی‌داد و گناه نمی‌کرد. مختصر اینکه غفلت ریشه همه بدبختی‌های انسان است و اسلام برای رفع و دفع آن راه‌ها و وسایلی را بیان کرده است.
عوامل شکست غرور و غفلت
الف) توجّه به دگرگونی‌های دنیا می‌تواند انسان را بیدار کند و فروتن سازد.
اگر به این نکته توجّه داشته باشد که پس از هر عزّتی ذلّتی و بعد از هر سلامتی بیماری و پس از هر امنیّتی ناامنی و هراس و بعد از هر جوانی پیری‌ای است، متواضع می‌شود و گرد غفلت را از جان خود می‌زداید.
انسان باید بداند مقام، مال، قدرت و سایر مواهب دنیوی جاودانه نیست و خواه ناخواه روزی از او گرفته می‌شود. شخص محترمی- که مقام نسبتاً مهمّی داشت- می‌گفت: خیال نکنید که من فقط یک مقام دارم، بلکه سه مقام دارم و ممکن است اینها به‌سادگی از من گرفته شوند. وی چنین تعبیر می‌کرد که تمام زندگی و مقام‌های من به شش ریال بستگی دارد. دیدم حرف صحیحی است، زیرا چه بسا تمام مقام‌های انسان با یک تماس تلفن بیاید یا برود. این واقعیّت بسیار مهمّی است که دنیا بر یک حال باقی نمی‌ماند و دائم در حال دگرگونی است، لذا نمی‌توان بر آن تکیه زد. آری، باید دنیا را معبر و گذرگاه و خانه کوچ کردن دانست و فهمید که تنها ذات اقدس الهی باقی و سرمدی است.
ب) طاعات و عبادات نیز غرور و غفلت را می‌زداید. انسان با نماز به یاد خدا می‌افتد و غفلت را از بین می‌برد.

برخی می‌پرسند تا کی باید نماز خواند؟ باید گفت: تا هر وقت که در دنیا باشیم باید نماز بخوانیم. اصلاً ما به نماز محتاج‌ایم. باید با نماز دست نیاز به درگاه بی‌نیاز ببریم و از او دوای دردهای خود را بخواهیم. نماز، غفلت‌زدا و بیدارگر است.
ج) مصائب و مشکلات نیز غفلت انسان را از بین می‌بَرد. دشواری‌ها در نگاه ابتدایی بلاست، امّا اگر خوب به آن بنگریم نعمت است. به عبارت دیگر، بلا بودن تنها یک روی سکّه و روی دیگر آن، سراسر خوشی و سرور است. یکی از منبری‌ها تشبیه خوبی می‌کرد و می‌گفت: در جادّه‌هایی که انسان می‌رود اگر تمام آنها مستقیم و هموار باشد خواب بر راننده مستولی می‌شود، امّا اگر در برخی جاهای آن دست‌انداز باشد آدمی را از خواب بیدار می‌کند. و گاه ناهمواری‌های مصنوعی می‌سازند که رانندگان خوابشان نبرد. مصیبت نیز ظاهرش ناراحتی است و درونش رحمت و نعمت.
نکته دوم اینکه انسان باید بداند هر کار بزرگ و کوچک، حتّی نفس کشیدن‌های او تحت مراقبت و حساب است و کسانی آن را می‌نویسند.(1) پیش از هر چیز خدای تعالی مراقب است و بعد دو ملک او. زمینی که انسان بر آن زندگی می‌کند و نیز اعضا و جوارح او روز قیامت علیه او شهادت می‌دهند.
حتّی در حدیث داریم که «یَوم» (زمان) در روز قیامت بر اعمال و رفتار ما گواهی می‌دهد. خلاصه باید بدانیم که تحت مراقبت شدید هستیم.

1- نه‌تنها دو فرشته رقیب و عتید شاهدند، بلکه خداوند شاهد اعمال ماست. ازاین‌رو امام علی علیه السلام در دعای کمیل به خداوند عرض می‌کند: وَکُنتَ انتَ الرَّقیبَ عَلَیَّ مِن وَرائِهِم وَالشّاهِدَ لِما خَفِیَ عَنهُم:« و خود از پشت سر ایشان مراقب من بوده‌ای و بر آنچه از نظر آنها پنهان ماند شاهد بوده‌ای».

شش برنامه سعادت‌بخش

اشاره

3
عَن ابی الدَّرداءِ قالَ: خَطَبَنا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ جُمُعَةٍ فَقالَ: ایُّها النّاسُ، توبوا اِلَی اللّهِ قَبلَ ان تَموتوا وَ بادِروا بِالأعمالِ الصّالِحَةِ قَبلَ ان تَشتَغِلوا وَأصلِحوا الَّذی بَینَکُم وَ بَینَ رَبّکُم تَسعَدوا وَ اکثِروا مِن الصَّدَقَةِ تُرزَقوا وَأمُروا بِالمَعروفِ تُحصَنوا وَانتَهوا عَن المُنکَرِ تُنصَروا.
از ابی‌درداء روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه‌ای برای ما خطبه ایراد کرد، فرمود: ای مردم، پیش از مرگ به‌سوی خدا بازگردید و توبه کنید و پیش از آنکه آسودگی خاطر از شما گرفته شود و در تنگناهای زندگی قرار گیرید به کارهای نیک بپردازید. رابطه خود را با خدا اصلاح کنید تا سعادتمند و بهروز شوید. بسیار صدقه بپردازید تا خدا به شما روزی دهد. امر به معروف کنید تا در قلعه محکم الهی قرار گیرید (و در امان باشید) و از منکر دست بردارید تا خدا شما را یاری رسانَد.
بحارالانوار، ج 77، ص 176

نور هدایت
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث شش دستور بیان فرموده است:

1. دستور توبه:

پیش از آنکه فرصت از دست برود توبه کنید.
توبه یکی از نعمت‌های خداوند تعالی بر بندگان است. امام سجّاد علیه السلام در مناجات تائبین چه زیبا می‌فرماید:
الهی انتَ الَّذی فَتَحتَ لِعِبادِکَ باباً الی عَفوِکَ سَمَّیتَهُ

التَّوبَهَ، فَقُلْتَ: «تُوبُوا الَیاللَّهِ تَوبَهً نَصُوحًا»(1) فَما عُذرُ مَن أغفَلَ دُخولَ البابِ بَعدَ فَتحِهِ
: «خدایا، تویی آن که دری را به روی بندگانت گشودی و نام آن را توبه نهادی.
ازاین‌رو گفتی: به‌سوی خدا با توبه‌ای حقیقی و خالص بازگردید. پس کسی که بعد از گشوده شدن چنین دری، از داخل شدن در آن غفلت می‌ورزد، چه عذری دارد؟».
معنای فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «قبل از مرگ توبه کنید» این است که بعد از هر گناه به‌سوی خدا بازگردید، زیرا هیچ‌کس از وقت مرگ خود خبر ندارد. در قرآن می‌خوانیم: « «وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیّ أَرْضٍ تَمُوتُ»؛ و هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه به‌دست می‌آورد، و هیچ‌کس نمی‌داند که در چه سرزمینی می‌میرد».(2)
روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن عظمت و لطافت روح، هر روز هفتاد بار استغفار می‌کرد. اکنون ما پیروان آن حضرت روزی چند بار توبه می‌کنیم؟ در شب چه مقدار از کارها و کردارهای روز خود را به یاد می‌آوریم؟ اگر انسان هر روز اعمال و رفتار خود را محاسبه و بعد استغفار کند، تاریکی‌های قلبش زدوده، با نور الهی روشن می‌شود. لذا از بهترین کارها، توبه سحری است (3)

1- « نَصوح» از مادّه« نُصح»، به‌معنای نصیحت خالصانه است. یعنی توبه خالص. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:« توبه خالص آن است که به گناه برنگردی، چنانکه شیر به پستان برنمی‌گردد».
البتّه توبه خالص به شناخت کامل از گناه و عواقب آن نیاز دارد، یعنی اگر این نکته را دریابیم و بدانیم که گناه، خنجر تیز و آتش سوزان است هرگز به آن نزدیک نمی‌شویم.

2- سوره لقمان، آیه 34.

3- آن‌گاه که آرامش و صفای خاص همه‌جا را فراگرفته، در آن هنگام که غافلان و بی‌خبران در خوابند و غوغای‌جهان مادّی فرو نشسته، مردان خدا و زنده‌دلان به یاد خدا به‌پا می‌خیزند و در پیشگاه باعظمتش، استغفار و طلب آمرزش می‌کنند و محو پرتو نور و جلال پروردگار می‌شوند و با تمام وجودشان زمزمه توحید سر می‌دهند: وَالْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْأَسْحَارِ.

پرسش: چرا از اوقات شبانه‌روز تنها به وقت« سحر» اشاره شده است، در حالی که استغفار و بازگشت به‌سوی خدا در همه حال مطلوب است؟

در پاسخ می‌گوییم: سحر به سبب آرامش، تعطیلی کارهای مادّی و نشاطِ به‌دست‌آمده پس از خواب شبانه، به انسان آمادگی بیشتری برای توجّه به خداوند می‌بخشد و این معنا را به‌آسانی می‌توان با تجربه دریافت. حتّی بسیاری از دانشمندان، برای حلّ مشکلات علمی خود، از آن وقت استفاده می‌کردند، زیرا چراغ فکر و روح انسان در آن وقت از هر زمان دیگری پرفروغ‌تر و درخشان‌تر است و چون روح عبادت و استغفار، توجّه و حضور دل است، عبادت و استغفار در چنین ساعتی گرانبهاتر است(رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 17 سوره آل عمران).

یعنی انسان در نیمه‌های شب برخیزد و در آن خلوت با خدای خویش راز و نیاز کند و درد دل بگذارد و به تعبیر قرآن کریم از « «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ»؛ در سحرگاهان از خداوند آمرزش می‌طلبند»(1) باشد.
بزرگانی که رساله‌های سیر و سلوک نوشته‌اند، تقریباً همه آنان منزل اوّل را «توبه» می‌دانند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
تُوبُوا الَی اللّهِ قَبلَ ان تَموتوا.

2. پرداختن به کارهای نیک:

بادِروا بِالاعمالِ الصّالِحَةِ قَبلَ ان تَشتَغِلوا
. انسان همیشه فراغت‌بال و آسودگی خیال ندارد و جوانی برای او باقی نمی‌ماند. فکر انسان دائم آزاد نیست و موانع بسیاری بر سر راه او قرار می‌گیرد.
اگر دقّت کرده باشید کسانی را می‌بینید که همه چیز برای آنان آماده است و کمبود ندارند، ولی می‌گویند شوق درس و دانش‌اندوزی از وجودمان رخت بربسته است. لذا اگر می‌خواهید علم بیندوزید، تقوا پیشه سازید و خودسازی کنید، کارهای نیک را پیش از آنکه در تنگناهای زندگی گرفتار شوید به‌جا آورید.
3. آشتی با خدا:
اصلِحوا الَّذی بَینَکُم وَ بَینَ رَبّکُم تَسعَدُوا.
مردم نسبت به حوادثی که رخ می‌دهد به سه دسته تقسیم می‌شوند:
دسته‌ای فقط به دهان مردم نگاه می‌کنند. دسته دیگر نیم‌نگاهی به دهان مردم دارند و نیم‌نگاهی به دستورهای الهی. گروه سوم فقط به دستورهای خدا توجّه دارند.
با توجّه به این مقدّمه، هر حادثه‌ای که رخ می‌دهد انسان باید ببیند خدا چه دستوری داده است. یعنی اوّل حق را بشناسید بعد ببینید که مردم چه می‌گویند،

1- سوره آل عمران، آیه 17.

زیرا چنانچه انسان رابطه خود را با خدا درست کند، خداوند نیز رابطه او را با مردم اصلاح می‌کند. این مضمون در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است:
مَن اصلَحَ بَینَهُ وَ بَینَ اللّهِ، اصلَحَ اللّهُ ما بَینَهُ وَ بَینَ النّاسِ (1)
تنها راه سعادت این است که با خدا آشتی کنیم.

4. صدقه دادن فراوان:

اکثِروا مِن الصَّدَقَةِ تُرزَقوا:
«زیاد صدقه بدهید تا خدا به شما روزی دهد».
صدقه دو اثر مهم دارد: وسعت روزی و دفع بلاها.
مسأله وسعت روزی برخلاف اسباب ظاهری است. یعنی انسان اگر چیزی در راه خدا بدهد با محاسبه و جمع و تفریق ظاهری جیبش خالی می‌شود، ولی بنابر روایات اسلامی همین کار رزق و روزی را زیاد می‌کند.
صدقه هر اندازه باشد خوب است، تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لباس کهنه‌ای که داری می‌توانی صدقه بدهی. صدقه دادن طول عمر را به دنبال می‌آورَد.
برخی افراد به‌ظاهر عوام را دیده‌ایم که وقتی می‌خواهند مسافرت بروند به تعداد روزهای سفر پولی جدا کرده و به مستحق می‌دهند. برخی چنین حسابی دارند. اینها دستورهایی است که ما مبلّغان سزاوارتریم بدان عمل کنیم و بسا این صدقات جلوی ضدّ ارزش‌ها را بگیرد.

5 و 6. امر به معروف و نهی از منکر:

وَأمُروا بِالمَعروفِ تُحصَنوا وَانْتَهوا عَن المُنكَرِ تُنصَروا:
«امر به معروف کنید تا در قلعه محکم الهی قرار بگیرید و در امان باشید و از منکر اجتناب کنید تا یاری شوید».
در اینجا به چند نکته باید توجّه کرد:
الف) معنی «معروف»
«معروف» از مادّه «عرف» به‌معنی شناخته‌شده و «منکر» (از مادّه انکار) به‌معنی ناشناس است.

1- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره 89.

کارهای نیک اموری شناخته‌شده و کارهای زشت و ناپسند اموری ناشناخته‌اند، چه اینکه فطرت پاک انسانی با دسته اوّل آشنا و با دوم ناآشناست.
ب) امر به معروف وظیفه‌ای عقلی است یا تعبّدی
جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده است و عقل فرمان نمی‌دهد که انسان دیگری را از کار بدی که زیانش تنها متوجّه خود اوست بازدارد.
ولی توجّه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصّی محدود نمی‌شود، بلکه هر چه باشد همانند آتش ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه را مشخّص می‌سازد. به عبارت دیگر، در اجتماع چیزی به‌عنوان «ضرر فردی» وجود ندارد و هر زیان فردی امکان دارد که به صورت «زیان اجتماعی» درآید؛ به همین دلیل، منطق و عقل به افراد اجتماع اجازه می‌دهد در پاک نگاه داشتن محیط زیست خود از هر کوششی دریغ نکنند.
در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «انسان گناهکار در میان مردم، همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود و هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری بردارد و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد و هرگاه به او اعتراض کنند در جواب بگوید من در سهم خود تصرّف می‌کنم. اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازندارند طولی نمی‌کشد که آب به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می‌شوند».
پیامبر صلی الله علیه و آله با این مثال جالب، منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسّم ساخته و حقّ نظارت فرد بر اجتماع را حقّی طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشت‌هاست می‌داند.
ج) اهمّیّت امر به معروف و نهی از منکر
علاوه بر آیات فراوان قرآن مجید، احادیث بسیاری در منابع معتبر اسلامی

درباره اهمّیّت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی آمده است که در آنها به خطرها و عواقب شومی که بر اثر ترک این دو وظیفه در جامعه به وجود می‌آید اشاره شده، از جمله در حدیثی امام باقر علیه السلام می‌فرماید:
انَّ الامرَ بِالمَعروفِ وَالنَّهیَ عَن المُنکَرِ فَریضَهٌ عَظیمَهٌ بِها تُقامُ الفَرائِضُ، وَتَأمَنُ المَذاهِبُ وَ تَحِلُّ المَکاسِبُ وَتُرَدُّ المَظالِمُ وَتُعمَرُ الأرضُ وَیُنتَصَفُ مِنالأعداءِ وَیَستَقیمُ الأَمرُ:
امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیّه فرایض با آنها برپا می‌شوند. به سبب این دو، راه‌ها امن، کسب و کار مردم حلال، حقوق افراد تأمین می‌شود و در سایه آن زمین‌ها آباد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و در پرتو آن همه کارها روبه‌راه می‌گردد». (1) در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
مَن امَرَ بِالمَعروفِ وَ نَهی عَنِ المُنکَرِ فَهُوَ خَلیفَهُ اللّهِ فی ارضِهِ وَ خَلیفَهُ رَسُولِ اللّهِ وَ خَلیفَهُ کِتابِهِ:
هر که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین و جانشین پیامبر و کتاب اوست». (2) از این حدیث به‌خوبی استفاده می‌شود که این فریضه بزرگ پیش از هر چیزی برنامه‌ای الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی همه جزءِ این برنامه است.
مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله که بر فراز منبر نشسته بود آمد و پرسید:
مَن خَیرُ النّاسِ؟
«از همه مردم بهتر کیست؟» حضرت فرمود:
آمَرُهُم بِالمَعروفِ وَ انهاهُم عَن المُنکَرِ وَاتقاهُم لِلّهِ وَارضاهُم:
«آن که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و آن که از همه پرهیزگارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیشتر گام بردارد». (3) در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:
لَتَأمُرُنَ

1- کافی، ج 5، ص 56، ح 1.

2- تفسیر کشّاف، ج 1، ص 452.

3- همان.

بِالمَعروفِ وَلَتَنهُنَّ عَن المُنکَرِ أو لَیُسَلّطَنَّ اللّهُ عَلَیکُم سُلطاناً ظالِماً لَایُجِلُّ کَبیرَکُم وَلا یَرحَمُ صَغیرَکُم فَیَدعُو خِیارُکُم فَلا یُستَجابُ لَهُم وَتَستَنصِرونَ فَلا تُنصَرونَ وَتَستَغیثونَ فَلا تُغاثونَ وَتَستَغفِرونَ فَلا تُغفَرونَ:

«باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خداوند ستمگری را بر شما مسلّط می‌کند که نه به پیران احترام می‌گذارد و نه به خردسالان رحم می‌کند. نیکان و صالحان شما دعا می‌کنند ولی مستجاب نمی‌شود و از خداوند یاری می‌طلبند امّا خدا به آنها کمک نمی‌کند و حتّی توبه می‌کنند و خدا از گناهانشان درنمی‌گذرد». (1) این‌همه تأکید برای آن است که بفهمیم این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیّه وظایف فردی و اجتماعی است و در حقیقت در حکم روح و جان آنهاست و با تعطیل آنها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد. (2) این دو برنامه اسلامی آثار فراوانی دارد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

وَما اعمالُ البِرّ کُلُّها وَالجِهادُ فی سَبیلِ اللّهِ، عِندَ الأمرِ بِالمَعروفِ وَالنَّهی عَن المُنکَرِ الّا کَنَفثَةٍ فی بَحرٍ لُجّیّ:

«تمام اعمال نیک و حتّی جهاد در راه خدا در مقابل امر به معروف و نهی از منکر، مثل آب دهان در دریای عمیق است». (3) بی‌اعتنایی به همین چیزی که ما با جمله «به من چه ربطی دارد» از کنار آن می‌گذریم، یا به بهانه رنجیدن دوست و آشنا و یا برای به دردسر نیفتادن آن را ترک می‌کنیم و به قول معروف سری که درد نمی‌کند چرا دستمال ببندیم، موجب می‌شود تدریجاً اشرار بر جامعه مسلّط و انسان‌های نیک کم شوند و نیکی به‌دست فراموشی سپرده شود. این خیال خام و اشتباه بزرگی است که انسان گمان کند عزّت در دست دیگران است نه در دست خدا، در حالی که قرآن باصراحت

1- مجمع‌البیان، ج 2، ص 359.

2- تفسیر نمونه، ج 3، ص 37.

3- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره 374.

می‌فرماید: « «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»؛ هر که را بخواهی عزّت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی».(1) و در جای می‌فرماید: « «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»؛ کسی که خواهان عزّت و توانایی است (باید از خدا بخواهد، زیرا) تمام عزّت و توانایی برای خداست».(2)

1- سوره آل عمران، آیه 26.

2- سوره فاطر، آیه 10.

4

عَن ابنِ عَبّاسٍ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ فی خُطبَتِهِ: انَّ المُؤمِنَ بَینَ مَخافَتَینِ: یَومٌ قَد مَضی لا یَدری مَا اللّهُ قاضٍ فِیهِ وَیَومٌ قَد بَقِیَ لا یَدری مَا اللّهُ صانِعٌ بِهِ فَلیَأخُذِ العَبدُ لِنَفسِهِ مِن نَفسِهِ وَمِن دُنیاهُ لِآخِرَتِهِ وَمِن شَبابِهِ لِهَرَمِهِ وَ مِن صِحَّتِهِ لِسُقمِهِ وَ مِن حَیاتِه لِوَفاتِهِ. فَوَ الَّذی نَفسی بِیَدِهِ ما بَعدَ المَوتِ مِن مُستَعتَبٍ وَلا بَعدَ الدُّنیا مِن دارٍ، الّا الجَنَّةَ اوِالنّارَ.

از ابن عبّاس نقل است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه‌اش فرمود: مؤمن (همیشه) بین دو ترس است: نمی‌داند که خداوند در مورد روزی که بر او گذشته است چه قضاوتی می‌کند و نمی‌داند که خداوند با او در روزی که باقی مانده است چه می‌کند. ازاین‌رو باید هر بنده‌ای از وجود خود (برای سعادت و کمال) و از دنیا برای آخرت و از جوانی برای پیری و از سلامتی برای بیماری و از زندگی برای مرگ خود بهره‌برداری کند، قسم به کسی که جانم در دست اوست بعد از مرگ هیچ عذر و بهانه‌ای پذیرفته نمی‌شود و بعد از دنیا خانه‌ای جز بهشت یا جهنّم نیست.

بحارالانوار، ج 77، ص 177

نور هدایت

در این حدیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید مؤمن همیشه بین دو ترس قرار دارد: ترس از گذشته و ترس از آینده. از گذشته‌اش می‌ترسد برای اینکه

نمی‌داند آیا به وظایفش در گذشته به‌درستی عمل کرده و خداوند گناهان او را بخشوده است؟ از آینده‌اش می‌ترسد زیرا نمی‌داند که چه سرنوشتی خواهد داشت، آیا عاقبت به خیر می‌شود و از دنیا باایمان و پاک می‌رود، یا بی‌ایمان و ناپاک؟
خلاصه توجّه به این پرسش‌ها انسان را دائماً بین این دو ترس قرار می‌دهد که در واقع سرچشمه آن احساس مسؤولیّت و ایمان است. اگر در وجود کسی ایمان به مبدأ و معاد باشد همواره چنین احساسی بر او حاکم است، امّا افرادی هستند که به‌اصطلاح «ککشان نمی‌گزد؛ دیگران را آب می‌بَرد و او را خواب» منطقشان «هر چه بادا باد؛ آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی» است و در یک کلمه، بی‌اعتنا و لاابالی‌اند.
به دنبال این مقدّمه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پنج دستور می‌فرماید:
1.
فَلیَأخُذِ العَبدُ لِنَفسِهِ مِن نَفسِهِ
. خداوند سرمایه‌هایی به انسان داده که باید ابتدا خودش از آن استفاده کند. این واقعیّتی است که بعضی روشنی‌بخش دیگرانند امّا خودشان از این نور بهره‌ای نمی‌گیرند مخصوصاً برخی اهل علم را می‌بینید که مردم در پرتو دانش آنان راه می‌یابند و هدایت می‌شوند، امّا خود او که سرمایه‌دار اصلی است بی‌نصیب می‌ماند.
2.
وَمِن دُنیاهُ لِآخِرَتِهِ
. تمام کسانی که به مقام‌هایی دست یافته‌اند از همین سرمایه دنیا و عمر استفاده کرده‌اند. من گاهی می‌اندیشم که اصحاب امام حسین علیه السلام روز عاشورا در یک نیم‌روز، سعادت دنیا و آخرت را برای خویش خریدند و آن‌همه افتخار کسب کردند. یا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جنگ خندق، در لحظه‌ای از عمرش ضربتی زد که از عبادت جنّ و انس برتر بود:
ضَربَهُ عَلِیٍّ یَومَ الخَندَقِ افضَلُ مِن عِبادَةِ الثَّقَلَینِ.
امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:
وَاعلَم بِانَّ الدَّهرَ یَومانِ: یَومٌ لَکَ وَیَومٌ عَلَیکَ:
«بدان که روزگار دو روز است: روزی به نفع تو و روزی به ضرر تو». (1)
مشو غافل از روزگار دو رنگ‌که کس را به گیتی نباشد درنگ
به بازیچه بس اختر تابناک‌بر آرد به گردون، بر آرد به خاک
تو چون طفلی و آسمانت چو مهدقضا جنبش مهد را بسته عهد
جلاجلْ مه و آفتابت کنداز آن جنبش آخر خوابت کند
اگر داری از سنگ و آهن روان‌بفرسایی از گردش آسمان

اگر سنگی آن آهن سنگ خاستو گر آهنی سنگ آهن‌رباست
3.
وَ مِن شَبابِهِ لِهَرَمِهِ
. برخی چون پیر می‌شوند انگشت ندامت به دهان می‌گیرند، بر پشت دست خود می‌زنند که چرا از فرصت و نعمت جوانی استفاده نکردند و عمر را به بیهودگی گذراندند.
چه خوش سروده شاعر عرب، زبان حال کسانی را که چنان در پیری رنج بردند که گفتند:
فَیا لَیتَ الشَّبابُ لَنا یَعودُ یَوماًفَاخبِرَهُ بِما فَعَلَ المَشیبُ
کاش جوانی ما بازمی‌گشت تا خبرش می‌دادیم که پیری بر سرمان چه آورده است.
دور جوانی بشد از دست من‌آه و دریغ آن زمن دلفروز
قوّت سر پنجه شیری برفت‌راضیم اکنون به پشیزی چو یوز
پیرزنی موی سیه کرده بودگفتمش ای مامک دیرینه روز
موی به تلبیس سیه کرده گیرراست نخواهد شدن این پشت گوژ
مختصر اینکه انسان تا جوانی را دارد باید از آن بهره ببرد و نباید کاری کند که مایه عبرت دیگران شود و درباره او بگویند تا آن وقت که می‌توانست، نمی‌دانست و حال که می‌داند، نمی‌تواند.
4.
وَ مِن صِحَّتِهِ لِسُقْمِهِ
. انسان اگر به بیماری شدیدی دچار شود احساس می‌کند بین او و مردم دیواری کشیده‌اند و از زندگی افراد سالم به‌کلّی جدا شده است. بد نیست انسان گاه به بیمارستان برود و به بیماران نظری بیفکند آن‌گاه معنای

1- نهج‌البلاغه، نامه 72.

سلامت را مخصوصاً وقتی به بیماران صعب‌العلاج می‌نگرد به‌خوبی می‌فهمد و قدر نعمت بزرگ سلامتی را می‌داند.

تندرستان را نباشد درد ریش‌جز به همدردی نگویم درد خویش
گفتن از زنبور بی‌حاصل بودبا یکی در عمر خود ناخورده نیش
تا تو را حالی نباشد همچو ماحال ما باشد تو را افسانه پیش
سوز من با دیگری نسبت مکن‌او نمک بر دست و من بر عضو ریش

5.

وَمِن حَیاتِهِ لِوَفاتِهِ

. از این زندگی دنیا برای مرگت استفاده کن.

در آخر حدیث حضرت جمله‌ای می‌فرماید که واقعاً تکان‌دهنده است.

فَوَالَّذی نَفسی بِیَدِهِ ما بَعدَ المَوتِ مِن مُستَعتَبٍ وَلا بَعدَ الدُّنیا مِن دارٍ الّا الجَنَّةَ اوِ النّارَ

: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، پس از مرگ پرونده‌ها بسته می‌شود و جای این نیست که کسی از خدا استغفار جوید».

همان‌گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

لا عَن قَبیحٍ یَستَطیعونَ انتِقالًا وَلا فی حَسَنٍ یَستَطیعونَ ازدیادًا:

«هیچ گناهی را بعد از مردن نمی‌توان حذف کرد و نیز نمی‌توان حسنه‌ای بر حسنات افزود». (1) الان ممکن است با قطره اشکی و پشیمانی، آتش گناهانی که برافروخته‌ای خاموش کنی، امّا بعد از مرگ چنین کاری امکان‌پذیر نیست.

چون سجودی یا رکوعی مرد کِشت‌شد در آن عالم سجود او بهشت
چون که پرید از دهانت حمد حق‌مرغ جنّت ساختنش ربّ الفلق
چون زدستت رُست‌ایثارو زکات‌کِشت این دست آن‌طرف نخل‌و نبات
این سبب‌ها چون به فرمان تو بودچاره‌جو هم مر تو را فرمان نمود
چون زدستت زخم بر مظلوم رُست‌آن درختی گشت از آن زقّوم رُست
این سخن‌های چو مار و کژدمت‌مار و کژدم گردد و گیرد دمت (2)

5
عَن أبی سَعیدِ الخُدری قالَ: خَطَبَنا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ فی خُطبَتِهِ لا عَیشَ الّا لِعالِمٍ ناطِقٍ او مُستَمِعٍ واعٍ. ایُّها النّاسُ انَّکُم فی زَمانِ هُدنَةٍ وَانَّ السَّیرَ بِکُم سَریعٌ وَ قَد رَایتُمُ اللَیلَ وَالنَّهارَ کَیفَ یُبلِیانِ کُلَّ جَدیدٍ وَیُقَرّبانِ کُلَّ بَعیدٍ وَیَأتِیانِ بِکُلّ مَوعُودٍ. فَقالَ لَهُ المِقدادُ: یا نَبِیَّ اللّهِ وَما الهُدنَةُ؟ فَقالَ: دارُ بَلاءٍ وَانقِطاعٍ فَاذا التَبَست عَلَیکُمُ الامورُ کَقِطَعِ اللیلِ المُظلِمِ فَعَلَیکُم بِالقُرآنِ فَانَّهُ شافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ صادِقٌ مُصَدَّقٌ وَ مَن جَعَلَهُ امامَهُ قادَهُ الی الجَنَّةِ وَمَن جَعَلَهُ خَلفَهُ ساقَهُ الی النّارِ.
از ابوسعید خدری روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما خطبه‌ای خواند و در ضمن آن فرمود: ای مردم، شما در زمان مهلت و آرامش هستید و به‌سرعت دارید می‌روید و به‌خوبی می‌بینید که شب و روز چگونه هر چیز نو و تازه‌ای را کهنه و هر چیز دوری را نزدیک می‌گردانند و هر وعده‌ای را حاضر می‌سازند.
آن‌گاه مقداد گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، «هُدنه» چیست؟ حضرت فرمود: یعنی دنیا سرای آزمایش و کوچ کردن است، پس هنگامی که رخدادها بر شما مانند پاره‌ای از شب تار مشتبه شد بر شما باد که به قرآن بازگشت کنید، زیرا قرآن شفاعتگری است که شفاعتش پذیرفته می‌شود و راستگویی است که سخنش تصدیق شده است. کسی که قرآن را پیش روی خود قرار دهد (و به آن عمل کند)، او را به بهشت رهنمون می‌شود و هر که آن را پشت سر بیندازد (و به آن بی‌اعتنایی کند) او را به جهنّم می‌رانَد.
بحارالانوار، ج 77، ص 177

1- نهج‌البلاغه، خطبه 188.

2- مثنوی، دفتر سوم.

نور هدایت
در حدیث مورد بحث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای مردم، شما در زمان «هُدنه» هستید. شما را در این دنیا آزاد گذاشته و اختیار داده‌اند. این دنیا به‌سرعت در حال گذر است. شب و روز، هر چیز تازه‌ای را کهنه می‌گردانَد و هر دوری را نزدیک می‌کند و هر وعده‌ای را به انجام می‌رساند. شگفت اینکه در محیطی زندگی می‌کنیم که در آن قرار و آرامی نیست، همه چیز با شتاب در حال دگرگونی است. به قول اقبال:
ما زنده به آنیم که آرام نگیریم‌موجیم که آسودگی ما عدم ماست
موج حرکت است و اگر آرام گیرد اصلاً موجی در کار نیست. وقتی انسان به حالات انسان‌ها می‌نگرد می‌بیند که بچّه‌ها به‌سرعت جوان و جوانان پیر و پیران رهسپار قبرستان می‌شوند. این اطّلاعیه‌های وفات، هشداری است به همه انسان‌ها.
در ادامه، مقداد می‌پرسد: ای پیامبر خدا، هُدنه چیست؟
فرمود: دنیا آزمایشگاه است. دورانی است که شما را به حال خودتان گذاشته‌اند. خداوند به شما کاری ندارد و در برابر گناهان و اعمالی که انجام می‌دهید فوراً مجازاتتان نمی‌کند.
در زمینه آزمایش الهی بحث‌های فراوانی شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:
الف) چرا خدا مردم را آزمایش می‌کند؟
مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم و از میزان جهل و نادانی خود بکاهیم؟ اگر چنین است، خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون هر کس و همه‌چیز آگاه است چرا امتحان می‌کند، مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟
پاسخ این مهم را در اینجا باید جست که مفهوم آزمایش در مورد خداوند با آزمایش‌های ما بسیار متفاوت است. آزمایش‌های ما برای شناخت بیشتر و رفع

ابهام و جهل است، امّا آزمایش الهی در واقع همان پرورش و تربیت است.
در حقیقت امتحان خدا به کار باغبانی پرتجربه شبیه است که دانه‌های مستعد را در سرزمین‌های آماده می‌پاشد، این دانه‌ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به رشد می‌کنند، تدریجاً با مشکلات می‌جنگند و با حوادث پیکار می‌کنند، در برابر طوفان‌های سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی به‌خرج می‌دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی تنومند و پرثمر بار آید که بتواند به حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد.
سربازان را برای اینکه از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگ‌های فرضی می‌برند و در برابر انواع مشکلات، تشنگی، گرسنگی، گرما، سرما، حوادث دشوار و موانع سخت قرار می‌دهند تا ورزیده و آبدیده شوند.
و این است رمز آزمایش‌های الهی.
ب) آزمایش‌های الهی همگانی است
از آنجا که نظام حیات در جهان هستی نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می‌پیمایند، حتّی درختان استعدادهای نهفته خود را با میوه بروز می‌دهند، همه مردم از انبیا گرفته تا دیگران، طبق این قانون عمومی، باید آزمایش شوند و استعدادهای خود را شکوفا سازند.
ج) راه‌های آزمایش
آیات قرآن نمونه‌هایی از اموری که انسان با آنها امتحان می‌شود، از قبیل ترس، گرسنگی، زیان‌های مالی و مرگ فرزندان، پیامبران و دستورهای خداوند، حتّی برخی خواب‌ها را ذکر کرده است و به‌طور کلّی از نظر قرآن، شرور و خیرها نیز از آزمایش‌های الهی محسوب می‌شوند: «وَنَبْلُوَكُمْ بِالشَّرّ وَالْخَيْرِ».(1)
بعد حضرت دستوری فرمودند که در بسیاری از کتاب‌ها به صورت روایتی

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 155- 157 سوره بقره.

مستقل آمده است:
فَإذا التَبَسَت عَلَیکُمُ الامورُ کَقِطَعِ اللیلِ المُظلِمِ فَعَلَیکُم بِالقُرآنِ
: «اگر کارها بر شما چون شب سیاه و ظلمانی مشتبه شد به دامن قرآن چنگ بزنید، که این قرآن هم شفاعت می‌کند و هم شفاعتش پذیرفته می‌شود. هم راستگوست و هم خدا آن را تصدیق کرده. هر که قرآن را پیش روی خود قرار دهد او را به بهشت رهنمون می‌شود و هر که آن را پشت سر اندازد وی را به جهنّم می‌رانَد».
این پیش رو داشتن و پشت سر انداختن قرآن، دو معنا می‌تواند داشته باشد:
توجّه به قرآن یا بی‌اعتنایی به آن.
قرآن استاد انسان باشد نه ابزار او. یعنی خود را بر قرآن عرضه کند نه قرآن را بر خود.
برخی وقتی پیش‌داوری‌های خود را کردند وتصمیمشان قطعی شد، در لابه‌لای قرآن می‌گردند که آیه‌ای منطبق با فکر خودشان بیابند. آنان فقط به همان آیه‌ای که یافته‌اند تمسّک می‌جویند و آیات دیگر را رها می‌کنند و با این کار مصداق آیه «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَکْفُرُ بِبَعْضٍ»(1) می‌شوند ومی‌گویند: به بعضی ایمان می‌آوریم و بعضی را انکار می‌کنیم. پیداست که چنین کسی قرآن را پشت سر خود افکنده است.
بسیاری از مذاهب انحرافی که در اسلام پدید آمده‌اند، مانند وهّابیّت، به همین درد مبتلا هستند. انسان وقتی در عقاید آنان دقیق می‌شود می‌بیند آیات واضح و روشن را وانهاده و آیاتی را که معنای دوپهلو دارند و بر مقصودشان منطبق است گرفته‌اند.
در مقابل دسته‌ای خود را شاگرد قرآن می‌دانند و می‌گویند: تصمیم ما همان گفته قرآن است. قرآن را راهنمای حلّ مشکلات خویش می‌دانند و مصداق این آیه قرآن هستند که می‌فرماید: « «فَلَا وَرَبّکَ لَایُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَایَجِدُوا فِی انْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلّمُوا تَسْلِیمًا»؛ به پروردگارت سوگند که

1- سوره نساء، آیه 150.

آنها ایمان نخواهند آورد، مگر اینکه در اختلافات خود تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».(1) در نهج‌البلاغه خوانده‌اید که «
الإسلامُ هُوَ التَّسليمُ
: «اسلام همان تسلیم است».(2) و تا انسان در مقابل قرآن تسلیم محض نباشد مسلمان واقعی نخواهد شد. اینکه کسی عقیده خود را بر قرآن تحمیل کند نادرست و نوعی خودپرستی است، چرا که قرآن می‌فرماید: باید هم در ظاهر و هم در باطن تسلیم باشند.
با این‌همه تأکیدها باز قرآن در حوزه‌های ما آن مقام بایسته و شایسته را ندارد.
کاش آن مقدار که به علم معانی و بیان اهمّیّت می‌دهیم به قرآن و تفسیر آن اهمّیّت می‌دادیم، زیرا چنانکه در قرآن آمده است ما معتقدیم: « «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ الَّا فِی كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ و هیچ تر و خشکی وجود ندارد، جز اینکه در کتابی آشکار (/ در کتاب علم خدا) ثبت است».(3) عدّه‌ای همچون وهّابی‌ها فقط به الفاظ قرآن بسیار اهمّیّت می‌دهند و در قرائت می‌کوشند، امّا به محتوای آن کاری ندارند. وقتی قاری قرآن آیات را یک‌نفس می‌خواند اللّه‌اللّه می‌گویند، امّا زمانی که آیات تکان‌دهنده قیامت قرائت می‌شود چون یک‌نفس نخوانده اللّه‌اللّه ندارد.
قرآن باید کتاب درسی ما باشد. قرآن در بین ما مظلوم است، باید حتّی بحث تفسیری داشته باشید به‌عنوان اینکه قرآن چه می‌گوید، نه اینکه من چه می‌گویم.
مهم این است که معتقد شوید. هر چه بیشتر با قرآن کار کنید نورانیّت، صفا و درک تازه‌ای نصیب شما می‌شود. اصلاً روشنایی فکر انسان آن لحظاتی است که با قرآن کار می‌کند. و باید بدانید که شما در مورد قرآن سه وظیفه مهم دارید:
تلاوت قرآن، فهم قرآن و، از همه مهم‌تر، عمل به قرآن.

1- سوره نساء، آیه 65.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 125.

3- سوره انعام، آیه 59.

مراتب کمال ایمان

اشاره

6

عَن نافِعٍ عَن ابنِ عُمَرَ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی اللهِ علیه و آله: لا یُکمِلُ عَبدٌ الایمانَ بِاللّهِ حَتّی یَکونَ فِیهِ خَمسُ خِصالٍ: التَّوَکُّلُ عَلَی‌اللّهِ وَالتَّفویضُ إلَی اللّهِ وَالتَّسلیمُ لِأمرِ اللّهِ وَالرّضا بِقَضاءِ اللّهِ وَالصَّبرُ عَلی بَلاءِ اللّهِ انَّهُ مَن احَبَّ فی اللّهِ وَ ابغَضَ فی اللّهِ وَ اعطی لِلَّهِ و مَنَعَ لِلّهِ فَقَدِ استَکمَلَ الایمانَ.

نافع از ابن عمر نقل می‌کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان بنده به خدا کامل نمی‌شود مگر اینکه در او پنج خصلت باشد: توکّل بر خدا، واگذاری امور به خدا، تسلیم در برابر مقدّرات او، رضایت به قضای الهی، شکیبایی بر آزمایش خدا، چرا که هر که دوستی و دشمنی‌اش و عطا و منع عطایش خدایی باشد، ایمان را کامل کرده است.

بحارالانوار، ج 77، ص 177

نور هدایت

در این حدیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مراتب کمال ایمان را بیان می‌فرماید و برخی علمای اخلاق هم در مراحل سیر و سلوک تقریباً این مسائل را مطرح کرده‌اند:

التَّوَکُّلُ عَلَی‌اللّهِ

. نخست مرحله توکّل است. در حقیقت مؤمن می‌گوید چون به علم و قدرت، رحمانیّت و رحیمیّت خداوند ایمان و علم دارم، او را در کارها وکیل خود قرار می‌دهم.

«توکّل» در اصل از مادّه «وکالت» به‌معنای انتخاب وکیل است. می‌دانیم که وکیل خوب کسی است که حدّاقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی، امانت، قدرت، دلسوزی.
ناگفته پیداست که انتخاب وکیل مدافع در کارها در جایی است که انسان شخصاً قادر به دفاع نباشد. در این مورد از نیروی دیگری استفاده می‌کند و با کمک او به حلّ مشکل خود می‌پردازد.
بنابراین، توکّل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنی‌ها و سرسختی‌های مخالفان و پیچیدگی‌ها و احیاناً بن‌بست‌هایی که در مسیر خود به‌سوی هدف دارد، در جایی که توانایی بر گشودن آنها ندارد او را وکیل خود سازد و به او تکیه کند و از تلاش باز نایستد، بلکه در آنجا هم که توانایی بر انجام دادن کاری دارد باز مؤثّر اصلی را خدا بداند، زیرا از دریچه دید موحّد، سرچشمه تمام قدرت‌ها و نیروهاست.
نقطه مقابل توکّل بر خدا، تکیه بر غیر اوست. یعنی انسان وابسته به دیگران باشد و مستقل نباشد. دانشمندان اخلاق می‌گویند: توکّل ثمره مستقیم توحید افعالی خداست، زیرا چنانکه گفتیم از نظر موحّد هر حرکت و کوششی که در جهان صورت می‌گیرد سرانجام به علّت نخستین این جهان یعنی ذات خداوند ارتباط می‌یابد؛ بنابراین، موحّد همه قدرت‌ها و پیروزی‌ها را از او می‌داند.
وَالتَّفويضُ الَى اللّه
. مرحله دوم تفویض است. در مرحله قبل گویی مؤمن خطّ مشی خدا را در مورد خود تعیین می‌کند، امّا در این مرحله مؤمن در حقیقت به خدا می‌گوید: خدایا، تو خود بهتر می‌دانی، من همه چیز را به تو واگذاردم.

تفاوت بین توکّل و تفویض:

در توکّل، انسان به تمام منافع خود اهمّیّت می‌دهد، ازاین‌رو همه حد و حدود منافع خویش را می‌بیند، امّا در تفویض می‌داند که منافعی دارد، ولی مرز آن را نمی‌بیند و همه را به خدای تعالی وامی‌گذارد، چرا که

به خدا اعتماد کامل پیدا کرده است.
وَالتَّسليمُ لِأمرِ اللّهِ
. این مرحله بالاتر از مرحله قبل است و دیگر منفعت معنا نمی‌دهد.
در مرحله توکّل خواست من مطرح بود، امّا در مرحله تسلیم خواست مطرح نیست.

با توجّه به آنچه ذكر كرديم استفاده مى‌شود كه اوّلًا توكّل بر خدا، بر آن منبع فناناپذير قدرت و توانايى، سبب افزايش مقاومت انسان در برابر مشكلات و حوادث سخت زندگى مى‌شود.
از مجموع آيات قرآنى استفاده مى‌شود كه منظور از توكّل اين است كه در برابر عظمت مشكلات، انسان احساس حقارت و ضعف نكند، بلكه با اتّكاءِ بر قدرت بى‌پايان خداوند، خود را پيروز و فاتح بداند و به اين ترتيب، توكّل اميدآفرين، نيروبخش و تقويت‌كننده و سبب فزونى پايدارى و مقاومت است.
اگر مفهوم توكّل، به گوشه‌اى خزيدن و دست روى دست گذاشتن بود معنا نداشت كه درباره مجاهدان و مانند آنها سفارش شود.
و اگر كسانى چنين مى‌پندارند كه توجّه به عالم اسباب و عوامل طبيعى با روح توكّل ناسازگار است سخت در اشتباهند، زيرا جدا كردن آثار عوامل طبيعى از اراده خدا نوعى شرك محسوب مى‌شود، مگر نه اين است كه عوامل طبيعى هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان اوست. آرى اگر عوامل را دستگاهى مستقل در برابر او بدانيم اينجاست كه با روح توكّل سازگار نخواهد بود- دقّت كنيد.
چگونه ممكن است چنين تفسيرى براى توكّل بشود با اينكه شخص پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله كه سرسلسله متوكّلان بود، براى پيشبرد اهدافش از هيچ فرصت، نقشه

صحیح، تاکتیک مثبت و انواع وسایل و اسباب ظاهری غفلت نمی‌کرد. اینها همه ثابت می‌کند که توکّل آن مفهوم منفی را ندارد.
ثانیاً توکّل بر خدا آدمی را از وابستگی‌ها که سرچشمه ذلّت و بردگی است نجات و به او آزادگی و اعتماد به نفس می‌دهد.
شخصی ازامام علیّ بن موسی‌الرّضا علیه السلام پرسید:
ما حَدُّ التَّوَکُّلِ؟
: «حدّ توکّل چیست؟»
فَقالَ: ان لا تَخافَ مَعَ اللّهِ احَداً:
فرمود: «اینکه با اتّکاءِ به خدا از هیچ‌کس نترسی».(1) پرسش: در این صورت دعا چه معنایی دارد؟
پاسخ: معنای تسلیم این نیست که از خدا درخواستی نکنیم و او را نخوانیم، بلکه به این معناست که اگر حاجت خواستیم و اجابت نشد تسلیم باشیم.
وَالرّضا بِقَضاءِ اللّهِ
. مرحله رضا از مرحله قبل نیز بالاتر است. در مرحله تسلیم گویا انسان منافعی دارد ولی از آن چشم می‌پوشد و دندان روی جگر می‌گذارد.
در مرحله رضا حتّی در درون نفس مقاومتی نسبت به خواست‌ها و تمایلات نیست و همین تفاوت مرحله تسلیم با رضاست.
این چهار مرحله مراحل سیر به سوی خدا و قرب به اوست. بیان آن با الفاظ آسان است، ولی بسا بین هریک از اینها فرسنگ‌ها راه است. از این مرحله گاه به «فناء فی اللّه» تعبیر می‌کنند. البتّه فنا دو معنی دارد که یکی معقول است و آن فنا همان رسیدن به مرحله رضاست. در این مرحله انسان خواست‌های خود را به‌کلّی در مقابل ذات پاک الهی فراموش می‌کند. و این معنای صحیح فناءِ فی اللّه است که با شرع و عقل نیز سازگار است.
البتّه اینها هیچ منافاتی با دعا و طلب حاجت از خدا ندارند و کسی که به آخرین مرحله کمال ایمان یعنی مرحله رضا برسد باز به دعا محتاج است.
تمام این مقامات را با صبر و شکیبایی می‌توان به دست آورد. اصولاً صبر

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 12 سوره ابراهیم.

و استقامت، ریشه همه سعادت‌هاست. در نهج البلاغه نیز وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیّت می‌کند سفارش پنجم را صبر قرار می‌دهد که ضامن اجرای چهار سفارش دیگر است. می‌فرماید:
اوصیکُم بِخَمسٍ لَو ضَرَبتُم إلَیها اباطَ الإبِلِ لَکانَت لِذلِکَ اهلًا: لا یَرجُوَنَّ احَدٌ مِنکُم إلّارَبَّهُ ولا یَخافَنَّ الّا ذَنبَهُ ولا یَستَحِیَنَّ أحَدٌ مِنکُم إذا سُئِلَ عَمّا لا یَعلَمُ أن یَقولَ: لا أعلَمُ و لا یَستَحِیَنَّ أحَدٌ إذا لَم یَعلَمِ الشَّیءَ أن یَتَعَلَّمَهُ وَ عَلَیکُم بِالصَّبرِ فَإنَّ الصَّبرَ مِن الایمانِ کَالرَّأسِ مِن الجَسَدِ وَ لا خَیرَ فی جَسَدٍ لا رَاسَ مَعَهُ وَ لا فی ایمانٍ لا صَبرَ مَعَهُ:
«شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای دسترسی بدان رنج سفر را بر خود هموار کنید در خور است: هیچ‌یک از شما جز به پروردگار خود امید نبندد و جز از گناه خود نترسد و چون کسی را چیزی پرسند که نداند شرم نکند که گوید ندانم و هیچ‌کس شرم نکند از آنکه چیزی را که نمی‌داند بیاموزد و بر شما باد به شکیبایی که شکیبایی ایمان را چون سر است تن را و سودی نیست تنی را که آن را سر نبود و نه در ایمانی که با شکیبایی قرین نبود». (1) بسا انسان چند روزی برای رسیدن به این کمالات خود را آماده کند، ولی مهم این است که در این راه استقامت بورزد و بسیار گفته شده کسانی که در علم، عمل، تقوا و در همه مراتب به جایی رسیده‌اند بر اثر صبر و استقامت بوده است.
به قول سعدی:
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اندبر اثر صبر نوبت ظفر آید.
در آخر حدیث جمله‌ای است که همان مفهوم جمله‌های پیشین است. یعنی حبّ‌و بغض در راه خدا و عطا و منع عطا برای خدا باشد، چرا که اینها از نشانه‌های کمال ایمانند.

1- نهج‌البلاغه، حکمت 82.

علامت مسلم، مؤمن و متّقى

7
عَن ابی هُرَیرَةِ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ فی خُطبَتِهِ: ایُّهَا النّاسُ، انَّ العَبدَ لا یُکتَبُ مِن المُسلِمینَ حَتّی یَسلَمَ النّاسُ مِن یَدِهِ وَ لِسانِهِ وَلا یَنالُ دَرَجَةَ المؤمِنینَ حَتّی یَأمَنَ اخُوهُ بَوائقَهُ وَ جارُهُ بَوادِرَهُ، وَلا یُعَدُّ مِن المُتَّقینَ حَتّی یَدَعَ ما لا بأسَ بِهِ حِذاراً عَمّا بِهِ البَأسُ انَّهُ مَن خافَ البَیاتَ ادلَج.

ابوهریره می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در خطبه‌اش فرمود: ای مردم، بنده از مسلمانان به حساب نمی‌آید، تا آنکه مردم از دست و زبانش آسوده باشند و به درجه مؤمنان نمی‌رسد مگر اینکه برادر (دینی) او از شر و آزار و همسایه‌اش از تندی و خشمش در امان باشد و از متّقین محسوب نمی‌شود تا اینکه از امور مشتبه برای پرهیز از آلودگی به محرّمات بپرهیزد. کسی که می‌ترسد خواب بماند شبانه حرکت می‌کند.

بحارالانوار، ج 77، ص 177

نور هدایت

در این حدیث سه کلمه مسلم، مؤمن، متّقی تفسیر و به هر یک از دریچه‌ای خاص توجّه شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انسان مسلمان نخواهد بود تا اینکه مردم از دست و زبانش ایمن باشند و انسان مؤمن نیست مگر اینکه برادران مسلمان و همسایگان او از اذیّت و آزارش در امان باشند».

پیامبر صلی الله علیه و آله دو مادّه «سلم» و «امن» را در حدیث ذکر کرده، چرا که حقیقت اسلام تسلیم است و سالم گذاردن دیگران نیز در مفهوم اسلام است. ازاین‌رو باید مردم از دست و زبان انسان مسلمان آسوده باشند.
مؤمن کسی است که دوستان و همسایگانش از دست او ایمن باشند و متّقی واقعی کسی است که شبهات را ترک کند. اگر کسی آلوده شبهات می‌شود متّقی واقعی نیست.
هر که زبانش چون مار و عقرب است و با زخم زبان، غیبت، تهمت، تحقیر، تمسخر، هتک آبرو، فحش و جز آن دیگران را می‌گزد، جزءِ مسلمانان نیست.
برخی را شیطان بدین‌گونه می‌فریبد که در سخنان جدّی خود زبانشان را حفظ می‌کنند، ولی در شوخی‌ها آن کارهایی را که در جدّی نمی‌توانند بکنند انجام می‌دهند. در قالب شوخی، برادر مسلمان خود را تحقیر و ریشخند می‌کنند و به اذیّت و آزار او می‌پردازند، سپس می‌گویند شوخی کردم و غرضی در کار نبود.
خلاصه گاه شوخی‌ها از کلمات جدّی بدتر است، زیرا در کلام جدّی انسان قید و بند دارد، امّا در شوخی از هر قید و بندی رهاست.(1)
اگر در تاریخ دقّت کرده باشید در دربار شاهان دلقک‌هایی بوده‌اند که کلمات جدّی را در قالب شوخی بیان می‌کردند. وجود این دلقک‌ها فقط برای سرگرمی سلطان نبوده، بلکه از جمله فلسفه‌هایش این بود که هرگاه اطرافیان شاه

1- از جمله گناهانی که موجب دریده شدن پرده‌ها می‌گردد ردّ و بدل کردن سخنان بیهوده و شوخی برای خنداندن دیگران است. در روایات اسلامی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: انَّ الرَّجُلَ لَیَتَکَلَّمُ بِالکَلِمَةِ یُضحِکُ بِها جُلَساءَهُ یَهوی بِها ابعَدَ مِن الثُّریّا: گاه انسان سخنی می‌گوید تا هم‌محفلان خود را بخنداند، ولی همان سخن او را(از نظر هلاکت و بدبختی) به جایی دورتر از ثریا ساقط می‌کند».(مسند احمد، ج 2، ص 402).
و در حدیث دیگری فرمودند: کَثرَةُ المِزاحِ تَذهَبُ بِماءِ الوَجهِ: شوخی زیاد آبرو را می‌بَرد».(کافی، ج 2، ص 665، ح 14).
و در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمودند: لا تُمارِ فَیَذهَبَ بَهاؤُکَ وَلا تُمازِح فَیُجتَرَا عَلَیکَ: جدال نکن که شخصیّتت می‌رود و شوخی نکن که بر

تو گستاخ می‌شوند».(کافی، ج 2، ص 665، ح 17).

نمی‌توانستند بعضی مطالب را به‌طور جدّی به شاه بگویند به این دلقک‌ها می‌گفتند تا آن را در قالب شوخی به شاه بگویند و لذا شوخی دلقک‌ها از جدّی هم بالاتر بود.

مؤمن در اسلام بسیار محترم است لذا با مؤمن شوخی هم به‌معنایی که گفته شد نمی‌توان کرد و نمی‌شود آبروی او را ریخت. پناه بر خدا، اگر کسی به بهانه شوخی آبروی کسی را بریزد.(1) اکنون به مسأله ترک شبهات بپردازیم:

عمل به مکروه جایز و در علم اصول آمده است که در همه شبهات موضوعیّه چه وجوبی و چه تحریمی اصل برائت جاری می‌شود، ولی در عین حال بسیاری از همین شبهات پلی برای محرّمات‌اند. ازاین‌رو انسان نباید به آخرین مرز مباح برود، چرا که آخرین مرز آن لب پرتگاه حرام است و احتمال دارد انسان هر لحظه بلغزد و در حرام بیفتد.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه آورده است: «الا وَ انَّ حِمَی‌اللّهِ مَحارِمُهُ» (آگاه باشید که قرقگاه خدا محارم اوست)(2) منطقه‌ای که ورود به آن ممنوع است و کسی که به آن نزدیک شود گاهی وسوسه می‌شود که قدمی جلوتر بگذارد و به بهانه «کُلُّ مَشکوکٍ جایزٌ، کُلُّ مَظنونٍ جایز» کارهایی بکند که بسا سبب ورود در گناه و حرام می‌شود. همه اینهاً درست است امّا در عین حال به مرز محرّمات نزدیک نشوید. این مرز خطر است و مخصوصاً بسیاری از چیزها برای دیگران

1- حَکَم بن ابی‌العاص، پدر مروان که فرزندانش بعدها به خلافت رسیدند، از دشمنان سرسخت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بسیار آن حضرت را می‌آزرد. از جمله اذیّت‌ها این بود که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوچه‌های مکّه راه می‌رفت پشت سر آن حضرت می‌آمد و از روی تمسخر، راه رفتن و حرکات آن حضرت را تقلید می‌کرد و بدین وسیله دشمنان اسلام را می‌خنداند.

سرانجام روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله روی خود را برگردانید و همچنان که وی مشغول تقلید رفتار آن حضرت بود به او فرمود: کُن کَذلِک:« همچنین باش» از آن پس تا وقتی که مرگش فرا رسید بدنش در رعشه بود(کیفر گناه، ص 10).

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج 14، ص 232.

به عنوان ثانوی جایز امّا برای ما حرام است. البتّه نمی‌گوییم هر مکروهی را باید ترک کرد، ولی تفاوت دارد در بعضی جاها باید مراقب بود. اگر انسان بخواهد از خطر گناه دور بماند باید از مشتبهات دوری گزیند.
آخرین جمله اینکه اگر ابّهت گناه شکسته شد و انسان از آن نترسید به‌آسانی آلوده می‌شود. برخی گناهکاران وقتی حالاتشان را نقل می‌کنند می‌گویند: اوّل بار که مرتکب این گناه شدیم بدنمان می‌لرزید، ولی بعداً عادی شد.
خلاصه آنچه انسان را حفظ می‌کند همان ترس از گناه است. امّا وقتی ارتکاب گناه عادی شد و قبح آن شکست به توجیه می‌پردازد و هر شبهه‌ای را حلال می‌سازد.

عواقب و آثار گناه

برخی علمای اخلاق برای گناه آثار و عواقب بسیاری ذکر کرده‌اند که در ذیل سه اثر آن می‌آید:

الف) اثر آن در روح انسان:

هر گناه به‌اندازه خودش در قلب و جان آدمی اثر می‌گذارد. اگر گناه جز تیرگی قلب ضرری نداشت همین کافی بود که انسان از گناه دست بردارد. وقتی ظالم دست خود را بلند می‌کند تا سیلی به گوش مظلوم بزند، اوّل ضررش این است که قلب او تیره می‌شود.

در احادیث اسلامی آمده است که هر گناهی انسان مرتکب می‌شود نقطه‌ای سیاه در قلبش پیدا می‌شود که بر اثر تکرار گناه، این نقطه‌های سیاه بیشتر و بیشتر می‌گردد تا آنکه تمام قلب او را می‌پوشاند و به قول قرآن مجید در آیه 81 سوره بقره که می‌فرماید: «وَ احَاطَت بِهِ خَطِیئَتُهُ» تمام وجود او به گناه آلوده می‌شود که بازگشت برای او دشوار است. زمانی که نقاط تاریک کم است بقیّه نقاط روشن بر ضدّ آن نقطه تاریک فعّالیّت می‌کنند تا آن را از بین ببرند، امّا وقتی گناه زیاد شد نقاط روشن هم از بین می‌روند.

ب) اثر گناه در زندگی:

انسان مَدَنیُ‌الطّبع است و اعتماد متقابل مهم‌ترین سرمایه چنین زندگی‌هایی است. حال اگر انسان دروغ بگوید، این دروغ اعتماد را از بین می‌برد به‌گونه‌ای که انسان‌ها به یکدیگر اعتماد نمی‌کنند و هر کسی مواقب است که دیگری سر او کلاه نگذارد. ازاین‌رو با دروغ و ارتکاب گناه، رفته‌رفته زندگی اجتماعی به زندگی انفرادی مبدّل می‌شود و روح تعاون و همکاری از بین می‌رود.

ج) اثر اخروی گناه:

اگر باور کنیم که گناه نابود نمی‌شود و همراه انسان است، مثلًا دروغی که در چند سال پیش از انسان صادر شده هنوز وجود دارد و حتّی در عوالم بعدی قدم به قدم و سایه به سایه همراه اوست، چنانکه قرآن مجید در آیه 40 سوره نبأ می‌فرماید: «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ» همه اعمال انسان در مقابلش مجسّم می‌شود و آنها را می‌بیند، دیگر گناه نمی‌کند.

8

عَن ابنِ عَبّاسٍ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: مَن انقَطَعَ الی اللّهِ کَفاهُ کُلَّ مَؤونَةٍ وَمَن انقَطَعَ الی الدُّنیا وَکَلَهُ اللّهُ الَیها. وَ مَن حاوَلَ امراً بِمَعصِیَةِ اللّهِ کانَ ابعَدَ لَهُ مِمّا رَجا وَ اقرَبَ مِمّا اتَّقی وَ مَن طَلَبَ مَحامِدَ النّاسِ بِمَعاصی اللّهِ عادَ حامِدُهُ مِنهُم ذامّاً وَ مَن ارَضَی النّاسَ بِسَخَطِ اللّهِ وَکَلَهُ اللّهُ الَیهِم وَ مَن ارَضَی اللّهَ بِسَخَطِ النّاسِ کَفاهُ اللّهُ شَرَّهُم وَ مَن احسَنَ ما بَینَهُ وَ بَینَ اللّهِ کَفاهُ اللّهُ ما بَینَهُ و بَینَ النّاسِ و مَن احسَنَ سَریرَتَهُ اصلَحَ اللّهُ عَلانِیَتَهُ وَ مَن عَمِلَ لِآخِرَتِهِ کَفَی اللّهُ امرَ دُنیاهُ.
از ابن عبّاس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که (از همه برید و) به خدا رو آورد، خداوند تمام مشکلاتش را حل می‌کند و کسی که (خدا را رها کند) و به دنیا رو آورد، خداوند وی را به همان دنیا وامی‌گذارد. و کسی که بخواهد با معصیت خداوند به هدف‌هایش نایل شود به هدفش نمی‌رسد و گرفتار مشکلاتی می‌شود که از آن پرهیز می‌کرد. کسی که با ارتکاب گناه ستایش مردمان را بجوید ستایشگرانش به ملامتگران او تبدیل می‌شوند. هر که رضایت مردم را بر خشم الهی مقدّم بدارد، خداوند او را به همان مردم وامی‌گذارد و (بر عکس) هر که خشنودی الهی را بر خشم مردم مقدّم بدارد خداوند شرّ مردم را از او بازمی‌دارد. و هر که رابطه بین خود و خدا را درست کند خدا (نیز مشکلات) رابطه او را با مردم حل می‌کند و هر که باطنش را نیکو گردانَد خداوند ظاهرش را اصلاح می‌گردانَد. و هر که برای آخرت بکوشد خدا کار دنیای او را درست می‌کند.
بحارالانوار، ج 77، ص 178

نور هدایت
یکی از شاخه‌های مهم در باب توحید، توحید افعالی است که اگر انسان آن را به‌طور صحیح باور داشته باشد در زندگی او اثر عمیق می‌گذارد.
توحید افعالی یعنی هر چه و هر که در عالم است و حتّی اگر برگ درختی بر اثر نسیمی اندک تکانی می‌خورد از ناحیه خداست. بی‌فرمان او هیچ کاری صورت نمی‌گیرد: بزّندگی شمشیر، سوزندگی آتش، و ... همه به فرمان اوست. و در یک جمله «لا مُؤثِّرَ فِی‌الوُجودِ الّا اللّه» «هیچ مؤثّری در عالم هستی جز خداوند نیست).(1) اختیار و آزادی ما نیز از جانب خداست و اگر چنین اراده و اختیاری نمی‌داد نمی‌توانستیم کاری بکنیم و در عین حال به ما این آزادی داده شده و جبر هم لازم نمی‌آید.
هرگاه انسان باور کند و در عمق جانش توحید افعالی بنشیند و بفهمد که اراده استقلالی فقط اراده خداست و اراده‌ای که ما داریم خدا برای امتحان داده است، دیگر برای نزدیکی به دیگران کرنش نمی‌کند، برای رسیدن به متاع دنیوی چشمش به دست دیگران نیست و به مال دیگران چشم طمع نمی‌دوزد، با این اعتقاد برای اطاعت و رضایت مخلوق در معصیت خدا داخل نمی‌شود و حلّ مشکلاتش را از غیر او نمی‌طلبد، زیرا همه اینها با معنای «مؤثّری در عالم غیر از خدا نیست» منافات دارد. اگر این آیه قرآن را باور کنیم که « «انَّمَا امْرُهُ اذَا ارَادَ شَیْئًا انْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ»؛ فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید باش! آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود».(2) این راه‌های انحرافی کاملًا بی‌معنی می‌شود.
علّت اینکه ریشه تمام اصلاحات را اصلاح اعتقادات می‌دانند همین است.
انبیای الهی نیز وقتی مبعوث می‌شدند اوّل کارشان این بود که در قلب و مغز مردم دست ببرند و عقاید صحیح را در آن جای دهند. زمانی که ایمان درست شد شاخ

1- بحارالانوار، ج 5، ص 151.

2- سوره یس، آیه 82.

وبرگ هم اصلاح می‌شود. این روایت نیز همه کارها را به توحید افعالی برمی‌گردانَد.

انقطاع الی‌اللّه یعنی از همه بریدن وبه او پیوستن، از همه چشم برداشتن و به او چشم‌دوختن. اگر انسان به این مرحله برسد خداوند مشکلاتش را کفایت می‌کند.

وَ مَن انقَطَعَ الَی الدُّنیا وَکَلَهُ اللّهُ الَیها

. امّا اگر انقطاع إلی اللّه به انقطاع إلی الدّنیا تبدیل شد و سبب عزّت و ذلّت را به دست مردم یا روزیش را در زمین زراعتی و یا در کسب و تجارت دانست، خداوند او را به همان دنیا وامی‌نهد.

البتّه ما منکر عالم اسباب نیستیم، ولی باید توجّه داشت که پشت این عالم، دست مسبّب‌الاسباب قرار دارد و گاهی برای اینکه مسبّب را گم نکنیم سبب‌سوزی و گاه سبب‌سازی می‌کند، ازاین‌رو گاهی انسان می‌بیند که همه درها به رویش بسته است ناگهان سببی پیدا شده و گاهی به‌عکس.

به قول مولوی:

از قضا سرکنگبین صفرا فزودروغن بادام خشکی می‌نمود

از هلیله قبض شد اطلاق رفت‌آبْ آتش را مدد شد همچو نفت

اگر کسی مسبّب‌الاسباب را گم کرد و بر این تارهای عنکبوتی تکیه زد، خداوند نیز او را به همان تارهای عنکبوتی وامی‌گذارد. در قرآن آمده است:

« «مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ اوْلِیَاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتًا وَ انَّ اوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ»؛ مَثَل کسانی که غیر خدا را اولیای خود برگزیدند، مَثَل عنکبوت است که خانه‌ای برای خود برگزیده، در حالی که سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است اگر می‌دانستند». (1) عاقل بر عالم تار عنکبوتی تکیه نمی‌زند، زیرا کسی که بر مسبّب‌الاسباب تکیه زند از همه چیز بی‌نیاز است. اینکه در حدیث آمده است:

اللّهُمَّ لا تَکِلنی إلی نَفسی طَرفَةَ عَینٍ ابَدًا

: «پروردگارا، مرا یک لحظه به خودم وامگذار» (2) اشاره به همین

1- سوره عنکبوت، آیه 41.

2- بحارالانوار، ج 14، ص 384.

مطلب است که خدایا تو همیشه وکیل من باش، تو خود کفالتم را برعهده بگیر.
در جمله
مَن حاوَلَ أمراً بِمَعصِیَةِ اللّه
شکل دیگری از همین مسأله را مطرح می‌کند. مثلًا کسی درصدد است به مقاصدی برسد و برای رسیدن به آن از وسایل نامشروع کمک می‌گیرد. او باید بداند که هرگز به خواست خود نمی‌رسد و برای او همان چیزی رخ می‌دهد که از آن می‌ترسد و باید به او گفت: تو که می‌دانی اراده خدا و او حاکم بر همه چیز است، چرا از وسایل نامشروع استفاده می‌کنی؟
در بخش بعدی حدیث (
وَ مَن طَلَبَ مَحامِدَ النّاس
)، پیامبر صلی الله علیه و آله به پشتوانه مردمی اشاره می‌کند. برای پیشبرد اهداف مقدّس دینی، اجتماعی، سیاسی، افکار عمومی مهم است. باید مردم حمایت کنند تا بتوان به اهداف رسید، امّا نباید در مسأله مردمی بودن اشتباه کرد چرا که ما مردم را برای خدا می‌خواهیم نه خدا را برای مردم. مباد روزی که برای جذب مردم، خدا را از خود ناخشنود سازیم.
پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که ستایش مردم را با معصیت خداوند بطلبد، سرانجام همان مدّاحان، مذمّت‌کنندگان او می‌شوند (و به‌جای اینکه نفوذ اجتماعی بیابد، منفور مردم می‌گردد) زیرا کسی که رضایت مردم را بر رضایت خدا مقدّم بدارد خدا او را به همان مردم وامی‌گذارد و دست لطفش را از سرش بر می‌دارد».
نکته بسیار مهم این است که انسان بفهمد ضعیف است و تا حمایت الهی نباشد نمی‌تواند کاری صورت دهد. ازاین‌رو کارها را برای خدا بکند، اگرچه مردم از او ناراضی و خشمگین گردند، زیرا در این صورت است که خداوند شرّ مردم را از او بازمی‌دارد. مؤمن باید به « «تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ انَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»؛ به هر که بخواهی حکومت می‌بخشی و از هر که بخواهی می‌گیری و هر که را بخواهی عزّت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست، تو بر هر چیزی توانایی».(1)

1- سوره آل عمران، آیه 26.

توجّه داشته باشد و بگوید ای خدا، همه چیز به دست تو است، اگر به سراغ عالم اسباب می‌روم با اجازه تو و توکّل بر تو است. هرگز مانند کسانی که می‌گویند به نام خدا و به نام خلق قهرمان- که نوعی دوگانه‌پرستی است- نیستم و من خلق را هم برای خدا می‌خواهم. در قرآن می‌خوانیم: « «انْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَکُمْ وَ انْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَاالَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَی‌اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ‌کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند؟ و مؤمنان باید تنها بر خداوند توکّل کنند». (1) اگر همه دنیا جمع بشوند و او نخواهد هیچ کاری رخ نخواهد داد و بر عکس، اگر تمام جهان دست به دست هم دهند تا آبروی کسی را بریزند یا ضربه‌ای به او بزنند و خدا نخواهد نمی‌توانند کاری بکنند. عقیده توحیدی ما این است و باید در عمل نیز این‌گونه باشیم.
برای انسان مؤمن مهم این است که هرگاه اتّفاقی برایش پیش آمد دقّت کند و ببیند خدا از او چه می‌خواهد. وقتی رابطه خودمان را با خدا درست کردیم بقیّه آسان و درست می‌شود. این‌گونه نباشد که برای خشنودی دیگران خشم الهی را برای خود بخریم. مثلًا برای نرنجاندن دیگران حقّی را باطل و باطلی را حق جلوه دهیم که در این صورت رفیق، بت آدمی می‌شود که از بت مشرکان نیز بدتر است، چرا که آنان به پندار خویش بتان خود را برای نزدیکی به خدا می‌پرستیدند و در قرآن می‌خوانیم که گفتند: «مَا نَعْبُدُهُمْ الَّا لِیُقَرّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی (2)، ولی در رفاقت دیگر این موضوع هم مطرح نیست.
مَن احسَنَ ما بَینَهُ وَ بَینَ اللّهِ کَفاهُ اللّهُ ما بَینَهُ وَ بَینَ النّاسِ
: «هر که پیوند خویش را با

1- سوره آل عمران، آیه 160.

2- سوره زمر، آیه 3.

خدا درست و صاف کند، خدا نیز حساب او را با مردم صاف و درست می‌کند».
وَمَن احسَنَ سَریرَتَهُ اصلَحَ اللّهُ عَلانِیَتَهُ وَمَن عَمِلَ لِآخِرَتِهِ کَفَی اللّهُ امرَ دُنیاهُ
: این دو فقره نیز ادامه همین بحث و منشعب از توحید افعالی است.
گفتیم که انبیا بیش از هر چیز به تصحیح اعتقاد مردم پرداختند، زیرا اگر اعتقاد آنان درست نشود نمی‌توان انتظار عمل درستی از مردم داشت. درست عکس آن چیزی که در دنیای امروز معمول است.
آنان به دین و مسائل دین کاری ندارند. مثلاً قوانین ساخته دست بشر می‌گوید باید مردم فلان عمل و جرم را مرتکب نشوند و کاری به چگونه انجام دادن آن ندارند. بر عکس، دعوت انبیا از باطن به ظاهر است. از قدیم تعبیر جالبی در مورد اصول و فروع دین بوده است که تمام دین را به درختی تشبیه کرده‌اند که از سه قسمت تشکیل شده است: ریشه، شاخه، میوه. ریشه آن اعتقادات، شاخه آن اعمال، میوه آن تکامل انسان است.
بعضی گمان می‌کنند که عمل و عقیده جدایی‌پذیرند، در حالی که چنین نیست. یعنی انسان نمی‌تواند از نظر عقیده سالم و قوی باشد، امّا عملش نادرست یا بر عکس، از نظر تکامل و خصایص انسانی در مرتبه والا و بالایی باشد، امّا از عقیده صحیح و محکم برخوردار نباشد.
با توجّه به این مطلب معنای حدیث چنین می‌شود: هرگاه کسی باطنش را اصلاح کرد، خداوند ظاهر او را هم اصلاح می‌کند. بنابراین خداوند بین ظاهر و باطن رابطه سببیّت و مسبّبیّت قرار داده است. ازاین‌رو در بسیاری از موارد به سبب رابطه علّی و معلولی که خداوند در بین اشیا قرار داده، افعالی را به خداوند نسبت می‌دهیم. مثلاً می‌گوییم: «اضَلَّهُ اللّهُ» (خداوند فلانی را گمراه کرد)، یعنی خداوند در آن عمل سوء و زشت این اثر را قرار داد که باعث گمراهی او شود، نه اینکه از ابتدا خدا کسی را گمراه می‌کند؛ بنابراین، می‌توانیم نتیجه بگیریم که اگر اعمالمان درست نیست به سبب خرابی باطن است. پس باید نخست توحید را درست کرد و بت‌های درونی را شکست. در قرآن می‌خوانیم: « «أَرَءَیْتَ مَنِ‌اتَّخَذَ الهَهُ هَوَیهُ أَفَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلًا»؛ آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود

خود برگزیده است؟ آیا تو می‌توانی به دفاع از او برخیزی (و او را هدایت کنی)؟».(1) کسانی به‌ظاهر خداپرست‌اند، امّا در واقع مشرکند زیرا خدایشان هوای نفس آنهاست. پس می‌توان دریافت که شرک شاخه‌های زیادی دارد. در عبارتی چنین آمده است: «الشِّرکُ اخفی فی العَمَلِ مِن دَبیبِ النَّملَةِ عَلَی‌الصَّخرَةِ الصَمّاءِ فی اللیلَةِ الظَّلماءِ» (رگه‌های شرک در قلب و جان آدمی از جای پای مورچه در شب ظلمانی روی سنگ خارا پوشیده‌تر است).(2) خداوند از انسان پیمان گرفت که شیطان را نپرستد. می‌فرماید: « «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَنْ لَاتَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ»؛ ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید؟».(3) امّا تصوّر نشود خطاب آیه به شیطان‌پرستان است که در اقلّیّت بسیار ضعیفی‌اند، بلکه مخاطب آیه همه انسان‌ها هستند. پس معلوم می‌شود که عبادت شیطان بلایی است که بیشتر مردم گرفتار آنند.

ممکن است بعضی از جمله آخر حدیث که «هر کس برای آخرت کار کند خدا دنیایش را درست می‌کند»، این‌گونه بفهمند که اگر کسی در دنیا زحمت بکشد و فقط به کارهای آخرتی بپردازد کار دنیایش نیز درست می‌شود. چنین نیست، بلکه باید برای دنیا زحمت کشید.

خلاصه بحث اینکه اگر بخواهیم اعمال و اخلاق خود را درست کنیم باید ابتدا عقایدمان را اصلاح کنیم. بنابراین اگر همه مردم موحّد و مسلمان واقعی بشوند جنایات و مفاسد از بین می‌رود. اگر می‌بینیم دنیا روزبه‌روز فاسدتر می‌شود به دلیل بی‌اعتقادی یا کم‌اعتقادی است. پس برای درستی اعمال باید عقاید را درست کرد، زیرا هر عملی- چه خوب یا بد- عکس‌العمل اعمال ماست.

1- سوره فرقان، آیه 43.

2- بحارالانوار، ج 56، ص 239.

3- سوره یس، آیه 60.

9
عَن نافِعٍ عَنِ ابنِ عُمَرَ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: رَحِمَ اللّهُ عَبداً تَكَلَّمَ فَغَنِمَ او سَكَتَ فَسَلِمَ انَّ اللّسانَ املَكُ شَیءٍ لِلإنسانِ الا وَ انَّ كَلامَ العَبدِ كُلَّهُ عَلَیهِ الّا ذِكرُ اللّهِ تَعالی او امرٌ بِمَعروفٍ او نَهیٌ عَن مُنكَرٍ او اصلاحٌ بَینَ المؤمِنینَ.
فَقال لَهُ مُعاذُ بنُ جَبَلٍ یا رَسولَ اللّهِ، أنُؤاخَذُ بِما نَتَكَلَّمُ؟ فَقالَ: وَ هَل یَكُبُّ النّاسَ عَلی مَناخِرِهِم فی النّارِ الّا حَصائِدُ السِنَتِهِم، فَمَن ارادَ السَّلامَةَ، فَلیَحفَظ ما جَری بِهِ لِسانُهُ.
نافع از ابن عمر روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بیامرزد بنده‌ای را که از گفتارش سود ببرد و یا سکوت کند تا سالم بماند. زبان بیش از هر چیز دیگری بر انسان حاکمیّت دارد. آگاه باشید تمام سخنانی که از انسان صادر می‌شود به ضررش است، مگر یاد و ذکر خدا، امر به معروف، نهی از منکر و اصلاح بین مؤمنان.
(یکی از اصحاب به نام) معاذ بن جبل گفت: ای رسول خدا، سخن گفتن هم چیزی است که انسان برای آن مجازات شود؟
فرمود: آیا چیزی جز درویده (محصول) های زبان، انسان را با صورت به جهنّم می‌افکنَد؟ پس هر که می‌خواهد سالم بماند (و در امان باشد)، باید مراقب زبان و گفته‌هایش باشد.
بحارالانوار، ج 77، ص 178

نور هدایت
در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله به زبان اشاره می‌کند که مهم‌ترین وسیله ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و نقل و مبادله اطّلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر و از نسلی به نسل دیگر است. اگر این وسیله ارتباطی نبود هرگز انسان نمی‌توانست تا این حد در دانش و تمدّن مادّی و مسائل معنوی ترقّی کند. می‌فرماید: «خدا رحمت کند کسی را که از گفتارش بهره ببرد یا سکوت کند تا سالم بماند». در این حدیث دو مطلب مهم وجود دارد:
1. زبان انسان بیش از هر چیز دیگر بر او حاکمیّت دارد. خصوصیّات منحصر به‌فردی که زبان دارد در هیچ‌یک از اعضای بدن و موجودات دیگر نیست.
الف) زبان همیشه در اختیار انسان است و گاه برای تشبیه می‌گویند سخن گفتن برای او «مثل آب خوردن» است، باز آب خوردن نیاز به مقدّماتی دارد امّا سخن راندن مقدّمات هم نمی‌خواهد.
ب) خطرهای زبان قابل مقایسه با هیچ‌یک از اعضای دیگر نیست. گناهان کبیره‌ای که با زبان انجام می‌شود به بیست یا سی گناه می‌رسد.
فیض کاشانی در کتاب محجّةالبیضاء و غزالی در احیاء العلوم بحث بسیار مشروحی ذیل عنوان «گناهان زبان» ذکر کرده‌اند، از جمله غزالی بیست انحراف و گناه برای زبان نقل کرده است، بدین ترتیب:
1. گفت‌وگو در اموری که به انسان مربوط نیست.
2. سخنان زیاده و بیهوده‌گویی.
3. گفت‌وگو در امور باطل، مانند وصف مجالس شراب و قِمار و زنان آلوده.
4. جدال و مِراء (خرده‌گیری و اعتراض بر دیگران به منظورهای غلط، مانند تحقیر دیگران یا اظهار فضل خود).
5. خصومت و نزاع و لجاج در کلام.
6. تصنّع در سخن و تکلّف در سجع و مانند آن.

7. بدزبانی و دشنام.
8. لعن کردن.
9. غنا و اشعار غلط.
10. افراط در مزاح.
11. استهزا.
12. افشای اسرار دیگران.
13. وعده دروغ.
14. دروغ در گفتار.
15. غیبت.
16. سخن‌چینی.
17. نفاق در سخن (زبان دوگانه داشتن).
18. مدح بیجا.
19. غفلت از دقایق و لوازم سخن و خطاهایی که از این رهگذر دامنگیر انسان شود.
20. پرسش‌های عوام از مسائل پیچیده مربوط به عقاید که درک آنها از عهده او خارج است.

ناگفته پیداست که آفات و انحرافات زبان منحصر به آنچه غزالی برشمرده نیست و آنچه در کلام او ذکر شده تنها بخش مهمّی از آن است و شاید نظر او هم غیر از این نبوده. مثلًا امور زیر نیز از انحرافات زبان است که در گفتار او نیامده:

1. تهمت زدن.
2. شهادت به باطل.
3. خودستایی.
4. اشاعه فحشا و نشر شایعات بی‌اساس و اکاذیب، اگرچه به عنوان احتمال باشد.

5. خشونت در سخن.
6. اصرار بیجا (مانند کار بنی‌اسرائیل و امثال آن).
7. ایذاءِ دیگران با گفتار خود.
8. مذمّت کسی که سزاوار نکوهش نیست.
9. کفران نعمت با زبان.
10. تبلیغ باطل و تشویق به گناه.
البتّه گناهان زبان منحصر به اینها نیست و از اینجا اهمّیّت زبان روشن می‌شود.
ج) قبح گناهان زبان نزد مردم کم است، وقتی چنین بود خطرها و آلودگی به آن نیز بیشتر می‌شود. اگر- نعوذ باللّه- کسی مرتکب عمل شنیع زنا شود در نظر مردم کار زشتی کرده است، ولی غیبت که در روایات داریم از زنا و شرب خمر بدتر و عقوبتش سخت‌تر است، معمولاً در نظر آنان قبح اندکی دارد یا اصلاً قبحی ندارد.
سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: تمام سخنانی که از انسان صادر می‌شود به ضرر اوست مگر چهار سخن: ذکر اللّه تعالی، امر به‌معروف، نهی از منکر، اصلاح بین مؤمنین.
باید کاری کنیم که همه سخنان زندگی ما منحصر به همین چهار موضوع باشد و اگر از این دایره بیرون رفت انسان ضرر می‌کند.
در ذیل حدیث تعبیر جالب و تکان‌دهنده‌ای است و آن اینکه بعد از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل سر بلند کرد و گفت: «ای رسول خدا، سخن گفتن هم چیزی است که انسان برای آن مؤاخذه شود؟».
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا چیزی جز ثمرات زبان، انسان را با صورت به جهنّم وارد می‌کند؟».
معلوم می‌شود گناهانی که به سبب آنها انسان با صورت به جهنّم می‌رود، سینه یا پا و یا دست نیست، بلکه دستاوردهای زبان است. شاید چنین عقوبتی برای

این باشد که وقتی کسی را به سبب گناهی به آتش جهنّم می‌افکنند با آن عضوی که گناه کرده می‌اندازند و لذا چون با زبان گناه کرده با صورت او را به جهنّم می‌افکنند تا اوّل زبانش با آتش بسوزد؛ همین زبان آتش‌ها برافروخته، توهین و اذیّت‌ها کرده است. باید هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شویم از خدا بخواهیم ما را از شرّ زبان حفظ کند و شب هم وقتی به بستر می‌رویم استغفار کنیم از گناهانی که ممکن است با زبان انجام شده باشد، زیرا واقعاً انسان به سبب زبان در خطر عظیمی قرار دارد.
به قول مولوی:
این زبان چون سنگ وفم آهن وش استآنچه بجهد از زبان، چون آتش است
سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف‌گه ز روی نَقل و گه از روی لاف
زانکه تاریک است و از هرسو پنبه‌زاردر میان پنبه چون باشد شرار
ظالم آن قومی که چشمان دوختندوز سخن‌ها عالمی را سوختند
عالمی را یک سخن ویران کندروبهان مرده را شیران کند

10
عَن ابی مُوسَی الاشعَری قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: لا تَسُبُّوا الدُّنیا فَنِعمَت مَطیَّةُ المؤمِنِ فَعَلَیها یَبلُغُ الخَیرَ وَ بِها یَنجُو مِنَ الشَرّ انَّهُ اذا قالَ العَبدُ: لَعَنَ اللّهُ الدُّنیا قالَتِ الدُّنیا لَعَنَ اللّهُ اعصانا لِرَبّهِ.
از ابوموسی اشعری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به دنیا دشنام ندهید، چرا که مرکب راهوار خوبی برای مؤمن است که با آن به خوبی‌ها می‌رسد و از بدی‌ها نجات می‌یابد. هر وقت بنده‌ای می‌گوید: خدا دنیا را لعنت کند، دنیا می‌گوید خدا لعنت کند کسی را که گناه کرده است، نفرین خدا بر گناهکارترین ما.
بحارالانوار، ج 77، ص 178

نور هدایت
در مدح و ذمّ دنیا روایات گوناگونی وارد شده است. این حدیث از جمله روایاتی است که دنیا را مدح می‌کند. اگر دقّت کرده باشید بسیاری از مردم به دنیا ناسزا می‌گویند. مثلاً می‌گویند ای زمانه ملعون، ای فلک کج رفتار، حال آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «به دنیا دشنام مدهید، چون برای مؤمن مرکب راهواری است که با آن می‌تواند به همه چیز برسد».
ناصر خسرو چه زیبا سروده است:
نکوهش مکن چرخ نیلوفری رابرون کن ز سر باد خیره سری را

بری دان زافعال چرخ برین رانشاید نکوهش زدانش بری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بدمدار از فلک چشم نیک اختری را
به چهره شدن چون پری کی توانی؟به افعال ماننده شو مر پری را
اگر تو ز آموختن سر تنابی‌بجوید سر تو همی سروری را
بسوزند چوب درختان بی‌برسزا خود همین است مر بی‌بری را
درخت تو گر بار دانش بگیردبه زیر آوری چرخ نیلوفری را

وقتی تو دنیا را لعن می‌کنی دنیا نیز در جواب تو می‌گوید: خدا لعنت کند هر کدام از ما که بیشتر خدا را عصیان کرده است. یعنی اگر من معصیت کردم خدا مرا لعنت کند واگر تو کردی بر تو نفرین باد.

بحث از دنیا بحث دامنه‌داری است، ولی به‌طور خلاصه می‌توان گفت: دنیا تجارتگاه وسجده‌گاه اولیای الهی است.(1) وسیله آماده‌ای است که می‌توان از آن به‌طور صحیح بهره برد و نردبانی برای عروج به ملکوت باشد، امّا مهم این است که بدانی عمرت را در دنیا چگونه گذراندی، چون دنیا ساعت عمر است. این امکانات و نیروهای جسمانی و عقلانی خود را چگونه صرف کردی، جوانی را در چه راهی به کار بستی، زیرا در قیامت از چند چیز می‌پرسند. در حدیثی از ابن عبّاس نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لا تَزولُ قَدَما العَبدِ حَتّی یُسألَ عَن اربَعَةٍ: عَن عُمرِهِ فیما افناهُ وَ عَن مالِهِ مِن اینَ جَمَعَهُ وَ فیما انفَقَهُ وَعَن عَمَلِهِ ماذا عَمِلَ بِهِ

1- در نهج‌البلاغه می‌خوانیم که علی علیه السلام در مقابل شخص پرادّعایی که پشت سر هم مذمّت دنیا می‌کرد، فرمود:« اشتباه کردی، دنیا برای آنها که بیدار و آگاهند سرمایه بزرگی است» و سپس شرحی در این زمینه بیان فرمود، از جمله اینکه دنیا« متجر اولیاءاللّه و تجارتخانه دوستان خداست»(نهج‌البلاغه، حکمت 131). در حدیثی دنیا به مزرعه آخرت تشبیه شده است« الدُّنیا مَزرَعَةُ الآخِرَةِ»(عوالی اللئالی، ج 1، ص 267، ح 66) و در اینجا به تجارتخانه تشبیه گردیده است که انسان سرمایه‌هایی را که از خدا گرفته به گران‌ترین قیمت به خود او می‌فروشد و در برابر متاع ناچیزی، بزرگ‌ترین نعمت را از او دریافت می‌دارد.

اصولاً تعبیر به تجارت آن‌هم تجارتی پرسود، برای تحریک مهم‌ترین انگیزه‌های انسان است، انگیزه جلب منفعت و دفع ضرر، زیرا این تجارت الهی تنها سودآور نیست بلکه« عذاب الیم» را دفع می‌کند(تفسیر نمونه،

ج 24، ص 92).

وَعَن حُبّنا اهلِ البَیتِ:
در قیامت هیچ بنده‌ای قدم از قدم برنمی‌دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را فانی کرده و از مالش که از کجا گرد آورده و در چه راهی صرف کرده است و از عملش که چه کاری انجام داده و از محبّت ما اهل بیت». (1) به این نمونه‌ها توجّه کنید:
ضربتی که امام علی علیه السلام در روز خندق یا احزاب بر پیکر عمرو بن عبدود زد از عبادت جنّ و انس برتر بود. حال مگر علی علیه السلام از چیزی غیر از همین دنیا استفاده کرد؟ در لحظه‌ای از عمرش به کمک شمشیر و قوّت بازو، اسلام را که به مویی بسته شده بود نجات داد، چرا که ضربت او رمز تداوم اسلام در آن لحظات حسّاس بود. پس دنیایی که انسان می‌تواند در آن کاری بکند که از عبادت جنّ و انس برتر باشد چیز بدی نیست.
در مقابل، عبدالرّحمان بن ملجم مرادی و شمر بن ذی‌الجوشن از همین دنیا و از شمشیر و نیروی مادّیشان بهره بردند. آن یکی در مسجد کوفه و دیگری در کربلا. آنان به سبب اعمالشان ذلیل‌ترین مردم شدند.
حال این تفاوت در کجاست، در چگونگی استفاده از ابزار دنیوی است؟
شهدای کربلا در چند ساعت به بالاترین شرافت‌های دنیوی و اخروی دست یافتند و می‌بینید که کارشان چه برکتی داشت و منشأ تمام انقلاب‌ها و برنامه‌های اسلامی شد. بنابراین آنچه در اختیار داریم سرمایه بسیار بزرگی است که باید قدر آن را بدانیم. افسوس که ما به ارزش این نعمت بزرگ پی نبرده‌ایم. اگر در این ساعات عمر و جوانی، قدر استعداد و هوش خدادادی را بدانیم به همه‌جا می‌توانیم برسیم، چرا که دنیا مجموعه این امکانات است.
در ذیل همین روایت جمله‌ای دارد که مرحوم سیّد شریف رضی رحمه الله همین مضمون را گرفته و به شعر درآورده است:
یَقولونَ الزَّمانُ بِهِ فَسادٌفَهُم فَسَدوا وَما فَسَدَالزَّمانُ
«مردم می‌گویند روزگار تباه و فاسد شده است، در حالی که خودشان فاسد شده‌اند و روزگار تباه و فاسد نشده است».
به عبارت دیگر، مردم می‌گویند دنیا خراب شده در حالی که خراب نشده، بلکه ما از آن بد استفاده می‌کنیم. آفتاب و ماه می‌تابند، باران می‌بارد، زمین می‌رویانَد، قلب آدمی کار می‌کند، اینها که بد نیست، آدمی از آنها بد استفاده می‌کند. باید به این نکته توجّه داشته باشیم که خداوند سرمایه‌های فراوانی به ما داده که از آن جمله سرمایه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی است که اگر قدر آن را ندانیم دنیا بر ما لعنت می‌فرستد.

آری دنیایی مذمّت شده که هدف باشد و به صورت ناصحیح از آن استفاده شود. شمشیر بد است اگر در دست ابن ملجم باشد و خوب است اگر در دست علی علیه السلام باشد. خلاصه اینکه مهم اهداف و نتایج و سرمایه‌هاست. به قول مولوی:

تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم، نادان را به دست
علم و مال و منصب و جاه و قران فتنه آرد در کف بدگوهران

1- مجمع البیان، ج 10، ص 363.

11
عَن ابنِ عَبّاسٍ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: یَری جَزاءَ ما قَدَّمَ وَ قِلَّةَ غِنا ما خُلِّفَ وَلَعَلَّهُ مِن حَقّ مَنَعَهُ وَمِن باطِلٍ جَمَعَهُ.
ابن عبّاس روایت کرده که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پاداش آنچه پیش فرستاده شده، دیده می‌شود و معلوم می‌شود سرمایه‌هایی که انسان بعد از مرگش باقی می‌گذارد فایده کمتری خواهد داشت و بسا حقوق آن را ادا نکرده و یا از راه باطل آن را گرد آورده است.
بحارالانوار، ج 77، ص 179

نور هدایت
اگر حدیث را با فعل مجهول بخوانیم معنایش چنین می‌شود: آنچه مقدّم داشته شده، دیده می‌شود و آنچه مؤخّر داشته شده کمتر فایده‌ای خواهد داشت و بسا آنها که موخّر داشته شده، حقّی بوده که منع شده و یا باطلی بوده که جمع شده است.
این حدیث به امکانات مادّی اشاره دارد که در اختیار انسان است. اگر این امکانات را از قبل بفرستد- بر طبق حدیث- تمام اینها را می‌بیند که البتّه چنین مطلبی مضمون آیات متعدّد است. در قرآن می‌خوانیم: « «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِى كُنْتُ تُرَابًا»؛ و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم دادیم. در روزی که انسان آنچه را از پیش با دستان خود فرستاده

می‌بیند و کافر می‌گوید: کاش خاک بودم (و گرفتار عذاب نمی‌شدم)!».(1)
انسان آنچه را از پیش فرستاده می‌بیند. این آیه به مسأله تجسّم اعمال و بقای آن اشاره دارد، نه اینکه جزا یا آثار آنها دیده می‌شود و امکانات مادّی‌ای را که به تأخیر انداخته، برای او فایده کمتری دارد به‌خصوص اگر از راه نامشروع به دست آمده باشد.
مسأله مهم در اعمال انسان، تربیت نفوس است.
پرسش: اعمال انسان چه آثاری دارد؟
پاسخ: دو اثر دارد. 1. اثر خارجی و به عبارتی آثار اجتماعی. 2. اثر تربیتی در نفس که مسأله مهم همین تربیت نفوس است.
فرض کنید انسان چیزی را در راه خدا می‌بخشد و انفاق می‌کند، این بخشش دو جنبه دارد: جنبه اوّل اینکه جامعه از نگرانی‌ها و ناراحتی‌ها نجات می‌یابد و افراد محروم از آن انفاق بهره‌مند می‌شوند. جنبه دیگر، تربیت جان‌هاست.
همین که انسان حاضر شد از مال دنیا بگذرد و روح ایثار و تقوا و بخشش در راه خدا را در خود تقویت کند، رفته‌رفته از صورت یک فعل به صورت یک حالت درمی‌آید و سرانجام به عادت و ملکه تبدیل می‌شود.
بسیاری از اعمال فقط جنبه اوّل را دارد. مثلاً کسی چیزی را ببخشد، ولی قصد او خدا نباشد و برای ریا انجام دهد، یا گاهی ممکن است فقط برای جلب محبّت دوستان نه برای خدا و نه برای ریا، بلکه برای مقاصد مباح کاری بکند که این‌گونه انفاق‌ها فقط در اجتماع اثر دارد و در نفس آدمی اثری نمی‌گذارد، چون برای خدا نیست. شاید برخی را دیده‌اید که در مورد وصیّت می‌گویند اگرچه از اموالمان استفاده نمی‌کنیم، بعد از مرگ وصیّت می‌کنیم که برای ما کارهای خیر بکنند.
چنین کسی غافل است که وصیّت اثر تربیتی‌اش در نفس بسیار ضعیف است، هرچند با این وصیّت شاید عدّه‌ای به نوایی برسند زیرا خیری که بعد از

1- سوره نبأ، آیه 40.

مرگ انسان می‌شود افتخار نیست که به دیگری بدهد تا او انجام دهد. اگر وصیّت به تمام اموال هم بکند- که چنین وصیّتی صحیح نیست- آن اثر تربیتی در نفس را ندارد و مانند این است که بنابر مَثَل معروف: «روغن ریخته را نذر امامزاده بکند» دیگر بعد از مرگ چه اثری می‌تواند داشته باشد!

در حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که شخصی وصیّت کرده بود پیامبر صلی الله علیه و آله انبار پر از خرمای او را بین فقرا تقسیم کند. حضرت هم به وصیّت او عمل کرد. وقتی کار تقسیم خرما تمام شد گوشه انبار یک دانه خرمای خشکیده افتاده بود. حضرت آن را برداشت و فرمود: «اگر با دست خودش این دانه خرما را انفاق می‌کرد بهتر از این بود که تمام انبار خرمای خود را به دست منِ پیامبر ببخشد»، چون در آن یک دانه اثر تربیتی بود.

چیزی که در قیامت به درد انسان می‌خورد قلب سلیم است. در قرآن کریم می‌خوانیم: « «إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»؛ مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید».(1) و سلامت قلب هم بازتاب اعمال خارجی در درون روح و جان و اخلاق انسان است. بدین‌روست که می‌گویند نیّتتان را خالص کنید.

1- قرآن در آیات 88 و 89 سوره شعرا در وصف قیامت می‌گوید: در آنجا چیزی جز« قلب سلیم» به کار نمی‌آید.

« سلیم»، از مادّه« سلامت»، یعنی قلبی که از هرگونه بیماری و انحراف اخلاقی و اعتقادی دور باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه مورد بحث می‌خوانیم: وَکُلُّ قَلبٍ فیهِ شِرکٌ او شَکٌّ فَهُوَ ساقِطٌ:« هر قلبی که در آن شرک و شکّی است، آن قلب سقوط می‌کند و بی‌ارزش است».(کافی، ج 2، ص 16، ح 5).

از سوی دیگر، می‌دانیم که علایق شدید مادّی و دنیاپرستی انسان را به هر انحراف و گناه می‌کشاند، چرا که حُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلّ خَطیئَةٍ: عشق به دنیاپرستی سرچشمه هر گناهی است».(کافی، ج 2، ص 131، ح 11). و لذا قلب سلیم قلبی است که خالی از حبّ دنیا باشد، چنانکه امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری در ذیل همین آیه فرمود: هُوَ قَلبُ الَّذی سَلِمَ مِن حُبّ الدُّنیا:« آن قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد».(مجمع البیان، ج 7، ص 337).

آخرین سخن اینکه قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، چنانکه امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسشی درباره این آیه فرمود: القَلبُ السَّلیمُ الَّذی یَلقی رَبَّهُ وَ لَیسَ فیهِ احَدٌ سِواهُ:« قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد».(کافی، ج 2، ص 16، ح 5).

ناگفته پیداست که منظور از« قلب» در این‌گونه موارد روح و جان آدمی است.(رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 88 و 89 سوره شعرا).

بعضی می‌گویند چرا این‌همه در نیّت سختگیری می‌کنید؟ مثلًا فلان‌کس بیمارستان ساخته، نیّتش هر چه بوده باشد چه تفاوتی می‌کند، اکنون هزاران انسان بیچاره و مستضعف از آن بهره می‌برند!
این فکر باطل است، چرا که این فقط جنبه ظاهری عمل است و مهم باطن عمل است که اثر تربیتی دارد، زیرا ما معتقدیم که همه این اعمال برای تکامل انسان و رسیدن به هدف نهایی «إِلَّا لِيَعْبُدُونَ» (پرستش و شناخت خدا) است.
میوه عالم خلقت بنده مخلص، یعنی انسان کامل است. این هدف نهایی بدون نیّت خالص حاصل نمی‌شود. لذا گفته‌اند: «
انَّمَا الأعمالُ بِالنّيّاتِ
». (1) «الاعمال» شامل همه اعمال می‌شود، نه فقط عبادات. لذا اگر انسان متوجّه این معانی باشد از پیش می‌فرستد و باقی نمی‌گذارد که دیگران برای او کاری بکنند.
به قول سعدی:
برگ عیشی به گور خویش فرست‌کس نیارد ز پس، تو پیش فرست.
مثلًا غذایی که انسان می‌خورد دو قسم است:
غذایی که باعث ادامه زندگی او می‌شود.
موادّ غذایی که فقط بر چربی بدن انسان افزوده و بر وزنش می‌افزاید.
هر چیزی را که انسان در این دنیا به دست می‌آوَرَد همین‌گونه است، یا چیزهایی است که به درد او می‌خورَد، یا چیزهایی است که مثل بار اضافی بر او سنگینی می‌کند.
این سنگینی و گوشت اضافی را بدن تحمّل می‌کند با اینکه برای او فایده‌ای ندارد و در روز قیامت هم حساب این مال را باید بدهد، مالی که برای او زحمت کشیده و بهره‌ای از او نبرده است. به عبارت دیگر، زحمتش هست، بهره‌اش نیست؛ حسابش هست، ولی فوایدش نیست. چیزهایی را که قبلًا فرستاده از آن بهره برده است و از آنچه باقی گذارده نفعی نبرده است.

1- بحارالانوار، ج 70، ص 210.

ص: 80

خلاصه مهم‌ترین مسأله در تربیت نفوس اخلاص است. هرچه اخلاص بیشتر، اثر تربیتی آن بر جان و فعل آدمی بیشتر است. لذا اخلاص را اوّل قدم در راه سیر و سلوک شمرده‌اند. رساله‌ای در سیر و سلوک به مرحوم بحرالعلوم نسبت داده‌اند که رساله بسیار مهمّی است، در بخش آخر چیزهایی دارد که احتمال می‌رود از خود بحرالعلوم نباشد، ولی بخش اوّل تا دوم یعنی تقریباً دوسوم آن، مسائل خیلی مهمّی دارد که بر اساس این حدیث است که در صفحه 242 آمده است:

ما اخلَصَ عَبدٌ لِلّهِ اربَعینَ صَباحاً إلّاجَرَت یَنابیعُ الحِکمَةِ مِن قَلبِهِ عَلی لِسانِهِ : «هر که چهل روز یا چهل منزل برای خدا قدم بردارد کارش به جایی می‌رسد که چشمه‌های حکمت از قلب و درونش بر زبانش جاری می‌شود و می‌جوشد».

خلاصه اگر عمل خالص نباشد مانند چراغی است که دیگران از روشنایی آن بهره می‌برند، ولی خود او می‌سوزد و نفعی نمی‌برد، امّا اگر عمل با اخلاص باشد هم دیگران نفع می‌برند و هم خود او.

12
قالَ عَلِیٌّ علیه السلام: الا وَ انَّ الیَومَ المِضمارُ وَ غَداً السّباقُ وَالسَّبَقَةُ الجَنَّةُ وَالغایَةُ النّارُ.
حضرت علی علیه السلام فرمود: آگاه باشید که امروز (دنیا) روز آمادگی است و فردا (قیامت) روز مسابقه که جایزه پیشی‌گیرندگان، بهشت و پایان کار عقب‌ماندگان، جهنّم است.
نهج‌البلاغه، خطبه 28

نور هدایت
در این حدیث مولی امیرالمؤمنین علی علیه السلام تفسیر بسیار روشنی از دنیا و آخرت و نیز از موقف انسان در آن دو نشئه به دست می‌دهد و آخرت را به میدان مسابقه تشبیه می‌کند می‌فرماید: امروز، روز آمادگی است.(1)

1- در آیه 6 سوره انشقاق آمده است: یَا ایُّهَا الْإِنْسَانُ انَّکَ کَادِحٌ الَی رَبّکَ کَدْحًا فَمُلَاقِیهِ: ای انسان، تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد». اشاره به اینکه طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله خالی از مشکلات و ناراحتی‌ها و رنج و مشقّت نیست، خواه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، یا جنبه روحی و فکری و یا هر دو.
در حدیثی از امام علیّ بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: وَالرّاحَةُ لَم تُخلَق فی الدُّنیا وَلا لِأهلِ الدُّنیا إنَّما خُلِقَتِ الرّاحَةُ فی الجَنَّةِ وَ لِأهلِ الجَنَّةِ والتَّعَبُ وَالنَّصَبُ خُلِقا فی الدُّنیا وَ لِأهلِ الدُّنیا وَما اعطِیَ أحَدٌ مِنها جَفنَةً إلّااعطِیَ مِنِ الحِرصِ مِثلَیها وَ مَن أصابَ مِن الدُّنیا أکثَرَ کانَ فیها أشَدَّ فَقراً لأنَّهُ یَفتَقِرُ إلَی النّاسِ فی حِفظِ أموالِهِ ویَفتَقِرُ إلی کُلِّ آلَةٍ مِن آلاتِ الدُّنیا فَلَیسَ فی غِنَی الدُّنیا راحَةٌ:« راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد، راحتی و آسایش تنها در بهشت است و برای اهل بهشت. رنج و تعب در دنیا آفریده شده و برای اهل دنیا و(به همین دلیل) هر کس پیمانه‌ای از آن به دست می‌آورد دو برابر آن، حرص نصیب او می‌شود. به عبارت دیگر، هر کس از دنیا بهره بیشتری دارد فقیرتر است، زیرا محتاج است که دیگران اموال او را حفظ کنند و برای این کار به وسایل و ادوات

زیادی نیازمند است. بنابراین در ثروت دنیا راحتی وجود ندارد».
سپس امام علیه السلام در ذیل این سخن فرمود:« هرگز دوستان خدا در دنیا به خاطر دنیا رنج و سختی نمی‌کشند، بلکه رنج و سختی آنها در دنیا برای آخرت است».(تفسیر نمونه، ج 26، ص 304).

«مضمار»، از مادّه «ضمور» و «اضمار»، به معنی آماده و ورزیده کردن اسب برای مسابقه است. کسانی که می‌خواستند مسابقه بدهند اسب‌ها را تمرین می‌دادند تا لاغر و ورزیده و آماده مسابقه بشوند که به آن دوره، «مضمار» یا دوره تمرین و آمادگی می‌گویند.
حضرت می‌فرماید: دنیا، دوران آمادگی و آخرت، میدان مسابقه و جایزه آن بهشت است و کار کسانی که عقب بمانند به جهنّم ختم می‌شود.
در واقع تمام جهان‌بینی اسلام درباره دنیا و آخرت در همین دو جمله «
السَبَقَةُ الجَنَّةُ وَالغایَةُ النّارُ
» خلاصه می‌شود. بنابراین دنیا دوران آمادگی است و هدف نهایی و اصیل نیست. در این دوران، انسان باید دائماً در حال خودسازی باشد.
اگر لحظه‌ای غفلت ورزد و آمادگی لازم را کسب نکند دیگر در میدان آخرت کاری از او ساخته نیست. شاید شنیده‌اید که فضانوردان در شرایط بسیار دشواری برای بی‌وزنی تمرین می‌کنند. می‌دانید هر چیز بیرون از محیط جاذبه زمین بی‌وزن می‌شود و انسان نیز از این قاعده مستثنا نیست. حالت بی‌وزنی برای کسانی که به جاذبه عادت کرده‌اند حالت سختی است لذا باید برای تمرین، حالت بی‌وزنی مصنوعی ایجاد کنند تا وقتی فضانورد در آن محیط گام نهاد بتواند خودش را وفق دهد. بدین صورت که فضانوردان را در صندوق‌های مخصوص می‌گذارند و مرتّب آنها را از بالا به پایین پرتاب می‌کنند، به‌طوری که برخی فضانوردان بعد از بیرون آمدن از آن محفظه، سر و صورت و پایشان ممکن است

خون‌آلود باشد و هر قدر هم مراقب باشند سقوط آزاد به پایین چیزی نیست که انسان از آن سالم بیرون بیاید.
حالت بی‌وزنی در کره زمین تنها در حال سقوط آزاد پیدا می‌شود مثل اینکه انسان از بلندی به پایین می‌افتد، آن چند ثانیه‌ای که در هوا معلّق است حالت بی‌وزنی است؛ یعنی همان حالتی که مسافران فضا پیدا می‌کنند.
ملاحظه می‌کنید این مسافرت فضایی تمرین‌های زیادی را می‌طلبد که همراه با درد و رنج است تا چه رسد به مسافرت بزرگ اخروی. انسان باید چقدر تمرین کند، ناراحتی‌ها را به جان بخرد و با نفسش مخالفت ورزد تا بتواند به پیروزی بزرگ اخروی دست یابد. مگر می‌شود بی‌درد و رنج و نچشیدن محرومیّت و مصائب به جایی رسید؟ بسیاری از کسانی که به رده‌های بالای نظامی دست یافته‌اند تمرین‌های سختی را گذرانده‌اند. تشنگی و گرسنگی می‌چشند، گاهی مدّتی در آب زندگی می‌کنند و بدن خویش را ورزیده می‌سازند.
نابرده رنج گنج میسّر نمی‌شودمزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
اینجاست که باید بدانیم در این دنیا چکاره‌ایم و در کدام جایگاه ایستاده‌ایم. (1) اگر می‌خواهیم مقاممان بلند و والا باشد و بر بساط قرب الهی بنشینیم، باید ناراحتی و مشکلات را تحمّل کنیم و با نفس خویش به مبارزه برخیزیم. اهل دنیا

1- علاوه بر مسابقه آخرت، در این دنیا مسابقه‌ای وجود دارد به نام مسابقه در مسیر سعادت. در آیه 133 سوره آل عمران می‌فرماید: وَ سَارِعُوا إِلَی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ:« و بشتابید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان».
این آیه تلاش نیکوکاران را به مسابقه‌ای معنوی تشبیه کرده که هدف نهایی آن آمرزش الهی و نعمت‌های جاویدان بهشت است.
در حقیقت، قرآن در اینجا از نکته‌ای روانی استفاده کرده و آن اینکه انسان برای انجام دادن کاری، اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و به‌طور عادی انجام می‌دهد، ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد، آن هم مسابقه‌ای که جایزه باارزشی برای آن تعیین شده، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می‌گیرد و باسرعت هر چه بیشتر به‌سوی هدف پیش می‌تازد. و اگر می‌بینیم که هدف این مسابقه در درجه اوّل مغفرت قرار داده شده، برای این است که رسیدن به هر مقام معنوی بدون آمرزش و شست‌وشوی از گناه ممکن نیست. نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام

قرب پروردگار گام نهاد:« شست‌وشویی کن و آنگه به خرابات درآی»(
رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 133 سوره آل عمران).

هم دنیا را بی‌زحمت به دست نمی‌آورند، چگونه انتظار داریم بی‌زحمت آخرت را به چنگ آوریم؟ دنیا خانه بلا وامتحان است. در آن امتحان‌های اولیای خدا سخت‌تر و سنگین‌تر است.

هر که در این بزم مقرّب‌تر است‌جام بلا بیشترش می‌دهند

امتحان‌های عمومی داریم و امتحان‌های خصوصی. مردم عوام به گونه‌ای آزمون می‌دهند و اولیای خدا به گونه‌ای دیگر. لذا باید دنیا دائماً برای همه روز مسابقه باشد. البتّه برخی انسان‌ها به مقتضای عصرشان امتحان ویژه‌ای نسبت به آن مقطع زمانی دارند، مثلًا کسانی که در میدان کربلا یا در جنگ بدر بودند امتحان خاصّی داشتند. در انقلاب اسلامی دوران بعد از انقلاب مقطع حسّاس و ویژه‌ای بود که برخی در آن مردود شدند، غربالی بود که ناخالصی‌ها را بیرون ریخت و ناب‌ها را نگاه داشت. در آن مقطع خاص از انقلاب، گذشت‌ها، آگاهی‌ها، اخلاص‌ها شناخته شد. دورانی بود که از یک نظر خطرناک و ناراحت‌کننده و از طرف دیگر پربار و شادی برانگیز بود. بنابراین جایی که طوفان‌های سخت آزمایش الهی می‌وزد، هم محیطی است که عدّه‌ای از آن سود می‌برند و هم محیط خطرناکی برای آماده نشده‌هاست که در دام آن گرفتار می‌شوند و سقوط می‌کنند.

13
عَنِ انَسِ بنِ مالِکٍ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی بَعضِ خُطَبِهِ وَ مَواعِظِهِ، رَحِمَ اللّهُ امْرَءً قَدَّمَ خَیراً وَانفَقَ قَصداً وَقالَ صِدقاً وَمَلَکَ دَواعِیَ شَهوَتِهِ وَلَم تَملِکهُ وَعَصی امْرَ نَفسِهِ فَلَم تَملِکهُ.
از انس بن مالک روایت شده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی سخنرانی‌ها و پندهایش شنیدم که فرمود: خدا بیامرزد و رحمت کند کسی را که خیری پیش فرستد و از روی میانه‌روی، انفاق کند. راست بگوید و مالک انگیزه‌های شهوانی، نه اسیر آنها، باشد. از فرمان نفْس سر باز زند تا نفس بر او حاکم نشود.
بحارالانوار، ج 77، ص 179

نور هدایت
پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در اینجا بر کسی که پنج صفت داشته باشد رحمت می‌فرستد:
1. «
قَدَّمَ خَیراً
؛ خیری را پیش بفرستد». در انتظار این نیست که دیگران برای او بفرستند، بلکه خود پیشاپیش برای خودش ذخیره می‌کند و خانه آخرتش را آباد می‌گرداند.
2. «
أنفَقَ قَصداً
؛ از روی میانه‌روی- نه از روی افراط و تفریط- انفاق کند». این انفاق همان است که در قرآن آمده است: « «وَلَا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلَا تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا»؛ هرگز دستت را بر گردنت بسته مگذار

(و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای، که سرزنش شوی و از کار فرومانی».(1) این آیه کنایه لطیفی است از اینکه دستِ دهنده داشته باش و چونان بخیلان که گویی دستانشان را به گردنشان با زنجیر بسته‌اند و قادر به کمک و انفاق نیستند مباش. از سوی دیگر، دست خود را فوق‌العاده گشاده مدار و بذل و بخشش بی‌حساب مکن که سبب شود از کار بمانی و ملامت شوی و از مردم جدا شوی».

انفاق و بخشش اگر از حد بگذرد و تمام توان و نیروی انسان جذب آن گردد، طبیعی است که انسان از ادامه کار و فعالیّت و سامان دادن به زندگی خود وامی‌ماند، برهنه از نیروها و سرشار از غم می‌شود و طبعاً ارتباط و پیوند با مردم نیز قطع خواهد شد.

در برخی روایات که در شأن نزول این آیه نقل شده، این مطلب به‌وضوح دیده می‌شود. در روایتی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه بود، نیازمندی بر درِ خانه آمد، چون چیزی برای بخشش آماده نبود او تقاضای پیراهن کرد. حضرت پیراهن خود را به او داد و همین امر سبب شد که نتواند آن روز برای نماز به مسجد برود.

این پیشامد زبان کفّار را باز کرد، گفتند: محمّد خواب مانده یا مشغول لهو و لعب و سرگرمی است و نمازش را به دست فراموشی سپرده است؛ به این ترتیب، این کار هم ملامت دشمن و هم انقطاع از دوست را در پی داشت و مصداق «ملوم محسور» شد. آیه نازل گردید و به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داد که دیگر این کار تکرار نشود.(2) قرآن در جای دیگر می‌فرماید: « «وَالَّذِینَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کَانَ بَیْنَ ذلِکَ قَوَامًا»؛ و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف و زیاده‌روی دارند و نه

1- سوره اسراء، آیه 29.

2- مجمع البیان، ج 6، ص 244.

سختگیری، بلکه در میان این دو حدّ اعتدالی دارند».(1) در انفاق میانه‌رو است، نه چندان می‌بخشد که خودش را بیچاره و وامانده کند و نه خسیس است که خیر او به دیگران نرسد.
3. «
وَقالَ صِدقاً
؛ راست می‌گوید». زبانش به دروغ آلوده نمی‌شود.
امام می‌فرماید برای اینکه پاکی و خوبی مردی را بشناسید،
لا تَنظُروا الی طولِ رُکوعِ الرَّجُلِ وَسُجودِهِ فإِنَّ ذلِکَ شَیءٌ قَد اعتادَهُ فَلَو تَرَکَهُ استَوحَشَ لِذلِکَ وَلکِنِ انظُروا الی صِدقِ حَدیثِهِ وَ اداءِ امانَتِهِ:
«به رکوع و سجده طولانی او نگاه نکنید، زیرا او به این عمل عادت کرده و اگر ترک کند از ترک عادت وحشت‌زده می‌شود، ولی به راستگویی و اداءِ امانتش نگاه کنید و از این راه او را بشناسید».(2) و در آیه 80 سوره اسراء آمده است: « «وَ قُلْ رَبّ ادْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ»؛ بگو: پروردگارا، مرا (در هر کار) با صداقت وارد کن و با صداقت خارج ساز».
یعنی هیچ کار فردی و اجتماعی را جز با صدق و راستی آغاز نکنم، همچنین هیچ برنامه‌ای را جز به راستی پایان ندهم، راستی و صداقت و درستی و امانت خطّ اصلی من در همه کارها باشد و آغاز و انجام هر چیزی با آن صورت گیرد. در حقیقت، رمز اصلی پیروزی در این است و راه و روش انبیا و اولیای الهی همین بوده که فکرشان، گفتارشان و اعمالشان از هرگونه غش و تقلّب و خدعه و نیرنگ و هر چه بر خلاف صدق و راستی است پاک باشد.
اصولاً بسیاری از بدبختی‌هایی که امروز با چشم خود می‌بینیم و دامنگیر افراد و اقوام و ملّت‌ها شده، به سبب انحراف از همین اصل است. گاهی پایه اصلی کارشان دروغ و نیرنگ است و گاه که ورودشان در کارها بر اساس راستی است، این خطّ اصیل را تا پایان حفظ نمی‌کنند و همین، عامل شکست آنان می‌شود.(3)

1- سوره فرقان، آیه 67.

2- کافی، ج 2، ص 105، ح 12.

3- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 79 سوره اسراء.

تمام صفات یاد شده در بالا پسندیده است، امّا تأکید ما بیشتر روی صفت چهارم و پنجم است.
4 و 5. «
وَمَلِکَ دَواعِیَ شَهوَتِهِ وَ لَم تَمْلِکهُ وَ عَصی امرَ نَفسِهِ فَلَم تَملِکهُ
؛ انگیزه‌های شهوانی خود را مالک است و آنها حاکم بر او نیستند و از فرمان نفْسش پیروی نمی‌کند پس آن حاکم بر او نیست». مهم این است که انسان نفس خویش را اسیر کند و بر آن لجام و افسار بزند، نه اینکه اسیر نفس خویش باشد.
اصلًا تمام ارزش انسان در این است که امیر بر نفْس خود باشد نه اسیر. مثلًا آیا وقتی عصبانی می‌شود زبانش در اختیار اوست؟ یا وقتی آتش حسد در درونش زبانه کشید می‌تواند با نیروی ایمان آن را خاموش گرداند؟ خلاصه انسان بر سر دوراهی قرار دارد که یک راه به سوی خدا و بهشت می‌رود و راه دیگر- که تنها منحصر به یک راه نیست بلکه راه‌های بی‌انتها دارد- به جهنّم رهسپار می‌شود. البتّه گفتن این مطالب آسان است امّا عمل بدان‌ها مشکل. گاهی درباره ارباب سیر و سلوک تعبیر می‌کنند که «مرد بسیار کارکرده‌ای است»، یعنی آن‌قدر با نفس خویش کشتی گرفت و زمین خورد و بلند شد تا سرانجام بر آن مسلّط گشت و مهارش کرد.
تسلّط بر نفس ریاضت می‌خواهد، آشنایی با مفاهیم قرآن و روایات اهل‌بیت را می‌طلبد. باید شخص هر روز قرآن و تفسیر و روایات را بخواند و واقعاً در مغز خودش تحلیل کند و از آنها نیرو بگیرد. بعضی می‌گویند می‌دانیم که این عمل بد است ولی نمی‌دانیم که چرا وقتی به آن می‌رسیم کنترل خود را از دست می‌دهیم! همین است معنای مملوک بودن. می‌داند امّا نمی‌تواند، چون مالک خویشتن نیست. او همچون راننده‌ای است که در سرازیری می‌افتد، ماشین سرعت می‌گیرد، می‌گوید ماشین از اختیارم خارج شده است. لذا با کوه برخورد می‌کند یا به درّه می‌افتد و نابود می‌شود. یا مثل کسی که در سراشیبی کوه ناگهان بی‌اختیار سرعت می‌گیرد، اگر چیزی جلوی او را نگیرد با سرعت زیاد می‌آید تا مانعی او

ص: 89

را نگاه دارد، ولی اگر به دامنه برسد از سرعتش کاسته می‌شود و آرام می‌گیرد.

نفس هم چنین است. پناه بر خدا اگر انسان زمام نفس خویش را رها سازد. چقدر دردناک است که انسان بداند ولی نتواند. زیرا زمانی که نمی‌داند و گناه می‌کند شاید مسؤولیّت چندانی نداشته باشد.

اینها همه هشدار است که مراقب اعمالمان باشیم و کارهای نیک برای خودمان بفرستیم، امّا اگر عمل زشتی را مرتکب شدیم و موفّق به توبه نگشتیم و از این دنیا رفتیم، عذاب آن را نیز باید تحمّل کنیم، چرا که قلم تکالیف بعد از مردن خشک می‌شود و انسان نمی‌تواند توبه کند و قدم خیری بردارد.

در حالات ابن سیرین، معبّر خواب، می‌خوانیم که او مردی بسیار زیبا و بزّاز بود. زنی دل به او بست و با حیله‌های مخصوصی وی را به خانه خود برد و درها را به روی او بست. او تسلیم هوس‌های آن زن نشد و مرتّباً مفاسد این گناه بزرگ را بر او می‌شمرد، ولی آتش هوس زن به‌قدری سرکش بود که آب موعظه آن را خاموش نمی‌ساخت. ابن سیرین برای نجات از چنگال او چاره‌ای اندیشید.

برخاست و بدن خود را با اشیاءِ آلوده‌ای که در آن خانه بود چنان کثیف و نفرت‌انگیز ساخت که تنفّر زن را برانگیخت و او را از خانه بیرون کرد.

می‌گویند ابن سیرین بعد از این ماجرا، فراست و هوشیاری فوق‌العاده‌ای در تعبیر خواب یافت و داستان‌های عجیبی از تعبیر خواب او در کتاب‌ها نوشته‌اند که از عمق اطّلاعات او در این زمینه خبر می‌دهد.

14
عَن ابی هُرَیرَةٍ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: ایُّها النّاس لا تُعطوا الحِکمَةَ غَیرَ اهلِها فَتَظلِموها وَلا تَمنَعوها اهلَها فَتَظلِموهُم وَلا تُعاقِبوا ظالِماً فَیَبطُلَ فَضلُکُم وَلا تُراؤُوا النّاسَ فَیَحبَطَ عَمَلُکُم وَلا تَمنَعوا المَوجُودَ فَیَقِلَّ خَیرُکُم ایُّها النّاس انَّ الأشیاءَ ثَلاثَةٌ: امرٌ استَبانَ رُشدُهُ فَاتَّبِعوهُ وَامرٌ استَبانَ غَیُّهُ فَاجتَنِبوهُ وَامرٌ اختُلِفَ عَلَیکُم فَرُدُّوهُ الَی اللّهِ.
از ابوهریره نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، به نااهل حکمت (و دانش) نیاموزید، زیرا به حکمت ستم می‌شود و علم را از اهلش (و شایستگان) مضایقه نکنید، برای اینکه به شایستگان ستم می‌شود. از ستمگر (که حقّ شخصی شما را نادیده گرفته است) انتقام نگیرید مبادا که ارزشتان از بین برود.
اعمالتان را خالص گردانید و برای (جلب رضایت) مردم کاری نکنید، چرا که اگر ریا کنید عملتان از بین می‌رود. از انفاق آنچه دارید خودداری نکنید که اگر مضایقه کنید خدا خیرش را کم می‌کند.
ای مردم، امور بر سه قسم است: برخی امور رشد (و درستی) آن روشن است پس از آن پیروی کنید، بعضی از آنها بطلانش آشکار است پس از آنها بپرهیزید و بعضی از آنها را که بر شما مشتبه است برای شناخت آن امور آنها را به خدا برگردانید.
بحارالانوار، ج 77، ص 179

نور هدایت
این حدیث از دو بخش تشکیل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در بخش اوّل پنج دستور می‌دهد و در بخش دوم راجع به ترک شبهات بحث می‌فرماید.
1. به نااهل دانش نیاموزید، زیرا به علم ظلم می‌شود.
2. علم را از اهلش مضایقه نکنید، چرا که به آنان ظلم می‌شود. از این تعبیر استفاده می‌شود که برای دانشجو و طالب علم شرایطی لازم است که از جمله آن قابلیّت است. در غیر این صورت شایسته علم‌آموزی را ندارد آن‌هم علمی که ثواب‌های فراوانی برای آن ذکر شده است.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که لایق دانش‌اندوزی نیست به او چیزی نیاموزید، زیرا وقتی علم به دست او بیفتد در راه‌های انحرافی استفاده می‌کند و دنیایی را ویران می‌سازد. جاهل نه جایی را خراب می‌کند و نه جایی را آباد. در روزگار ما کسانی که دنیا را به فساد می‌کشند عالم‌اند. سرکرده دولت‌های استعماری، دانشمند هستند.
قرآن تعبیرات مختلفی دارد که از آنها استفاده می‌شود علم بی‌تهذیب ثمر ندارد. در آیه 2 سوره بقره می‌فرماید: « «هُدًی لِلْمُتَّقِینَ»؛ مایه هدایت پرهیزگاران است». و در آیه 67 سوره یونس می‌فرماید: « «انَّ فِی ذلِکَ لَأَیَاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ»؛ در این (نظام نور و ظلمت) نشانه‌هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند».
معلوم می‌شود هدایت مخصوص کسانی است که زمینه‌های قبلی داشته باشند.
در قدیم علما به هر کسی اجازه نمی‌دادند که در محضر درسشان حاضر شود.
امتحان اخلاقی می‌کردند که این شخص چه مرحله از تقوا را داراست.
خلاصه تصفیه‌ای را لازم می‌دانستند.
البتّه نباید کسی علم را احتکار کند باید به اهلش بیاموزد و با دانش خویش دردهای مردم را دوا کند. تفاوت نمی‌کند که دردهای مادّی باشد یا معنوی، هرچند دردهای روحی و معنوی بسیار مهم‌تر است، زیرا خداوند از همه چیز

حساب می‌کشد. در عبارتی آمده است:
ما أخَذَ اللّهُ عَلی اهلِ الجَهلِ أن یَتَعَلَّموا حَتّی أخَذَ عَلی اهلِ العِلمِ ان یُعَلّموا:
«پیش از آنکه خدا از جاهلان پیمان بگیرد که درس بخوانند، از علما پیمان گرفته که درس بدهند».(1) در احادیث دانشمندانی که در جامعه تنها مانده‌اند و کسی از علومشان بهره نمی‌گیرد به «بئر معطله» تفسیر شده است. از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود:
البِئرُ المُعَطَّلَةُ، الإمامُ الصّامِتُ والقَصرُ المَشیدُ الإمامُ النّاطِقُ
: «چاه معطّل که از آن بهره نمی‌گیرند، امام خاموش و قصر محکم سربرافراشته، امام ناطق است».(2) در اسلام هم تعلّم واجب است و هم تعلیم و این دو وجوب از هم جدا نیست، چون لازم و ملزوم یکدیگرند.
3. اگر ظالمی به شما ظلم کرد و شما انتقام بگیرید، ارزشتان از بین می‌رود و مثل او می‌شوید. البتّه این در جایی است که ظالم از آن عفو سوءِاستفاده نکند، یا این بخشش عکس‌العمل نامطلوبی در جامعه نداشته باشد.
4. «اعمالتان را خالص و بدون ریا انجام دهید». چنین کاری بسیار دشوار است. ریا یکی از سرچشمه‌های فساد عمل است و عوامل دیگری همچون عُجب و شهوات نفسانی، عمل را تباه می‌کند. مثلاً گاهی نماز می‌خوانم برای اینکه خودم از خودم راضی باشم کاری به مردم هم ندارم که خود این، باعث نوعی فساد در عمل است. یا نماز را از روی عادت می‌خوانم، یا نماز شب به‌جا می‌آورم تا از دیگران برتر باشم. این انگیزه‌ها نیز عمل را فاسد می‌کند.
در روایات اسلامی بعد از مسأله نیّت روی «اخلاص» تکیه شده است که اگر آن باشد، عمل فوق‌العاده پرارزش وگرنه فاقد ارزش خواهد بود.
«اخلاص» آن است که محرّک انسان از هرگونه شائبه غیر الهی پاک باشد

1- بحارالانوار، ج 2، ص 81.

2- کافی، ج 1، ص 427، ح 75.

و می‌توان آن را «توحید نیّت» نام نهاد. یعنی در تمام برنامه‌ها تنها به پروردگار و خشنودی او اندیشیدن.
جالب توجّه اینکه در شأن نزول آیات 109 و 110 سوره کهف نقل شده است که کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من در راه خدا انفاق می‌کنم و صله رحم به‌جا می‌آورم و این کارها را فقط به‌خاطر خدا انجام می‌دهم، امّا هنگامی که مردم از کارهای من سخن می‌گویند و ستایش می‌کنند خوشحال می‌شوم، این اعمال من چگونه است؟
پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد و سخنی نگفت، تا آنکه این آیات نازل شد:
فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَایُشْرِکْ بِعِبَادَةِ رَبّهِ احَدًا
: «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ‌کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند». آن‌گاه حضرت صلی الله علیه و آله به این پرسش چنین پاسخ داد:
«تنها عملی مقبول درگاه خداست که با اخلاص کامل همراه باشد».(1)
بی‌شک منظور از این روایت آن حالت سرور غیر اختیاری نیست، بلکه حالتی است که انگیزه عمل انسان شود یا حکایت از عدم خلوص نیّت کند.
عمل خالص تا آن حد در اسلام اهمّیّت دارد که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود:
مَن اخلَصَ لِلّٰهِ اربَعینَ یَوماً اجرَی اللّٰهُ یَنابیعَ الحِکمَةِ مِن قَلبِهِ الی لِسانِهِ
: «هر که چهل روز اعمال خود را خالصانه انجام دهد، خداوند چشمه‌های حکمت و دانش را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند».(2) 5. اگر کسی از شما چیزی بخواهد از آنچه دارید مضایقه نکنید، چرا که اگر خودداری ورزید خدا خیرش را از شما قطع می‌کند، زیرا «
کَمالُ الجُودِ بَذلُ المَوجودِ
» است. میزبان اگر آنچه دارد برای میهمان نیاورد ظلم کرده و میهمان هم اگر بیش از آنچه میزبان دارد تقاضا کند ظالم است.

1- مجمع البیان، ج 6، ص 296.

2- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 110 سوره کهف.

امّا قسمت دوم حدیث که به تقسیمات سه‌گانه اشاره دارد:
1. اموری که رشد و هدایت آنها روشن است.
2. اموری که گمراهی و فسادش روشن است.
3. اموری که مشتبه است و آن بر دو قسم است: شبهات موضوعیّه و شبهات حکمیّه.
این حدیث ناظر به شبهات حکمیّه است. در برخی روایات به جای «
رُدُّوهُ الَی اللّهِ
»، فرموده است در امور مشتبه احتیاط کنید برای اینکه مشتبهات دالان محرّمات و لب پرتگاه هستند. برخی عادت دارند که بگویند:
کُلُّ مَکرُوهٍ جایِزٌ
. باید به آنان گفت: درست است که می‌توان به احکام ظاهری عمل کرد، امّا در جایی که شبهه قطعی است، اگر انسان خودش را آلوده به شبهات کند، رفته‌رفته قبح گناه نزد او کم می‌شود و به حرام می‌افتد. اینکه خداوند می‌فرماید از «خطوات شیطان» بترسید علّتش این است که از جمله خطوات شیطان، مشتبهات است. انسان مقدّس نماز شب خوان را شیطان به‌گونه‌ای خاص فریب می‌دهد. به او نمی‌گوید برو شراب بخور، بلکه در ابتدا به او می‌گوید نماز شب که جزءِ واجبات نیست آن را رها کن. اگر پذیرفت، بعد سراغ نمازهای واجب اوّل وقت می‌رود و می‌گوید اوّل وقت خواندن که شرط نماز نیست و همین‌طور ... تا به‌کلّی او را از خدا دور کند.
یکی از اساتید در شیراز برای من داستانی نقل کرد که هر وقت به یاد آن می‌افتم عبرت می‌گیرم. می‌گفت دوستی داشتم که بسیار مقدّس بود، حتّی خانه برادرش نمی‌رفت، چرا که برادرش در اداره دولتی کار می‌کرد و می‌گفت حقوقش حلال نیست یا مشکوک است لذا به خانه او نمی‌روم. اتّفاقاً روزی مریض و بستری شد. از مدرسه او را نزد برادرش بردند. ما به عیادت او رفتیم از بستر بیماری برخاست و فرش اتاق را جمع کرد و گفت: شما روی این فرش ننشینید چون این فرش اشکال دارد، من به حکم اضطرار در اینجا هستم. آن

ص: 95

بزرگ فرمود: همین مقدّسی که تا این اندازه محتاط بود کم‌کم به وادی‌هایی وارد شد که سرانجام کارش به جایی رسید که اگر بر سر سفره او شراب نبود شاید دست به غذا نمی‌زد.

این تغییر و تحوّل چگونه رخ می‌دهد؟ اینها ازآن‌روست که اوّل مستحبّات را ترک کرد و بعد مکروهات و مشتبهات را انجام داد و سرانجام به ارتکاب محرمّات دست زد.

یک مورد هم برای خود من رخ داده است. طلبه‌ای بود که شب‌های جمعه دعای کمیل می‌خواند و صدای خوبی داشت. در حجره‌اش نشسته بود و دعا می‌خواند من هم در آن حجره بودم و لذّت می‌بردم. این شخص بعداً از شیراز به تهران آمد و در تهران، طلبگی برای او پوششی بود. کسی نقل می‌کرد که می‌خواستم در حجره‌اش دعای کمیل بخوانم، گفتم مفاتیح کجاست؟ گفت آنجاست، بردار امّا در اتاق من نخوان، برو بیرون بنشین که من حوصله آن را ندارم. همان کسی که آن‌همه اهل دعا و نیایش بود کارش به جایی رسید که از دعای کمیل بیزار شده بود. اگر انسان بخواهد واقعاً حال و نشاط داشته باشد باید از غذاهای مشتبه، جلسات و حرف‌های مشتبه بپرهیزد و واقعاً در مقام عمل احتیاط کند.

15
عَن ابنِ عُمَرَ قالَ: خَطَبَنا رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله خُطبَةً ذَرَفَت مِنها العُیونُ وَوَجِلَت مِنها القُلوبُ فَکانَ مِمّا ضَبَطْتُ مِنها: ایُّها النّاسُ انَّ افضَلَ النّاسِ عَبداً مَن تَواضَعَ عَن رِفعَةٍ وَزَهِدَ عَن رَغبَةٍ وَانصَفَ عَن قوَّةٍ وَحَلُمَ عَن قُدرَةٍ.

از ابن عمر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما خطبه‌ای خواند که از آن خطبه، چشم‌ها گریان شد و دل‌ها لرزید و بخشی از آنچه من یادداشت کردم این است: ای مردم، بهترین بندگان خدا کسی است که در عین بزرگی، فروتنی کند و در عین دلبستگی به دنیا، زهد ورزد و در عین توانایی، انصاف دهد و در عین قدرت، بردبار باشد.

بحارالانوار، ج 77، ص 179

نور هدایت

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی خطبه‌ای خواند که چشم‌ها را گریاند و دل‌ها را لرزاند.

البتّه آن مقداری که مردم ضبط کرده‌اند این بود: ای مردم، بهترین بندگان خدا کسی است که در عین بزرگی فروتنی کند و در عین علاقه به دنیا، زهد ورزد و در عین توانایی، انصاف دهد و در عین قدرت، بردبار باشد.

مسأله مهمّی که در این قسمت از حدیث منعکس شده این است که ترک گناه گاه به سبب ناتوانی است و گاهی به سبب عدم تمایل به گناه. مثلاً کسی از شراب خوشش نمی‌آید، یا دوست دارد امّا قدرت ندارد، یا مقدّماتش مهیّا نیست و یا به

خاطر زیان‌هایش آن را ترک می‌کند و نمی‌خورد. این ترک که برای ناتوانی است مهم نیست، بلکه مهم آن است که در عین قدرت، انسان گناه را ترک کند. صاحب مقام و موقعیّت اجتماعی بالایی باشد امّا تواضع ورزد.(1) علاقه به چیز حرام دارد ولی از آن چشم می‌پوشد.
افراد در مسأله ترک گناه مختلف هستند: گروهی از برخی گناهان ذاتاً متنفّرند و آن را انجام نمی‌دهند، لذا هر کس باید خودش ببیند که به چه چیز حرامی تمایل دارد تا آن را ترک کند. البتّه شناخت خویشتن کار آسانی نیست. گاه صفاتی در انسان است که شصت سال از سنّ او می‌گذرد ولی خبر ندارد، چرا که هیچ‌کس با چشم انتقاد به خود نمی‌نگرد. اگر کسی می‌خواهد در امور معنوی پیشرفت کند و به درجه‌های عالی برسد باید با بدبینی به خود بنگرد تا نقاط ضعف خود را بشناسد. لذا می‌گویند در این موارد از دشمنان استفاده کنید یا از دوستان دلسوز و منتقد، نه عیب‌پوش. از همه بهتر این است که انسان خود منتقد خویش باشد. اگر او بداند به چه گناهانی تمایل دارد و لغزشش از کجاست و شیطان از چه وسایل و زمینه‌ها و انگیزه‌هایی در وجود او استفاده می‌کند، اگر بتواند اینها را بررسی کند، اسیر نفس و شیطان نمی‌شود. به قول مولوی:
نفْس اژدهاست او کی مرده است‌از غم بی‌آلتی افسرده است
لذا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بهترین مردم کسی است که در عین رغبت، زاهد و در کمال قدرت، منصف و در عین عظمت، متواضع باشد.
این سفارش خطاب به همه است به‌خصوص به اهل علم که امام و پیشوای

1- قرآن مجید یکی از اوصاف مؤمنان راستین را تواضع و فروتنی و ترک هرگونه استکبار می‌داند، چرا که کبرو غرور، نخستین پلّه نردبان کفر و بی‌ایمانی است و تواضع و فروتنی در مقابل حق و حقیقت، نخستین گام ایمان است.
پویندگان راه کبر و خودبینی که نه در برابر خدا سجده می‌کنند و نه تسبیح و حمد او را به‌جا می‌آورند و نه حقّ بندگان او را پاس می‌دارند، بت بزرگی همچون نفْس خودشان دارند.(رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 15 سوره سجده).

مردمند و پیشوای مردم پیش از آنکه به تعلیم مردم بپردازد باید خود را تربیت کند. هر چه مقام انسان عظیم‌تر، لغزش‌هایش هم بزرگ‌تر است. هر کاری حسّاس‌تر باشد خطرهایش هم بیشتر است: «المُخلِصونَ فی خَطَرٍ عَظیمٍ» (مخلصان در خطر بزرگی‌اند)، تا چه رسد به غیر مخلصان. وقتی که جوان است هر گناهی که رسید انجام می‌دهد و می‌گوید در پیری توبه می‌کنم! این تسویف و به تأخیر انداختن، از حیله‌های شیطان و نفس است.
یا به خود وعده می‌دهد وقتی ماه رمضان آمد توبه می‌کنم، در حالی که اگر کسی به میهمانی و ضیافت الهی می‌رود باید اوّل خود را شست‌وشو دهد و لباس تمیز بر تن کند، آن‌گاه در میهمانی آن شخص بزرگ قدم بگذارد، نه اینکه با لباس آلوده در آن شرکت جوید.
از عالم بزرگوار، شیخ بهایی نقل شده است که مردی بود به نام «توبه» که غالباً به محاسبه نفس می‌پرداخت. روزی در شصت سالگی وقتی گذشته عمر خود را محاسبه کرد دید که مجموع ایّام عمرش 21500 روز است. گفت: ای وای بر من، اگر در ازای هر روز یک گناه بیشتر نکرده باشم بیش از بیست و یک هزار گناه کرده‌ام، آیا می‌خواهم خدا را با بیست و یک هزار گناه ملاقات کنم؟ در این هنگام صیحه‌ای زد و بر زمین افتاد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 25- 29 سوره حاقّه.

16
عَن ابی هُرَیرَةٍ قالَ قالَ رَسولُاللّهِ صلی الله علیه و آله: انَّما یُؤتی النّاسُ یَومَ القِیامَةِ عَن احدی مِن ثَلاثٍ: امّا مِن شُبهَةٍ فِی الدّینِ ارتَکَبوها او شَهوَةٍ لِلَذَّةٍ آثَرُوها او عَصَبیَّةٍ لَحمَةٍ اعمَلُوها. فَإذا لاحَت لَکُم شُبهَةٌ فِی الدّینِ فاجْلُوها بِالیَقینِ وَاذا عُرِضَت لَکُم شَهوَةٌ فَاقمَعوها بِالزُّهدِ وَاذا عَنَّت لَکُم غَضبَةٌ فَأدُّوها بِالعَفوِ إنَّهُ یُنادی مُنادٍ یَومَ القِیامَةِ مَن کانَ لَهُ عَلَی اللّهِ أجرٌ فَلیَقُم فَلا یَقومُ الّا العافونَ ألَم تَسمَعوا قَولَهُ تَعالی فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَیاللَّهِ.
از ابوهریره روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت که فرا می‌رسد مردم به یکی از سه کار مؤاخذه می‌شوند (و به جهنّم می‌روند): یا به سبب شبهاتی که در دین مرتکب شده‌اند، یا شهوتی که در آن فرو رفته‌اند، یا تعصّباتی که به آنها عمل کرده‌اند. بنابراین اگر در دین برای شما شبهه‌ای پیش آمد آن را با یقین روشن کنید. اگر شهوت سراغتان آمد با زهد آن را سرکوب و ریشه‌کن کنید و اگر خشمگین شدید درگذرید، زیرا روز قیامت منادی ندا می‌دهد که هر کس نزد خدا اجری دارد برخیزد و در اینجا فقط کسانی برمی‌خیزند که بخشوده‌اند آیا نشنیده‌اید که خداوند فرمود: هر کس درگذرد و اصلاح کند، مزدش بر خداست.
بحارالانوار، ج 77، ص 180

نور هدایت
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث راه رهایی از شهوات و شبهات را بیان

می‌فرماید که شبهات را با یقین روشن سازید و شهوات را با زهد ریشه‌کن کنید.
امّا آتش تعصّبات را- هر نوع تعصّبی باشد- با نیروی عفو فرو بنشانید، چرا که مردم به سبب همین عوامل وارد جهنّم می‌شوند. البتّه عدّه‌ای در مقابل برخی عوامل گناه مصونیّت دارند و به‌سوی آنها کشیده نمی‌شوند. مثلاً بسیار بعید است که یک روحانی- پناه بر خدا- شراب بنوشد یا قِمار کند، ولی بر عکس جوانی که در محیط آلوده‌ای قرار دارد خیلی زود به سوی آنها جلب می‌شود. یا اینکه اهل علم زود به شبهات کشیده می‌شوند، در حالی که در مورد مردم عادی چنین نیست. گاهی که می‌خواهد چیزی را اثبات کند در آیات و روایات کاوش می‌کند متشابهات را پیدا می‌کند و به آن تمسّک می‌جوید. پیش‌داوری می‌کند، استدلال‌هایی می‌آورد که از خانه عنکبوت سست‌تر است، در حالی که اوّل باید ببینیم خدا و پیامبر چه می‌گویند و خود را شاگرد قرآن بدانیم، نه استاد قرآن. لذا حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: سرچشمه جهنّم سه چیز است: شبهات؛ تعصّبات؛ شهوات.
«تعصّب» و «عصبیّت» در اصل از مادّه «عَصَب» به‌معنای پی‌هایی است که مفاصل را به هم ارتباط می‌دهد، سپس هرگونه ارتباط و پیوستگی را تعصّب و عصبیّت نامیده‌اند، امّا معمولاً این واژه در مفهوم افراطی و مذموم آن به کار می‌رود.
در روایات اسلامی «تعصّب» به‌عنوان یک اخلاق مذموم به شدّت نکوهش شده است. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود:
مَن کانَ فی قَلبِهِ حَبَّةٌ مِن خَردَلٍ مِن عَصَبِیَّةٍ بَعَثَهُ اللّهُ یَومَ القِیامَةِ مَعَ اعرابِ الجاهِلِیَّةِ
: «کسی که در قلبش به‌اندازه دانه خردلی عصبیّت داشته باشد خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیّت محشور می‌کند».(1) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:
مَن تَعَصَّبَ او تُعُصّبَ لَهُ فَقَد خَلَعَ رِبقَةَ الإیمانِ مِن عُنُقِهِ
: «هر که تعصّب به خرج دهد یا برای او تعصّب

1- کافی، ج 2، ص 308، ح 3.

داشته باشند، پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است».(1) از روایات اسلامی استفاده می‌شود که ابلیس نخستین متعصّب بود.
امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه (192) نهج البلاغه درباره تعصّب بیاناتی دارند، از جمله می‌فرماید:
امّا ابلیسُ فَتَعَصَّبَ عَلی آدَمَ لِاصلِهِ وَ طَعَنَ عَلَیهِ فی خِلقَتِهِ فَقالَ انَا نارِیٌّ وَ انتَ طینِیٌ
: «ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصّب ورزید و آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از خاک».
سپس حضرت می‌افزاید:
فَإن کانَ لابُدَّ مِن العَصَبِیَّةِ فَلیَکُن تَعَصُّبُکُم لِمَکارِمِ الخِصالِ وَمَحامِدِ الأفعالِ وَمَحاسِنِ الامورِ
: «اگر قرار است تعصّبی داشته باشید این تعصّب شما باید به‌سبب اخلاق پسندیده، افعال نیک وکارهای خوب باشد».
ضمناً از این حدیث به‌خوبی روشن می‌شود که ایستادگی سرسختانه برای طرفداری از واقعیّت نه‌تنها تعصّب مذموم نیست، بلکه می‌تواند خلأ روحی انسان را در پیوندهای نادرست جاهلی پر کند.
بعد پیامبر صلی الله علیه و آله در ذیل حدیث فرمود: «روز قیامت منادی صدا می‌زند هر که اجری بر خداوند دارد بلند شود، تنها کسانی بلند می‌شوند که هنگام غضب، گذشت می‌کنند و از برادر دینی خود درمی‌گذرند». بعد حضرت صلی الله علیه و آله گویی در جواب این سؤال که چرا اینها بر خدا حقّی دارند؟ فرمود: «آیا این آیه را نشنیده‌اید که هر که عفو و اصلاح کند پس اجرش بر خداست».
ما هم باید سعی کنیم که در بین مسلمانان الفت برقرار کنیم. خدایا، تو به ما گفتی عفو کنید، ولی تو بیشتر سزاوار عفو کردن هستی؛ ما بر خودمان ظلم کرده‌ایم، بر ما ببخشای.

1- کافی، ج 2، ص 307، ح 1.

17
قالَ رَسولُ اللّهِ صلى الله عليه و آله: مَن عَدَّ غَداً مِن اجَلِهِ فَقَد اساءَ صُحبَةَ المَوتِ.
پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: هر كه فردا را جزءِ عمر خود بشمارد از مرگ ناخشنود است.
تحف العقول، ص 49

نور هدايت
پيامبر صلى الله عليه و آله در اين حديث بيان مى‌دارد كه انسان نبايد فردا را جزءِ عمر خود حساب كند و براى آن برنامه‌ريزى كند، زيرا اين آرزو به اين معناست كه از مرگ ناخشنود است و همين نارضايتى از مرگ، سبب غفلتِ در زندگى دنياست.
معمولاً اغلب مردم از مرگ مى‌ترسند و تنها گروهى اندک بر چهره مرگ لبخند مى‌زنند و آن را در آغوش مى‌فشارند.
امّا چرا مرگ و مظاهر آن و حتّى نام آن براى گروهى رنج‌آور است؟
دليل عمده اين است كه به زندگى پس از مرگ ايمان ندارند، يا اگر ايمان دارند اين ايمان به صورت باورى عميق درنيامده و بر افكار و عواطف آنها حاكم نشده است.
وحشت انسان از فنا و نيستى طبيعى است. انسان از تاريكى شب مى‌ترسد زيرا ظلمت، نيستىِ نور است و گاه از مرده مى‌ترسد، زيرا آن‌هم در مسير فنا قرار گرفته است. امّا اگر انسان با تمام وجودش باور كند كه دنيا زندان مؤمن و بهشت

کافر است، چنانکه در حدیث آمده است:
الدُّنیا سِجنُ المؤمِنِ وَ جَنَّةُ الکافِرِ.(1)
و اگر باور کند که این جسم خاکی قفسی است برای مرغ روح او که وقتی این قفس شکست آزاد می‌شود و به هوای کوی دوست پر و بال می‌زند، مسلّماً در آرزوی آن دم است که از این چهره پرده برفکنَد. آری اگر دیدگاه انسان درباره مرگ چنین باشد هرگز از آن وحشت نمی‌کند، در عین اینکه زندگی را برای پیمودن مسیر تکامل خواهان است.
لذا در تاریخ عاشورا می‌خوانیم که هرقدر حلقه دشمن تنگ‌تر و فشار بر حسین علیه السلام و یارانش بیشتر می‌شد چهره‌هایشان برافروخته‌تر و شکوفاتر می‌گشت و حتّی پیرمردان اصحابش صبح عاشورا خندان بودند. وقتی از آنها سؤال می‌شد می‌گفتند: برای اینکه ساعاتی دیگر شربت شهادت می‌نوشیم و حورالعین را در آغوش می‌گیریم.
علّت دیگر ترس از مرگ، دلبستگی بیش از حد به دنیاست، زیرا مرگ میان او و محبوبش جدایی می‌افکنَد و دل کندن از آن‌همه امکاناتی که برای زندگی مرفّه و پرعیش و نوش فراهم ساخته، برای او دشوار است.
عامل سوم، خالی بودن ستون حسنات و پر بودن ستون سیّئات نامه عمل است. در حدیثی می‌خوانیم که کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، چرا مرگ را دوست ندارم؟
فرمود: آیا ثروتی داری؟
گفت: آری.
فرمود: چیزی از آن را پیش از خود فرستاده‌ای؟
گفت: نه.
فرمود: به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری، چون نامه اعمالت از

1- تحف العقول، ص 53.

حسنات خالی است.(1) اصولًا از جمله مسائل بسیار مهمّی که خداپرستان را از مادّی‌ها جدا می‌سازد بینش آنان در مورد مرگ است. موحّدان مرگ را تولّدی دوباره می‌دانند و آن را آغاز حیاتی جدید می‌شمارند و از نظر آنان مرگ جز انتقال از خانه‌ای به خانه دیگر نیست که از قفس دنیا آزاد می‌شوند و به جهان وسیع آخرت گام می‌نهند، ولی مادّی‌ها مرگ را پایان همه چیز می‌دانند و ازاین‌رو حاضر نیستند خود را قربانی ارزش‌های بزرگ کنند مگر تحت فشار قرار گیرند، امّا خداپرستان از کشتن و کشته شدن در راه خدا باکی ندارند، ایثار می‌کنند، از جان و مال مایه می‌گذارند و فقط از خدا می‌ترسند.

از همین جاست که درمی‌یابیم تا چه اندازه ایمان به معاد در تکامل انسان مؤثّر است. هیچ ایمان و عقیده‌ای بعد از توحید به‌اندازه معاد در تکوین شخصیّت انسان دخالت ندارد و همه انبیا مبعوث شدند تا به این دو مطلب دعوت کنند.

بی‌جهت نیست که به ما سفارش کرده‌اند بسیار به یاد معاد باشیم. این حکایت را شاید شنیده باشید که کسی در تعریف حضرت آیةاللّه العظمی بروجردی رحمه الله می‌گفت ایشان قیامت را باور کرده است. در ابتدا این سخن خنده‌آور است مگر می‌شود مسلمانی مانند آیةاللّه العظمی بروجردی رحمه الله به معاد اعتقاد نداشته باشد؟

امّا باید دقیق‌تر شد و به عمق این کلام بلند رسید، زیرا منظور آن باوری است که در زندگی بازتاب داشته باشد، باوری که مبدأ حرکت و تلاش برای کسب رضایت الهی باشد، نه باوری که هیچ اثری در روح و جان آدمی نگذارد.

در مورد قیامت مسائل بسیار مهمّی وجود دارد و به همین جهت باید در سخنرانی‌ها، نوشته‌ها، کلاس‌های تربیتی روی مسأله قیامت تأکید ورزید.

مسلمانی که به باورهای دینی اعتقاد راسخ دارد و زندگی دنیا را پل و مقدّمه‌ای برای آخرت می‌داند، برای ساختن خودش بر روی مسأله معاد زیاد تکیه می‌کند.

1- دعائم الاسلام، ج 2، ص 328، ح 1239.

شاید یکی از دلایلی که ما در شبانه‌روز ده مرتبه جمله
مَالِکِ یَوْمِ الدّین
را تکرار می‌کنیم این باشد که «یوم الدّین» (روز قیامت) را فراموش نکنیم. وقتی فراموش نکردیم همه چیز در ما زنده می‌شود.
مختصر اینکه بسا کسانی در اعتقاد، الهی‌اند، امّا در برخورد با معاد مادّی. به عبارت دیگر، به مبدأ و معاد ایمان دارند، امّا در عمل از مرگ می‌ترسند. گویی مرگ را پایان همه چیز می‌دانند. این تضاد بین عقیده و عمل واقعاً فاجعه است. ما وقتی عملاً به روز قیامت باور نداشته باشیم ایثار نمی‌کنیم. ما با رفتار و کردارمان نشان می‌دهیم که به آیه « «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ امْوَاتًا بَلْ احْیَاءٌ عِنْدَ رَبّهِمْ یُرْزَقُونَ»؛ هرگز گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند» (1) ایمان نداریم. چنان به این زندگی چسبیده‌ایم و بر گرد هوی‌و هوس می‌چرخیم که از قیامت غافل شده‌ایم.
مطابق این حدیث، کسی که به قیامت ایمان دارد همیشه آماده است. فردا را به‌طور قطع جزءِ عمرش حساب نمی‌کند، بلکه برعکس احتمال می‌دهد که فردا روز مرگ او باشد. لذا حساب‌ها را صاف و خود را مهیّای استقبال از مرگ می‌کند.
مرگ اگر مرد است گو نزد من آی‌تا در آغوش بگیرم تنگ‌تنگ
من از او جانی ستانم جاودان‌او ز من دلقی ستاند رنگ‌رنگ
در آیات قرآن آمده است که مردم در روز قیامت، یا در مرحله جان دادن، تقاضای بازگشت می‌کنند. « «حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبّ ارْجِعُونِ* لَعَلّی أَعْمَلُ صَالِحًا فِیمَا تَرَکْتُ کَلَّا إِنَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَاءِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ»؛ هنگامی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید- شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی کردم) عمل صالحی انجام دهم، (ولی به او می‌گویند:) چنین نیست این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد

1- سوره آل عمران، آیه 169.

همان راه را ادامه می‌دهد) و در پی (مرگ) آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند». (1). در همه این موارد، قرآن یا به صراحت یا به کنایه، جواب «کَلّا» (هرگز) داده است. قانون تکامل اجازه بازگشت نمی‌دهد. مگر جنینی که از مادر متولّد شد ممکن است بار دیگر به رحم مادر بازگردد؟ از نظر سیر تکاملی بشر محال است، خواه کامل متولّد شده باشد یا ناقص. وقتی مسأله چنین است آیا نباید در آن دقّت بیشتری کرد؟ آیا نباید درباره آن سختگیر باشیم و بیشتر درباره آن بیندیشیم؟

ازاین‌رو باید زیاد به یاد معاد باشیم و روزی از ما نگذرد که یادی از مرگ و معاد نکنیم. و اگر درست بیندیشیم و بدان اندیشه جامه عمل بپوشانیم، تمام وجودمان از نور و صفا پر می‌شود.

1- سوره مؤمنون، آیات 99 و 100.

18
عَن ابی هُرَیرَةٍ قالَ: بَینا رَسولُاللّهِ صلی الله علیه و آله جالِسٌ إذ رَأیناهُ ضاحِکاً حَتّی بَدَت ثَنایاهُ، فَقُلنا: یا رَسولَ اللّه، مِمّا ضَحِکتَ؟ فَقالَ: رَجُلانِ مِن امَّتی جیئا بَینَ یَدَی رَبّی فَقالَ احَدُهُما یا رَبّ خُذ لی بِمَظلِمَتی مِن آخَرِ فَقالَ اللّهُ تَعالی
اعطِ اخاکَ مَظلِمَتَهُ. فَقالَ: یا رَبّ لَم یَبقَ مِن حَسَناتی شَیءٌ. فَقالَ: یا رَبّ فَلیَحمِل مِن اوزاری. ثُمَّ فاضَت عَینا رَسولِاللّهِ صلی الله علیه و آله وَ قالَ: انَّ ذلِکَ الیَومَ لَیَومٌ تَحتاجُ النّاسُ فیهِ الی مَن یَحمِلُ عَنهُم أوزارَهُم. ثُمَّ قالَ اللّه تَعالی لِلطّالِبِ بِحَقّهِ: ارفَع بَصَرَکَ الَی الجَنَّةِ فَانظُر ماذا تَری فَرَفَعَ رَأسَهُ فَرَأی ما اعجَبَهُ مِنَالخَیرِ وَالنّعمَةِ. فَقال: یا رَبّ لِمَن هذا؟ فَقالَ: لِمَن اعطانی ثَمَنَهُ.
فَقالَ: یا رَبّ وَ مَن یَملِکُ ثَمَنَ ذلِکَ؟ فَقالَ: انتَ فَقالَ: کَیفَ بِذلِکَ؟ فَقالَ: بِعَفوِکَ عَن اخیکَ. فَقالَ: قَد عَفَوْتُ. فَقالَ اللّهُ تَعالی فَخُذ بِیَدِ اخیکَ فَادخُلا الجَنَّةَ. فَقالَ رَسولُاللّهِ صلی الله علیه و آله: «فَاتَّقُواللّهَ وَاصلِحُوا ذاتَ بَینِکُم.
از ابوهریره نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که دیدیم خندید به‌گونه‌ای که دندان‌های پیشین او ظاهر شد. به حضرتش گفتیم: ای پیامبر خدا، از چه خندیدید؟ فرمود: دو مرد از امّتم را نزد خداوند تعالی آوردند. یکی از آن دو گفت: خدایا، حقّم را از دیگری بگیر.
خدای تعالی فرمود: حقّ برادرت را بپرداز. گفت: خدایا، چیزی از حسناتم باقی نمانده است که بخواهم در مقابل ظلمی که به این شخص کرده‌ام به او بدهم.
مظلوم گفت: خدایا، پس گناهان مرا به دوش بکشد.

آن‌گاه چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود: آن روز روزی است که مردم محتاجند به کسی که گناهانشان را بر دوش بکشد. بعد حضرت فرمود: سپس خداوند تعالی به طالبِ حق فرمود: نگاهی به بهشت کن چه می‌بینی؟ او سرش را بلند کرد نگاهی به بهشت افکند و آثاری از خیر و نعمت دید که او را به شگفتی و تعجّب واداشت. مظلوم گفت: پروردگارا اینها از آنِ کیست؟

خداوند تعالی فرمود: اینها برای کسی است که قیمتش را به من بدهد.

گفت: بار پروردگارا، چه کسی مالک قیمت آن است؟ فرمود: تو.

گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه پولی نپرداخته‌ام؟

خداوند فرمود: با گذشتی که از برادر دینی‌ات می‌توانی بکنی.

گفت: عفو کردم. آن‌گاه خداوند تبارک و تعالی فرمود: دست برادرت را بگیر و داخل بهشت شوید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خدا بترسید و اختلاف بین خودتان را اصلاح کنید.(1)

بحارالانوار، ج 77، ص 180

نور هدایت

در این حدیث دو نکته مهمّ است که باید به آنها توجّه کرد:

1. در آخرت وسیله‌ای برای احقاق حقوق مادّی و خارج شدن از زیر بار مسؤولیّت آنها نیست، لذا حقوق مادّی در آنجا به حقوق معنوی تبدیل می‌شود.

مثلاً در اینجا انسان بدهی دارد نمی‌پردازد، در قرآن کریم آمده است: « «یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَ لَابَنُونَ»؛ روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشند»(2)، باید از حسناتش بپردازد. اگر حسنات نداشت باید گناهان طرف مقابل را قبول کند.

1- در این حدیث که خبر از قیامت به صورت ماضی ذکر شده شاید علّتش این است که مضارع یقینی‌الوقوع در حکم ماضی است، یا نوعی مکاشفه برای حضرت است، زیرا مکاشفه هم ممکن است در عمود زمان واقع شود و انسان آینده را ببیند.

2- سوره شعراء، آیه 88.

این مسأله بسیار مهمّی است که انسان هرقدر هم حسنات داشته باشد وقتی وارد عرصه قیامت شد تهیدست است. چه چیزی دارد که به دیگری بدهد، هراندازه هم که گناهانش کم باشد در آنجا که وارد می‌شود زیاد است. چگونه می‌تواند بار گناهان دیگران را به دوش بکشد؟ لذا باید در همین دنیا تصفیه حساب‌ها را انجام بدهد و بدهکاری‌های خود را بپردازد.
اگر- خدای ناکرده- آبروی کسی را ریخته است حلّیّت بطلبد و تلافی کند، چرا که مهم‌تر از مال مسلمان، آبروی اوست. در عبارتی می‌خوانیم: «
إِنَّ ارْبَی‌الرِّبا عِرضُ الرَّجُلِ المُسلِمِ
؛ بدترین ربا آبروی مسلمان است که بی‌جهت ریخته شود».(1) وقتی در این دنیا آبروی کسی را ریخت و جبران نکرد در آن دنیا باید از حسناتش بپردازد و اگر نداشت، گناهان طرف مقابل را بپذیرد. هم بار سنگین خویش را به دوش می‌کشد و هم بار سنگین دیگران را. در قرآن می‌خوانیم: « «وَلَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَیُسْئَلُنَّ یَوْمَ الْقِیمَةِ عَمَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ»؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به‌یقین از دروغ‌هایی که به خدا می‌بستند، سؤال خواهند شد».(2) 2. مقام عفو است که چقدر گذشت‌کنندگان مقام دارند. در حدیث آمده که «
ثَمَنُ الْجَنَّةِ الْعَفْوُ
؛ بهای بهشت، گذشت است». برای انسان افتخار نیست که اگر بدی از کسی دید در سینه نگاه دارد تا روزی انتقام بگیرد، زیرا انتقام کار حیوانات است. برخی انتقام را دلیل شجاعت می‌دانند و معتقدند اگر کسی ضربه‌ای به تو زد باید ضربه محکم‌تری به او بزنی، در حالی که اگر او ضربه‌ای زد و تو بخشیدی این دلیل شجاعت و تسلّط بر نفس است. افراد کینه‌جو و انتقامجو موفّق نیستند.
در این موارد نه‌تنها باید عفو کرد، بلکه بالاتر از این باید اختلاف مؤمنان را از بین

1- بحارالانوار، ج 75، ص 222.

2- سوره عنکبوت، آیه 13.

ص: 110

برد و اگر می‌توانی جامعه را به جامعه‌ای با گذشت تبدیل کن نه انتقامجو. اگر این خصیصه در جامعه به وجود نیاید تضادها، درگیری‌ها روز به روز بیشتر و جامعه به تفرقه و پراکندگی کشیده می‌شود، چرا که چنین مسائلی هرگز پایان نخواهد پذیرفت و تنها نقطه پایان آن، گذشت است.

19

عَن انَسِ بنِ مالِکٍ قالَ قالوا: یا رَسولَ اللّهِ مَن اولیاءُ اللّهِ الّذینَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنونَ؟ فَقالَ: الَّذینَ نَظَروا الی باطِنِ الدُّنیا حینَ نَظَرَ النّاسُ الی ظاهِرِها فَاهتَمُّوا بِآجِلِها حینَ اهتَمَّ النّاسُ بِعاجِلِها فَاماتوا مِنها ما خَشَوْا ان یُمیتَهُم وَ تَرَکوا مِنها ما عَلِمُوا ان سَیَترُکَهُم فَما عَرَضَ لَهُم مِنها عارِضٌ الّا رَفَضُوهُ وَ لا خادَعُهُم مِن رِفعَتِها خادِعٌ الّا وَضَعُوهُ خَلُقَتِ الدُّنیا عِندَهُم فَما یُجَدّدونَها وَخَرِبَت بَینَهُم فَما یَعمُرونَها وَماتَت فی صُدورِهِم فَما یُحِبُّونَها بَل یَهدِمونَها فَیَبنونَ بِها آخِرَتَهُم وَیَبیعونَها فَیَشتَرونَ بِها ما یَبقی لَهُم. نَظَروا الی اهلِها صَرعی قَد حَلَّت بِهِمُ المَثُلاتُ فَما یَرَوْنَ اماناً دُونَ ما یَرْجونَ وَ لا خَوفاً دُونَ ما یَحذَرُونَ.

انس بن مالک روایت کرده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا، دوستان خدا که نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند کیانند؟ فرمود: کسانی‌اند که وقتی مردم به ظاهر دنیا می‌نگرند (و بدان توجّه دارند)، باطن آن را می‌بینند، ازاین‌رو هنگامی که مردم برای دو روزه دنیا می‌کوشند، تلاش آنان برای آخرت و آینده است. پس (علاقه به) دنیا را می‌میرانند برای اینکه می‌ترسند دنیا (جان قدسی و ملکوتی) آنان را تباه کند و بمیراند (به جای آنکه دنیا آنان را بشکند، آنان دنیا را خرد می‌سازند و می‌شکنند). دنیا را رها می‌کنند چون می‌دانند به‌زودی دنیا ترکشان می‌کند. تمام زرق‌و برق‌های دنیا را رد می‌کنند (و اسیر آن نمی‌شوند).

فراز و نشیب‌های دنیا آنان را نمی‌فریبد، بلکه آن بلندی‌ها را به پایین می‌کشند.

ص: 112

در نظر آنان دنیا کهنه و ویران شده و لذا به نوسازی و آبادانی آن نمی‌پردازند.

عشق به دنیا در سینه‌هایشان مرده است. لذا آن را دوست ندارند، بلکه آنان دنیا را ویران می‌کنند آن‌گاه بر این ویرانه‌ها خانه ابدی را می‌سازند. دنیای گذرا را می‌فروشند و جهان باقی و پایدار را می‌خرند. وقتی به دنیاپرستان می‌نگرند گویا (می‌بینند که) اینان بر روی خاک افتاده‌اند و به عذاب الهی گرفتار آمده‌اند. هیچ امنیّت و امانی در این دنیا نمی‌بینند و فقط به خدا و سرای آخرت دل بسته‌اند و فقط از عذاب و خشم الهی می‌ترسند.

بحارالانوار، ج 77، ص 181

نور هدایت

سؤال بسیار مهمّی در حدیث آمده است که باید درباره آن تأمّل کرد.

فرق خوف و غم در این است که معمولاً خوف نسبت به آینده است و غم نسبت به گذشته. پرسیدند: اولیای الهی که از آینده نمی‌ترسند و غم گذشته هم نمی‌خورند کیانند؟ حضرت در پاسخ فرمود: اینان کسانی‌اند که وقتی مردم به ظاهر دنیا می‌نگرند آنان نگران آینده هستند. یعنی به آخرت اهمّیّت می‌دهند.

یکی دیگر از نشانه‌های اولیای الهی آن است که بر دنیا پیروز می‌شوند و دنیا نمی‌تواند آنان را بشکند.

دیگر اینکه پیش از آنکه دنیا ترکشان کند از دنیا دست برمی‌دارند. به عبارت دیگر، پیش‌دستی می‌کنند و اسیر دنیا نمی‌شوند و زرق‌وبرق دنیا را رها می‌کنند.

فراز و نشیب‌های دنیا آنان را نمی‌فریبد، بلکه آن بلندی‌ها را به پایین می‌کشند.

دنیا در نظرشان کهنه شده و به آبادانی آن نمی‌پردازند. عشق به دنیا در سینه‌هایشان مرده است. آنان دنیا را ویران می‌کنند، آن‌گاه بر این ویرانه‌ها خانه ابدی را بنا می‌کنند. دنیای گذرا را می‌فروشند و جهان باقی را می‌خرند. وقتی به دنیاپرستان می‌نگرند گویا اینان روی خاک افتاده‌اند و به عذاب الهی گرفتار

آمده‌اند. هیچ امنیّت و امانی در این دنیا نمی‌بینند و فقط به خدا و سرای آخرت دل بسته‌اند. از هیچ چیز نمی‌ترسند، مگر از عذاب و خشم الهی.
توضیح اینکه: دوستان خدا نشانه‌هایی دارند که یکی از نشانه‌های مردان خدا در برابر دنیاپرستان، باطن‌نگری است. قرآن کریم درباره دنیاپرستان می‌فرماید:
« «یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ الْأَخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند». (1)
اینان اگر چیزی بخشیدند با حساب ریاضی می‌سنجند که آری ضرر کردیم، از سرمایه ما کم شد(2)، امّا درون‌بینان به‌گونه‌ای دیگر می‌اندیشند. در قرآن می‌خوانیم: « «مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کُلّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ یُضَاعِفُ لِمَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ»؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یک‌صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد) دو یا چند برابر می‌کند و لطف خدا گسترده و او دانا (بر هر چیزی) است». (3) اهل ظاهر می‌گویند اگر ربا بخوریم سرمایه‌مان زیاد می‌شود، امّا باطن‌نگران می‌گویند نه‌تنها زیاد نمی‌شود، بلکه کم می‌شود. قرآن تعبیر جالبی دارد می‌فرماید: « «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَوا وَ یُرْبِی‌الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَایُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ»؛ خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد». (4) وقتی انسان به دقّت می‌نگرد درمی‌یابد جامعه‌ای که در آن ربا باشد سرانجام

1- سوره روم، آیه 7.

2- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: اغفَلُ النّاسِ مَن لَم یَتَّعِظ بِتَغَیُّرِ الدُّنیا مِن حالٍ الی حالٍ:« غافل‌ترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد». و از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه نکند.(تفسیر نمونه، ذیل آیات 128- 130 سوره طه).

3- سوره بقره، آیه 261.

4- سوره بقره، آیه 276.

به فقر و فلاکت و ناامنی دچار می‌شود، امّا در مقابل جامعه‌ای که در آن تعاون و انفاق باشد جامعه‌ای موفّق و سربلند است.
پیش از انقلاب ایّام حج روزنامه‌ها پر می‌شد از اینکه چرا این‌همه ارز از مملکت بیرون می‌برید؟ چرا به عرب‌ها می‌دهید؟ امّا چون آنان به‌ظاهر می‌نگریستند درک نمی‌کردند که در مقابل این چند هزار دلاری که خرج می‌شود چه سرمایه معنوی بزرگی حاجی با خود وارد کشور می‌کند. حج، عظمت اسلام است و وحدت و عزّت مسلمانان را به همراه دارد. چه قلب‌هایی که با رفتن به آنجا پاک می‌شوند و صفا می‌یابند.
می‌بینید مردم برای زندگی دو روزه دنیای خود چه زحماتی می‌کشند، رنج‌هایی که معلوم نیست بتوانند از آن بهره ببرند. کسی در تهران خانه‌ای ساخته بود که فقط یک سال و نیم در آن نقّاشی می‌کردند، امّا آن بیچاره بهره‌ای از خانه نبُرد و بعد مراسم چهلم او را در آن گرفتند. برای دنیایی که می‌خواهد چهار روز در آن زندگی کند این‌همه دوندگی می‌کند، ولی برای آن زندگانی اخروی زحمتی نمی‌کشد و اصلًا به فکر آن نیست.
این حدیث مجموعه‌ای است از صفات اولیای الهی که اگر بخواهید آن را جمع‌بندی کنید در سه بند خلاصه می‌شود:
1. اولیای الهی دنیا را خوب می‌شناسند و می‌دانند که سرایی موقّت و ناپایدار است.
2. هرگز اسیر رنگ‌های آن نمی‌شوند و فریب زرق‌و برق آن را نمی‌خورند، چون آنان شناخت کافی از دنیا دارند.
3. از دنیا استفاده لازم را می‌برند، بر ویرانه‌های این دنیای فانی سرای باقی را می‌سازند و دنیا را می‌فروشند و آخرت را می‌خرند.
ما می‌بینیم خداوند کسانی را به مقام‌های رفیعی رسانده است. این مقام‌ها را از کجا به دست آورده‌اند؟ دقّت می‌کنیم درمی‌یابیم که از عمر خود بهره صحیح

و خوبی می‌برند و از این خاک به افلاک پرواز می‌کنند و از فرش به عرش می‌رسند. حضرت امیرمؤمنان علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام در روز خندق ضربه‌ای زد که از عبادت جنّ و انس تا دامنه قیامت برتر است:
ضَربَةُ عَلِیّ فی یَومِ الخَندَقِ افضَلُ مِن عِبادَةِ الثَّقَلَینِ
، چرا که در آن روز تمام ایمان در مقابل تمام کفر قرار گرفت. در عبارتی آمده است:
بَرَزَ الایمانُ کُلُّهُ الَی الشّرکِ کُلّهِ.(1)
و اگر عمرو بن عبدود پیروز می‌شد اسلام از بین می‌رفت. بنابراین جای تعجّب نیست که ضربه علی علیه السلام برتر از عبادت جنّ و انس است.
اگر خوب به این مسائل بیندیشیم که گاهی در یک نیم‌روز می‌توان فتح‌الفتوح و کاری چون شهیدان کربلا کرد، آن‌وقت قدر سرمایه گرانبهای عمر را می‌دانیم و همچون اولیای الهی که در قرآن هم از آنان بحث شده است، دنیا را هدف قرار نمی‌دهیم.

1- بحارالانوار، ج 20، ص 215.

20
عَن ابی هُرَیرَةِ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ: انَّما انتُم خَلَفُ ماضینَ وَبَقِیَّةُ مُتِقَدّمینَ کانوا اکبَرَ مِنکُم بَسطَةً وَ اعظَمَ سَطوَةً فَازعِجوا عَنها اسکَنَ ما کانوا الَیها
(وَ غَدَرَت بِهِم
) وَ اخرِجوا مِنها اوثَقَ ما کانوا بِها فَلَم یَمنَعهُم قُوَّةُ عَشیرَةٍ وَ لا قُبِلَ مِنهُم بَذلُ فِدیَةٍ فَارحِلوا انفُسَکُم بِزادٍ مُبَلّغٍ قَبلَ ان تُؤخَذوا عَلی فَجأةٍ وَ قَد غَفَلتُم عَنِ الإستِعدادِ.
از ابوهریره روایت شده که گفت از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: شما بازمانده پیشینیان و جانشین گذشتگان هستید، پیش از شمااقوامی قوی‌تر و نیرومندتر بودند، پس خداوند آنان را در حالی که در نهایت آرامش و آسایش بودند و به دنیا کمال اطمینان داشتند به جهان آخرت برد و (این در حالی بود که) نیرومندی قوم و قبیله نتوانست مانع رفتنشان شود و (برای اینکه در دنیا بمانند) از آنان پولی و- به‌طور کلّی- فدیه‌ای پذیرفته نشد. پس قبل از اینکه بدون آمادگی و در حال غفلت به‌طور ناگهانی شما را از دنیا ببرند، خودتان توشه فراوان (که برای شما در آن جهان کافی باشد) بردارید و آماده رفتن شوید.
بحارالانوار، ج 77، ص 181

نور هدایت
حدیث ناظر به توجّه به تاریخ گذشتگان است که قرآن کریم نیز بر آن تأکید

بسیار دارد و در آیات متعدّد بدان اشاره کرده است. می‌گوید: اقوامی در گذشته بودند که بر شما از نظر مال و فرزندان و قدرت برتری داشتند و هرگز نیروی آنان باعث نشد که ملک الموت به آنان مهلت بدهد. بترسید که شما نیز به همان سرنوشت گرفتار شوید و ناگهان سقوط کنید.
تاریخ یکی از منابع ششگانه معرفت است. ما نخستین قومی نیستیم که بر روی زمین زندگی می‌کنیم. پیش از ما هم اقوامی آثاری از خود به یادگار گذارده‌اند. این آثار به‌جا مانده بر دو گونه است: آثار تدوینی و آثار تکوینی.
آثار تدوینی همین کتاب‌های تاریخی است. وقتی انسان در آنها سرنوشت اقوام را مطالعه می‌کند خیلی خوب می‌تواند عبرت بگیرد.
آثار تکوینی همین شهرهای ویران شده آنهاست که قرآن به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: در مسیرتان به شام که می‌روید ویرانه‌های شهرهای قوم لوط، عاد، ثمود و امثال اینها پیداست. چرا پیام این ویرانه‌ها را نمی‌شنوید؟ چرا عبرت نمی‌گیرید؟ وقتی از کنار گورستان می‌گذرید چرا به فریاد مردگان توجّه نمی‌کنید؟ کاخ‌های شاهان و قدرتمندان را ببینید که ویران شده‌اند. به آثار فراعنه نگاه کنید. اهرامی که از میلیون‌ها سنگ ساخته شد- و حدود ده بیست سال طول کشید- و هزاران کارگر زحمت کشیدند تا آن را بسازند و هنوز کسی نتوانسته توضیح بدهد که چگونه این سنگ‌ها را تهیّه کرده‌اند، زیرا در آن منطقه که اهرام تهیّه شده است تا هزار کیلومتری آن، کوه بزرگی نیست که ممکن باشد از آن سنگ تهیّه کرد. همه اینها را به عنوان قبر برای فرعون ساخته‌اند. اینها خودش درس است. آیا با آن‌همه قدرت و یال و کوپال توانستند خود را زنده نگاه دارند و جلوی مرگ را بگیرند؟
درس‌های عبرت فراوان است. همین شاه منحوس، محمّدرضا پهلوی، در سقف کاخش دو دستگاه برقی تعبیه شده بود که اگر شب هوس می‌کرد آسمان را ببیند با کلیدی سقف باز می‌شد و تازه این جزئی از امکانات مادّی بود که برای

خود فراهم کرده بودند. اینها به کجا رسیدند؟ مگر نه این است که سرانجام در دل خاک خانه کردند.
انبیا و اولیای الهی که گل سرسبد هستی بودند از این دنیا رخت بربستند تا چه رسد به دیگران. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بترسید از اینکه شما را به‌سوی آخرت حرکت دهند، در حالی که شما آماده مرگ نباشید. آمادگی برای مرگ همان توبه است. یعنی باید دل و جان را از گناهان شست‌وشو داد تا آماده دیدار مرگ باشد.

21
عَن سالِمِ بنِ عَبدِاللّهِ عَنِ ابنِ عُمَرَ قالَ قالَ لی رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: کُن فی الدُّنیا کَأَنَّکَ غَرِیبٌ وَ عابِرُ سَبیلٍ وَاعدُد نَفسَکَ فِی المَوتی وَاذا اصبَحتَ لا تُحَدّث نَفسَکَ بِالمَساءِ وَاذا امسَیتَ فَلا تُحَدّث نَفسَکَ بِالصَّباحِ وَخُذ مِن صِحَّتِکَ لِسُقمِکَ وَمِن شَبابِکَ لِهَرَمِکَ وَمِن حَیاتِکَ لِوَفاتِکَ فَانَّکَ لا تَدری ما إسمُکَ غَداً.

سالم بن عبداللّه از ابن عمر روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: در دنیا مانند غریبان و رهگذران زندگی کن (و دنیا را منزلگاه موقّت بدان) و خودت را در شمار مردگان بشمار. صبح که می‌شود به زنده بودن تا غروب امید مبند و شب نیز به زنده بودن تا صبح و از زمان سلامتی برای وقت بیماری‌ات، از دوران جوانی برای پیری‌ات و از زندگانی برای مرگت بهره‌برداری کن، چرا که نمی‌دانی فردای قیامت جزءِ کدام گروه خواهی بود.

بحارالانوار، ج 77، ص 181

نور هدایت

این حدیث به موضوع بسیار مهمّ تربیتی یاد مرگ می‌پردازد. در روایات به گذرا بودن دنیا و عدم اعتماد به زندگی دنیا زیاد تکیه شده است. در عبارتی آمده است:

«حُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلّ خَطِیئَةٍ

؛ سرچشمه تمام گناهان، دوستی دنیاست». (1)

1- بحارالانوار، ج 51، ص 258.

حبّ دنیا به سبب غفلت از ناپایداری دنیاست و اینکه شخص می‌پندارد دنیا جاودانه است. و طبیعی است که در این صورت، دل کندن از آن سخت می‌شود.
لذا یکی از بهترین راه‌های تربیت انسان و مبارزه با گناه، توجّه به مرگ است.(1) انسان باید به‌گونه‌ای باشد که وقتی صبح کرد به خود وعده ندهد که تا شب زنده می‌ماند و وقتی غروب می‌شود به خود وعده ندهد که تا صبح زنده می‌ماند، بلکه همان حالی را داشته باشیم که در زمان بمباران نیروهای کفر در کشورمان داشتیم که واقعاً همه احتمال می‌دادند شاید تا لحظه‌ای بعد زنده نباشند. همین مسأله یعنی حالت توجّه به خدا و بی‌اعتنایی به دنیا اثر عمیقی در دل‌ها باقی می‌گذاشت.
لذا انسان باید بداند که هر لحظه در معرض خطر است. مثلًا شما به همین قلبی که خون را به اعضای دیگر می‌رساند دقّت کنید، قلب جایگاه پخش خون است، امّا غذایش را از خون درون قلب نمی‌گیرد و در حقیقت برای خودش مساوات قائل است و خود را در ردیف دیگر اعضای بدن می‌داند. وقتی خون را به رگ‌ها منتقل کرد یک رگ کوچکی است در کنار آن رگ بزرگ قلب که از آنجا

1- « مرگ» از نظر قرآن امری وجودی است، انتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است. لذا در بسیاری از آیات‌قرآن از« مرگ» تعبیر به« توفّی» شده که به‌معنای بازگرفتن و دریافت روح از تن به‌وسیله فرشتگان است. و در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی درباره حقیقت مرگ آمده است.
از امام سجّاد علیه السلام پرسیدند مرگ چیست؟ در پاسخ فرمود:« برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پرحشره و گشودن غُل و زنجیرهای سنگین و تبدیل آن به فاخرترین لباس‌ها و خوشبوترین عطرها و راهوارترین مرکب‌ها و مناسب‌ترین منزل‌هاست. و برای کافر مانند کندن لباس فاخر و انتقال از منزل‌های مورد علاقه و تبدیل آن به چرک‌ترین و خشن‌ترین لباس‌ها و وحشتناک‌ترین منزل‌ها و بزرگ‌ترین عذاب است».
و نیز هنگامی که از امام محمّد بن علی علیه السلام همین سؤال شد فرمود:« مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، جز اینکه مدّتش طولانی است و انسان از آن تا روز قیامت بیدار نمی‌شود».
امام حسین علیه السلام در کربلا و روز عاشورا و هنگام شدّت گرفتن جنگ، تعبیرات لطیفی در مورد حقیقت مرگ به یارانش ارائه کرد فرمود:« شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی است که شما را

از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به باغ‌های وسیع بهشت و نعمت‌های جاودان منتقل می‌کند. کدام‌یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ و امّا نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند. پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آنها به باغ‌های بهشت و پل اینها به جهنّم است.»(رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 19 سوره ق).

به قلب برمی‌گردد و قلب را تغذیه می‌کند. بنابراین قلب هم مانند سایر اعضا از یک رگ فرعی تغذیه می‌شود. گاهی دیواره این رگ فرعی باریک می‌شود، یا لخته خونی- خون خیلی ساده لخته می‌شود همین که از رگ بیرون ریخت مادّه‌ای در آن هست که خون را لخته می‌کند و گاه اوضاع ترکیب خون به هم می‌خورد و در همان درون رگ لخته می‌شود و آن‌هم لخته‌ای به‌اندازه یک میلی‌متر- مجرای این رگ را می‌گیرد و خون به قلب نمی‌رسد. وقتی چنین شد بعد از دو دقیقه قلب از کار می‌ایستد که به آن ایست قلبی یا سکته قلبی می‌گویند.
وقتی اینها را پزشکان متخصّص علم الاعضا (فیزیولوژی) بیان می‌کنند انسان وحشت می‌کند که هر لحظه ممکن است بمیرد و گاهی به خودش مشکوک و دچار وسواس می‌شود. مثلاً این مویرگ‌هایی که از مغز می‌گذرند بسیار نازک‌تر از برگ گل هستند که اگر بر یکی از این جداره‌ها فشار بیاید و تحمّل نکند و پاره شود خون روی مغز می‌ریزد و ممکن است باعث مرگ انسان گردد.
یا انسان ممکن است بر اثر لقمه‌ای بمیرد، چرا که دستگاه تنفّس وقتی تکّه کوچکی از غذا یا چیز دیگر وارد آن شود با سرفه بیرون می‌اندازد، امّا اگر مقداری بزرگ‌تر باشد آنجا می‌ماند و هیچ راهی جز مردن وجود ندارد. خلاصه مردن خیلی ساده است. حتّی همین سفرهایی که می‌کنیم بسیار خطرناک است، چون در حین رانندگی- حتّی اگر خودت هم رعایت کنی- ممکن است دیگری رعایت نکند و به تو آسیبی برساند. وقتی انسان بداند که زندگی این‌قدر بی‌اعتبار است چرا انواع گناهان را مرتکب شود. ازاین‌روست که به یاد مرگ بودن می‌تواند ترمزی بسیار قوی باشد تا انسان گناه نکند.
لذا در روایات داریم که «زیرک‌ترین شما کسی است که به یاد مرگ باشد». باز در روایات داریم وقتی امام سجّاد علیه السلام در سوره حمد به جمله
مَالِکِ یَوْمِ الدّینِ
می‌رسید مرتّب تکرار می‌کرد و به خود تذکّر می‌داد. امام با آن مقام عفّت و عصمت چنین می‌کرد، ما باید با این‌همه آلودگی و گناه چه کنیم؟ پس خوب است که انسان همه روزه به یاد این مسائل باشد.

22
عَن ابنِ عَبّاسٍ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی بَعضِ خُطَبِهِ او مَواعِظِهِ: ایُّها النّاسُ لا یَشغَلَنَّکُم دُنیاکُم عَن آخِرَتِکُم فَلا تُؤثِروا هَواکُم عَلی طاعَةِ رَبّکُم وَلا تَجعَلوا ایمانَکُم ذَریعَةً الی مَعاصیکُم وَ حاسِبوا انفُسَکُم قَبلَ ان تُحاسَبوا وَ مَهّدوا لَها قَبلَ ان تُعَذَّبوا وَتَزَوَّدوا لِلرَّحیلِ قَبلَ ان تُزعَجُوا.
ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی خطبه‌ها یا مواعظش فرمود: ای مردم، دنیا شما را از آخرت باز ندارد پس هوی‌و هوس خودتان را بر طاعت الهی مقدّم ندارید و ایمانتان را وسیله‌ای برای ارتکاب گناهان قرار ندهید. به محاسبه نفس خویش بپردازید پیش از آنکه حسابرسی شوید و (وسایل سعادت را) برای قیامت آماده کنید پیش از آنکه عذاب شوید و برای کوچ کردن توشه بیندوزید پیش از آنکه به اجبار حرکت داده شوید.
بحارالانوار، ج 77، ص 181

نور هدایت
در ابتدای حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشداری می‌دهد و آن‌گاه پنج دستور صادر می‌کند می‌فرماید: ای مردم، مراقب باشید که دنیا شما را به خود مشغول نسازد و از آخرت غافل نکند. این هشداری است از رهبر بزرگ انسانیّت که دنیا را به راستی و درستی می‌شناسد.

قرآن می‌فرماید: « «اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى‌الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»؛ بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل‌پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است». (1) بازی‌گوشی و سرگرمی مال بچّه‌هاست. برخی عقلشان به‌اندازه عقل بچّه‌هاست، گرفتار خاکبازی می‌شوند و به دنیا دل می‌بندند، ولی عقل‌های کامل هرگز گرفتار این زرق‌و برق نمی‌شوند. می‌بینید که بچّه‌ها خانه بازی می‌کنند، بچّه‌ای پلیس می‌شود، یکی وزیر می‌شود و دیگری چیز دیگر. گاهی نیز ما از بازی بچّه‌ها خنده‌مان می‌گیرد و به خود می‌گوییم اینها چه می‌کنند! کسانی هم هستند که وقتی به ما و اعمالمان نگاه می‌کنند خنده‌شان می‌گیرد که حرف حساب اینها چیست؟
مگر اینها می‌خواهند در دنیا باقی بمانند؟
بعد از این هشدار، حضرت پنج دستور صادر می‌کند که هرکدام از اینها گاه به صورت کلمات قصار از حضرتش نقل شده و هر کدام برنامه مستقلّی است:
1.
فَلا تُؤْثِروا هَواكُم عَلى طاعَةِ رَبّكُم
. انسان هوشیار و بیدار کسی است که اطاعت خدا را بر اطاعت نفس مقدّم بدارد. در تقاطع‌ها مشخّص می‌شود که چه کسی مسلمان است و چه کسی نیست. چنانکه در قرآن می‌خوانیم کسانی که می‌گویند: «به بعضی ایمان می‌آوریم و بعضی را انکار می‌کنیم» «وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ» (2) معلوم می‌شود هنوز مسلمان نشده‌اند. مؤمن و مسلمان میل و هوی‌و هوسش را بر خواست خدا ترجیح نمی‌دهد. چنین نیست که هرگونه میلش بود رفتار کند و احکام الهی را زیر پا بگذارد. هرجا که مطابق میلم بود حکم خدا را خیلی درست و محکم بدانم و بگویم چقدر مصالح الهی در این احکام است، امّا در جایی که مخالف هوی‌و هوس من است بگویم عسر و حرج است، ضرورت است،
«الضَّروراتُ تُبيحُ المَحظوراتِ»
، پس اشکالی ندارد.

1- سوره حدید، آیه 20.

2- سوره نساء، آیه 20.

.2
وَ لا تَجعَلوا ایماتَکُم ذَریعَةً الی مَعاصیکُم
. بعضی ایمان را وسیله گناه قرار می‌دهند می‌گویند: ما اگر آلوده هستیم خدا کریم است. با ایمان به کرم خداوندی گناه می‌کند. این جمله در بین مردم بسیار معروف است که «ما همه غرق گناهیم و یک حسین داریم». در اینجا ولایت را وسیله معصیت می‌کنند. این ایمان نیست، بلکه مقدّمه نافرمانی است. کسی که چنین می‌گوید دروغ می‌گوید. اگر واقعاً توکّل بر خدا داری مطیع او باش و توکّل را وسیله‌ای برای ارتکاب معاصی قرار نده. این شبیه همان بحثی است که در بحث شفاعت می‌شود و در تفسیر نمونه هم آمده است. نقل می‌کنند شاعری در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین سرود:

حاجب، اگر معامله حشر با علی استمن ضامنم که هر چه بخواهی گناه کن

شب در خواب دید که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: حاجب، خیلی بد شعر گفتی، شعرت را عوض کن.

عرض کرد: چه بگویم؟

فرمود، بگو:

حاجب، اگر معامله حشر با علی استشرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

کسی که معتقد به ولایت است می‌داند که هر هفته حدّاقل یکی‌دو بار اعمالش را حضور صاحب الزّمان علیه السلام می‌برند. در قرآن چنین می‌خوانیم: « «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؛ بگو: عمل کنید خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند». (1).
خدا و پیغمبر و امام اعمال او را می‌بینند. باید از رخ امام زمان خجالت بکشد و گناه نکند. اگر نامه اعمال ما را به امام زمان علیه السلام بدهند از بالا به پایین همه گناه است: دروغ، تهمت، غیبت، بدزبانی. اگر به‌درستی مؤمن باشیم کاری نمی‌کنیم که موجب آزردگی و رنجش امام شود. نفرین امام زمان علیه السلام را برای خودمان نمی‌خریم و بسا بسیاری از مسائل اجتماعی و فردی را که گرفتار آن می‌شویم به سبب رنجش حضرت حجّت علیه السلام باشد.

1- سوره توبه، آیه 105.

ص: 125
.3
وَ حاسِبوا انفُسَکُم قَبلَ ان تُحاسَبوا
. چه بیدار است کسی که پیش از حسابرسی دیگران به حساب خویش برسد. اگر به قیامت و حساب و کتاب معتقدیم چرا به حساب اعمال خودمان رسیدگی نمی‌کنیم؟ واقعاً اگر روز قیامت قضاوت را به دست خودمان بدهند بگویند بیا و خودت قضاوت کن، این نامه اعمالت است، انصاف بده که باید بهشتی باشی یا جهنّمی، چه می‌گویی؟ آیا عمل خالصی انجام داده‌ای؟ کار مثبتی برای خدا کرده‌ای تا مستحقّ بهشت باشی؟
.4 «
وَمَهّدوا لَها قَبلَ ان تُعَذَّبوا
؛ پیش از آنکه عذاب خود را فراهم کنید و گرفتار آن شوید وسایل سعادت خود را فراهم سازید». با طاعت و کرنش نزد خدا، خوشبختی دو جهان را بخرید.
.5 «
وَ تَزَوَّدوا لِلرَّحیلِ قَبلَ ان تُزعَجوا
؛ برای کوچ کردن، زاد و توشه تهیّه کنید پیش از آنکه شما را به زور ببرند». چون دنیا مانند منزلگاهی است که مسافران پیاده شده‌اند تا آب بردارند و غذا تهیّه کنند، چرا که راه طولانی است و آب و غذایی در آن نیست. در این منزلگاه اگر به بازی مشغول شوید ناگاه بانگ رحیل برمی‌آید که برخیزید وقت رفتن است و اینها می‌بینند کاری نکرده و توشه‌ای برنداشته‌اند.

23
عَن ابی سَعیدٍ الخُدریّ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ عِندَ مُنصَرَفِهِ مِن احُدٍ وَالنّاسُ یُحدِقونَ بِهِ وَ قَد اسنَدَ ظَهرَهُ الی طَلحَةَ: ایُّها النّاسُ اقبِلوا عَلی ما کُلِّفتُموهُ مِن اصلاحِ آخِرَتِکُم وَ اعرِضوا عَمّا ضُمِنَ لَکُم مِن دُنیاکُم وَ لا تَستَعمِلوا جَوارِحاً(1) غُذّیَت بِنِعمَتِهِ فِی التَّعَرُّضِ لِسَخَطِهِ بِنِقمَتِهِ وَاجعَلُوا شُغلَکُم فِی التِماسِ مَغفِرَتِهِ.

ابوسعید خُدری روایت می‌کند که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از احد، در حالی که به طلحه تکیه داده بود و مردم دورش حلقه زده بودند فرمود: ای مردم، به وظیفه اصلی خود یعنی اصلاح آخرت رو آورید و از دنیایی که برای شما تضمین شده است روی گردانید و اعضایی را که از نعمت پروردگار رشد کرده‌اند برای جلب ناخشنودی و غضب الهی به کار نبرید. هدف و وظیفه اصلی‌تان را آمرزش‌خواهی از خدا قرار دهید.

بحارالانوار، ج 77، ص 182

نور هدایت

هر روایتی در موقعیّت خاصّی صادر می‌شود و عمق معانی احادیث نیز با توجّه به موقعیّت‌ها متفاوت است. اوضاع بعد از جنگ احد اوضاع خاصّی بود.

مسلمانان عزیزان زیادی چون حمزه سیّدالشّهدا را از دست داده بودند،

1- در اصل باید« جوارح» باشد چون غیرمنصرف است، امّا در بحارالانوار با تنوین(جوارحاً) آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله زخم برداشت و دندان‌های مبارکش شکست. طبق روایتی، حضرت علی علیه السلام نود زخم بر تن داشت. خلاصه موقعیّت بحرانی و حسّاسی بود. لذا حضرت باید به مردم هم امید بدهد و هم آنان را آرامش بخشد. علاوه بر همه اینها، بنیه معنوی آنان را تقویت کند و برای جبران شکست آماده سازد. در این وضعیّت حسّاس چهار دستور می‌دهد که هم مایه آرامش دل و جان است و هم راه جبران شکست‌ها را روشن می‌سازد و هم با آن، وسیله پیروزی‌ها فراهم می‌شود.
جان کلام اینکه دین و دنیا در این چهار دستور نهفته است.
«اقبِلُوا عَلی ما کُلِّفتُموهُ مِن اصلاحِ آخِرَتِکُم
؛ روی بیاورید بر چیزی که وظیفه اصلی شماست». زیرا مردم یک وظیفه اصلی دارند و یک وظیفه فرعی. وظیفه اصلی آنان اصلاح آخرت است و برنامه فرعی آنان که کار دنیاست از طرف خدا تضمین شده. خداوند می‌فرماید: « «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی‌الْأَرْضِ الَّا عَلَی‌اللَّهِ رِزْقُهَا وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا کُلٌّ فِی کِتَابٍ مُبِینٍ»؛ هیچ جنبده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست. او قرارگاه و محلّ نقل و انتقالش را می‌داند. همه اینها در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است».(1) ما درباره آخرت آیه‌ای نداریم که چنین تضمینی کرده باشد تا همه مردم را داخل بهشت بکند.
اسلام از یک‌سو می‌گوید: به دنیا کمتر بپردازید و از سوی دیگر، فرمان می‌دهد بیشتر به فکر آخرت باشید، زیرا در وجود انسان ذاتاً چیزی است که او را به طرف دنیا می‌کشاند، امّا جنبه‌های معنوی که او را به آخرت بکشاند در انسان ضعیف است، چون مردم نسبت به دنیا مانند ماشینی‌اند که در سراشیبی قرار می‌گیرد و نسبت به آخرت، مانند ماشینی که در سربالایی تند و تیزی واقع می‌شود.
عدم توجّه به دنیا دلیل بر آن نیست که اسلام مردم را به بطالت و فقر و عدم شکوفایی اقتصادی دعوت می‌کند، نه چنین نیست. سرشت مردم این‌گونه است

1- سوره هود، آیه 6.

که به‌سوی دنیا می‌روند و مربّی بزرگ انسانیّت، حضرت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله دستور تعدیل می‌دهد.
آن‌گاه حضرت دستوری عاطفی می‌دهد و می‌فرماید: آیا خجالت نمی‌کشید که از نعمت خدا بهره می‌برید و معصیت او را می‌کنید؟ به عبارت دیگر، نمک می‌خورید و نمکدان می‌شکنید؟ آیا این پستی نیست که از سفره کسی بخورید و سرانجام بلند شوید به او توهین کنید؟ واقعاً اگر انسان وقتی نزدیک معصیت می‌شود به یاد این جمله بیفتد که تمام نیروهای من از آنِ خداست، از گناه بازمی‌ایستد.
سپس می‌فرماید: از خدا آمرزش بطلبید و بکوشید با اطاعت خدا به او نزدیک شوید و همّت خود را صرف این کنید که بنده او باشید.(1)

1- در واقع این حدیث به مسأله بسیار مهمّ پیوند دین و دنیا اشاره می‌کند: هنوز کم نیستند کسانی که گمان می‌کنند دینداری فقط برای آباد ساختن آخرت و راحتی پس از مرگ و اعمال نیک توشه‌ای برای سرای دیگر است و به نقش مذهب پاک و اصیل در زندگی این جهان به‌کلّی بی‌اعتنا هستند یا اهمّیّت کمی برای آن قائلند، در حالی که مذهب پیش از آنکه سرای آخرت را آباد کند، آبادکننده سرای دنیاست و اصولاً تا مذهب در این زندگی اثر نگذارد تأثیری برای آن زندگی نخواهد داشت.
قرآن مجید باصراحت این موضوع را عنوان کرده و حتّی گاه دست روی جزئیّات مسائل گذاشته است چنانکه در سوره نوح آیات 10- 12 از زبان این پیامبر بزرگ خطاب به قومش می‌خوانیم: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا« و گفتم از پروردگار خویش آمرزش خواهید که او بسیار آمرزنده است، تا باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نهرهایی جاری در اختیارتان نهد».
برخی پیوند این مواهب مادّی دنیا را با استغفار و شست‌وشوی از گناه، منحصراً پیوندی معنوی و ناشناخته می‌دانند، در حالی که دلیل ندارد برای همه اینها تفسیر ناشناخته کنیم. چه کسی نمی‌داند که دروغ و تقلّب و دزدی و فساد، شیرازه زندگی اجتماعی را به هم می‌ریزد؟ چه کسی نمی‌داند که ظلم و تبعیض و اجحاف، آسمان زندگی انسان‌ها را تیره‌و تار می‌کند؟ و چه کسی در این حقیقت شک دارد که با قبول اصل توحید و ساختن جامعه‌ای توحیدی بر اساس قبول رهبری پیامبران و پاک‌سازی

محیط از گناه و آراستگی به ارزش‌های انسانی، جامعه به‌سوی هدف تکاملی خود پیش می‌رود و محیطی امن و امان، آکنده از صلح و صفا و آباد و آزاد به وجود می‌آید.(رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 3 سوره هود).

پرخوری و چشم‌چرانی

24

عَن ابی هُرَیرَةٍ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: ایّاکُم وَ فُضولَ المَطعَمِ فَانَّهُ یَسِمُ القَلبَ بِالقَسوَةِ وَ یُبطِیءُ بِالجَوارِحِ عَنِ الطّاعَةِ وَ یُصِمُّ الهِمَمَ عَن سَماعِ المَوعِظَةِ وَایّاکُم وَ فُضولَ النَّظَرِ فَإنَّهُ یَبذُرُ الهَوی وَ یُولِدُ الغَفلَةَ وَایّاکُم وَاسْتِشعارَالطَّمَعِ فَإنَّهُ یَشوبُ القَلبَ شِدَّةَالحِرصِ وَیَختِمُ عَلَیالقُلوبِ بِطابِعِ حُبّ الدُّنیا وَهُوَ مِفتاحُ کُلّ سَیّئَةٍ وَ رَأسُ کُلّ خَطیئةٍ وَسَبَبُ احباطِ کُلّ حَسَنَةٍ.

ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که آن حضرت فرمود: از پرخوری بپرهیزید، چرا که آدمی را سنگدل می‌گردانَد و اعضا (و جوارحش) را برای اجرای تکالیف الهی به سستی و تنبلی می‌کشانَد و گوش جان را از شنیدن موعظه بازمی‌دارد و کر می‌کند. از چشم‌چرانی بپرهیزید، زیرا هرزگی چشم، هوی‌و هوس را بیشتر می‌گردانَد و سرعت می‌بخشد و غفلت می‌زاید.

هشدار، مبادا طمع را در عمق جانتان قرار دهید، زیرا طمع باعث آلودگی قلب به حرص شدید می‌شود و بر دل‌ها مُهر حبّ دنیا می‌زند که محبّت دنیا خود کلید هر زشتی، سرچشمه همه گناهان وموجب از بین رفتن همه حسنات ونیکی‌هاست.

بحارالانوار، ج 77، ص 182

نور هدایت

در حدیث مورد بحث از دو چیز منع شده است: پرخوری و چشم‌چرانی.

ص: 130

پرخوری از دو بعد مادّی و معنوی مورد توجّه است:

1. بُعد مادّی:

اعتدال در غذا مسأله‌ای است که ما به اهمّیّت آن واقف نیستیم و نمی‌دانیم چه اثر مهمّی هم از نظر جسمانی و بهداشتی دارد و هم از نظر روحانی و معنوی. ثابت شده که بیشتر بیماری‌های انسان به‌سبب پرخوری است.

برخی پزشکان استدلالی برای آن دارند و می‌گویند: میکروب‌ها دائم از چهار طریق معروف: هوا، غذا، آب و گاهی هم پوست وارد بدن می‌شوند و هیچ راهی برای جلوگیری از آنها نیست.

وقتی پوست که سدّ بسیار محکمی در برابر نفوذ میکروب‌هاست خراش برمی‌دارد ممکن است از طریق همین خراشیدگی، میکروب وارد بدن شود و سدّ دفاعی آن را بشکند. بنابراین ما همیشه در معرض هجوم انواع میکروب‌ها و بیماری‌ها هستیم و در صورتی بدن ما آمادگی دفاع پیدا می‌کند که مراکز عفونی در بدن نباشد. می‌گویند جاهای آماده در بدن برای میکروب‌ها و پرورش انواع آنها عبارت است از انواع چربی‌های اضافی که در لابه‌لای بافت‌های بدن ذخیره می‌شوند، درست مثل زباله‌ای که وقتی در جایی مدّت زیادی بماند عامل بیماری و پخش میکروب می‌شود. از جمله چیزهایی که می‌تواند این بیماری‌ها را درمان کند سوزاندن این موادّ اضافی در بدن است و سوزاندنش هم از طریق روزه گرفتن صورت می‌گیرد. این استدلالی است همه‌فهم، زیرا هرکسی متوجّه می‌شود که وقتی مقداری غذای اضافی در بدن باشد و جذب بدن نشود در بدن ذخیره و در نتیجه کار قلب زیادتر می‌گردد.

بار سنگین به کلّیه دستگاه‌های بدن ضربه می‌زند لذا قلب و سایر دستگاه‌ها زود بیمار و طبعاً عمر آدمی کوتاه می‌شود. بنابراین اگر کسی طالب سلامتی است باید از پرخوری بپرهیزد و به کم‌خوری عادت کند، به‌خصوص کسانی که فعّالیّت جسمانی کمتری دارند.

یکی از پزشکان می‌گفت: بیست سال است که به درمان بیماران می‌پردازم

ص: 131
و تمام تجربيّات من در دو جمله خلاصه می‌شود: اعتدال در غذا و ورزش.

2. بُعد معنوی:

سه مطلب بسیار مهم که در این حدیث آمده عبارت است از اینکه پرخوری قساوت می‌آورد و موجب می‌شود انسان در انجام دادن عبادات سستی ورزد.

و این مطلب کاملًا محسوس است که انسان وقتی غذای سنگینی می‌خورد نمی‌تواند مثلًا نماز صبح را راحت بخواند و اگر بیدار هم بشود مثل آدم‌های گیج و مست است، امّا وقتی غذای سبک و ساده‌ای می‌خورد وقت اذان یا لحظاتی پیش از اذان صبح بیدار است، نشاط دارد، حال مطالعه و حال عبادت دارد.

و سوم اینکه پرخوری، گوش شنوا در مقابل مواعظ را از انسان می‌گیرد.

روشن است انسان وقتی روزه می‌گیرد رقّت قلب پیدا می‌کند و معنویّتش بیشتر می‌شود، امّا وقتی شکم پر است، فکر انسان درست کار نمی‌کند و خودش را از خدا دور می‌بیند.

شاید به این نکته توجّه کرده‌اید که مردم در ماه رمضان قلبشان برای پذیرش موعظه خیلی آماده است، چرا که آن حال گرسنگی و روزه، صفای قلب می‌آورَد.

این مطلبی است که خودم در طول زندگی بسیار تجربه کرده‌ام.

مراد از نظر چیست؟ در ابتدا به نظر می‌رسد که نگاه به نامحرم باشد که موجب تسریع هوی‌پرستی می‌شود، ولی بعید نیست مقصود معنای وسیع‌تری باشد، یعنی هر نظری که باعث تحریک هوای نفس انسان شود. مثلاً از کنار خانه مجلّلی می‌گذرد خیره‌خیره به آن می‌نگرد و آرزو می‌کند که کاش من نیز چنین چیزی داشتم، یا اتومبیل آخرین مدلی را می‌بیند آرزو می‌کند. این نظرِ همراه با آرزو و اشتیاق و طلب و تقاضا باعث سرعت بخشیدن به غفلَت می‌شود، زیرا انسان را به دنیا علاقه‌مندتر می‌کند، وگرنه نگاه عبرت‌آمیز و توحیدی، یا نگاهی

که برای رسیدگی به حال فقیر بیچاره‌ای باشد یا به مریضی می‌نگرد تا او را درمان کند، بسیار پسندیده و مورد تأکید است.
نکته
بسیاری از اموال و مقامات دنیا، چنانکه در روایات و نهج‌البلاغه خطبه 114 وارد شده، چنین است که «
سَماعُهُ اعظَمُ مِن عَیانِهِ
؛ شنیدنش بزرگ‌تر از دیدنش است». به قول معروف آواز دهل شنیدن از دور خوش است. از دور آوازه‌ای دارد، امّا وقتی کسی آن را از نزدیک می‌بیند درمی‌یابد که پوشالی و توخالی و گوش‌خراش است.
حضرت آیةاللّه العظمی بروجردی رحمه الله زمانی در درس نصیحت می‌کرد می‌فرمود: اگر طلبه‌ای به این نیّت درس بخواند که به مقام و موقعیّتی که من دارم برسد در حماقت او شک نکنید. شما از دور فکر می‌کنید و مرجعیّتی می‌بینید (البتّه ایشان مرجع علی‌الاطلاق بود و کسی در ردیف ایشان نبود) من در این موقعیّت صاحب وقت خودم نیستم، مالک استراحت خودم نیستم.
تقریباً تمام مواهب دنیا چنین است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پایان حدیث به استشعار طمع تأکید می‌ورزد. لباسی را که به تن بچسبد «شعار» می‌گویند در مقابل «دثار» که لباس رویین است. یعنی برحذر باشید از اینکه طمع را در عمق جانتان قرار دهید، زیرا این کار آثار بدی دارد:
قلب شما را آلوده حرص می‌کند و بر دل‌ها مُهر می‌زند آن‌هم مهر حبّ دنیا. محبّت دنیا که سرچشمه همه گناهان است تا آن را از دل بیرون نکنید آلودگی انسان در هر لحظه‌ای ممکن است.
کسی می‌گفت: دعا کنید خدا صدمیلیون به من بدهد. به او گفتم هیچ می‌دانی اگر صد میلیون را به اسکناس معمولی تبدیل کنند و به شما بدهند که بشمارید چند ماه طول می‌کشد؟ فقط حدّ معیّنی از دنیا قابل جذب و مصرف است و زاید

بر آن، وهم، خیال، حماقت، نادانی و نوعی مالیخولیاست که بر انسان چنگ می‌اندازد و او را به گردآورنده مال دنیا تبدیل می‌کند بدون اینکه استفاده‌ای از آن ببَرد.

تضاد عمل و عقیده

25
عَن عَبدِاللّهِ بنِ عُمَرَ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ: انَّما هُوَ خَیرٌ یُرجی او شَرٌّ یُتَّقی او باطِلٌ عُرِفَ فَاجتُنِبَ او حَقٌّ یَتَعَیَّنُ فَطُلِبَ وَآخِرَةٌ اظَلَّ اقبالُها فَسُعِیَ لَها وَ دنیا عُرِفَ نَفادُها فَاعرِضَ عَنها ... انَّ العَجَبَ کُلَّ العَجَبِ لِمَن صَدَّقَ بِدارِ البَقاءِ وَ هُوَ یَسعی لِدارِ الفَناءِ وَ عَرَفَ انَّ رِضَی اللّهِ فی طاعَتِهِ وَهُوَ یَسعی فی مُخالَفَتِهِ.
عبداللّه بن عمر گفت شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن خیری است که امید می‌رود، یا شرّی است که از آن پرهیز می‌شود، یا باطلی شناخته‌شده است که از آن پرهیز می‌شود، یا حقّی روشن و آشکار است که طلب می‌شود، یا آخرتی است که رو می‌آورد پس برای آن تلاش می‌شود. (بدانید) دنیا ناپایداریش شناخته شده است پس از آن دوری می‌شود. شگفتا و بس شگفتا که کسی قبول دارد خانه‌ای جاویدان هست، امّا برای سرای فانی می‌کوشد و می‌داند که رضای الهی در اطاعت اوست، امّا در مخالفت او گام برمی‌دارد.
بحارالانوار، ج 77، ص 182

نور هدایت
این حدیث اندکی جمله‌هایش پیچیده است، امّا آنچه به نظر ما می‌رسد این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواهد در ابتدا محتوای دنیا را ذکر کند و در ادامه حدیث به تضاد بین عمل و عقیده انسان‌ها بپردازد، بدین معنا که مشکل

مردم در عدم شناخت نیست، بلکه کوتاهی در عمل است. سرمایه‌های دنیا یا خوب است یا بد که اگر خوب باشد سزاوار است انسان آنها را بطلبد و اگر بد باشد شایسته است انسان از آنها بپرهیزد. به عبارت دیگر، سلسله حقایقی هستند که شناخته و معیّن شده‌اند و انسان باید آنها را بشناسد و بدان‌ها معتقد باشد و توجّه داشته باشند که مسلّماً آخرتی در راه است و انسان‌ها در آستانه آن قرار دارند و باید برای رسیدن به سعادت آن جهان بکوشند.

بی‌اعتباری دنیا را همه می‌شناسند و می‌دانند این دنیا به کسی وفا نکرده و عروسی است که هزاران داماد را ناکام گذارده و به کسی کام نداده است.

به قول حافظ:

مجو درستی عهد از جهان سست نهادکه این عجوز، عروس هزار دامادست

لذا باید از آن دوری جست. این چیزی است که من در تفسیر این جمله‌ها می‌فهمم که در واقع در بسیاری از اوقات ما گناه را به گردن نادانی می‌نهیم.

البتّه نمی‌گوییم جهل سبب انحراف نیست و بسیاری از زشتی‌ها و بدکاری‌ها نتیجه ناآگاهی‌ها نیست، ولی اگر بسنجیم می‌بینیم بیشتر مسائل روشن است و خود مردم مقصّرند.

در نهج‌البلاغه آمده است که کسی مذمّت دنیا می‌کرد که این دنیا فریبنده و مکّار و چنین و چنان است. حضرت خطاب به او فرمود: «ای کسی که دنیا را مذمّت می‌کنی و فریب آن را خورده‌ای، بگو ببینم دنیا کجایش فریبنده است؟» بعد افزود: «آیا این استخوان‌های در زیر خاک پوسیده پدران و اجدادت فریبنده است؟ آیا این قبرهای درهم شکسته دوستان و بستگانت فریباست؟ آیا این بیمارانی که شب‌ها در بستر افتاده بودند و تو در کنار بستر آنان ناظر ناله‌ها و فریادهایشان یا جان‌کندنشان بودی تو را می‌فریبند؟».(1) حضرت علی علیه السلام فرمود: بهترین واعظان همین جنازه‌هایی است که روی

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 131.

دست می‌گیرند و با گفتن لاإله‌إلّااللّه از جلوی چشمانمان می‌گذرانند.
فَکَفَی واعِظاً بِمَوْتی عایَنتُمُوهُم حُمِلُوا إلی قُبورِهِم غَیرَ راکِبینَ وَ انزِلوا فیها غَیرَ نازِلینَ
: «مردگانی که به چشم خود دیده‌اید برای اندرز شما کافی است که آنان بی‌آنکه بر مرکبی سوار شوند به گورستان برده شدند و در آن گذارده شدند بی‌آنکه خود بتوانند در آن فرود آیند».(1) در فصل پاییز در باغ و بوستان قدم بگذار و با دیده عبرت، خزان و پژمردگی آنها را نظاره کن. این همان باغی است که در فصل بهار چهچهه بلبلان و زیبایی از هر سوی آن نمایان بود و گل‌ها و شکوفه‌ها در آن خودنمایی می‌کرد، دنیا نیز چنین جلوه‌گری می‌کند. گاهی شش ماه، گاه شصت سال و گاهی ... دوام دارد.
پس کجای آن فریبنده است؟ این انسان است که می‌خواهد خود را بفریبد و لذا گناه را به گردن دنیا می‌اندازد.
ازاین‌رو به ما گفته‌اند که هر از چندی به زیارت اهل قبور بروید تا بدانید که آخرین منزل هستی این است. گویا در روایات آمده، زیارت اهل قبور غصّه را کم می‌کند، چون غم و غصّه‌های ما معنوی نیست. غصّه می‌خورم که چرا به فلان مقام نرسیدم؟ چرا خانه ندارم؟ چرا و چرا ... لذا وقتی قبرستان رفتی و دریافتی که عاقبت خانه‌ات دل قبر خواهد بود، آرام می‌گیری.
در قم قبرستانی است که در قسمت بالای آن علما دفن شده‌اند. روزی به آنجا رفتم دیدم عکس استادان و رفقایمان در آنجاست. وقتی آنها را می‌بینید متوجّه می‌شوید که این مرگ برای ما نیز هست. این حرف‌های عوام که خدا نکند، پناه بر خدا، چشم شیطان کور و گوش شیطان کر، در مورد مرگ معنا ندارد. مرگ شوخی‌بردار نیست، همه مکاتب و ملل قبول دارند که انسان سرانجام می‌میرد و ساعت مرگ هیچ کسی معیّن نشده است. حضرت علی علیه السلام در بستر شهادت سخنان عجیبی دارد که یک کتاب را در یک جمله بیان می‌فرماید:
انَا بِالأمسِ

1- نهج‌البلاغه، خطبه 188.

صاحِبُكُم وَ انَا الیَومَ عِبرَةٌ لَکُم وَ غَداً مُفارِقُکُم
: «من دیروز با شما همنشین بودم و امروز درس عبرتی برای شما هستم و فردا از نزدتان می‌روم». (1) مجموعه دنیا در همین سه روز (دیروز من، امروز من، فردای من) خلاصه می‌شود.
حالا آیا ارزش دارد که انسان گناه کند و پا روی حق بگذارد؟ اگر ارزش ندارد پس بیاییم و خود را اصلاح کنیم.
تضاد بین عمل و عقیده
«انَّ العَجَبَ
» گاهی می‌شود که بین اعتقاد و عمل انسان تضاد است. به چیزی عقیده دارد، امّا عملش بر خلاف آن است. حتماً برای این تضاد باید سرچشمه‌ای پیدا بشود، زیرا اعتقاد در عمل اثر می‌گذارد و عمل در اعتقاد. فرق بین انسان و حیوانات این است که حیوانات انگیزه‌های غریزی دارند، ولی انسان انگیزه فکری دارد. یعنی می‌اندیشد و صلاح و فساد چیزی را که می‌خواهد انجام دهد تعیین و آن‌گاه بر طبق آن عمل می‌کند. ولی با وجود این بسیار می‌شود که بین عمل و اعتقاد او تضاد رخ می‌دهد. خلاصه باید دید سرچشمه آن در کجاست؟
نمونه‌اش دو جمله‌ای است که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله مطابق این حدیث فرمود: شگفتا از کسی که قیامت را قبول دارد امّا تمام تلاش خود را برای دنیا می‌کند. و شگفتا از کسی که می‌داند خشنودی خدا با اطاعت از او به دست می‌آید امّا گناه می‌کند.
چنین تضادی از نظر روانی سرچشمه‌های مختلفی دارد:

1. ضعف ایمان:

عقیده سست است. وقتی این‌گونه باشد با شک آمیخته می‌شود و این سستی و شک حاکی از عدم باور قلبی است و چنین چیزی در عمل نیز اثر می‌گذارد، چون عمل آیینه تمام‌نمای درون آدمی است. وقتی شما می‌دانید آتش سوزنده است محال است دستتان را نزدیک آن ببرید. اگر به همین اندازه به کلام الهی اعتقاد داشتید محال بود بین عقیده و عملتان تضاد باشد. « «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ

1- نهج‌البلاغه، خطبه 149.

أَمْوَالَ الیَتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یْأکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا»؛ کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند، و به‌زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند». (1) بنابراین برای رهایی از این مصیبت و فاجعه باید عقیده را محکم کرد.

2. قدرت شهوات:

در ظاهر ایمان خوبی دارد، امّا شهوت به‌اندازه‌ای قوی است که بر ایمان غالب می‌شود. برای جلوگیری از این آلودگی چاره‌ای جز مهار شهوات از طریق ریاضت نفس، مطالعه حال بزرگان و علما و مطالعه آیات و روایات نداریم.

3. غفلت:

ایمان دارد و شهوات قوی هم ندارد، مثل انسانی که از روی غفلت وارد آتش می‌شود یا بر اثر غفلت آب داغ بر روی دستش می‌ریزد. در نتیجه غفلت یکی از عواملی است که باعث این‌گونه تضادها می‌شود. چنان گرفتار زیبایی ظاهری دنیاست که از هر چیز دیگری غفلت دارد. راه مقابله با غفلت دوام تفکّر است. هر روز انسان لحظاتی را برای فکر کردن بگذارد، مخصوصاً هنگام خواب. لحظاتی بیندیشد که امروز من چه کردم؟ کجا هستم؟ چرا آمده‌ام؟

آمدنم بهر چه بود؟ مقصود از آفرینش من چه بود؟ آیا به هدف آفرینش نزدیک شده‌ام؟ این دوام تفکّر باعث پاره شدن پرده‌های غفلت می‌شود.

روزها فکر من این است و همه‌شب سخنم‌که چرا غافل از احوال دل خویشتنم

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟به کجا می‌روم؟ آخر ننُمایی وطنم

مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرایا چه بوده‌ست مراد وی ازین ساختنم؟

جان که از عالَم عِلوی است، یقین می‌دانم‌رختِ خود باز برآنم که همان‌جا فکنم

مرغ باغ ملکوتم نِیَم از عالَم خاک‌دوسه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

ای خوش آن روز که پرواز کنم تا برِ دوست‌به هوای سرِ کویش پرو بالی بزنم

به هرحال اینکه می‌بینیم بعضی بر ضدّ عقیده خود عمل می‌کنند، به‌سبب همین عوامل است. مثلاً برخی ضرر موادّ مخدّر را می‌دانند، ولی می‌گویند چه کنیم نمی‌توانیم جلوی خودمان را بگیریم، اختیار از دستمان بیرون رفته است.

با توجّه به این مطالب، از یک طرف باید پایه‌های ایمان را تقویت کرد که این چند راه دارد: مطالعه بیشتر و عمل خوب و صالح، عمل صالح ایمان انسان را راسخ و محکم و نور هدایت را در دل انسان بیشتر می‌کند، مهار شهوات و دیگر دوام تفکّر.

1- سوره نساء، آیه 10.

26
عَن ابی ایّوبِ الانصاریّ قالَ سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ: حُلّوا انفُسَکُمُ الطّاعَةَ وَالبِسوها قِناعَ المُخالَفَةِ فَاجعَلوا آخِرَتَکُم لِأنفُسِکُم وَسَعیَکُم لِمُستَقَرّکُم وَاعلَموا انَّکُم عَن قَلیلٍ راحِلونَ وَالَی اللّهِ صائِرونَ وَ لا یُغنی عَنکُم هُنالِکَ الّا صالِحُ عَمَلٍ قَدَّمتُموهُ وَحُسنُ ثَوابٍ احرَزتُمُوهُ فَإنَّکُم انَّما تَقدِمونَ عَلی ما قَدَّمتُم وَتُجازَوْنَ عَلی ما اسْلَفتُم.
ابوایّوب انصاری روایت کرده است که شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لباس و حلّه اطاعت الهی بر تن کنید و جامه مخالفت با هوای نفس را بر جانتان بپوشانید. پس آخرت را از آنِ خویش کنید و سعی خود را برای جایگاه ابدی‌تان قرار دهید.
بدانید که شما به‌زودی می‌کوچید و به‌سوی خدا می‌روید. در آن روز چیزی جز عمل صالحی که از پیش فرستاده‌اید یا ثوابی که پس‌انداز کرده‌اید بی‌نیازتان نمی‌کند، چرا که شما بر آنچه از پیش فرستاده‌اید وارد می‌شوید و به اعمالی که مقدّم داشته‌اید جزا داده می‌شوید.
بحارالانوار، ج 77، ص 182

نور هدایت
در این حدیث ابتدا چهار دستور وجود دارد و سپس درباره کوتاهی عمر دنیا بحث می‌شود. امّا چهار دستور:
1. حلّه و لباس تزیین‌کننده اطاعت الهی بر تن کنید.

2. جامه مخالفت با هوای نفس بپوشید.
3. آخرت را برای خودتان نگاه دارید.
4. کوشش شما برای منزل اصلی‌تان باشد.
در اینجا جمله‌ای است که باید بسیار به آن توجّه کرد. می‌فرماید اطاعت، لباسی زینتی برای انسان است و چهره انسان را زیبا می‌کند. جامعه‌ای که در آن فرمان خدا به کار رود جامعه‌ای زیباست. جامعه بی‌خدا جامعه‌ای است که به هر سو نگاه کنی زشتی و پلشتی در آن موج می‌زند. اگر آخرتی هم در کار نبود- که حتماً هست- انسان برای همین زندگی دنیا لازم بود از خدا فرمان ببرد، زیرا گردن نهادن به فرمان الهی به انسان شخصیّت می‌دهد و او را گرامی می‌گرداند.
شما انسانی را تصوّر کنید که زبانش، چشمش و خلاصه تمام اعضایش، لجام‌گسیخته و بی‌قید و بند است و هر خلافی را انجام می‌دهد. چنین انسان آلوده‌ای را با انسانی مقایسه کنید که از زبانش، چشمش، قلبش و خلاصه اعضا و جوارحش مراقبت می‌کند. شما فطرتاً به این انسان مهذّب و پاکیزه علاقه‌مند می‌شوید و از اوّلی تنفّر دارید؛ اوّلی لباس اطاعت الهی را از تنش به‌در آورده و فاسق شده است.
«فسق» در لغت به‌معنی «خُروجُ النَّباتِ عَنِ التَمرَةِ» است. یعنی هسته از خرما بیرون بیاید. انسان فاسق چنین است، امّا انسان پاک و مطیع فرمان خدا پوشش زیبای اطاعت الهی را بر تن دارد.

بیان حضرت درباره کوتاهی عمر دنیا

«بدانید که شما به‌زودی کوچ می‌کنید و به‌سوی خدا می‌روید. سرمایه‌ای که به حال شما در آنجا مفید باشد عمل صالح است و چیزی جز آنچه را از پیش فرستاده‌اید، در اختیار شما نخواهد بود».
در بسیاری از روایات انسان‌ها به مسافرانی تشبیه شده‌اند که دنیا منزلگاه موقّتی آنان است و مقصد نهاییشان آخرت؛ مسافری که اختیارش دست خودش

نیست او را آورده‌اند و سرانجام می‌برند.
من به‌خود نامدم اینجا که به خود باز روم‌آن که آورد مرا باز بَرَد در وطنم
انسان در منزلگاه وسایلی تهیّه می‌کند و آماده حرکت می‌شود. سفرهای سابق با سفرهای امروزی خیلی تفاوت داشت. وقتی می‌خواستند از شهری به شهر دیگر بروند فاصله بین دو شهر را تقسیم می‌کردند، به آن مقدار که مسافر بتواند در مدّت روز بپیماید و در هر جایی منزلی می‌ساختند. لذا تعبیر می‌کردند که مثلاً مسافت از قم تا تهران سه منزل است. یعنی صبح که حرکت می‌کنیم شب به جایی می‌رسیم و توقّف می‌کنیم. البتّه خوابیدن شب برای مقاصدی بود:
استراحت و ایمنی از خطر سارقان و حیوانات وحشی. آب‌انباری بود آب برمی‌داشتند برای بین راه و مرکب را آماده می‌ساختند. کسی که به منزل بین‌راه می‌آمد آن را خانه همیشگی فرض نمی‌کرد. حال اگر واقعاً بینش ما درباره دنیا همین باشد که دنیا دار بقا نیست و باید سرانجام به منزل اصلی کوچ کنیم، وضعمان تفاوت می‌کند و متحوّل می‌شویم.
حیات واقعی برای آنجاست. چنانکه قرآن می‌فرماید: « «وَمَا هذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْأَخِرَةَ لَهِىَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست، و فقط سرای آخرت سرای زندگی (واقعی) است اگر می‌دانستند».(1) اگر چنین نگرشی داشته باشیم دیگر برای یک قطعه زمین، مقام و ... دعوا نمی‌کنیم. تازه منزلگاه‌های قدیم با دنیا تفاوت دارد، زیرا آنها می‌دانستند وقتی سر شب به منزل رسیدند تا صبح هستند و بعد حرکت می‌کنند، امّا چه کسی تضمین کرده که در دنیا تا صبح یا تا ظهر زنده است. آنچه در روایت تصریح شده این است که در آن دنیا چیزی که به درد آدمی بخورد نیست مگر دو چیز: اعمال صالحی که از پیش می‌فرستد و ثواب و نیکویی که برای خود فراهم کرده است.
ممکن است تفاوت بین این دو در این باشد که اعمال صالح از آنِ

1- سوره عنکبوت، آیه 64.

انسان و حسن ثواب تفضّل الهی است. یعنی کاری می‌کند که مشمول تفضّلات الهی شود. اگرچه عمل صالحی نداشته باشد، آن‌گونه باشد که انسان به‌سبب حسن نیّتش مشمول ثواب الهی است، یا اینکه دیگران برای او ثواب هدیه بفرستند.

به هر حال مشکل بزرگ انسان‌ها در این دنیا عدم درک واقعیّت‌هاست و چقدر جالب است بیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام که می‌فرماید:

رَحِمَ اللّٰهُ امْرِءً عَلِمَ مِن اینَ وَ فی أینَ وَ الی اینَ»(1)

تمام زندگانی دنیا در این سه جمله نهفته است: از کجا آمدیم، در کجاییم، به کجا می‌رویم؟ بدین معنا که هر کس این سه نکته را بداند مشمول رحمت الهی می‌شود. اشاره به آن حدیث معروف است که در نهج‌البلاغه آمده که حضرت علی علیه السلام پشت دروازه کوفه آمد و با مردگان سخن گفت و فرمود:

اما لَو اذِنَ لَهُم فِی الکَلامِ لَأخبَرُوکُم انَّ خَیرَ الزّادِ التَّقوی

: «اگر به این مردگان اجازه بدهند که با شما سخن بگویند، هر آینه به شما خبر می‌دهند که (این سفر زادو توشه می‌خواهد و) چیزی بهتر از عمل صالح و تقوا نیست».(2) انسان باید این مسأله را آن‌قدر به خودش تلقین کند تا کاملاً متوجّه بشود و آن را باور کند.

1- الأسفار الأربعة، ج 8، ص 255.

2- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره 130.

27

عَن ابی هُرَیرَةٍ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی خُطبَتِهِ: لا تَکونوا مِمَّن خَدَعَتهُ العاجِلَةُ وَ غَرَّتهُ الامنِیَّةُ فَاستَهوَتهُ الخُدعَةُ فَرَکَنَ الی دارِ السُّوءِ سَرِیعَةِ الزَّوالِ وَشیکَةِ الإنتِقالِ انَّهُ لَم یَبقَ مِن دُنیاکُم هذِهِ فی جَنبِ ما مَضی الّا کَإناخَةِ راکِبٍ او صَرّ حالِبٍ فَعَلی ما تَعرِجونَ وَ ماذا تَنتَظِرونَ؟

از ابوهریره روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای فرمود: از کسانی نباشید که دنیا به آنان نیرنگ زده و آرزوها آنان را فریفته است، پس نیرنگ و فریب دنیا وی را سرگشته و بی‌خرد و مدهوش ساخت و لذا به دنیای پر از نکبت و بدی و زودگذر و ناپایدار دل بست و اعتماد کرد. بدانید از این دنیای شما در مقایسه با آنچه گذشته، فقط به‌اندازه خواباندن شتری یا بستن پستان حیوانی باقی مانده است. بنابراین بر چه چیزی بالا می‌روید (در کجا اقامت می‌کنید) و چه چیزی را انتظار می‌برید؟

بحارالانوار، ج 77، ص 183

نور هدایت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این خطبه (1) مسائل مهمّی را بیان می‌دارد. نخستین موضوعی که بدان اشاره شده، زرق‌و برق و فریبی است که انسان از درون و برون

1- تفاوت خطبه با حدیث در این است که معمولاً خطبه جامعیّت بیشتری دارد، زیرا در مجلس رسمی و درحضور جمع زیادی ایراد می‌شود و گوینده در صدد بیان مسائل اساسی و زیربنایی است.

دنیا می‌خورد که از یکی به «خدعه» و دیگری به «غرور» تعبیر کرده است.
«
خَدَعَتهُ العاجِلَةُ وَ غَرَّتهُ الامنِیَّةُ؛
دنیای زودگذر او را فریفته و آرزوهای دور و دراز درونی، او را مغرور ساخت». خدعه و غرور شبیه یکدیگرند، ولی در اینجا خدعه، فریب بیرونی است و غرور، فریب درونی.
انسان زرق‌و برق و جاه و منزلت دنیایی را می‌بیند و به انسان‌هایی که در ناز و نعمت به‌سر می‌برند توجّه می‌کند و همین چیزها او را به خود مشغول و از خدا و آخرت و ارزش‌های معنوی غافل می‌سازد. رسول خدا می‌فرماید: از کسانی مباش که گاهی عواملی از درون خود او را بفریبد و گاهی عواملی از برون.(1)
دومین چیزی که بدان اشاره شده ناپایداری دنیاست. کسی که از درون یا برون فریب دنیا را می‌خورد در حقیقت به «دارالسّوء» (سرای بد) اعتماد کرده است آن‌هم سرایی که به‌سرعت نابود می‌شود و انسان از آن کوچ می‌کند و هر لحظه در آن «جرس فریاد برمی‌دارد که بربندید محمل‌ها».
در اینجا از یکی به زوال و از دیگری به انتقال تعبیر شده است. آوردن هر دو کلمه نکته دارد: زایل شدن یعنی این شخص آنچه دارد از دست می‌دهد، منتقل شدن یعنی شخص به مکانی می‌رود که باید در آنجا حساب پس بدهد. پس نعمت‌های دنیایی سریع می‌آید و زود هم می‌گذرد. البتّه قرآن هم روی این

1- انسان‌ها چند گروهند: برخی آن‌قدر ضعیف و ناتوانند که تنها مشاهده زرق و برق دنیا برای فریب و غرورشان کافی است، امّا برخی که مقاومت بیشتری دارند وسوسه‌های شیطان نیز باید به آن افزوده شود و شیطان درون و برون دست‌به‌دست هم دهند تا آنها را بفریبند. بی‌شک بسیاری از مظاهر زندگی غرورآمیز و غفلت‌زاست و گاه چنان انسان را به خویشتن مشغول می‌دارد که از هرچه غیر آن است غافل می‌سازد.
به همین دلیل در برخی روایات از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که از آن حضرت پرسیدند: ایُّ النّاسِ اثبَتُ رَأیاً؛ چه کسی از همه مردم بافکرتر و از نظر اندیشه ثابت‌تر است؟ فرمود: مَن لَم یَغُرَّهُ النّاسُ مِن نَفسِهِ وَلَم تَغُرَّهُ الدُّنیا بِتَشَوّقِها؛ کسی که مردم فریبکار او را نفریبند و تشویق‌های دنیا نیز او را فریب ندهد».(صدوق، امالی، ص 478، ح 644).
ولی با این حال در صحنه‌های مختلف همین دنیای فریبنده، صحنه‌های

گویایی است که ناپایداری جهان و توخالی بودن زرق‌و برق‌های آن را به روشن‌ترین وجهی بیان می‌کند که هر انسان هوشمندی را می‌تواند بیدار کند، بلکه ناهوشمندان را هوشیار می‌سازد.(رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 33 سوره لقمان).

مسائل تأکید کرده است و از فریبندگی دنیا به تزیین تعبیر می‌کند و آن را گاه خدا به خودش، گاهی به نفس و گاهی به شیطان نسبت می‌دهد که همه آنها صحیح است:

1. نسبت دادن آن به خدا، برای مسبّب‌الاسباب بودن خداست.

2. اسناد آن به شیطان، برای وسوسه‌هایی است که از بیرون به درون جان انسان می‌خزد.

3. نسبت دادن آن به خود انسان، به‌سبب هوای نفس و صفات درونی آدمی است.

در نظر مردم عادی که سطحی فکر می‌کنند واقعاً دنیا زرق‌و برق دارد، امّا از نظر کسانی که به عمق این دنیا فرو رفته‌اند هیچ زرق و برقی ندارد. این زرق‌و برق‌ها برای این است که انسان آن را از دور می‌بیند و قضاوت می‌کند و به قول معروف «از دور دستی به آتش دارد»، امّا وقتی بدان نزدیک شدی و در دام آن افتادی جانت را آتش می‌زند و گوش را کر می‌سازد. لذا چون بیشتر انسان‌ها عقلشان در چشمشان است و به ژرفای مسائل پی نمی‌برند گرفتار این یاوه‌ها می‌شوند، وگرنه وقتی به درون زندگی کسانی که به جاه و مال و منال رسیده‌اند و مقام‌های دنیایی آنان، چشم او را پر کرده است وارد شود می‌بیند که چندان آش دهن‌سوزی هم که می‌گویند نیست. حکایت زیر مطلب را روشن‌تر می‌سازد.

می‌گویند: کسی آرزوی سلطنت داشت و از سلطانی خواست که یک روز به جای او بر تخت سلطنت بنشیند و فرمان دهد. خواستش قبول شد و او را بر تخت نشاندند. بعد نگاهی به بالای سرش کرد و دید که چاقوی بزرگ و سنگینی در آن بالا آویزان کرده‌اند که به تار مویی بسته است. وحشت کرد و با خود اندیشید اگر این کارد رها شود و از آنجا بر سر من فرود آید چه خواهد شد! مدّتی امر و نهی کرد، بالاخره ناراحت شد و از جا برخاست و گفت: اصلاً ما از این مقام گذشتیم. بعد فکر کرد پیش خود گفت: تو از دور گمان می‌کنی این سلطنت واقعاً

ارزش دارد، در حالی که هر لحظه ممکن است این سلطان کشته شود، اطرافیانش و برادرانش و پسرانش علیه او قیام کنند و او را براندازند؛ بنابراین، گویی زیر شمشیری که به مویی بسته نشسته است.
یکی از رؤسای جمهور آمریکا بعد از آنکه از ریاست جمهوری بیرون آمد، گفته بود راحت شدم و علّتش این است که در شبانه‌روز ده یا پانزده بار مرا از خواب بیدار می‌کردند، چون در این دنیای بزرگ هر روز حادثه‌ای واقع می‌شود که باید مرا در همان ساعت باخبر سازند، شبی نیست که مرا بارهاو بارها از خواب بیدار نکنند در غیر این صورت منافع مملکت به خطر می‌افتد.
دنیای این جوری هم هر روز چند تا از این حادثه‌ها در آن رخ می‌دهد. بعد گفته بود حالا که بیرون آمده‌ام شب راحت می‌خوابم.
خلاصه دنیا دورنمای جالب و زیبایی دارد، ولی وقتی کسی وارد آن شد می‌بیند خبری نیست و چه تعبیر زیبایی علی علیه السلام می‌فرماید:
کُلُّ شَیءٍ مِن الدُّنیا سَماعُهُ اعظَمُ مِن عِیانِهِ وَ کُلُّ شَیءٍ مِن الآخِرَةِ عِیانُهُ اعظَمُ مِن سَماعِهِ
: «هر چیز دنیا شنیدنش بزرگ‌تر از دیدنش است و هر چیز آخرت دیدنش بزرگ‌تر از شنیدنش».(1) نمی‌توان آخرت را با الفاظ بیان و وصف کرد. به‌خصوص در آن جمله که حضرت علی علیه السلام فرمود: (ممکن است کسی بگوید:) دنیا فریبنده است.
دنیا با صدزبان بی‌زبانی، بی‌وفایی و ناپایداری خود را اعلان می‌دارد. باز فرمود:
آیا این قبرهای درهم شکسته پدرانت فریبنده است؟ آیا این آثار بازمانده از نیاکانت فریبنده است؟ این بیمارانی که شب تا صبح در کنار بستر آنها بوده و از آنان پرستاری می‌کرده‌ای فریبنده‌اند؟ خلاصه اگر دقّت کنیم در واقع این ماییم که خودمان را فریب می‌دهیم.
در ادامه کلام حضرت علی علیه السلام تعبیری است که در کمتر آیه و روایتی این تعبیر مطرح شده. معمولاً از بی‌وفایی یا از عدم ثبات دنیا و عدم اعتماد به دنیا

1- نهج‌البلاغه، خطبه 114.

بحث می‌شود، امّا در اینجا بحثی مقایسه‌ای است: آنچه از دنیا باقی مانده در مقابل آنچه از دنیا گذشته خیلی کم است. سپس دو مثال بیان فرموده است:
1. «
اناخَةِ راکِبٍ
؛ خواباندن شتر» زیرا نمی‌توان از شتر ایستاده، پیاده یا بر آن سوار شد. از عجایب شتر یکی این است که وقتی می‌خوابد و بار بر آن می‌نهند و کسی بر آن سوار می‌شود راحت با بار و بنه برمی‌خیزد، در حالی که حیوانات دیگر نمی‌توانند این کار را انجام دهند. همین نکته اخیر را برخی مفسّران در آیه « «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»؛ آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است».(1) چنین یادآور شده‌اند که مقدار زیادی از آن به وضع خاصّ سر و گردن شتر بستگی دارد. سر آن مانند اهرمی عمل می‌کند و با آن تکان مخصوص که می‌دهد بار سبک می‌شود و می‌تواند با تمام قدرت برخیزد. زمان این اناخه (خواباندن) بسیار کم است و دنیا نیز چون این اناخه دیری نمی‌پاید.
2. «
صَرّ حالِب
» وقتی حیوان پستانش پر از شیر است، برای آنکه بچّه‌اش شیرها را نخورد با کیسه‌ای دور پستانش را می‌بندند و گرهی بر آن می‌زنند که این کار چندان وقت نمی‌برد. آن چیزی را که به پستان می‌بندند «صرار» می‌گویند.
انتخاب این دو مثال جالب، تشبیهی برای دنیاست.
«اناخة راکب» یعنی می‌خوابانند که آخر خط است باید پیاده شوی. این با مسأله رفتن از دنیا تناسب دارد، مثل اینکه انتهای سواری است و شتر را خوابانده‌اند و به انسان می‌گویند بفرمایید پیاده شوید.
«صَرّ حالب» یعنی به بچّه حیوان فرصتی می‌دهد تا شیری بنوشد بعد منعش می‌کنند. حال به انسان مقداری عمر داده‌اند بعد مرگ آن رشته را پاره می‌کند. این تشبیهات بسیار حساب‌شده و متناسب با موضوع انتخاب شده‌اند. می‌فرماید: از دنیا باقی نمانده مگر به‌اندازه خواباندن یک شتر و پیاده کردن سوار آن، که زمان خیلی کوتاهی است.

1- سوره غاشیه، آیه 17.

یا به‌اندازه اینکه پستان حیوان را ببندند و جلوی بچّه‌اش را بگیرند و بگویند سهم تو بیش از این نیست.
اکنون منظور از اینکه باقی‌مانده عمر دنیا در جنب آنچه گذشت بسیار کم است چیست، آیا تمام عمر دنیا چنین است یا عمر هر انسانی؟
اگر منظور عمر دنیا باشد یعنی باقی‌مانده دنیا نسبت به گذشته بسیار اندک است، زیرا از عمر دنیا میلیاردها سال می‌گذرد و اگر مراد، عمر بشر باشد یعنی بشر با اینکه سالیانی دراز در این دنیا هست، این عمر بشر در مقایسه با باقی‌مانده آن بسیار اندک است. ممکن است از عمر آدم علیه السلام زیاد نگذشته باشد، ولی نوع انسان منحصر به آدم نبوده است. دلایلی داریم که پیش از آدم انسان‌هایی در زمین می‌زیسته‌اند، دنیایی بوده است.
یا ممکن است نسبت به عمر خود شما باشد که آنچه مانده نسبت به آنچه گذشته خیلی کم است. یعنی اطمینان نداریم شاید باقی‌مانده عمر یک ساعت باشد و لذا باید فرض را بر این گذارد که چیزی باقی نمانده است. حال وقتی این‌طور شد بر چه چیزی اعتماد دارید؟ از چه وسیله‌ای برای ترقّی و عروج استفاده می‌کنید؟ لحظه‌ای باقی نمانده، همین یک لحظه را غنیمت بدان.
می‌خواهی توبه کنی توبه کن و فرصت را از دست نده.
در عصر ما حوادث نسبت به گذشته زیادتر شده است و خیلی سریع می‌گذرد و پیشامدهایی رخ می‌دهد که انسان آنها را در خواب هم نمی‌بیند. لذا زندگی دنیا نسبت به گذشته بی‌اعتبارتر شده است.

28
عَن عَبدِاللّهِ بنِ عَبّاسٍ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلى الله عليه و آله يَقولُ: ايُّها النّاسُ، بَسطُ الأمَلِ مُتَقَدّمُ حُلُولِ الأجَلِ وَالمَعادُ مِضمارُ العَمَلِ فَمُغتَبِطٌ بِمَا احْتَقَبَ غانِمٌ وَمُتَيَسِّرٌ بِما فاتَهُ نادِمٌ. ايُّهَا النّاسُ، انَّ الطَّمَعَ فَقرٌ وَاليَأسَ غِنى وَالقَناعَةَ راحَةٌ وَالعُزلَةَ عِبادَةٌ وَالعَمَلَ كَنزٌ وَالدُّنيا مَعدِنٌ ...، فَبادِروا العَمَلَ وَ انتُم فى مَهلِ الأنفاسِ وَ جِدَّةِ الأحلاسِ قَبلَ ان تُأخَذوا بِالكَظمِ فَلا يَنفَعُ النَّدَمُ.
ابن عبّاس می‌گوید از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ای مردم، قبل از آنکه مرگ انسان فرا رسد، آرزوها جلوی او گسترده می‌شود و معاد، میدان عمل و مسابقه است. (مردم دو دسته‌اند:) آدم فقیری که غبطه می‌خورد و به همان اندازه که در راه خدا انفاق می‌کند پیروز و سرافراز است، و ثروتمند و دارایی که از اموالش بهره‌ای نبرده و انفاق نکرده لذا پشیمان است. ای مردم، طمع و فقر و بیچارگی و چشم نداشتن به مال مردم بی‌نیازی است، قناعت موجب آسایش، دوری از مردم عبادت، عمل صالح گنج و دنیا معدن است. پس در این فرصتی که دارید عمل کنید، هرچند این فرصت به‌اندازه فاصله بین دم و بازدم یا عوض کردن روکش زین باشد. پیش از آنکه گذرگاه نفس گرفته شود که دیگر در آن وقت، پشیمانی سودی نخواهد داشت.
بحارالانوار، ج 77، ص 183

نور هدایت
پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دو مطلب را در این حدیث یادآور می‌شود:

1. «پیش از آنکه اجل و مرگ انسان فرا رسد، آرزوها جلوی او گسترده می‌شود. شاید اشاره به این باشد که هر چه انسان عمرش بالاتر می‌رود طول آرزوهایش بیشتر می‌شود. همچنین آرزوهای دور و دراز انسان خام‌تر و گسترده‌تر و غیر منطقی‌تر می‌گردد. این اعلان خطری است به کسانی که هر چه سنّشان بالا می‌رود آرزوهایشان طولانی می‌گردد. و همین موجب می‌شود که نتوانند از دنیایشان چنانکه باید برای آخرتشان بهره ببرند.

بی‌شک امید و آرزو عامل حرکت چرخ‌های زندگی انسان‌هاست که حتّی اگر یک روز از دل‌های مردم جهان برداشته شود نظام زندگی به هم می‌ریزد و کمتر کسی دلیلی بر فعالیّت و تلاش خود پیدا می‌کند.

ولی همین عامل حیات و حرکت اگر از حد بگذرد و به صورت آرزوی دور و دراز درآید، بدترین عامل انحراف و بدبختی است. درست مانند آب باران که مایه حیات است، امّا اگر از حد گذشت مایه غرق شدن و نابودی خواهد شد.

این آرزوهای کشنده همان است که آیات 1- 5 سوره حجر بر آن تأکید کرده و آن را مایه بی‌خبری از خدا و حق و حقیقت می‌شمارد. این آرزوها و امیدهای دور و دراز چنان انسان را به خود مشغول می‌دارد و غرق در عالمی از تخیّل می‌سازد که از زندگی و هدف نهایی‌اش به‌کلّی بیگانه می‌شود.

حدیت معروفی که از علی علیه السلام نقل شده، بیان گویایی برای این واقعیّت است.

ایُّها النّاسُ انَّ اخوَفَ ما اخافُ عَلَیکُمُ اثنانِ: اتّباعُ الهَوی وَ طُولُ الأمَلِ. فَأمّا اتّباعُ الهَوی فَیَصُدُّ عَنِ الحَقّ وَ امّا طولُ الأمَلِ فَیُنسِی الآخِرَةَ

: «ای مردم، ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوی‌و هوس و آرزوهای طولانی. امّا تبعیّت از هوی‌و هوس انسان را از راه حق بازمی‌دارد و آرزوهای طولانی آخرت را به‌دست فراموشی می‌سپارد». (1) و به راستی چه افراد با استعداد و شایسته و لایقی که بر اثر گرفتاری در دام

1- نهج‌البلاغه، خطبه 42.

آرزوهای دراز به موجودات ضعیف و مسخ شده‌ای مبدّل گشتند که نه‌تنها به حال جامعه‌شان مفید نیفتادند، بلکه منافع شخصی خود را پایمال کردند و از هرگونه تکامل بازماندند.

2. «معاد، مضمار و میدان عمل است». گاهی ممکن است به میدان مسابقه هم «مضمار» بگویند. علّت اینکه عرب به میدان مسابقه مضمار می‌گوید این بود قبل از آنکه مسابقه اسب سواری برگزار شود به سراغ میدان‌های تمرین می‌رفتند و سعی می‌کردند اسب‌ها را ورزیده کنند که در آن دو کار صورت می‌گرفت: اسب هم ورزیده‌تر می‌شد و هم لاغر.

«مضمار» به معنای لاغر شدن هم آمده و لذا در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «امروز مضمار است».(1) دنیا میدان تمرین مسابقه آخرت است. از این تعبیر برمی‌آید که گاه به خود میدان مسابقه هم مضمار می‌گویند، چون درآنجا می‌دوند ولاغر می‌شوند.

به هر حال مطابق این فرمایش حضرت، معاد مضمار عمل است. خیال نکنید انسان با آرزوها به جایی می‌رسد. در آنجا اعمال با هم مسابقه می‌دهند، هر که عملش بیشتر برنده مسابقه است و هر که عملش کمتر و آلوده‌تر، بازنده و زیانکار است. دنیا شما را با آرزوها سرگرم می‌کند در حالی که در بازار قیامت، امل و آرزو به درد نمی‌خورد، بلکه عمل نتیجه‌بخش است.

از جمله بعد می‌فهمیم که مردم دو دسته‌اند: دسته‌ای مُغتبط و دیگر متیّسر.

برخی مغتبط را به‌معنی مسرور گرفته‌اند ولی به نظر می‌رسد مغتبط آدم فقیری است که غبطه می‌خورد و به همان اندازه که در راه خدا می‌دهد با همان اندک، غانم و پیروز و بهره‌مند است.

و عدّه‌ای همه چیز دارند، ولی چون نتوانسته‌اند از اموالشان بهره‌ای ببرند پشیمان می‌شوند.

در جمله‌های بعد شش چیز را بیان فرموده است:

1- نهج‌البلاغه، خطبه 28.

1 و 2. فقر و غنای انسان، درونی است نه بیرونی. آدم طمّاع، دنیا را هم داشته باشد باز فقیر است. به عکس، آدم بی‌اعتنا به دنیا اگر هیچ هم نداشته باشد باز غنی‌است. روح باید سیراب و غنی باشد، چون بهترین ثروت، ثروت درونی ونفسانی است. طمع فقر است وچشم‌نداشتن به مال دنیا ثروت. (
انَ‌الطَّمَعَ فَقْرٌ وَالیَأسَ غِنی
). 3. انسان به استراحت نیاز دارد. اگر استراحت و راحتی می‌طلبی باید در درون جانت آن را بجویی زیرا قناعت، آدمی را آسایش می‌بخشد (
وَالقَناعَةَ راحَةُ
) و حرص انسان را در زحمت می‌افکنَد.
4. انسان برای اینکه همیشه بتواند خدا را عبادت کند باید در گوشه خلوتی بنشیند، نه به این معنا که از مردم فاصله بگیرد، بلکه در شبانه روز ساعتی بیابد که تنها خودش باشد و خدای خودش. بهترین وقت آخر شب و هنگام سحر است که دیگران در خوابند. عبادت باتوجّه و حضور قلب در نیمه‌شب به انسان نیرو و صفای دل می‌دهد (
وَالعُزلَةَ عِبادَةٌ
). 5 و 6. «گنج انسان عمل اوست و دنیا معدن است» تعبیرات مختلفی درباره دنیا شده که دنیا مزرعه آخرت است، یا خانه موعظه و پل است، امّا اینکه «دنیا معدن است» فقط در اینجا آمده. دنیا معدنی است که از آن جواهر بیرون می‌آورند. خلاصه برای کسانی که اهل استفاده از دنیا باشند جای بدی نیست. از این جملات استفاده می‌شود که در واقع دنیا مذموم نیست، بلکه ما او را به صورت مذموم درمی‌آوریم: (
وَالعَمَلَ کَنزٌ وَالدُّنیا مَعدِنٌ
). در پایان حدیث حضرت درباره پایان عمر انسان می‌فرماید: از جمله مسائل پوشیده بر انسان، پایان عمر اوست. هیچ‌کس نمی‌داند کی می‌میرد. در قرآن می‌فرماید: « «وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیّ أَرْضٍ تَمُوتُ»؛ هیچ کس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد». (1)

1- سوره لقمان، آیه 34.

این جزءِ حکمت‌های الهی است که انسان از مرگ خود بی‌خبر باشد، زیرا پنهان ماندن آن دو فایده دارد که در کتاب توحید مفضل بدان‌ها اشاره شده است.
اگر مقدار عمر انسان معلوم بود از دو حال خارج نبود:
الف) یا می‌دانست عمر طولانی دارد که در این صورت، غفلت دامان او را می‌گرفت و به خودش وعده می‌داد که من ده یا بیست یا پنجاه سال دیگر در این دنیا می‌مانم مجال توبه هم بسیار است عجله‌ای برای توبه نیست، آن‌گاه به گناه و غفلت و بی‌خبری آلوده می‌شد.
ب) اگر هم می‌دانست که تا یک ساعت دیگر یا یک‌روز یا یک‌ماه یا یک‌سال دیگر زندگی می‌کند زندگی بر او ناگوار می‌شد به خودش می‌گفت: من که تا یک‌ماه دیگر بیشتر زنده نیستم پس چرا تلاش کنم؟ نشاط زندگی از بین می‌رفت و مأیوس می‌شد.
همین موضوع فایده دیگری هم دارد که انسان هر لحظه احتمال دو طرف را می‌دهد، یعنی دائماً بین خوف و رجاست. از یک‌سو دست از طلب برنمی‌دارد و از سوی دیگر آلوده به گناه نمی‌شود، چون نمی‌داند شاید ساعتی بیش از عمرش باقی نمانده باشد. در احادیث بر این مسأله بسیار تأکید شده است.
در این حدیث دو تعبیر آمده که از آنها دو مطلب استفاده می‌شود: در مدّتی که مهلت دارید و نفَس آمدو رفتی دارد به عمل بپردازید، یا اشاره به این است در میان نفَسی که انسان می‌کشد لحظه‌ای که نفس فرو می‌رود و تمام می‌شود تا نفس بیرون بیاید مهلت کوتاهی بین رفت‌و آمد نفس هست که کمترین مهلت است.
اتّفاقاً گفته می‌شود ضربان قلب انسان استراحت خیلی کوتاهی دارد که به آن «مهلت قلب» می‌گویند. یعنی بین نَفَس‌ها هم مهلتی است و این کوتاه‌ترین فرصت متصوّر برای انسان است. حضرت می‌فرماید: در حالی که شما در مهلت مابین دم و بازدم هستید به همان مقدار به زندگی امیدوار نباشید. بسا نفس پایین که رفت بالا نیاید. بنابراین در همان لحظه کوتاه هم به اعمال صالح بپردازید.

(فَبادِروا العَمَلَ وَانتُم فی مَهلِ الأنفاسِ
). در گذشته رسم بود وقتی شخص محترمی سوار اسب می‌شد پارچه یا قالیچه‌ای روی اسب می‌انداختند. حضرت می‌فرماید: اگر به‌اندازه گذاشتن و برداشتن آن قالیچه یا پارچه که زمانی اندک است فرصت داشتید، به اعمال نیک بپردازید چون ممکن است در همین لحظات عمر شما به پایان برسد (
وَجِدَّةِ الاحلاسِ
). پیش از آنکه گذرگاه نفَس گرفته شود که پشیمانی بعد از آن سودی ندارد و راه بازگشتی نیست، عملی نیک کنید. انسان اگر اندکی به علم تشریح آگاه باشد می‌داند که مرگ چقدر به انسان نزدیک است. در بدن انسان دو عضو اساسی وجود دارد که اینها به‌سادگی از کار می‌افتند: قلب و مغز.
یک سلسله رگ‌های نازکی است که وظیفه آنها تغذیه عضله قلب است. اگر این رگ‌ها بسته شود و بخشی از قلب از کار بیفتد، سکته قلبی رخ می‌دهد. در مغز انسان نیز مویرگ‌هایی است که اگر مجرای یکی از اینها گرفته شود، مغز از کار می‌افتد و بسا آن بخش از مغز، فرمانده مغز باشد. اگرچه قلب سالم است، چون فرمان قلب از مغز صادر می‌شود، یا اینکه آن بخش مسیر یک طرف بدن باشد که آن قسمت از کار می‌افتد، یا اینکه بر اثر اصابت سنجاقی، خون لخته شود و به همان اندازه کار دست انسان بدهد.
خلاصه اگر انسان مقداری درباره علم تشریح مطالعه کند رفته‌رفته در زندگی خودش وسواس پیدا می‌کند که آیا شب که می‌خوابم صبح زنده برمی‌خیزم؟
به هر حال این حوادث درونی و بیرونی فراوان است. همین مسافرت را در نظر بگیرید که جزئی از زندگی انسان امروز شده، تمام مسافرت‌ها دام خطر است هر چند انسان مراقب باشد، دیگران ممکن است بی‌احتیاطی کنند. پس حالا که می‌توانید و قدرت دارید عمل نیک کنید. کارهایی که می‌کنی بگذار به حساب خدا. آیا واقعاً می‌توانیم بگوییم اعمالی که انجام داده‌ایم خالص برای خدا بوده

است؟ ریا و علاقه مادّی در آن نبوده؟ پناه بر خدا که انسان با دست خالی وارد بارگاه الهی شود و وقتی نامه اعمالش را به او می‌دهند فریاد برآورَد. قرآن می‌فرماید: « «یَا وَیْلَتَنَا مَالِ هذَا الْکِتَابِ لَایُغَادِرُ صَغِیرَةً وَ لَاکَبِیرَةً إِلَّا أَحْصَیهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»؛ ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ کار کوچک و بزرگی را فروگذار نمی‌کند مگر اینکه آن را شماره کرده است؟ و (این در حالی است که همه) اعمال خود را حاضر می‌بینند». (1)

1- سوره کهف، آیه 49.

29
عَن عَبدِاللّهِ بنِ عُمَرَ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ: یَکونُ امَّتی فی الدُّنیا عَلی ثَلاثَةِ اطباقٍ. امَّا الطَّبَقُ الأوَّلُ فَلا یُحِبّونَ جَمعَ المالِ وَادّخارِهِ وَلا یَسعَونَ فی اقتِنائِهِ وَاحتِکارِهِ وَانَّما رِضاهُم مِن الدُّنیا سَدُّ جَوعَةٍ وَسَترُ عَورَةٍ وَغِناهُم فیها ما بَلَغَ بِهِمُ الآخِرَةَ فَاولَئِکَ الآمِنونَ الَّذینَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنونَ.
وَامّا الطَّبَقُ الثّانی: فَإنَّهُم یُحِبّونَ جَمعَ المالِ مِن اطیَبِ وُجوهِهِ، وَ احسَنِ سَبیلِهِ یَصِلونَ بِهِ ارحامَهُم وَیَبِرُّونَ بِهِ اخوانَهُم وَ یُواسونَ بِهِ فُقَراءَهُم وَلَعَضُّ احَدِهِم عَلَی‌الرَّضیفِ ایسَرُ عَلَیهِ مِن أن یَکتَسِبَ دِرهَماً مِن غَیرِ حِلّهِ او یَمنَعَهُ مِن حَقّهِ ان یَکونَ لَهُ خازِناً الی حینِ مَوتِهِ فَاولئِکَ الَّذینَ ان نُوقِشوا عُذّبُوا وَ ان عُفِیَ عَنهُم سَلِمُوا.
وَ امّا الطَّبَقُ الثّالِثُ: فَإنَّهُم یُحِبُّونَ جَمعَ المالِ مِمّا حَلَّ وَ حَرُمَ وَ مَنعَهُ مِمَّا افْتَرَضَ وَ وَجَبَ ان أنفَقُوهُ انفَقُوهُ اسرافاً وَ بِداراً وَ ان امسَکوهُ امسَکوهُ بُخلًا وَاحْتِکاراً اولئِکَ الَّذینَ مَلَکَتِ الدُّنیا زِمامَ قُلوبِهِم حَتّی اورَدَتهُمُ النّارَ بِذُنوبِهِم.
عبداللّه بن عمر گفت که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّت من در دنیا بر سه دسته‌اند: دسته اوّل کسانی‌اند که جمع کردن مال را دوست ندارند و در گردآوری و احتکار مال نمی‌کوشند. آنان از دنیا به‌اندازه برطرف کردن گرسنگی و پوشاندن برهنگی‌ها (و زشتی‌ها) راضی‌اند و بی‌نیازی‌شان در چیزی است که آنان را به

آخرت برساند. اینان در امنیّت‌اند و ایشان نه ترسی دارند و نه اندوهی.
امّا دسته دوم: آنان دوست دارند که مال را از پاک‌ترین و بهترین راه‌های حلال جمع کنند، با آن صله رحم می‌کنند و به برادران ایمانی‌شان احسان و نیکی می‌کنند و با فقرا و بیچارگان مواسات می‌ورزند. از نظر آنان سنگ سخت را با دندان جویدن آسان‌تر است از اینکه درهمی حرام به دست آورند یا حقوق واجب آن را نپردازند و در مسیر حق و درست مصرف نکنند و تا هنگام مرگ، نگهبان مال باشند. پس اینان کسانی‌اند که اگر خداوند درباره آنان سختگیری کند عذاب می‌شوند و اگر از ایشان درگذرد سالم می‌مانند.
امّا دسته سوم کسانی‌اند که جمع مال را از راه حرام یا حلال دوست دارند و از انفاق مال در موارد واجب دریغ می‌ورزند (هم مصرف مال و هم درآمدشان هر دو خراب است). اینان اگر انفاق کنند اسراف است و اگر انفاق نکنند به‌سبب بخل و احتکار است. آنان کسانی‌اند که دنیا زمام و مهار قلبشان را در دست گرفته است تا به‌سبب گناهانشان وارد جهنّم کند.
بحارالانوار، ج 77، ص 184

نور هدایت
پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمود: امّت من در دنیا سه دسته‌اند:
1. جمعی مال را دوست ندارند و به خودشان اجازه نمی‌دهند آن را احتکار کنند. به رفع گرسنگی و پوشش بسنده می‌کنند و بی‌نیازی آنان در چیزی است که ایشان را به آخرت بکشاند، بدین معنی که سبکبار آمده‌اند و سبکبار می‌روند.
اینان غم و ترسی از گذشته و آینده ندارند.
2. کسانی‌اند که دوست دارند مال را از بهترین راه‌های حلال جمع کنند و با این مال، صله رحم و به برادران نیکی می‌کنند، با فقرا به مواسات رفتار می‌کنند، برای آنان دندان بر سنگ سخت گذاردن بهتر از این است که برای کسب یک

درهم سراغ حرام بروند. حقوق شرعی را می‌پردازند و بقیّه را نزد خود نگاه می‌دارند. اگر خدا درباره حساب آنان سختگیری کند عذاب می‌شوند، وگرنه جان سالم به در می‌برند.
سؤال: اگر اینها واقعاً به دنبال روزی حلال رفته، در مسیر حق و عدالت مصرف کرده‌اند باید مقامشان از طبقه اوّل بیشتر باشد که هیچ به دست نیاورده‌اند. مثلًا در مورد علی علیه السلام آمده که هزار بنده از زحمت خودش آزاد کرد.
آیا فضیلت در ترک طلب است یا آنکه حلال را بطلبد و آن را انفاق کند؟
جواب: اگر حدیث را درست معنی کنیم چنین سؤالی پیش نمی‌آید. اگر انسان مال را برای انفاق بخواهد چنین چیزی پسندیده است، امّا مراد از طبقه دوم این است که جمع کردن مال را دوست دارند، یعنی برای مال اصالتی قائلند و همین کارشان را سخت و خراب می‌کند. اسلام ترجیح می‌دهد انسان تولید کند و آن‌گاه ببخشد و در راه خدا ایثار و انفاق کند. چنین کسی اگر کار کند و مالی به‌دست آورَد، سپس انفاق کند و مال برای او اصالتی نداشته باشد از زاهد هم بالاتر است.
3. کسانی که دوستدار جمع‌آوری مال هستند و تفاوتی ندارد که آن را از راه حلال به دست آورند یا حرام، هم مصرف مال آنها و هم درآمدشان هر دو خراب است. اگر هم انفاق کنند اسراف است و بی‌حساب. یعنی بدون آنکه مورد و مستحق بخشش را بشناسند انفاق می‌کنند. و اگر امساک کنند از بخل و احتکار است. اینها کسانی‌اند که دنیا قلبشان را افسون کرده و به سبب گناهانشان وارد آتش می‌شوند.
زهد یعنی عدم وابستگی به دنیا، نه نداشتن دنیا. شما اگر همه دنیا را داشته باشید و به آن وابسته نباشید زاهدترین مردم محسوب می‌شوید.
علی علیه السلام که در رأس حکومت قرار داشت چنین بود و می‌فرمود: «این حکومت از آن کفش کهنه وصله‌زده در نظر من بی‌ارزش‌تر است».
او امیر بود نه

اسیر. اگر انسان پیراهنی داشته باشد ولی وابسته به آن باشد چنین کسی راغب به دنیاست، نه زاهد.
درباره مال و ثروت نظرهای متفاوتی وجود دارد: برخی برای مال چنان اهمّیّتی قائلند که حلّال تمام مشکلاتش می‌دانند و جای تعجّب نیست که این گروه پیوسته به جمع اموال پردازند و آنی راحت ننشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد.
در مقابل این گروه جمعیّتی‌اند که برای مال و ثروت کمترین ارزشی قائل نیستند، فقر را می‌ستایند و برای آن ارج قائلند، حتّی مال را مزاحم تقوا و قرب خدا می‌دانند.
ولی در برابر این دو عقیده که در طرف افراط و تفریط قرار دارد، آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می‌شود این است که مال خوب است امّا به چند شرط: نخست اینکه «وسیله» باشد و نه «هدف».
دوم اینکه انسان را اسیر خود نسازد، بلکه انسان امیر بر آن باشد.
و سوم اینکه از راه مشروع به دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد.
علاقه به چنین مالی نه‌تنها دنیاپرستی نیست، بلکه دلیلی بر علاقه به آخرت است.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 1- 9 سوره همزه.

30
عَن انَسِ بنِ مالِکٍ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: انَّ مِن ضَعفِ الیَقینِ ان تُرضِیَ النّاسَ بِسَخَطِ اللّهِ تَعالی وَ ان تَحمَدَهُم عَلی رِزقِ اللّهِ تَعالی وَان تَذُمَّهُم عَلی ما لَم یُؤتِکَ اللّهُ .... انَّکَ ان تَدَعُ شَیئاً لِلّهِ الّا آتاکَ اللّهُ خَیراً مِنهُ وَ ان تَأتی شَیئاً تَقَرُّباً اَلی اللّهِ تَعالی الّا اجزَلَ اللّهُ لَکَ الثَّوابَ عَنهُ. فَاجْعَلوا هِمَتَّکُم الآخِرَةَ لا یَنفَدُ فیها ثَوابُ المَرضِیّ عَنهُ وَ لا یَنقَطِعُ فیها عِقابُ المَسخوطِ عَلَیهِ.
انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به‌درستی که از ضعف یقین این است که مردم را در برابر خشم الهی از خود خشنود سازی و برای روزی‌هایی که خداوند (به تو) داده، مردم را بستایی و بر چیزی که خداوند از تو بریده و قطع کرده، آنان را ملامت کنی. چیزی را برای خدا ترک نمی‌کنی جز اینکه خداوند بهتر از آن را به تو می‌دهد و کاری را برای خشنودی او انجام نمی‌دهی، جز اینکه ثواب فراوان به تو می‌دهد. پس همّت شما آخرت باشد، زیرا ثواب و پاداش بنده نیکوکار که خداوند از او راضی است و عقاب و مکافات بدکار که مورد خشم خداست پایان نمی‌پذیرد.
بحارالانوار، ج 77، ص 185

نور هدایت
در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله شش مطلب بیان فرموده است:

1. یکی از نشانه‌های ضعف یقین این است که انسان مردم را از خود خشنود سازد در عوض غضب الهی. یعنی انسان مردم را در مقدّرات خودش مؤثّرتر از خداوند تبارک و تعالی بداند. اگر انسان به ربّ‌العالمین بودن خدا معتقد باشد و ایمان قوی داشته باشد که هرچه هست از آنِ اوست، از هیچ‌کس نمی‌ترسد.
قرآن می‌فرماید: « «تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»؛ به هر کس بخواهی حکومت می‌بخشی و از هرکس بخواهی حکومت را می‌گیری، هرکس را بخواهی عزّت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی». (1) چون می‌دانم روزی‌دهنده من خداست از هیچ‌کس نمی‌ترسم، پیش بنده خدا سر خم نمی‌کنم. اگر او مرا یاری کند و تمام عالم مخالف من باشند نمی‌توانند کاری بکنند. پس اگر می‌بینیم گاه برخی نزد مردمان فرومایه سر فرو می‌آورند ناشی از ضعف یقین است که دامنگیر انسان می‌شود.
البتّه یقین مراتبی دارد که این مراتب در عمل انسان مؤثّر است، زیرا عمل بازتاب عقیده است. هر اندازه عقیده محکم باشد عمل پاک‌تر است. غالباً آلودگی اعمال به‌سبب آلودگی عقاید است. اینکه می‌گویند همه چیز حتّی اخلاق و فروع دین را باید در اصول عقاید درست کرد علّتش همین است.
یقین سه مرتبه دارد: علم‌الیقین، عین‌الیقین، حقّ‌الیقین.
برای فهم این سه مرحله آتش را مثال می‌زنند.
گاه انسان از دود پی به وجود آتش می‌برد این را «علم‌الیقین» می‌گویند. گاه آتش را می‌بیند این می‌شود «عین‌الیقین» و گاهی آتش را با تمام وجود حس می‌کند این می‌شود «حقّ‌الیقین».
به عبارت دیگر، گاهی دلیل عقلی است، گاهی شخص با چشم می‌بیند و گاهی تجربه هم می‌کند.
حال اگر- مثلاً- در مورد مال یتیم چنین مراقبتی باشد که در قرآن کریم

1- سوره آل عمران، آیه 26.

می‌فرماید: « «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا»؛ کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند (در حقیقت) تنها آتش می‌خورند». (1) یا ایمان داشته باشد که انفاق چیزی از انسان کم نمی‌کند، بلکه بر مال او می‌افزاید. چنانکه در قرآن آمده است: « «مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ یُضَاعِفُ لِمَنْ یَشَاءُ»؛ کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه، یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته باشد) دو یا چند برابر می‌کند». (2) دست به گناه نمی‌زند.

آن مرتبه‌های بالای یقین این‌گونه است که اگر بهترین میوه‌ها را در کنارش بگذاری و آتش را در طرف دیگرش، هر دو در نظر او یکی است. همان‌طور که از آتش می‌پرهیزد از آن میوه‌ها- که مثلاً مال یتیم است- می‌گریزد.

اینجاست که باید پایه‌های ایمان را محکم کرد. یک مقدار را باید از خدا خواست و با استغاثه و تضرّع در نیمه‌شب، از خدا یقین کامل بطلبیم و بگوییم: «
یا واهِبَ الیَقینِ، ارزُقنِی الیَقینَ عِلمَ الیَقینِ وَعَینَ الیَقینِ وَحَقَّ الیَقینِ
». اگر اینها را به انسان بدهند و در مقابلش همه دنیا را از انسان بگیرند سهل است، برعکس اگر همه دنیا را بدهند و انسان آنها را نداشته باشد جز درد و بدبختی چیز دیگری نیست. حقیقت مطلب همان یقین است که باید از طریق تعلّم و عمل به دست آورد، چون ایمان و عمل در یکدیگر تأثیر متقابل دارند لذا در قرآن در کنار ایمان عمل صالح نیز ذکر شده است. خلاصه اگر انسان به حقّ‌الیقین برسد بیمه شده است.

به هرحال در قسمت اوّل سخن می‌فرماید: از ضعف یقین است که به‌سراغ مخلوق می‌روی و خالق را وامی‌نهی و خشم او را می‌خری. همه اینها از باور

1- سوره نساء، آیه 10.

2- سوره بقره، آیه 261.

ضعیف یا بی‌باوری است.
2. یکی از نشانه‌های ضعف یقین این است که گمان می‌کنی آنان روزی‌دهنده‌اند لذا سپاسشان می‌گویی و ستایششان می‌کنی. بعضی‌ها می‌گویند اگر فلانی نبود من بیچاره می‌شدم، یا از گرسنگی می‌مردم، یا گاهی به‌صورت شرک‌آلود می‌گویند: اوّل خدا دوم شما. او را در کنار خدا قرار می‌دهد ولی به ترتیب، در حالی که اصلاً مقایسه شدنی نیستند. بنده کجا و مولا کجا. درست است که «
مَن لَم یَشکُرِ المَخلُوقَ لَم یَشکُرِ الخالِقَ؛
کسی که مخلوق را شکر نگوید شکر خالق را هم به‌جا نیاورده»، امّا اینکه بگوید این بنده را هم در کنار خدا داشته باشم تا به من کمک کند، شرک است.
3. عکس آن هم این است که انسان بگوید فلان‌کس نان مرا بُرید. مردم را بر چیزی که خدا از تو بریده است مذمّت کنی. خدا برای مصلحت، یا دلیلی و یا مجازات تو، روزی‌ات را قطع کرده و آن فرد وسیله بوده است.
در ادامه، حضرت سه مطلب را مطرح می‌کند:
الف) اگر انسان چیزی را برای رضای خدا رها کند، خداوند بهتر از آن را به او می‌دهد. مبادا گمان کنی چیزی را که برای خدا می‌دهی زیان می‌کنی، نه‌تنها ضرر نمی‌کنی بلکه نفع می‌بری.
ب) اگر کاری را برای رضای خدا کنی خداوند ثواب فراوان به تو می‌دهد.
ج) همّت شما آخرت باشد که ثواب و عقابش دائم است.
امّا در مورد جمله اوّل از آیات قرآن کمک بگیریم و با این احادیث بیامیزیم تا در مجموع، مسأله برای ما روشن شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: « «الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ»؛ شیطان شما را (هنگام انفاق) وعده فقر و تهیدستی می‌دهد و به زشتی‌ها امر می‌کند، ولی خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می‌دهد، و خداوند رحمت

و قدرتش گسترده، و دانا (به هر چیزی) است».(1) وقتی انسان می‌خواهد انفاق کند شیطان دست او را می‌گیرد و به او وعده فقر می‌دهد، ولی خداوند وعده آمرزش و فزونی می‌دهد.
و باز می‌فرماید: « «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبُوا وَ یُرْبِی‌الصَّدَقَاتِ»؛ خداوند، ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد».(2) و می‌فرماید: « «یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ‌الْأَخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند».(3) مردم همیشه ظاهر دنیا را می‌بینند، امّا اسلام به باطن می‌نگرد و می‌گوید: انفاق باعث کمبود نیست. مثلًا در محاسبه ما شهدا جزءِ امواتند، ولی قرآن می‌فرماید:
بالاتر از محاسبات شما، محاسبات دیگری است. اگر با محاسبات قرآن بسنجید نتیجه‌ها وارونه می‌شود. جایی که فنا فرض می‌شود می‌بینند که هستی است و جایی که موت فرض می‌شود حیات جاویدان را می‌بینند. این نمی‌شود مگر با دید ایمانی.
در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم برخی منافع زودگذر ظاهراً ضررهای درازمدّت دارد و عکس آن هم صادق است. همه عقلا می‌گویند اگر منفعت درازمدّت به عملی کوتاه‌مدّت بسته است باید آن عمل سختِ کوتاه‌مدّت را انجام داد. اگر شما با یک عمل جرّاحی، در آینده از دست مرض خلاصی می‌یابید باید آن را بپذیرید. گاه غذای چرب و لذیذی برای انسان آماده است امّا می‌گوید سرماخوردگی دارم. از لذّت یک‌ساعت برای سلامت صدها ساعت بعد صرف‌نظر می‌کند. حال چرا ما در مورد آخرت به این اصل عقلایی عمل نکنیم؟
آیا- العیاذباللّه- به‌اندازه همین پرهیز و استفاده از عمل جرّاحی به آخرت باور

1- سوره بقره، آیه 268.

2- سوره بقره، آیه 276.

3- سوره روم، آیه 7.

نداریم؟ آیا همان‌گونه که در دعای کمیل آمده قبول داریم در آنجا عذابی است که «
تَطُولُ مُدَّتُهُ وَ یَدُومُ مَقامُهُ وَ لا یُخَفَّفُ عَن اهلِهِ
؛ عذاب جهنّم مدّتش طولانی و جاودانی است و از اهل آن تخفیف داده نمی‌شود». آیا اینکه در قرآن فرموده است قبول داریم: « «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیمٌ یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا ارْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَی النَّاسَ سُکَارَی وَ مَا هُمْ بِسُکَارَی وَلکِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِیدٌ»؛ زلزله رستاخیز امر عظیمی است، روزی که آن را می‌بینید (چنان وحشت سراپای همه را فرا می‌گیرد که) هر مادر شیردهی از شیرخوارش (به‌کلّی) غافل می‌شود و هر بارداری جنین خود را سقط می‌کند و مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند ولی عذاب خداوند بسیار شدید است».(1) چرا برای ثواب جاودانی زحمت چند روز را قبول نمی‌کنیم؟ چرا درباره آخرت این منطق را نمی‌پذیریم؟ حیاتی که «
اکُلُهَا دَائِمٌ
» (میوه‌هایش همیشگی)(2) است. اینها چیزهایی است که وقتی انسان مطالعه می‌کند گاهی وحشت می‌کند که نکند ما اینها را باور نکرده‌ایم.

1- سوره حج، آیات 1 و 2.

2- سوره رعد، آیه 35.

31
عَن ابنِ عُمَرَ قالَ: قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: لَیسَ شَیءٌ یُباعِدُکُم مِن النّارِ الّا وَقَد ذَکَرتُهُ لَکُم وَ لا شَیءٌ یُقَرّبُکُم مِن الجَنَّةِ الّا وَ قَد دَلَلتُکُم عَلَیهِ انَّ رُوحَ القُدُسِ نَفَثَ فی رَوعی انَّهُ لَن یَموتَ عَبدٌ مِنکُم حَتّی یَستَکمِلَ رِزقَهُ فَاجمِلوا فِی الطَّلَبِ فَلا یَحمِلَنَّکُمُ استِبطاءُ الرّزقِ عَلی ان تَطلُبوا شَیئاً مِن فَضلِ اللّهِ بِمَعصِیَتِهِ فَإنَّهُ لَن یُنالَ ما عِندَ اللّهِ الّا بِطاعَتِهِ الا وَ انَّ لِکُلّ امْرِیءٍ رِزقاً هُوَ یَأتیهِ لا مَحالَةَ فَمَن رَضِیَ بِهِ بُورِکَ لَهُ فیهِ وَ وَسِعَهُ وَ مَن لَم یَرضَ بِهِ لَم یُبارَک لَهُ فیهِ و لَم یَسَعْهُ انَّ الرّزقَ لَیَطلُبُ الرَّجُلَ کَما یَطلُبُهُ اجَلُهُ.
از ابن عمر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه شما را از آتش جهنّم دور می‌سازد برای شما بیان کردم و آنچه شما را به بهشت نزدیک می‌کند به‌خوبی برایتان شرح دادم و چیزی را فروگذار نکردم. به من وحی شد که کسی نمی‌میرد مگر اینکه روزی او کامل شود پس در طلب روزی اعتدال را مراعات کنید. مبادا کندی (و کمی و عقب افتادن) روزی، شما را وادارد برای طلب آن مرتکب گناه شوید، زیرا کسی به نعمت‌هایی که نزد خداست نمی‌رسد مگر به سبب فرمانبری او. بدانید هر کسی بهره‌ای از روزی دارد که ناچار به سراغ او می‌آید. پس کسی که به روزی خود قانع باشد رزق او مبارک می‌شود و وسعت می‌یابد و کسی که بدان قانع و راضی نباشد برکت و وسعت نمی‌بیند. رزق به‌سراغ آدمی می‌آید همان‌گونه که مرگ به سراغ آدم می‌آید.
بحارالانوار، ج 77، ص 185

نور هدایت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: شما را از هرچه که از بهشت دور می‌کند برحذر می‌دارم. و هر چه شما را به بهشت نزدیک و از جهنّم دور می‌گردانَد فرمان می‌دهم. فایده این حدیث این است که ما همواره بکوشیم احکام اسلام را اجرا کنیم. و این حساب ما را از اهل سنّت که معتقدند هرجا نص نیست حکم نیست، جدا می‌کند؛ به همین دلیل، اهل تسنّن به فقهایشان حق می‌دهند که قانون جعل کنند، قیاس بشود و استحسان و مصالح مرسله را اجرا کنند. چنین مذهبی که نیمی از آن در اختیار خدا و معصوم است و نیم دیگر در اختیار مردم، با مذهبی که همه‌اش از سوی خدا و معصومین علیهم السلام است بسیار متفاوت خواهد بود. البتّه ظاهر آیه « «الْیَومَ اکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ»؛ امروز دین شما را برایتان کامل کردم».(1) همین است، زیرا دین عبارت است از مجموعه عقاید و قوانین و اخلاقیات. حدیث این دیدگاه را به ما می‌دهد که به‌عنوان یک مجتهد استنباط کنیم نه اینکه تشریع کنیم و کار ما استخراج است نه تشریع.

در اینجا ذکر چند نکته لازم است.

1. این‌همه اصرار که در اعتدال طلب روزی می‌شود به این معنا نیست که اسلام جلوی تلاش را می‌گیرد.(2) بعضی می‌گویند اینها عامل تخدیر است و معنایش این است که جامعه اسلامی فعّالیّت اقتصادی را سست بگیرد، چون رزق مقسوم است و خواه ناخواه

1- سوره مائده، آیه 3.

2- برخی افراد سست و بی‌حال با اتّکا به تعبیراتی همانند آیه 6 سوره هود که می‌فرماید: وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی‌الْأَرْضِ الَّا عَلَی‌اللَّهِ رِزْقُهَا:« هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست». یا روایاتی که روزی را مقدّر و معیّن می‌داند، چنین می‌اندیشند که لزومی ندارد انسان برای تهیّه معاش، زیاد تلاش کند، زیرا روزی مقدّر است و به هرحال به انسان می‌رسد.

در حالی که مختصر آشنایی با قرآن و احادیث برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادّی و معنوی انسان را کوشش می‌شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی: لَیْسَ لِلْإِنْسَانِ الَّا مَا سَعَی سوره فجر، آیه 39) بهره انسان را منحصراً در کوشش و کار قرار

می‌دهد.

می‌آید، در حالی که چنین نیست و نکته‌اش در خود روایت آمده که می‌فرماید:
مبادا به سراغ گناهان بروید.
در واقع مردم به دنبال دنیا هستند و گاهی به آن عشق می‌ورزند و همین عشق باعث می‌شود که روزی را از راه معصیت بخواهند. این روایات ترمزی است در مقابل دنیاپرستان گناهکار و به این معنا نیست که اگر کسانی بخواهند برای پیشرفت جامعه اسلامی از راه حلال فعّالیّت اقتصادی داشته باشند اشکالی داشته باشد. بنابراین روایات جنبه تخدیری ندارد و دعوت به بیگانگی از مسائل اقتصادی نمی‌کند و عامل عقب‌ماندگی از نظر زندگی مادّی نیست.
پیشوایان اسلام برای اینکه سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از موارد کار می‌کردند. کارهایی سخت و توانفرسا. پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنا نبودند. از چوپانی گرفته، تا خیّاطی و زره‌بافی و کشاورزی ابا نداشتند. اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن در خانه و انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این‌همه برای روزی تلاش کنند.
ما هم می‌گوییم روزی هرکس مقدّر و ثابت است، ولی در عین حال مشروط به تلاش و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم: «هرکس اجلی دارد و مقدار معیّنی از عمر» مسلّماً مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتّی دست به انتحار یا تغذیه از موادّ زیانبخش بزند تا اجل معیّنی زنده می‌ماند. مفهومش این است که این بدن استعداد بقا تا مدّت قابل‌ملاحظه‌ای دارد امّا مشروط به اینکه اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آنچه را سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند.
نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معیّن بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر

در می‌زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می‌شوند، به گمان اینکه اگر چنین نکنند زندگی‌شان تأمین نمی‌شود.
آیات قرآن و احادیث اسلامی به چنین افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست‌و پا نکنند و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیّه روزی تلاش نکنند، همین اندازه که در طریق مشروع گام نهند و بکوشند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی‌هایشان را تأمین می‌کند.
خدایی که آنها را در ظلمتکده رَحم فراموش نکرد، خدایی که هنگام طفولیّت که توانایی بر تغذیه از موادّ غذایی این جهان نداشتند روزی‌شان را قبل از تولّد به پستان مادر مهربان حواله کرد، خدایی که هنگام پایان دوران شیرخوارگی در آن حال که ناتوان بودند روزی‌شان را به دست پدری پر مهر داد که صبح تا شام جان بکَند و خوشحال باشد که برای تهیّه غذای فرزندانم زحمت می‌کشم. این خدا چگونه ممکن است هنگامی که انسان بزرگ می‌شود و توانایی و قدرت هرگونه کار و فعّالیّت پیدا می‌کند او را فراموش کند؟ آیا عقل و ایمان اجازه می‌دهد که انسان در چنین حالی به گمان اینکه ممکن است روزیش فراهم نشود در وادی گناه و ستم و تجاوز به حقوق دیگران گام بگذارد و حریصانه به غصب حقّ مستضعفان بپردازد؟
البتّه نمی‌توان انکار کرد که برخی روزی‌ها چه انسان به دنبال آن برود یا نرود به سراغ او می‌آید.
آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعدادی که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟
ولی چنین مواهب به‌اصطلاح بادآورده یا به تعبیر صحیح‌تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا به ما رسیده، اگر با تلاش خود از آن به‌طور صحیح نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت یا بی‌اثر می‌مانَد.

سخن معروف حضرت على عليه السلام در نامه 31 نهج‌البلاغه نيز اشاره به همين حقيقت است كه به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمود:
وَاعلَم يا بُنَىَّ، انَّ الرّزقَ رِزقانِ:
رِزقٌ تَطلُبَهُ وَ رِزقٌ يَطلُبُكَ
: «بدان فرزندم، روزى دو گونه است: يک‌نوع همان روزى‌هايى است كه تو بايد به جست‌وجويش برخيزى و گونه ديگرش روزى‌هايى است كه آن در جست‌وجوى تو است و به سراغ تو مى‌آيد».
اين را نيز نمى‌توان انكار كرد كه در پاره‌اى از موارد انسان به دنبال چيزى نمى‌رود، ولى بر اثر يک سلسله تصادف‌ها موهبتى نصيب او مى‌شود. اين حوادث گرچه در نظر ما تصادف است در واقع و از نظر سازمان آفرينش حسابى در آن است. بى‌شک حساب اين‌گونه روزى‌ها از روزى‌هايى كه در پرتو تلاش به دست مى‌آيند جداست و حديث بالا هم ممكن است اشاره به اينها باشد.
ولى به هرحال نكته اساسى اين است كه تمام تعليمات اسلامى به ما مى‌گويد براى تأمين زندگى بهتر- چه مادّى و چه معنوى- بايد تلاش بيشتر كرد و فرار از كار به گمان مقسوم بودن روزى غلط است.
در روايت آمده است كه مبادا براى روزى، سراغ معاصى برويد. از گران‌فروشى، تقلّب، كم‌فروشى، رباخوارى، دزدى، احتكار نهى شده است.
2. درسى به همه طالبان علم مى‌دهد كه ايمان داشته باشيد كه خداوند روزى اهل علم را مى‌رساند، چرا كه اگر اهل علم به فكر جمع مال باشند دو خطر بزرگ در بردارد:
الف) اينها سرمشق مردمند بايد الگو باشند. اگر خودشان به دنبال دنيا بروند سرمشق ديگران نمى‌توانند باشند.
ب) مالى كه ديگران (غير اهل علم) جمع مى‌كنند ضربه به مذهب نمى‌زند، ولى اگر اهل علم با حق و ناحق كردن و از راه‌هاى مختلف به جمع مال بپردازند به دين ضربه مى‌زند. اين واقعاً مايه حسرت است.

32
فی تَفسیرِ قَولِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ «اهْدِنَا الصّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ»، یَقُولُ الصّادِق علیه السلام: أرشِدنا الی الطَّریقِ المُؤدّی الی مَحَبَّتِکَ وَالمُبَلّغِ دینِکَ وَالمانِعِ مِن ان نَتَّبِعَ اهواءَنا فَنَعطَبَ او نَأخُذَ بِآرائِنا فَنَهلِکَ.
در تفسیر سخن خداوند: «ما را به راه راست هدایت کن»، امام صادق علیه السلام فرمود: ما را به راهی که به محبّت تو منتهی می‌شود و ما را به دین تو برساند و از پیروی هوی‌و هوس سرزنش‌بارمان و آرای شخصی هلاک‌کننده‌مان بازدارد ارشاد و راهنمایی کن.
عیون اخبار الرّضا علیه السلام، ج 2، ص 273، ح 65

نور هدایت
امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ای که در شبانه روز ده بار می‌خوانیم فرمودند:
1. نشانه طریق مستقیم این است که به محبّت خدا منتهی شود. اگر هر روز محبّتمان به خدا بیشتر شود دلیل بر این است که در جادّه مستقیم هستیم.
2. طریق مستقیم چیزی است که ما را به دین خدا و به حقیقت آیین الهی برساند. اگر روزبه‌روز به حقیقت دین نزدیک‌تر شویم معلوم می‌شود که در جادّه مستقیم هستیم.
3. ما را از پیروی هوی‌و هوس، از آرای شخصی و آرای توأم با پیش‌داوری بازدارد. اگر اینها باشد در راه مستقیم هستیم اگر دیدیم اثری از محبّت خدا در

وجودمان نیست، یا سال به سال اخلاص کمتر شد حضور قلب در نماز کمتر شد، معلوم می‌شود که از صراط مستقیم منحرف شده‌ایم، یا اگر نسبت به دین خدا- چه در اصول و چه فروع- به علمم افزوده نشد روشن می‌شود که من راه خود را گم کرده‌ام.
پناه بر خدا که انسان به هوی‌و هوس خود رنگ دین و وظیفه شرعی بزند. این خیلی خطرناک است. باید وقتی به نماز می‌ایستیم با تمام وجود از خدا هدایت به راه راست و فزونی محبّتش را بخواهیم. این افتخار است برای کسانی که در مسیر علوم دینی و روحانیت‌اند که موضوع زندگی آنان چیزهایی است که به آنان امکان می‌دهد آگاهی خود را نسبت به دین افزایش دهند و محبّت خود را به خدا بیشتر کنند.
در اینجا دو سؤال پیش می‌آید: اوّل اینکه صراط مستقیم چیست؟ دوم اینکه چرا ما همواره درخواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می‌کنیم، مگر ما گمراهیم؟ وانگهی به‌فرض که این سخن از ما زیبنده باشد از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند چه معنی دارد؟
اوّل اینکه صراط مستقیم (راه راست)، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد و راه ایمان و عمل صالح است.
دوم اینکه در پاسخ می‌گوییم: انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می‌رود، به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگاه دارد.
علاوه بر این، هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجاً مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد.
این را نیز می‌دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به سوی بی‌نهایت همچنان پیش می‌رود.
بنابراین جای تعجّب نیست که حتّی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت

به «صراط مستقیم» کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خداست و همه بدون استثنا در مسیر تکاملند، چه مانع دارد که آنها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خداوند کنند.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 6 سوره حمد.

33
عَن انَسِ بنِ مالِکٍ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ: یا مَعشَرَ المُسلِمینَ شَمّرُوا فَإنَّ الامرَ جِدٌّ وَ تَأهَّبوا فَإنَّ الرَّحیلَ قَریبٌ وَ تَزَوَّدُوا فَإنَّ السَّفَرَ بَعیدٌ وَخَفّفُوا اثقالَکُم فَإنَّ وَراءَکُم عَقَبَةً کَؤُوداً وَ لا یَقطَعُها الَّا المُخِفُّونَ. ایُّها النّاسُ انَّ بَینَ یَدَیِ السّاعَةِ اموراً شِداداً وَاهوالًا عِظاماً وَزَماناً صَعباً یَتَمَلَّکُ فیهِ الظَّلَمَةُ وَ یَتَصَدَّرُ فیهِ الفَسَقَةُ وَ یُضامُ فیهِ الآمِرونَ بِالمَعروفِ وَیُضطَهَدُ فیهِ النّاهونَ عَن المُنکَرِ فَاعِدُّوا لِذلِکَ الایمانَ وَعَضُّوا عَلَیهِ بِالنَّواجِذِ وَالْجَأُوا الَی العَمَلِ الصّالِحِ وَ اکرِهوا عَلَیهِ النُّفوسَ تُفضُوا الَی‌النَّعیمِ الدّائِمِ.

از انس بن مالک روایت شده است که گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای مسلمانان، خودتان را آماده کنید (و آستین‌ها را بالا بزنید) که امر قیامت جدّی است و آماده مرگ شوید، چرا که کوچ کردن نزدیک است و توشه بردارید که سفر طولانی است و بارهای خود را سبک گردانید که در پیش روی شما گردنه‌های صعب‌العبوری است که جز سبکباران کسی نمی‌تواند از آن بگذرد.

(ای مردم،) نزدیک قیامت و آخر دنیا، امور سخت و هول‌ها و وحشت‌های بزرگ و روزگار سختی است که در آن حکمرانان جهان، ظالمانند و فاسقان در مصدر امور قرار می‌گیرند و امر به معروف‌کنندگان مظلومند و نهی از منکر کنندگان در فشار. پس (در این موقع) با ایمان، آماده و مهیّای آن روز شوید و بر دندان‌ها بفشرید (و عزم را جزم کنید) و به دامن عمل صالح پناه ببرید و نفس را بر انجام دادن کارهای نیک (با وجود ناخشنودی نفس) وادارید تا به بهشت جاودان نایل شوید.

بحارالانوار، ج 77، ص 186

نور هدایت
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث نکاتی را در مورد بیداری انسان‌ها و آگاهی مردم بیان کرده است:
1. در دستور اوّل «شَمّروا» دارد که در لغت به‌معنی آماده شدن است. شاید اصل آن از اینجا باشد که عرب می‌گوید: «شَمَّرَ عَن ساقَیهِ». عرب‌ها معمولاً لباس بلند می‌پوشند که برای فعّالیّت‌های جدّی به‌کار نمی‌آید و وقتی می‌خواستند فعّالیّت جسمی کنند این لباس را بالا می‌زدند، یا این لباس را بالا می‌کشیدند و آن را با شال به کمرشان می‌بستند که پیراهن تا نصف ساق یا تا سر زانو می‌آمد. لذا عبارت «شَمَّرَ عَن ساقَیهِ» کنایه از آماده شدن برای کار و فعّالیّت است.
حضرت می‌فرماید: آماده شوید چون مطلب جدّی است و آتش جهنّم و حساب و کتاب در کار است.
2. دستور دوم مشابه دستور اوّل است با این تفاوت که می‌گوید وسایل را آماده کنید. تفاوت واژه «شَمّروا» با «تَأهّبوا»، با اینکه هر دو به‌معنی آماده شدن است، در این است که در شمّروا خود انسان باید آماده شود، ولی در تأهّبوا انسان باید ابزار و وسایل را فراهم سازد. البتّه برای هر سفری- که سفر آخرت نیز یکی از آنهاست- هم باید خود انسان آماده باشد و هم وسایل را آماده کند.
3. غیر از وسایل، مثل مرکب و بار و بنه، باید زاد و توشه نیز بردارد، چون رحیل و کوچ نزدیک است و سفر دور. اینها با هم تضادّی ندارند.
«رحیل» به‌معنی آغاز سفر است. حرکت زود صورت می‌گیرد ولی سفر خیلی طولانی است. مثل اینکه به ما بگویند فردا آماده شوید می‌خواهیم حرکت کنیم، امّا سفر یک‌سال طول می‌کشد. وسایل یک‌سال را با خود بیاورید. خلاصه این قریب و بعید با هم منافات ندارند، چون یکی آغاز سفر و دیگری پایان سفر را می‌گوید، زیرا هر لحظه احتمال حرکت است و فاصله مرگ و حیات انسان خیلی کم است.

قبلًا گفته‌ایم در گلوی انسان زبان کوچکی است که می‌شود آن را زبان حیات و زندگی یا برزخ بین مرگ و زندگی دانست. وقتی انسان غذا می‌خورد این زبان روی مجرای تنفّس می‌افتد و آن را محکم می‌گیرد و غذا را به مجرای مری و معده هدایت می‌کند. وقتی شخص غذا را بلعید و فرو برد زبان برداشته می‌شود و مجرای تنفّس باز و مجرای مری بسته می‌شود.
حال اگر این زبان هنگام خوردن غذا دیر حرکت کند یا از حرکت بیفتد و دریچه هوا بسته نشود و ذرّه‌ای از آن در دستگاه تنفّس وارد شود کشنده است.
ازاین‌رو به حیاتی که به مویی بسته است نمی‌توان اعتماد کرد.
سفر آخرت سفر درازی است. مطابق برخی آیات، زمان حسابرسی هزار سال و بنابر برخی آیات پنجاه هزار سال طول می‌کشد که مفسّران بین دو آیه چنین جمع کرده‌اند که در قیامت پنجاه موقف است، یعنی پنجاه پست بازرسی وجود دارد که باید از آنها عبور کرد و هر پستی- البتّه اگر مراد تعداد ایستگاه‌های بازرسی باشد- هزار سال به‌طول می‌انجامد، امّا اگر کنایه از تکثیر باشد به این معناست که این محاسبه هزاران سال طول می‌کشد. پس هر سفری مرکبی خاص می‌طلبد. مثلًا سفر دریایی را نمی‌توان با وسایل خشکی پیمود و یا به عکس.
4. بار خود را سبک کنید برای اینکه در پیش روی شما گردنه‌های صعب‌العبوری است که جز سبکباران از آن نمی‌توانند بگذرند. انسان وقتی می‌خواهد سفر بیابانی برود لوازم تجمّلی با خود نمی‌برد و بارش را سنگین نمی‌کند. اگر بار سنگین باشد در همان سر بالایی اوّل در می‌ماند. امّا کسانی که ورزیده، چابک و سبکبال‌اند به‌سرعت از این گردنه‌ها می‌گذرند. چه خوب است انسان بارش را سبک گردانَد و زهد پیشه سازد تا بتواند از این گردنه‌ها همچون اسبی بادپا بگذرد. در گذشته مردم به صورت گروهی و کاروانی مسافرت می‌کردند و چنانچه کسی از قافله عقب می‌ماند گرفتار و بیچاره می‌شد، چرا که قافله برای یک‌نفر نمی‌توانست بماند. لذا افراد می‌کوشیدند از قافله جا نمانند.

در ذیل حدیث می‌فرماید: «
ایُّها النّاسُ، انَّ بَینَ یَدَیِ السّاعَةِ امُورًا شِدادًا وَاهوالًا عِظامًا»
این بخش بحث طولانی و دامنه‌داری می‌طلبد که ما در بحث فشرده اخلاقی خودمان آن را به‌اختصار مطرح می‌کنیم. از احادیث چنین استفاده می‌شود که در پایان دنیا، هم اوضاع تکوینی عالم مشکلات و شدایدی دارد و هم اوضاع اجتماعی و زندگی بشر پیش از قیام حضرت ولی عصر (عج)، زیرا هر دو در آستانه پایان عمر دنیاست. این دو با هم پیوندی دارند که در اینجا به هم عطف شده‌اند.
رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: در آخر دنیا امور «شِداد» (سخت) و وحشت‌های عظیم است که همه‌چیز عالم را در هم می‌ریزد: کوه‌ها مانند پنبه زده‌شده می‌شوند، دریاها به جوش می‌آیند، خورشید تاریک می‌شود و حالتی پیش می‌آید که انسان همه چیز را از یاد می‌بَرد. زندگی اجتماعی نیز با وحشت‌های بزرگی روبه‌روست که در اینجا مخصوصاً به چند قسمت آن اشاره شده: زمانی است که ظالمان و فاسقان بر جهان حکم می‌رانند و امر به‌معروف‌کنندگان و نهی از منکرکنندگان در فشار قرار می‌گیرند و بعد پیامبر صلی الله علیه و آله دستورهایی می‌دهد.
البتّه آنچه در این حدیث آمده لازم نیست در تمام عالم باشد ممکن است بخشی از جهان حکومت صالحی داشته باشد، امّا مجموع دنیا با این مسائل روبه‌روست که نمونه‌ای از آن را در عصر خودمان می‌بینیم.
وقتی حضرت مفاسد دنیا را بیان می‌کند بر دو نکته حسّاس انگشت می‌نهد:
مسأله حکومت و مسأله امر به معروف و نهی از منکر.
می‌فرماید: دنیا نابود می‌شود چون حکومت به دست افراد ظالم و فاسق می‌افتد. برای همین است که حکومت در اسلام بسیار اهمّیّت دارد و باید تلاش کرد حکومت اسلام برقرار بماند. این واقعیّتی است که اگر حکومت فاسد نباشد هیچ جا فاسد نمی‌شود و اگر حکومت فاسد شد همه چیز فاسد می‌شود. گفته‌اند:
«النّاسُ عَلی دینِ مُلوکِهِم
؛ مردم مطابق دین و آیین فرمانروایانشان عمل می‌کنند».

حضرت بر حکومت انگشت نهاد، زیرا اساس صلاح و فساد حکومت است.
دو واجب است که اگر اقامه شوند تمام فرایض برپا می‌شوند. در روایت دارد که امر به‌معروف و نهی از منکر نسبت به فرایض دیگر، مانند نسبت دریای موّاج است به دهان.
نکته آخر اینکه برای مقابله با مفاسد چه کنیم؟
پیامبر صلی الله علیه و آله دو سلاح پیش نهاد:
ایمان: مهم‌ترین سلاح بُرنده، ایمان است.
استقامت: انسان وقتی عصبانی می‌شود و عزم خود را بر انجام دادن کاری جزم می‌کند دندان‌هایش را بر هم می‌فشارد. وقتی زیاد بفشرد دندان‌های عقب روی هم می‌آیند. عبارت «
عَضُّوا عَلَیهِ بِالنَّواجِذِ
» اشاره به تصمیم قاطع است که عامل پیشرفت در همه کارهاست. مراد این است که به دنبال ایمان، دومین سلاح استقامت است، یعنی با سستی و تنبلی و کم‌کار کردن هیچ‌کس به جایی نمی‌رسد.
برای اینکه انسان دچار تنبلی و سستی نشود باید قبلًا این صفت را شناخته و به نتیجه‌اش آگاهی پیدا کند.
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:
لِلکَسلانِ ثَلاثُ عَلاماتٍ: یَتَوانی حَتّی یُفَرّطَ وَ یُفَرّطُ حَتّی یُضَیّعَ وَ یُضَیّعُ حتّی یَأثِمَ
: «کسل و تنبل سه نشانه دارد: سستی می‌کند تا به تنبلی و کوتاهی منجر شود، تفریط می‌کند تا تضییع کند و تضییع می‌کند تا گناه کند».
اگر در حالات مردان پیروز و برجسته عالم بنگریم، از جمله صفات بارز آنها جدّی بودن در رفتار و کردار و ترک سستی و تنبلی است. حتّی پیامبران با اینکه از تأییدات الهی برخوردار بودند، پشتکار عجیبی داشتند، مخصوصاً وقتی انسان در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جدّیت آن جناب از جمله در مسأله مهاجرت از مکّه به مدینه دقّت می‌کند می‌بیند با آنکه حضرت می‌توانست با بُراق و بُرقع که در شب معراج از آنها استفاده کرد از مکّه هجرت کند، یا طیّ‌الارض کند، ولی با پای پیاده

برای اینکه رد گم کند به جای شمال به جنوب مکّه رفت، وقتی مطمئن شد دشمن مأیوس شده از بیراهه مکّه را دور زد، شب‌ها راه رفت و روزها استراحت کرد، آن‌هم در سنگلاخ‌ها و صحراهای حجاز. این کار چندان دشوار بود که حضرت در مدّت دوازده روز انجام داد. اینها برای ما الگو و اسوه هستند.

همه کسانی که در زندگی موفّق شدند انسان‌هایی کوشا و جدّی بودند. حالات بزرگان را ببینید که چقدر زحمت می‌کشیدند. در گرمای سخت نجف، صاحب جواهر رحمه الله بر سر نعش پسرش کتاب جواهر می‌نویسد.

امّا انسان‌های لاابالی و تنبل- چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود- آن‌قدر سستی می‌کنند تا باعث کوتاهی در عمل شده و آن هم منجر به از دست رفتن فرصت‌ها و سرانجام منتهی به گناه شود.

34
عَن ابی سَعیدٍ الخُدرِیّ قالَ: سَمِعتُ رَسولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ لِرَجُلٍ یَعِظُهُ:
ارغَب فیما عِندَ اللّهِ یُحِبَّکَ اللّهُ وَازهَد ما فی ایدی النّاسِ یُحِبَّکَ النّاسُ. انَّ الزّاهِدَ فی الدُّنیا یُریحُ وَ یُریحُ قَلبَهُ وَ بَدَنَهُ فی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَالرّاغِبَ فیها یُتعِبُ قَلبَهُ وَ بَدَنَهُ فی الدُّنیا وَالآخِرَة. لَیَجیئَنَّ اقوامٌ یَومَ القِیامَةِ لَهُم حَسَناتٌ کَامثالِ الجِبالِ فَیُؤمَرُ بِهِم الَی النّارِ. فَقیلَ: یا نَبِیَّ اللّهِ أمُصَلّونَ کانوا؟ قالَ:
نَعَم کانُوا یُصَلّونَ وَ یَصومونَ وَ یَأخُذونَ وَهناً مِنَ اللیلِ لکِنَّهُم اذا لاحَ لَهُم شَیءٌ مِن أمرِ الدُّنیا وَثَبُوا عَلَیهِ.
ابوسعید خدری می‌گوید شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی پند می‌داد فرمود:
آنچه را نزد خداست بطلب تا خدا تو را دوست بدارد و از آنچه نزد مردم است چشم بپوش تا مردم تو را دوست بدارند. زاهد و بی‌اعتنای به دنیا جسم و جانش در دنیا و آخرت در آسایش است. و خواهان دنیا، در دنیا و آخرت روح و بدنش در سختی است. روز قیامت اقوامی را می‌آورند که حسناتی بمانند کوه‌ها دارند، امّا امر می‌شود که به جهنّم درآیند.
گفته شد: ای پیامبر خدا، آیا اینان نمازگزار بودند؟
فرمود: آری، نماز می‌گزاردند و روزه می‌گرفتند و پاسی از شب را بیدار می‌ماندند (و نماز شب می‌خواندند)، ولی (گرفتاریشان این بود که) چون امری از امور دنیا پیش می‌آمد بر سر آن می‌پریدند (و ملاحظه حلال و حرام آن را نمی‌کردند).
بحارالانوار، ج 77، ص 186

نور هدایت
پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث مردی را اندرز می‌دهد و آن‌گاه در پایان راجع به دنیا و خطرهای آن بحث می‌کند:
1. اگر می‌خواهی خدا تو را دوست داشته باشد آنچه را نزد خداست بطلب و اگر می‌خواهی مردم تو را دوست بدارند به دست مردمان نگاه نکن و به مالشان چشم طمع ندوز.
مراد از جمله «ما عِنداللّه»، ثواب‌های الهی، قرب خداوند و نعمت‌های اوست که اگر طالب آن باشی، خدا تو را دوست می‌دارد. امّا مردم وقتی تو را دوست می‌دارند که نسبت به چیزهایی که مورد علاقه آنان است بی‌اعتنا باشی، زیرا در بشر بخل حاکم است و این حاکمیّت بخل در انسان موجب می‌شود که به بی‌طمع علاقه‌مند باشد. واقعاً انسان برای حفظ موقعیّت خودش هم که شده، به آنچه در دست مردم است باید بی‌اعتنا باشد.
در طول تاریخ چیزهای عجیبی در این زمینه نوشته‌اند. برخی حاکمان، نزدیکان و برادران خود را برای حفظ حکومتشان کشته‌اند. نقل می‌کنند که سلطان محمّد فاتح، پادشاه عثمانی، چون به سلطنت رسید دستور داد تمام برادرانش را کشتند، زیرا می‌ترسید آنها تهدیدی برای حکومتش باشند. بعد از سلطان محمّد فاتح در میان عثمانی‌ها سنّت شد که هر کس به سلطنت می‌رسید تمام برادرانش را می‌کشت.
در مورد یکی از پادشاهان اشکانی نوشته‌اند که وقتی به سلطنت رسید پدر و سی برادر خود را کشت، سپس با مادرش ازدواج کرد که ثمره این ازدواج هم پدر و مادر خود را کشت. دنیا در نزد دنیاپرستان چنین است.
2. کسی که به دنیا بی‌اعتناست «یُریحُ وَ یُریحُ قَلبَهُ» است. «یریح» اوّل احتمال دارد مفعولش محذوف و کلمه النّاس باشد. یعنی هم خودش و هم جسم و جانش راحت است و هم دیگران را راحت می‌گذارد.

دلبستگی شدید به دنیا واقعاً باعث رنج و تَعَب است. خواب را بر انسان حرام می‌کند. بسا کسانی که چون شب به خانه می‌آیند تمام مسائلی را که در روز در بازار بوده و معاملاتی را که انجام داده‌اند در مقابل فکرشان رژه می‌رود. اگر خوب بوده از خوشحالی خوابشان نمی‌بَرد و اگر بد بوده از اندوه. باید با قرص خواب‌آور بخوابند. روحشان در عذاب است. امّا کسی که به دنیا بی‌اعتناست، بدن و روحش در آسایش است. دستورهای الهی چیزی نیست که فقط به درد آخرت بخورد و ثواب و عقاب آنها در آنجا ظاهر شود. اگر- پناه بر خدا- آخرتی هم نبود، اجرای این دستورها برای زندگی دنیا، برای سلامت جسم و روح و آرامش فکر لازم بود. می‌گویند بر اثر پیشرفت طب تعداد بیماران جسمی کم شده، ولی تعداد بیماران روحی هر روز زیادتر می‌شود و شاید زمانی برسد که دنیا به قول ما دارالمجانین بزرگی شود و در تمام روی زمین کسی را که دارای اعصاب سالم و خالی از هرگونه بیماری روحی باشد پیدا نکنیم. این بیماری روانی روزافزون، به عوامل زیادی بستگی دارد. دلبستگی شدید انسان به دنیا باعث می‌شود که دائم روحش در عذاب باشد. واقعاً اگر ما در مسائل زندگی مادّی به آیه « «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيكُمْ»؛ این به‌خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسّف نخورید و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید». (1) ایمان داشته باشیم و بدان عمل کنیم خیلی راحت هستیم. چیزی که از دست رفت چرا غصّه بخورید؟ و چیزی هم که دارید زیاد به آن نچسبید که اگر گرفتند فریادتان بلند شود. این آیه نسخه سلامت روح و جسم را در این دو جمله خلاصه و معنا کرده است.

اهل ایمان زندگی دنیایی‌شان هم بهتر است، چون پول و ثروت سلامتی نمی‌آورد، مقام دلیل بر خوشبختی نیست. کسانی‌اند که همه چیز مادّی دارند،

1- سوره حدید، آیه 23.

ولی از بدبخت‌ترین مردم دنیا هستند. پیوسته در اضطرابند که مبادا دیگران از آنها بگیرند. همیشه در رنج و عذابند. بعضی چندان چیزی از مال دنیا ندارند، ولی غنی‌ترینِ مردمانند. البتّه مقصود از زهد این نیست که هیچ نداشته باشد، بلکه مراد این است که وابسته و دلبسته به دنیا نباشد.
آن‌گاه ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که روز قیامت اقوامی را می‌آورند که به اینها امر می‌شود به جهنّم بروند، در حالی که برای آنان حسناتی مانند کوه‌هاست. راوی می‌پرسد آیا اینها نماز هم می‌خواندند؟ فرمود: «آری، نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و به مستحبّات می‌پرداختند و حتّی بخشی از شب بیدار بودند و نماز شب می‌خواندند (اصحاب تعجّب کردند چه چیزی باعث شده جهنّمی شوند؟) گرفتاریشان این بود که وقتی امری از امور دنیا پیش می‌آمد ملاحظه حلال و حرام آن را نمی‌کردند و بر سر آن می‌پریدند».
«وَثَبُوا عَلَیهِ»
تعبیر بسیار پرمعنایی است. یعنی مثل حیوانی که طعمه‌ای ببیند خودش را روی آن می‌اندازد، اینان در مورد دنیا همین کار را می‌کردند.
انسان هرچه در آیات و روایات و زندگی خودش و مردم و در تاریخ بشر بیشتر دقّت می‌کند به حقیقت حدیث «
حُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلّ خَطیئَةٍ»(1)
آشناتر می‌شود.
«حبّ دنیا» معنای وسیعی دارد که دنیا فقط اموال و ثروت نیست. گاه انسان برای حبّ مقام، حبّ زن و هزاران حبّ دیگر سقوط می‌کند و به جهنّم می‌رود.
خون‌هایی که در نقاط مختلف جهان ریخته می‌شود و این‌همه غارت‌ها، سرچشمه‌اش حبّ دنیاست. این روزها به‌قدری مسأله واضح شده که مخفی هم نمی‌کنند. وقتی می‌پرسند چرا این‌همه جنایت می‌کنید؟ می‌گویند در آنجا منافعی داریم. برای منافع خودشان هزاران جنایت و خیانت می‌کنند.
حالا این جنایتکاران به صراحت می‌گویند، امّا اگر از برخی مقدّس‌نماها

1- کافی، ج 2، ص 131، ح 11.

و متحجّران و بی‌تقوایان بپرسند چرا این کار را کردی، به‌صورت شرعی آن را درست و توجیه می‌کنند، در حالی که اگر مانند جنایتکاران می‌گفتند ما هم منافعی در این کار داریم، شرافتمندانه‌تر بود تا آنکه علاوه بر حبّ دنیا، ریا هم داخل آن کنند. وقتی از برخی مقدّس‌نماها می‌پرسند فلانی چطور است؟ می‌گوید حرف نزن که در اینجا شرع دهانم را بسته است. در حالی که اگر گناه آن مؤمن را می‌گفت بهتر بود، چون این کلامی را که او گفت فکر انسان را به همه جا می‌بَرد که این شخص چه گناهانی مرتکب شده است که شرع دهان او را بسته؟
ازاین‌روست که آن معلّم اخلاق می‌گوید: این شخص خیال می‌کند که گناه نکرده، بلکه علاوه بر غیبت، ریا کرده است.

35
عَن نافِعٍ عَن ابنِ عُمَرَ قالَ سَمِعتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ: ایُّها النّاسُ هذِهِ دارُ تَرَحٍ لا دارُ فَرَحٍ، دارُ التِواءٍ لا دارُ اسْتِواءٍ، فَمَن عَرَفَها لَم یَفرَح لِرَجاءٍ وَ لَم یَحزَن لِشَقاءٍ. الا وَ انَّ اللّهَ خَلَقَ الدُّنیا دارَ بَلوی وَالآخِرَةَ دارَ عُقبی فَجَعَلَ بَلوَی الدُّنیا لِثَوابِ الآخِرَةِ سَبَباً.
نافع از ابن عمر نقل می‌کند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، دنیا خانه غم و اندوه است نه خانه شادی و خنده، منزلی است که با پیچیدگی و سختی آمیخته است. دنیا خانه‌ای نیست که همه‌چیزش هموار و صاف باشد.
پس کسی که ماهیّت آن را شناخت نه با کامیابی‌ها و پیروزی‌هایش خوشحال می‌شود و نه با شکست‌هایش ناراحت و غمگین. بدانید خداوند دنیا را جای بلا و آزمایش آفریده است و آخرت را جای پایان کار، ازاین‌رو سختی و بلای دنیا را سبب ثواب و پاداش آخرت قرار داده است.
بحارالانوار، ج 77، ص 187

نور هدایت
در این حدیث دو دیدگاه در مورد دنیا و آخرت بیان شده است:
1. دنیا خانه غم و اندوه و خانه پیچیدگی است، نه منزلی که همه چیزش صاف و هموار باشد.
دنیا دار رنج‌ها و دردهاست. واقعیّت این است که طبیعت زندگی این جهان

در هیچ مرحله‌ای خالی از مشکلات و ناراحتی و رنج و مشقّت نیست، خواه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، یا جنبه روحی و فکری و یا هر دو.
در حدیث بسیار پرمعنایی از امام علیّ بن الحسین علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:
وَالرّاحَةُ لَمِ تُخلَقِ فی الدُّنیا وَلا لِأهلِ الدُّنیا إنَّما خُلِقَتِ الرّاحَةُ فی الجَنَّةِ وَلِأهلِ الجَنَّةِ والتَّعَبُ وَالنَّصَبُ خُلِقا فی الدُّنیا وَلِأهلِ الدُّنیا وَما اعطِیَ أحَدٌ مِنها جَفنَةً إلّااعطِیَ مِنَ الحِرصِ مِثلَیها وَمَن أصابَ مِن الدُّنیا أکثَرَ کانَ فیها أشَدَّ فَقراً لأنَّهُ یَفتَقِرُ إلَی النّاسِ فی حِفظِ أموالِهِ ویَفتَقِرُ إلی کُلّ آلَةٍ مِن آلاتِ الدُّنیا فَلَیسَ فی غِنَی الدُّنیا راحَةٌ
: «راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد. راحتی و آسایش تنها در بهشت و برای اهل بهشت است و رنج و تعب در دنیا و برای اهل دنیا آفریده شده و (به همین دلیل) هر کسی پیمانه‌ای از آن به دست می‌آورَد دو برابر آن حرص نصیب او می‌شود و کسانی که از دنیا بیشتر دارند فقیرترند، زیرا محتاج دیگران در حفظ اموال خویش‌اند و به وسایل و ادوات زیادی برای حفظ آن نیازمندند. بنابراین در ثروت دنیا راحتی وجود ندارد».
سپس امام در ذیل حدیث فرمود:
کَلّا ما تَعِبَ اولِیاءُ اللّهِ فِی الدُّنیا لِلدُّنیا، بَل تَعِبُوا فِیالدُّنیا لِلآخِرَةِ
: «هرگز دوستان خدا در دنیا به خاطر دنیا رنج و تعب نمی‌کشند، بلکه رنج و تعب آنها در دنیا برای آخرت است».(1) این واقعیّتی است که در مشاهدات عینی خودمان آن را می‌بینیم. با چشم می‌نگریم که همه چیز در حال زوال و تغییر است و چیزی در این دنیا بقا و دوام ندارد. از نظر علمی نیز ثابت شده که دنیا رو به فرسودگی می‌رود و خورشید با این عظمت روزی خاموش می‌شود، چنانکه قرآن می‌فرماید: «إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ»(2) تمام عالم هستی روزبه‌روز در حال پوسیدگی و فرسایش است، همان چیزی که امروز آن را انتروپی یعنی کهولت و فرسودگی و پوسیدگی می‌نامند.

1- صدوق، خصال، ص 64، ح 95.

2- سوره تکویر، آیه 1.

بنابراین نباید دنیا را خانه شادی دانست. اگر ما ماهیّت دنیا را چنین شناختیم این نتیجه بر آن مترتّب می‌شود که هرگز با پیروزی‌ها خوشحال و با شکست‌ها غمگین نگردیم. این دید صحیح، نتیجه جهان‌بینی مسلمان نسبت به دنیاست که در حقیقت همان معنای آیه «لِکَیْلَا تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ وَ لَاتَفْرَحُوا بِمَا آتَیکُمْ»(1) است.
می‌دانیم که آفتاب هر روز طلوع می‌کند، امّا نه از طلوعش ناراحت می‌شویم و نه از غروبش. اگر انسان باور داشته باشد که دنیا ناپایدار است، دو اثر تربیتی در وجود انسان می‌گذارد. علی علیه السلام می‌فرماید:
الزُّهدُ کُلُّهُ بَینَ کَلِمَتَینِ مِنَ القُرآنِ قالَ اللّهُ سُبحانَهُ
: لِکَیْلَا تَأْسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ وَ لَاتَفْرَحُوا بِمَا آتَیکُمْ
: «زهد و وارستگی در دو جمله قرآن خلاصه شده است: بر آنچه از دست شما رفته تأسّف نخورید و بر آنچه خداوند به شما داده (بیش از اندازه) شادمان نشوید».(2) زهد یعنی وارستگی، آزادی از قید و بند عالم مادّی.
2. دنیا از منظری دیگر: بعد حضرت فرمود: دنیا داربلوا است. یعنی دنیا جای آمادگی و به‌منزله جنین برای آخرت است، زیرا جنین در رحم کامل می‌شود و آماده تولّد. خلاصه دنیا مدرسه است. اگر دوران جنینی را خوب گذراند بعد از تولّد از نعمت‌های آن عالم خوب استفاده می‌کند، امّا اگر جنین ناقص متولّد شد جز رنج و درد نصیبی دیگر نخواهد بُرد و راه بازگشت هم ندارد.

1- سوره حدید، آیه 23.

2- نهج‌البلاغه، کلمات قصار 439.

36
عَن انَسِ بنِ مالِكٍ قالَ: سَمِعتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ: ایُّهَا النّاسُ، اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَاسْعَوْا فی مَرضاتِهِ وَ أَیقِنوا مِنَ الدُّنیا بِالفَناءِ وَ مِنَ الآخِرَةِ بِالبَقاءِ وَاعْمَلُوا لِما بَعدَ الْمَوتِ فَكَأَنَّكُم بِالدُّنیا لَم تَكُن وَ بِالآخِرَةِ لَم تَزَل. ایُّهَا النّاسُ، انَّ مَن فِی الدُّنیا ضَیفٌ وَ ما فی ایدیهِم عارِیَةٌ وَ انَّ الضَّیفَ مُرتَحِلٌ وَالعارِیَةَ مَردودَةٌ. الا وَ انَّ الدُّنیا عَرَضٌ حاضِرٌ یَأكُلُ مِنهُ البَرُّ وَالفاجِرُ وَالآخِرَةُ وَعدٌ صادِقٌ، یَحكُمُ فیها مَلِكٌ عادِلٌ قادِرٌ فَرَحِمَ اللّهُ امرَءاً نَظَرَ لِنَفسِهِ وَ مَهَّدَ لِرَمسِهِ ما دامَ رَسَنُهُ مُرخِیاً وَ حَبلُهُ عَلی غارِبِهِ مُلقِیاً قَبلَ ان یَنفَدَ اجَلُهُ وَ یَنقَطِعَ عَمَلُهُ.

از انس بن مالک روایت شده است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، تقوای الهی را چنانکه حقّش هست پیشه خود سازید و در کسب خشنودی خداوند بکوشید. مطمئن باشید که دنیا ناپایدار است و آخرت پایدار و لذا برای آخرت کار کنید گویی که اصلاً در دنیا نبوده‌اید و پیوسته در آخرت بوده‌اید. ای مردم، تمام مردم دنیا میهمانند و آنچه دارند امانت است و این میهمان می‌رود و امانت نیز به صاحبش برمی‌گردد. بدانید دنیا متاعی نقد است که خوب و بد از آن بهره می‌برند و آخرت وعده (و نسیه) صادق و درست و ثابت است که در آن حاکمی قدرتمند و عادل حکم می‌رانَد. پس خدا رحمت کند مردی را که به نفْسش بنگرد و مادام که مهلت دارد و اختیارش در دست خود اوست برای قبرش توشه مهیّا کند پیش از آنکه اجلش فرا رسد و کاری از دستش برنیاید.

بحارالانوار، ج 77، ص 177

البتّه احتمال دارد که این حدیث از قبیل اجمال و تفصیل باشد، چون در ابتدای آن فرمان به تقوا و رعایت حق آن داده است و بعد اموری را شرح می‌دهد.
در تفسیر تقوا سخن بسیار است، ولی با جمله‌ای کوتاه این مسأله مفصّل را می‌توان بیان کرد و آن این است که تقوا همان بازدارنده باطنی و سدّی درونی است که مانع می‌شود انسان گناه کند. البتّه تقوا درجاتی دارد: گاهی در سرحدّ عدالت است وگاه مافوق عدالت تا اینکه به درجه عصمت می‌رسد، چون مقام عصمت هم مرحله عالی تقواست. پس آن احساس مسؤولیّت درونی انسان و آن حالت وقایه (خود نگهداری)، تقواست.
امّا حقّ تقوا این است که در مرحله عالی تقوا باشید، نه در مرحله پست. مثل اینکه انسان در مقابل سیلاب سدّی ببندد، گاهی سد کوچک و ضعیف است و گاه محکم و بلند. هرچه سدّ تقوا بلندتر و محکم‌تر باشد میزان آسیب کمتر است.
شهوات و هوی‌ها همچون سیلابند و تقوا همچون سد. اگر انسان سیلاب را مهار کرد تبدیل به نیرویی سازنده و عظیم می‌شود همان نیرویی که در مرتاض‌ها یا در علمای بزرگ و سالکان إلی اللّه هست.
سپس حضرت چند دستور می‌دهد:
1. «در کسب خشنودی خدا تلاش کنید». رضایت بر سه نوع است:
مرضات اللّه، مرضات النّاس، مرضات النّفس.
انسان باتقوا رضایت خدا را بر همه مقدّم می‌دارد، مردم هم باید به دنبال آن راضی بشوند اگر راضی شدند چه بهتر وگرنه خودشان می‌دانند. یا اینکه نفس ما راضی شد که شد و الا فلا. اگر ما به این مرحله رسیدیم مرحله عالی تقواست.
مثلًا حادثه‌ای پیش می‌آید اوّل رضایت خدا، بعد رضایت خلق خدا، بعد رضایت خود انسان. اگر چنین شد آدم درستی هستیم، امّا اگر خواستیم ببینیم که انعکاس خارجی آن چیست، آیا با منافع ما می‌سازد؟ و ضمناً ببینیم خدا چه می‌گوید؛

یعنی نظر خدا را در ضمن یا بعد از رضایت مردم و خود ببینیم. این شرک در عمل است، وگرنه توحید خالص غیر از اینهاست و برای رسیدن به توحید خالص در هر پیشامدی باید دید که اوّل نظر خدا چیست بعد به نظر مردم یا خودش توجّه کند.
در احادیث آمده است که
مَن اصلَحَ فِیما بَینَهُ وَبَینَ اللّهِ اصلَحَ اللّهُ فِیما بَینَهُ وَبَینَ النّاسِ
: «اگر انسان میان خود و خدایش را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح می‌کند».(1) اگر واقعاً در صدد جلب رضای خدا باشیم خداوند به مانند دعای ابراهیم در حقّ همسر و فرزندش، هاجر و اسماعیل، فرمود: « «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ‌النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ‌الثَّمَرَاتِ»؛ تو دل‌های گروهی از مردم را متوجّه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده!»(2) قلوب مردم را متوجّه ما می‌کند. البتّه قرآن مجید باصراحت می‌گوید کسانی که از متّقین‌اند.
قرآن می‌فرماید: « «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا»؛ به یقین کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به‌زودی خداوند رحمان محبّتی برای آنان (در دل‌ها) قرار می‌دهد».(3) امّا اوّل باید حسابمان را با خدا صاف کنیم آن وقت حساب با بقیّه صاف می‌شود.
2. «یقین داشته باشید که دنیا نابودشدنی و آخرت دائم است». البتّه اینکه چه مرحله‌ای از یقین اراده شده، آیا مراد یقین در مرحله عمل است یا در مرحله تفکّر؟ از نظر اندیشه من یقین دارم که دنیا فانی است امّا در مرحله عمل، عمل من مانند کسی است که یقین به بقای دنیا و فنای آخرت دارد. اگر یقین به فنای دنیا داری پس چرا این‌قدر که برای دنیا کار می‌کنی برای آخرت کار نمی‌کنی؟
سخن از زهد می‌گوید، امّا رفتارش همچون رفتار طالبان دنیاست:
یَقولُ فِی الدُّنیا

1- کافی، ج 8، ص 307، ح 477.

2- سوره ابراهیم، آیه 37.

3- سوره مریم، آیه 96.

ص: 192

قَولَ الزّاهِدینَ وَیَعمَلُ فیها عَمَلَ الرّاغِبینَ

: «در دنیا همانند پارسایان سخن می‌گوید امّا همچون دلبستگان و شیفتگان دنیا عمل می‌کند».(1) «

ایُّها النّاسُ انَّ مَن فِی‌الدُّنیا ضَیفٌ

» در احادیث اسلامی درباره وضع دنیا تعبیرات مختلفی آمده است و در این فقره از حدیث همه انسان‌ها را مخاطب می‌سازد و بیان می‌کند که مؤمن و غیرمؤمن یکسانند و تفاوتی بین آنان نیست:

«ای مردم، اهل دنیا میهمانند و هر آنچه دارند عاریه است و سرانجام باید آن را به صاحبش بازگردانند».

نکته: این تشبیه بسیار گویاست. فرض کنید ما را به منزلی با فرش‌های ابریشم‌بافت و مجلّل و بسیار قیمتی و سفره‌ای رنگین با ظرف‌های جواهرنشان دعوت کنند. وقتی احساس کنیم تمام اینها موقّتی و عاریه‌ای است هیچ دلبستگی برای ما ایجاد نمی‌کند. اگر همین احساس نسبت به دنیا باشد قطعاً کسی به دنیا دل نمی‌بندد. مگر می‌شود انسان برای یک میهمانی، هزار جنایت بکند و همه چیز را زیر پا بگذارد. برخی دائماً غصّه می‌خورند که چرا فلان کار را نکردم. اگر فلان خانه را خریده بودم حالا قیمتش چند برابر می‌شد. این غصّه‌ها و شادی‌های دنیوی برای آن است که خود را میهمان نمی‌داند. غصّه اموالش را می‌خورد که نکند دزد آن را ببرد یا از بین برود.

اشکال: برخی روشنفکرمآب‌ها و مخالفان اسلام می‌گویند این تعلیمات مخدّر است و سبب می‌شود که مردم تنبل شوند و جامعه اسلامی جامعه‌ای عقب‌مانده بماند. یا اصلاً این روایات ساخته و پرداخته سرمایه‌داران است که می‌خواهند مردم را به این چیزها بی‌اعتنا کنند تا خودشان به چپاول بپردازند.

جواب: اسلام دستور به تلاش می‌دهد و از تنبلی و سربار بودن جامعه بازمی‌دارد. در عبارتی آمده است:

مَلعونٌ مَن القی کَلَّهُ عَلَی‌النّاسِ:

«از رحمت خدا به دور است کسی که سربار دیگران باشد».(2)

1- تحف العقول، ص 157.

2- بحارالانوار، ج 77، ص 140، ح 20.

جوان خوش‌قامتی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، حضرت پرسید این جوان چکاره است؟ گفتند: بیکار است. حضرت فرمود: «
سَقَطَ مِن عَینی
؛ از چشمم افتاد».
اسلام چنین تعالیمی دارد و حتّی رسول بزرگوار بر دست کارگر بوسه می‌زند.
روایاتی که دنیا را مذمّت می‌کند برای این است که تعادل ایجاد کند:
انّی لااوصیکُم بِدارِ الدُّنیا فَإنَّکُم بِها مُستَوثِقونَ:
«من زندگی دنیا را به شما توصیه نمی‌کنم چرا که خود محکم به آن چسبیده‌اید، ولی سفارش می‌کنم که خود را مهیّای زندگی آخرت سازید».
برای دنیا سفارش نشده، امّا برای آخرت سفارش شده است تا تعادلی برقرار شود چرا که تمام بدبختی‌های اهل دنیا به سبب دنیاپرستی است.
در پایان حدیث مقایسه‌ای بین دنیا و آخرت کرده می‌فرماید: دنیا عَرَض و عاریتی است. البتّه نه به معنای عَرَض فلسفی در مقابل جوهر. دیگر از صفات دنیا این است که خوب و بد از آن بهره می‌برند از آن جهت که دار امتحان است.
امّا در مقابل آن آخرت وعده است، آن‌هم وعده‌ای صادق. دنیا نقد است و زایل‌شدنی، آخرت نسیه است ولی صادق و ثابت. در آنجا حاکم ملکی است که هم عادل است و هم قادر و کسی نمی‌تواند از حکومتش فرار کند:
لا یُمکِنُ الفِرارُ مِن حُکومَتِکَ
. بنابراین ما در مقابل سه چیز قرار گرفته‌ایم:
عرض زایل، وعده صادق، حکومتی که از آن راه گریزی نیست آن‌هم حکومتی که قرآن فرموده است: « «وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ»؛ و اگر به‌اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیگ و بد) باشد، ما آن را حاضر می‌کنیم و کافی است که ما حسابگر باشیم». (1) و در جای دیگر می‌فرماید: « «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَل مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ پس هر که هموزن ذرّه‌ای کار خیر کند آن را می‌بیند- و هر که هموزن ذرّه‌ای کار بد کند آن را می‌بیند». (2)

1- سوره انبیاء، آیه 47.

2- سوره زلزله، آیات 7 و 8.

هیچ چیز از دیده خدا مخفی نمی‌ماند و خداوند به حساب همه می‌پردازد.
دنیایی که همه در آن مشترکند، امّا آخرتی که قرآن به آن اشاره فرموده: « «وَامْتَازُوا الْیَوْمَ ایُّهَا الْمُجْرِمُونَ»؛ و به گروهی دیگر گفته می‌شود: جدا شوید امروز ای گناهکاران!»(1) صف‌ها جدا می‌شود. چون چنین است پس خدا رحمت کند کسی را که از حالا عاقبت خودش را پیش‌بینی کند. «رَمس» اشاره به قبر است. وقتی قبر صاف باشد عرب به آن «رَمس» می‌گوید. خودش را برای آن جایگاه آماده کند مادام که به شما مهلت داده‌اند و ریسمان رهاست مانند حیوان که وقتی در چراگاه است ریسمانش رهاست تا بچرد. به انسان چنین مهلتی داده‌اند تا مرگش فرا برسد.
مسأله مهمّی که در ذیل این روایت به آن اشاره شده این است که این دار دنیا با همه اشکالاتی که دارد یک حُسن بزرگ دارد و آخرت هم با تمام خوبی‌ها که دارد یک اشکال دارد. حسن دنیا این است که پرونده اعمال باز می‌ماند و شخص می‌تواند بدی‌ها و کمبود حسنات را جبران کند، امّا در آخرت پرونده بسته می‌شود. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:
لا عَن قَبیحٍ یَستَطیعونَ انتِقالاً وَ لا فی حَسَنٍ یَستَطیعونَ ازدِیادًا:
« (در قیامت) نه می‌توانند از زشتی‌ها و گناهان بازگردند و نه می‌توانند بر نیکی‌ها و حسنات خود بیفزایند».(2) گاهی در دنیا قطره اشکی می‌ریزد، آه و استغفاری از عمق وجودش برمی‌کشد که دریای آتشی را که از گناه برافروخته، خاموش می‌کند.
معاد از جمله مسائلی است که قرآن روی آن بسیار تکیه کرده، چرا که عوامل تربیت انسان دو چیز است:
توجّه به مبدأ و مراقبت دائم، توجّه به حساب و معاد.
در هر مملکتی اگر این دو عامل درست شود مملکت هم درست خواهد شد.

1- سوره یس، آیه 59.

2- نهج‌البلاغه، خطبه 188.

هر قدر ایمان به این دو در ما ضعیف‌تر باشد از نظر عملی آلوده‌تریم. دعا کنید که شب و روز به یاد این دو باشیم، زیرا در نمازهای روزانه حدّاقل ده مرتبه «مَالِکِ یَوْمِ الدّینِ» می‌گوییم. نیمی از سوره حمد ستایش و وصف خداست و نیم دیگر وصف معاد. با همین سوره انسان ساخته می‌شود، سوره‌ای که در نیمه دوم «اهْدِنَا الصّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ» دارد. بعد از ایمان به مبدأ و معاد، هدایت به صراط مستقیم است. هرچه بیشتر در این سوره دقّت کنیم می‌فهمیم که چرا این سوره برای نماز انتخاب شده و چرا باید حتماً در نماز خواند، زیرا عصاره مبدأ و معاد و تربیت است. کاری نکنیم که در نماز هم فکر ما دنیا باشد. عبادتی که در آن فکر و حضور قلب نباشد پوست تهی از مغز است.

برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، امور ذیل توصیه شده است:

الف) به دست آوردن معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.

ب) توجّه به کارهای پراکنده، معمولاً مانع تمرکز حواس است و هرقدر انسان توفیق پیدا کند که مشغله‌های مشوّش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.

ج) انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر اثر بسزایی دارد؛ به همین دلیل، نماز خواندن در برابر چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می‌دارد مکروه است.

د) پرهیز از گناه نیز عامل مؤثّری است، زیرا گناه قلب را از خدا دور می‌سازد و از حضور قلب می‌کاهد.

ه) آشنایی به معنای نماز و فلسفه افعال و اذکار آن.

و) انجام دادن مستحبّات نماز و آداب مخصوص آن.

ز) از همه اینها گذشته، این کار- مانند هر کار دیگر- نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری دارد. در این صورت انسان چنان قدرت نفْس پیدا می‌کند که می‌تواند هنگام نماز، دریچه‌های فکرش را بر غیر معبود مطلقاً ببندد.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 11 سوره مؤمنون.

37

عَن ابی‌ذَرٍّ (رَضِیَ‌اللّهُ عَنهُ) قالَ قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِرَجُلٍ وَ هُوَ یُوصیهِ:

اقلِل مِنَ‌الشَّهَواتِ یَسهُل عَلَیکَ الفَقرُ وَ اقلِل مِنَ‌الذُّنوبِ یَسهُل عَلَیکَ المَوتُ وَ قَدّمَ ما لَکَ امامَکَ یَسُرَّکَ اللّحاقُ بِهِ وَاقْنَع بِما اوتیتَهُ یَخِفَّ عَلَیکَ الحِسابُ وَ لا تَتَشاغَل عَمّا فُرِضَ عَلَیکَ بِما قَد ضُمِنَ لَکَ فَإنَّهُ لَیسَ بِفائِتِکَ ما قَد قُسِمَ لَکَ وَ لَستَ بِلاحِقٍ ما قَد زُوِیَ عَنکَ. فَلا تَکُ جاهِداً فیما انصَحَ نافِداً وَاسِعَ لِمُلکٍ لا زَوالَ لَهُ فی مَنزِلٍ لا انتِقالَ عَنهُ.

از ابوذر غفاری روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی سفارش کرد و فرمود:

شهوات (و خواست‌های نفسانی) را کم کن تا فقر بر تو آسان شود و بتوانی آن را تحمّل کنی. از گناهانت بکاه تا مرگ بر تو آسان شود. و (چیزی از) مال خود را پیش فرست تا دیدار آن تو را (در قیامت) شاد گردانَد، به آنچه به تو می‌رسد و به‌سوی تو می‌آید قانع باش تا حساب بر تو آسان شود. خود را به طلب روزی که برای تو ضمانت شده مشغول نکن (و برای طلب آن حرص مزن) تا واجبات از تو ترک شود، زیرا آنچه برای تو تقسیم شده است از دستت نخواهد رفت و به آنچه از کف تو رفته نمی‌توانی برسی، بنابراین برای آنچه ناخالصی و فنا شدن آن روشن است مکوش. در مورد چیزهای فانی مکوش، بلکه برای کسب آخرت که باقی و جاودان است بکوش.

بحارالانوار، ج 77، ص 187

نور هدایت
رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث به مردی سفارش‌هایی کرد.
1. دستور اوّل تقلیل شهوات است. اگر شهوات را کم کنی تحمّل فقر برای تو آسان می‌شود. این اشاره به نکته مهمّی است که عدّه‌ای نشسته و حساب کرده‌اند که مجموع ثروت دنیا صرف چه چیزهایی می‌شود، به این نتیجه رسیده‌اند که در سه قسمت مصرف می‌شود:
ضروریات زندگی، مسائل رفاهی، هوس‌ها.
در محاسبه معلوم شد آن مقدار که صرف ضروریات زندگی می‌شود از همه کمتر است، ولی هوس‌ها و شهوات بیشتر ثروت‌ها را به خود اختصاص می‌دهد.
آن روز که حضرت این حدیث را فرمود هنوز این محاسبه نشده بود. اینکه حضرت می‌فرماید اگر شهوات را کم کنید فقر بر شما آسان می‌شود، چون بیشتر کسانی که فقیرند، فقرشان برای نیازهای اصلی نیست، زیرا فقر یا در مقابل مسائل رفاهی است یا در مقابل هوس‌هاست. مثلًا می‌گوید این خانه برای من کوچک است باید بزرگ‌تر بخرم. بسیاری از این‌گونه مسائل غیر ضروری را در برخی اوقات ضروری جلوه می‌دهد، در حالی که در واقع چنین نیست. بسا کسانی که خودشان را برای چیزهای غیر ضروری به درد سر می‌اندازند. خانه‌ای در اندازه و شأن خود دارد و قسمت بیشتری از بدهکاری‌هایش دارد تمام می‌شود امّا فکر می‌کند و می‌گوید: «
مِن سَعادَةِ المَرءِ سَعَةُ دارِهِ
؛ از خوشبختی انسان این است که خانه‌ای وسیع داشته باشد». به علاوه فردا بچّه‌ها بزرگ می‌شوند، بستگان می‌آیند، خلاصه برای خودش چیزهایی می‌بافد و سرانجام خانه‌اش را می‌فروشد و باز قسط و بدهی جدید برای خودش فراهم می‌سازد.
من گاهی روی این مسأله فکر کردم و چیزهایی هم درباره آن نوشته‌ام که یکی از مشکلات مردم این است که نمی‌توانند بی‌دردسر زندگی کنند. باید دردسری در زندگی‌شان باشد، همیشه باید بدهکار باشند. خلاصه مشکل آنها بی‌مشکلی

است. گاه این مسأله برای کسانی که می‌خواهند کارهای علمی بکنند خطرناک است، چون کارهای فکری مثل عبادت است و حضور قلب می‌خواهد. اگر حضور قلب نباشد نمی‌توان درس خواند و تدریس کرد و چیزی نوشت.
در یکی از مسافرت‌های حج دیدم رژیم سعودی مرتّب جای ایرانی‌ها را کم می‌کرد، یعنی بنا بود به هر ایرانی سه متر مربع جا بدهند آن را در حدود یک‌ونیم متر کردند. خوب پیداست عدّه زیادی باید در یک خیمه کوچک بخوابند. اتّفاقاً چنین شد و حجّاج در عرفات و منی با همین یک‌مترونیم زندگی کردند.
بعد روزی به آنان گفتم در ایران خانه شما دویست متر است، باز می‌گویید جا نداریم که زندگی کنیم، ولی در اینجا در دو متر چقدر خوب زندگی می‌کنید!
ما نمی‌گوییم در یک‌مترونیم مربع زندگی کن. در زندان طاغوت هم سهم هرکس شش‌ونیم متر بود که پنجاه‌وسه نفر مدّتی در آنجا بودیم.
نمی‌گوییم اگر خداوند به انسان داد دور بیندازد. بحث در این است که اینها را ضرورت‌های زندگی پنداشتن و تمام عمر را صرف آن کردن درست نیست.
وقتی شهوات نباشد اصلًا فقر نیست. البتّه باید قبول کنیم که در نیازهای اوّلیّه زندگی هم برخی فقیرند.
2. «گناه را کم کن تا مرگ بر تو آسان شود». حتماً بین کم کردن گناه و آسانی مرگ رابطه‌ای هست که حضرت این کلام بلند را فرمود. لذا باید پرسید چرا انسان از مرگ می‌ترسد؟
الف) چون مرگ را فنا و نیستی می‌بیند. مرگ را دریچه‌ای به عالم باقی و عالم وسیع‌تر نمی‌داند. مرگ را پایان همه چیز می‌پندارد و معلوم است که انسان از تاریکی و نابودی می‌ترسد. امّا اگر مؤمن باشد از مرگ نمی‌ترسد. یکی از خدماتی که انبیا به بشر کردند این است که ترس مرگ را از بشر گرفتند.
ب) دو دیگر اینکه ممکن است کسی مؤمن باشد و عالم آخرت را قبول داشته باشد، امّا چون پرونده‌اش تاریک و سیاه است می‌ترسد و چنین کسی جز توبه راه

دیگری ندارد.
به قول مولوی:
آنکه مردن پیش جانش تهلکه استامر لاتُلقوا بگیرد او به دست
وانکه مردن پیش او شد فتح بابسارِعوا آید مر او را در خطاب
مرگِ هرکس ای پسر همرنگ اوستآیینه صافی یقین همرنگ روست
پیش تُرک آیینه را خوش رنگی استپیش زنگی آیینه هم زنگی است
ای که می‌ترسی ز مرگ اندر فرارآن ز خود ترسانی ای جان هوش‌دار
زشت روی تُست نی رخسار مرگجان تو همچون درخت و مرگ برگ
ازتو رُستست ار نکویست ار بداستناخوش‌و خوش هم ضمیرت از خود است
گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ایور حریر و قزدری خود رشته‌ای
مرگ همچو دلْق رنگارنگی است که مؤمن از جان خویش به دور می‌افکنَد و از محیط تاریک دنیا پا بیرون می‌نهد و آن‌گاه با اولیای الهی محشور می‌شود.
دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است (
الدُّنیا سِجنُ المؤمِنِ وَ جَنَّةُ الکافِرِ
).(1) اگر درِ زندان را باز کنند و بگویند بفرمایید بیرون! آیا کسی ناراحت می‌شود؟
راحت شدن از این دنیا که ناراحتی ندارد.
البتّه این جمله تفسیر دیگری هم دارد که گناه موجب می‌شود در لحظه مردن مرگ بر انسان سخت شود. یعنی وابستگی او به دنیا آن‌قدر زیاد است که در وقت جان دادن، لحظات و سکرات مرگش دردناک است، امّا اگر گناه نباشد جان دادن آسان می‌شود.
«قَدّم ما لَکَ
»: در این بخش حضرت راجع به ترک دنیاپرستی سفارش‌هایی فرموده است. سیاق حدیث همان سیاق احادیث گذشته است، یعنی دعوت به توجّه به آخرت و عدم تلاش برای دنیا. به تعبیر صحیح‌تر، ترک دنیاپرستی است.
حدیث می‌گوید روزی تو را خدا می‌رساند و تضمین کرده است و از دست

1- بحارالانوار، ج 6، ص 154.

نخواهد رفت، پس خود را مشغول به حرص زدن در طلب روزی نکن، تا واجبات را ترک کنی. به قول معروف آنچه قسمتت است به تو می‌رسد.

بعد فرمود: خیال نکن با دست و پا کردن، چیزی که بناست به تو برسد نمی‌رسد، یا آنچه نباید برسد می‌رسد. بنابراین در مورد چیزهای فانی کوشش نکن، بلکه برای کسب آخرت که باقی است بکوش.

در اینجا چند نکته است:

1. درباره روزی تعبیر آیات و روایات پیچیده است و در ابتدا نوعی تضاد احساس می‌شود، زیرا از یک طرف روایات فراوانی داریم که روزی را مقسوم می‌داند. قرآن می‌فرماید: « «مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی‌الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی‌اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست».(1)

یا روایاتی داریم که تعبیر می‌کند انسان تا وقتی زنده است روزی دارد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: اگر کسی را داخل اتاقی بگذارند و تمام منافذ آن را ببندند، روزیش از کجا می‌رسد؟ فرمود: «از همان مجرایی که مرگ او می‌تواند برسد روزی او هم می‌تواند برسد».

خلاصه آیات و روایات می‌گوید روزی یک امر ضمانت‌شده و قطعی است.

البتّه در مقابل احادیثی داریم که به تلاش دعوت می‌کند. اینکه صبح زود از خواب برخیزیم به دنبال کار برویم، چون بیکار ملعون است و باید با زراعت، دامداری و مانند آن روزی را تحصیل کرد.

در ابتدا به نظر می‌رسد که تضادّی باشد، امّا رفع این تضاد شاید از این راه ممکن باشد که روزی تضمین شده انسان، مانند استجابت دعا، شروطی دارد.

خداوند می‌فرماید: « «أُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعایتان را) اجابت کنم».(2)

1- سوره هود، آیه 6.

2- سوره غافر، آیه 60.

در روایات اسلامی شرایطی برای استجابت دعا ذکر کرده‌اند:
الف) باید پیش از هر چیز قلب و روح را پاک کرد و صفا داد، از گناه توبه کرد و از زندگی رهبران الهی سرمشق گرفت.
ب) زندگی خود را با مال غصبی و حرام آلوده نکند.
ج) از مبارزه با فساد و دعوت به‌سوی حق خودداری نورزید.
د) عمل کردن به پیمان‌های الهی.
ه) توأم شدن دعا با عمل و کوشش.
مردی نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت:
با اینکه خداوند فرموده است: «دعا کنید من اجابت می‌کنم»، چرا ما دعا می‌کنیم و به اجابت نمی‌رسد؟
امام در پاسخ فرمود: «قلب و فکرتان در هشت چیز خیانت کرده (ازاین‌رو دعایتان مستجاب نمی‌شود):
شما خدا را شناخته‌اید، امّا حقّ او را ادا نکرده‌اید، به همین دلیل شناخت شما سودی به حالتان نداشته است.
شما به فرستاده او ایمان آورده‌اید، سپس با سنّتش به مخالفت برخاسته‌اید، ثمره ایمان شما کجاست؟
کتاب او را خوانده‌اید، ولی به آن عمل نکرده‌اید. گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم، سپس به مخالفت برخاستید.
می‌گویید از مجازات و کیفر خدا می‌ترسید، امّا همواره کارهایی می‌کنید که شما را به آن نزدیک می‌سازد.
می‌گویید به پاداش الهی علاقه دارید، امّا همواره کاری می‌کنید که شما را از آن دور می‌سازد.
نعمت خدا را می‌خورید و حقّ شکرش را ادا نمی‌کنید.
خدا به شما دستور داده که دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او

می‌ریزید)؛ ادّعای دشمنی با شیطان دارید، امّا عملًا با او مخالفت نمی‌کنید. عیوب مردم را نصب‌العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنده‌اید ...
پس چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد در حالی که خودتان درهای آن را بسته‌اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمالتان را اصلاح کنید، نیّاتتان را خالص گردانید و امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعایتان به اجابت برسد». (1) بنابراین تلاش برای روزی یکی از شرایط آن است و با این توضیح، تضاد برطرف می‌شود.
2. می‌بینیم میلیون‌ها تن از گرسنگی می‌میرند، اگر روزی مقسوم است چرا اینها از گرسنگی می‌میرند؟
در جواب باید گفت: اگر برخی از گرسنگی می‌میرند نشانه ظلم بشر است و آن را به حساب دستگاه آفرینش نمی‌شود گذاشت. قارّه آفریقا که بیشترین قربانیان گرسنگی را دارد مملو از الماس و معادن مهم است. عدّه‌ای ستمگر ثروت‌ها را می‌برند، بعد غذاهای اضافه را در زباله‌دان می‌ریزند و عدّه‌ای دیگر از گرسنگی می‌میرند. گاه برای اینکه قیمت گندم و دیگر اجناس پایین نیاید آنها را در دریا می‌ریزند یا احتکار می‌کنند اگرچه به قیمت قربانی شدن میلیون‌ها انسان باشد. اگر مظالم بشر نبود چنین مصیبت‌هایی پیش نمی‌آمد.
خدا عقل داد تا بشر بر طبق فطرت الهی ره بپوید و برای رفاه زندگی دنیای خودش زحمت بکشد و تولید بیشتری بکند. البتّه منافاتی ندارد که جمعیّت را هم کنترل و محدود کند.
تقسیم دیگری هم در روایات داریم که رزق و روزی بر دو قسم است:
رزقی که تو آن را می‌طلبی و رزقی که آن تو را می‌طلبد.
روزی‌ها نیز مانند قضا و قدر، محتوم و معلّق دارد. روزی‌های حتمی آن است

1- بحارالانوار، ج 93، ص 376، ح 17.

که خواه‌ناخواه به سراغ تو می‌آید و معلّق آن است که تو باید به دنبالشان بروی.
از این تقسیم‌بندی که حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه کرده است معلوم می‌شود روایاتی که می‌گوید روزی حتماً سراغ انسان می‌آید حتّی اگر در زندان باشد، مراد روزی‌های حتمی است.

آثار روانی دنیاپرستی

38

عَنِ ابنِ عَبّاسٍ قالَ: سَمِعتُ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقولُ: انَّهُ ما سَكَنَ حُبُّ الدُّنیا قَلبَ عَبدٍ الّا التاطَ فیها بِثَلاثٍ: شُغلٍ لا یَنفَدُ عَناؤُهُ وَ فَقرٍ لا یُدرَكُ غِناهُ وَامَلٍ لا یُنالُ مُنتَهاهُ. الا انَّ الدُّنیا وَالآخِرَةَ طالِبَتانِ وَمَطلوبَتانِ فَطالِبُ الآخِرَةِ تَطلُبُهُ الدُّنیا حَتّی یَستَكمِلَ رِزقَهُ وَطالِبُ الدُّنیا تَطلُبُهُ الآخِرَةُ حَتّی یَأخُذَهُ المَوتُ بَغتَةً.

ابن عبّاس می‌گوید شنیدم كه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هركه گرفتار دوستی دنیا گردد سه بلا دامنگیرش می‌شود: اشتغال فكری‌ای كه بر اثر آن خستگی‌اش تمام نمی‌شود، فقری كه بی‌نیازی با آن نیست و آرزوهای طولانی كه پایان ندارد. آگاه باشید كه دنیا و آخرت هم طالبند و هم مطلوب، پس هركه سراغ آخرت رفت دنیا خودش به‌سراغ او می‌آید تا از روزی خود به‌طور كامل بهره‌برداری كند. و خواهان دنیا، آخرت به‌سراغش می‌آید تا اینكه مرگ ناگهانی او را دریابد و به كام خود فرو كشد.

بحارالانوار، ج 77، ص 188

نور هدایت

در روایات در مورد حبّ دنیا- البتّه به‌معنی دنیاپرستی، نه علاقه‌هایی كه بر اساس عقل باشد- تعابیر مختلفی آمده كه دوستی دنیا منشأ همه گناهان است.

حبّ دنیا شاخه‌های فراوانی دارد كه به آنها اشاره می‌كنیم. در این حدیث آثار

ص: 206

حبّ دنیا از نظر روانی بحث می‌شود. هر که گرفتار حبّ دنیا شود سه بلا دامنگیرش می‌شود و در واقع سه ناراحتی روحی پیدا می‌کند.

1. اشتغال فکری همیشگی:

فکرش چنان مشغول است که بر اثر آن همیشه خسته است و خستگی‌اش برطرف نمی‌شود. شبیه این عبارت در نهج‌البلاغه هم آمده که می‌فرماید: مَن لَهِجَ قَلبُهُ بِحُبّ الدُّنیا التاطَ قَلبُهُ مِنها بِثَلاثٍ.(1)

2. فقر دائم:

فقری معنوی که غنا با آن نیست و هرچه بیشتر از دنیا به دست می‌آورَد باز احساس کمبود می‌کند، زیرا بی‌نیازی خارج از وجود انسان نیست، بلکه در درون جان اوست. انسان دنیاپرست همیشه تشنه است و هیچ‌گاه سیراب نمی‌شود.

3. آرزوهای طولانی بی‌پایان:

آرزوها هم از او دست برنمی‌دارند و هر کدام که برآورده شود آرزوی دیگری می‌آید و آرزوهایش نامتناهی می‌شود. چنین انسانی هرگز آرامش ندارد. یعنی این موضوع دست به دست هم داده و آرام و قرار را از او می‌گیرد؛ در نماز به فکر دنیاست، در غذا به فکر دنیاست، نمی‌داند چه خوانده و چه خورده.

در اینجا به دو نکته باید توجّه کرد:

الف) مردم به چیزهایی اهمّیّت می‌دهند که در واقع ارزشی ندارد، چرا که مهم این است که انسان در زندگی دنیا آرامش روحی داشته باشد. با اینکه امروز زندگی بشر مرفّه‌تر شده، امّا بر اساس آمارهایی که می‌دهند فشار و ناراحتی‌های روحی و روانی بیش از گذشته است. به عبارت دیگر، مشکلاتی که قبلاً بوده امروز برای بشر نیست. سفرها کوتاه شده، در حالی که در گذشته می‌گفتند «

السَّفَرُ قِطعَةٌ مِنَ السَّقَرِ

؛ مسافرت پاره‌ای از جهنّم است».

به هر حال، مشکلات روحی در زمان ما زیاد شده است.

یکی از دوستان که قلبش را جرّاحی کرده بودند سینه‌اش را به من نشان داد

1- نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره 228.

گفت که آن را شکافتند، استخوان سینه را با ارّه بریدند، با جک‌ها دنده‌ها را عقب زدند و قلب را جرّاحی کردند. با اینکه چندین ساعت زیر عمل جرّاحی بود، وقتی نگاه کردم از آثار آن فقط یک خراش مثل نوک تیغ روی سینه‌اش نمایان بود. می‌بینید که علم و سایر جهات زندگی نسبت به گذشته بسیار پیشرفت کرده، امّا بیماری‌های روانی افزایش یافته، چون ناآرامی‌های فکری انسان زیاد شده است. به نظر می‌رسد که ناآرامی افکار انسان دو عامل بسیار مهم دارد:

نداشتن ایمان و دنیاپرستی.

گاه دنیاپرستی در بهترین مراکز عبادت مانند حج، دامان انسان را می‌گیرد. واقعاً تماشایی است که مخلوقات خدا در حج دارند چه می‌کنند. در آنجا انسان در عالمی دیگر است، امّا وقتی دنیاپرستی به سراغ انسان می‌آید، در مکّه هم به دنبال دنیا از این سو به آن سو می‌رود، در حالی که شاید بعضی از آنان اصلاً در ایران سراغ آن نمی‌روند.

ب) نکته دیگر، شاخه‌های دنیاپرستی است. دنیاپرستی تنها به پول‌پرستی نیست، ممکن است به حبّ جاه، مقام و سایر عناوین دنیوی باشد. مثلاً وقتی وارد مجلس شد و در جایی نشست که پایین مجلس بود، به خانه که می‌آید شب خوابش نمی‌برد، فکرش ناراحت است که به او توهین شد. لذا گفته‌اند:

آخِرُ ما یَخرُجُ مِن قُلوبِ الصّدّیقِینَ حُبُّ الجاهِ

؛ آخرین چیزی که از دل‌های صدّیقین خارج می‌شود حبّ جاه و مقام است».

«الا انَّ الدُّنیا وَالآخِرَةَ طالِبَتانِ وَمَطلوبَتانِ»

پیامبر صلی الله علیه و آله با این تعبیر، باز بی‌اعتباری دنیا را مطرح کرده می‌گوید: «دنیا و آخرت هم طالبند و هم مطلوب». در هر سمتی قرار بگیریم آنها در سمت دیگر قرار می‌گیرند و به عکس. مثلاً وقتی طالب آخرت شدیم دنیا به سراغ ما می‌آید و ما مطلوب دنیا می‌شویم. برای اینکه خداوند روزی‌هایی را که مقدّر کرده آن روزی‌های حتمی به سراغ من می‌آید پس گرچه من طالب آخرت بودم دنیا طالب من می‌شود و سراغم می‌آید. عکس

این هم چنین است که اگر طالب دنیا شدم آخرت سراغ من می‌آید تا مرا به‌سوی مرگ بکشاند، من سرگرم دنیا هستم که ناگهان مرگ دامنم را می‌گیرد.
در حقیقت در اینجا به این مطلب اشاره شده است که خیال نکنید اگر کسی سراغ آخرت رفت از دنیا محروم می‌شود، بلکه اگر کسی تلاشش برای آخرت باشد از دنیا محروم نیست. من بارها روی این مسأله فکر کرده‌ام که اگر ما خواهان دنیا باشیم باید هم اهل دنیا باشیم هم اهل آخرت، چرا که اگر بخواهیم در این دنیا زندگی کنیم باید به هم اعتماد داشته باشیم و اگر به هم اعتماد نکنیم زندگی اجتماعی ناممکن می‌شود. اگر میلیون‌ها آجر پراکنده را روی هم بریزند ساختمان نمی‌شود، امّا بر طبق اسلوب و نظامی خاص می‌توان با آن عمارتی نو ساخت. اگر اهل دنیا هستیم باید اهل آخرت هم باشیم. باید به یک سلسله مبانی معتقد باشیم تا بتوانیم در کنار هم با امنیّت و آرامش زندگی کنیم. اگر جامعه مؤمن شد مردم به هم خوش‌بین می‌شوند و به هم اعتماد می‌کنند و فضای صمیمی و درستی به وجود می‌آید.
پیامبر اکرم که «طبیبٌ دَوّارٌ بِطِبّهِ» است می‌داند درد ما کجاست، لذا انگشت بر دردها می‌نهد و مرهم و دوای آن را نشان می‌دهد. الان اگر شما پرونده‌هایی که در دادگاه‌هاست را ببینید متوجّه می‌شوید هیچ‌یک از دعواها در مورد کاری معنوی نبوده است که آقا من خواستم کار خیری انجام بدهم ایشان مزاحم شد و نگذاشت. تمام پرونده‌ها در مورد امور دنیوی است. برای مقداری مال دنیا به جان هم می‌افتند و خیانت و جنایت می‌کنند. گاه دو برادر در مقابل هم می‌ایستند.
در حقیقت ریشه همه گناهان حبّ دنیاست. قرآن می‌فرماید: « «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ‌الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ»؛ محبّت امور مادّی از (قبیل) زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلاّ و نقره و اسبان ممتاز و چارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است».(1)

1- سوره آل عمران، آیه 14.

ص: 209

زن و فرزند و پول نقد زینت حیات دنیا هستند.

در آیه فعل «زُیّنَ» مجهول آمده است و ذهن انسان به همه‌جا می‌رود که آیا آن را شیطان زینت داده، یا دوستان، یا شهوات و یا به یک معنا خدا برای امتحان؟

این‌همه تزیین همه‌جانبه نمی‌گذارد تکان بخوریم. لذا اسلام پی‌درپی سفارش ترک می‌دهد تا سدّی در مقابل شهوات پایان‌ناپذیر بشر درست کند، چون جاذبه‌های دنیا بسیار زیاد است.

39

عَن أبی هُرَیرَةٍ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: الا انَّ الدُّنیا قَدِ ارْتَحَلَت مُدبِرَةً وَالآخِرَةَ قَدِ احْتَمَلَت مُقبِلَةً الا وَانَّکُم فی یَومِ عَمَلٍ لا حِسابَ فیهِ وَیُوشَکُ ان تَکونوا فی یَومِ حِسابٍ لَیسَ فیهِ عَمَلٌ. وَانَ اللّهَ یُعطِی الدُّنیا مَن یُحِبُ وَیُبغِضُ وَلا یُعطِی الآخِرَةَ الّا لِمَن یُحِبُّ وَإنَّ لِلدُّنیا أبناءٌ وَلِلآخِرَةِ أبناءٌ فَکُونُوا مِن أبناءِ الآخِرَةِ وَلا تَکُونُوا مِن أبناءِ الدُّنیا، انَّ شَرَّ ما اتَخَوَّفُ عَلَیکُم: اتّباعُ الهَوی وَطولُ الامَلِ فَاتّباعُ الهَوی یَصرِفُ قُلوبَکُم عَنِ الحَقّ وَطُولُ الأمَلِ یَصرِفُ هِمَمَکُم الَیالدُّنیا وَما بَعدَهُما لِأَحَدٍ مِن خَیرٍ یَرجاهُ فی دُنیا وَلا آخِرَة.

از ابوهریره روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید که دنیا (بار سفر را بسته و) پشت کرده و رفته و آخرت (پربار) در حال آمدن است. بدانید شما در روزی هستید که روز عمل است و حسابی در کار نیست و به‌زودی روزی فرا می‌رسد که روز حساب است، نه عمل. خدا دنیا را به دوست و دشمن خود می‌دهد و آخرت را تنها به دوستان خود عطا می‌کند. هر یک از دنیا و آخرت فرزندانی دارند. پس (بکوشید) شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا.

به‌درستی بدترین چیزی که برای شما از آن می‌ترسم دو چیز است. پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز. پیروی هوی دل‌هایتان را از مسیر حق منحرف می‌گردانَد و درازی آرزو، تمام فکر شما را متوجّه دنیا می‌کند. هر که این دو صفت را داشت هیچ خیر و سعادتی، نه در دنیا و نه در آخرت نصیب او نخواهد شد.

بحارالانوار، ج 77، ص 188

نور هدایت
این حدیث را سه بخش می‌کنیم:
1. «
الا انَّ الدُّنیا
»: نخست حضرت می‌فرماید: دنیا بار سفر را بسته و پشت کرده و رفته و آخرت پربار در حال آمدن است. تعبیر «ارتحال» (بار سفر را بستن و کوچ کردن) و تعبیر «احتمل» درباره آخرت، با آنکه هنوز دنیا نرفته و آخرت نیامده، برای این است که گاهی هر چیزی را که مشرف به وقوع است به صورت ماضی تعبیر می‌کنند می‌گویند می‌بینی دنیا تمام شد و آخرت آمد. یعنی فرصت دنیا اندک و آمدن آخرت قطعی است.
2. «
الا وَإِنَّکُمْ فی یَومِ عَمَلٍ لا حِسابَ فیهِ؛
شما در روزی هستید که روز عمل است و حسابی در کار نیست». این مسأله مهمّی است که طبیعت دنیا با طبیعت آخرت تفاوت خاصّی دارد. اینجا باید فقط عمل کرد و کشت و در آنجا درو کرد و ثمرش را دید. اینکه گاهی انسان در دنیا مکافات اعمالش را می‌بیند، مسائل جزئی و خاص است و کلّی و همگانی نیست. این تفاوت بسیار مهمّی بین دنیا و آخرت است و چون در دنیا حساب و کتابی در کار نیست انسان اهمّیّت چندانی نمی‌دهد برای اینکه نتیجه عملش را ملموس و عینی نمی‌بیند، امّا وقتی در آخرت نتایج قطعی اعمالش را می‌بیند در صدد برمی‌آید که جبران کند، ولی فرصت از کف رفته است و بازگشتی نیست.
از آیات قرآن برمی‌آید که یکی از اسفناک‌ترین حالات مجرمان هنگامی است که می‌فهمند بد کرده‌اند، آن‌گاه می‌خواهند جبران کنند و فریاد می‌زنند، امّا کسی به آنان گوش نمی‌دهد.
می‌گویند: « «رَبِّ ارْجِعُونِ»؛ خدایا، مرا بازگردانید»(1) تا جبران کنم! ندای اندوهبار «مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ»(2) برمی‌آورند، امّا دیگر سودی ندارد.

1- سوره مؤمنون، آیه 99.

2- سوره زمر، آیه 56.

گاهی در همین دنیا چنین مسأله‌ای برای انسان رخ می‌دهد. مثلًا به دانش‌آموزی می‌گویند تا جوانی و استعداد داری، فراغت بال داری و هنوز زن و بچّه و گرفتاری‌های زندگی به سراغت نیامده است درس بخوان، امّا او گوش نمی‌کند. بعد که عمری از او گذشت دیگر نه جسم آماده است و نه روح آماده درس خواندن، به هر کاری هم که بخواهد وارد شود سواد می‌خواهد و او که سواد ندارد مجبور است عاطل و باطل باشد یا به کارهای پست تن در دهد، لذا پشیمان می‌شود که کاش در جوانی به گفته‌های بزرگ‌ترمان گوش می‌دادم. آرزو می‌کند که کاش جوان می‌شدم و دوباره درس می‌خواندم، در حالی که دیگر جوانی برنمی‌گردد.
فراموش نمی‌کنم یکی از فرزندان علمای بزرگ- که اهل علم نیست- بعد از آنکه پدرش مرحوم شد و آن کنگره‌ها را برای گرامیداشت او گرفتند و آن عظمت را دید بسیار ناراحت شد که چرا طلبه نشد و درس نخواند. آه می‌کشید و می‌گفت: الان از من گذشته و دیگر نمی‌توانم کاری بکنم.
آخرت هم چنین است امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید: این مرده‌هایی که بر دوش‌ها حمل می‌شوند و آنها را به قبرستان می‌برند بهترین واعظ شما هستند: «
فَكَفى واعِظاً بِمَوْتى
..». مثل اینکه هرگز اهل این دنیا نبودند. واقعاً در مراسم دفن نگاه کنید چگونه خاک بر روی مرده می‌ریزند، فاتحه می‌خوانند و خداحافظی می‌کنند. مثل اینکه صد سال اهل این قبرستان است و آخرت خانه همیشگی او بوده. زود مرده را تشییع می‌کنند، جنازه را برمی‌دارند مبادا بوی تعفّن آن بلند شود. او را به قبرستانی می‌برند که اگر در زمان حیاتش به او می‌گفتند لحظه‌ای به آنجا برو! نمی‌رفت و وحشت می‌کرد.
3. «
وَانَّ اللّهَ يُعطى الدُّنيا مَن يُحِبُّ وَيُبغِضُ
»: خداوند دنیا را به همگان، به کافر و مؤمن می‌دهد، ولی آخرت منحصر به مؤمنان است. این روایت می‌فهمانَد که در پیشگاه الهی دنیا ارزشی ندارد، وگرنه آن را فقط به دوستانش می‌داد. در برخی

احادیث نزدیک به این مضمون دارد که اگر دنیا به‌اندازه بال مگسی ارزش داشت خداوند به کافر شربتی از آن نمی‌داد.
این دنیا دار امتحان است. نه داشتن دنیا دلیل بر شخصیّت است و نه گرفتنش دلیل بر بی‌شخصیّتی. امّا آخرت چون ارزش دارد تنها به دوستانش می‌دهد.
مضمون این جمله هم که در آیات قرآن آمده این است که اگر دیدید اشخاص از نظر دنیایی متمّکن‌اند، این تمّکن خودش مایه عذاب است: « «انَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا»؛ (این برای آنها نعمت نیست، بلکه) می‌خواهد آنان را به‌وسیله آن در زندگی دنیا عذاب کند».(1) و اگر روزی هم خداوند دنیا را از تو گرفت نگو من رانده درگاه الهی‌ام، نه از اقبال دنیا شاد باش و نه از ادبار و رویگردانی آن اندوهگین.
اگر با این دید به دنیا بنگریم دنیا در نظر ما بسیار پایین می‌آید و دیگر برای چیزی که ارزش ندارد این‌همه گریبان چاک نمی‌کنیم، بلکه انسان محکم به ایمانش می‌چسبد و آن را در راه دنیا قربانی نمی‌کند.
4. «
انَّ لِلدُّنیا ابناءً
..».: دنیا و آخرت هر کدام فرزندانی دارند. برخی فرزندان آخرتند و برخی فرزندان دنیا. تعبیر بسیار جالبی است، چون فرزند به سبب وراثت صفات پدر را داراست. قانون وراثت علاوه بر جنبه تشریعی، از نظر تکوینی بر فرزند حاکم است؛ فرزند صفات و ویژگی‌های پدر را به ارث می‌بَرد.
دنیا ظاهر و باطنی دارد، آنها نیز چنین‌اند. دنیا ناگهان در صبح و شام واژگون می‌شود، آنها نیز چنین‌اند. دنیا توخالی، خراب و متغیّر است، آنان نیز توخالی، فاسد و خرابند. امروز دوست هستند و فردا دشمن، روزی برای انسان یقه چاک می‌کنند و روز دیگر بر قبر انسان لگد می‌کوبند، ولی فرزندان آخرت هر کدام از دیگری بهترند. اهل وفا و استقامت و صفا هستند. ظاهر و باطنشان یکی است.

1- سوره توبه، آیه 85.

می‌فرماید: «از فرزندان آخرت باشید». البتّه این جمله می‌تواند به نکته دیگری هم اشاره داشته باشد که رابطه محبّت میان فرزند و پدر رابطه قوی و محکمی است. به عبارت دیگر، فرزند در حمایت پدر است و فرزندان هر دو دسته با پدرانشان (دنیا و آخرت) رابطه‌ای عاطفی دارند.
5. «
انَّ شَرَّ ما اتَخَوَّفُ عَلَیکُم
»: این جمله به عبارت‌های مختلف و مضامین یکسان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نقل شده است، ولی مهم محتوای آنهاست که حضرت از دو دام و پرتگاه برحذر می‌دارد:
پیروی هوای نفس و آرزوهای دور و دراز.
سپس پیامبر صلی الله علیه و آله پیامدهای هریک را چنین بیان می‌کند:
الف) پیروی از هوای نفس باعث انحراف انسان از مسیر حق می‌شود، زیرا گاهی حق به نفع انسان نیست. اگر در جایی که حق به نفع او نیست خودش را بر دین مقدّم داشت او خودخواه است نه خداخواه و مصداق «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»(1) است؛ معنای تبعیض در دین هم همین است.
خودخواهی و هوی‌پرستی حجابی بر دیدگان انسان می‌کشد که آنچه موافق هوی است را می‌پسندد و مخالف آن را رها می‌کند. لذا هوی‌پرستی سدّی در مقابل حق است. هوی‌پرستی تنها مانع عمل نیست، بلکه مانع درک است. یعنی هوی‌پرست بد هم می‌فهمد. هوی‌پرستی جلوی شعور انسان و درک واقعیّات را می‌گیرد، ازاین‌رو نمی‌تواند تصمیم‌های مناسب بگیرد.
البتّه در این مورد بین اهل علم و عوام تفاوت است: عوام در مورد چیزی که مطابق نفس آنهاست می‌گویند درست است که خدا گفته، ولی بنده گناهکاری هستیم و این کار را می‌کنیم. امّا اهل علم آن را توجیه کرده و می‌گویند: این عناوین ثانوی، یا ضرورت است. یا می‌گویند: دلیل شرعی آن ضعیف است، یا

1- سوره نساء، آیه 150.

اصلًا دلیل و مدرکی در کار نیست. هزار کلاه شرعی به کار می‌برند تا از زیر بار آن خلاص شوند. بنابراین برای درک معارف الهی باید نفس را مهذّب و پاک ساخت.
ب) آرزوهای دراز تمام فکر انسان را به دنیا متوجّه می‌کند و در این صورت آخرت فراموش می‌شود. انسان وقتی آرزوهای دراز داشت دیگر وقتی برای آخرت ندارد.
جمله آخر اینکه اگر کسی این دو صفت را داشت هیچ خیری، نه در دنیا و نه در آخرت، نصیب او نخواهد شد شب و روز جان می‌کَند، امّا آسایشی نصیبش نمی‌شود.

40
عَن الزُّهَریّ عَن انَسِ ابنِ مالِکٍ قالَ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: ما مِن بَیتٍ الّا وَمَلَکُ المَوتِ یَقِفُ عَلی بابِهِ کُلَّ یَومٍ خَمسَ مَرّاتٍ فَإذا وَجَدَ الإنسانَ قَد نَفَدَ اجَلُهُ وَانقَطَعَ اکُلُهُ القی عَلَیهِ المَوتَ فَعَشِیَتْهُ کُرُباتُهُ وَغَمَرَتْهُ غَمَراتُهُ فَمِن اهلِ بَیتِهِ النّاشِرَةُ شَعرَها وَالضّارِبَةُ وَجهَها الصّارِخَةُ بِوَیلِها الباکِیَةُ بِشَجوِها فَیَقولُ مَلَکُ المَوتِ: وَیلَکُم مِمَّ الجَزَعُ؟ وَفیمَ الفَزَعُ؟ وَاللّهِ ما اذهَبتُ لِأحَدٍ مِنکُم مالاً وَلا قَرَّبتُ لَهُ اجَلاً وَلا اتَیتُهُ حَتّی اُمِرتُ وَلا قَبَضتُ رُوحَهُ حَتّی اسْتَأمَرتُ. وَانَّ لی الَیکُم عَودَةً ثُمَّ عَودَةً حَتّی لا ابقِیَ مِنکُم احَداً. ثُمَّ قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: وَالَّذی نَفسی بِیَدِهِ لَو یَرَونَ مَکانَهُ وَیَسمَعونَ کَلامَهُ لَذَهَلُوا عَن مَیّتِهِم وَبَکَوْا عَلی نُفُوسِهِم. حَتّی اذا حُمِلَ المَیّتُ عَلی نَعشِهِ رَفرَفَ رُوحُهُ فَوقَ النَّعشِ وَهُوَ یُنادی: یا اهلی وَوُلدی لا تَلْعَبَنَّ بِکُمُ الدُّنیا کَما لَعِبَت بی. جَمَعتُهُ مِن حُلِّهِ وَمِن غَیرِ حُلِّهِ وَخَلَّفتُهُ لِغَیری وَالمُهَنّا لَهُ وَالتَّبَعاتُ عَلَیَّ فَاحذَرُوا مِن مِثلِ ما نُزّلَ.

زُهری از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ خانه‌ای نیست مگر اینکه فرشته مرگ بر درِ آن خانه در شبانه‌روز پنج بار می‌آید نگاه می‌کند که ببیند آیا عمر صاحب این خانه و کسانی که در آن هستند تمام شده؟

اگر دید پیمانه سرآمده و روزی او تمام شده است، مرگ را بر او می‌اندازد و چون سکرات و سختی‌های مرگ تمام وجود او را می‌پوشاند؛ سر و صدای اهل خانه بلند می‌شود، موها پریشان می‌گردد، بر سر و صورت می‌زنند و گریه می‌کنند؛

ص: 217

ملک الموت می‌گوید: وای بر شما، از چه جزع و فزع می‌کنید؟ به خدا سوگند، مال کسی را نبرده‌ام، اجل او را نزدیک نساخته‌ام، من بدون دستور نزد شما نیامده‌ام، بلکه به امر دیگری قبض روح می‌کنم. من باز مکرّراً به‌سوی این خانواده برمی‌گردم تا کسی از این خانواده باقی نمانَد.

سپس حضرت فرمود: قسم به کسی که روح و جان من در دست اوست، اگر جایگاه ملک‌الموت را که بر درِ خانه ایستاده است ببینند و سخن او را بشنوند، مرده‌شان را فراموش می‌کنند، بلکه برای خودشان اشک می‌ریزند. تا این میّت را بر تابوت حمل می‌کنند روح میّت بالای تابوت می‌رود بال و پر می‌زند و فریاد می‌کشد ای خانواده من، ای فرزندان من، دنیا با شما بازی نکند چنانکه با من بازی کرد. من از حلال و حرام جمع کردم و برای دیگران گذاشتم، خوشی و شادیش برای آنها امّا مسؤولیّت‌هایش برای من مانده است. بترسید از اینکه مثل آنچه بر من نازل شد بر شما هم فرود آید.

بحارالانوار، ج 77، ص 188

نور هدایت

در این حدیث به توصیه ملک‌الموت و سفارش مرده به بازماندگانش اشاره شده است. در احادیث مکرّر این مسأله آمده که آدم باهوش و سعادتمند کسی است که بسیار یاد مرگ کند. به یاد مرگ بودن مشکلات را حل می‌کند، چون بیشتر غصّه‌های ما برای امور مادّی است. غصّه نمی‌خوریم که چرا دیشب نماز شب نخواندم یا چرا فلان اطاعت از دست من رفت یا چرا فلان گناه را کردم، چنین غصّه‌ای نمی‌خوریم. وقتی انسان به یاد مرگ می‌افتد سبک می‌شود، برای اینکه عاقبت هر کس مرگ است و چیزی که سرانجامش چنین است اصلاً غصّه ندارد.

در زمان بنی‌اسرائیل پیغمبری از گورستانی می‌گذشت اصحابش گفتند: ای

پیامبر خدا، از خداوند بخواه که یکی از مردگان را زنده کند تا از احوال جان کندنش و سؤال نکیر و منکر به ما خبر دهد. پیامبر خدا دست به دعا بلند کرد، سپس مردی که تمام بدنش سیاه بود از قبر خارج شد و گفت: ای اهل دنیا، نود سال است که مرده‌ام و هنوز تلخی جان کندن از کامم بیرون نرفته است. پس شما زندگان غفلت نورزید و از حلال و حرام بپرهیزید و حق و باطل را بشناسید که آنجا پشیمانی سودی ندارد. روز و شب در کارسازی آخرت باشید و ذخیره آنجا را آماده کنید که کسی از پی شما نمی‌آورَد. بدانید که همگان شربت مرگ را می‌چشند. پیغمبر خطاب به او گفت: ای مرد، در دنیا عملت چگونه بود؟ گفت:

ای پیامبر خدا، من از اهل دنیا بودم و دنیا را دوست می‌داشتم و همیشه حریصانه در پی جمع کردن مال بودم و در عین حال می‌شنیدم که در آخرت این‌گونه عذاب‌ها هست. شیطان ملعون مرا از راه به‌در برد و دنیا را در کامم شیرین کرد.

هر چه را گرد آوردم برای وارثان واگذاشتم و با دست تهی به اینجا آمدم و آن مال‌ها وبال من شد. اکنون وارثان آن را می‌خورند و هیچ یادی از من نمی‌کنند.

پس شما امروز که فرصت دارید غافل مباشید و از گناهان توبه کنید و دل از حبّ جاه این دنیای فریبکار بردارید که اینجا افسوس و پشیمانی سودی ندارد و ملک الموت به گونه‌ای جان بنده دوستدار دنیا را می‌گیرد که رگ‌های اعضا از هم گسسته می‌شود و هفت اندام او به درد می‌آید. این دستورها برای آن است که مبادا کسی روز قیامت بگوید: « «یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ»؛ افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم». (1) آه از تقصیری که در راه خدا کردم و نامه عملم را سیاه و عمر خود را تباه ساختم. (2) ما باید به پایان زندگی دیگران نگاه کنیم. گاهی در کوچه و بازار که عبور می‌کنیم برخی پیرمردان و پیرزنان ناتوان را عصازنان می‌بینیم که به‌زحمت

1- سوره زمر، آیه 56.

2- کلّیّات جامع التمثیل، ص 222.

خودشان را حرکت می‌دهند یا کسان دیگری زیر بغلشان را می‌گیرند. در نهایت این سرنوشت برای همه رقم می‌خورد که زمانی آنان هم جوانی و نشاط داشته‌اند. الان ببینید چه حالی دارند و به چه روزی افتاده‌اند.
یکی از علمای بزرگ یزدی مقیم قم را در اوایل ورود به قم دیدم، ایشان از علمای سرشناس حوزه بود. این اواخر او را در یکی از کوچه‌ها زیارت کردم گفتم: حالتان چطور است؟ گفت: چه کنم نه مرده آن دنیا هستم و نه زنده این دنیا، بین این دنیا و آن دنیا قرار گرفته‌ام، تمام قوا تحلیل رفته، خودم را نمی‌توانم بکِشم و در انتظار مرگ هستم.
همیشه که چنین نبود و این برنامه منحصر به این شخص نیست، بلکه شتری است که بر درِ خانه همه می‌خوابد. عدّه‌ای در پیری می‌میرند و عدّه‌ای در جوانی.
یاد مرگ انسان را تربیت می‌کند. اگر مردن نبود زندگی کردن بسیار دشوار بود، بلکه مرگ از نعمت‌های بزرگ خداست. حال برای این چند روز دنیا می‌بینید چه غوغایی به‌پا می‌کند، اگر انسان زندگی جاویدان و ابدی داشت چه می‌کرد!

بخش دوم

اشاره

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در برنامه جامعی به امیرمؤمنان علی علیه السلام سفارش‌هایی فرمود که در واقع برنامه دنیا و آخرت ما مسلمانان را بازگو می‌کند.

در بخش دوم کتاب به شرح قسمت‌هایی از این وصایا می‌پردازیم که علّامه مجلسی آن را در جلد 74 بحارالأنوار آورده است.

فروبردن خشم

اشاره

1
یا علی، اوُصیکَ بِوَصیَّةٍ فَاحفَظها فَلا تَزالُ بِخَیرٍ ما حَفِظتَ وَصِیَّتی. یا عَلِیُّ مَن کَظَمَ غَیظاً وَهُوَ یَقدِرُ عَلی امضائِهِ أعقَبَهُ اللّهُ یَومَ القِیامَةِ أمناً وَایماناً یَجِدُ طَعمَهُ.
ای علی، سفارشی به تو می‌کنم و آن را حفظ کن، زیرا اگر این سفارشم را حفظ کنی پیوسته در خیر و نیکی هستی. ای علی، کسی که خشمش را که بتواند آن را انجام دهد فرو ببرد، خداوند در روز قیامت امنیّت و ایمانی به او می‌دهد که مزّه‌اش را می‌چشد.
بحارالانوار، ج 77، ص 46

نور هدایت
در این بخش از وصیّت، پیامبر صلی الله علیه و آله یک سفارش می‌کند و آن این است که هر کس در حال توانایی بر اعمال خشم، آن را فرو برد خداوند در دنیا نعمتی و در آخرت نعمتی به او می‌دهد. نعمت آخرت امنیّت و نعمت دنیا ایمانی است که مزّه آن را می‌چشد.
«کَظم» در اصل به‌معنی محکم بستن سر مشک است. گویی وقتی انسان خشمگین می‌شود خشم از درون وجودش به بیرون فوران می‌کند.
در اینجا به نکاتی باید توجّه کرد:
1. خشم و غضب یکی از عوامل مهمّ ایجاد گناه است. گناهانی که انسان

هنگام خشم مرتکب می‌شود فراوان است، از جمله توهین و آزار مؤمن، آلودگی زبان به انواع گناهان است. همچنین گاه انسان به گناهانی دست می‌زند که نمی‌توان آن را کنترل کرد، یا از سر خشم کاری می‌کند که در تمام مدّت عمرش نمی‌تواند آن را جبران کند. ازاین‌رو بیشتر تصمیماتی که در حال عصبانیّت گرفته می‌شود پشیمانی به همراه دارد. پس باید انسان به خودش توصیه کند که بعداً تصمیم می‌گیرم، زیرا در آن حالت فکر انسان معتدل نیست و درست کار نمی‌کند و قدرت تشخیص مصالح و مفاسد را ندارد. ازاین‌رو بزرگان گفته‌اند در حال عصبانیّت و خشم نه تصمیم، نه دستور و نه تنبیه. به عبارت دیگر در چنین حالی هیچ عمل مهمّی انجام ندهید و فقط خود را کنترل کنید. البتّه کنترل کردن خود در حال عصبانیّت کار دشواری است و از جمله چیزهایی که در کنترل این کار مؤثّر است ایجاد عوامل انصراف است. فی‌المثل از آن محل دور شود، یا اگر در منزل عصبانی شده است بیرون برود. حتّی گفته‌اند اگر انسان ایستاده است بنشیند، یا نشسته است برخیزد و یا کمی آب بیاشامد. خلاصه در هر صورت تغییر حالت بدهد، حتّی اگر تغییر مختصری در حال خودش بدهد مؤثّر است. مثلاً به صورتش آب بزند یا سوره‌ای از قرآن تلاوت کند تا وضع و مسیر را تغییر دهد.

برخی اوقات انسان به‌اندازه‌ای خشمگین می‌شود که برای فرو نشاندن آن چاره‌ای جز مشت کوبیدن به دیوار ندارد تا عقده‌هایش خالی شود و در نتیجه غضبش فرو بنشیند.

خشم شعله‌ای از آتش‌های شیطان و مهم‌ترین ابزار ابلیس است. باید توجّه داشت که خشم انسان را از حال طبیعی خارج می‌کند. کسانی را دیده‌ایم که در حالت عادی انسان‌های خوب و طبیعی‌اند، ولی هنگام عصبانیّت همه چیز را به سوی مقابل پرتاب می‌کنند، چون در آن حالت عوارض بسیاری در انسان دیده می‌شود و مشکل این است که انسان در آن حالت عذر شرعی ندارد که بگوید در حال خشم بودم، زیرا بیشتر قتل‌هایی که رخ داده در حال عصبانیّت بوده است،

ص: 225
برای اینکه هیچ‌کس در حال خونسردی کارد برنمی‌دارد تا سر کسی را ببُرد.
2. «خشم» از خطرناک‌ترین ابزارهای شیطان برای گناه کردن است. البتّه خشم از موهبت‌های الهی است که به‌نادرست از آن استفاده می‌شود، زیرا «خشم» عبارت است از بسیج تمام نیروهای بدن برای مقابله با مشکل. به عبارت دیگر، خداوند خشم را در انسان آفریده تا بتواند در مقابل تهاجمات از خود دفاع کند، زیرا اگر در این حالت خونسرد باشد و نیروهای بدنش بسیج نشود نمی‌تواند از خودش دفاع کند.
برخی می‌گویند: انسان در حال عادی حدود یک دهم نیروهایش آماده است، ولی در حال عصبانیّت قدرتش ده برابر می‌شود. یعنی تمام نیروهایش بسیج می‌شوند، لذا می‌بینیم که برخی در حالت عادی ضعیف به‌نظر می‌رسند ولی در حال خشم و عصبانیّت پنج نفر هم از عهده آنها برنمی‌آید و نمی‌توانند او را نگاه دارند چرا که همه قدرت او بسیج شده است. در نتیجه این چیزی را که خداوند در انسان آفریده از نعمت‌های اوست ولی باید در جای خودش مصرف شود. به تعبیری دیگر، خشم بر دو قسم است: خشم مذموم، خشم ممدوح و واجب.
انسان باید در مقابل عاصیان و گناهکاران غیرت شرعی داشته باشد و نباید نسبت به آنها بی‌توجّه بود. آن روایت معروف که خداوند عدّه‌ای از ملائکه را برای عذاب قومی فرستاد، ولی آنها مأموریّت خویش را انجام نداده برگشتند و عرض کردند: بارالها، در میان این قوم مردی عابد در دل شب بیدار بود و عبادت می‌کرد و نخواستیم آنها را نابود کنیم، به آنها وحی شد که دوباره برگردید و آن آبادی را ویران کنید و آن مرد را هم نابود کنید و بعد در روایت علّت چنین ذکر شده که همین پیرمرد عابد که در نیمه‌های شب عبادت می‌کند، حتّی یک‌بار در برابر گناه خشمگین نشده و به رگ غیرتش برنخورده است.
بنابراین انسان در جایی که باید امر به معروف و نهی از منکر کند و خشمگین شود باید به وظیفه‌اش بپردازد و در برابر گناه از پای ننشیند و چنین خشمی

ممدوح و واجب است و از نظر اسلام انسان بی‌توجّه به این امور ارزشی ندارد.
البتّه خشم نابجا ناپسند است.
3. طبق این روایت، خداوند برای فروبرندگان خشم (الکاظِمِینَ الغَیظ) دو پاداش در نظر گرفته است:
الف) امنیّت در روز قیامت. اگر خداوند در روز قیامت که به «یوم‌الحسرة»، «یوم‌البروز»، «یوم‌الخوف»، «یوم‌الوحشة الاکبر» و «یوم‌الفزع» معروف است، به انسان امنیّت بدهد بالاترین نعمت و موهبت است، زیرا اگر انسان تمام دنیا را داشته باشد ولی آرامش خاطر نداشته باشد گویی هیچ چیز ندارد.
ب) ایمان. اگرچه ظاهرش متعلّق به این دنیاست، زیرا درباره برخی گناهان حدیث داریم که اگر انسان آنها را ترک کند خداوند به او ایمانی می‌دهد که در ذائقه‌اش نمایان می‌شود. یعنی این ایمان به صورت اعتقادی خشک نیست، بلکه چون شیرینی در ذائقه می‌ماند و آن را احساس می‌کند این را به هر کس نمی‌دهند، به کسانی می‌دهند که در مقابل نفس ایستادگی و مقاومت کرده‌اند. مثلًا در کتاب وسایل‌الشیعه در باب مقدّمه نگاه در روایتی آمده است که «چنانچه کسی چشمش به زن زیبای نامحرم بیفتد و فوراً چشمش را برگیرد، خداوند به او ایمانی می‌دهد که مزّه آن را می‌چشد».

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حضرت فرمود:
«ألغَضَبُ یُفسِدُ الایمانَ کَما یُفسِدُ الخَلُّ العَسَلَ
؛ خشم، ایمان انسان را فاسد می‌کند چنانکه سرکه عسل را فاسد می‌سازد».(1) از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:
«
ایّاکَ وَالغَضَبَ فَأَوَّلُهُ جُنونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ
؛ از خشم بپرهیزید که آغازش جنون و پایانش پشیمانی است».

1- بحارالانوار، ج 73، ص 267.

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
لَیسَ الشَّدیدُ بَالصّرعَةِ إنَّما الشَّدیدُ الَّذی یَملِکُ نَفسَهُ عِندَ الغَضَبِ
؛ نیرومند و قهرمان کسی نیست که در کُشتی رقیب خود را بر زمین زند، بلکه نیرومند کسی است که هنگام خشم مالک نفس خود باشد».(1)
امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
ألغَضَبُ نارٌ مُوقَدَةٌ مَن کَظَمَهُ أطفَأَها وَمَن أطلَقَهُ کانَ أوَّلَ مُحتَرَقٍ بِها
؛ غضب آتشی است مشتعل، کسی که خشم خود را فرو نشاند آن آتش را خاموش کرده است و آن که غضب را به حال خودش آزاد گذارد خود اوّل کسی است که در شعله‌های آن خواهد سوخت».(2) امام صادق علیه السلام فرمود: «
ألغَضَبُ مِفتاحُ کُلّ شَرّ
؛ خشم، کلید تمام بدی‌ها و شرور است».(3) حضرت علی علیه السلام در روایتی فرمود: «
شِدَّةُ الغَضَبِ تُغَیّرُ المَنطِقَ وَتَقطَعُ مادَّةَ الحُجَّةِ وَتُفَرّقُ الفَهمَ
؛ خشم شدید چگونگی گفتار را تغییر می‌دهد و اساس استدلال را به هم می‌ریزد، تمرکز فکر را از بین می‌برد و فهم آدمی را پراکنده می‌سازد».(4) در روایتی دیگر فرمود: «
أعدی عَدُوّ لِلمَرءِ غَضَبُهُ وَشَهوَتُهُ فَمَن مَلَکَهُما عَظُمَت دَرَجَتُهُ وَبَلَت غایَتُهُ
؛ دشمن‌ترین دشمنان آدمی غضب و شهوت اوست. آن که بتواند این دو غریزه سرکش را مهار کند و آنها را به فرمان خود درآورد، مقام عظیمی دارد و می‌تواند به اوج انسانیّت برسد».(5) در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
إذا غَضِبتَ فَاسکُت
؛ هرگاه خشمگین شدی سکوت کن».(6) از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «
مَن کَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النّاسِ کَفَّ اللّهُ

1- مجموعه ورّام، ج 1، ص 122.

2- عیون الحکم والمواعظ، ص 22.

3- غررالحکم، ص 49.

4- بحارالانوار، ج 71، ص 428.

5- غررالحکم، ص 498.

6- المحجّة البیضاء، ج 5، ص 308.

عَنهُ غَضَبَهُ يَومَ القِيامَةِ
؛ هر که خشمش را از مردم بازدارد، خداوند در روز قیامت خشمش را از او باز خواهد داشت».(1) در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «
إذا غَضِبَ أحَدُكُم فَلَيَتَوَضَّأ بَالماءِ البارِدِ فَانَّ الغَضَبَ مِنَ النّارِ
؛ هرگاه یکی از شما خشمگین شد با آب سرد وضو بگیرد، زیرا خشم از آتش است».(2)

1- تحف العقول، ص 391.

2- المحجّة البيضاء، ج 5، ص 305.

بدترین مردمان

اشاره

2

يا عَلىُّ، مَن خافَ النّاسُ لِسانَهُ فَهُوَ مِن أهلِ النّارِ. يا عَلىُّ، شَرُّ النّاسِ مَن أكرَمَهُ النّاسُ إتّقاءَ شَرّهِ. يا عَلىُّ، شَرُّ النّاسِ مَن باعَ آخِرَتَهُ بِدُنياهُ وَشَرٌّ مِن ذلِکَ مَن باعَ آخِرَتَهُ بِدُنيا غَيرِهِ.

ای علی، کسی که مردم از زبانش بترسند او اهل آتش است. ای علی، بدترین مردم کسی است که مردم برای حفظ از شرّش او را احترام کنند. ای علی، بدترین مردم کسی است که آخرتش را به دنیایش بفروشد و بدتر از او کسی است که آخرتش را به دنیای دیگران بفروشد.

بحارالانوار، ج 77، ص 46

نور هدایت

به‌راستی چه جمله‌های تکان‌دهنده‌ای در حدیث مورد بحث است. حتّی اگر هیچ دلیلی بر حقّانیّت پیامبر نداشته باشیم، خود این جمله‌ها کافی است برای اینکه انسان به مقام آن حضرت پی ببرد، زیرا او در محیطی جاهلی بزرگ شده و هرگز مکتب ندیده و خط ننوشته، امّا چنین سخنان حکمت‌آمیزی بر زبان مبارکش جاری می‌شود که دلیل بر عظمت و نبوّت اوست و انسان درمی یابد که این مطالب خود معجزه است، زیرا دنیایی از معنا در این سخنان نهفته.

در طلیعه سخن، انسان‌ها را متوجّه مسأله زبان می‌کند، زیرا هرچه درباره زبان گفته شود کم است. بسیاری از گرفتاری‌ها، مشکلات، بدبختی‌ها، خوشبختی‌ها،

پیروزی‌ها و شکست‌ها در گرو اصلاح زبان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای علی، کسی که مردم از زبان او بترسند اهل جهنّم است. مثلًا به مجلسی وارد می‌شود همه وحشت دارند از اینکه نکند سخن بگوید، چون با نیش زبانش همه را می‌گزد. زبان خیلی خطرناک است. البتّه اهمّیّت قلم کمتر از زبان نیست.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جمله دوم می‌فرماید: «
یا علی، شَرُّ النّاسِ مَن اکرَمَهُ النّاسُ اتّقاءَ شَرّهِ
؛ ای علی، بدترین مردم کسی است که برای حفظ از شرّش او را احترام می‌کنند».
مردم به دو گروه احترام می‌گذارند:
به گروهی به جهت صفات خوبشان و برای اینکه از منافع همنشینی با آنان بهره‌مند گردند احترام می‌گذارند.
و به دسته‌ای برای دفع ضررشان احترام می‌گذارند؛ یعنی می‌ترسند در صورت احترام نگذاشتن، آزاری به ایشان برساند.
در این زمینه داستان معروفی نقل شده که کسی گفت: بیت‌المال را به دو دسته می‌دهم: اوّل به کسانی که دستم را بگیرند و دوم به کسانی که پایم را نگیرند.
همین دسته دوم که احترام می‌شوند برای پرهیز و حفظ از شرّشان است.
پرسش: چرا اینان بدترین مردمانند؟
در پاسخ باید گفت برای اینکه گناهشان چند برابر است. مردم را اذیّت می‌کنند، مردم را وادار می‌کنند که بر خلاف میلشان به ایشان احترام بگذارند.
اگر از این راه سود و منفعتی به دست آورند حرام و اکل مال به باطل است.
یعنی اگر پول بیت‌المال را به کسی بدهند که آبروی انسان را نبَرد چنین پولی برای او مانند گوشت خوک است.
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جمله سوم می‌فرماید: «
یا عَلیّ، شَرُّ النّاسِ مَن باعَ آخِرَتَهُ بِدُنیا غَیرِهِ
؛ بدترین مردم کسی است که آخرت را به دنیا بفروشد». یعنی زندگانی حقیقی را به سرای ناپایدار بفروشد، در حالی که « «وَإِنَّ الدَّارَ الْآَخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛

و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است».(1) در حقیقت، دنیا مرگی تدریجی است. چه بد است که انسان حیات جاویدان و حقیقی را بدهد و در عوض آن لذّات مختصر و زودگذر و این زندگی دنیوی را که مرگ تدریجی است بگیرد. چنین انسانی هم از نظر فکری منحرف است، چون بد فکر می‌کند و هم از نظر عمل، چون بد عمل می‌کند و هم از نظر همّت بد است، چون همّتش پست است.

از این بدتر کسانی‌اند که آخرتشان را به دنیای دیگران می‌فروشند. چنین کسانی کم نیستند. به عبارت دیگر، من از دین و دنیا و همه چیز خودم مایه بگذارم برای اینکه دنیای فلانی آباد شود که این نهایت حماقت و بدبختی است.

گاهی انسان چشمش را باز می‌کند می‌بیند که مصداق اوّلی که شده رفته‌رفته دارد مصداق دومی هم می‌شود. خیال نکنید که وقتی اینها دامن انسان را می‌گیرد قبلاً خبر می‌کند، ناگهان متوجّه می‌شود که کار از کار گذشته و در حال غرق شدن در این گرداب است و دارد در آن دست و پا می‌زند.

در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «
نَجاةُ المؤمِنِ حِفظُ لِسانِهِ
؛ رهایی مؤمن در نگهداری زبانش است». (2) در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود که لقمان به فرزندش گفت: «
یا بُنَیَّ ان کُنتَ زَعَمتَ أنَّ الکَلامَ مِن فِضَّةٍ فَإنَّ السُّکوتَ مِن ذَهَبٍ
؛ ای پسرم، اگر خیال می‌کنی که سخن گفتن نقره است (بدان که) سکوت طلاست». (3) از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «
بَلاءُ الإنسانِ مِنَ اللّسانِ وَسَلامَةُ

1- سوره عنکبوت، آیه 64.

2- وسائل الشیعه، ج 8، ص 533.

3- بحارالانوار، ج 18، ص 297.

الإنسانِ فی حِفظِ اللّسانِ
؛ گرفتاری آدمی از زبان است و سلامت آدمی هم در نگهداری زبان است».(1) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ابن مسعود فرمود: «
عَلَیکَ بِحِفظِ لِسانِکَ فَإنَّ اللّهَ تَعالی یَقولُ:
«الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ
(2)؛ بر تو باد به نگهداری زبان، زیرا خداوند می‌فرماید: امروز بر دهانشان مُهر می‌نهیم و دستانشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به کارهایی که می‌کردند گواهی می‌دهند».(3) در حدیثی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
طُوبی لِمَن أنفَقَ الفَضلَ مِن مالِهِ وَأمسَکَ الفَضلَ مِن کَلامِهِ
؛ خوشا به حال کسی که اموال اضافی خود را انفاق کند و از گفتن سخنان زاید بپرهیزد».(4) از امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
زینَةُ الحَدیثِ الصّدقُ
؛ زینت سخن، راستگویی است».(5) در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
فِتنَةُ اللّسانِ أشَدُّ مِن ضَربِ السَّیفِ
؛ فتنه زبان، سخت‌تر از ضربت شمشیر است».(6) از عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«ألا انَبّئُکُم بِشِرارِکُم؟ قالُوا: بلی یا رَسولَ اللّهِ، قال: ألمَشّاؤُونَ بِالنَّمیمَةِ ألمُفَرّقونَ بَینَ الأحِبَّةِ، ألباغونَ للبَراءِ المَعایِبِ
؛ آیا شما را از بدکارانتان آگاه نکنم؟ گفتند: آری ای پیامبر خدا. فرمود: آنان که به سخن‌چینی گام برمی‌دارند و میان دوستان جدایی می‌افکنند و برای گناهان عیب می‌تراشند».(7)

1- بحارالانوار، ج 18، ص 286.

2- سوره یس، آیه 65.

3- بحارالانوار، ج 77، ص 109.

4- همان، ص 295.

5- همان، ص 114.

6- همان، ج 18، ص 286.

7- کافی، ج 2، ص 369.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «
ایّاکُم وَالمِزاحَ فَإنَّهُ یَذهَبُ بِماءِ الوَجهِ وَمَهابَةِ الرّجالِ
؛ از شوخی کردن بپرهیزید، زیرا آبرو و هیبت مردان را می‌برَد». (1) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «
إِنَّ أَبغَضَ خَلقِ اللّهِ عَبدٌ اتَّقَی النّاسُ لِسانَهُ
؛ دشمن‌ترین خلق خدا بنده‌ای است که مردم از زبانش بترسند». (2)

1- کافی، ج 2، ص 665.

2- همان، ص 323.

بداخلاقی

اشاره

3
یا عَلیُّ، لِکُلّ ذَنبٍ تَوبَةٌ الّا سوءُالخُلقِ فَإنَّ صاحِبَهُ کُلَّما خَرَجَ مِن ذَنبٍ دَخَلَ فی ذَنبٍ.
ای علی، هر گناهی توبه‌ای دارد جز بداخلاقی، زیرا انسان بداخلاق هرگاه از گناهی خارج می‌شود (توبه می‌کند)، به گناه دیگری دچار می‌شود.
بحارالانوار، ج 77، ص 48

نور هدایت
در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله به خطر سوءِ خُلق اشاره کرده می‌فرماید: از همه گناهان می‌توان توبه کرد، امّا از بداخلاقی نمی‌توان توبه کرد، زیرا این صفت دست از انسان برنمی‌دارد و مهم این است که بدانیم انسان از عمل توبه می‌کند، در حالی که سوءِخُلق عمل نیست.

آثار سوءِخُلق

1. سوء خُلق سرچشمه گناهان بسیاری است. انسان می‌خواهد از گناهی توبه کند، به گناه دیگر می‌افتد. لذا حضرت می‌فرماید توبه ندارد. ازاین‌رو از جمله آثار سوءِخُلق، کثرت گناهان ناشی از آن است؛ مانند: اذیّت و آزار مردم، دروغ، غیبت، ظلم.

2. از جمله آثار سوءِخُلق، آثار اجتماعی است. یعنی نفرت عمومی مردم را به همراه می‌آورَد. به عبارت دیگر، انسان با بدخُلقی، دوستان و جامعه و نفوذش را از دست می‌دهد. مثلًا کاسب است مشتری‌هایش را از دست می‌دهد. آقاست، مریدان را از دست می‌دهد. سوءِخلق باعث می‌شود که یاران و معاشران از دست بروند. حتّی گاهی زن و فرزندانش را از دست می‌دهد. منظور از «دست دادن» این است که آنان از او بیگانه می‌شوند تا جایی که بچّه دوست ندارد پدر را ببیند، چون پدر بداخلاق است. میان او و فرزندان فاصله می‌افتد. پس نفرت عمومی و جدا شدن مردم یکی دیگر از آثار سوءِخلق است.
3. اثر سوم سوءِخلق، شکنجه و عذاب روحی است که بر خود انسان تأثیر می‌گذارد. یعنی آدم بداخلاق پیش از هر کس خودش اذیّت می‌شود. او با آتش بداخلاقی، اوّل درون خود را می‌سوزاند آن‌گاه برون دیگران را. البتّه این موجب بیماری انسان می‌شود و در کوتاهی عمر او بسیار مؤثّر است.
بنابراین سوءِخلق حدّاقل این سه اثر منفی را دارد: کثرت گناهان، از دست دادن دوستان و یاران و بستگان و آشنایان، شکنجه روحی.

عوامل و سرچشمه‌های بداخلاقی

1. توقّع بیجا:

کسانی که پرتوقّع‌اند و انتظار دارند مردم به آنها سلام کنند و احترام بگذارند، طبیعتاً با مواردی مواجه می‌شوند که مخالف انتظارشان است لذا از کوره در می‌روند و عصبانی می‌شوند، امّا اگر انسان سطح توقّع و انتظارش را حتّی در مورد خانواده و نزدیکانش کم کند، عصبانی نمی‌شود و در برابر اتّفاقاتی که پیش می‌آید آمادگی دارد. اگر چنین روحیّه‌ای پیدا شد، از مشکلات نمی‌هراسد و افسرده نمی‌شود. برخی اشخاص وقتی از دوستانشان ضربه می‌خورند می‌گویند ما چنین چیزی را از دوستمان توقّع نداشتیم.

2. کبر و غرور:

انسان‌های متکبّر طبعاً می‌خواهند بالاتر از همه باشند و چون

مردم فطرتاً با چنین افرادی ناسازگارند و به ایشان اعتنایی نمی‌کنند و اینان نیز وقتی می‌بینند کارها مطابق خواستشان انجام نشده است، عصبانی و بداخلاق می‌شوند.

3. عدم گذشت:

برخی در زندگی گذشت کمی دارند و لذا دچار عصبانیّت می‌شوند، امّا انسان باید بکوشد کار خلاف را نادیده بگیرد و در برابر ناملایمات گذشت کند، چون اگر آن را فراموش کند اخلاقش هم خوب می‌شود ولی اگر فراموش نکرد هر وقت به ذهنش می‌آید ناراحت و در نتیجه بداخلاق می‌شود.

4. کم‌ظرفیّتی:

انسان‌های کم‌ظرفیّت یا بی‌ظرفیّت نمی‌توانند مسائل را تحمّل کنند. به قول معروف «با مَویزی شیرین می‌شود و با غوره‌ای ترش» یعنی نسیمی در خانه او طوفان است. چنین کسانی همیشه کج‌خلق و بداخلاق و عصبانی‌اند.

امّا اگر انسان بلندنظر باشد، این‌گونه مسائل را به راحتی هضم می‌کند. اینها چهار عامل روحی روانی بود، اکنون به عوامل اجتماعی و جسمانی می‌پردازیم.

1. انسانی که ضعیف المزاج است، گاهی کج خلق می‌شود. دیده‌اید بیماران معمولاً بداخلاق می‌شوند، زیرا بر اثر بیماری که تحمّل کرده‌اند باید ملاحظه حالشان بشود و از سر و صدا نزدشان پرهیز کرد و پرستارانشان باید با آنها مدارا کنند، برای اینکه بیمار در وضعی است که کج‌خلقی جزءِ طبیعت او شده.

یا مثلاً در بعدازظهر ماه رمضان، برخی مردم عصبانی و بداخلاق می‌شوند، چون براثر گرسنگی و تشنگی، خون غلیظ می‌شود و به مغز نمی‌رسد، اعصاب خسته است و سلول‌های مغزی تغذیه نمی‌شوند، طبعاً اعصاب تحت فشار قرار می‌گیرد در نتیجه نمی‌تواند خود را کنترل کند. لذا بهتر است در این هنگام در جایی باشد که عوامل عصبانیّت کمتر است، زیرا می‌تواند سراغ عوامل عصبانیّت نرود و در ساعاتی که زمینه‌ها آماده است روابطش را با مردم کم کند. یعنی

به‌گونه‌ای باشد که کج‌خلقی خودش را نشان ندهد.
2. گاهی محرومیّت از جایی، سبب بداخلاقی در جایی دیگر می‌شود. مثلًا در بازار ضررکرده، وقتی به خانه می‌رود زن و فرزندان را می‌آزارَد.
این بداخلاقی بلای بسیار بدی است، به‌خصوص کسانی که با مردم سر و کار دارند باید برای پیشبرد کارها در دل مردم نفوذ کنند و مصداق «لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ» (1) نباشند، بلکه مصداق «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ‌اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (2) باشند. ولی کسانی که با مردم سرو کار ندارند زیاد از خود کج‌خلقی و بداخلاقی نشان نمی‌دهند.
خلاصه گاهی کج‌خلقی تمام برنامه‌های انسان را از بین می‌برد. ازاین‌رو باید علاوه بر از بین بردن زمینه‌ها و عوامل کج‌خلقی، تمرین خوش خلقی کرد.
حضرت علی علیه السلام آن‌قدر حُسن خلق داشت که دشمنانش او را متّهم به مزّاح می‌کردند و می‌گفتند علی علیه السلام- العیاذ باللّه- بذله‌گو است.
برای اینکه انسان به سوءِخلق مبتلا نشود باید نقطه مقابل آن را- که حسن خلق است- در خود بپرورد و به اهمّیّت آن واقف شود. لذا برای اینکه متوجّه شویم حسن خلق تا چه اندازه نزد پیشوایان بزرگ اسلامی اهمّیّت دارد احادیثی از معصومین علیهم السلام را درباره اهمّیّت حُسن خلق برگزیده‌ایم که به آنها اشاره می‌کنیم:

نمونه‌ای از حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله

پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله هرچند با تأیید و امداد الهی بود، ولی از نظر ظاهری عوامل متعدّدی داشت که یکی از مهم‌ترین آنها جاذبه اخلاقی آن حضرت بود. آن‌چنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تأثیرقرار می‌دادوبه تسلیم وا می‌داشت و دوستان را سخت مجذوب خود می‌ساخت.

1- ترجمه:« اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند». سوره آل عمران، آیه 159.

2- ترجمه:« رحمت خدا تو را با مردم مهربان و خوش‌خوی گردانید». سوره آل عمران، آیه 159.

حتّی اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بنامیم اغراق نگفته‌ایم، چنانکه نمونه‌ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکّه نمایان گشت، هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت‌پیشه- که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضدّ اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به کار گرفتند- در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان، فرمان عفو عمومی صادر کرد و تمام جنایات آنان را به دست فراموشی سپرد و همین سبب شد که به مصداق «یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» مردم گروه گروه مسلمان شوند.
درباره حسن خلق، عفو، مهربانی، ایثار، فداکاری و تقوای آن حضرت در کتاب‌های تفسیر و تاریخ داستان‌های زیادی آمده است ولی همین قدر باید بگوییم که در حدیثی از حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود:
از پدرم امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره ویژگی‌های زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق او پرسیدم و پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود. در بخشی از این حدیث آمده است:
«پیامبر صلی الله علیه و آله با همنشینانش با خوشرویی و خنده برخورد می‌کرد و نرمخو و ملایم بود. هرگز خشن، سنگدل، پرخاشگر، بدزبان، عیب‌جو و مدیحه‌سرا نبود.
هیچ‌کس از او مأیوس نمی‌شد و هر که به در خانه او می‌آمد نومید بازنمی‌گشت.
سه چیز را از خود دور کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی، دخالت در کاری که به او مربوط نبود. و دو چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمّت نمی‌کرد، به جست‌وجوی لغزش‌ها و عیب‌های پنهانی مردم نمی‌پرداخت.
فقط در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت سخن می‌گفت. هنگام سخن گفتن به‌قدری کلماتش در دل‌ها نفوذ داشت که همه سکوت اختیار می‌کردند و هنگامی که ساکت می‌شد آنها به سخن درمی‌آمدند، امّا نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی‌کردند. هرگاه مرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می‌گفت و درخواستی می‌کرد، تحمّل می‌کرد و به یارانش می‌فرمود: هرگاه کسی حاجتی دارد به او عطا کنید. هرگز کلام کسی را قطع نمی‌کرد تا سخنش پایان گیرد».

ص: 239

آری، اگر این اخلاق نیکو و ملکات الهی نبود آن ملّت عقب‌مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف‌ناپذیر به اسلام درنمی‌آمدند، بلکه به مصداق آیه «لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ» همه از گرد او پراکنده می‌شدند و همان راه و روش دوران جاهلیّت را ادامه می‌دادند. و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی، پرتوی از اخلاق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

اهمّیّت حُسن خلق در روایات اسلامی

روایات اسلامی نیز در این زمینه- چه درباره شخص پیامبر و چه درباره وظیفه مسلمین- فراوان است که در اینجا به چند روایت اشاره می‌کنیم:
در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
انَّما بُعِثتُ لِاتَمّمَ مَکارِمَ الأَخلاقِ
؛ من برای این مبعوث شده‌ام که فضایل اخلاقی را تکمیل کنم».
به این ترتیب، یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله همین تکمیل اخلاق نیکوست.
در حدیث دیگری فرمود: «
انَّ المُؤمِنُ لَیُدرِکَ بِحُسنِ خُلقِهِ دَرَجةَ قائِمِ اللیلِ وَصائِمِ النَّهارِ
؛ مؤمن با حُسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شب‌ها به عبادت می‌ایستد و روزها روزه‌دار است». (1) و در روایت دیگری می‌خوانیم که فرمود: «
ما مِن شَیءٍ اثقَلُ فی المیزانِ مِن حُسنِ الخُلُقِ
؛ چیزی در میزان عمل، سنگین‌تر از خلق خوب نیست». (2) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «
احَبُّکُم الَی اللّهِ احسَنُکُم اخلاقاً المُوَطِئُونَ أکنافاً الَّذینَ یَألَفونَ وَ یُؤلَفونَ وَ أبغَضُکُم الَی اللّهِ المَشّؤونَ بِالنَّمِیمَةِ المُفَرّقونَ بَینَ الإخوان المُلتَمِسونَ لِلبُرَآءِ العَثَراتِ
؛ از همه شما محبوب‌تر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضع‌اند، با دیگران آمیزش

1- بحارالانوار، ج 71، ص 382.

2- عیون اخبار الرّضا علیه السلام، ج 1، ص 40.

دارند و مردم نیز با آنها آمیزش دارند. و از همه شما مبغوض‌تر نزد خدا سخن‌چین است که در میان برادران جدایی می‌افکنَد و در جست‌وجوی لغزش افراد بی‌گناه است». (1) در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «
أکثَرُ ما یُدخِلُ النّاسَ الجَنَّةَ تَقوَی اللّهِ وَ حُسنُ الخُلقِ
؛ بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می‌کند پرهیزگاری و و خوشخویی است». (2) در حدیثی امام باقر علیه السلام فرمود: «
انَّ اکمَلَ المؤمِنینَ ایماناً أحسَنُهُم خُلقاً
؛ از میان مؤمنان کسی ایمانش از همه بهتر است که اخلاقش نیکوتر باشد». (3) در حدیثی از امام علیّ بن موسی‌الرّضا علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«عَلَیکُم بِحُسنِ الخُلقِ فَأنَّ حُسنَ الخُلقِ فِی الجَنَّةِ لا مَحالَةَ وَ ایّاکُم وَ سُوءَ الخُلقِ فَأنَّ سُوءَ الخُلقِ فِی النّارِ لا مَحالَةَ
؛ بر شما باد به خوشخویی، زیرا خوش‌خلق سرانجام در بهشت است و از بدخلقی بپرهیزید که سرانجام در آتش است». (4) از مجموع این احادیث به‌خوبی استفاده می‌شود که خوشخویی کلید بهشت، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و هم‌عرض عبادت‌های شبانه و روزانه است.

در حدیثی رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «
الخُلقُ السَّیّءُ یُفسِدُ العَمَلَ کما یُفسِدُ الخَلُّ العَسَلَ
؛ بدخویی عمل را تباه می‌کند چنانکه سرکه عسل را فاسد می‌سازد». (5)
در حدیث یگری فرمود: «
سُوءُ الخُلقِ ذَنبٌ لا یُغفَرُ وَسُوءُ الظَّنّ خَطیئَةٌ تَفُوحُ

1- مستدرک الوسائل، ج 9، ص 150.

2- بحارالانوار، ج 71، ص 373.

3- همان، ج 1، ص 373.

4- همان، ج 10، ص 369.

5- همان، ج 73، ص 297.

بدخویی گناهی نابخشودنی است و بدگمانی خطایی است که منتشر می‌شود». (1) و در روایتی فرمود: «
انَّ العَبدَ لَیَبلُغُ مِن سُوءِ خُلقِهِ اسفَلُ دَرَکِ جَهَنَّمٍ
؛ بنده بر اثر بدخویی به پایین‌ترین طبقات دوزخ می‌رسد». (2) در حدیثی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
رُبَّ عَزیزٍ أذَلَّهُ خُلُقُهُ وَ ذَلیلٍ أَعَزَّهُ خُلُقُهُ
؛ بسا عزیزی که اخلاقش او را ذلیل ساخته و ذلیلی که اخلاقش او را عزیز کرده است». (3) و در روایت دیگری فرمود: «
مَن ساءَ خُلُقُهُ فَأذّنوا فی اذُنِهِ
؛ هر که اخلاقش بد شد در گوشش اذان بگویید». (4)

1- المحجّةالبیضاء، ج 5، ص 93.

2- همان.

3- بحارالانوار، ج 71، ص 396.

4- همان، ج 62، ص 277.

عذرخواهی و قبول عذر

اشاره

4
یا عَلیّ، مَن لَم یَقبَلِ العُذرَ مِن مُتِنَصّلٍ صادِقاً کانَ او کاذِباً لَم یَنَل شَفاعَتی.
ای علی، کسی که عذرِ عذرخواه را نپذیرد چه در این عمل راستگو باشد و چه نباشد به شفاعتم نمی‌رسد.
بحارالانوار، ج 77، ص 47

نور هدایت
مسأله عذرخواهی و پذیرش عذر هر دو از ارزش‌های اخلاقی و اسلامی است. بسیارند کسانی که اعمال خلافی را مرتکب می‌شوند، امّا گویی عارشان می‌آید که عذر بخواهند و آن را عیب می‌دانند، بلکه گاهی به قول مردم: «دو قورت‌و نیم او هم باقی است» و طلبکار. این عیب بسیار بزرگی است. چه اشکالی دارد اگر انسان خلافی را مرتکب شد، همان‌گونه که پشیمان شده و در پیشگاه خداوند توبه و استغفار می‌کند، در پیشگاه خلق هم عذر بخواهد. اگر مردم واقعاً سعه صدر، شجاعت و شهامت عذرخواهی را داشته باشند بسیاری از مشکلات در همان مراحل اوّلیّه پایان می‌پذیرد. گاهی بحث‌ها و جدال‌های بی‌سود بر سر مسائل کوچک و پیش‌پا افتاده، مشکلات بزرگی را به وجود می‌آورد. مثلًا در جادّه کسی در حال رانندگی است، اتّفاق می‌افتد که ناگهان راننده دیگری- عمداً یا غفلتاً- جلوی او می‌پیچد و بعد عذرخواهی می‌کند، هر که باشد قبول می‌کند.
امّا اگر سر بالا حرف بزند و بگوید: مگر حواس نداری، مگر خیابان ارث پدرت

است، بعد هر دو پیاده شوند و یقه هم را بگیرند چه بسا در این میان قتلی هم واقع شود. می‌دانید که قتل خیلی ساده است و گاه از امور بی‌اهمّیّت نشأت می‌گیرد. امّا اگر چیزی گفته و شما هم عذرخواهی کنید و در یک کلام، اگر شهامت و شجاعت عذرخواهی باشد خطاهای کوچک به خطاهای بزرگ تبدیل نمی‌شود و گویا از همان اوّل آبی روی آتش ریخته شده است.
همچنین در بین خانواده‌ها اگر عمل خلافی انجام شد هر کدام که عذرخواهی کنند تمام می‌شود وگرنه همین چیزهای کوچک به مسائل مهم تبدیل می‌شود و خانواده‌ای را متلاشی می‌کند.
کسی که حاضر نیست عذرخواهی کند آیا خودش را معصوم می‌داند؟ مسلّماً نه، چون هر انسانی خطا می‌کند. پس اگر خطایی از او سرزد، خود عذرخواهی دلیل بر بزرگواری اوست، دلیل بر سعه صدر انسان است. کسانی که تنگ‌حوصله‌اند و ضیق صدر دارند، گمان می‌برند با عذرخواهی از شخصیّتشان کم می‌شود، در حالی که غافلند و نمی‌دانند عذرخواهی دلیل بر عظمت شخصیّت و بزرگواری است. پیامبر در داستان «سواده» در مقابل کسی که معلوم نبود راست می‌گوید یا اشتباه می‌کند یا این کار مقدّمه‌ای برای برنامه‌های بعدی بود، بزرگواری خود را نشان دادند.
بنابراین اگر در کارها منصف باشیم و در چیزهایی جزئی از طرف مقابل، هر که می‌خواهد باشد- عوام یا باسواد- عذرخواهی کنیم این خود، کلید زندگی سالم است، پس اعتذار (پوزش طلبیدن) از ارزش‌های اخلاقی است.
امّا مسأله دوم که آن‌هم بزرگواری و سعه صدر می‌خواهد، قبول عذر است.
اگر کسی نزد شما آمد صادقانه عذر خواست حتماً باید آن را بپذیرید.
پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث می‌فرماید: حتّی اگر عمداً کار خلافی کرده و می‌خواهد خودش را زیر حجاب اعتذار پنهان کند، شما بزرگواری کرده و به روی خودت نیاور، حتّی عذر دروغین را بپذیر که البتّه موارد استثنایی از بحث

جداست، زیرا اگر عذر را نپذیری، پرده حُجب و حیا را دریده‌ای. مثلًا اگر شما در پاسخ او بگویی نه، دروغ می‌گویی. طرف مقابل هم بدتر می‌شود، او هم در جواب می‌گوید دلم خواست دروغ بگویم. حال شما از چه راهی می‌خواهی جلوی لجاجت او را بگیری؟
در دعای ابوحمزه آمده است: «
امَرتَنا ان تَعفُوَ عَمَّن ظَلَمَنا وَانتَ اولی بِالعَفوِ وَقَد ظَلَمنا انفُسَنا
؛ فرمان دادی از کسانی که به ما ستم کردند درگذریم، امّا ای خدا، تو بر عفو از ما- که بر خودمان ستم کردیم- شایسته‌تری».
در حقیقت مفهوم دعا این است که وقتی حاضر نیستی گناهی را ببخشی و عذری را بپذیری، همان‌طور که انتظار داری خداوند گناهان بسیارت را ببخشاید، تو هم حدّاقل یک گناه مردم را ببخشای و عذری را بپذیر.
یا در دعای ماه رجب می‌گوییم: «
یُعطی مَن سَألَهُ
؛ به هر که درخواست و خواهش کند عطا می‌کند». در حالی که خداوند هم به خواهش‌کننده و هم به غیر آن بخشش می‌کند. علاوه بر آن، کسی را که در تمام عمرش خدا را نشناخته، مشمول رحمت گسترده خود می‌گردانَد. او خداوندی است که رحمتش فراگیر است و هیچ درخواست‌کننده‌ای را محروم نمی‌کند و به غیر درخواست‌کنندگان هم به مقتضای حال می‌بخشد.
«مُتِنَصّل» یعنی کسی که می‌خواهد از کاری که کرده خودش را تبرئه کند و در یک جمله، می‌خواهد عذر بخواهد.
حضرت فرمود: کسی که عذر شخصی را که می‌خواهد از خطای خودش خارج گردد- خواه راست باشد یا دروغ- نپذیرد شفاعت من به او نمی‌رسد، زیرا شفاعت من مخصوص خطاکاران است. تو درباره خطاکاران چگونه رفتار کردی که انتظار داری درباره خطای تو گذشت کنند، مگر پاداش‌های خداوند مطابق با اعمال نیست، اگر من هم خطایی کرده باشم انتظار گذشت دارم که با شفاعت من از خطای من درگذرند.

به هر حال پوزش هنگام اشتباه و پذیرش آن از پوزش‌خواه، کلید خوشبختی، نفوذ در افکار و در دل مردم و از جمله عوامل پیشرفت در زندگی است.
در این قسمت از کلام گهربار حضرت رسول صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام سخن از شفاعت به میان آمده است که برای آگاهی بخشی از آن در اینجا می‌آید.

بی‌شک مجازات‌های الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسان‌هاست. بنابراین هر چیزی که این ضامن اجرا را تضعیف کند باید از آن دوری کرد تا جرأت و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود. از سوی دیگر، نباید راه بازگشت و اصلاح را به‌کلّی بر روی گناهکاران بست، بلکه باید به آنها امکان داد خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا بازگردند.

«شفاعت» در معنای صحیحش برای حفظ همین تعادل و وسیله‌ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان، و در معنای نادرستش موجب تشویق و جرأت بر گناه است.

کسانی که جنبه‌های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آن را از هم تفکیک نکرده‌اند گاه به‌کلّی منکر مسأله شفاعت شده، آن را با توصیه و پارتی‌بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می‌دانند.

و گاه مانند وهّابیان، آیه « «لَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»؛ در قیامت از کسی شفاعت پذیرفته نمی‌شود»(1) را بدون توجّه به آیات دیگر دستاویز قرار داده و به‌کلّی منکر شفاعت شده‌اند.

به هر حال ایرادهای مخالفان شفاعت را در چند مطلب می‌توان خلاصه کرد:

الف) اعتقاد به شفاعت، روح سعی و تلاش را تضعیف می‌کند.

1- سوره بقره، آیه 48.

ب) اعتقاد به شفاعت، انعکاسی از جوامع عقب‌مانده و ارباب و رعیتی است.
ج) اعتقاد به شفاعت موجب تشویق به گناه و رها کردن مسؤولیّت‌هاست.
د) اعتقاد به شفاعت نوعی شرک و چندگانه‌پرستی و مخالف قرآن است.
ه) اعتقاد به شفاعت مفهومش دگرگون شدن احکام خداوند و تغییر اراده فرمان اوست.
ولی چنانکه خواهیم گفت همه این ایرادها از آنجا ناشی شده که شفاعت را از نظر مفهوم قرآنی با شفاعت‌های انحرافی رایج در میان عوام اشتباه کرده‌اند. از آنجا که این مسأله هم در جهت اثبات و هم در جهت نفی دارای اهمّیّت ویژه‌ای است باید مشروحاً از مفهوم شفاعت، فلسفه شفاعت، شفاعت در قرآن و حدیث بحث کنیم تا هرگونه ابهامی در زمینه آیات مربوط به شفاعت برطرف شود.(1)

مفهوم واقعی شفاعت

اشاره

واژه «شفاعت» از مادّه «شَفع» به‌معنای جفت و «ضَمُّ الشَّیءِ الی مِثلِهِ» گرفته شده، نقطه مقابل آن «وتر» به‌معنای تک و تنهاست، آن‌گاه بر ضمیمه شدن فرد برتر و قوی‌تر برای کمک به فرد ضعیف‌تر اطلاق گردیده. این لفظ در عرف و شرع به دو معنی بیان شده است:

1. شفاعت در عرف:

هنگامی که «شفیع» از موقعیّت و شخصیّت و نفوذ خود بهره ببَرد و نظر صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیردستان خود عوض کند که گاه این امور با استفاده از نفوذ شخص یا وحشتی که از نفوذ او دارند و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تأثیر قرار دادن عواطف و زمانی با تغییر دادن مبانی فکری او درباره گناه مجرم و استحقاق او و مانند اینها صورت می‌گیرد.
شفاعت طبق این معنی هیچ دگرگونی در روحیّات و فکر مجرم یا متّهم ایجاد نمی‌کند. تمام تأثیرها و دگرگونی‌ها مربوط به کسی است که نزد او شفاعت می‌شود- دقّت کنید.

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 48 سوره بقره.

ص: 247

این‌نوع شفاعت در بحث‌های مذهبی مطلقاً معنا ندارد، زیرا نه خداوند اشتباه می‌کند که بتوان نظر او را تغییر داد، نه عواطف به این معنی که در انسان است دارد تا بتوان آن را برانگیخت، نه از نفوذ کسی وحشت دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می‌زند.

2. شفاعت در شرع:

این‌نوع «شفاعت» بر محور دگرگونی و تغییر موضع شفاعت‌شونده دور می‌زند. یعنی شفاعت‌شونده موجباتی فراهم می‌سازد که از یک وضع نامطلوب و در خور کیفر بیرون آمده و به‌وسیله ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار می‌دهد که شایسته و مستحقّ بخشودگی شود. چنانکه خواهیم دید ایمان به این نوع شفاعت، در واقع، مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده و بیداری و آگاهی است. شفاعت در منطق اسلام از این نوع است و خواهیم دید که تمام ایرادها و خرده‌گیری‌ها متوجّه تفسیر اوّل شفاعت می‌شود، نه مفهوم دوم که معنایی منطقی و معقول و سازنده دارد.

شفاعت در عالم تکوین

آنچه در مورد شفاعت به تفسیر صحیح و منطقی آن گفتیم در جهان تکوین و آفرینش نیز (علاوه بر عالم تشریع) فراوان دیده می‌شود. نیروهای قوی‌تر این جهان به نیروهای ضعیف‌تر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدف‌های سازنده پیش می‌برند: آفتاب می‌تابد، باران می‌بارد و بذرها را در دل زمین آماده می‌سازد تا استعدادهای درونی خود را به‌کار گیرند و نخستین جوانه حیات را بیرون بفرستند، پوست دانه‌ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سر برآورده به‌سوی آسمان- که از آن نیرو دریافت داشته‌اند- پیش بروند.

مدارک شفاعت

اکنون به مدارک اصلی و دست اوّل در مورد شفاعت می‌پردازیم که در قرآن مجید به مسأله «شفاعت» (با همین عنوان) در حدود سی مورد اشاره شده است.

البتّه بحث‌ها و اشارات دیگری به این مسأله بدون ذکر این عنوان دیده می‌شود.
این آیات به چند گروه تقسیم می‌شود:
گروه اوّل آیاتی است که به‌طور مطلق شفاعت را نفی می‌کند، مانند: « «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأتِیَ يَوْمٌ لَابَيْعٌ فِيهِ وَ لَاخُلَّةٌ وَ لَاشَفَاعَةٌ»؛ از آنچه به شما روزی دادیم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروشی است (تا بتوانید نجات خود را خریداری کنید) و نه دوستی سودی دارد و نه شفاعتی شامل حالتان می‌شود».(1) در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: « «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»؛ شفاعتی از کسی پذیرفته نمی‌شود».(2) در این آیات راه‌های متصوّر برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح، چه از طریق پرداختن عوض مادّی یا پیوند و سابقه دوستی و یا مسأله شفاعت نفی شده است.
در مورد برخی مجرمان می‌خوانیم: « «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»؛ ازاین‌رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آنان سودی نمی‌بخشد».(3)
گروه دوم آیاتی است که «شفیع» را فقط خدا معرّفی می‌کند. مانند: « «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ ولیّ وَ لَاشَفِيعٍ»؛ هیچ سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای برای شما جز خداوند نیست».(4) « «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»؛ بگو: تمام شفاعت تنها از آنِ خداست».(5) گروه سوم آیاتی است که شفاعت را به اذن و فرمان خدا مشروط می‌کند مانند:
« «مَنْ ذَاالَّذِی يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ چه کسی می‌تواند نزد خدا جز به اذن خدا

1- سوره بقره، آیه 254.

2- سوره بقره، آیه 48.

3- سوره مدّثّر، آیه 48.

4- سوره سجده، آیه 4.

5- سوره زمر، آیه 44.

شفاعت کند». (1) « «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ»؛ شفاعت نزد خدا جز برای کسی که (خداوند) برای او اذن شفاعت داده سودی ندارد».

(2) گروه چهارم آیاتی است که شرایطی برای شفاعت‌شونده بیان کرده است که گاه این شرط را خشنودی خدا معرّفی می‌کند، مانند « «وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی ؛ و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است، شفاعت نمی‌کنند». (3) طبق این آیه، شفاعت شفیعان تنها شامل حال کسانی است که به مقام «ارتضاء» یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند رسیده‌اند.

گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرّفی می‌کند می‌گوید: « «لَا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْدًا»؛ آنان هرگز مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد خداوند رحمان پیمانی گرفته است». (4) گاهی صلاحیّت شفاعت شدن را از برخی مجرمان سلب می‌کندمی فرماید:

« «مَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ و لَاشَفِیعٍ یُطَاعُ»؛ برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد و نه شفاعت‌کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود». (5) به این ترتیب، داشتن پیمان الهی، یعنی ایمان و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم، جزءِ شرایط حتمی شفاعت است.

آیات شفاعت به‌خوبی نشان می‌دهد که مسأله شفاعت از نظر منطق اسلام موضوع بی‌قید و شرطی نیست، بلکه شرایطی دارد. یعنی هم به جرمی که درباره آن شفاعت صورت می‌گیرد توجّه می‌شود، شخص شفاعت‌شونده و هم به

1- سوره بقره، آیه 255.

2- سوره سبأ، آیه 23.

3- سوره انبیاء، آیه 28.

4- سوره مریم، آیه 87.

5- سوره غافر، آیه 18.

شخص شفاعت‌کننده. و این جوانب است که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می‌سازد. مثلاً گناهانی مانند ستم به‌کلّی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می‌گوید: ظالمان شفیع مُطاعی ندارند. واگر ظلم را به‌معنای وسیع کلمه- چنانکه در برخی احادیث خواهد آمد- تفسیر کنیم، شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود پشیمان و در مسیر جبران و اصلاحند. در این صورت شفاعت پشتوانه‌ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه.

و اینکه برخی تصوّر می‌کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ آن را به‌زودی خواهیم داد.

از طرف دیگر، طبق آیه 28 سوره انبیاء، تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می‌شوند که به مقام «ارتضاء» رسیده و، طبق آیه 87 سوره مریم، دارای عهد الهی‌اند.

این دو عنوان، چنانکه از مفهوم لغوی آنها و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده استفاده می‌شود، به‌معنای ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیّئات (نیکی اعمال و بدی اعمال) و گواهی به درستی تمام مقرّراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد و نشانه چنین بازتاب و انعکاسی این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدّسی را به رسمیّت نمی‌شناسند بیرون آورَد و به تجدیدنظر در برنامه‌های خود بپردازد.

قرآن درباره آمرزش گناهان در سایه شفاعت فرموده است: « «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِیمًا»؛ اگر از این مخالفان آن‌گاه که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند)، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».(1) در این آیه

1- سوره نساء، آیه 64.

توبه و استغفار مجرمان مقدّمه‌ای برای شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده است.
یا در جای دیگر آمده است: « «قَالُوا یَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَاطِئِینَ* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»؛ گفتند: ای پدر، از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم،- گفت: به‌زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است». (1) در این آیات نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران یوسف از پدر، به خوبی دیده می‌شود.
در مورد شفاعت فرشتگان در قرآن می‌خوانیم که استغفار و شفاعت آنان تنها برای افراد باایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حق است: « «وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ»؛ و (فرشتگان) برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند (و می‌گویند:) پروردگارا، رحمت و دانش تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار». (2) قرآن در مورد شفاعت‌کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند: « «إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقّ»؛ مگر آنان که شهادت به‌حق داده‌اند». (3) به این ترتیب، شفاعت‌شونده باید نوعی ارتباط و پیوند با شفاعت‌کننده برقرار سازد، پیوندی از طریق توجّه به حق و گواهی قولی و فعلی به آن، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

1- سوره یوسف، آیات 97 و 98.

2- سوره غافر، آیه 7.

3- سوره زخرف، آیه 86.

در روایات اسلامی تعبیرات فراوانی می‌بینیم که مکمّل مفاد آیات مربوط به شفاعت است و گاهی صریح‌تر از آن، از جمله:

در تفسیر برهان از امام کاظم علیه السلام از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم «

شَفاعَتی لِأَهلِ‌الکَبائِرِ مِن‌امَّتِی

؛ شفاعت من برای مرتکبان گناهان کبیره است». (1) ابن ابی عمیر راوی حدیث می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می‌فرماید: «وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ‌ارْتَضَی و مسلّماً کسی که مرتکب کبائر شود مورد رضا و خشنودی خداوند نیست؟ امام فرمود: هر فرد باایمانی که مرتکب گناهی می‌شود طبعاً پشیمان خواهد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پشیمانی از گناه، توبه است» و کسی که پشیمان نشود مؤمن واقعی نیست و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او «ظلم» است و خداوند در قرآن می‌فرماید: «ظالمان دوست و شفاعت‌کننده‌ای ندارند». (2) مضمون صدر حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان گناهان کبیره می‌شود، ولی ذیل حدیث روشن می‌کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت، واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خودسازی و جبران برساند و از ظلم و طغیان و قانون‌شکنی برهانَد- دقّت کنید.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام در نامه‌ای که به صورت متّحدالمآل برای اصحابش نوشت چنین نقل شده است: «

مَن سَرَّهُ أن یَنفَعَهُ شَفاعَةُ الشّافِعِینَ عِندَ اللّهِ فَلیَطلُب الَی اللّهِ أن یَرضی عَنهُ

؛ هر که دوست دارد مشمول شفاعت شود باید خشنودی خدا را جلب کند». (3) لحن این روایت نشان می‌دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای برخی یاران امام خصوصاً و جمعی از مسلمانان به‌طور عام رخ داده است صادر شده و باصراحت، شفاعت‌هایی که به ارتکاب گناه تشویق می‌کند نفی شده است.

1- بحارالانوار، ج 8، ص 30.

2- همان، ص 352.

3- همان، ص 53.

باز در حدیث پرمعنای دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: « اذا کانَ یَومَ القیامَةِ بَعَثَ اللّهُ العالِمَ وَالعابِدَ فَاذا وَقفاً بَینَ یَدَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ قیلَ لِلعابِدِ انطَلِق الَی الجَنَّةِ وَقیلَ لِلعالِمِ قِف تَشفَعُ لِلنّاسِ بِحُسنِ تأدیبِکَ لَهُم

؛ در روز رستاخیز، خداوند عالم و عابد را برمی‌انگیزد. به عابد می‌گوید تنها به‌سوی بهشت رو، امّا به عالم می‌گوید بایست و برای مردمی که تربیت کردی شفاعت کن».(1) در این حدیث پیوندی میان «تأدیب عالم» و شفاعت او در مورد شاگردانش که مکتب او را درک کرده‌اند دیده می‌شود که می‌تواند پرتویی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکنَد. به علاوه اختصاص شفاعت به عالم و نفی آن از عابد، نشانه دیگری است از اینکه شفاعت در منطق اسلام مطلبی قراردادی یا پارتی‌بازی نیست، بلکه مکتبی تربیتی و تجسّمی است از تربیت در این جهان.

فلسفه شفاعت

اشاره

مفهوم شفاعت و مدارک آن را که روشنگر مفهوم آن بود دانستیم، ازاین‌رو درک فلسفه‌های اجتماعی و روانی آن چندان مشکل نیست. به‌طور کلّی توجّه به اصل شفاعت می‌تواند چند اثر زیر را در معتقدان داشته باشد:

الف) مبارزه با روح یأس و ناامیدی:

کسانی که مرتکب جرایم سنگین می‌شوند از یک‌سو گرفتار ناراحتی وجدان و از سوی دیگر گرفتار یأس از بخشودگی در پیشگاه خدا می‌شوند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می‌یابند عملاً حاضر به هیچ‌گونه تجدیدنظر نیستند و با توجّه به تیرگی افق آینده در نظرشان، ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و نوعی آزادی عمل برای خود تحت این عنوان که رعایت مقرّرات برای آنها سودی ندارد قائل شوند.
درست همانند بیماری که از بهبودی مأیوس شده و سدّ پرهیز را به‌کلّی شکسته است، زیرا آن را بی‌دلیل و فاقد تأثیر می‌داند.

1- بحارالانوار، ج 2، ص 16.

ب) ناراحتی وجدان:

که ناشی از این‌گونه جرایم است موجب اختلالات روانی یا تحریک حسّ انتقامجویی از جامعه‌ای که او را چنین آلوده کرده است می‌شود و به این ترتیب، گناهکار به عنصری خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه مبدّل می‌شود و لذا ایمان به شفاعت روزنه‌ای به سوی روشنایی بر روی او می‌گشاید و امید به آمرزش، او را به کنترل خویش و تجدیدنظر و حتّی جبران گذشته تشویق می‌کند، حسّ انتقامجویی در او تحریک نمی‌شود و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به عنصری سالم و صالح را می‌دهد.
بنابراین اگر بگوییم توجّه به شفاعت به‌معنای صحیح، عاملی سازنده و بازدارنده است که می‌تواند از فردی مجرم و گناهکار، فرد صالحی بسازد گزاف نگفته‌ایم. ازاین‌رو می‌بینیم که حتّی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده که مبادا یأس و نومیدی آنان را به کانون خطری در درون خود زندان‌ها مبدّل گردانَد یا آنان را گرفتار اختلال روانی سازد.

حیات و مرگ دل‌ها

اشاره

5
یا عَلیّ، ثَلاثٌ مُجالَسَتُهُم تُمیتُ القَلبَ: مُجالَسَةُ الأنذال وَمُجالَسَةُ الاغنیاء وَالحَدیثُ مَعَالنّساءِ.
ای علی، همنشینی با سه چیز قلب را می‌میرانَد: همنشینی با انسان‌های پست، همنشینی با ثروتمندان، سخن گفتن با زنان.
بحارالانوار، ج 77، ص 45

نور هدایت
از این فقره از وصیّت‌نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیرمؤمنان علی علیه السلام نکاتی استفاده می‌شود، ازجمله:
1. از این حدیث می‌توان استفاده مهمّی در مورد حیات و مرگ قلب کرد. قلب در اینجا کنایه از روح و جان آدمی است. یعنی علاوه بر اینکه جسم آدمی حیات و ممات دارد، دل و روح آدمی دارای حیات و مرگ است که از آن تعبیر می‌شود به «حیات و مرگ معنوی».
امام سجّاد علیه السلام در مناجات تائبین می‌فرماید: «
إلهی ألبَسَتنی الخَطَایا لِباسَ مَسکِنَتی وَأماتَ قَلبی عَظیمَ جَنایَتی
؛ خدایا، خطاهایم بر من لباس خواری پوشانده و دوری از تو جامه بیچارگی به تنم کرده و جنایات و گناهان بزرگم قلبم را میرانده است».
این دعا دلالت دارد که قلب دارای مرگ و زندگی است. و اصلًا مناجات تائبین

خود بیانگر عوامل مرگ و حیات قلب است. امام عرض می کند: خدایا با توبه قلبم را زنده کن؛ بدین معنا که حیات با توبه و مرگ با گناهان صورت می‌پذیرد.

برخی افراد در کنارشان هزاران درس عبرت صورت می‌گیرد، یا هزاران آیه و روایت و مواعظ تکان‌دهنده در گوششان می‌خوانند، امّا کوچک‌ترین اثری در آنها ندارد، چون قلبشان مرده است.

حیات را می‌توان با دو چیز به‌خوبی شناخت: حس و حرکت. یعنی موجودی که نه احساس دارد و نه حرکت مرده است، یا کسی که سوزن در بدنش فرو می‌کنی امّا تکان نمی‌خورد مرده است، یا اینکه احساس نمی‌کند آن عضو از بدنش مرده است چنانکه قرآن در بحث از حیات و مرگ معنوی گاه مثلاً برخی مرده‌ها را در ردیف زنده‌ها قرار می‌دهد می‌گوید: « «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ (ای پیامبر) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند». (1) یا در جای دیگر عدّه‌ای از زنده‌ها را در صف مرده‌ها قرار می‌دهد می‌گوید:

«إِنَّکَ لَاتُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ». (2)

در جای دیگر می‌فرماید: « «لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا»؛ تا هر کس را که زنده است (و حیات انسانی دارد) انذار کند». (3) قرآن وسیله انذار انسان‌های زنده است.

انسان‌ها دارای چند نوع حیات و مرگند:
نخست حیات و مرگ نباتی که مظهرش همان نمو و رشد و تغذیه و تولید مثل

1- سوره آل عمران، آیه 169.

2- سوره نمل، آیه 80.

3- سوره یس، آیه 70.

است و از این نظر با تمام گیاهان همگام است.
دیگر حیات و مرگ حیوانی که نشانه بارز آن احساس و حرکت است و در این دو ویژگی نیز با تمام حیوانات یکسان است.
امّا نوع سوم از حیات مخصوص انسان‌هاست و آنها را از دیگر گیاهان و حیوانات جدا می‌کند که آن حیات انسانی و روحانی است. این همان چیزی است که در روایات اسلامی از آن به «حیاةالقلوب» تعبیر شده که منظور از «قلب» در اینجا همان «روح»، «عقل» و «عواطف» انسان است. در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه‌ها و کلمات قصار نهج‌البلاغه روی این مسأله بسیار تأکید شده است. در خطبه 110 درباره قرآن می‌گوید: «
تَفَقَّهُوا فِیهِ فَإِنَّهُ رَبیعُ القُلُوبِ
؛ درباره قرآن بیندیشید که بهار حیات‌بخش دل‌هاست».
و در خطبه 133 درباره حکمت و دانش می‌فرماید: «
هِیَ حَیاةٌ لِلقَلبِ المَیِّتِ
؛ حکمت مایه حیات دل‌های مرده است».
و گاهی بیماری قلب را در برابر بیماری بدن قرار داده و می‌فرماید: «
وَاشَدُّ مِن مَرَضِ البَدَنِ مَرَضُ القَلبِ
؛ بدتر از بیماری تن بیماری دل است». (1) در جایی دیگر می‌فرماید: «
مَن قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلبُهُ
؛ هر کس روح ورع‌اش کم شود قلبش می‌میرد». (2) و تعبیرات فراوان دیگر.
از سوی دیگر قرآن مجید برای انسان نوع خاصّی از بینایی و شنوایی و درک و شعور غیر از بینایی و شنوایی و شعور ظاهری قائل شده چنانکه درباره کافران می‌فرماید: « «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَایَعْقِلُونَ»؛ (کافران) کر و لال و کورند؛ ازاین‌رو چیزی نمی‌فهمند». (3) در جای دیگر منافقان را بیماردلانی می‌نامد که خداوند بر بیماریشان

1- نهج‌البلاغه، حکمت 388.

2- همان، حکمت 349.

3- سوره بقره، آیه 171.

می‌افزاید: «فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا».(1)
قرآن مجید کسانی را که ترس از خدا در وجودشان نیست سنگدلانی معرّفی کرده که قلبشان از سنگ خارا نیز سخت‌تر است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً».(2)
درباره گروهی از کافران تعبیری دارد که ضمن آن ایشان را ناپاکان معرّفی می‌کند می‌گوید: « «أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهّرَ قُلُوبَهُمْ»؛ آنان کسانی‌اند که خدا نمی‌خواهد دل‌هایشان را پاک سازد».(3) در جای دیگر می‌فرماید: دعوت تو را تنها زنده‌گانی که گوش شنوا دارند اجابت می‌کنند نه مرده‌ها. « «إِنَّمَا یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَی یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ»؛ تنها کسانی (دعوت تو را) می‌پذیرند که گوش شنوا دارند، امّا مردگان (و آنها که گوش شنوا ندارند، ایمان نمی‌آورند؛ و) خدا آنها را (در قیامت) برمی‌انگیزد؛ سپس به‌سوی او بازگردانده می‌شوند».(4) از مجموع آنچه گذشت و تعبیرات فراوان دیگری که مشابه آن است به‌خوبی روشن می‌شود که قرآن محور حیات و مرگ را همان محور انسانی و عقلانی می‌شمرد، چرا که تمام ارزش انسان در همین بخش نهفته شده است.
عوامل مرگ و حیات روحانی بسیار زیاد است، ولی قدر مسلّم اینکه نفاق، کبر، عصبیت، جهل و گناهان بزرگ، قلب را می‌میراند، چنانکه در مناجات تائبین از مناجات‌های پانزده‌گانه زین‌العابدین امام سجّاد علیه السلام می‌خوانیم:
وَأماتَ قَلبی عَظیمُ جَنایتی
».(5) رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: همنشینی با انسان‌های آلوده و پست، قلب را

1- سوره بقره، آیه 10.

2- سوره بقره، آیه 74.

3- سوره مائده، آیه 41.

4- سوره انعام، آیه 36.

5- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 69 و 70 سوره یس.

می‌میراند و انسان بر اثر مجالست با چنین کسانی به جاهایی سقوط می‌کند که بسا مایه عبرت همگان می‌شود.
«نذل» به‌معنای رذل و پست از نظر اخلاقی، دینی، فکری.
انسان از چهار راه کسب شخصیّت می‌کند:
الف) پدر و مادر که در دامان آنها پرورش می‌یابد.
ب) جامعه و کوچه و بازار و هر آنچه به عرف و عادت و محیط تعبیر می‌کنند.
ج) معلّم و استاد.
د) دوست و همنشین که بخش عمده شخصیّت هر کسی مولود همنشینی با دوستان است. یعنی اگر آنان آلوده باشند او هم آلوده می‌شود و اگر اینها پاک باشند او هم پاک می‌شود.
در انسان حالتی روانی به نام «محاکات» (تقلید) وجود دارد که هر چه را ببیند بی‌اختیار تقلید می‌کند. مثلاً کسی خمیازه می‌کشد بیشتر کسانی که اطراف او هستند خمیازه می‌کشند. بسیاری از صفات و حالات در انسان چنین است که با محاکات ناخودآگاه در انسان منعکس می‌شود که از جمله آنها تأثیر احوال و اخلاق دوست بر دوست است. فرموده‌اند: اگر افراد خویشتن‌دار را دیدید که نتوانستید آنان را در برخورد اوّل و دوم تشخیص بدهید، نگاه به دوستان و همنشینانش کنید (
فَانظُروا الی خُلَطائِهِ
).(1) بی‌شک انسان بخش مهمّی از افکار و صفات اخلاقی خود را از دوستانش می‌گیرد. این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن پایه است که در روایات اسلامی از حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده است‌که فرمود: «درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید، چرا که انسان به دوستان و یاران و رفقایش شناخته می‌شود».
امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «
وَ مَن اشتَبَهَ عَلَیکُم أمرُهُ وَ لَم تَعرِفوا دینَهُ

1- بحارالانوار، ج 74، ص 197.

فَانظُروا الی خُلَطائِهِ فَاِن کانوا أهلَ دینِ اللّهِ فَهُوَ عَلی دینِ اللّهِ وَ ان کانوا عَلی غَیرِ دینِ اللّهِ فَلاحَظَ لَهُ مِن دینِ اللّهِ
؛ هرگاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آیین خدا باشند او نیز پیرو آیین خداست و اگر بر آیین خدا نباشند او نیز بهره‌ای از آیین حق ندارد».
به‌راستی گاه نقش دوست در خوشبختی و بدبختی انسان از هر عاملی مهم‌تر است. گاه او را تا سرحدّ فنا و نیستی پیش می‌برد و گاه او را به اوج افتخار می‌رسانَد.
اگر دیدید که عدّه‌ای لاابالی و ولگرد دور او جمع‌اند، هرچه جانماز آب بکشد فریب او را نخورید، زیرا «
انَّ المَرءَ عَلی دینِ خَلیلِهِ وَ قَرینِهِ
؛ آدمی بر دین دوست و همنشین‌اش است». (1) بنابراین همنشینی با اراذل، قلب را می‌میراند.
2. همنشینی با اغنیا نیز قلب انسان را می‌میراند. البتّه مراد از اغنیا در اینجا نوع اغنیاست. چنین نیست که هر کس غنی بود بد باشد. بسا ثروتمندانی که همنشینی با آنها سعادت بیافریند، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که ثروت زیادی داشت و همین که می‌شنود کسی ذکر «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ» می‌گوید، نصف اموالش را در راه خدا به او می‌بخشد. و این حساب دیگری دارد. یعنی در اغنیای متدین بحثی نیست، بلکه چون غالب و بیشتر اغنیا انسان‌های مرفّه، بی‌درد، ازخودراضی، متکبّر و غرق در ناز و نعمت‌اند و وقتی انسان با آنان می‌نشیند، یا درباره درآمدها، یا درباره مخارج زندگی سخن می‌گویند از خدا و پیغمبر و معنویات یا سخنی نمی‌گویند یا کم می‌گویند. گاه شاید شصت نوع چلوخورش را برای شما می‌شمارد، علم و آگاهی و اطّلاعات در انواع غذاها، چرندگان و پرندگان، وسایل عیش و نوش بسیار دارند، امّا همین که یک بحث اخلاقی شود همه ساکت و خاموش می‌شوند گویی خاک قبرستان بر سرشان پاشیده شده است. مجالست با چنین اغنیایی،

1- بحارالانوار، ج 74، ص 197.

قلب را می‌میراند.(1) 3. سخن گفتن با زنان قلب را می‌میرانَد. البتّه نه در مورد زنان باایمان و دیندار، زیرا بیشتر بحث‌های زنان درباره تجمّلات است، یا درباره زیورآلات و یا عیبجویی دیگران. خلاصه در هر جایی که سخن از دنیا و تجمّلات و زرق و برق باشد موجب مرگ قلب می‌شود، زیرا واژه «حدیث» به معنی گفت‌وگو است و این لازمه مجالست است.
قرآن درباره زنان تعبیر جالبی دارد می‌گوید: « «أَوَ مَنْ یُنَشَّؤُا فِی‌الْحِلْیَةِ وَهُوَ فِی‌الْخِصَامِ غَیْرُ مُبِینٍ»؛ آیا کسی را که میان زینت‌ها پرورش می‌یابد و هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟»(2)
چرا که اینان در زینت پرورش می‌یابند. یعنی بافت فکری‌شان بافت تجمّلاتی است. به این نکته باید توجّه داشت که عوامل حیات و مرگ قلب بسیار زیاد است و انسان باید مراقب باشد که روح و جان خود را به دست هر کس نسپارد.

1- شاید یکی از دلایل اینکه همنشینی با اغنیا موجب مرگ معنوی می‌شود این باشد که سرچشمه غالب مفاسد اجتماعی ثروتمندان از خدا بی‌خبری‌اند که در ناز و نعمت و عیش و هوس غرقند و هر نغمه اصلاحی و انسانی و اخلاقی در گوششان ناهنجار است؛ به همین دلیل، همیشه در صف اوّل در مقابل پیامبران ایستاده بودند و همیشه دعوتشان را که به نفع عدل و داد و حمایت از مستضعفان بوده بر ضدّ خود می‌دیدند.(رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 16- 17 سوره اسراء).

2- سوره زخرف، آیه 18.

اموری که امّت طاقت آن را ندارند

6
یا علیُّ، ثَلاثٌ لا تُطیقُها هذِهِ الامَّةِ: المواساةُ لِلأخِ فی مالِهِ وَانصافُ النّاسِ مِن نَفسِهِ وَذِکرُ اللّهِ عَلی کُلّ حالٍ وَلَیسَ هُوَ: «سُبحانَ اللّهِ وَالحَمدُلِلّهِ وَلا إله إلّااللّهُ وَاللّهُ اکبَرُ» وَلکِن إذا وَرَدَ عَلی ما یَحرُمُ عَلَیهِ خافَ اللّه عَزَّوَجَلَّ عِندَهُ وَتَرکَه.
ای علی، سه کار است که این امّت طاقت آن را ندارند (و از همه ساخته نیست):
مواسات با برادران دینی در مال؛ حقّ مردم را از خویشتن دادن و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) «سبحان اللّه و الحمدللّه و لا إله إلّااللّه و اللّه اکبر» نیست، بلکه یاد خدا آن است که وقتی انسان در برابر حرامی قرار می‌گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید.
بحارالانوار، ج 77، ص 45

نور هدایت
حدیث مورد بحث بسیار پرمحتوا واز احادیث معروف است. حضرت می‌فرماید: سه چیز است که امّت طاقت آن را ندارند. یعنی کار مشکلی است و از همه ساخته نیست.
1.
«المواساة للاخ»
انسان در مورد دیگران مواسات داشته باشد. گاه ممکن است انسان انفاق کند یا صدقه و قرض بدهد، امّا مواسات داشتن یعنی اینکه اموالش را با دیگران تقسیم کند و این کار بسیار مشکلی است. از این جمله

استفاده می‌شود که گاه از اموال و خوراک و لباس در راه خدا انفاق کنیم. البتّه در این صورت نباید مغرور شویم که گامی برداشته‌ایم، بلکه باید خود را مقصّر بدانیم چون هنوز به مواسات و از آن بالاتر به مقام ایثار نرسیده‌ایم. و اگر اهل مواسات نباشیم لااقل این اثر را می‌تواند در ما بگذارد که هر چه کمک می‌کنیم باز خود را مقصّر بدانیم نه طلبکار. چون این کوچک‌ترین کاری است که یک مسلمان می‌تواند انجام دهد.

میهمانی ایثارگرانه

در مجمع‌البیان نقل شده است که کسی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:
گرسنه‌ام. حضرت دستور داد از منزل غذایی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود، فرمود: چه کسی امشب این مرد را میهمان می‌کند؟ مردی از انصار برخاست و او را به منزل خود برد، امّا جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت. غذا را برای میهمان آورد و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت: کودکان را به هر ترتیب ساکت کند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی‌آنکه چیزی از غذا در دهان بگذراند دهانشان را تکان می‌دادند.
میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می‌خورند و به مقدار کافی خورد و آنها شب را گرسنه خوابیدند. صبح خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند حضرت نگاهی به ایشان کرد و تبسّم فرمود و بی‌آنکه آنان سخن بگویند آیه «وَیُؤْثِرُونَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ»(1) را تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود.(2)

ابوذر گوید از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: « انَّما هُم اخوانُكُم فَاكسُوهُم مِمّا تَلبَسُونَ

1- ترجمه:« آنها(مهاجران) را بر خود مقدّم می‌دارند، هرچند خودشان نیازمند باشند». سوره حشر، آیه 9.

2- مجمع البیان، ج 9، ص 430.

وَ أطعِمُوهُم مِمّا تُطعَمونَ فَما رُؤِیَ عَبدُهُ بَعدَ ذلِکَ الّا وَ رِداؤُهُ رِدائُهُ وَازارُهُ ازارُهُ مِن غَیرِ تَفاوُتٍ
؛ زیردستان شما برادران شما هستند از آنچه می‌پوشید به آنان بپوشانید و از آنچه می‌خورید به آنها اطعام کنید».(1) در حدیثی می‌خوانیم: «
لا یَجوزُ لِلرَّجُلِ ان یَخُصَّ نَفسَهُ بِشَیءٍ مِنَ المَأکولِ دُونَ عَیالِهِ
؛ برای انسان سزاوار نیست که در خانه غذای اختصاصی داشته باشد و از چیزی بخورد که خانواده او نمی‌خورند».(2) 2. «
إنصافُ النّاسِ مِن نَفسِهِ
» پیشتر اشاره کردیم که جامعه اسلامی جامعه‌ای است که حق در آن دادنی است نه گرفتنی. یعنی بدهکار دنبال طلبکار می‌گردد.
هر وقت صاحب حق را پیدا کرد و حقّش را ادا کرد، خدا را شکر می‌کند که از زیر بار سنگین حقّ‌الناس راحت شد.
3. «
وَذِکرُ اللّهِ عَلی کُلّ حالٍ
» از جمله چیزهایی که از عهده همگان برنمی‌آید به یاد خدا بودن در همه احوال است. البتّه یادی که برای انسان انگیزه باشد.
«ذکر» سه معنی دارد: لفظی، قلبی، عملی.
ذکر لفظی آسان است و ذکر قلبی مشکل و ذکر عملی از همه مشکل‌تر. یعنی اینکه خداوند را در زندگی عملی حاضر و ناظر دانستن، اعمالت نشان بدهد که خدا در آنها حضور دارد.
فرمود: «
وَلَیسَ هُوَ
» با اینکه این اذکار از مهم‌ترین ذکرهایی است که در روایات بر آنها تأکید فراوان شده است، فرمود: ذکر منحصر به اینها نیست، بلکه حقیقت ذکر این است که وقتی وارد بر عمل حرامی شود همان‌قدر از خدا بترسد و گناه را ترک کند.
بنابراین ذکر اللّه گوهر گرانبهایی است که هر چه درباره آن گفته شود کم است. اصولاً روح نماز و عبادات همه ذکر اللّه است. یعنی به همان مقدار از نماز

1- جوامع الجامع، ج 2، ص 338.

2- بحارالانوار، ج 9، ص 221.

که حواسمان هست و در آن حضور قلب داریم، نماز است و بقیّه‌اش پوست بدون مغز. هدف اصلی عبادات ذکر خداست که مهم‌ترین عامل حفاظت انسان در مقابل گناهان است. کسانی که آلوده به جنایات و خطاهای بزرگ می‌شوند و رسوایی‌های بزرگ به بار می‌آورند قطعاً اهل ذکر اللّه نیستند، چون اگر اینها اهل ذکر باشند در هنگام گناه وقتی که به یاد خدا بیفتند این‌گونه نمی‌شدند و این بدبختی‌ها و رسوایی‌ها که درس عبرت است به بار نمی‌آوردند. بنابراین اگر خواستیم خود را در مقابل همه چیز بیمه کنیم باید در همه حال به یاد خدا باشیم.

یعنی انسان باید عادت کند که خدا را فراموش نکند. مثلًا وارد مجلسی می‌شود ذکر خدا را داشته باشد. ذکر خدا مایه آرامش انسان در این دنیا هم هست: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنَّ الْقُلُوبُ».(1)

ذکر خدا چیست و چگونه است؟

«ذکر» چنانکه راغب در مفردات گفته، گاهی به‌معنی حفظ مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه «حفظ» به آغاز آن گفته می‌شود و کلمه «ذکر» به ادامه آن و گاهی به‌معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است.

در حدیثی می‌خوانیم که علی علیه السلام فرمود: «

الذِّکرُ ذِکرانِ: ذِکرُ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِندَ المُصیبَةِ وَافضَلُ مِن ذلِکَ ذِکرُ اللّهِ عِندَ ما حَرَّمَ اللّهُ عَلَیکَ فَیَکونَ حاجِزاً

؛ ذکر بر دو گونه است: یاد خدا کردن هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن) و از آن برتر این است که خدا را در برابر محرّمات یاد کند و میان او و حرام سدّی ایجاد کند».(2) به همین دلیل در برخی روایات، ذکر خداوند سپر و وسیله دفاعی شمرده شده. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله رو به یارانش کرد و فرمود: «

اتَّخَذُوا جُنَّةً فَقالوا: یا رَسولَ اللّهِ أمِن عدوٍّ قَد اظَلَّنا؟ قالَ لا وَلکِنَّ مِن

1- سوره رعد، آیه 28.

2- بحارالأنوار، ج 93، ص 164.

النّارِ، قولوا سُبحانَ اللّهِ وَالحَمدُلِلّهِ وَلا إلهَ إلّااللّهُ وَاللّهُ أكبَرُ
؛ سپرهایی برای خود فراهم سازید. عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده‌اند؟ فرمود: نه، از آتش (دوزخ)؛ بگویید:
سبحان‌اللّه والحمدللّه، خدا را به پاکی بستایید و بر نعمت‌هایش شکر گویید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید».(1)

حضرت موسی همیشه به یاد خدا بود

این نکته در زندگی حضرت موسی علیه السلام قابل توجّه است که همیشه به یاد خدا و متوجّه درگاه او بود و حلّ هر مشکلی را از او می‌خواست.

هنگامی که مرد قبطی را کشت و ترک اولایی از او سرزد فوراً از خدا تقاضای عفو و مغفرت کرد «گفت: پروردگارا، من به خویشتن ستم کردم، مرا بیامرز» «قَالَ رَبّ إِنّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی».(2)

و هنگامی که از مصر بیرون آمد «گفت: پروردگارا، مرا از این قوم ستمکار رهایی بخش» «قَالَ رَبّ نَجّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ».(3)

و هنگامی که متوجّه سرزمین مدین شد «گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند» «قَالَ عَسَی رَبّی أَنْ یَهْدِیَنِی سَوَاءَ السَّبِیلِ».(4)

هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرمید «گفت: پروردگارا، به هر خیر و نیکی که بر من فرو فرستی نیازمندم» «فَقَالَ رَبّ إِنّی لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ».(5)

این دعای اخیر موسی در بحرانی‌ترین لحظات زندگی او و به‌قدری مؤدّبانه

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 29 سوره رعد.

2- سوره قصص، آیه 16.

3- سوره قصص، آیه 21.

4- سوره قصص، آیه 22.

5- سوره قصص، آیه 24.

و توأم با آرامش و خونسردی بود که حتّی نگفت خدایا نیازهای مرا برطرف کن، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان توام.
البتّه تصوّر نشود که حضرت موسی فقط در سختی‌ها در فکر پروردگار بود، بلکه آن‌گاه که در قصر فرعون در ناز و نعمت بود خدا را فراموش نکرد. لذا در روایات آمده است که روزی در حضور فرعون عطسه زد و بلافاصله «
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبّ الْعَالَمِینَ
» گفت، فرعون از شنیدن این سخن ناراحت شد و به او سیلی زد و موسی نیز ریش او را گرفت و کشید، فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت، ولی همسر فرعون به‌عنوان اینکه او خردسال است و متوجّه کارهای خود نیست وی را از مرگ نجات داد.(1)

هنگامی که نام خدا برده می‌شود یک دنیا عظمت، قدرت، علم و حکمت در قلب انسان متجلّی می‌شود، چرا که او دارای اسماءِ حسنی و صفات علیا و صاحب تمام کمالات و منزّه از هرگونه عیب و نقص است. توجّه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است، روح انسان را به نیکی‌ها و پاکی‌ها سوق می‌دهد و از بدی‌ها و زشتی‌ها دور می‌دارد. به تعبیر دیگر، بازتاب صفات او در جان انسان تجلّی پیدا می‌کند.

توجّه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه اوست و با این احساس، انسان از گناه و آلودگی فاصله می‌گیرد. یاد او یادآوری مراقبت اوست، یاد حساب و جزای اوست، یاد دادگاه عدل و بهشت و دوزخ اوست و چنین یادی جان را صفا و دل را نور و حیات می‌بخشد.

به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که هر چیز اندازه‌ای دارد جز یاد خدا که هیچ حدّ و مرزی برای آن نیست. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده

1- تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 117.

است که فرمود: «
ما مِن شَىءٍ الّا وَلَهُ حَدٌّ يَنتَهى الَيهِ الّا الذّكرَ فَلَيسَ لَهُ حَدٌّ يَنتَهى الَيهِ
؛ هر چيزى حدّى دارد كه وقتى به آن رسد پايان مى‌پذيرد جز ذكر خدا كه حدّى براى پايان آن وجود ندارد».
سپس افزود: «
فَرَضَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ الفَرائضَ فَمَن أدّاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ وَشَهرُ رَمَضان فَمَن صامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ وَالحَجُّ فَمَن حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ الّا الذّكرَ فَإنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَم يَرضِ مِنهُ بِالقَليلِ وَلَم يَجعَل لَهُ حِدّاً يُنتَهى الَيهِ ثُمَّ تَلا:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أُذْكُروا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»(1)؛
خداوند نمازهاى فريضه را واجب كرده است، هر كس آنها را ادا كند حدّ آن تأمين شده، ماه مبارک رمضان را هر كس روزه بگيرد حدّش انجام گرديده و حج را هر كس (يک‌بار) به‌جا آورد همان حدّ اوست، جز ذكر خدا كه خداوند به اندک آن راضى نشده و براى فزونى آن حدّى قائل نگرديده، سپس به‌عنوان شاهد سخن اين آيه را تلاوت فرمود: اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد، خدا را بسيار ياد كنيد و صبح و شام او را تسبيح گوييد». (2) امام صادق عليه السلام در ذيل همين روايت از پدرش امام باقر عليه السلام نقل مى‌كند كه «او كثيرالذّكر بود و هرگاه با او راه مى‌رفتم ذكر خدا مى‌گفت و هنگام غذا خوردن نيز به ذكرخدا مشغول بود، حتّى‌وقتى بامردم سخن مى‌گفت ازذكر خدا غافل نمى‌شد».
سرانجام با اين جمله پرمعنى حديث مزبور پايان مى‌پذيرد: «
وَالبَيتُ الَّذى يَقرَا فيهِ القُرآن وَيَذكرُ اللّه عَزَّ وَجلّ فيهِ تَكثُرُ بَرَكَتُهُ وَتَحضُرُهُ المَلائِكَةُ وَتَهرُبُ مِنهُ الشَّياطينَ وَيَضىءُ لِأهلِ السَّماءِ كَما يُضىءُ الكَوكَبُ الدُّرىّ لِأهلِ الارضِ
؛ خانه‌اى كه در آن تلاوت قرآن شود و خدا ياد شود بركتش افزون خواهد شد، فرشتگان در آن حضور مى‌يابند و شياطين از آن فرار مى‌كنند و براى اهل آسمان‌ها مى‌درخشد همان‌گونه كه ستاره درخشان براى اهل زمين».
(3)

1- سوره احزاب، آيات 41 و 42.

2- كافى، ج 2، ص 498.

3- همان.

امّا خانه‌ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نیست برکاتش اندک خواهد بود، فرشتگان از آن هجرت می‌کنند و شیاطین در آن حضور دائم دارند.
این موضوع به‌قدری اهمّیّت دارد که در حدیثی یاد خدا معادل تمام خیر دنیا و آخرت شمرده شده، چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «
مَن اعطِیَ لِساناً ذاکِراً فَقَد اعطِیَ خَیرَ الدُّنیا وَالآخِرَةِ
؛ آن که خدا زبانی به او داده که به ذکر پروردگار مشغول است، خیر دنیا و آخرت به او داده شده». (1) روایات در اهمّیّت یاد خدا چندان فراوان است که اگر بخواهیم همه آنها را در اینجا بیاوریم از عهده کتاب خارج است، این سخن را با حدیث کوتاه و پرمعنای دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می‌بریم آنجا که فرمود: «
مَن أكثَرَ ذِكرِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ اظَلَّهُ اللّهُ فی جَنَّتِهِ
؛ هر که بسیار یاد خدا کند خداوند او را در سایه لطف خود در بهشت برین جای خواهد داد». (2) ناگفته پیداست که این‌همه برکات و خیرات مربوط به ذکر لفظی و حرکت زبان که خالی از فکر و اندیشه و عمل باشد نیست، بلکه هدف ذکری است که سرچشمه فکر شود، فکری که بازتاب گسترده‌اش در اعمال انسان آشکار شود، چنانکه در روایات به این معنی تصریح می‌کند. (3)

مراحل ذکر پروردگار

یکی از مفسّران برای ذکر پروردگار مراحلی بیان کرده است:
1. مرحله اوّل ذکر نام اوست، « «وَاذْکُرِ اسْمَ رَبّکَ وَتَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا»؛ نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند».(4) 2. سپس نوبت به یادآوری ذات پاک او در قلب می‌رسد، « «وَاذْکُرْ رَّبَّکَ فِی

1- کافی، ج 2، ص 499.

2- همان، ص 500.

3- رجوع شود به: تفسیرنمونه، ذیل آیات 41- 44 سوره احزاب.

4- سوره مزّمّل، آیه 8.

نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَخِیفَةً»؛ پروردگارت را دردرون خود ازروی‌تضرّع‌وخوف یادکن». (1) 3. در این مرحله از مقام ربوبیّت خداوند فراتر می‌رود و به مقام مجموعه صفات جمال و جلال خدا که در اللّه جمع است می‌رسد « «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را بسیار یاد کنید». (2) و به این ترتیب، این ذکر همچنان ادامه می‌یابد و مرحله به مرحله تکامل پیدا می‌کند و صاحب آن را با خود به اوج کمال می‌برد. (3)

انواع ذکر

ذکر بر سه نوع است: زبانی، قلبی، عملی. هرگز نباید تصوّر کرد که منظور از ذکر پروردگار با این‌همه فضیلت، تنها ذکر زبانی است، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور، علاوه بر آن، ذکر قلبی و عملی است. یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می‌گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید.

هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب‌العین سازد.

مجلس ذکر مجلسی نیست که گروهی بی‌خبر گرد هم آیند و به عیش و نوش بپردازند و درضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعت‌هایی را رواج دهند.

و اگر در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
بادِروا الی رِیاضِ الجَنَّةِ
؛ به‌سوی باغ‌های بهشت بشتابید» یاران عرض کردند: «
وَما رِیاضُ الجَنَّةِ؟
؛ باغ‌های بهشت چیست؟» فرمود: «
حَلَقُ الذِّکرِ
؛ مجالس ذکر است»(4) منظور جلساتی است که در آن

1- سوره اعراف، آیه 205.

2- سوره احزاب، آیه 41.

3- فخر رازی، تفسیرکبیر، ج 30، ص 177.

4- بحارالانوار، ج 93، ص 156، ح 20.

علوم اسلامی احیا شود و بحث‌های آموزنده و تربیت‌کننده مطرح گردد، انسان‌ها در آن ساخته و گناهکاران پاک شوند و در صراط مستقیم قرار گیرند.(1)

بهترین اذکار

1. اذکاری در صبح و شام

در تفسیر قرطبی و تفسیر ابوالفتوح رازی در ذیل آیه 64 سوره زمر حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر «مقالید» را پرسیدم، فرمود: «ای علی، از کلیدهای بزرگی پرسیدی و آن این است که هر صبح و شام ده بار این جمله‌ها را تکرار کنی:

لا إلهَ إلَّااللّهُ وَاللّهُ اکبَرُ وَسُبحانَ اللّهِ وَالحَمدُلِلّهِ وَاستَغفِرُاللّهَ وَلا قُوَّةَ الّا بِاللّهِ (هُوَ) الأوَّلُ وَالآخِرُ وَالظّاهِرُ وَالباطِنُ لَهُ الْمُلکُ وَلَهُ الْحَمدُ (یُحی وَیُمیتُ) بِیَدِهِ الخَیرُ وَهُوَ عَلی کُلّ شَیءٍ قَدیرٌ

». سپس افزود: «کسی که هر صبح و شام ده بار این کلمات را تکرار کند خداوند شش پاداش به او می‌دهد که یکی از آنها را این می‌شمارد که خداوند او را از شیطان و لشکر شیطان حفظ می‌کند تا سلطه‌ای بر او نداشته باشند».

ناگفته پیداست که این‌همه پاداش برای گفتن این کلمات به صورت لقلقه زبان نیست، بلکه ایمان به محتوا و تخلّق به آن لازم است.

این حدیث ممکن است اشاره لطیفی به اسماءِ حسنای خداوند بوده باشد که مبدأ حاکمیّت و مالکیّت او بر عالم هستی است- دقّت کنید.(2)

2. ذکر «یا فتّاح»

در برخی روایات روی ذکر (یا فتّاح) برای حلّ مشکلات تکیه شده است، چرا که این صفت بزرگ الهی که به صورت صیغه مبالغه از «فتح» آمده بیانگر

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 25 سوره احزاب.

2- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 63 سوره زمر.

قدرت پروردگار بر گشودن هر مشکل و از میان بردن هر اندوه و غم و فراهم ساختن اسباب هر پیروزی است. در واقع جز او فتّاح نیست و «مفتاح» و کلید همه درهای بسته در دست قدرت اوست.
واژه «فتح»، چنانکه راغب در مفردات می‌گوید، در اصل به‌معنی از بین بردن پیچیدگی و اشکال و آن بر دو گونه است: گاهی با چشم دیده می‌شود، مانند گشودن قفل و گاه با اندیشه درک می‌شود، مانند گشودن پیچیدگی اندوه‌ها و غصّه‌ها یا گشودن رازهای علوم و نیز داوری کردن میان دو تن و گشودن مشکل نزاع و مخاصمه آنها.(1)

3. ذکر «یونسیّه»

حضرت یونس علیه السلام بعد از آنکه ترک اولی مرتکب شد رو به درگاه خدا آورد و از پیشگاه مقدّسش تقاضای عفو کرد.
در اینجا ذکر معروف و پرمحتوایی از یونس علیه السلام در قرآن نقل شده که بین اهل عرفان به ذکر «یونسیّه» معروف است. « «فَنَادَی فِی‌الظُّلُمَاتِ أَنْ لَاإِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنّی کُنْتُ مِنَ‌الظَّالِمِینَ»؛ در آن ظلمت‌ها (ی متراکم) صدا زد: خداوندا، که معبودی جز تو نیست، منزّهی تو، من از ستمکاران بودم». (2) و بر خود ستم کردم و از درگاهت دور افتادم و به سرزنش تو که جهنّم سوزانی است گرفتار شدم.
این اعتراف خالصانه و این تسبیح توأم با ندامت، کار خود را کرد و دعایش مستجاب شد، چنانکه در قرآن آمده است. « «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَیهُ مِنَ‌الْغَمّ وَکَذلِکَ نُنْجِی‌الْمُؤْمِنِینَ»؛ ما دعای او را به اجابت رساندیم و از آن اندوه نجات بخشیدیم و این‌گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم». (3)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 26 سوره سبأ.

2- سوره انبیاء، آیه 87.

3- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 88 سوره انبیاء.

4. ذکر «لا حَولَ وَلا قُوَّةَ الّا بِاللّه»

در تفسیر مجمع‌البیان آمده است که دشمنان اسلام فرزند عوف بن مالک، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را اسیر کردند. او به حضور حضرت آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد. حضرت فرمود: تقوا پیشه کن و شکیبا باش و بسیار ذکر
لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللّهِ
را بگو. عوف چنین کرد، ناگهان در حالی که در خانه‌اش نشسته بود فرزندش آمد. وی از غفلت دشمن استفاده کرده و گریخته بود و حتّی شتری را از دشمن با خود آورده بود.(1)

5. «ذکر» در کلام امام صادق علیه السلام

در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: « مَن کانَ ذاکِراً لِلّهِ تَعالی عَلَیالْحَقیقَةِ فَهُوَ مُطیعٌ وَمَن کانَ غافِلًا عَنهُ فَهُوَ عاصٍ وَالطّاعَةُ عَلامَةُ الهدایَةِ وَالْمَعصِیَةُ عَلامَةُ الضَّلالَةِ وَأصلُهُما مِنَالذّکرِ وَالغَفلَةِ. فَاجْعَل قَلبَکَ قِبلَةَ لِسانِکَ لا تُحَرّکهُ الّا بِاشارَةِ القَلبِ وَمُوافَقَةِ العَقل وَرِضَی الإیمانَ فَانَّ اللّهَ عالِمُ بِسِرّکَ وَجَهرِکَ وَکُن کَالنّازِعِ رُوحَهُ أو کَالواقِفِ فِیالعَرضِ الاکبَرِ ؛ هر که حقیقتاً و از صمیم قلب به یاد خدا باشد او بنده مطیع خداست. و هر که در جریان امور و حالات خود از خدا غافل باشد او بنده عاصی است و اطاعت خدا علامت هدایت پیدا کردن و معصیت، علامت گمراهی است و اصل و ریشه اطاعت و معصیت، ذکر پروردگار متعال و غفلت از اوست». (2) پس قلب خود را مرجع و قبله زبان قرار بده و بیاشارت قلب زبان خود را حرکت مده و در سخن گفتن موافقت عقل و جهات ایمانی را لازم بشمار و متوجّه باش که خداوند بر ظاهر و باطن تو مطّلع است و مانند کسی باش که در حالت نزع روح و احتضار است. یا کسی که در عرصه محشر برای عرض اعمال حاضر شده و از آنچه خداوند متعال تو را تکلیف فرموده است از اوامر و نواهی

1- تفسیر مجمعالبیان، ج 10، ص 43؛ رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 2 و 3 سوره طلاق.

2- بحارالانوار، ج 96، ص 158.

و وعده و وعید، اعراض مکن و به غیر تکالیف خود مشغول مباش و قلب خود را به آب خوف و حزن غسل بده.
و قرار بده ذکر خداوند متعال را به خاطر اینکه او تو را یاد می‌کند، زیرا او تو را یاد کرده و می‌کند با آنکه از تو بی‌نیاز است، پس ذکر کردن او تو را مهم‌تر و بالاتر و تمام‌تر و روشن‌تر و هم سابق‌تر است از ذکر تو او را.
و معرفت پیدا کردن تو به اینکه او تو را ذکر کرده، موجب خضوع و حیا و تواضع و انکسار تو است و از این معرفت، دیدن فضل و کرم سابق او حاصل می‌شود و هم عبادت‌های تو در این صورت کوچک و کم می‌شود در برابر احسان و کرم او، اگرچه طاعت تو بیشتر باشد و باز اعمال تو برای او خالص می‌شود.
و امّا رؤیت و توجّه تو به ذکر پروردگار متعال، موجب خودبینی، خودنمایی، سفاهت، درشتخویی با مردم، زیاد شمردن عبادت خود و فراموش کردن فضل و احسان اوست و این معنی نتیجه نمی‌دهد مگر دوری از حق را و تحصیل نکرده و به‌دست نمی‌آوری به مرور ایّام مگر وحشت و اضطراب خاطر را.
و ذکر بر دو قسم است: ذکر خالص پروردگار متعال که به موافقت قلب صورت می‌گیرد و ذکری که اشعار داشته باشد به نفی ذکری که از غیر خدا واقع می‌شود، چنانکه رسول اکرم فرمود: من نمی‌توانم تو را ثنا گویم آن‌گونه که تو خود را ثنا گفته‌ای.
پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ذکر خالص خود ارزش و قیمتی قائل نشد در برابر ذکری که از جانب خود خدا در سابق صورت گرفته است. و البتّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حقیقت آن ذکر پیش از اینکه خودش ذکر خدا گوید مطّلع و عالم بوده است.
پس در جایی که پیامبر خدا ذکر خود را نفی کرده و ذکری را که از جانب خدا بوده است اثبات می‌کند، دیگران به این معنی اولویّت دارند و باید شخص ذاکر به این نکته هم متوجّه باشد که تا پروردگار متعال بنده خود را متذکّر نشده است

به‌وسیله توفیق دادن او، هرگز بنده‌ای نخواهد توانست مشغول ذکر خدا گشته و او را ذکر گوید.
توضیح اینکه: هر که در یاد خدا بوده و در حالات و جریان امور خود خدا را فراموش نکند، رفته‌رفته در صراط هدایت و اطاعت و بندگی محکم‌تر و ثابت‌تر شده، از عصیان و خلاف پرهیز خواهد کرد.
و حدّاقلّ از «ذکر» این است که زبانش متذکّر و گویای نام خدا باشد. و در مرتبه دوم لازم است مراقب زبان خود بوده و بدون اجازه قلب و عقل و دین سخنی نگوید.
ذکر حق پاک است و چون پاکی رسیدرخت بربندد برون آید پلید
می‌گریزد ضدها از ضدهاشب گریزد چون برافروزد ضیاء

حقیقت ذکر

حقیقت ذکر، به یاد خدا بودن و پیوسته در قدم‌ها و حرکات و اعمال خود خدا را فراموش نکردن است و اثر این‌گونه ذکر، اطاعت پروردگار و از صراط عقل و دین بیرون نرفتن و از تکالیف الهی و از اوامر و نواهی پیروی کردن و وعد و وعید و ثواب و عقاب را در نظر گرفتن و از معاصی و راه‌های خلاف دوری کردن است.
آری وظیفه سالک این است که همیشه خطاها و معاصی و بدی‌ها و نقاط ضعف و عیب‌ها و نواقص خود را ببیند و این دیدن از دو راه حاصل می‌شود:
اوّل به‌وسیله توجّه به جزئیّات و خصوصیّات اعمال و کارهای خود در برابر عظمت و جلال حق و هم نسبت به حقیقت وظایف خود به آن‌گونه که لازم است که در این صورت همه را ناقص و معیوب خواهد دید.
دوم از لحاظ توجّه به لطف و احسان و کرم و مهربانی و فضل و نعمت‌های فعلی و گذشته حق تعالی است که در مقابل این الطاف نامتناهی، آنچه بجا آورده

یا انجام داده شود همه ناقص و کم و بی‌ارزش خواهد بود.
و اندرین صورت شماری بس حقیرطاعت خود گرچه بنماید کثیر
کی بود لایق زما کار حسن‌در بر الطاف و فضل ذو المنن
این است که چون به این دو قسمت توجّه بیشتر شود بر خضوع و محبّت و خشوع و بندگی و معرفت و حیا و تواضع و انکسار انسان افزوده می‌شود.
اینکه پروردگار متعال خودش را ثنا می‌گوید تکوینی است و ذکر اعمّ از تکوینی و لفظی و ثنا و غیر آنهاست. پس ثناءِ پروردگار عبارت از خلق و تدبیر و نظم و تقدیر و رحمت و سایر صفات فعلیه اوست که هر یک دلالت کامل بر مقام عظمت او دارد و ذکر لفظی بندگان هرگز به کمترین حدّ آن نرسد.
پس در این حدیث شریف، رسول اکرم صلی الله علیه و آله ذکر خود را (
لا احصی ثَناءَکَ)(1)
که ذکر خالص است نفی فرموده و تنها ارزش و واقعیّت را به ذکر پروردگار (
أثنیت علی نفسک)(2)
قائل شده است. آری این ذکر اگرچه در مرتبه اوّل به‌طور تکوین و به حدّ تمام از جانب پروردگار متعال است که خود را با آن صفات فعلی معرّفی فرموده، در مرتبه دوم که بندگان خدا به آن مقامات متوجّه شده و اطّلاع پیدا می‌کنند از جانب آنان صورت گرفته، عنوان ذکر قلبی و توجّه باطنی یا ذکر لفظی به خود می‌گیرد.(3)

1- راوندی، الدعوات، ص 4.

2- کافی، ج 3، ص 324.

3- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص 20.

برترین مردمان

7
یا عَلیُّ، ثَلاثٌ مَن لَقِیَ اللّهَ بِهِنَّ فَهُوَ مِن افضَلِ النّاسِ. مَن اتَی اللّهَ بِما افتَرَضَ اللّهُ عَلَیهِ فَهُوَ مِن اعبَدِ النّاسِ وَ مَن وَرَعَ عَن مَحارِمِ اللّهِ فَهُوَ مِن أورَعِ النّاسِ وَمَن قَنَعَ بِما رَزَقَهُ اللّهُ فَهُوَ مِن اغنَی النّاسِ.
ای علی، کسی که خدا را با سه چیز ملاقات کند بهترین مردم است: هر که واجبات الهی را به‌جا آورَد عابدترین مردم است، هر که از محارم الهی بپرهیزد باورع‌ترین مردم است، هر که به روزی خدا قانع باشد از بی‌نیازترین مردم است.
بحارالانوار، ج 77، ص 45

نور هدایت
«لقاء اللّه»(1) در اینجا اشاره به مقام شهودی است که مردم در قیامت پیدا

1- این تعبیر در قرآن مجید معمولاً اشاره به قیامت است و چون ملاقات حسّی درباره پروردگار مفهوم ندارد، زیرا او جسم نیست، در نتیجه برخی مفسّران ناچار شده‌اند به‌اصطلاح مضافی در تقدیر بگیرند و بگویند منظور« لقاء ثواب اللّه» یا« ملاقات فرشتگان خدا» است. امّا« لقاء» را در اینجا می‌توان به‌معنای لقای حقیقی و با چشم دل گرفت، زیرا در قیامت حجاب‌ها کنار می‌رود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان دیگر روشن‌تر جلوه می‌کند، انسان به مقام شهود باطنی و دید قلبی می‌رسد و هر کس به مقدار معرفت و عمل صالحش به مرحله عالی‌تری از این شهود نایل می‌آید.
فخررازی در تفسیرکبیر در ذیل آیه 44 سوره احزاب بیان جالبی دارد که با آنچه گفتیم قابل جمع است. وی می‌گوید: انسان در این دنیا به سبب غرق شدن در امور مادّی و تلاش برای معاش، غالباً از خدا غفلت می‌کند، ولی در قیامت که همه این مشغولیت‌های فکری برطرف می‌شود انسان با تمام وجود رو به پروردگار عالم می‌آورَد و این است معنای لقاء اللّه.(رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 44 سوره احزاب).

می‌کنند. یعنی در آن روز آثار خداوند به‌قدری نمایان است که کسی شک در خداوند نخواهد کرد: «
لا تُدرِکهُ العُیونُ فی مُشاهَدَةِ الابصارِ وَلکِن رَأتهُ القُلوبُ بِحَقائِقِ الایمانِ
؛ خداوند را به چشم سر نتوان دید، ولی قلب‌ها او را با حقیقت ایمان درک می‌کنند». (1) آن روز همه خداوند را به حقایق ایمان می‌پذیرند. اگر بخواهیم تشبیه ناقص کنیم، مانند حضرت یوسف است که از روز اوّل بر برادرانش امتیاز داشت، ولی آنان زیر بار این امتیاز نمی‌رفتند و بعضی از آنان منکر این امتیاز بودند و تعجّب می‌کردند از اینکه چرا حضرت یعقوب وی را بر دیگران برتری می‌دهد. امّا چون حضرت یوسف با تدبیری که داشت عزیز مصر شد و وقتی برادران دیدند که خداوند چه لطف‌ها به او کرده است، همگی گفتند: « «تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَکَ اللَّهُ عَلَيْنَا»؛ به خدا سوگند، خداوند تو را بر ما برتری بخشید». (2) و این مانند حال کفّار در دنیا و آخرت است، چون در دنیا حجاب‌ها جلوی چشم آنان را گرفته، زیر بار حق نمی‌روند امّا در آنجا آن‌قدر مسأله آفتابی است که مانند برادران یوسف که به برتری یوسف اعتراف کردند آنها به برتری مؤمنان بر خود اعتراف می‌کنند. خلاصه روز قیامت خداوند از همه‌جا نمایان است و علّت اینکه به روز قیامت «
یوم لقاء اللّه
» گفته‌اند این است که در آن روز چنان آثار عظمتش نمایان است که جای خطا برای کسی باقی نمی‌مانَد.
تعبیر «لقاء اللّه» یعنی اینکه انسان خودش را در محضر خدا ببیند. چون بدترین عذاب برای بندگان آن حالت شرمساری است که برای آنها از اعمال زشتشان پیدا می‌شود که از آتش جهنّم سوزنده‌تر است، زیرا آن روز «یَومَ تُبلَی السّرائر» است؛ آن وقتی که اعمال همگان نمایان است. (3) حضرت فرمود: در آن

1- کافی، ج 1، ص 98.

2- سوره یوسف، آیه 91.

3- سوره طارق، آیه 9.

روز اگر کسی این سه صفت را داشته باشد از بهترین مردمان است.
1. «
مَن أتَی اللّهَ بِمَا افْتَرَضَ اللّهُ عَلَیهِ فَهُوَ مِن اعبَدِ النّاسِ
؛ هر که واجبات الهی را به‌جا آورَد، عابدترین مردم است». عجیب است که عدّه‌ای دنبال مستحبّات می‌روند و از واجبات می‌مانند. برخی تا نیمه‌شب سینه می‌زنند یا شب به عبادت و مطالعه می‌گذرانند، ولی نماز صبح‌شان لب‌طلایی و قضاست.
این نکته مهم را باید بدانیم که هیچ‌کس نه در دنیا و نه در آخرت موفّق نخواهد شد مگر آنکه صبح‌خیز باشد. هر انسان موفّقی را دیدم، از جمله کسانی بود که صبح‌خیز بوده‌اند.
باید دانست که راویان، احادیث بسیاری از ائمّه اطهار علیهم السلام در بیان فضیلت این وقت روایت کرده‌اند و این وقت را «ساعت غفلت» نامیده‌اند. پس سزاوار است که مکلّف در این ساعت بیداری را بر خواب غفلت اختیار کند و از خوابیدن در این وقت که پشیمانی و بدی را به دنبال دارد احتراز کند. پس خوشا به حال آن سعادتمندی که در وقت غفلت بیدار و از خواب عقوبت هوشیار باشد، تا در سلک «
أُولئِکَ هُمُ‌الْمُفْلِحُونَ
» درآید و از سعادتمندان شود.
چه خوش سروده است:
چشم صاحب دولتان هوشیار باشد صبحدم‌عاشقان را ناله‌های زار باشد صبحدم
رئیس المحدّثین ابوجعفر محمّد بن علی بن بابویه قمّی رحمه الله در کتاب من لایحضره الفقیه از امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «
نَومُ الغَداةِ مَشؤُومٌ یَطرُدُ الرّزقَ وَیُصفِرُ اللَّونَ وَیُغَیّرُهُ وَیُقَبّحُهُ وَهُوَ نَومُ کُلّ مَشؤُومٍ. انَّ اللّهَ تَبارَکَ وَتَعالی یَقسَمُ الأرزاقَ ما بَین طُلوعِ الفَجرِ الی طُلوعِ الشَّمسِ فَایّاکُم وَتِلکَ النُومَةِ
؛ خوابیدن در وقت صبح، نامبارک و دربردارنده ندامت است و بنده را از روزی مقسوم و وظیفه معلوم محروم و چهره را زرد می‌گردانَد. چنین خوابی کار هر انسان شوم بی‌سعادت است. و به‌درستی که خداوند روزی بندگان را قسمت

می‌کند، پس بر شما باد که از آن خواب دوری کنید که خواب در این وقت، آثار زشت به دنبال دارد و نشانه‌های ناپسند به وجود می‌آورَد». (1) و نیز رئیس المحدّثین از امام ابوالحسن الرّضا علیه السلام در تفسیر آیه کریمه «فَالْمُقَسّمَاتِ أَمْرًا» (2) روایت کرده است که حضرت فرمود: «
المَلائکَةُ تُقَسّمُ أرزاقَ
بَنی آدَمَ ما بَینَ طُلوعِ الفَجرِ إلی طُلوعِ الشَّمسِ فَمَن یَنامُ فیما بَینَهُما یَنامُ عَن رِزقِهِ
؛ فرشتگان به امر ملک منّان، روزی بندگان را مابین طلوع فجر تا برآمدن آفتاب قسمت می‌کنند، پس کسی که در این وقت به خواب رود از روزی خود خواب کرده است». (3) یعنی باعث حرمان از روزی مقدّر می‌شود.
«پس بهتر است که مکلّف در این وقت به خواب نرود تا از رزق مقسوم آن روز محروم نمانَد». (4) خلاصه انسان‌های موفّق کسانی‌اند که صبح‌خیزند. خواب صبح برای انسان بلای بزرگی است چون موجب عقبگرد او می‌شود. چه می‌شود که انسان به جای اینکه یک ساعت دیرتر از خواب بلند شود یک ساعت زودتر بخوابد، یعنی آن وقت بی‌ارزش شب را که مغز انسان کار نمی‌کند و از یک ساعت آن به اندازه دَه دقیقه هم بهره نمی‌برد تبدیل به وقت باارزش کند.
خلاصه کاری نکنید که انجام دادن مستحبّات به واجبات ضرر بزنند. تازه حجّ خانه خدا با آن عظمت نباید موجب شود عمل واجب ترک شود. برخی به مستحبّات خیلی مقیّدند، امّا گاه دیده شده که در واجبات کاهلی می‌کنند چنین کسانی همان مقدّس‌های ظاهری‌اند.
2. «
وَمَن وَرَعَ عَن مَحارِمِ اللّهِ فَهُوَ مِن اورَعِ النّاسِ
؛ هر که از محارم الهی بپرهیزد باورع‌ترین است». مقام ورع از تقوا بالاتر است، چون ورع بعد از کامل شدن

1- من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 503.

2- سوره ذاریات، آیه 4.

3- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 504.

4- شیخ بهائی، مفتاح الفلاح، ترجمه علی بن طیفور بسطامی، ص 11.

تقواست. ورع حقیقی آن است که انسان به مقامی برسد که گناه را ترک کند.
برخی نسبت به رعایت مکروهات و مستحبّات مقیّدند ولی نسبت به ترک محرّمات، مانند غیبت، حسد، ریاکاری و ... بی‌اعتنا هستند. گاهی یک نگاه آلوده و غلط سر از کفر و نابودی انسان درمی‌آورَد، مانند برصیصای عابد که بعد از عمری عبادت با نگاهی آلوده، مطیع شیطان شد که سرانجام جانش را بر سر این گناه گذاشت و با کفر از دنیا رفت.

داستان برصیصای عابد

در میان بنی‌اسرائیل عابدی بود معروف به برصیصا که سال‌های بسیار عبادت خدا کرده بود و به آن حد از مقام قرب رسید که بیماران روانی را نزد او می‌آوردند و با دعای او سلامت خود را بازمی‌یافتند. روزی زن جوانی را از خانواده‌ای باشخصیّت نزد او آوردند و مقرّر شد مدّتی بماند تا شفا یابد. شیطان به وسوسه‌گری پرداخت و آن‌قدر صحنه را در نظر او آراست تا مرد عابد به او تجاوز کرد. چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردارشده وچون همیشه هرگناهی سرچشمه گناهان عظیم‌تر است زن را کشت و در گوشه‌ای از بیابان دفن کرد.
برادران زن باخبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده است. این خبر در تمام شهر پیچید و به گوش امیر رسید. او با گروهی از مردم حرکت کرد تا از ماجرا باخبر شود، هنگامی که جنایات عابد مسلّم شد او را از عبادتگاهش بیرون کشیدند. پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند، چون بر بالای چوبه دار قرار گرفت شیطان در نظرش مجسّم شد و گفت: من بودم که تو را به این روز افکندم و اگر آنچه را می‌گویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهم کرد.
عابد گفت: چه کنم؟ گفت: تنها یک سجده برای من کافی است! عابد گفت: در این حالت توانایی ندارم. شیطان گفت: اشاره‌ای کفایت می‌کند. عابد با گوشه

چشم یا به دست خود با اشاره بر شیطان سجده کرد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت.(1) مراقب باشید ممکن است یک نگاه سرنوشت زندگی شما را عوض کند. در طول تاریخ از این‌گونه موارد زیاد داریم که یکی از این نگاه‌ها سرنوشت‌ها را عوض کرده است- پناه بر خدا از سوءِ عاقبت.

اگر کسی چشمش به نامحرم افتاد و صحنه دلپذیری را دید و از آن چشم‌پوشی کرد، همان لحظه قلبش از ایمان پرمی‌شود. انسان اگر از منظره گناه روی گردانَد احساس می‌کند که قلبش سرشار از نور شده و نورانیّتی در خود احساس می‌کند. این امر بسیار مهمّی است که در یک طرف بهشت قرار دارد و در طرف دیگر جهنّم.

3. «

مَن قَنَعَ بِما رَزَقَهُ اللّهُ فَهُوَ مِن اغنَی النّاسِ

؛ هر که به روزی خدا قانع باشد، از بی‌نیازترین مردم می‌شود».

قناعت نقطه مقابل حرص، بلایی بزرگ است. بدبختی‌هایی که دامان بسیاری را می‌گیرد علّتش نیازهای زندگی نیست، اگرچه مشکلات هست، ناراحتی هست، نیاز زندگی را تأمین کردن آن‌قدر مهم نیست، بلکه مهم مقابله با حرص است. حرص و طمع است که انسان را بدبخت می‌کند و هر چه بیشتر به دنبال حرص برود ادامه می‌یابد. بسیاری از رسوایی‌هایی که در مسائل مالی، رشوه، فساد و اختلاس پیدا می‌شود برای برطرف کردن نیازهای زندگی نیست، بلکه به علّت حرص و طمع است. یعنی عدم رضایت به روزی خداست. اختلاس‌ها و دزدی‌هایی که صورت می‌گیرد و آمار شگفت‌انگیزی که در جراید می‌نویسند به‌گونه‌ای است که اگر خودش و فرزندان و نوه و نتیجه‌هایش هم از آن استفاده کنند تمام نمی‌شود، مگر جز حرص علّت دیگری دارد؟

درباره مال و ثروت نظرهای متفاوتی در جهت افراط و تفریط وجود دارد:

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 15- 20 سوره حشر، به نقل از مجمع‌البیان، ج 9، ص 265.

برخی چنان اهمّیّتی برای آن قائلند که آن را حلّال تمام مشکلات می‌دانند و جای تعجّب هم نیست که این گروه پیوسته به جمع اموال بپردازند و لحظه‌ای راحت ننشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد.
در نقطه مقابل جمعیّتی‌اند که برای مال و ثروت کمترین ارزشی قائل نیستند، فقر را می‌ستایند و به آن ارج می‌نهند، حتّی مال را مزاحم تقوا و قرب خدا می‌دانند.
در برابر این دو عقیده افراطی و تفریطی، آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می‌شود این است که مال خوب است امّا به چند شرط:
- «وسیله» باشد نه «هدف».
- انسان را «اسیر» خود نسازد، بلکه انسان «امیر» بر آن باشد.
- از طریق مشروع به دست آید و در راه رضای خدا مصرف شود.
علاقه به چنین مالی نه‌تنها دنیاپرستی نیست، بلکه دلیلی بر علاقه به آخرت است. لذا در حدیثی می‌خوانیم که وقتی امام صادق علیه السلام طلا و نقره را لعن کرد یکی از یاران در تعجّب شد، امام فرمود: «
لَیسَ حَیثُ تَذهَبُ الَیهِ انَّما الذَّهَبُ الَّذی ذَهَبَ بِالدّینِ وَالفِضَّةُ الَّتی افاضَت الکُفرَ
؛ منظور از طلا چیزی است که دین را از بین ببَرد و منظور از نقره چیزی است که سرچشمه کفر و بی‌ایمانی می‌شود».(1) همچنین از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «
السُّکرُ اربَعُ سَکَراتٍ: سُکرُ الشَّرابِ وَسُکرُ المالِ وَسُکرُ النَّومِ وَسُکرُ المُلکِ
؛ مستی چهارگونه است:
مستی شراب، مستی مال، مستی خواب، مستی قدرت».(2) بسا کسانی که تا پایان عمر به جمع‌آوری مال مشغولند و سرانجام آن را برای دیگران وامی‌گذارند، حسابش را آنها باید پس بدهند و بهره‌اش نصیب دیگران

1- بحارالانوار، ج 73، ص 141، ح 17.

2- همان، ص 142، ح 18.

است، لذا در حدیثی می‌خوانیم که از امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسیدند: «
مَن اعظَمَ النّاسِ حَسرَةً
؛ چه کسی حسرتش از همه بیشتر است؟» فرمود: «
مَن رَأی مالَهُ فی میزانِ غَیرِهِ وَأدخَلَهُ اللّهُ بِهِ النّارُ وَادخَلَ وارِثَهُ بِهِ الجَنَّةَ
؛ کسی که اموال خود را در ترازوی سنجش اعمال دیگران ببیند، خداوند او را به سبب اموالش وارد دوزخ کند و وارث او را به سبب آن وارد بهشت سازد». (1) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه « «کَذلِکَ یُرِیْهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَیْهِمْ»؛ (آری،) خداوند این‌چنین اعمالشان را به صورتی حسرت‌آور به آنان نشان می‌دهد» (2) روایت کرده است که فرمود: «
هُوَ الرَّجُلُ یَدعُ المال لا یُنفِقُهُ فی
طاعَةِ اللّهِ بُخلًا ثُمَّ یَمُوتُ فَیَدَعُهُ لِمَن یَعمَلُ بِهِ فی طاعَةِ اللّهِ أو فی مَعصِیَتِهِ
؛ این درباره کسی است که مالی را وامی‌گذارد و به سبب بخل، در راه اطاعت الهی انفاق نمی‌کند، سپس می‌میرد و آن را برای کسی می‌نهد که در طاعت الهی یا در معصیتش مصرف می‌کند». (3) سپس امام فرمود: «آن شخص اگر در طریق اطاعت خدا صرف کند آن را در میزان عمل دیگری می‌بیند و حسرت می‌خورد، برای اینکه مال او بوده و اگر در معصیت الهی صرف کند سبب تقویت او شده تا گناه کند (و باز عقوبت و حسرتش متوجّه اوست)». (4)

از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «
القَناعَةُ مالٌ لا یَنفَدُ
؛ قناعت ثروتی تمام‌نشدنی است».(5) در حدیثی رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَن قَنَعَ شَبِعَ وَمَن لَم یَقنَع لا یَشبَع
؛ هر که

1- بحارالانوار، ج 73، ص 142.

2- سوره بقره، آیه 167.

3- بحارالانوار، ج 73، ص 142.

4- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 1- 9 سوره همزه.

5- بحارالانوار، ج 71، ص 344.

قناعت کند سیر می‌شود و هر که قناعت نکند سیر نخواهد شد».(1) و از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
طُوبی لِمَن أسلَمَ وَکانَ عیشَهُ کَفافاً
؛ خوشا به حال کسی که مسلمان باشد و زندگیش به‌اندازه احتیاجش باشد».(2) و در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
فَقیرٌ کُلُّ مَن یَطمَعُ غَنیٌّ کُلُّ مَن یَقنَعُ
؛ هر که طمع ورزد نیازمند است و هر که قناعت کند بی‌نیاز».(3)

1- مستدرک الوسائل، ج 15، ص 228.

2- کافی، ج 2، ص 140.

3- جامع‌الاخبار، ص 126.

برترین اعمال

اشاره

8
یا عَلیُّ، سَیّدُ الأعمالِ ثَلاثُ خِصالٍ عِظامٍ: انصافُکَ النّاسَ مِن نَفسِکَ وَمُواساتُکَ الأخَ فِی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَذِکرُکَ اللّهَ تَبارَکَ وَتَعالی عَلی کُلِّ حالٍ.
ای علی، برترین اعمال سه چیز است: با مردم به انصاف رفتار کنی، با برادران ایمانی به مواسات رفتار کنی، در همه حال به یاد خدا باشی.
بحارالانوار، ج 77، ص 44

نور هدایت
در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله برترین اعمال را بیان کرده است.
در حقیقت در این حدیث سه مسأله انصاف، مواسات، ایثار، چگونگی ارتباط با خداوند را بیان فرموده. البتّه موردهای اوّل و دوم در ارتباط با مردم است:
1. «
انصافُکَ النّاسَ مِن نَفسِکَ
» که ترجمه روان فارسی آن، همان ضرب‌المثل معروف: «هرچه برای خود می‌پسندی برای دیگران هم بپسند» است. یعنی حقّ دیگران را که بر گردن تو است احترام بگذار چنانکه دوست داری دیگران به حقّ تو که بر عهده‌شان است احترام بگذارند.
«انصاف»، از مادّه «نصف»، یعنی انسان چیزی را به‌طور مساوی بین خودش و دیگری تقسیم کند. نصف کردن کنایه از عدالت است یعنی نیمی از آنِ تو و نیم دیگر از آنِ من. و این موضوع تفاوتی نمی‌کند در مورد حقوق اجتماعی باشد یا

حقوق فردی. همان‌گونه که «قسط» به‌معنای تقسیط کردن و بهره‌دادن (البتّه بهره‌ای به شما و بهره‌ای به من) است. حضرت علی علیه السلام در حدیثی فرمود:
«الإنصافُ أفضَلُ الفَضائِلِ
؛ انصاف بالاترین فضیلت‌هاست». (1) لذا برای روشن‌تر شدن مطلب باید مقدّمه‌ای ذکر شود:
اگر ریشه بسیاری از مشکلات اجتماعی را بررسیم متوجّه می‌شویم که همه آنها به یک چیز برمی‌گردند و آن «حبّ ذات» (خوددوستی) است. این خصیصه موجب می‌شود که انسان همه چیز را برای خودش بخواهد و برای دیگران حقّی قائل نشود که در نتیجه، حبّ ذات سرچشمه تجاوز، تکبّر، حسد می‌شود و در یک کلام، حبّ ذات ریشه تمام فسادها و امّالفساد است.
سؤال: اگر خوددوستی نباشد و انسان خودش را دوست نداشته باشد، انگیزه تلاش ندارد. مثلًا اطاعت پروردگار برای نجات خود است، کسب علم برای عالم شدن است، خلاصه تمام کوشش‌ها ناشی از حبّ ذات است و اگر حبّ ذات نباشد هیچ‌کس حرکت نمی‌کند و در یک جمله حبّ ذات نیروی محرّکه انسان است، پس چگونه می‌گویید حبّ‌ذات منشاءِ گناهان است؟
جواب: حبّ ذات افراطی امّالفساد است. یعنی آدمی گاه چنان به خویشتن علاقه‌مند می‌شود که هیچ‌کس را به حساب نمی‌آورَد و همین منشأ حسد، کبر، بخل و بزرگ‌ترین حجاب انسان در سیر و سلوک الی‌اللّه می‌شود. خلاصه اگر انسان بیش از اندازه خود را دید دیگر نمی‌تواند خدا را ببیند، چون خودخواهی ضدّ خداخواهی است و نتیجه حبّ ذات افراطی، بی‌انصافی است. و این مانع بسیار بزرگی در راه پیشرفت انسان است. لذا اگر بخواهیم مصداق این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله باشیم باید حتّی در مباحث علمی انصاف را رعایت کنیم. مثلًا اگر چیزی را که زاییده فکرم هست و خودم به او علاقه داشتم و اگرچه دلیلش هم ضعیف باشد و چیزی را که دیگری می‌گوید حتّی چنانچه دلیل قوی داشته باشد

1- غررالحکم، جمله 28.

اگر انصاف نداشته باشم به آن هیچ اعتنایی نمی‌کنم که در نتیجه، عدالت در بحث ندارم. در مباحث علمی هنگامی انسان می تواند به حق برسد که انصاف را در آن رعایت کند. وقتی دلایل مخالفان را بررسی و تحلیل می‌کند مانند نظریه خودش برای آن دلسوزی کند و تمام جوانب آن را تحلیل کند. برخی بزرگان و اساتید ما در بحث و استدلال و مناظره انصاف داشته‌اند. در حالات مرحوم شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله مؤسّس حوزه مقدّسه قم نقل می‌کنند که ایشان یک روز بحثی را مطرح و به‌گونه‌ای از آن دفاع می‌کرد که همه طّلاب به آن معتقد می‌شدند و در جلسه بعد خلاف آن نظریّه را طرح می‌کرد و باز به‌گونه‌ای بحث می‌کرد و بحث دیروز را تضعیف می‌کرد که همه به نظریّه دوم ایمان می‌آوردند. روز سوم باز به طریقی دیگر. یعنی در نقل سخن دیگران و عقاید مختلف چنان رعایت عدالت می‌کرد که گویی سخن خودش را می‌پرورد و این چیزی است که انسان با حرف به آن نمی‌رسد و حتماً باید روی آن کار کرد. انصاف اختلاف را از بین می‌برد. این هم در مسائل علمی است و هم در مسائل اجتماعی.
اگر مردم انصاف داشته باشند این همه پرونده در دادگستری‌ها به‌وجود نخواهد آمد و اینها همه به سبب آن است که فقط منافع خودشان را می‌بینند و به منافع دیگران نگاه نمی‌کنند. لذا دعوا و نزاع شروع می‌شود. ولی اگر روح انصاف حاکم شود دعوا و نزاعی در کار نخواهد بود. اگر انصاف در بین مردم باشد اختلاف‌ها از بین می‌رود و پیوندهای فکری و اجتماعی محکم می‌شود.
یادآوری این نکته ضروری است که مسائل اخلاقی پیش از آنکه جنبه علمی داشته باشد جنبه عملی دارد. یعنی مباحث علمی را می‌خواند و سپس می‌فهمد، ولی مسائل اخلاقی فهمیدنی نیست، بلکه عمل کردنی و تمرین کردنی است.
مثلًا رانندگی را در نظر بگیرید، اگر صدها کتاب هم مطالعه کنی به درد نمی‌خورد و راننده نمی‌شوی، چون عملًا باید تمرین کرد. اخلاق هم همین‌گونه است، باید آن را تمرین کنی تا در نفس انسان رسوخ کند و جزءِ طبیعت او شود. مثلًا همین

انصاف را این‌گونه تمرین کنیم که اگر در جایی دیدیم دوست ما درست می‌گوید سکوت نکنیم، بلکه بگوییم حق با شماست! و اگر ده بار بگوییم حق با شماست، در این صورت مسأله حل می‌شود. بنابراین جا دارد که حضرت انصاف را از جمله برترین اعمال بشمارد.

جالب توجّه اینکه در جامعه اسلامی بر خلاف آنچه در بین مردم مشهور شده که حق گرفتنی است، باید حق دادنی باشد. یعنی چنین نباشد که طلبکار برود یقه بدهکار را بگیرد و حقّش را از او بستاند، بلکه باید خود بدهکار هرگاه زمان پرداخت بدهی‌اش رسید سراغ طلبکار و صاحب حق برود و او را پیدا کند وگرنه اینکه بیایند و از بدهکار حق را بگیرند هنر و افتخار نیست. خلاصه اینکه در جامعه اسلامی نوبت صاحب حق نمی‌رسد که مطالبه حق کند، بلکه خود مدیون می‌آید و حق را می‌پردازد.

2. «
وَمُواساتُکَ الأخَ فِی اللّهِ عزّ وَجَلّ
» که این همان تقسیم مواهب است. در این جمله به کلمه «أخ» (برادر) اشاره شده است. می‌دانیم که حدّاقل شرایط برادری، مواسات و حدّاکثر ایثار است. « «وَیُؤثِرُونَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ و آنها را بر خود مقدّم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند».(1) خلاصه با دیگران مواسات داشتن و مواهب الهیّه را با آنان تقسیم‌کردن، محرومان را در پناه گرفتن و آنها را مشمول عواطف قراردادن، از جمله بالاترین اعمال شمرده شده است. جمله «فی‌اللّه عزّ وجل» اشاره دارد به اینکه برادری بر چند نوع است:

الف) نسبی.

ب) صداقت و رفاقت.

ج) برادری که رابطه انسان با او رابطه‌ای الهی و خدایی است. یعنی پیوندهای

1- سوره حشر، آیه 9.

دینی، مذهبی، تقوایی، از جمله عوامل ایجاد رابطه برادری است که حدیث اشاره به همین قسم سوم از برادری دارد که باید در چنین برادری مواسات داشت.
البتّه درباره مواسات و ایثار سخن فراوان است ولی همین اندازه در حدّ تذکّر اخلاقی- که در اینجا اشاره شده- «سیّدالاعمال» است.
در مورد ایثار مباحث مختلفی مطرح است که در اینجا اجمالًا به آنها اشاره می‌کنیم:

ایثار چیست؟

«ایثار» عبارت از این است که انسان دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هرچند خودش در محرومیّت به سر ببَرد و حتّی حاضر است آنچه را دارد در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم بپوشد. این حالت والا را «ایثار» می‌گویند که یکی از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است.(1)

نمونه والای ایثار در خاندان پیامبر

ابن عبّاس می‌گوید: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی علیه السلام گفتند: ای ابوالحسن، خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی. علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فِضّه که خدمتگزار آنان بود نذر کردند که اگر شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق برخی روایات حسن و حسین علیهما السلام گفتند ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر موادّ غذایی چیزی نداشتند. علی علیه السلام سه من جو قرض کرد و فاطمه علیها السلام یک‌سوم آن را آرد کرد و نان پخت. هنگام افطار، سائلی بر درِ خانه آمد و گفت: «

السَّلامُ عَلَیکُم أهلَ بَیتِ مُحَمَّدٍ

؛ سلام بر شما خاندان محمّد!» مستمندی از مستمندان مسلمین‌ام، غذایی به من

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 7- 10 سوره یوسف.

بدهید. خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند. آنان همگی مسکین را بر خود مقدّم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند. روز دوم را همچنان روزه گرفتند و هنگام افطار وقتی که غذا را- که همان نان جوین بود- آماده کردند، یتیمی بر درِ خانه آمد. آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند و بار دیگر با آب افطار کردند. روز بعد نیز روزه گرفتند. در سومین روز، اسیری هنگام غروب آفتاب بر درِ خانه آمد، باز سهم غذای خود را به او دادند، هنگامی که صبح شد علی علیه السلام دست حسنین علیهما السلام را گرفت و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را دید که از شدّت گرسنگی می‌لرزند فرمود: این حالی را که در شما می‌بینم بر من بسیار سخت است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدّت گرسنگی شکمش به پشت چسبیده و چشمانش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله غمناک شد.
در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمّد، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید و آن‌گاه سوره «هل أتی» در این‌باره نازل شد.(1) 3. «
وَذِكرُكَ اللّه تَبارَكَ وَتَعالی علی كُلّ حالٍ
؛ یاد خدا کردن در همه حال».
در اینجا جمله «علی کلّ حال» بسیار پرمعناست، همچنان که کلمه «ذکر» خیلی معنا دارد. ذکر بر سه قسم است: لسانی، قلبی، جوارحی و عملی. یعنی اگر انسان خواست کاری انجام دهد مراقب باشد و دریابد که رضای خداوند در چیست. بدین معنی که در همه حال خداوند را حاضر و ناظر بداند. در برخی روایات آمده است:
وَلَیسَ هُوَ قَولُ لاإلهإلّااللّه واللّهاكبر
؛ و آن گفتن لاإله‌إلااللّه و اللّه اکبر نیست، بلکه ذکر این است که شخص همیشه به یاد خدا باشد.
جمله «علی کلّ حال» (در همه حال)، اعمّ از حال پیروزی و شکست، امنیّت و ناامنی، بیماری و صحّت است، نه اینکه وقتی در خوشی و شادی هستی او را

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 5 سوره انسان.

فراموش کنی و فقط هنگامی که محتاج هستی سراغ او را بگیری که در این وقت حتّی مشرکان عرب هم در دنیا مخلص در دین می‌گردند «فَإِذَا رَكِبُوا فِیالْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ».(1) و این افتخار نیست، بلکه مراد این است که یاد کردن خدا در همه حال.
خلاصه اینکه غفلت و نسیان باعث نشود انسان از خالق هستی غافل شود و ذکری نباشد که فقط به جهت نیازها و حاجات روزمرّه زندگی باشد. این ذکراللّه کیمیای اکبر و آب حیات است. چیزی است که قلب انسان را زنده نگاه می‌دارد، انسان را از لغزش‌ها حفظ می‌کند، درخت ایمان انسان را سیراب کرده و بالنده می‌سازد و در یک جمله، غذای روح انسان و طردکننده شیطان، ذکراللّه است. ما این را آسان گرفته‌ایم، در حالی که سرمایه‌ای به این مهمّی در اختیار همه است ولی از آن غافلیم و واقعاً همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: « «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد»(2)، آرامش و احساس سکینه در قلب و جان به سبب ذکراللّه است.
البتّه عوامل و اسباب انصراف از ذکراللّه فراوان است و چنین چیزی برای این است که انسان در هر قدم با چیزهایی برخورد می‌کند که ذهن او را مشغول می‌سازد لذا باید آن‌قدر تمرین کند تا بتواند همیشه به یاد خدا و به محض اشتغال به کاری خدا را به یاد آورَد.
اصولاً باید با یاد خدا کار را شروع کند و این یاد را استمرار ببخشد. لازم نیست ریا کند، همان که در قلب «یا اللّه» بگوید کافی است. در مجلسی که می‌نشیند یا اللّه بگوید. هنگامی که برمی‌خیزد بگوید: « «سُبْحَانَ رَبّکَ رَبّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفوُنَ»؛ منزّه است پروردگار تو، پروردگار صاحب قدرت، از آنچه آنان وصف می‌کنند».(3)

1- سوره عنکبوت، آیه 65.

2- سوره رعد، آیه 28.

3- سوره صافات، آیه 180.

و هرگاه سوار بر مرکب می‌شود بگوید: « «سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هذَا وَمَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ»؛ پاک و منزّه است آن که این را مسخّر ما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم». (1) و به مقصد که می‌رسد بگوید: «
الحَمدُلِلّهِ عَلَی السَّلامَةِ
؛ خدا را بر تندرستی سپاس می‌گویم».
شروع به غذا خوردن می‌کند
بسم‌اللّه
بگوید، غذا را تمام می‌کند
شُکراً لِلّه
بگوید. در هر حال به یاد خدا باشد تا برای انسان به صورت عادت درآید.
گفته‌اند ذکراللّه انسان را بیمه می‌کند. برخی می‌گویند ما هنوز نتوانسته‌ایم در نماز حضور قلب پیدا کرده و به یاد او باشیم، در حالی که می‌گوییم نماز و غیر نماز ندارد، بلکه در همه‌جا باید به یاد او باشیم و این را بدانیم به همان اندازه که ذکراللّه داریم به همان مقدار هم به سعادت نزدیک‌تر می‌شویم و هرچه از ذکر خدا غافل باشیم بیشتر طعمه شیاطین می‌شویم.
سؤال: دل چگونه با یاد خدا آرام می‌گیرد؟
جواب: همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگ‌ترین بلاهای زندگی انسان‌ها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است. همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهمّ بشر بوده و به هر دری می‌زند تا آن را پیدا کند و اگر تلاش انسان‌ها را در طول تاریخ برای پیداکردن آرامش از راه‌های صحیح و کاذب جمع‌آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری می‌شود.
برخی دانشمندان می‌گویند: هنگام بروز برخی بیماری‌های واگیردار همچون وبا، از هر ده نفر که ظاهراً به علّت وبا می‌میرند مرگ بیشترشان به علّت نگرانی و ترس است و تنها اقلّیّتی از آنها براثر ابتلای به وبا از بین می‌روند. به‌طور کلّی آرامش و دلهره نقش بسیار مهمّی در سلامت و بیماری فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسان‌ها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به‌آسانی گذشت و به همین

1- سوره زخرف، آیه 13.

ص: 294

دلیل تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن و طرز به دست آوردن آرامش است.

تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است، ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پرمغز، مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده و می‌گوید: «بدانید که یاد خدا آرامبخش دل‌هاست».

برای روشن شدن این حقیقت قرآنی به توضیح زیر توجّه کنید:

عوامل نگرانی و پریشانی

1. گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر انسان خودنمایی می‌کند. احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری، ناتوانی و درماندگی و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می‌دهد، امّا ایمان به خداوند متعال، خداوند مهربان، خدایی که همواره کفایت بندگان خویش را برعهده دارد می‌تواند این‌گونه نگرانی‌ها را از میان ببَرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا و مهربان.
2. گاه گذشته تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد. نگرانی از گناهانی که مرتکب شده، از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها، امّا توجّه به خداوند توبه‌پذیر و مهربان و بخشایشگر به او آرامش می‌دهد و در حقیقت به او می‌گوید عذر تقصیر به پیشگاهش ببر، از گذشته عذرخواهی کن، در مقام جبران برای، که او بخشاینده است و جبران کردن ممکن.
3. ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، وی را نگران می‌سازد که من در برابر این‌همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم؟ امّا هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متّکی به قدرت

و رحمت او می‌شود، قدرتی که برترین قدرت‌هاست و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می‌گیرد، با خود می‌گوید آری من تنها نیستم، من در سایه رحمت و عنایت خداوند، بی‌نهایت قدرت دارم.
4. گاهی ریشه نگرانی‌های آزاردهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی‌هدفی آن است، ولی کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان هدفی بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، نه در زندگی احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردّد سرگردان و مضطرب است.
5. عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاه برای رسیدن به یک هدف زحمات زیادی را متحمّل می‌شود، امّا کسی برای زحمات او ارج نمی‌نهد و قدردانی و تشکّر نمی‌کند، این ناسپاسی او را به‌شدّت رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می‌برد، ولی هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش‌هایش آگاه است و به آنها ارج می‌نهد و پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟
6. سوءِ ظن‌ها و توهّم‌ها و خیالات پوچ، یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجّه به خدا و لطف بی‌پایان او، دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد باایمانی است، این حالت رنج‌آور را از بین می‌بَرد و آرامش و اطمینان جای آن را می‌گیرد.
7. دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق‌و برق زندگی مادّی، یکی از بزرگ‌ترین عوامل اضطراب و نگرانی انسان‌ها بوده و هست، تا آنجا که گاه عدم دستیابی به رنگ خاصّی از لباس یا کفش و کلاه یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی، ساعت‌ها یا روزها و هفته‌ها فکر دنیاپرستان را ناآرام و مشوّش می‌دارد، امّا ایمان به خدا و توجّه به آزادگی مؤمن که همیشه با زهد و پارسایی سازنده

و عدم اسارت در چنگال زرق‌و برق زندگی مادّی همراه است، به همه اضطراب‌ها پایان می‌دهد. هنگامی که روح انسان «علی‌وار» آن‌گونه وسعت یابد که بگوید: «
انَّ دُنیاکُم لَأهوَنُ عِندی مِن وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقضِمُها
؛ دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود»(1) دغدغه برای به دست آوردن وسایل مادّی یا از دست دادن آن، چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند.
8. عامل مهم دیگر برای نگرانی، ترس از مرگ است که همیشه روح انسان‌ها را آزار می‌داده است و چون امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست، بلکه در سنین دیگر به‌خصوص هنگام بیماری‌ها، جنگ‌ها،ناامنی‌ها وجود دارد، این نگرانی می‌تواند همگانی باشد. ولی اگر در جهان‌بینی ما، مرگ به‌معنای فنا و نیستی و پایان همه چیز باشد- چنانکه مادّیون جهان می‌پندارند- این اضطراب و نگرانی کاملًا بجاست و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفّقیّت‌ها و خواست‌های انسان است ترسید، امّا هرگاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه‌ای به زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به فضایی آزاد بشماریم، دیگر این نگرانی بی‌معناست، بلکه چنین مرگی هرگاه در مسیر ادای وظیفه بوده باشد دوست‌داشتنی و خواستنی است. البتّه عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست، بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن برشمرد. البتّه باید پذیرفت که بیشتر نگرانی‌ها به یکی از عوامل فوق بازمی‌گردد. و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می‌شود تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل‌هاست. «أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ القُلُوبُ».(2)

1- بحارالانوار، ج 72، ص 360.

2- سوره رعد، آیه 28.

سه صفت مهم

اشاره

9
یا عَلیُّ، ثَلاثٌ مَن لَم یَکُنَّ فِیهِ لَم یَتِمَّ عَمَلُهُ: وَرَعٌ یَحجِزُهُ عَن مَعاصِی اللّه عَزَّوَجَلَّ وَخُلقٌ یُداری بِهِ النّاسُ وَحِلمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهلَ الجاهِلِ.
ای علی، اگر سه چیز در کسی نباشد عمل او کامل نیست: تقوایی که او را از گناهان بازدارد، اخلاقی که با آن با مردم مدارا کند، بردباری‌ای که با آن نادانی نادان را رد کند.
بحارالانوار، ج 77، ص 45

نور هدایت
این حدیث به کسانی که با مردم سر و کار دارند هشدار می‌دهد می‌گوید: اگر این سه صفت در کسی نباشد کارهایش به سامان نمی‌رسد و برنامه‌هایش با شکست مواجه می‌شود. در واقع در این سه صفت سه مسأله بررسی شده است:
الف) رابطه انسان با خدا.
ب) رابطه انسان با دوستان.
ج) رابطه انسان با دشمنان.

الف) رابطه انسان و خدا

«وَرَعٌ يَحجِزُهُ عَن مَعاصِي اللّهِ عَزَّ وَجَلَ
» ورع حالتی است که باعث بازداشتن از

ارتکاب گناهان می‌شود و همین حالت را ملکه عدالت می‌نامیم که برخی در تفسیر آن به زحمت می‌افتند. این ملکه باعث ایمنی انسان به‌طور صددرصد نمی‌شود، چون اگر صددرصد باشد عصمت است. می‌توان این مسأله را به این صورت تشبیه کرد که جادّه معصیت برای بعضی صاف و هموار است و بی‌هیچ مانعی آن را طی می‌کنند امّا عدّه‌ای در این مسیر با موانعی مواجه می‌شوند. مثلاً سیم خاردار، درّه، سنگلاخ و ... می‌بینند که طی طریق را برای آنان دشوار می‌سازد و مانع سیر آنان می‌شود، ورع نیز نظیر همین موانع، آدمی را از گناه بازمی‌دارد.

به عبارت دیگر، در جادّه معصیت، خود را مواجه با موانع دیدن و نیرویی که انسان را به عقب می‌کشد. به این حالت، ورع و عدالت گفته می‌شود.

سؤال: انسان چگونه بداند که ملکه عدالت دارد؟

جواب این سؤال بسیار آسان است، چون قرآن می‌فرماید: « «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ* وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»؛ بلکه انسان از وضع خویش آگاه است، هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهایی بتراشد». (1) اگر انسان در مقابل دروغ، غیبت، مال حرام و ... نیروی بازدارنده‌ای در او بود که به عقب بکشانَدش، همین نیروی بازدارنده ورع و تقواست، ولی اگر بی‌پروا بود، چشم و گوش و زبان و سایر جوارحش قید و بندی نداشت، معلوم می‌شود که ورع و تقوا ندارد و چنین کسی هیچ‌گاه کارش به سامان نمی‌رسد. اگرچه ممکن است موقّتاً پیشرفت‌هایی عاید انسان شود، ولی سرانجام سرش به زمین می‌خورد. لذا باید همراه علم، تقوا هم کسب کنیم و این نخستین وظیفه است.

مرحوم آیةاللّه حکیم رحمه الله در مستمسک می‌گوید: تقوایی که باید مرجع تقلید داشته باشد با تقوای فرد عادی تفاوت می‌کند. عدالت در او باید در مرتبه عالی باشد وگرنه زود آلوده می‌شود، چون هرقدر عَلَمیّت و موقعیّت اجتماعی انسان بالاتر رود به همان نسبت خطر آلودگی او بیشتر می‌شود. خلاصه به نسبت کشش‌های معصیت باید نیروهای بازدارنده قوی‌تر باشد.

1- سوره قیامت، آیات 14 و 15.

ب) رابطه انسان و دوستان

اشاره

«وَخُلُقٌ یُداری بِهِالنّاسُ
؛ و اخلاقی داشته باشد که با مردم مدارا کند». مردم دارای سلیقه‌های مختلفی‌اند و معمولاً مشمول این کلام که «
صاحِبُ‌الحاجَةِ لایَری إلّاحاجَتَهُ
» یعنی زمانی که مشکل و حاجتی داشته باشد غیر از مشکل خودش هیچ چیز دیگری را نمی‌بیند و انتظار هم دارد همه کس و همه چیز مطلقاً در اختیار او باشند.

کسی‌که می‌خواهد جزءِ رهبران جامعه باشد رسالت‌الهی‌ای‌دارد که ادا نمی‌شود، مگر آنکه دارای اخلاق نیکویی باشد. به عبارت دیگر باید با مردم مدارا کند، در مقابل دوستان و توقّعات و مزاحمت‌های آنها تحمّل و صبر داشته باشد، چون چاره‌ای جز این نیست. هرکس در اجتماع موقعیّت بالاتری داشته باشد این‌گونه مسائل برای او بیشتر است. مانند کسی که دست یکی از علما و بزرگان را می‌کشید تا بر آن بوسه زند. وقتی به او گفتند دست آقا را نکش، گفت: می‌خواهم ببوسم. گفتند: دست آقا می‌شکنَد، گفت بشکند به جهنّم! می‌خواست آقا نشود.

باید مدارا کردن با بندگان خدا را از معصومین علیهم السلام آموخت که در مقابل بدی‌ها نیکی و طرف مقابل را با حُسن خلق منفعل و شرمنده می‌کردند.

باید برای برخورد با مردم از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آموخت.

پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله هرچند با تأیید و امداد الهی بود، عوامل زیادی از نظر ظاهری داشت که یکی از مهم‌ترین آنها جاذبه اخلاقی حضرت بود. آن‌چنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تأثیر قرار می‌داد و به تسلیم وامی‌داشت و دوستان را سخت مجذوب می‌ساخت. حتّی اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بنامیم اغراق نگفته‌ایم، چنانکه نمونه‌ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکّه نمایان شد.
سالیان دراز مشرکان خونخوار و جنایت‌پیشه هرچه در توان داشتند بر ضدّ اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به‌کار گرفتند، امّا هنگامی که در چنگال مسلمین گرفتار

شدند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله- برخلاف انتظار دوست و دشمن- فرمان عفو عمومی صادر کرد و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد و همین عمل موجب شد که گروه‌گروه مسلمان شوند «یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللَّهِ أفْوَاجًا».

درباره حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله، گذشت، مهربانی، ایثار، فداکاری و تقوای آن حضرت داستان‌های بسیاری در کتاب‌های تفسیر و تاریخ آمده است، از جمله از حسین بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «از پدرم امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره ویژگی‌های زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق او پرسیدم، پدرم در پاسخ فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله با همنشینانش دائم خوشرو و خندان و سهل‌الخلق و ملایم بود. هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیب‌جو و مدیحه‌گر نبود. هیچ‌کس از او مأیوس نمی‌شد و هرکس به درِ خانه او می‌آمد نومید بازنمی‌گشت. سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود. و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را سرزنش نمی‌کرد، لغزش‌ها و عیب‌های پنهانی مردم را جست‌وجو نمی‌کرد. هرگز سخن نمی‌گفت مگر درباره اموری که ثواب الهی را امید داشت. هنگام سخن گفتن به‌قدری کلامش نافذ بود که همه سکوت اختیار می‌کردند و تکان نمی‌خوردند و هنگامی که ساکت می‌شد آنها به سخن درمی‌آمدند، امّا نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی‌کردند. هرگاه مرد غریب و ناآگاه، با خشونت سخن می‌گفت و درخواستی داشت تحمّل می‌کرد و به یارانش می‌فرمود: هرگاه کسی حاجتی دارد به او عطا کنید و هرگز کلام کسی را قطع نمی‌کرد تا سخنش پایان گیرد».(1) آری، اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود، آن ملّت عقب‌مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف‌ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی‌گرفتند و به مصداق «لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ» همه پراکنده می‌شدند. وچه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خُلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

1- معانی الاخبار، ص 83.

روایات اسلامی در این زمینه چه درباره شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و چه درباره وظیفه مسلمین فراوان است، از جمله:
در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
انَّما بُعِثتُ لِاتَمّمَ مَکارِمَ الأخلاقِ
؛ من برای این مبعوث شده‌ام که فضایل اخلاقی را تکمیل کنم».(1) به این ترتیب، یکی از اهداف اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله تکمیل فضایل اخلاقی است.
در حدیث دیگری فرمود: «
انَّ المُؤمِنُ لِیُدرِکُ بِحُسنِ خُلقِهِ دَرَجَةَ قائِمِ اللیلِ وَ صائِمِ النَّهارِ
؛ مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شب‌ها به عبادت می‌ایستد و روزها روزه‌دار است».(2) همچنین در روایت دیگری فرمود: «
ما مِن شَیءٍ أثقَلُ فِیالمیزانِ مِن خُلُقٍ حَسَنٍ
؛ چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین‌تر از خوشخویی نیست».(3)
و در حدیث دیگری فرمود: «
أَحَبُّکُم الی اللّهِ أحسَنُکُم أخلاقاً المُوَطّؤُونَ أکنافاً یألِفونَ و یؤلَفونَ وأبغَضُکُم إلی اللّهِ المَشّاؤُونَ بالنَّمِیمَةِ المُفَرّقونَ بَینَ الإخوانِ المُلتَمِسونَ لِلبُرآءِ العَثَراتِ
؛ از همه شما محبوب‌تر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضع‌اند، با دیگران آمیزش دارند و مردم نیز با آنها آمیزش دارند. از همه شما مبغوض‌تر نزد خدا، افراد سخن‌چینی‌اند که در میان برادران جدایی می‌افکنند و در جست‌وجوی لغزش افراد بی‌گناه هستند».(4) در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
ما مِن شَیءٍ فی المیزانِ أثقَلَ مِن حُسنِ الخُلقِ
؛ هیچ چیز در میزان (عمل) سنگین‌تر از خوشخویی نیست».(5) و در حدیثی دیگر فرمود: «
إنَّکُم لَن تَسَعُوا النّاسَ بِأموالِکُم فَسَعُوهُم بِبَسطِ الوُجوهُ و حُسنِ الخُلقِ
؛ شما هرگز نمی‌توانید با اموال خود پاسخگوی نیاز همه مردم

1- مکارم الاخلاق، ص 8.

2- بحارالانوار، ج 68، ص 383.

3- همان.

4- همان.

5- همان، ص 386.

باشید، پس با گشاده‌رویی و خوشخویی آنان را از خود خشنود سازید». (1)
از امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
عَلَیکُم بِحُسنِ الخُلقِ فَانَّ حُسنَ الخُلقِ فِی‌الجَنَّةِ لا مَحالَةَ وَ ایّاکُم وَ سُوءُ الخُلقِ فانَّ سُوءَ الخُلقِ فِی‌النّارِ لا مَحالَةَ
؛ بر شما باد به خوشخویی، زیرا خوشخویی به ناچار در بهشت است و بپرهیزید از بدخویی که بدخویی به ناچار در دوزخ است».
جابر بن عبداللّه انصاری از امام باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: «
تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فی وَجهِ أخِیهِ حَسَنَةٌ
؛ لبخند مرد به صورت برادرش از حسنات است». (2) در حدیثی علی علیه السلام فرمود: «
التّبسُّمُ فی وجهِ المُؤمِنِ الغَریبِ مِن کَفّارَةِ الذُّنُوبِ
؛ رفتار تبسّم‌آمیز با مؤمن غریب، گناهان را می‌پوشاند». (3) از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «
بشاشَةُ الوَجهِ عَطِیَّةٌ ثانِیَةٌ
؛ گشاده‌رویی، بخشش دومی است». (4)

ج) رابطه انسان با دشمنان

«حُلُمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهلَ الجاهِلِ
» در مقابل جاهلان نباید انسان خشونت کند، چون در اسلام خشونت جنبه استثنایی دارد. باید از قرآن بیاموزیم که یک‌صد و چهارده سوره دارد که همه آنها با لفظ «رحمن» و «رحیم» آغاز شده است جز در یک مورد (سوره توبه). لذا باید در مقابل دشمنان تا جایی که از آن سوءِاستفاده نشود و آنان جسور و مسلّط نشوند، بردبار و بخشنده بود.

حلیم کیست؟

«حلیم» کسی است که در عین توانایی در هیچ کاری پیش از وقتش شتاب

1- بحارالانوار، ج 68، ص 394.

2- کافی، ج 2، ص 188.

3- جامع الاخبار، ص 101.

4- الاثناعشریه، ص 20.

نمی‌کند و در کیفر مجرمان عجله به خرج نمی‌دهد، روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلّط است.

راغب در مفردات می‌گوید: «حلم» به‌معنی خویشتن‌داری هنگام هیجان غضب است و چون این حالت از عقل و خرد ناشی می‌شود گاه به‌معنی عقل و خرد نیز به‌کار رفته است.(1)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر جمعیّتی گذشت که بین آنها مرد پرقدرت و نیرومندی بود که سنگ بزرگی را از زمین برمی‌داشت و مردم آن را سنگ زورمندان، یعنی وزنه قهرمانان می‌نامیدند و همه از عمل آن ورزشکار قوی در شگفت بودند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: این اجتماع برای چیست؟ مردم کار وزنه‌برداری آن قهرمان را به عرض ایشان رساندند. فرمود: آیا به شما نگویم قوی‌تر از این مرد کیست؟ سپس فرمود: «
رَجُلٌ سَبَّهُ فَحَلُمَ عَنهُ فَغَلَبَ نَفسَهُ وَغَلَبَ شَیطانَهُ وَشَیطانَ صاحِبِهِ
؛ قوی‌تر از او کسی است که به او دشنام دهند و بردباری کند و بر نفس سرکش و انتقامجوی خود غلبه کند و بر شیطان دشنام‌گو پیروز شود».
در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «
لا تُمارِیَنَّ حَلیماً وَلا سَفیهاً فإنَّ الحَلیمَ یُقلِیکَ وَالسَّفیهَ یُؤذِیکَ
؛ نه با بردبار دانا مراء و جدال کن و نه با سفیه نادان، چه انسان بردبار کینه شما را در دل می‌گیرد و سفیه نادان دست به آزارت می‌زند».(2)

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «
الحِلمُ سِراجُ اللّهِ یَستَضِیىءُ بِهِ صاحِبُهُ إلى جَوارِهِ وَ لا یَکونُ حَلیماً إلّاالمُؤیَّدُ بِأنوارِالمَعرِفَةِ والتَّوحِیدِ وَالحِلمُ یَدورُ على خَمسِ أوجَهٍ:
أن یَکونَ عَزیزاً فَیَذِلُّ أو یَکونَ صادقاً فَیُتَّهَمُ أو یَدعُو إلَى الحَقّ فَیَستَخَفَّ بِهِ أو أن یُؤذى بِلا

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 101 سوره صافات.

2- کافی، ج 2، ص 301.

جُرمٍ أو أن یُطالِبُ بِالحَقّ فَیُخالِفُوهُ فإذا آتَیتَ کلّا منها حَقَّهُ فَقَد أصَبتَ. وَقابِلِ السَّفیهَ بالاعراضِ عَنهُ وَتَرکِ الجَوابِ یَکُن النّاسُ أنصارَکَ لأنَّ مَن جاوَبَ السَّفیهَ: فَکَأَنَّهُ قَد وَضَعَ الحَطَبَ عَلَیالنّارِ

؛ حلم چراغ خداست که انسان با نور آن به مجاورت و قرب پروردگار متعال نزدیک می‌شود. انسان حلیم نمی‌شود مگر آنکه با انوار توحید و معارف الهی تأیید شود. حلم در پنج حالت صورت می‌گیرد: در موردی که عزّت و بزرگی داشته و خوار و کوچک شده است و در حالتی که راست می‌گفته و متّهم به دروغ شده و در جایی که دعوت به حق می‌کرده است و مردم او را اهانت کرده و سبک شمرده‌اند و چون بی‌آنکه جرم و گناهی مرتکب شود اذیّت و آزارش کنند، یا مطالبه و درخواست حق کند و او را در آن حق مخالفت کنند.

پس حلیم در این پنج حالت با وقار و حوصله، حلم ورزیده و کوچک‌ترین تزلزل و حالت ناراحتی پیدا نمی‌کند و حلیم بودن مرد از حلم ورزیدن در این موارد معلوم می‌شود. و سزاوار است که با شخص بی‌خرد و سفیه به سؤال و جواب نپردازد، بلکه از او روی گردانَد و اگر اعتراض او را پاسخ نگوید دیگران با او موافقت کرده و یاری خواهند کرد. ولی جواب دادن و بحث کردن با او مانند هیزم‌گذاردن در آتش است که شعله آتش را افروخته و بیشتر خواهد کرد».

توضیح اینکه: صفت حلم در مقابل غضب است و بر اثر صبر و تواضع و خضوع حاصل می‌شود. خضوع و فروتنی حاصل نمی‌شود، مگر پس از تحقّق حقیقت توحید و معرفت به عظمت و جلال و قدرت پروردگار متعال.

و چون انسان خداوندِ توانا را مؤثّر و محیط و حامی مطلق و سلطان حقیقی بر همه موجودات می‌داند، قهراً از خودبینی و خودپسندی و خودخواهی دور گشته، پیوسته با حالت بندگی و خضوع و خشوع و اطاعت و ذلّت و تسلیم و تفویض و رضا و صبر زندگی خواهد کرد. این است که در روایات شریفه، علم همراه با حلم ذکر می‌شود. یعنی علمی که توأم با خضوع و خشوع بوده و از خودپسندی و خودخواهی و خودبینی دور باشد.

صفات مذموم (حسد، حرص، کبر)

اشاره

10
یا عَلیُّ، أنهاکَ مِن ثَلاثِ خِصالٍ: الحَسَدِ وَالحِرصِ وَالکِبرِیاءِ.
ای علی، تو را از سه صفت نهی می‌کنم: حسد، حرص، تکبّر.
بحارالانوار، ج 77، ص 46

نور هدایت
رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این بخش از سفارش‌های خود به علی علیه السلام به این نکته تاریخی اشاره کرده که در آغاز این عالَم سه گناه بزرگ صورت گرفت: گناه ابلیس، گناه فرزند آدم (قابیل)، ترک اولای حضرت آدم علیه السلام. منشأ هر یک از این سه گناه، یکی از سه چیز بالا بوده است: گناه ابلیس از تکبّر سرچشمه گرفت که به طرد همیشگی از درگاه الهی و گرفتاری به لعن ابدی خداوند منتهی شد.
سرچشمه ترک اولای آدم علیه السلام حرص بود، زیرا او به میوه‌های بهشتی بسنده نکرد و فریب خورد و حرص او را واداشت به سراغ درخت نهی شده برود که نتیجه کارش اخراج از بهشت بود.
به قول حافظ:
پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروختناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم
قابیل بر اثر حسادت، برادرش هابیل را کشت زیرا قربانی‌اش در درگاه خداوند قبول نشد امّا خوشه‌های هابیل در درگاه الهی پذیرفته شد. اکنون گناه

تمام قاتلان دنیا را به گردن قابیل می‌گذارند، چون او بود که این روش ناپسند را برای اوّل بار بنا نهاد.
وقتی در این سه گناه تأمّل می‌کنیم درمی‌یابیم که این گناهان ابعاد مختلفی دارند. در میان اینها تکبّر از همه بدتر است چون سبب کفر شد. حسد در درجه بعد قرار دارد چون باعث قتل شد و حرص در درجه سوم است، زیرا موجب محرومیّت از بهشت شد. خلاصه اینها سه گناه کبیره‌اند.
تکبّر ابلیس باعث شد حلقه بندگی را از گردن بردارد و رشته عبودیّت بگسلد و به مقابله با خدا برخیزد، در نتیجه منکر حکمت خدا شد و آن را زیر سؤال برد و گفت: « «خَلَقْتَنِی مِن نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ»؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گِل». (1) شیطان با تکبّر گفت: چرا باید در مقابل آدم سجده کنم؟ در اینجا تکبّر جلوی دید شیطان را گرفت و نگذاشت که به‌درستی واقعیّت را ببیند و بر اثر همین تکبّر، حکمت الهی را منکر شد و با آن به مبارزه برخاست و در نتیجه به لعن ابدی خداوند دچار شد.
برای درمان این بلای خانمان‌سوز باید ابتدا ریشه و عوامل را شناخت و آن‌گاه به درمان آن پرداخت. حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر غِفاری فرمود: «
مَن ماتَ وَ فی قَلبِهِ مِثقالُ ذَرَّةٍ مِن کِبرٍ لَم یَجِد رائِحَةَ الجَنَّةِ
؛ هر که بمیرد و اندکی تکبّر در قلبش باشد بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد». (2)

آثار تکبّر

تکبّر سبب می‌شود که انسان جز خود و افکار خودش را نبیند، آیات و معجزات خدا را سِحر بخواند، مصلحان را مفسِد و اندرز دوستان و اطرافیان را محافظه‌کاری و ضعف نفس بشمارد.(3)

1- سوره اعراف، آیه 12.

2- بحارالانوار، ج 77، ص 90.

3- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 27 سوره مؤمن.

اميرمؤمنان على عليه السلام در نكوهش كبر و خودبرتربينى فرمود: «
فَاعتَبِروا بِما كانَ فَعَلَ اللّهُ بِابليسِ اذا أحبَطَ عَمَلَهُ الطَّويل وَ جَهدَهُ الجَهيد وَ كانَ قَد عَبَدَاللّه سِتَّةَ آلاف عَن كِبرِ ساعَةٍ واحِدَةٍ فَمَن ذا بَعدَ ابليسِ يَسلَمُ عَلَى اللّهِ بِمِثلِ مَعصِيَةٍ كَلّا ما كانَ اللّهُ سُبحانَهُ لِيُدخِلَ الجَنَّةَ بَشَراً بِامرٍ أخرَجَ بِهِ مِنها مَلَكاً انَّ حُكمَهُ فِى اهلِ السَّماءِ وَ اهلِ الأرض لَواحِدٍ
؛ پند و عبرت گيريد به آنچه خداوند با ابليس رفتار كرد، در آن هنگام كه اعمال و عبادات طولانى و تلاش‌هاى او را كه شش هزار سال بندگى خدا كرده بود، به‌سبب ساعتى تكبّر بر باد داد، با اين حال چه كسى بعد از ابليس مى‌تواند از كيفر خدا در برابر انجام دادن همان معصيت مصون بماند؟ نه، هرگز ممكن نيست خداوند انسانى را به بهشت بفرستد در برابر كارى كه به سبب آن فرشته‌اى را از بهشت رانده است. حكم خداوند درباره اهل آسمان و زمين يكى است». (1) البتّه اطلاق فرشته بر شيطان براى آن است كه در صفوف آنها جاى داشت و هم‌رديف آنها بود.
در حديثى از امام علىّ بن الحسين عليه السلام نقل شده است كه فرمود: «
وَلِلمَعاصِى شُعَباً فأوّلُ ما عُصِىَ اللّهُ بِهِ الكِبرُ وَهِىَ مَعصِيَةُ إبليسَ حينَ «أبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ‌الْكَافِرِينَ»
وَالحِرصُ وَهِىَ مَعصِيَةُ آدَمَ وَحَوّاء ثُمَّ الحَسَدُ وَهِىَ مَعصِيَةُ ابنِ آدَمَ حَيثُ حَسَدَ أخاهُ فَقَتَلَهُ
؛ گناهان شعب و سرچشمه‌هايى دارند. اوّل سرچشمه گناه (تكبّر) است كه گناه ابليس بود و به‌سبب آن از انجام دادن فرمان خدا امتناع كرد و تكبّر ورزيد و از كافران شد، بعد (حرص) بود كه سرچشمه ترک اولاى آدم و حوّا شد، سپس حسد بود كه سرچشمه گناه فرزند آدم، قابيل شد كه به برادرش هابيل حسد ورزيد و او را كشت». (2) از امام صادق عليه السلام در اصول كافى نقل شده است كه فرمود: «
اصولُ الكُفرِ ثَلاثَةٌ:

1- نهج‌البلاغه، خطبه 192.

2- بحارالانوار، ج 73، ص 59.

الحِرصُ وَالاستِکبارُ وَالحَسَدُ. فأمّا الحِرصُ فَإنَّ آدَمَ حینَ نُهِیَ عَن الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الحِرصُ عَلی أن أکَلَ مِنها وَأمّا الاستِکبارُ فإبلِیسُ حیثُ امِرَ بالسُّجودِ لِآدَمَ فَابی
، و أمّا الحَسَدُ فابنا آدَمَ حیثُ قَتَلَ أحَدُهُما صاحِبَهُ
؛ اصول و ریشه‌های کفر سه چیز است: حرص، تکبّر، حسد. حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوعه بخورد، تکبّر سبب شد که ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کند، و امّا حسد سبب شد که یکی از فرزندان آدم دیگری را به قتل رسانَد».
از پندهای خداوند به موسی علیه السلام است که «
یا موسی ضَعِ الکِبرَ وَدَعِ الفَخرَ وَاذکُر أنَّکَ ساکِنُ القَبرِ فَلیَمنَعکَ ذلِکَ مِنَ الشَّهَواتِ
؛ ای موسی، تکبّر را رها کن و دست از فخرفروشی بردار و به یاد آور که تو در قبر سکونت خواهی یافت. باید اینها تو را از تمایلات بازدارد». (1) از امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:
«عَجِبتُ لِإبنِ آدَمَ أوَّلُهُ نُطفَةٌ وَآخِرُهُ جیفَةٌ وَ هُوَ قائِمٌ بَینَهُما وِعاءٌ لِلغائِطِ ثُمَّ یَتَکَبَّر
؛ در شگفتم از پسر آدم که آغازش نطفه و پایانش مردار و در میان این دو حالت، ظرف مدفوع است باز هم تکبّر می‌کند». (2) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «
ما مِن رَجُلٍ تَکَبَّرَ أو تَجَبَّرَ الّا لِذِلَّةٍ وَجَدَها فِی نَفسِهِ
؛ هیچ مردی تکبّر یا گردنکشی نمی‌کند مگر بر اثر ذلّتی که آن را در خود احساس کرده است». (3) از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «
خالِطُوا النّاسَ مُخالَطَةً إن مِتُّم مَعَها بَکَوْا عَلَیکُم وَان عِشتُم حَنُّوا الَیکُم
؛ با مردم چنان معاشرت کنید که اگر در آن حال مردید بر شما بگریند و اگر زنده ماندید به شما علاقه‌مند باشند». (4) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَن یَستَکبِر یَضَعَهُ

1- بحارالانوار، ج 77، ص 35.

2- همان، ج 73، ص 234.

3- همان، ص 225.

4- همان، ج 74، ص 167.

اللّهُ
؛ هر که تکبّر ورزد خدا او را پست می‌گردانَد». (1) از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «
مَن تَکَبَّرَ عَلَی‌النّاسِ ذَلَ
؛ هر که در مقابل مردم تکبّر ورزد خوار می‌شود». (2) از داوود بن فرقد از برادرش نقل شده است که گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «
انَّ المُتِکَبّرینَ یُجعَلُونَ فی صُوَرِ الذَّرّ یَتَوَطَّؤُهُم النّاسُ حتّی یَفرَغَ اللّهُ مِنَ الحِسابِ
؛ (روز قیامت) متکبّران به صورت مورچه درمی‌آیند و مردم آنها را پایمال می‌کنند تا آنکه خداوند از حساب فارغ شود». (3)

اشاره

سه عامل مهم به‌عنوان سرچشمه تکبّر ذکر شده است:

الف) عدم معرفت به خدا و بندگان او و خویشتن.

انسان متکبّر بزرگی عالم هستی و کوچکی خودش را نمی‌داند و اگر بخواهیم این علّت را از بین ببریم باید معرفت پیدا کنیم. « «وَ لَوْ أَنَّمَا فِی‌الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللَّهِ»؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکّب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (این‌ها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد».(4) تمام علومی که انسان دارد در برخی کتابخانه‌هاست. اگر بخواهند همه این علوم انسانی را که محصول هزاران سال است بنویسند شاید به بیشتر از استخر کوچکی از مرکّب نیاز نباشد. حال اگر انسانی به خداوند و عالم هستی معرفت داشته باشد آیا ممکن است که در او تکبّر پیدا شود؟ هر وقت از او سؤال کنند می‌گوید: آن ذرّه‌ها که به حساب نمی‌آیند ماییم.

1- بحارالانوار، ج 73، ص 231.

2- کافی، ج 8، ص 19.

3- بحارالانوار، ج 73، ص 219.

4- سوره لقمان، آیه 27.

ص: 310

درس عبرت

در شهرستان قم پهلوان مسلمان و دینداری بود که قامت رشید و نیرومندی داشت. وقتی در کوچه‌ها حرکت می‌کرد جمعی از پهلوانان جوان پیرامونش حرکت می‌کردند. در اواخر عمرش که او را دیدم توانایی راه رفتن نداشت و وقتی می‌خواست به حرم بیاید او را روی چرخ می‌گذاشتند و بچّه‌ای هم جناب پهلوان را باید بیاورد که به حضرت معصومه علیها السلام سلام کند. به دوستان گفتم بیایید نگاه کنید که این درس عبرتی بزرگ است.

بشری که این همه ضعیف است باید تسلیم حق و خدا باشد. بنابراین نشناختن خدا و خویش و جهان، سرچشمه همه این بدبختی‌هاست.

به دعای عرفه توجّه کنید ببینید چه جمله‌های عجیبی دارد. انسان وقتی جانبازی روز عاشورا را می‌بیند تعجّب می‌کند، امّا دعای عرفه امام حسین علیه السلام را که می‌خوانَد در می‌یابد. جانبازی بر اثر این معرفت است، چون اعمال برخاسته از اعتقاد و معرفت است. می‌فهمد که آن حضرت در دعای عرفه عرض می‌کند:

«إلهی مَن کانَت مَحاسِنُهُ فَکَیفَ لا تَکونُ مَساوِیهِ مَساوی وَمَن کانَت حَقائقُهُ دَعاوی فَکَیفَ لا تَکونُ دَعاویهِ دَعاوی

؛ خدایا، این انسانی که اگر به خوبی‌هایش نیک بنگریم و آن را بشکافیم، در واقع عیب و نقص است، چگونه عیب‌هایش عیب نباشد!» و این انسانی که اگر حقایق و علومش را بشکافیم آمیخته با جهل است، چگونه جهلش جهل نباشد. نیروهای ما را وقتی بشکافند همه‌اش ضعف است.

حضرت امام حسین علیه السلام در همین دعای عرفه عرض می‌کند: ای خدای من، مردم می‌آیند سراغ این آثار که از آنها تو را بشناسند، مگر تو از من دور شده‌ای که بخواهم با آثار تو را پیدا کنم: «

عَمِیَت عَینٌ لا تَراکَ وَلا تَزالُ عَلَیها رَقیباً وَ خَسِرَت صَفقَةُ عَبدٍ لَم تَجعَل لَهُ مِن حُبّکَ نَصیباً

؛ کور باد چشمی که جمال پاک تو را نبیند و زیانکار باد آن بنده‌ای که سهمی از عشق و محبّت در دل او نیست». مگر تو کی از من دور شده‌ای که بخواهم تو را از میان آثار پیدا کنم.

کی رفته‌ای ز دل که تمنّا کنم تو را کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

در صورتی که خدا و جهان و خودمان را بشناسیم تکبّر و غرور از بین می‌رود و بنده می‌شویم. لذا باید عظمت خدا را از عالم هستی بشناسیم.

مثالی برای معرفت دنیا

ستارگانی که در این دنیا با چشم دیده می‌شود از چهار تا پنج هزار بیشتر نیستند، امّا با تلسکوپ‌های نجومی و قطر عدسی‌هایش، عظمت این عالَم نمایان‌تر می‌شود. تا الان که شماره کرده‌اند تنها در یک قسمت از این آسمان که مجموعه کهکشان ماست صد میلیارد ستاره، یعنی صدهزار میلیون ستاره وجود دارد. تازه اینها مربوط به آسمان اوّل است و پشت آن شش آسمان دیگر است.

«إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ».(1)

من در مقابل این دستگاه عظیم خلقت کیستم که تکبّر ورزم.

ب) عقده حقارت یکی از عوامل تکبّراست.

یعنی چنین کسانی در وجودشان کمبود احساس می‌کنند و می‌خواهند آن را جبران کنند و گمان می‌برند جبران آن با تبختر و باد به غاب‌غاب انداختن است، یا به اینکه شانه‌ها را به عقب بیندازند و چشمانشان را به آسمان بدوزند، به کسی سلام نکنند یا جواب سلام کسی را ندهند. حتّی نزد روان‌کاوان این مطلب به اثبات رسیده است.
در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «
ما مِن رَجُلٍ تَكَبَّرَ أو تَجَبَّرَ إلّا لِذِلَّةٍ وَجَدَها في نَفسِهِ
؛ هیچ‌کس تکبّر نمی‌کند مگر به سبب ذلّتی که در درون جانش احساس می‌کند».(2) این همان عقده حقارت است که از آن به ذلّت تعبیر شده است. مثلاً کسی در خانواده فقیری پرورش یافته، خیال می‌کند فقر عیب

1- سوره صافّات، آیه 6.

2- بحارالانوار، ج 73، ص 225.

است، یا بی‌احترامی برخی پدر و مادرها به فرزندانشان باعث می‌شود آن فرزند دچار کمبود شخصیّت شود و برای جبران آن به تکبّر رو آورَد.
یکی از مظاهر زشت دنیای ماشینی و صنعتی امروز، فرزندان نامشروع است که در اروپا و آمریکا فراوان یافت می‌شوند. در انگلستان نیم میلیون فرزند نامشروع متولّد می‌شود. البتّه این آمار چندین سال قبل است. همین افراد وقتی به جامعه پا می‌گذارند عامل بسیاری از جنایت‌ها، کشتارها، سرقت‌ها و ... می‌شوند.
وقتی پرونده‌ها بررسی می‌شود می‌بینیم که درصد بسیاری از جانیان بزرگ، همین فرزندان نامشروع هستند.
یکی از عوامل چنین اعمال زشتی، عقده حقارت است که اینان در خود می‌یابند. وقتی می‌بیند دیگران پدر و مادر مشخّصی دارند و پدر و مادر او معلوم نیست، احساس حقارت و کمبود در خود می‌کند و همین سبب جنایت‌ها و کشتارها و ... می‌شود. ازاین‌رو اوّلاً حسّ انتقامجویی در او شعله‌ور می‌شود و می‌گوید باید از جامعه‌ای که مرا بدین روز انداخته انتقام بگیرم.
ثانیاً به دنبال این است که به شهرت برسد و کمبود درونی‌اش را جبران کند.
سؤال: راه درمان عقده حقارت چیست؟
جواب: این خلأ و کمبود را باید پر کرد و بهترین راه آن، ایمان به خداست.
ایمان به خدا به قلب انسان وسعت می‌بخشد و وقتی دریافت که همه‌چیز از خداست و بنده از خود چیزی ندارد دیگر مغرور نمی‌شود و در خود حقارت و کمبودی احساس نمی‌کند.
عامل دیگر، خودخواهی و حبّ ذات است. انسان باید خودش را دوست داشته باشد، چون اگر خودش را دوست نداشت به دنبال کاری نمی‌رود. امّا اگر حبّ ذات بی‌حساب و کتاب باشد و به افراط و تفریط بینجامد به خودخواهی و خودبینی تبدیل می‌شود که دیگر از خویشتن‌بین، انتظار خداجویی و خداخواهی نباید داشت، زیرا این تکبّر و خودپسندی کار را به جایی می‌رسانَد

ص: 313

که گمان می‌برد خدا همه فضایل را در وجود او گذاشته و دیگران بهره‌ای از آنها ندارند.

راه درمان

باید خوددوستی (حبّ ذات) را متعادل کرد، زیرا از جمله نشانه‌های ایمان و حدّاقل برادری اسلامی این است که «
أن تُحِبَّ لِأخیکَ ما تُحِبُّ لِنَفسِکَ
؛ هرچه را برای خود می‌خواهی برای دیگران هم بخواه»(1) مبادا خود را برتر از دیگران بدانی. به ما دستور داده‌اند در مورد بزرگ‌تر از خود به نفس خود بگوید شاید بیشتر از من عبادت کرده است و در مورد کوچک‌تر چنین بیندیشد که شاید گناهش کمتر است. همّت خود را یک درجه پایین‌تر از دیگران بدان. اگر خودپسند نبودی مسلّم خداپسند می‌شوی.

امام حسن مجتبی علیه السلام به جنادة بن امیّه فرمود: «
اذا أرَدتَ عِزّاً بِلا عَشیرَةٍ وَهَیبَةً بَلا سُلطانٍ فَاخرُجْ مَن ذُلّ مَعصِیَةِ اللّهِ الی عِزّ طاعَةِ اللّهِ
؛ ای جناده، اگر می‌خواهی بی‌خویشاوند عزیز باشی و هیبت داشته باشی، از خواری گناه الهی به عزّت اطاعت الهی درآی».(2)

بندگی کن تا که سلطانت کنندتن رها کن تا همه جانت کنند
خوی شیطانی سزاوار تو نیست‌ترک این خو کن که انسانت کنند
چون علی در عالم مردانگی‌مرد شو تا شاه مردانت کنند
همچو سلمان در مسلمانی بکوش‌ای مسلمان تا که سلمانت کنند

حرص و آز

حرص و آز نمی‌گذارد انسان حقایق را ببیند. انسانی که می‌تواند با اندکی غذا سیر شود، چه حاجتی به حرص زدن دارد؟

1- بحارالانوار، ج 73، ص 224.

2- همان، ج 44، ص 139.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
بِئسَ الرَّفیقُ الحِرصُ
؛ حرص، بد رفیقی است». (1) امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «
أغنَى الغِنی مَن لَم یَکُن لِلحِرصِ أسیراً
؛ بی‌نیازترین بی‌نیازی این است که کسی اسیر حرص نباشد». (2) و در حدیث دیگری فرمود: «
ما فَتَحَ اللّهُ عَلی عَبدٍ باباً مِن أمرِ الدُّنیا الّا فَتَحَ اللّهُ عَلَیهِ مِن الحِرصِ مِثلَهُ
؛ خداوند هیچ دری را به روی بنده‌ای نگشوده، مگر آنکه دری از حرص را مانند آن به روی او باز کرده است». (3) در حدیثی امام صادق علیه السلام درباره حرص و آفات و درمان آن فرمود:
لا تَحرُص عَلی شَیءٍ لَو تَرَکتَهُ لَوَصَلَ الَیکَ وَ کُنتَ عِندَاللّهِ مُستَریحاً مَحمُوداً بِتَرکِهِ وَمَذمُوماً بِاستِعجالِکَ فی طَلَبِهِ وَتَرکِ التَّوَکُّلِ عَلَیهِ وَالرّضا بِالقِسمِ فإنَّ الدُّنیا خَلَقَها اللّهُ تَعالی بِمَنزِلَةِ الظِّلِ ان طَلَبتَهُ أتعَبَکَ وَلا تَلحَقُهُ أبَداً وَان تَرَکتَهُ تَبِعَکَ وَأنتَ مُستَریحٌ. قال النّبیُّ صلی الله علیه و آله:
الحریصُ مَحرومٌ وَ هُوَ مَعَ حِرمانِهِ مَذمُومٌ فی أیّ شَیءٍ کانَ وَکَیفَ لا یَکونُ مَحروماً وَ قَد فَرَّ مِن وَثاقَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ و خالَفَ قَولَ اللَّهِ تَعالی حَیثُ یَقُولُ: اللّهُ
«الّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ»: «حریص مباش به چیزی که اگر آن را ترک کرده و دنبال نکنی به تو می‌رسد و در پیشگاه خداوند متعال در خوشی و آسایش فکری بوده و مورد توجّه و لطف او قرار خواهی گرفت و در صورتی که از خود حرص نشان دادی از سه جهت نزد خداوند متعال مؤاخذه خواهی شد: شتاب و حرص در تحصیل چیزی که نباید شتاب کرد، ترک توکّل در موردی که باید به خدا واگذاشت، عدم رضایت به داده و قسمت خدا. آگاه باش که دنیا مانند سایه است. همان‌طور که سایه به تبع شخص پدید می‌آید و تابع انسان است و خواه ناخواه از انسان جدا نمی شود انسان نباید در پی و پیرو دنیا باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله

1- غررالحکم، ص 341.

2- بحارالانوار، ج 73، ص 23.

3- همان، ص 16.

فرمود: «سرانجام شخص حریص محروم می‌شود» انسان حریص گذشته از محرومیّتی که دارد از نظر پروردگار ناپسند است، زیرا بر خلاف دستور الهی رفتار کرده است».
سپس حضرت در ادامه فرمود: «
وَالحَرِیصُ بَینَ سَبعَ آفاتٍ: فِکرٌ یَضُرُّ بَدَنَهُ و لا یَنفَعُهُ وَهَمٌّ لا یَتِمَّ لَهُ أقصاهُ وَتَعَبٌ لا یَستَریحُ مِنهُ إلّاعِندَ المَوتِ ویَکونُ عِندَ الرّاحَةِ أشَدَّ تَعَباً و خَوفٌ لا یورِثُهُ إلّاعِندَ المَوتِ ویَکونُ عِندَ الرّاحَةِ أشَدَّ تَعَباً
؛ و تَعَبٌ لا یَستَریحُ مِنهُ الّا الوَقوعَ فِیهِ وَحُزنٌ قد کَدَّرَ عَلَیهِ عَیشَهُ بِلا فائِدَةٍ و حِسابٌ لا مَخلَصَ لَهُ مَعَهُ مِن عَذابِ اللّهِ إلّاأن یَعفُوَ اللّهُ تعالی عَنهُ و عِقابٌ لا مَفَرَّ لَهُ مِنهُ ولا حیلَةَ وَالمُتَوَکّلُ عَلَی اللّهِ یُمسی وَیُصبِحُ فی کَنَفِ اللّهِ تَعالی وَ هُوَ مِنهُ فی عافِیَةٍ وَقَد عَجَّلَ اللّهُ لَهُ کِفایَتَهُ وَهَیَّأَ لَهُ مِنَ الدَّرَجاتِ ما اللّهُ تَعالی بِهِ عَلِیمٌ
؛ شخص حریص در مقابل هفت آفت و گرفتاری نگران است:
1. حرص پیوسته، که موجب فکرهای گوناگون و سبب ناراحتی بدن می‌شود.
2. شخص حریص برای همیشه در غم و غصّه است.
3. شخص حریص هرگز خوشی و آسایش نداشته و همیشه در زحمت و فعّالیّت است. او از سختی خلاصی نمی‌یابد مگر هنگام مرگ.
4. شخص حریص پیوسته در ترس و اضطراب است، زیرا حال رضا و تسلیم و توکّل در دل او نیست.
5. شخص حریص به سبب نرسیدن به مقصود، پیوسته محزون است و بدون فایده و بی‌نتیجه اندوهناک می‌شود.
6. شخص حریص همیشه مشغول حساب و نقشه‌کشی است و فراغت ندارد و در صورتی که حرکات و اعمال او بررسی و حساب شود هرگز نخواهد توانست از محکومیّت دفتر حساب و از گرفتاری محاسبه نجات یابد.
7. شخص حریص در قیامت هیچ راه فرار از عذاب جهنّم ندارد، زیرا به حکم و قسمت پروردگار متعال راضی نشده و برخلاف وظیفه خود فعّالیّت کرده و از

عهده وظایف و تکالیف خود برنیامده است.

در مقابل حریص، متوکّل است که امور خود را به پروردگار متعال واگذاشته و او را در کارهای خود وکیل قرار داده است. چنین کسی برای همیشه در زیر سایه حمایت و لطف خدا زندگی کرده و با کمال خوشی و آسایش تحت کفایت و کفالت او به ادای وظیفه پرداخته و در جهان دیگر مشمول رحمت و توجّه و عطوفت او خواهد شد.

گر جهان را پر ز دُرّ، مکنون کنندروزی تو چون نباشد چون کنند

بر سر هر لقمه بنوشته عیان‌که فلان بن فلان بن فلان

هین توکّل کن ملرزان پا و دست‌رزق تو بر تو ز تو عاشق‌تر است

و در پایان حدیث امام صادق علیه السلام فرموده است: «

والحِرصُ ماءٌ یجری فی مَنافِذِ غَضَبِ اللّهِ تَعالی وَ ما لَم یُحرَمُ العَبدُ الیَقِینَ لا یَکونُ حَریصاً وَالیَقینُ أرضُ الإسلامِ وَسَماءُ الإیمانِ

؛ صفت حرص آبی است که در مجاری غضب خداوند متعال جاری می‌شود (و در جایی که غضب و قهر خداوند متعال جریان می‌یابد، حرص هم ظهور می‌کند) و تا بنده‌ای از یقین دور و محروم نشده است به صفت حرص مبتلا نخواهد شد. و یقین زمین اسلام و آسمان ایمان است».

حرص عبارت است از علاقه بیش از حد به امور مادّی و منافع دنیوی، به‌طوری که از حدّ اعتدال و میزان صحیح و حدود وظایف الهی خارج گشته و فعّالیّت‌های ناروا و حرکات برخلاف عبودیّت از او سر بزند. مسلّماً رحمت و لطف حق تعالی در مواردی که عدالت و ادای وظایف عبودیّت رعایت می‌شود ظهور پیدا می‌کند و قهراً مواردی که بیرون از مجاری عبودیّت و اطاعت و عدالت و وظیفه باشد مشمول غضب و قهر الهی خواهد شد.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیوندنگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای‌فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد(1)

حسد

گاه حسادت برادر نسبت به برادر موجب می‌شود که عواطف برادری را زیر پا نهد و دست خود را به خون برادر بیالاید.
نکته مهم این است که چگونه حسد آدمی را در ورطه نابودی قرار می‌دهد و اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را.
اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می‌رسد، ممکن است یکی از چهار حالت در انسان پدید آید:
1. آرزو می‌کند همان‌گونه که دیگران دارند او هم داشته باشد. این حالت را «غِبطه» می‌گویند و حالتی است پسندیده، زیرا انسان را به کوشش سازنده وامی‌دارد و هیچ اثر مخرّبی در اجتماع ندارد.
2. دوست دارد آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش برمی‌خیزد. این همان حالت بسیار ناپسند «حسد» است که انسان را وامی‌دارد بی‌آنکه تلاش سازنده‌ای در مورد خودش انجام دهد، به تخریب دیگران بپردازد.
3. آرزو می‌کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند، این را «بُخل» و انحصارطلبی می‌نامند که انسان همه‌چیز را برای خود بخواهد و از محرومیّت دیگران لذّت ببَرد.
4. دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هرچند خودش در محرومیّت به‌سر ببَرد و حتّی حاضر است آنچه را دارد در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم بپوشد و این حالت والا را «ایثار» می‌گویند که یکی از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است.

در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت زشت تعبیرات تکان‌دهنده‌ای

1- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، با تلخیص و تصرّف، ص 129.

دیده می‌شود، به‌عنوان نمونه:
از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: «
انَّ الحاسِدَ ساخِطٌ لِنِعَمی صادٍ لِقِسمی الَّذی قَسَمتُ بَینَ عِبادی وَمَن یَکُ کَذلِکَ فَلَستَ مِنهُ وَلَیسَ مِنّی
؛ حسود در مورد نعمت‌های من بر بندگانم خشمناک است و از قسمت‌هایی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می‌کند، هرکه چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم».(1) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «
آفَةُ الدّینِ الحَسَدُ وَالعُجبُ وَالفَخرُ
؛ آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد و خودپسندی و فخرفروشی».(2)
و در حدیث دیگری فرمود: «
انَّ المؤمِنَ یَغبِطُ وَلا یَحسُدُ وَالمُنافِقُ یَحسُدُ وَلا یَغبِطُ
؛ مؤمن غبطه می‌خورد وحسد نمی‌ورزد ومنافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد».(3) در حدیثی علی علیه السلام فرمود: «
صِحَّةُ الجَسَدِ مِن قِلَّةِ الحَسَدِ
؛ سلامتی بدن براثر کم بودن حسد است».(4) و در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «
الحاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفسِهِ قَبلَ أن یَضُرَّ بِالمَحسُودِ
؛ حسود پیش از آنکه به محسود زیان رسانَد به خود ضرر می‌زند».(5) از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «
ما رَأَیتُ ظالِماً أشبَهَ بِمَظلُومٍ مِنَ الحاسِدِ
؛ هیچ ستمگری را شبیه‌تر به ستمدیده از حسود ندیدم».(6)

آثار سوء حسد در اجتماع

حسد سرچشمه بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی است، از جمله:

1- اصول کافی، ج 2، ص 307.

2- همان.

3- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 10 سوره یوسف.

4- بحارالانوار، ج 73، ص 256.

5- همان، ص 255.

6- همان، ص 256.

1. حسود تمام یا بیشتر نیروهای بدنی و فکری خود را که باید در راه پیشبرد اهداف اجتماعی به کار ببَرد در مسیر نابودی و ویرانی صرف می‌کند، ازاین‌رو هم سرمایه‌های وجودی خود را از بین برده و هم سرمایه‌های اجتماعی را.
2. حسد انگیزه بخشی از جنایات دنیاست و اگر عوامل و علل اصلی قتل‌ها، دزدی‌ها، تجاوزها و مانند آن را بررسی کنیم، خواهیم دید که عامل بسیاری از آنها حسد است. شاید به همین علّت آن را به شراره‌ای از آتش تشبیه کرده‌اند که می‌تواند موجودیّت حسود یا جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند به خطر اندازد.
یکی از دانشمندان می‌گوید: حسد و بدخواهی از خطرناک‌ترین صفات است و باید آن را به‌منزله وحشی‌ترین دشمنان سعادت تلقّی کرد و در دفع آن کوشید.
جوامعی که جمعیّت آن را حسودان و تنگ‌نظران تشکیل می‌دهد جوامعی عقب‌افتاده‌اند، زیرا حسود همیشه می‌کوشد تا دیگران را به عقب بکشد و این درست برخلاف روح تکامل و ترقّی است.
3. از همه اینها گذشته، حسد آثار نامطلوبی بر جسم و سلامت انسان می‌گذارد و حسودان معمولاً رنجور و از نظر اعصاب و دستگاه‌های مختلف بدن غالباً ناراحت و بیمارند، زیرا امروز این حقیقت مسلّم شده است که بیماری‌های جسمانی در بسیاری از موارد عامل روانی دارند و در طبّ امروز بحث‌های مشروحی زیر عنوان بیماری‌های «روان‌تنی» به وجود آمده است که به این بخش از بیماری‌ها اختصاص دارد.
جالب اینکه در روایات پیشوایان اسلام روی این موضوع تکیه شده است.
در روایتی علی علیه السلام فرمود: «
صِحَّةُالجَسَدِ مِن قِلَّةِالحَسَد
؛ تندرستی از کمی حسد است». (1) و در حدیث دیگر فرمود: «
العَجَبُ لِغِفلَةِ الحُسّادِ عَن سَلامَةِ الاجسادِ
؛ عجیب است که حسودان از سلامت جسم خود به‌کلّی غافلند». (2)

1- بحارالانوار، ج 73، ص 256.

2- همان.

حتّی در پاره‌ای از احادیث می‌خوانیم که حسد پیش از آنکه به محسود زیان برساند به حسود ضرر می‌زند و به‌تدریج او را می‌کشد.
4. از نظر معنوی، حسد نشانه کمبود شخصیّت و نادانی و کوتاه فکری و ضعف و نقص ایمان است، زیرا حسود خود را ناتوان‌تر از آن می‌بیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد و لذا می‌کوشد که محسود را به عقب برگرداند.
به‌علاوه او عملًا به حکمت خداوند که بخشنده اصلی این نعمت‌هاست معترض است و در مورد اعطای نعمت به دیگران از سوی خداوند ایراد دارد. ازاین‌رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: « الحَسَدُ اصلُهُ مِن عَمی القَلبِ وَالجُحُودِ لفَضلِ اللّهِ تَعالی وَ هُما جَناحانِ لِلکُفرِ وَبِالحَسَدِ وَقَعَ ابنُ آدَمَ فِی حَسرَةِ الابَدِ وَهَلَکَ مُهلَکاً لا یَنجُو مِنهُ ابَداً ؛ حسد و بدخواهی از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمت‌های خدا به افراد سرچشمه می‌گیرد و این (کوردلی و ایراد بر بخشش خدا) دو بال کفرند. به سبب حسد بود که فرزند آدم در حسرتی جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهایی نمی‌یابد». (1). قرآن مجید می‌فرماید: « «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ و داستان دو فرزند آدم را به‌درستی بر آنها بخوان، هنگامی که هر کدام کاری برای تقرّب انجام دادند، امّا از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت، برادر دیگر گفت: (من چه گناهی دارم، زیرا) خدا تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد». (2). به این صورت بود که نخستین قتل روی زمین اتّفاق افتاد و آن‌هم برادری به خاطر حسادت برادر خود را کشت. پس نخستین قتل به سبب حسادت بود.
در روایتی حضرت علی علیه السلام فرمود: «
إنَّ الحَسَدَ یَأکُلُ الإیمانَ کَما تَأکُلُ النّارُ

1- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 18.

2- سوره مائده، آیه 27.

الحَطَبَ

؛ حسد ایمان را می‌خورَد، چنانکه آتش هیزم را می‌خورَد».

زیرا شخص حسود رفته‌رفته سوءِظنّش به خدا و حکمت و عدالت او بیشتر می‌شود و همین سوءِظن او را از وادی ایمان بیرون می‌کشد.

زیان‌های معنوی و مادّی، فردی و اجتماعی «حسد» فوق‌العاده زیاد است و آنچه گفتیم در حقیقت فهرستی از آن به شمار می‌رود.(1) البتّه نکته مهم این است که «حسد» گاهی در شکل «هدف» منعکس می‌شود و آب و رنگ دینی به آن می‌دهد.

عیب بزرگ گناهان، حجاب بودن آنهاست. وقتی حجاب شد انسان نمی‌تواند قضاوت کند و وقتی قادر به قضاوت نبود گویی که انسان دیوانه می‌شود و دست به هر عملی می‌زند. حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه سخن بسیار مهمّی دارند که به آن اشاره شد.

اگر نگاه کنید درمی‌یابید که بسیاری از جنگ‌ها، دزدی‌ها و تجاوزها از همین سه گناه (تکبّر، حسد، حرص) نشأت گرفته است.

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 55 سوره نساء.

11

یا علیُّ، أعجَبُ النّاسِ إیماناً وَأعظَمُهُم یَقیناً قَومٌ یَکونونَ فی آخِرِ الزَّمانِ لَم یَلحَقوا النَّبیَّ صلی الله علیه و آله وَحُجِبَ عَنهُم الحُجَّةُ فَآمَنوا بِسَوادٍ علی بَیاضٍ.

ای عَلی، عجیب‌ترین (مهم‌ترین) مردم از همه کسانی که ایمانشان برتر و یقینشان کامل‌تر است، کسانی‌اند که در آخرالزّمان می‌آیند، در حالی که نه پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده‌اند و نه حجّت و امام را، در عین حال ایمان می‌آورند به سیاهی در سفیدی (یعنی همان کتاب‌هایی که در دستشان است).

بحارالانوار، ج 77، ص 56

نور هدایت

پیامبر صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر، چنین کسانی را «برادران خود» نامید، در حالی که به دیگران «اصحاب» اطلاق فرمود. می‌خواهیم از این حدیث غیر از موضوع «آخرالزّمان» مطلب دیگری استفاده کنیم که متناسب با جلسه اهل علم است و آن اینکه تنها سرمایه دینی مردم آخرالزّمان همین کتاب‌هاست. بنابراین رسالت مهمّ ما در این عصر و زمان حفظ این سرمایه بزرگ یعنی کتاب‌های پیشینیان و مطالعه و تحقیق و بحث در مورد آنهاست، مگر در این زمان ما غیر از آن کتاب‌ها به چیز دیگری دسترسی داریم؟ قطعاً تنها راه همان کتاب‌هاست، زیرا نمی‌توانیم به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمّه معصومین علیهم السلام برسیم تا تکالیف را بپرسیم. مهم این

است که در واقع این سرمایه ارزشمند را در همان مسیری که لازم است به کار اندازیم. یعنی بتوانیم با همین کتاب‌ها مردم را به خدا نزدیک کرده و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمّه و به‌خصوص امام زمان علیه السلام ارتباط دهیم. کسانی که به چنین برنامه‌هایی اهمّیّت نمی‌دهند سخت در اشتباهند، زیرا این سخن مربّی و معلّم بزرگ انسانیّت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و هر چه هست در همین کتاب‌هاست.

بنابراین باید مخلصانه در خدمت همین کتاب‌ها باشیم. یعنی آنها را خوب مطالعه کنیم، خوب بفهمیم و خوب به آنها عمل کنیم و آن‌گاه با روش بهتری در راه نشر و تبلیغ آنها بکوشیم که در این صورت ادای وظیفه و خلأ وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و غیبت امام زمان علیه السلام را با نشر کتاب پر کرده‌ایم. اینکه مثلًا در بحارالانوار آمده است: «

مَن حَفِظَ عَلی امَّتی أربَعینَ حَدیثاً یَنتَفِعونَ بِها بَعَثَهُ اللّهُ تَعالی یَومَ القِیامَةِ فَقیهاً عالِماً

؛ هر که چهل حدیثی که مردم از آن بهره ببرند حفظ کند، خداوند او را فقیه عالم مبعوث می‌کند».(1) معنایش این نیست که آنها را حفظ کنیم، بلکه اینها را جمع کرده و آن‌گاه ابلاغ کنند.

پس مقصود از حفظ، نگهداری و ابلاغ است. لذا علمای بزرگ «اربعین» می‌نوشتند و در بین مردم تبلیغ می‌کردند که چهل حدیث حفظ کنند. حتّی در بین اصحاب کسانی بودند که بیش از چهل هزار حدیث حفظ داشتند و به امّت ابلاغ کردند.

چه افتخاری از این بالاتر که انسان احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام را به مردم برساند. و چه محرومند از سعادت کسانی که ممکن است یک ساعت سخنرانی کنند امّا آیه و حدیثی در بین مطالب آنها نیست، در حالی که قرآن می‌فرماید: « «قَدْ جَاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَکِتَابٌ مُبِینٌ»؛ از جانب خدا نور و کتاب روشنگری به‌سوی شما آمد».(2) نور سخنرانی‌ها و کلمات اهل‌بیت علیهم السلام است،

1- بحارالانوار، ج 2، ص 156، ح 8.

2- سوره مائده، آیه 15.

چنانکه در بحارالانوار آمده است: «
کَلامُکُم نورٌ وَامرُکُم رُشدٌ وَوَصِیَّتُکُمُ التَّقوی
؛ سخن شما نور و فرمان شما رشد و سفارش شما تقواست». (1) واقعاً چه لذّت‌بخش است که انسان چهل حدیث را حفظ کند و بگوید و روز قیامت در صف عالمان و فقیهان قرار گیرد. بنابراین باید بکوشیم تا در هر مجلسی سخنی از معصومین علیهم السلام گفته شود.
باید توجّه داشت که تمام دنیا، چه دنیای ظلم و چه عدالت، روی همین کتاب‌ها (سوادٌ عَلَی‌البَیاض) می‌چرخد. حافظان کلام اهل‌بیت علیهم السلام حافظان دین‌اند و اینجاست که می‌بینیم انسان‌هایی مبارز، ایثارگر، عالم، فداکار و آگاه پرورش پیدا می‌کنند.
اکنون به چند حدیث درباره نشر احادیث و تعلیم آنها توجّه کنید:
از علی علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: «
اللّهُمَّ ارحَم خُلَفایی ثَلاثاً قیلَ یا رَسولَ اللّهِ وَمَن خُلَفاؤکَ؟ قالَ: الَّذینَ یُبَلّغونَ حَدیثی وَسُنَّتی ثُمَّ یُعَلّمونَها امَّتی
؛ خدایا، جانشینان مرا رحمت کن! پرسیدند: ای پیامبر خدا، جانشینان تو کیانند؟ فرمود: آنان که حدیث و سنّت مرا تبلیغ کرده و آن را به امّتم می‌آموزند». (2) عبداللّه بن صالح هروی می‌گوید از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «
رَحِمَ اللّهُ عَبداً أحیی أمرَنا
؛ خداوند رحمت کند بنده‌ای که امر ما را زنده کند». پرسیدم چگونه امر شما زنده می‌شود؟ فرمود: «
یَتَعَلَّمُ عُلُومَنا وَیُعَلّمُها النّاسَ فَإنَّ النّاسَ لَو عَلِموا مَحاسِنَ کَلامِنا لَاتَّبَعونا
؛ علوم ما را فرا می‌گیرد و آن را به مردم می‌آموزد. اگر مردم سخنان زیبای ما را بدانند قطعاً از ما پیروی می‌کنند». (3) جمیل بن درّاج و دیگران از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «
بادِروا أولادَکُم بِالحَدیثِ قَبلَ أن یَسبِقَکُم إلَیهِمُ المُرجِئَةُ
؛ در آموختن حدیث به فرزندان خود

1- بحارالانوار، ج 102، ص 132.

2- همان، ج 2، ص 144.

3- معانی الاخبار، ص 180.

بشتابید پیش از آنکه مرجئه در تعلیم آنان بر شما سبقت گیرند».(1) در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «
حَدّثوا عَنّا وَ لا حَرَجَ رَحِمَ اللّهُ مَن أحیی أمرَنا
؛ از ما حدیث نقل کنید و احساس سختی نکنید. خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد».(2) فضیل بن یسار می‌گوید امام باقر علیه السلام به من فرمود: «
یا فُضَیل انَّ حَدیثَنا یُحیِی القُلوبَ
؛ ای فضیل، سخن ما دل‌ها را زنده می‌کند».(3) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «
تَذاکَروا وَتَلاقَوْا وَ تَحَدَّثوا فَإنَّ الحَدیثَ جَلاءُ القُلوبِ انَّ القُلوبَ لَتَرِینُ کَما یَرینُ السَّیفُ وَ جَلاؤُهُ الحَدیثُ
؛ با یکدیگر گفت‌وگو و ملاقات داشته باشید و حدیث بگویید، زیرا حدیث مایه روشنی دل‌هاست. همانا دل‌ها زنگار به خود می‌گیرند چنانکه شمشیر به خود زنگار می‌گیرد و جلای آن حدیث است».(4) و در حدیثی امام باقر علیه السلام فرمود: «
وَبِالدّرایاتِ لِلرّوایاتِ یَعلُو المؤمِنُ إلی أقصی دَرَجاتِ الایمانِ
؛ پیروان اسلام در پرتو معرفت واقعی و درک حقایق علمی روایات، می‌توانند به عالی‌ترین مدارج ایمان نایل شوند».(5)

1- کافی، ج 6، ص 47.

2- بحارالانوار، ج 2، ص 151.

3- همان، ص 144.

4- همان، ص 152.

5- همان، ص 184.

12

یا عَلیُّ، ثَلاثُ خِصالٍ مِن حَقائِقِ الإیمانِ: ألانفاقُ فی الإقتارِ وَانصافُ النّاسِ مِن نَفسِکِ وَ بَذلُ العِلمِ لِلمُتِعَلِّمِ.
ای علی، سه چیز از حقایق ایمان است: انفاق در تنگدستی، ادای حقوق دیگران، دانش آموختن به طالبان آن.
بحارالانوار، ج 77، ص 45

نور هدایت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این بخش از وصیّت سه مطلب را از حقایق ایمان شمرده، که در حقیقت اشاره دارد به سه قسم از انواع انفاق (انفاق‌های مالی، حقوقی، علمی) و بخش مهم و اساسی آن ایمان است.
پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله درباره مفهوم «انفاق» می‌فرماید: «
کُلُّ مَعروفٍ صَدَقَةٌ وَ ما أنفَقَ الرَّجُلُ عَلی نَفسِهِ وَ أهلِهِ کُتِبَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ ما وَقی بِهِ الرَّجُلُ عِرضَهُ فَهُوَ صَدَقَةٌ وَ ما أنفَقَ الرَّجُلُ مِن نَفَقَةٍ فَعَلَی اللّهِ خُلفَها إلّاما کانَ مِن نَفَقَةٍ فی بُنیانٍ أو مَعصِیَةٍ
؛ هر کار نیکی به هر صورت که باشد صدقه و انفاق در راه خدا محسوب می‌شود (و منحصر به انفاق‌های مالی نیست)، و هر چه انسان برای نیازهای زندگی و خانواده خود صرف می‌کند صدقه نوشته می‌شود و آنچه انسان آبروی خود را با آن حفظ می‌کند صدقه است و آنچه را انسان در راه خدا انفاق می‌کند عوضش را به او خواهد داد، مگر چیزی که صرف بنا (همچون بنای خانه) یا در راه معصیت صرف شود».(1)

1- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 307.

1. انفاق مال

«اقتار» به‌معنی تنگی معیشت است. یعنی انسان هنگام تنگدستی انفاق کند که خود نشانه حقیقت ایمان است و همین می‌رساند که او فقط خدا را رزّاق می‌داند.
معمولاً مردم هنگام تنگدستی می‌گویند: «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است». یا «ما که خودمان لنگ هستیم، چرا باید به فکر دیگران باشیم».
و این‌گونه سخنان و منطق‌هایی که در آنها نشانه‌هایی از ضعف توکّل است، چرا که متوکّل کسی است که هنگام تنگدستی هم انفاق کند. این از نشانه‌های ایمان است. انفاق افراد ثروتمند اگرچه خوب است، افتخار نیست. مهم این است که انسان مصداق این فرموده الهی باشد: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ».(1)
و در خطّ ایثار حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام که سوره هل أتی درباره آنان نازل شد قدم بردارد.
علی علیه السلام فرمود: «
اذا أملَقتُم فَتاجِروا اللّهَ بِالصَّدَقَةِ
؛ وقتی دستتان خالی شد با خدا معامله کنید و صدقه بدهید».(2) چنین کاری حقیقت ایمان را نشان می‌دهد.
قرآن مجید در آیات 133- 136 سوره آل عمران در معرّفی پرهیزگاران، پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر می‌کند می‌فرماید: «
«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِیالسَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ»؛ آنها در همه حال انفاق می‌کنند چه وقتی که در راحتی و وسعت‌اند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیّت‌اند».
آنها با این کار ثابت می‌کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری، در جانشان نفوذ کرده است؛ به همین دلیل، در هر وضعیّتی به این کار می‌پردازند. روشن است که انفاق در حال وسعت به‌تنهایی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در

1- سوره حشر، آیه 9.

2- نهج‌البلاغه، حکمت 258.

اعماق روح انسان نیست، امّا آنها که در همه حال به انفاق می‌پردازند نشان می‌دهند که این صفت در آنها ریشه‌دار است.
ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می‌تواند انفاق کند؟
پاسخ این پرسش روشن است، زیرا اوّلاً افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند. ثانیاً انفاق منحصر به مال و ثروت نیست، بلکه هرگونه موهبت خدادادی را شامل می‌شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر.
به این ترتیب خداوند می‌خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتّی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذایل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می‌گیرد برکنار بمانند. کسانی که انفاق‌های کوچک در راه خدا را ناچیز می‌انگارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند وگرنه همین کمک‌های جزئی را چنانچه در کنار هم قرار دهیم و مثلاً مردم مملکتی- اعمّ از فقیر و غنی- هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف کنند کارهای بزرگی با آن می‌توانند انجام دهند. علاوه بر این، اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق‌کننده می‌شود.
جالب توجّه اینکه در نخستین صفت برجسته پرهیزگاران، «انفاق» و گذشت از مال و ثروت آن‌هم در حال خوشی یا تنگدستی، روشن‌ترین نشانه تقواست.(1)

2. انفاق حقوق

در اسلام حق دادنی است نه گرفتنی؛ یعنی اگر کسی حقّی بر گردن کسی دارد باید خودش قاضی باشد و حقّ دیگران را بدهد، زیرا جمعیّتی که حق در میان آنها گرفتنی باشد به حقایق ایمان دست نیافته‌اند.

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 134 سوره آل عمران.

3. انفاق علم

سومین نشانه حقیقت ایمان انفاق علم است. یعنی علم و دانش را در اختیار طالبان آن قرار دهند. در مورد «علم» برخی فقط به کسب آن می‌اندیشند و بسیار هم جدّی هستند، ولی در مورد نشر دانش هیچ نمی‌اندیشند.

کسانی که سالیان دراز از بیت‌المال و سهم امام زمان علیه السلام بهره برده و در حوزه‌های علمیه شاگردی کرده‌اند، آیا در مورد مردم احساس دَین نمی‌کنند؟ آیا نمی‌اندیشند که وظیفه دارند علمی را که اندوخته‌اند بگسترانند؟ چرا درباره پزشکان انتقاد می‌کنیم و می‌گوییم از پول مردم استفاده کرده و اکنون به مردم خدمت نمی‌کنند و طلبکار مردمند؟ کسی که عالم شده است نیز چنین مطلبی در مورد او صدق می‌کند، زیرا او هم از شهریه امام زمان علیه السلام بهره برده و توانسته به درجات علمی برسد و لذا وظیفه دارد به اسلام خدمت کند.

از آن گذشته، آیا احتکار فقط در مورد غذاست و در مورد غذای روحانی احتکار مصداق پیدا نمی‌کند؟ آیا اسلام از محتکر در غذای معنوی می‌گذرَد؟ هرگز چنین کسی بخشودنی نیست. مخاطب این سخن دو دسته‌اند:

نخست کسانی که تا آخر عمر بدون هدف در حوزه‌های علمیّه می‌مانند، پرسش من این است که شما در اینجا چه هدفی داری؟ آیا می‌خواهی مدرّس یا مجتهد یا مُبلّغ یا محقّق یا نویسنده شوی؟ باید از همین الان هدف خودت را مشخّص کنی و برنامه نشر علم و بازدهی علمی را در کار خود داشته باشی.

به یاد دارم وقتی در نجف بودم برخی می‌گفتند ما آمده‌ایم درس بخوانیم و حضرت را زیارت کنیم و در این خاک پاک بمانیم. گفتم: این افتخار نیست، حضرت نه از شما زیارت می‌خواهد و نه در این خاک پاک ماندن و مردن را، بلکه شما وقتی عالم شدی باید به مناطقی که تشنه روحانی‌اند و حتّی در تمام سال چشمشان به یک روحانی نمی‌افتد بروی و اهداف و برنامه‌های حضرت را تبلیغ کنی!

امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلمات قصار نهج‌البلاغه می‌فرماید: «
ما أخَذَ اللّهُ عَلَی الجُهّالِ أن یَتَعَلَّمُوا حَتّی أخَذَ عَلَی‌العُلَماءِ أن یُعَلِّمُوا
؛ خداوند پیش از آنکه از افراد نادان پیمان بگیرد که دنبال علم بروند از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آنها علم بیاموزند».(1) ازاین‌رو علما باید بیاموزند و در کنار همین درس طلبگی که می‌خوانید باید بذل علم کنید و برای اسلام مفید باشید. امروز بر هر عالمی لازم است که ناطق باشد. کسانی را می‌شناسم که نطق و بیان نداشتند، امّا وقتی در مسیر منبر و وعظ و خطابه افتادند از بهترین سخنوران شدند. برخی می‌گویند اگر در خطّ منبر و نویسندگی و تحقیق بیفتیم از درس‌هایمان باز می‌مانیم! این‌هم از وسوسه‌های شیطان است.
وظیفه بزرگ دانشمندان این است که در تبیین فرمان‌های الهی و معارف دینی بکوشند و خداوند از همه آنها پیمان مؤکّدی در این زمینه گرفته است، بدین معنی که حقایق قرآن را آشکارا در اختیار مردم بگذارند تا به‌روشنی همه توده‌ها از آن آگاه گردند و به روح و جان آنها برسند و اگر آنها در تبیین و تفسیر مسلمانان کوتاهی کنند مشمول همان سرنوشتی‌اند که خداوند در آیه 187 سوره آل عمران و مانند آن برای علمای یهود بیان کرده است.
در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَن کَتَمَ عِلماً عَن أهلِهِ ألجَمَ یَومَ القِیامَةِ بِلِجامٍ مِن نارٍ
؛ هر که علم و دانشی را از آنان که اهل هستند (و نیاز به آن دارند) کتمان کند خداوند در روز رستاخیز دهنه‌ای از آتش به دهانش می‌زند».
دسته دوم کسانی‌اند که در حوزه‌های علمیّه در تصمیم‌گیری‌هایشان دائم تردید دارند. مثلاً چند روزی در فکر نویسندگی می‌افتد و آن را نیمه‌کاره رها می‌کند، یا چند روزی در فکر سخنوری و خطابه می‌افتد نیمه‌کاره رهایش می‌کند، سرانجام می‌گوید بروم همان درس را بخوانم. شما اگر خطّ صحیحی را شروع کردید همان را ادامه بدهید، چرا که انسان نباید تا آخر عمر تجربه کسب کند.

1- بحارالانوار، ج 2، ص 78.

ص: 331
انسان‌های مردّد و دمدمی مزاج به هیچ جایی نمی‌رسند و هرگز موفّق نمی‌شوند، زیرا مرتّب در حال تغییر و تبدّل هدف هستند.
حال که مطلب به اینجا رسید کمی درباره وضعیّت دانشمندان و مقام آنها و وظیفه بزرگی که بر دوش دانشمندان و علما سنگینی می‌کند و همچنین درباره نشر علم بحث کنیم:

جایگاه دانشمندان

در روایتی از امام صادق علیه السلام به علما «مُرابط» اطلاق شده است، آنجا که می‌فرماید: «

عُلَماءُ شیعَتِنا مُرابِطوُنَ بِالثَّغرِ الَّذی یَلِی ابلیسَ وَعِفاریتِهِ یَمنَعُونَهُم عَن الخُروجِ عَلی ضُعَفاءِ شیعَتِنا وَعَن ان یَتَسَلَّطَ عَلَیهِم ابلیسُ

؛ دانشمندان پیروان ما همانند مرزبانانی‌اند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده‌اند و از حمله آنان به کسانی که قدرت دفاع ندارند جلو می‌گیرند».

(1) در ادامه حدیث، مقام دانشمندان برتر و بالاتر از افسران و مرزبانانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می‌کنند شمرده شده و این از آن‌روست که آنان نگاهبان عقاید و فرهنگ اسلامند، در حالی که اینان حافظ مرزهای جغرافیایی.

مسلّماً ملّتی که مرزهای عقیدتی و فرهنگی او مورد هجوم دشمن قرار گیرد و نتواند به‌خوبی از آن دفاع کند در مدّت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.(2)

مقام علما

می‌دانیم که مقام شهید در اسلام والاترین مقام است، امّا در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «
فَضلُ العالِمِ عَلَی الشَّهیدِ دَرَجَةٌ
؛ عالم یک درجه از

1- بحارالانوار، ج 2، ص 5.

2- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 200 سوره آل عمران.

شهید بالاتر است و شهید یک درجه از عابد. و برتری عالم بر سایر مردم مانند برتری من بر کوچک‌ترین آنان است». (1) در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
مَن جاءَتهُ مَنِیَّتُهُ وَ هُو یَطلُبُ العِلمَ فَبَینَهُ وَ بَینَ الانبِیاءِ دَرَجَةٌ
؛ کسی که مرگ او فرا رسد در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران یک درجه فاصله است». (2) می‌دانیم که در شب‌های ماهتابی به‌خصوص شب چهاردهم ماه که بدر کامل است، ستارگان در نور ماه محو می‌شوند. جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «
فَضلُ العالِمِ عَلَی العابِدِ کَفَضلِ القَمَرِ عَلی سائِرِ النُّجُومِ لَیلَةَ البَدرِ
؛ برتری عالم بر عابد، همچون برتری ماه در شب بدر بر سایر ستارگان است». (3) جالب اینکه عابد عبادتی می‌کند که هدف آفرینش انسان است، ولی چون روح عبادت، معرفت است عالم بر او برتری فوق‌العاده دارد. آنچه درباره برتری عالم بر عابد در روایات فوق آمده، منظور از آن فاصله عظیم میان این دو است و لذا در حدیث دیگری تفاوت میان این دو به جای یک درجه، یک‌صد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است.
این نیز روشن است که مقام شفاعت در قیامت از آنِ هر کس نیست، بلکه مقام مقرّبان درگاه خداست. در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
یَشفَعُ یَومَ القِیامَةِ ثَلاثَةٌ:
الأنبِیاءُ ثُمَّ العُلَماءُ ثُمَّ الشُّهَداءُ
؛ سه گروه در قیامت شفاعت می‌کنند: پیامبران، علما، شهیدان». (4)

1- مجمع البیان، ج 9، ص 418.

2- همان، ص 19.

3- بحارالانوار، ج 2، ص 18.

4- کنز العمّال، ج 14، ص 401.

وظیفه دانشمندان

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «
مَن کَتَمَ عِلماً عَن اهلِهِ الجِمَ یَومَ القِیامَةِ لِجاماً مِن نارٍ
؛ هر که علم و دانشی را از کسی که اهل آن است (و بدان نیاز دارد) کتمان کند خداوند در روز رستاخیز دهانه‌ای از آتش به دهانش می‌زند». (1) حسن بن عمّار می‌گوید روزی نزد (زهری) رفتم، بعد از آنکه نقل حدیث را برای مردم ترک گفته بود، به او گفتم احادیثی را که شنیده‌ای برای من بازگو.

گفت: مگر نمی‌دانی که دیگر برای کسی حدیث نقل نمی‌کنم. گفتم: به هر حال یا تو حدیث بگو یا من حدیث نقل می‌کنم. گفت: تو حدیث بگو. گفتم: از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «
ما أخَذَ اللّٰهُ عَلی أهلِ الجَهلِ أن یَتَعَلَّمُوا حَتّی أخَذَ عَلی أهلِ العِلمِ أن یُعَلّمُوا
؛ خداوند پیش از آنکه از افراد نادان پیمان بگیرد که دنبال دانش بروند از علما پیمان گرفته است که به آنان علم بیاموزند». (2) هنگامی که این حدیث تکان‌دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: اکنون بشنو تا برای تو بگویم و در همان مجلس چهل حدیث برای من روایت کرد.

از حضرت علی علیه السلام نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
ألعالِمُ بَینَ الجُهّالِ کَالحَیّ بَینَ الامواتِ
؛ دانشمند در میان نادانان مانند زنده در میان مردگان است». (3) پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «
انَّ مَثَلَ العُلَماءِ فِیالارضِ کَمَثَلِالنُّجومِ فِیالسَّماءِ یُهتَدی بِها فِی ظُلُماتِ البَرّ وَالبَحرِ فإذا طُمِسَت اوشِکَ أن تَضِلَّ الهُداة
؛ مثَل دانشمندان در روی زمین مثَل ستارگان است که در تاریکی‌های خشکی و دریا

1- کنز العمّال، ج 10، ص 191.

2- بحارالانوار، ج 2، ص 78.

3- وسائل الشیعه، ج 18، ص 15.

وسیله راهیابی مردمند، ولی هرگاه ناپدید شدند راه‌یافتگان در معرض گمراهی قرار می‌گیرند». (1) و در حدیث دیگری فرمود: «
المُؤمِنُ اذا ماتَ وَ تَرَکَ وَرَقَةً واحِدَةً عَلَیها عِلمٌ تَکونَ تِلکَ الوَرَقَةُ یَومَ القِیامَةِ ستراً فیما بَینَهُ وَبَینَ النّارِ وَ أعطاهُ اللّهُ تبارَکَ وَتَعالی بِکُلِّ حَرفٍ مَکتوبٍ عَلَیها مَدینَةً أوسَعَ مِن الدُّنیا سَبعَ مَرّاتٍ
؛ هرگاه مؤمن بمیرد و برگه‌ای که در آن دانشی است از خود بر جای نهد، روز قیامت آن برگه میان او و آتش پرده‌ای خواهد بود و خداوند برای هر حرفی که روی آن نوشته شده شهری که هفت برابر دنیاست به او خواهد داد». (2) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «
النَّظَرُ إلی وَجهِ العالِمِ عِبادَةٌ
؛ نگاه کردن به چهره دانشمند عبادت است». (3) از محمّد بن ابی عمیر عبدی نقل شده است که گفت: امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
ما أخَذَ اللّهُ میثاقاً مِن أهلِ الجَهلِ بِطَلَبِ تِبیانِ العِلمِ حَتّی أخَذَ میثاقاً مِن أهلِ العِلمِ بِبَیانِ العِلمِ لِلجُهّالِ لِأنَّ العِلمَ کانَ قَبلَ الجَهلِ
؛ خداوند از مردم پیمان نگرفته که در جست‌وجوی آشکار شدن دانش باشند، امّا از دانشمندان پیمان گرفته که دانش را برای آنان بیان کنند، زیرا دانش پیش از جهل بوده است». (4)

1- المحجّة البیضاء، ج 1، ص 21.

2- بحارالانوار، ج 2، ص 144.

3- همان، ج 1، ص 195.

4- مفید، امالی، ص 66.

قساوت قلب

13
یا عَلیّ، ثَلاثٌ یُقسینَ‌القَلبَ: إستِماعُ‌اللَّهوِ، طَلَبُ‌الصَّیدِ وَاتیانُ بابِ‌السُّلطانِ.
ای علی، سه چیز انسان را سنگدل می‌کند: شنیدن لهو، شکار، رفت و آمد به دربار سلطان.
بحارالانوار، ج 74، ص 46

نور هدایت
آیات و روایات به موضوع «قساوت قلب» اشاره‌های فراوانی کرده، خصوصاً قرآن مجید از آن مکرّر سخن رانده است. یک جا می‌فرماید «گروهی سنگدلند» «قُلُوبُهُمْ قَاسِیَةٌ» ودرباره یهود می‌فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»(1) و در جای دیگر می‌فرماید: «فَوَیْلٌ لِلْقَاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِکْرِ اللَّهِ».(2)
قساوت قلب
آنچه مهم است آگاهی در مورد صفات و بیماری‌های قلب و راه درمان آنهاست، ولی شناخت اجمالی معنای قلب نیز فایده دارد. ازاین‌رو باید دانست که قلب بر دو معنا اطلاق می‌شود:
1. قطعه گوشت صنوبری که در سمت چپ سینه قرار دارد و درونش چهار

1- سوره بقره، آیه 74.

2- سوره زمر، آیه 22.

حفره است که خون را در سراسر بدن به رگ‌ها می‌فرستد.
2. قلب به‌معنای دل و روح و جان آدمی است و به فرموده امام باقر علیه السلام چهار قسم دارد:
«قلبٌ فیه نِفاقٌ وإیمانٌ اذا أدرَکَ المَوتُ صاحِبَهُ عَلی نِفاقِهِ هَلَکَ وَان أدرَکَهُ عَلی إیمانِهِ نَجا
؛ دلی که در آن نفاق و ایمان هر دو است، پس اگر هنگام مرگ صاحب آن، نفاق داشته باشد هلاک شده و اگر با ایمان باشد نجات می‌یابد».
«وَقَلبٌ مَنکوسٌ وَهُوَ قَلبُ المُشرِکِ
؛ دل وارونه و آن دل مشرک است».
«وَقَلبٌ مَطبُوعٌ وَهُوَ قَلبُ المُنافِقِ
؛ دلی که چرکین و زنگ‌زده و بسته و آن دلِ منافق است».
«وَقَلبٌ ازهَرٌ اجرَدٌ وَهُوَ قَلبُ المُؤمِنِ فِیهِ کَهَیئَةِ السَّراجِ ان أعطاهُ اللّهُ شَکَرَ وَإن ابتَلاهُ صَبَرَ
؛ دل فروزنده و پاک و آن دل مؤمنان است که مانند چراغی فروزان در آن است، اگر خداوند به او نعمت دهد سپاس می‌گزارد و اگر بر او بلا فرستد صبر می‌کند».(1) در حدیثی از امام صادق علیه السلام همین تقسیم‌بندی شده است.(2) قرآن مجید برخی قلب‌ها را به «قاسیه» (قساوتمند) وصف کرده است (3) و گاه قلب‌هایی را «ناپاک» نامیده (4) و گاه قلب‌هایی را «بیمار» معرّفی می‌کند(5) و قلب‌هایی را «مُهرخورده» (سربسته) نامیده است.(6) در مقابل این قلب‌های گوناگون، «قلب سلیم» را مطرح می‌کند که هیچ‌یک از آن عیوب را ندارد، یعنی هم پاک است و هم نرم و عطوف و در برابر حق تسلیم و مُنقاد.

1- دستغیب، قلب سلیم، ص 317.

2- کافی، ج 2، ص 309،(باب فی ظلمة قلب المنافق).

3- سوره مائده، آیه 13.

4- سوره مائده، آیه 41.

5- سوره بقره، آیه 6.

6- سوره توبه، آیه 87.

بنابراین قلب بر دو نوع است: قلب «ليّن» (نرم) و «قلب» (قسی).
قلب «ليّن» در روایات حرم خدا نامیده شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:
«القَلبُ حَرَمُ اللّهِ فَلا تُسكِن حَرَمَ اللّهِ غَيرَ اللّهِ
؛ قلب حرم خداست، غیر خدا را در حرم خدا ساکن مکن».(1) این همان قلبی است که می‌تواند حقایق غیب را ببیند و به ملکوت بنگرد، چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «
لَولا انَّ الشَّياطينَ يَحومونَ عَلى قُلوبِ بَنى آدَمَ لَنَظَرُوا الَى المَلَكُوتِ
؛ اگر شیاطین قلب‌های فرزندان آدم را احاطه نکنند، می‌توانند به جهان ملکوت نظر افکنند».(2) در هر حال بهترین سرمایه برای نجات در قیامت «قلب سلیم» است، همان که ابراهیم علیه السلام با آن به بارگاه پروردگارش شتافت و فرمان رسالت را دریافت.
سخن درباره این نوع از قلب را با این حدیث پایان می‌دهیم: «
انَّ لِلّهِ فى عِبادِهِ آيَتَهُ وَهُوَ القَلبُ فَأحَبَّها لِلّهِ
(إلَيهِ
) أصفاها وَأصلَبَها وَأرَقَّها: أصلَبَها فى دينِ اللّهِ وَأصفاها مِنَ الذُّنوبِ وَأرَقَّها عَلَى الاخَوانِ
؛ برای خداوند در میان بندگانش پیمانه‌ای است به نام دل که از همه آنها بهتر، ظرفی است که صاف‌تر و محکم‌تر و لطیف‌تر باشد. از همه محکم‌تر در دین خدا، از همه پاک‌تر از گناهان، از همه لطیف‌تر در برابر برادران دینی».(3) نوع دوم قلبی است که قساوت (سنگدلی) دارد. برخی شدیدترین خطابه‌ها و گویاترین دلایل و نیرومندترین اندرزها و مواعظ در وجودشان کمترین اثری نمی‌گذارد. قرآن تعبیر جالبی در این زمینه دارد که بعضی را صاحب شرح صدر و گستردگی روح و بعضی را دارای تنگی و ضیق صدر معرّفی می‌کند، می‌فرماید:
« «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يُشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً

1- بحارالانوار، ج 70، ص 25، ح 27.

2- همان، ج 70، ص 59،(باب القلب و صلاحه).

3- همان، ص 56.

حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِیالسَّمَاءِ»؛ هر که را خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می‌سازد و هر که را (به سبب اعمال خلافش) بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را چنان تنگ می‌سازد که گویا می‌خواهد به آسمان بالا رود».(1) این موضوعی است که با مطالعه حالت انسان کاملاً به دست می‌آید: برخی روحشان باز و گشاده است که هرقدر حقایق در آن وارد شود به‌راحتی می‌پذیرد، امّا برخی چنان روح و فکرشان محدود است که جایی برای هیچ حقیقتی در آن نیست. گویی مغزشان را در یک محفظه با دیوارهای نیرومند آهنی قرار داده‌اند.

البتّه هریک از این دو (یعنی شرح صدر و قساوت قلب) عواملی دارد:

مطالعات مستمر و ارتباط با دانشمندان و علمای صالح، خودسازی و تهذیب نفس، پرهیز از گناه به‌خصوص غذای حرام. یاد خدا از عوامل شرح صدر است و جهل و گناه و لجاجت و جدال و مراء و همنشینی با بدان و مجرمان و دنیاپرستی و هوی‌پرستی باعث تنگی روح و قساوت قلب می‌شود و اینکه قرآن می‌گوید هرکه را خدا بخواهد هدایت کند شرح صدر می‌دهد، یا اگر بخواهد گمراه سازد ضیق صدر می‌دهد، این خواستن و نخواستن بی‌دلیل نیست، سرچشمه‌های آن از خود انسان شروع می‌شود.

در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «

أوحَی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ الی مُوسی علیه السلام لا تَفرَح بِکَثرَةِ المالِ وَلا تَدَع ذِکری عَلی کُلِّ حالٍ فَانَّ کَثرَةَ المالِ تُنسی الذُّنوبَ وَانَّ تَرکَ ذِکری یَقسی القُلُوبَ

؛ خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرستاد که از فزونی اموال شادمان مباش و یاد مرا در هیچ حال ترک مکن، چرا که فزونی مال غالباً موجب فراموش کردن گناهان است و ترک یاد من قلب را سخت می‌کند».(2) و از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «

ما جَفَّتِ الدُّموعُ الّا لِقَسوَةِ القُلُوبِ وَما قَسَت القُلُوبُ الّا لکَثرَةِ الذّنُوبِ

؛ اشک‌ها خشک نمی‌شوند مگر به سبب سختی

1- سوره انعام، آیه 125.

2- بحارالانوار، ج 73، ص 142.

دل‌ها و دل‌ها سخت و سنگین نمی‌شوند مگر به سبب فزونی گناه».(1) در حدیثی آمده است که از جمله پیام‌های پروردگار به موسی علیه السلام این بود: «
یا مُوسی لا تُطَوّل فِی‌الدُّنیا أمَلَکَ فَیَقسُو قَلبُکَ وَالقاسِی القَلبِ مِنّی بَعیدٌ؛
ای موسی، آرزوهایت را در دنیا دراز مکن که قلبت سخت و انعطاف‌ناپذیر می‌شود و سنگدلان از من دورند».(2) و در حدیثی علی علیه السلام فرمود: «
لُمَّتانِ: لُمَّةٌ مِنَ الشَّیطانِ وَلُمَّةٌ مِنَ‌المَلکِ فَلُمَّةُ المَلکِ الرِقَّةُ وَالْفَهمُ وَلُمَّةُ الشَّیطانِ السَّهوُ وَالقَسوَةُ
؛ القا دوگونه است: القای شیطانی و القای فرشته. القای فرشته باعث نرمی قلب و فزونی فهم می‌شود و القای شیطانی موجب سهو و قساوت قلب».(3) به هر حال برای به دست آوردن شرح صدر و رهایی از قساوت قلب باید به درگاه خدا روی آورد تا آن نور الهی که پیامبر وعده داده در قلب بتابد. باید آیینه قلب را از زنگار گناه صیقل داد و سرای دل را از زباله‌های هوی‌و هوس پاک کرد تا آماده پذیرایی شود. اشک ریختن از خوف خدا و از عشق آن محبوب بی‌مثال، تأثیر عجیبی در رقّت قلب و نرمش و گسترش روح دارد و جمود چشم از نشانه‌های سنگدلی است.(4)

قساوت چیست؟

«قساوت» در اصل از «قسی» به‌معنی سنگ سخت است. «الحَجَرُ القاس» یعنی سنگ سخت، سپس به هر موجود سخت و خشن و غلیظ «قاسی» گویند. قلب قاسی مانند سنگ، سخت است. این لغت در فارسی از همین مادّه گرفته شده، زیرا در فارسی که می‌گوییم «سنگدل» دقیقاً همان معنای قاسی است.

1- بحارالانوار، ج 70، ص 55.

2- کافی، ج 2، ص 329، ح 1.

3- همان، ح 3.

4- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 22 سوره زمر.

امّا برخی قلب‌ها لیّن و نرم‌اند. اگر بخواهیم برای حالات قلب مثال روشنی بیان کنیم باید به زمین‌های مختلف تشبیه کنیم که برخی زمین‌ها نرم هستند و قابلیّت کشت دارند و هر بذری در آن بریزند به‌سرعت محصول می‌دهد و برخی زمین‌ها، سخت و سنگلاخی است و نمی‌توان در آن بذر کاشت و هیچ نباتی در آن نمی‌رویَد.

با توجّه به این تشبیه، حالات قلب انسان چنین است که برخی نرم و لطیف‌اند و موعظه در آن به‌سرعت اثر می‌گذارد، رشد می‌کند، در برابر کوچک‌ترین ناملایمات واکنش مناسب و موافق نشان می‌دهد. امّا برخی قلب‌ها مانند سنگ خارا سخت هستند که هیچ موعظه‌ای در آن اثر نمی‌کند.

قرآن مجید در این زمینه تعبیرات بسیار تکان‌دهنده‌ای دارد. درباره یهود می‌فرماید: « «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»؛ سپس دل‌های شما بعد از این (همه کفران) سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر!». (1) آن‌گاه در ادامه می‌فرماید: برخی سنگ‌ها با اینکه گیاهی در آنها نمی‌رویَد، ولی برکاتی دارند: « «وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَّا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ»؛ چرا که پاره‌ای از سنگ‌ها می‌شکافد و از آن نهرها جاری می‌شود». (2) سنگ را می‌شکافد و چشمه از دل سنگ بیرون می‌آید.

برخی سنگ‌ها در این حد نیستند، امّا آب از آن تراوش می‌کند: « «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ»؛ و پاره‌ای از آنها شکاف برمی‌دارد و آب از آن تراوش می‌کند». (3) شیارها و شکاف‌های کوچک پیدا می‌کند و قطره‌قطره آب از آن بیرون می‌ریزد.

برخی سنگ‌ها شکل سومی دارند، « «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ»؛

1- سوره بقره، آیه 74.

2- سوره بقره، آیه 74.

3- سوره بقره، آیه 74.

و پاره‌ای دیگر از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد». (1) امّا این بنی‌آدم گاهی کارش به جایی می‌رسد که از سنگ هم سخت‌تر است. یعنی «أشَدُّ قَسوَةً» می‌شود و به مرحله‌ای می‌رسد که هیچ چیز در او اثر نمی‌گذارد و او را تکان نمی‌دهد. و این موضوع در سرنوشت انسان بسیار مهم است.
گاه انسان به مجلسی می‌رود و چند حدیث می‌خواند و بسیاری منقلب می‌شوند. برخی هم به انسان خیره شده و نگاه می‌کنند و مثل این است که سرسوزنی در آنها اثر ندارد، مگر بین آنها چه تفاوتی است؟ تفاوت در قساوت قلب است. دسته‌ای که موعظه در آنها اثر می‌گذارد، قلب غیر قاسی دارند و آن دسته که پند در آنها اثر نمی‌گذارد دارای قلب قاسی‌اند.
باید هشیار باشید، وسیله بیداری در گوشه و کنار این دنیا پیداست، حدّاقل مرگ دوستان یا همسایه باید برای بیداری ما کافی باشد.
باید انسان آن‌قدر خود را آماده کند که بتواند این بذرها را بپذیرد و در خود پرورش دهد. معصومین علیهم السلام در مناجاتشان از قساوت قلب می‌نالند و اشک می‌ریزند، به درگاه الهی عرض می‌کنند: خداوندا، چرا یاد تو مرا تکان نمی‌دهد؟
چرا روح من در برابر ذکر و یادت تأثیری نمی‌پذیرد؟
از طرفی عالَم هستی، عالَم علّت و معلولی است و بی‌جهت هیچ قلبی قاسی یا نرم نمی‌شود. در میان گناهان برخی در قساوت قلب اثر خاصّی دارند، از جمله این سه موضوع است که حضرت در اینجا بیان فرموده: «
استِماعُ اللَّهوِ، طَلَبُ الصَّیدِ، إتیانُ بابِ‌السُّلطانِ:
شنیدن لهو، شکار، به درگاه پادشاهان درآمدن».
1. گوش دادن به لهو و در عیش و نوش‌های شیطانی شرکت کردن، قلب را می‌میرانَد و سخت می‌گردانَد.
از جمله مصادیق استماع لهو، شنیدن غناست که اجمالًا از نظر علمای شیعه حرام است و در یک بررسی کوتاه علّت تحریم آن به سبب مفاسد زیر است:

1- سوره بقره، آیه 74.

الف) کشاندن به فساد اخلاق:

تجربه نشان داده که بسیاری افراد تحت تأثیر همین آهنگ‌ها به فساد و شهوت روی آورده‌اند. مجالس غنا معمولاً مراکز فساد است و آنچه به این فسادها دامن می‌زند غناست.

در برخی گزارش‌ها که در جراید خارجی آمده می‌خوانیم که گروهی از دختران و پسران در جایی جمع شده بودند و آهنگ خاصّی از غنا در آنجا اجرا شد، چنان هیجانی به دختران و پسران دست داد که به یکدیگر حمله‌ور شدند و فجایع زیادی به‌بار آوردند که قلم از ذکر آنها شرم دارد.

ب) غافل شدن از یاد خدا:

تعبیر «لهو» که در تفسیر «غنا» در برخی روایات اسلامی آمده، اشاره به همین حقیقت است که غنا انسان را چنان مست شهوات می‌کند که از یاد خدا غافل می‌سازد.

ج) آثار زیانبار بر اعصاب:

غنا و موسیقی در حقیقت یکی از عوامل مهمّ تخدیر اعصاب است. به تعبیری دیگر، موادّ مخدّر گاهی از طریق دهان و نوشیدن وارد بدن می‌شوند (مانند شراب)، گاه از طریق بوییدن و حسّ شامّه (مانند هرویین)، زمانی از طریق تزریق (مانند مرفین)، و گاهی از طریق حسّ سامعه (مانند غنا)؛ به همین دلیل، غنا و آهنگ‌های مخصوص، چنان انسان را در نشئه فرو می‌برد که حالتی شبیه به مستی به او دست می‌دهد. البتّه گاه به این مرحله نمی‌رسد امّا در عین حال تخدیر خفیف ایجاد می‌کند. بدین‌رو بسیاری از مفاسد موادّ مخدّر در غنا وجود دارد، خواه تخدیر آن خفیف باشد یا شدید.

مختصر اینکه آثار زیانبخش غنا و موسیقی بر اعصاب تا سرحدّ تولید جنون و بر قلب و فشار خون و تحریکات نامطلوب دیگر به‌حدّی است که نیاز به بحث ندارد.

د) غنا یکی از ابزار کار استعمار:

استعمارگران همیشه از بیداری مردم خصوصاً نسل جوان وحشت داشته‌اند به همین دلیل، بخشی از برنامه‌های گسترده آنها برای ادامه استعمار، فرو بردن جامعه‌ها در غفلت و بی‌خبری و ناآگاهی

و گسترش انواع سرگرمی‌های ناسالم است.

امروز موادّ مخدّر تنها جنبه تجارتی ندارد، بلکه یک ابزار مهمّ سیاسی (یعنی سیاست‌های استعماری) است. ایجاد مراکز فحشا، کلوپ‌های قِمار و نیز سرگرمی‌های ناسالم، از جمله توسعه غنا و موسیقی، یکی از مهم‌ترین ابزاری است که آنها برای تخدیر افکار مردم بر آن اصرار دارند. ازاین‌رو بخش عمده وقت رادیوهای جهان را موسیقی تشکیل می‌دهد و بیشتر برنامه‌های وسایل ارتباط جمعی همین است.(1) 2. طلب الصید

صید بر دو نوع است:

الف) اینکه کسی برای طلب روزی و قوت خانواده‌اش یا برای کسب و کار و زندگی به سراغ آن می‌رود.

ب) بخشی که در آن بحث است صید لفظی است که در کنار استماع لهو آمده.

پیشتر وزرا و شاهان و ثروتمندان مترف، برای لذّت بردن به شکار می‌رفتند، بدین معنی که صیّادی، جزئی از عیّاشی و هوسبازی آنها بود. شکار می‌کردند و بدون استفاده آن را رها می‌کردند. این صید لفظی هم سفرش معصیت است و هم نماز را باید تمام بخواند، زیرا اصل آن اشکال دارد.

غرض این است که انسان به مرحله‌ای می‌رسد که راه بازگشت ندارد. رفت‌وآمد به باب سلطان که همه‌اش زرق‌و برق دنیاست، جامع بین هر سه قسم عیّاشی و هوسبازی است و هر چه انسان دنبال هوای نفس و زرق و برق دنیا برود قلبش قسی‌تر می‌شود و به جایی می‌رسد که در برابر ذکر خدا هیچ انعطافی از

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 6- 9 سوره لقمان.

خود نشان نمی‌دهد.
نام خدا وقتی در مقابل افراد آماده خوانده شود، «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»(1) با نام خدا تمام وجودش تحت تأثیر واقع می‌شود، قلبش تکان می‌خورد، فکرش متوجّه خدا و روحش روشن می‌شود.

1- سوره انفال، آیه 2.

بیماری وسواس

14
يا عَلىّ، ثَلاثَةٌ مِنَ الوَسواسِ: أكلُ الطّينِ وَتَقليمُ الأظفارِ بالأسنانِ وَأكلُ اللّحيَةِ.
ای علی، سه چیز از وسواس است: خوردن خاک، چیدن ناخن با دندان، خوردن (جویدن) ریش.
بحارالانوار، ج 77، ص 46

نور هدایت
«وسواس» به‌معنی هر کار غیرعادی است که انسان انجام دهد. وسواس به‌معنی شک و تردید نیز شعبه‌ای از کارهای غیر عادی است. مثلًا دستش را زیاد آب می‌کشد، یا در وقت شک می‌کند و گاه این شک تبدیل به وسوسه در عقاید می‌شود.
برای شناخت بهتر چنین کسانی به مقاله یکی از روان‌شناسان توجّه کنید:
بسیاری از افراد عادی مسائلی از قبیل بستن شیر آب، درِ منزل و شیر گاز را یک یا دو بار در روز کنترل می‌کنند، امّا نمی‌توان این‌گونه دقّت‌ها را رفتاری وسواس‌آمیز تلقّی کرد. این رفتارها هنگامی بیمارگونه جلوه‌گر می‌شود که وقت زیادی از فرد را تلف کند و مزاحم سایر اعمالش شود. فی‌المثل اگر شخص خود را ملزم ببیند که شیر گاز را سه‌بار کنترل کند یا پس از ترک منزل مکرّراً از بسته شدن در اطمینان حاصل کند، احتمالًا از نوعی عارضه وسواس در رنج است.
البتّه مسائل یاد شده را باید از حواس‌پرتی و فراموشی ناشی از مشغله زیاد

زندگی روزمرّه متمایز کرد، چرا که وسواس، انجام دادن یک عمل را به‌خوبی در خاطر دارد، امّا همواره درگیر یک تردید ملال‌آور و بیمارگونه است.
نکته جالب توجّه اینکه بیمار کاملًا به غیر ضروری بودن این اعمال واقف است و حتّی در خود نوعی مقاومت در برابر انجام دادن این کارها احساس می‌کند، امّا توان مقابله با این تردید بیش از حد را ندارد و مغلوب آن می‌شود، زیرا در غیر این صورت در فرد نوعی احساس ترس همراه با اضطراب به وجود می‌آید که مسلّماً برای او رنج‌آور است.
وسواس بر دو قسم است: کارهای وسواسی، افکار وسواسی.
کارهای وسواسی کارهایی تکراری‌اند که طبیعتی عادی و روزانه دارند.
چنانکه قبلًا متذکّر شدیم، بیمار علی‌رغم اینکه به عنوان کارهایی غیر ضروری در برابر آنها مقاومت می‌کند، خود را مجبور به انجام دادن آن می‌بیند.
تمیز بودن افراطی از علایم وسواس است. این امر معمولًا به صورت شست‌وشو یا حمام کردن بیش از حد تظاهر می‌کند. به‌فرض اگر بیش از دوبار در روز حمام کند، یا آن‌قدر دست خود را بشوید که پوست دستش قرمز و حسّاس شود، باید مشکوک به علایم وسواس شد. یا در زنان خانه‌دار اگر جارو، نظافت، گردگیری و شست‌وشوی ظروف نه‌تنها در روز، بلکه به شب کشیده شود، قطعاً غیر طبیعی و بیمارگونه است.
برخی اعمال وسواسی به صورت آیین درمی‌آیند، مثل احساس اجبار در شمارش اعداد پشت چراغ قرمز، یا شمارش موزاییک‌های پیاده‌رو، یا لمس کردن تیرهای چراغ برق. گاه ممکن است این آیین‌ها بخش وسیعی از ساعات بیداری انسان را به خود اختصاص دهد.
امّا افکار وسواسی، افکاری تکراری، مهاجم و غیر قابل قبول است که مکرّراً و علی‌رغم اراده فرد، خود را به ذهن او تحمیل می‌کنند که ممکن است ناخوشایند، شرم‌آور، نگران‌کننده یا وحشتناک باشند. ساده‌ترین نوع این افکار،

تصاویر یا کلماتی‌اند که علی‌رغم میل شخص به ذهن او هجوم می‌آورند. مانند مادری که دچار این فکر شده بود که کودکش پس از ترک منزل آسیب خواهد دید، به‌خصوص که تصویر ذهنی این موضوع او را رها نمی کرد.

در برخی موارد افکار وسواسی بیمار همراه با احساس گناه است که مبادا کاری کرده که نتیجه وحشتناکی به دنبال داشته باشد. مرد جوانی پس از ترک منزل نگران بود که مبادا سیگار روشن را در جایی گذاشته باشد که موجب آتش‌سوزی و از بین رفتن خانه شود.

خصوصیّت اصلی در افکار فرد وسواس، وجود یک انگیزه غیرمنطقی برای انجام دادن عملی خاص است، امّا این انگیزه هرقدر هم قوی باشد در مرحله احساس باقی می‌مانَد و به اجرا درنمی‌آید. به عنوان مثال، مردی دائماً اندیشه کشتن همسرش او را می‌آزرد. در نتیجه می‌کوشید تا حدّ امکان از او دوری گزینند. یا مردی با دیدن چاقو انگیزه در او پیدا می‌شد که به فرزند و همسرش آسیب برساند، به همین دلیل از نگاه کردن به چاقو اجتناب می‌ورزید، یا آنها را پنهان می‌کرد تا بدین وسیله از افکار پلیدش بکاهد.

جوانی از ترس اینکه مبادا هنگام گذر از پل عابر پیاده کسی را از بالا به پایین پرت کند مجبور بود همیشه دست‌های خود را چسبیده به بدن نگاه دارد. یا کس دیگری همواره نگران بود که میکروب‌های دستش دیگران را آلوده کند به همین دلیل مرتّب دست‌هایش را می‌شست.

خصوصیّات بارز شخصیّتی وسواسی

بیشتر بیماران وسواسی خصوصیّات بارز شخصیّتی دارند که به‌طور خلاصه عبارتند از:
لباس‌های فرد وسواس مرتّب و تمیز است و آراستگی خاصّی دارد. می‌کوشد خود و محیطش را کنترل کند. این کنترل دائم و شدید سبب می‌شود که نتواند

به‌طور طبیعی با مردم ارتباط عاطفی داشته باشد و در نتیجه برای برقراری رابطه با دیگران یک سلسله قواعد و رفتارهای خاصّی ایجاد می‌کند. در برخورد با مسائل زندگی محافظه‌کار، جدّی، مصمّم، کمال‌طلب، متفکّر، اهل منطق و استدلال است و می‌کوشد که تحت تأثیر هیجانات قرار نگیرد. اغلب استوار، باوجدان و قابل اعتماد است. از انعطاف بی‌بهره، خلاقیّت و قوّه تخیّل وی کُند و همچنین دارای عواطف محدود است. بنابراین از لحاظ ظاهری خشک و بی‌عاطفه به نظر می‌رسد.
فرد وسواس به شعار «جایی برای هر چیز، هر چیز در جای خود» معتقد است. به نظافت، مرتّب بودن، وقت‌شناسی بسیار اهمّیّت می‌دهد. احساس خوشایندی نسبت به افرادی که رفتارشان مطابق میل او باشد دارد و در برابر کسانی که باب میل او رفتار نمی‌کنند، سرسخت، لجوج و خودرأی است.
دوستدار عدالت و وفاداری است، از حقوق خود مراقبت می‌کند و در امور عادی خسیس است و کمتر با افراد شریک می‌شود.
هرچند این‌گونه اشخاص فاقد احساس ترس از مردمند، ولی در بروز احساسات گرم و محبّت‌آمیز دچار محدودیّت‌اند. بیمار با اصرار می‌کوشد افکار، اعمال و سلیقه‌اش را به دیگران تحمیل کند که خود باعث دور شدن اطرافیان از او می‌شود. البتّه باید افزود که الزاماً یک فرد وسواس، تمام صفات مذکور را ندارد.

چگونگی شروع بیماری وسواس

بیماری وسواس معمولاً در زمان بلوغ یا اندکی پس از آن شروع می‌شود. در بیشتر موارد، بیماری پیش از پانزده سالگی شروع می‌شود ولی پیش از ده سالگی هم فراوان دیده می‌شود. در عدّه کمی نیز علایم بیماری پس از دهه چهارم بروز می‌کند.

از لحاظ ابتلا به این بیماری بین زن و مرد تفاوتی وجود ندارد. درصد زیادی از بیماران وسواسی به صورت مجرّد باقی می‌مانند. تحقیقات نشان می‌دهد که

میزان بروز وسواس در افراد طبقات بالای جامعه و اشخاص باهوش و تحصیل‌کرده بیشتر از بقیّه جمعیّت است. همچنین والدین این افراد در مقایسه با مردم عادی، وسواس بیشتری از خود نشان می‌دهند و حتّی خصوصیّات فرد وسواس در اقوام نزدیک این افراد بیشتر است.
شواهد موجود حاکی از آن است که بیماران مبتلا به وسواس بیشتر متعلّق به خانواده‌هایی‌اند که پدر و مادران سختگیر، کمال‌طلب، خرافی، تمیز، دقیق و کم‌تحمّل در برابر بی‌نظمی و سر و صدا دارند.
معمولاً انتظارات و توقّع آنها از کودکانشان غیر معقول و بدون در نظر گرفتن استطاعت جسمی و روانی آنهاست. عقاید و سلیقه خود را به کودک تحمیل می‌کنند و بدین ترتیب حقّ انتخاب را از کودک می‌گیرند.
امّا با توجّه به این نکته که پیشگیری بهتر از درمان است، باید حدّاکثر سعی خود را در این کار انجام دهیم که زمینه ابتلا به بیماری را در محیط خانواده به کمترین حد برسانیم. در رفتار و گفتار خود با فرزندان کمال توجّه و دقّت را داشته باشیم و همواره به آزادی سلیقه و استقلال فکر آنها احترام بگذاریم.
از نظر روانی، وسواس نوعی بیماری روانی است که درجات مختلفی دارد.
وسواس در دوران بلوغ که دوره انتقالی است، انتقال از تقلید محض به استقلال فکری بیشتر عارض می‌شود، منتها در برخی فاصله بلوغ فکری‌شان با بلوغ جسمانی بسیار است و حالت وسواس آنها به عقب می‌افتد. البتّه در برخی وسواس همزمان با بلوغ پیدا می‌شود.
بسیار شنیده‌ام که برخی افراد گرفتار وسواس‌های عجیبی شده‌اند و خود من هم در دوران بلوغ- که تازه طلبه شده بودم- به وسواس شدیدی مبتلا شدم. در آن مرحله از وسواس، حتّی در وجود خودم هم شک می‌کردم. یادم می‌آید در وقت نماز صبح در ماه مبارک رمضان خیلی دیر به وقت یقین پیدا می‌کردم. شک می‌کردم که آیا آفتاب زده است؟ وقتی یقین می‌کردم که صبح شده با استصحاب

عدم طلوع آفتاب نماز را به‌جا می‌آوردم. یا برخی افراد نقل می‌کردند که وقتی به حمام می‌رفتند (آن وقت که حمام‌ها خزینه داشت) شک می‌کردند که آیا سرشان زیر آب رفته است؟
برای راه‌یابی به درون افراد وسواسی باید به نکات زیر توجّه داشت:
1. به شخصیّت آنان احترام گذارد و تحقیر و ملامت و مسخره نشوند. چنانچه به شخصیّتشان اهانت شود نتیجه عکس می‌دهد و در وسواسشان پابرجاتر می‌شوند.
2. باید اعتماد آنان را جلب کرد، به‌گونه‌ای با آنها برخورد شود که بفهمند شما مشکلشان را درک می‌کنید. وقتی افراد وسواسی به سراغ من می‌آیند به ایشان می‌گویم می‌فهمم چون من از شما بدتر بودم.
3. با آنان همدردی کنید. وقتی در نجف بودم، یکی از علمای بزرگ شیراز مطلبی نقل کرد که برای من درس شد. می‌گفت ما کنار شط فرات که جمعی از طلّاب نیز آنجا بودند نشسته بودیم یکی از طلّاب وسواسی داخل آب شد و می‌خواست خودش را آب بکشد و نماز بخواند. او از افراد حاضر می‌پرسید:
آیا من داخل آب رفتم؟ آنان می‌خندیدند و می‌گفتند: نرفتی. و این بیچاره مردّد مانده بود وقتی چشمش به من افتاد گفت: این آدم مورد اعتمادی است، اگر بگوید که من زیر آب رفتم می‌پذیرم. من نگاه کردم دیدم که زیر آب رفت، حتّی نیم‌متر هم بیشتر از معمول. وقتی بالا آمد گفتم کمی از سرت بیرون بود. گفت: تو راست می‌گویی. دوباره زیر آب رفت و بالا آمد. گفتم به اندازه یک پنج ریالی بالا بود. مرتبه سوم که زیر آب رفت گفتم حالا تمام بدنت زیر آب رفته است. آمد بالا و به من گفت: خدا پدرت را بیامرزد.
از این جریان می‌توان نتیجه گرفت که فرد وسواس به کسی که با او همکاری می‌کند و چند مدّتی با او همراه می‌شود اعتماد پیدا می‌کند و آن وقت هر چه این بگوید می‌پذیرد و در این مسأله مهم این است که انسان بتواند به نحو مطلوب و معقولی اعتماد آنها را به خود جلب کند و با این کار در آنها نفوذ کند.

عواملی که موجب انصراف از وسواس می‌شود

1. افراد وسواسی وقت اضافی برای فکر کردن دارند که اگر این وقت با هر وسیله صحیحی پر شود از وسواس خلاصی می‌یابند. مثلاً وسواس‌هایی که به سفر مکّه می‌روند یادشان می‌رود که وسواس داشته‌اند، زیرا اشتغال‌های ذهنی نمی‌گذارد که به وسواس بیندیشند و همین اشتغال ذهنی مانع بسیاری از انحراف‌هاست، زیرا هرچه انسان بیشتر فکر کند وسواس او عمیق‌تر و ریشه‌دارتر می‌شود.
2. بی‌اعتنایی مهم‌ترین راه علاج وسواس است که در روایات نیز آمده است.

تعبیر روایت این است که: «
یَتَعَوَّذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیطانِ
؛ اگر به شیطان میدان بدهی عادت می‌کند». (1) و اگر بی‌اعتنایی کردی و دست رد به سینه‌اش زدی ناامید می‌شود و دیگر فرد گرفتار وسواس نمی‌شود. در وسواس هر چه انسان بیشتر فکر کند وسواس او عمیق‌تر و ریشه‌دارتر می‌شود.

کسی می‌گفت من در نماز نمی‌توانم نیّت کنم، کسی که همراه او بود گفت: آیا سخن من را از نظر شرعی قبول داری؟ وسواس گفت: آری. گفت: من از امروز نماز بدون نیّت را بر تو واجب می‌کنم و به عدم نیّت مقیّد باش.

بعد از چند روز فرد وسواس گفت رفتم نماز بخوانم دیدم نیّت خودش می‌آید. این اثر همان بی‌اعتنایی است.

مهم‌ترین شاخه وسواس

از همه شاخه‌های وسواس مهم‌تر، وسواس در عقاید است. بعضی‌ها کتاب‌های مختلف فلسفی و فلسفه‌های الحادی و مادّی را مطالعه می‌کنند و آن‌گاه گرفتار انبوه اشکالات و وسوسه در اصول و فروع می‌شوند، در این‌گونه موارد چه کنیم؟

1- بحارالانوار، ج 85، ص 273.

توصیه ما این است که مدّت یک یا دو ماه مطالعات را تعطیل کند، چون هرچه این مطالعات بیشتر شود وسوسه‌های شیطان هم بیشتر می‌شود. انسان در چنین موارد با کنار گذاشتن مطالعات مقداری آرامش فکری پیدا می‌کند. باید یک مشغولیت ذهنی مناسب برایش فراهم کرد و سپس از او پرسید که ریشه اصلی اشکالات شما در کجاست؟ در غیر این صورت تا زمانی که به مطالعاتش ادامه می‌دهد و اشتغال ذهنی مناسبی هم ندارد و خودش را خسته می‌کند، به هیچ‌وجه نمی‌تواند عقده‌های فکری خود را حل کند.
البتّه این سخن را بر این حمل نکنید که اصلًا به اشکالاتش اعتنا نکند، بلکه باید به شکل منطقی بدان بپردازد.
و بالاتر از همه اینها در چنین موارد توسّل است که می‌تواند خلأ ذهنی را پر و انسان را نورانی کند.
در روایت آمده است که اگر شیطان شما را در عقاید وسوسه می‌کند،
«لا حَولَ وَلا قوَّةَ إلّابِاللّهِ»
بگویید. این ذکر برای جلوگیری از وسوسه های شیطان بسیار مهم است. ذکری است که مشتمل بر دو مطلب است: هیچ حول و حایل و پناهی در مقابل ضررها و هیچ قوّه‌ای در مقابل منافع، جز خدا نیست.

درمان وسواس با آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام

1. توکّل به خداوند:

شود وسواس بی‌ثبات و نااستوار است. بنابراین نیاز به پناهگاهی دارد تا با اتّکاءِ به آن ثبات و آرامش یابد و توکّل به خداوند از جمله اینهاست. قرآن می‌فرماید: « «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى‌الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ شیطان بر کسانی که ایمان دارند و بر خدایشان توکّل می‌کنند سلطه‌ای ندارد». (1) در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «
أنَّهُ قالَ: قالَ ابليسُ خَمسَةُ أَشياءِ لَيسَ لى فِيهنَّ حِيلَةٌ وَ سائِرُ النّاسِ فِى قَبضَتى مَنِ‌اعتَصَمَ بِاللّهِ عَن نِيَّةٍ صادِقَةٍ وَاتَّكَلَ عَلَيهِ فى جَميعِ

1- سوره نحل، آیه 99.

امورِهِ
؛ شیطان گفت: همه مردم در چنگ من‌اند، مگر پنج دسته که مرا بر آنها راهی نیست: کسی که با نیّت راستین به خداوند بیاویزد و به او توکّل کند».(1)

2. ذکر:

از جمله راه‌های زدودن وسوسه، گفتن ذکرهای خاصّی است که در قرآن و روایات به آنها اشاره شده است. قرآن می‌فرماید: « «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُّبْصِرُونَ»؛ پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شوند». (2) شیخ حرّ عاملی نقل کرده است که: «
قالَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله: انَّ آدَمَ شَکا الَی اللّهِ ما یَلقی مِن حَدیثِ النَّفسِ وَالحُزنِ فَنَزَلَ عَلَیهِ جَبرَئیلُ فَقالَ لَهُ: یا آدَمُ قُل لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللّه فَقالَها فَذَهَبَ عَنهُ الوَسوَسَةُ وَالحُزنُ
؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آدم از وسوسه و اندوهی که می‌یافت به خدا شکایت برد، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای آدم بگو: لا حَولَ وَلا قُوَّةَ إلّابِاللّه. حضرت آدم این سخن را گفت و وسوسه و اندوهش برطرف شد». (3)

3. قرائت سوره‌ها یا آیات ویژه‌ای از قرآن:

خواندن برخی سوره‌ها یا آیات، از جمله سوره یس و سه آیه نخست سوره انعام از جمله عوامل زدودن وسوسه است. در روایتی آمده: «
وَالمُصحَفُ فِی‌البَیتِ یَطرُدُ الشَّیطانَ
؛ وجود قرآن در خانه شیطان را دور می‌کند».(4)

4. نماز:

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «
قالَ: لَیسَ مِن مؤمِنٍ یَمُرُّ عَلَیهِ أربَعونَ صَباحاً الّا حَدَّثَ نَفسَهُ فَلیُصَلّ رَکعَتَینِ وَلیَستَعِذ بِاللَّهِ مِن ذلِکَ
؛ هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در هر چهل روز دچار وسوسه می‌شود، پس هرگاه وسوسه رخ

1- بحارالانوار، ج 63، ص 248، ح 105.

2- سوره اعراف، آیه 201.

3- وسائل الشیعه، ج 4، ص 1228، ح 1.

4- بحارالانوار، ج 92، ص 196.

نمود دو رکعت نماز بگزارد و از وسواس به خدا پناه بَرد».(1)

5. روزه گرفتن:

سه روز روزه گرفتن در هر ماه و روزه ماه شعبان از اسباب زدودن وسواس است. در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَن سَرَّهُ أن یَذهَبَ کَثیرٌ مِن وَحَرِ صَدرِهِ فَلیَصُم شَهرَ الصَّبرِ وَثَلاثَةَ أیّامٍ مِن کُلِّ شَهرٍ
؛ هر که از زودوده شدن بسیاری از وسوسه‌های دلش شادمان می‌شود، ماه رمضان و سه روز از هر ماه را روزه بگیرد». (2) البتّه در برخی روایات مطلق روزه از عوامل دورکننده شیطان شمرده شده است.
در روایتی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: «
ألا اخبِرُکُم بِشَیءٍ ان أنتُم فَعَلتُمُوهُ تَباعَدَ الشَّیطانُ مِنکُم کَما تَباعَدَ المَشرِقُ مِن المَغرِبِ؟ قالوا: بَلی قالَ: الصَّومُ یُسَوِّدُ وَجهَهُ؛
آیا شما را آگاه سازم از چیزی که اگر آن را بدانید، شیطان از شما دور شود، مانند دوری مشرق از مغرب؟ گفتند: آری. فرمود: روزه چهره شیطان را سیاه می‌کند». (3)

6. استعاذه:

یعنی پناه گرفتن، در اینجا منظور گفتن ذکرهایی است که نشان‌دهنده پناه‌جویی به خداست، البتّه پناه‌جویی از وسوسه‌های شیطان؛ مانند گفتن « أعوذُ بِاللّٰهِ مِن الشَّیطانِ الرَّجیمِ
». قرآن نیز در برابر وسوسه‌های شیطان دستور به استعاذه داده است: « «وَإِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ‌الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاستَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»؛ و اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر که او شنونده و داناست». (4) در روایتی آمده است که کسی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: تردیدهایی در سینه و وسوسه‌هایی در دل خود احساس می‌کنم، به‌گونه‌ای که برخی اوقات به قطع نماز و آشفتگی در قرائت نماز منجر می‌شود.

1- بحارالانوار، ج 91، ص 354، ح 17.

2- همان، ج 97، ص 109، ح 48.

3- همان، ج 63، ص 261، ح 140.

4- سوره اعراف، آیه 200.

حضرت فرمود: چرا استعاذه امیرمؤمنان علی علیه السلام را نمی‌خوانی؟ گفتم: شما به من بیاموزید! فرمود: هر وقت وسوسه‌ای احساس کردی دست بر سینه‌ات بگذار و بگو: «
بِسمِ اللَّهِ وَبِاللّهِ اللّهُمَّ مَنَنتَ عَلَیَّ بِالإیمانِ وَأودَعتَنِی القُرآنَ وَرَزَقتَنی صِیامَ شَهرِ رَمَضانَ فَامنُن عَلَیَّ بِالرَّحمَةِ وَالرّضوانِ وَالرَّأفَةِ وَالغُفرانِ وَتَمامِ ما أولَیتَنی مِن النّعَمِ وَالاحسانِ. یا حَنّانُ یا مَنّانُ یا دائِمُ یا رَحمانُ سُبحانَکَ وَلَیسَ لی أحَدٌ سِواکَ سُبحانَکَ أعوذُ بِکَ بَعدَ هذِهِ الکِراماتِ مِن الهَوانِ وَأسئَلُکَ أن تُجَلّیَ عَن قَلبِیَ الأحزانَ
». حضرت فرمود این را سه بار بخوان که به کمک خداوند از وسوسه رهایی می‌یابی و بعد بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات بفرست.(1)

7. تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام:

در حدیثی امام باقر علیه السلام فرمود: «
مَن سَبَّحَ تَسبیحَ الزَّهراءِ علیها السلام ثُمَّ استَغفَرَ غُفِرَ لَهُ وَهِیَ مِأةٌ بِاللّسانِ وَألفٌ فِیالمیزانِ وَتَطرُدُ الشَّیطانَ وَتُرضِیَ الرَّحمانَ
؛ کسی که تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام را بگوید، سپس استغفار کند، خداوند او را می‌بخشاید. این تسبیح بر زبان صد تاست و در میزان هزار شیطان را می‌رانَد و خداوند رحمان را خشنود می‌سازد».(2)

8. دوست داشتن اهل‌بیت علیهم السلام:

ابوعبیده حذاء گفت: نزد امام باقر علیه السلام رفتم و گفتم: پدرم فدایتان باد، بسا شیطان با من تنها می‌شود و روانم پلید می‌شود، آن‌گاه علاقه و دلبستگی کاملم را به شما یاد می‌کنم روانم پاکی می‌یابد. امام فرمود: ای زیاد، دین جز دوستی نیست. آیا نمی‌نگری به سخن خداوند متعال که فرمود: اگر خدای را دوست می‌دارید از من اطاعت کنید در آن هنگام خدای شما را دوست می‌دارد». (3)

9. یاد و ذکر اهل‌بیت علیهم السلام:

همان‌گونه که قرآن مجید شفا و درمان دردهاست، ذکر اهل‌بیت علیهم السلام درمان دردها و وسوسه‌هاست. در روایتی امیرمؤمنان علی علیه السلام

1- بحارالانوار، ج 95، ص 137.

2- همان، ج 85، ص 332، ح 10.

3- همان، ج 27، ص 94، ح 55.

فرمود: «
ذِکرُنا أهلَ البَیتِ شِفاءٌ مِنَ الوَعکِ وَالأسقامِ وَ وَسواسَ الرَّیبِ وَحُبُّنا رِضَی الرَّبِّ تبارک و تعالی
؛ یاد ما اهل‌بیت، درمان ضعف مولود تب و درمان بیماری‌ها و وسوسه‌های تردیدانگیز است و دوست داشتن ما خشنودی خدای تبارک و تعالی است».
(1) در این زمینه در حدیثی دیگر از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «
ألا فَاذکُروا یا امَّةَ مُحَمَّدٍ مُحَمَّداً وَآلَهُ عِندَ نَوائِبِکُم وَشَدائدِکُم لِیَنصُرَ اللّهُ بِهِم مَلائکَتَکُم عَلَی‌الشَّیاطِینَ الَّذِینَ یَقصُدُونَکُم؛
ای امّت محمّد، هنگام مصیبت‌ها و سختی‌ها محمّد و آل او را یاد کنید تا خداوند فرشتگانتان را بر شیاطینی که قصد شما را دارند پیروز کند». (2)

10. توسّل

11. بازشناسی سیره اهل‌بیت علیهم السلام

۱۲. تلقین:

وسوسه یک حالت بی‌ثباتی است. انسان وسواس باید به خود تلقین کرده و اعتماد به نفس خود را بازیافته و بر این حالت پیروز شود.
برخی روایات شیوه اعتماد به نفس و مقاومت در برابر شیطان و وسوسه‌هایش را به انسان می‌آموزد.
ابوبصیر می‌گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: «
انَّهُ قَد ألَحَّ عَلَیَّ الشَّیطانُ عِندَ کِبَرِ سِنّی یُقَنّطُنی. قالَ: قُل کَذِبتَ یا کافِرُ یا مُشرِکُ انّی اومِنُ بِرَبّی وَاصَلّی لَهُ وَأصومُ واثنی عَلَیهِ وَلا ألبِسُ إیمانی بِظُلمٍ
؛ شیطان می‌خواهد با اصرار مرا در کهنسالی ناامید سازد. امام فرمود: به او بگو ای کافر، ای مشرک، دروغ می‌گویی. من به خدایم باور دارم، برای او نماز می‌گزارم، روزه می‌گیرم، او را ثنا می‌گویم وایمان را با ستم نمی‌آمیزم». (3)

13. یاد مرگ:

ابوبصیر گفت: از وسواس نزد امام صادق علیه السلام گلایه کردم، حضرت فرمود: «
یا أبا مُحمّدٍ اذکُر تَقَطُّعَ أوصالِکَ فی قَبرِکَ وَرُجوعَ أحبابِکَ عَنکَ إذا دَفَنوکَ

1- بحارالانوار، ج 26، ص 227، ح 2.

2- همان، ج 63، ص 271، ح 158.

3- همان، ج 69، ص 152، ح 4.

وَخُروجَ بَناتِ الماءِ مِن مِنخَزَیکَ وَأکَلَ الدُّودُ لَحمَکَ فإنَّ ذلِکَ یُسَلّی عَنکَ ما أنتَ فِیهِ قال أبوبَصیر فوَاللّهِ ما ذَکَرتُهُ إلّاسُلّیَ عَنّی ما أنا فِیهِ مِن هَمّ الدُّنیا ؛ ای ابومحمّد، به یاد آور که پیوندهایت در گور می‌گسلد، دوستانت پس از به خاک سپردنت بازمی‌گردند، جانور از بینی تو بیرون می‌آید و کرم گوشت تو را می‌خورَد. بی‌تردید اینها تو را آرامش می‌بخشد. ابوبصیر گفت: به خدا سوگند، هرگاه چنین چیزهایی را یاد می‌آوردم از اندوهی که داشتم آرام می‌گرفتم».(1)

الف) از جمله دستورهایی که در فقه روی آن تأکید شده اعتنا نکردن به شک‌هایی است که پی‌درپی بر انسان عارض می‌شود. در حدیثی امام رضا علیه السلام فرمود: «
اذا کَثُرَ عَلَیکَ السَّهوُ فِیالصَّلاةِ فَامضِ عَلی صَلاتِکَ وَلا تُعِد
؛ هرگاه فراموشی در نماز زیاد شد نمازت را به پایان بر و اعاده نکن».(2)
ب) شناختن شک‌هایی که اصلاً اعتبار ندارد.
ج) خواندن نماز به جماعت.
د) مختصر خواندن نماز.
ه) بازگشت به رفتار عمومی، یعنی وسواس باید خود را خارج شده از اعتدال تلقّی کند و برای عادی‌سازی رفتارش، به عملکرد مردم توجّه کند و همان‌گونه کارهای خود را شکل دهد.

1- کافی، ج 3، ص 255، ح 20.

2- بحارالانوار، ج 88، ص 275.

15
یا عَلِیّ، نَظَرُ الوَلَدِ إلی والِدَیهِ حُبًّا لَهُما عِبادَةٌ.
ای علی، نگاه محبّت‌آمیز فرزند به پدر و مادرش عبادت است.
بحارالانوار، ج 77، ص 149

نور هدایت
گرچه در این حدیث از پدر و مادر سخن رفته، می‌کوشیم برداشت وسیع‌تری از آن کنیم. اسلام چندان به پدر و مادر اهمّیّت می‌دهد که حتّی نگاه محبّت‌آمیز به آنان را عبادت می‌شمرَد.
این‌گونه تعبیرات در آیات و روایات بسیار دیده می‌شود، ولی نکته‌ای که در اینجا باید بدان دقّت کرد این است که نگاه، رمز و مظهر و به عبارتی دریچه‌ای است برای یک سلسله مسائل درونی و عاطفی. در اسلام نگاه به صورت عالِم، به درِ خانه عالم، نگاه عبرت‌آموز به دستگاه آفرینش، به آیات قرآن عبادت است، آن‌هم عبادتی که هدف آفرینش است. «وَمَا خَلَقْتُ الجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».(1)
اکنون این پرسش مطرح است که چرا در قرآن رعایت حقوق پدر و مادر بسیار تأکید شده است، امّا سفارش در مورد فرزندان کمتر دیده می‌شود، جز در مورد نهی از کشتن فرزندان در دوران جاهلیّت؟

1- سوره ذاریات، آیه 56.

در پاسخ باید گفت: پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که بسیار دیده شده که فرزندان پدر و مادرشان را خصوصاً هنگام پیری و ازکارافتادگی فراموش می‌کنند و این دردناک‌ترین حالت برای والدین و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می‌شود.
دقّت فوق‌العاده در احترام به پدر و مادر
در آیات 22 تا 25 سوره اسراء بخشی از ریزه‌کاری‌ها در برخورد مؤدّبانه و احترام‌آمیز پدران و مادران بازگو شده است:
از یک‌سو روی حالات پیری آنها که در آن هنگام از همیشه به حمایت و محبّت و احترام نیاز دارند انگشت نهاده می‌گوید: «کمترین سخن اهانت‌آمیز را به آنها مگوی».
والدین ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا برخیزند و حتّی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این هنگام آزمایش بزرگ فرزندان شروع می‌شود.
آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می‌دانند یا مایه بلا و مصیبت و عذاب؟ آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام‌آمیز از چنین پدر و مادری را دارند یا هر زمان با نیش زبان، کلمات سبک و اهانت‌آمیز و حتّی گاه با تقاضای مرگ او از خدا قلبش را می‌فشارند و می‌آزارند؟
از سوی دیگر، قرآن می‌گوید: در این هنگام به آنها اف مگو. یعنی کمترین اظهار ناراحتی و ابراز تنفّر مکن. باز اضافه می‌کند با صدای بلند و اهانت‌آمیز و فریاد با آنها سخن مگوی و تأکید می‌کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگوی که اینها نهایت ادب در سخن را می‌رسانَد، چرا که زبان کلید قلب است.

از سوی سوم، دستور به تواضع و فروتنی می‌دهد، تواضعی که نشان‌دهنده محبّت و علاقه باشد.
سرانجام می‌گوید: آن‌گاه که رو به‌سوی درگاه خداوند می‌آوری پدر و مادرت را چه در حیات باشند و چه در ممات فراموش مکن و برای آنها تقاضای رحمت کن. مخصوصاً تقاضاهایت را با این دلیل همراه ساز و بگو: خداوندا، چنانکه آنها در کودکی مرا تربیت کردند، تو نیز مشمول رحمتشان فرما.
از این تعبیر، علاوه بر آنچه گفته شد، استفاده می‌شود که اگر پدر و مادر چنان فرتوت و ناتوان شوند که به‌تنهایی قادر بر حرکت و دفع آلودگی‌ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها از هرگونه حمایت و محبّت از تو دریغ نداشتند و لذا محبّت آنها را جبران کن.
اکنون سرّ این نگاه‌ها را باید دریافت. مثلًا نگاه به عالم، مقدّمه ارتباط با اوست و ارتباط با او زمینه‌ای فراهم می‌آورَد تا شخص از علم عالم بهره‌مند شود. نگاه عاطفی به پدر و مادر، مقدّمه و زمینه قدردانی از رنج‌ها و تلاش‌های آنان است، روح عاطفه و محبّت را در انسان تقویت می‌کند و سبب استحکام پیوندهای خانوادگی و در نهایت اجتماعی می‌شود.
آن‌قدر از محبّت در اسلام سخن گفته شده که اگر کسی آنها را گرد آورَد خود کتاب مستقلّی خواهد شد. اساس دعوت اسلام بر محبّت است و از خشونت فقط در موارد استثنایی استفاده شده.
از محبّت تلخ‌ها شیرین شوداز محبّت مس‌ها زرّین شود
از محبّت گودها صافی شودو از محبّت دردها شافی شود
از محبّت خارها گل می‌شودو از محبّت سرکه‌ها مُل می‌شود
از محبّت سجن گلشن می‌شودبی‌محبّت روضه گلخن می‌شود
از محبّت نار نوری می‌شودو از محبّت دیو حوری می‌شود
از محبّت نیش نوشی می‌شودو از محبّت شیر موشی می‌شود

از محبّت سُقم صحّت می‌شودو از محبّت قهر رحمت می‌شود
از محبّت مرده زنده می‌شودو از محبّت شاه بنده می‌شود
از محبّت حُزن شادی می‌شودو از محبّت غول هادی می‌شود
(1)

اگر به قرآن توجّه کنید تمام سوره‌های آن با کلمه «الرّحمن» و «الرّحیم» آغاز می‌شود، جز در یک مورد (سوره توبه)، زیرا قرآن برای تربیت نازل شده، قرآن کتاب انسان‌سازی است و تربیت و ساختن انسان از محبّت شروع می‌شود.

از میان هزارویک نام که برای خداوند ذکر کرده‌اند تنها دو اسم (رحمان و رحیم) در آغاز هر سوره بعد از نام «اللّه» آمده است.

پرسش: چرا از میان این‌همه اسماءِ الهی فقط این دو نام انتخاب شده است؟

در پاسخ باید گفت: قرآن کتاب تربیت و انسان‌سازی است و این کار جز با عاطفه و محبّت صورت نمی‌گیرد لذا از رحمان و رحیم استفاده شده است. مبلّغان و اهل علم نیز اگر بخواهند در تعلیم و تربیت موفّق و مؤثّر باشند، باید پایه اصلی کارشان را روی محبّت قرار دهند و با مردم با خوشرویی و مهر و محبّت رفتار کنند. ما باید مانند خداوند که از رحمان و رحیم استفاده کرده، قطره‌ای و ذرّه‌ای از این دو صفت را در وجودمان زنده کنیم و مصداق «تخلّقوا باخلاق اللّه» شویم و برای اصلاح فاسدان حتّی‌الامکان از ابراز محبّت استفاده کنیم.

چنانچه در صفاتی که قرآن برای پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر کرده دقّت کنیم می‌بینیم که همه آنها در مسیر محبّت است. « «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»؛ به‌یقین پیامبری از میان شما به سویتان آمد که رنج‌های شما بر او سخت است، و اصرار بر هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است». (2) اوّل خصوصیّت که باعث پیوند عاطفی بین افراد جامعه می‌شود این است که

1- مثنوی، دفتر دوم.

2- سوره توبه، آیه 128.

از میان خود شماست (مِن أنفُسِکُم) دردهای شما برای او سخت است (حَریصٌ عَلَیکُم). البتّه «حریص» ظاهراً تعبیر خوبی نیست، ولی بلاغت و فصاحت اقتضا می‌کند که برای شدّت مبالغه به کار برده شود؛ او برای هدایت شما هم حریص است و هم رؤوف و مهربان.
باید توجّه داشت که بین رؤوف و رحیم تفاوت است. رؤوف در مورد فراهم کردن مقدّمات پیشرفت کسی است و رحیم در مقابل بخشیدن خطاها. مثلًا کسی که می‌خواهد دانش کسب کند، مقام رؤوفیّت این است که کتاب، مدرسه و ابزار مناسب با دانش‌اندوزی در اختیارش باشد و مقام رحیمیّت این است که وقتی لغزش پیدا کرد او را ببخشید و به تذکّر بسنده کنید.
ملاحظه می‌کنید که تمام این صفات بر محور محبّت می‌چرخد و رمز پیروزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز همین بود. لذا به پیامبر تأسّی کنیم و پایه تبلیغاتمان را بر همین اساس قرار دهیم.
بنابراین اگر در این راه به او بی‌احترامی شد، تا جایی که به اصول و پایه‌ها ضرر نزند و جنبه شخصی دارد، باید گذشت کرد. یعنی سعه صدر داشته باشد و مقابل به‌مثل نکند، خصوصاً در روزگار ما که مردم از روحانی توقّع زیادی دارند که در طول تاریخ شاید این‌گونه نبوده است.
شما به تاریخ کلیسا و مسیحیّت در قرون وسطی که توجّه کنید می‌بینید کارهایی که به نام مذهب در آن قرون صورت گرفت نفرت جامعه را برانگیخت و باعث طرد ارباب کلیسا از جامعه شد. بیزاری از روحانیّت مسیحیّت به حدّی رسید که جرأت نداشتند در جایی ظاهر شوند. به سبب آن اعمال ننگین و جریان تفتیش عقاید، خاطرات بدی را در برخورد با مردم از خود به یادگار گذاشتند.
ولی زمان خودمان را هم مشاهده کنید که چگونه بار دیگر به زندگی مردم وارد شده‌اند آن‌هم به چه وسیله! تاریخ را بنگرید، آنها تنها روی مسائل عاطفی تکیه کرده‌اند، به عیادت جذامیانی رفتند که هیچ‌کس نمی‌رفت، به‌سراغ سالمندان

و معلولین رفتند، به روستاهای عقب‌مانده و دورافتاده رفته، روی مسائل تربیتی، رفاهی و درمانی دست گذاشتند. بیمارستان، پرورشگاه و درمانگاه ساختند و با استفاده از ابزار محبّت و مهربانی توانستند تا حدّی قلب‌ها را به دست آورند و به مقاصدشان برسند. پس ما که حقّیم و قرآن هم به ما دستور داده و سیره پیامبران و ائمّه علیهم السلام و بزرگان ما محبّت و مهربانی بوده است چرا چنین نکنیم؟
یکی از دوستان می‌گفت: آن زمان که با اتومبیل از بغداد به شام می‌رفتند، ما هم برای زیارت حضرت زینب علیها السلام و حضرت رقیّه عازم شدیم، در بین راه اتومبیل نقص فنّی پیدا کرد، راننده و شاگردش رفتند که آن را تعمیر کنند من هم پیاده شدم که ببینم موضوع چیست، دیدم کشیشی که با ما در ماشین بود اوّل کسی است که برای کمک کردن به راننده از اتوبوس پیاده شد و زیر ماشین رفت و وسایل را آورد و به آنها کمک کرد. مردم می‌گفتند: نگاه کن این کشیش چقدر آدم خوبی است! البتّه به او یاد داده‌اند که در چنین مواقعی چکار بکند.
احترام به پدر و مادر در منطق اسلام
اگرچه عواطف انسانی و مسأله حق‌شناسی به‌تنهایی برای رعایت احترام در برابر والدین کافی است، ولی چون اسلام در مسائلی که هم عقل در آن استقلال کامل دارد و هم عاطفه آن را به‌وضوح درمی‌یابد سکوت نمی‌کند، بلکه برای تأکید در چنین موارد دستورهای لازم را صادر می‌کند، در مورد احترام والدین آن‌قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله‌ای چنین دیده می‌شود، ازجمله:
1. در چهار سوره از قرآن مجید نیکی به والدین بلافاصله بعد از موضوع توحید قرار گرفته، هم‌ردیف بودن این دو موضوع بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است. از جمله در آیه 83 سوره بقره می‌فرماید: «لَاتَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا». در آیه 36 سوره نساء نیز می‌فرماید: «وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ احْسَانًا».

و در آیه 151 سوره انعام می‌فرماید: «أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئًا وَبِالْوَالِدَیْنِ احسَانًا».
در آیه 23 سوره اسراء این دو را قرین هم ساخته می‌فرماید: «وَقَضَی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ احْسَانًا».
2. اهمّیّت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن و هم روایات، با صراحت می‌گویند که حتّی چنانچه پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.
در آیه 15 سوره لقمان می‌فرماید: « «وَ إِنْ جَاهَدَاکَ عَلَی أَنْ تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبهُمَا فِی‌الدُّنْیَا مَعْرُوفًا»؛ و هرگاه آن دو بکوشند که تو چیزی را همتای من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است) از ایشان اطاعت کن، ولی با آن دو در دنیا به‌طرز شایسته‌ای رفتار کن».
3. شکرگزاری در برابر پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری در برابر نعمت‌های خدا قرار گرفته، چنانکه در آیه 14 سوره لقمان می‌فرماید: «أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ». با اینکه نعمت خدا بیش از آن است که قابل شماره باشد و این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدران و مادران است.
4. قرآن حتّی کمترین بی‌احترامی را در برابر پدر و مادر نهی کرده است.
در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «
لَو عَلِمَ اللّهُ شَیئاً هُوَ أدنی مِن افّ لَنَهی عَنهُ وَ هُوَ مِن أدنی العُقوقِ وَمِنَ العُقوقِ أن یَنظُرَ الرَّجُلُ الی والِدَیهِ فَیَحِدَّ النَّظَرَ الَیهِما
؛ اگر خداوند می‌دانست چیزی کمتر از اف (کمترین اظهار ناراحتی) و این حدّاقلّ مخالفت و بی‌احترامی به پدر و مادر است وجود دارد، از آن نهی می‌کرد و از جمله، نگاه خشم‌آلود به پدر و مادر است».(1). 5. با اینکه جهاد یکی از مهم‌ترین برنامه‌های اسلامی است، امّا تا جنبه وجوب عینی پیدا نکند، یعنی داوطلب به‌قدر کافی باشد، در خدمت پدر و مادر بودن از آن مهم‌تر است و اگر موجب ناراحتی آنها شود شرکت در جهاد جایز نیست.
در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض

1- کافی، ج 2، ص 349.

کرد: من جوانی بانشاط و ورزیده‌ام و جهاد را دوست دارم، ولی مادری دارم که از شرکت من در جهاد غمناک می‌شود. حضرت فرمود: «
ارجَع فَکُن مَعَ والِدَتِکِ فَوَالَّذی بَعَثَنی بِالحَقّ لَانسُها بِکَ لَیلَةً خَیرٌ مِن جِهادِ فی سَبیلِ اللّهِ
؛ برگرد و با مادر خویش باش، قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث ساخته است، اگر یک شب مادر با تو مأنوس باشد بهتر است از یک سال جهاد در راه خدا».(1) در مورد سایر واجبات کفایی و نیز مستحبّات، مسأله چنان است که در مورد جهاد گفته شد.
6. در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
ایّاکُم وَعُقوقُ الوالِدَینِ فَانَّ ریحَ الجَنَّةِ تُوجَدُ مِن مَسیرَةِ الفِ عامٍ وَ لا یَجِدُها عاقٌ
؛ بترسید از اینکه عاق پدر و مادر و مورد خشم آنان شوید، زیرا بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می‌رسد، ولی هیچ‌گاه به کسانی که مورد خشم پدر و مادر قرار گیرند نخواهد رسید».(2) این تعبیر اشاره لطیفی به این موضوع است که چنین اشخاصی نه‌تنها در بهشت گام نمی‌نهند، بلکه در فاصله بسیار زیادی از آن قرار دارند و حتّی نمی‌توانند به آن نزدیک شوند.
سیّد قطب در تفسیر فی ظلال القرآن حدیثی به این مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که مردی طواف می‌کرد ومادرش را بر دوش گرفته، طواف می‌داد. پیامبر صلی الله علیه و آله را در همان حال مشاهده کرد، گفت: آیا حقّ مادرم را با این کار ادا کردم؟ فرمود:
نه، این عمل حتّی یکی از ناله‌های او را هنگام وضع حمل جبران نمی‌کند.
در پایان این بحث ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که گاه پدر و مادر پیشنهادهای غیرمنطقی یا خلاف شرع به انسان می‌کنند، بدیهی است که اطاعت آنان در هیچ‌یک از این موارد لازم نیست، ولی باید به‌طور منطقی و با امر به معروف در بهترین صورتش با چنین پیشنهادها برخورد کرد.(3)

1- کافی، ج 2، ص 163، ح 20.

2- همان، ص 349، ح 6.

3- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 22- 25 سوره اسراء.

یا عَلِیُّ، اذا وُلِدَ لَکَ غُلامٌ أو جارِیَةٌ فأذّن فی اذُنِهِ الیُمنی وَ أقِم فِیالیُسری فإنَّهُ لا یَضُرُّهُ الشَّیطانُ ابَداً.
ای علی، چون فرزندی نصیب تو شد در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگو تا هرگز شیطان به او آسیبی نرسانَد.
بحارالانوار، ج 77، ص 66

نور هدایت
هر ملّتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات امّت خود و دعوت آنها به وظایف فردی و اجتماعی شعاری داشته است. این موضوع در دنیای امروز به صورت گسترده‌تری دیده می‌شود.
مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناقوس، پیروان خود را به کلیسا دعوت می‌کنند، ولی در اسلام برای این دعوت از شعار اذان استفاده می‌شود که به مراتب رساتر ومؤثّرتر است. جذّابیّت این شعار اسلامی چندان است که به قول نویسنده تفسیر المنار حتّی برخی مسیحیان متعصّب، به عمق و عظمت تأثیر آن در روحیّه شنوندگان اعتراف کرده‌اند.
سپس نامبرده نقل می‌کند که در یکی از شهرهای مصر جمعی از مسیحیان را دیده‌اند که هنگام اذان مسلمین اجتماع کرده تا این نغمه آسمانی را بشنوند.

چه شعاری از این رساتر که به نام خدای بزرگ آغاز می‌شود و به وحدانیّت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر و یاد خدا پایان می‌پذیرد؟ از نام خدا «اللّٰه» شروع می‌شود و با نام «اللّٰه» پایان می‌پذیرد. جمله‌هایش موزون، عباراتش کوتاه، محتویاتش روشن، مضمونش سازنده و آگاه‌کننده است.

بدین‌رو در روایات اسلامی بر اذان گفتن تأکید بسیاری شده است. در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که اذان‌گویان در روز رستاخیز از دیگران به‌اندازه یک سر و گردن بلندترند.

این بلندی در حقیقت همان بلندی مقام رهبری و دعوت کردن دیگران به سوی خدا و عبادتی همچون نماز در اوقات مختلف از مأذنه‌های شهرهای اسلامی طنین‌افکن می‌شود، مانند ندای آزادی و نسیم حیات‌بخش استقلال و عظمت، گوش‌های مسلمانان راستین را می‌نوازد و بر جان بدخواهان اضطراب می‌افکنَد و یکی از رموز بقای اسلام است. شاهد این گفتار، اعتراف صریح گلادستون، از سیاستمداران طراز اوّل انگلیس است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار داشت: تا نام محمّد در مأذنه‌ها بلند است و کعبه پابرجاست و قرآن راهنمای مسلمانان است امکان ندارد پایه‌های سیاست ما در سرزمین‌های اسلامی استوار و برقرار شود.

امّا بیچاره و بینوا برخی مسلمانان که به‌تازگی این شعار بزرگ اسلامی را که سندی است بر ایستادگی آیین و فرهنگ آنان در برابر گذشت قرون و اعصار، از دستگاه‌های فرستنده خود حذف کرده و به برنامه‌های مبتذل روی آورده‌اند.

خداوند آنها را هدایت کند و به صفوف مسلمانان بازگردانَد!

بدیهی است همان‌طور که باطن اذان و محتویات آن زیباست، باید کاری کرد که همواره با صوت زیبا و نیکو ادا شود، نه اینکه حُسن باطن به خاطر نامطلوبی ظاهر آن پایمال گردد.

17
یا عَلیُّ، إنَّهُ لا فَقرَ اشَدُّ مِن الجَهلِ وَلا مالَ أعوَدُ مِن العَقلِ وَ لا وَحدَةَ أوحَشُ مِن العُجبِ وَ لا عَمَلَ کَالتَّدبیرِ وَ لا وَرعَ کالکَفّ وَ لا حَسَبَ کَحُسنِ الخُلقِ انَّ الکِذبَ آفَةُ الحَدیثِ وَآفَةُ العِلمِ النّسیانُ وَآفَةُ السَّماحَةِ المَنّ یا علیُّ، إذا رأیتَ الهِلالَ فَکَبّرهُ ثَلاثاً وَقُل الحَمدُ لِلّهِ الّذی خَلَقَنی وَخَلَقَکَ وَقَدَّرَکَ مَنازِلَ وَجَعَلَکَ آیَةً لِلعالَمینِ.
ای علی، فقر از نادانی بدتر، مال از عقل سودمندتر و تنهایی و غُربَت از خودپسندی وحشتناک‌تر نیست. هیچ عملی چون عاقبت‌اندیشی و هیچ پرهیزگاری‌ای چون خودداری (از گناه) و هیچ حسب و نسبی چون خوشخویی نیست. آفت گفتار، دروغ و آفت علم، فراموشی و آفت سخاوت، منّت است.
بحارالانوار، ج 77، ص 59

نور هدایت
یکی از بخش‌های این روایت درباره عجب و خودپسندی است. درباره بقیّه فقرات حدیث در جای خودش بحث خواهد شد، امّا درباره «عُجب» می‌فرماید:
هیچ تنهایی و غربتی از خودپسندی وحشتناک‌تر نیست. اگر در این مطلب بیندیشیم متوجّه می‌شویم که سرچشمه اصلی این عمل ناپسند عدم شناخت خویشتن است، زیرا اگر انسان خود را به‌خوبی بشناسد کوچکی خود را در برابر

عظمت پروردگار و ناچیز بودن اعمالش را در برابر مسؤولیّت‌های سنگینی که برعهده دارد و نعمت‌های عظیمی را که خداوند به او بخشیده بداند هرگز گام در جادّه خودستایی نخواهد نهاد.
غرور و غفلت و خودبرتربینی و تفکّرات جاهلی نیز انگیزه‌های دیگری برای این کار زشت است؛ به همین دلیل، اولیای خدا همیشه به تقصیر خود در برابر وظایف الهی اعتراف داشتند و مردم را از خودستایی و بزرگ شمردن اعمال نهی می‌کردند.
در حدیثی امام باقر علیه السلام فرمود: «هیچ‌کس از شما نباید به فزونی نماز و روزه و زکات و حج و عمره افتخار کند، زیرا خداوند، پرهیزگارانتان را از همه بهتر می‌شناسد».
البتّه گاه ضرورت ایجاب می‌کند که انسان خود را با امتیازاتی که دارد معرّفی کند، زیرا بدون آن هدف‌های مقدّسی پایمال می‌شود. این‌گونه سخنان با خودستایی و تزکیه نفس بسیار تفاوت دارد.
نمونه این سخن خطبه امام سجّاد علیه السلام در مسجد شام است که در آن خود و خاندانش را به مردم شام معرّفی کرد، تا توطئه بنی‌امیّه در زمینه خارجی بودن شهیدان کربلا عقیم و نقش‌های شیطانی آنها نقش بر آب شود.

18
یا عَلِیُّ، لا تَحلِف بِاللّهِ کاذِباً وَ لا صادِقاً مِن غَیرِ ضَرورَةٍ وَ لا تَجعَل اللّهُ عُرضَةً لِیَمینِکَ فَانَّ اللّهَ لا یَرحَمُ وَ لا یَرعی مَن حَلَفَ بِإسمِهِ کاذِباً.
ای علی، بدون ضرورت سوگند به خدا یاد نکن، راست یا دروغ، خدا را ابزار قسم قرار مده، خداوند بر آن که به نام او قسم دروغ بخورد رحم نمی‌کند و جانب او را رعایت نمی‌فرماید.
بحارالانوار، ج 77، ص 67

نور هدایت
موضوع اصلی حدیث این است که چه سوگندهایی در شرع مقدّس اسلام معتبر است؟
در پاسخ باید گفت: اصولًا از نظر اسلام سوگند یاد کردن کار خوبی نیست، ولی کار حرامی هم نیست، بلکه در پاره‌ای از موارد به‌خاطر هدف‌های مهمّی که بر آن مترتّب می‌شود، مستحب یا واجب می‌گردد.
البتّه یک سلسله سوگندها از نظر اسلام به‌کلّی بی‌اعتبار است، مانند سوگند به غیر نام خدا، چنانچه نام خدا در آن نباشد هیچ اثری ندارد و عمل کردن به آن واجب نیست.
سوگندهایی که برای انجام دادن کار حرام یا مکروه یاد می‌شود نیز بی‌اثر است. مثل اینکه کسی سوگند یاد کند طلب کسی را نپردازد، یا با برادر خود قطع

رابطه کند و با او سخن نگوید، یا از جهاد فرار کند و مانند اینها؛ بنابراین، اگر کسی چنین سوگندی یاد کرد باید به آن اعتنا نکند و وظیفه خود را انجام دهد و هیچ کفّاره‌ای هم ندارد.

امّا قسم‌هایی که به نام خدا باشد و موضوع آن کار خوب یا لااقل مباحی است، وفای به آن واجب است و اگر کسی با آن مخالفت کند کفّاره دارد.

و در تقسیم دیگری، طبق آیات قرآن مجید، سوگند بر دو نوع است:

سوگندهای لغو و سوگندهای صحیح.

سوگندهای لغو، طبق آیه «لَایُؤاخِذُکُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمَانِکُمْ»(1) مجازات ندارد.

البتّه منظور، سوگندهایی است که دارای هدف مشخّص نیست و از روی اراده و تصمیم سر نمی‌زند، بلکه بدون توجّه، به‌عنوان تکیه سخن (وَاللّهِ و بِاللّهِ) یا (لاوَاللّهِ و بَلی وَاللّهِ) می‌گویند، یا در حال شدّت هیجان یا غضب، بدون اراده و تصمیم گفته می‌شود.

بعضی گفته‌اند: اگر انسان به چیزی یقین داشته باشد و بر اساس آن سوگند یاد کند، سپس معلوم شود که اشتباه کرده، آن نیز جزءِ قسم لغو است. مثل اینکه کسی بر اثر سعایت افراد سخن‌چین یقین به انحراف همسر خود پیدا کند و سوگند بر طلاق او یاد کند بعد معلوم شود دروغ بوده است، این سوگند اعتبار ندارد.

این را نیز می‌دانیم که علاوه بر لزوم قصد و اراده و تصمیم در سوگندهای جدّی، لازم است که محتوای قَسَم کار نامشروع یا مکروهی نباشد، بنابراین اگر انسان در حال اختیار و از روی اراده و تصمیم سوگند یاد کند که عمل حرام یا مکروهی را انجام دهد، آن قسم نیز بی‌ارزش است.

امّا نوع دوم، سوگندهایی است که از روی اراده و تصمیم و به‌طور جدّی یاد می‌شود. درباره این نوع سوگندها قرآن می‌فرماید: « «وَلکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا عَقَّدْتُّمُ

1- سوره مائده، آیه 89.

الْأَیْمَانَ»؛ ولی در برابر سوگندهایی که (از روی اراده) محکم کرده‌اید، مؤاخذه می‌کند».(1) کلمه «عقد» در اصل به‌معنای جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین جهت گره زدن دو سر طناب را عقد می‌گویند. گاهی به همین مناسبت در امور معنوی نیز به کار می‌رود و هرگونه پیمان محکمی را عقد می‌گویند. در این آیه منظور از عقد ایمان (بستن سوگندها)، تصمیم جدّی بر کاری است که به آن سوگند یاد می‌شود.

البته جدّی بودن سوگند به‌تنهایی برای صحّت آن کافی نیست، بلکه باید محتوای سوگند لااقل یک امر مباح بوده باشد و باید دانست که سوگند جز به نام خداوند معتبر نیست.

بنابراین اگر کسی به نام خدا سوگند یاد کند که کار نیک یا لااقل کار مباحی را انجام دهد، واجب است به سوگند خود عمل کند واگر آن را شکست کفّاره دارد و کفّاره‌اش یکی از سه چیز است: نخست طعام دادن به ده مسکین، دوم پوشاندن لباس به ده نیازمند، سوم آزاد کردن برده.

1- سوره مائده، آیه 89.

19
یا عَلِیُّ، انَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أحَبَّ الکَذِبَ فِی الصَّلاحِ وَ أبغَضَ الصّدقَ فِیالفَسادِ.
یا عَلیُّ، ثَلاثٌ یَحسُنُ فیهِنَّ الکَذِبُ: المَکیدَةُ فِیالحَربِ وَعِدَتُکَ زَوجَتَکَ وَالاصلاحُ بَینَ النّاسِ.
یا عَلیُّ، ایّاکَ وَالکَذِبَ فَانَّ الکَذِبَ یُسَوِّدُ الوَجهَ ثُمَّ یُکتَبُ عِندَ اللّهِ کَذّاباً وَانَّ الصّدقَ یُبَیِّضُ الوَجهَ وَ یُکتَبُ عِندَ اللّهِ صادِقاً وَاعلَم أنَّ الصّدقَ مُبارَکٌ وَالکِذبَ مَشؤُومٌ.
ای علی، خداوند عزّ و جل دوست داشته است دروغ را در مقام صلاح و اصلاح و زشت داشته است راستگویی را در وقت فساد (پس نه هر دروغی بد است و نه هر صدقی خوب، بلکه باید موقعیّت آن را شناخت).
ای علی، دروغ در سه جا نیکوست: میدان جنگ، وعده مرد به زن، اصلاح میان مردم.
ای علی، مبادا دروغ بگویی، دروغ موجب روسیاهی است، خداوند نام صاحبش را در دفتر دروغگویان ثبت کند و راستگویی مایه روسفیدی است، خداوند نام صاحبش را در دفتر راستگویان بنویسد، راستگویی مبارک است و دروغ شوم.
بحارالانوار، ج 77، ص 47

ص: 374

نور هدایت

در تعلیمات اسلامی به راستگویی و مبارزه با دروغ بسیار اهمّیّت داده شده است، تا جایی که راستگویی و ادای امانت، دو نشانه بارز ایمان و شخصیّت انسان شمرده شده، حتّی دلالت این دو بر ایمان از نماز بیشتر است.

در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، زیرا ممکن است عادتشان شده باشد که اگر آن را ترک کنند ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگویی و امانت آنها کنید».

ذکر راستگویی و امانت با هم، ازآن‌روست که ریشه مشترکی دارند، زیرا راستگویی چیزی جز امانت در سخن نیست و امانت همان راستی در عمل است.

همچنین در احادیث، دروغ کلید گناهان شمرده شده. در حدیثی علی علیه السلام فرمود: «راستگویی دعوت به نیکوکاری می‌کند و نیکوکاری دعوت به بهشت».

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «خداوند متعال برای شرّ و بدی قفل‌هایی قرار داده و کلید آنها شراب است»، زیرا مانع اصلی زشتی‌ها و بدی‌ها عقل است و مشروبات الکلی، عقل را از کار می‌اندازد. سپس اضافه فرمود:

«دروغ از شراب هم بدتر است».

رابطه دروغ با گناهان دیگر از این نظر است که انسان گناهکار هرگز نمی‌تواند راستگو باشد، چرا که راستگویی موجب رسوایی اوست و برای پوشاندن آثار گناه، معمولاً باید متوسّل به دروغ شود. به عبارت دیگر، دروغ انسان را در برابر گناه، آزاد و راستگویی محدود می‌کند.

این حقیقت در حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده کاملًا تجسّم یافته است.

کسی حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد: نماز نمی‌خوانم و کار منافی عفّت انجام می‌دهم، دروغ هم می‌گویم، کدام را اوّل ترک کنم؟ حضرت فرمود: «دروغ را ترک کن». او در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله تعهّد کرد که هرگز دروغ نگوید. هنگامی که خارج شد وسوسه‌های شیطانی برای عمل منافی عفّت در دل او پیدا شد، امّا

بلافاصله در این فکر فرو رفت که اگر فردا پیامبر صلی الله علیه و آله از او در این باره بپرسد، اگر بگوید چنین عملی را مرتکب نشده، این دروغ است و اگر راست بگوید حد بر او جاری می‌شود و همین‌گونه در مورد سایر کارهای خلاف این طرز فکر و سپس خودداری واجتناب برای او پیدا شد و به این ترتیب ترک دروغ سبب ترک همه گناهان او گردید.
دروغ سرچشمه نفاق است، چرا که راستگویی یعنی هماهنگی زبان و دل، و بنابراین دروغ ناهماهنگی این دو است و نفاق نیز چیزی جز تفاوت ظاهر و باطن نیست.
در آیه 78 سوره توبه می‌خوانیم: «اعمال آنها نفاقی در دل‌هایشان تا روز قیامت ایجاد کرد به‌خاطر اینکه عهد خدا را شکستند و اینکه دروغ می‌گفتند».
دروغ با ایمان سازگار نیست. این واقعیّت نه‌تنها در آیه مورد بحث، بلکه در احادیث اسلامی منعکس است. در حدیثی آمده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند:
آیا انسان باایمان ممکن است (گاهی) ترسو باشد؟ حضرت فرمود: «آری».
پرسیدند: آیا ممکن است (احیاناً) بخیل باشد؟ حضرت فرمود: «آری». پرسیدند:
آیا ممکن است دروغگو باشد؟ حضرت فرمود: «نه»، چرا که دروغ از نشانه‌های نفاق است و نفاق با ایمان سازگار نیست.
و به همین دلیل این سخن از امام علی علیه السلام نقل شده است که: «انسان هیچ‌گاه طعم ایمان را نمی‌چشد تا دروغ را ترک گوید، خواه شوخی باشد یا جدّی».
دروغ نابودکننده سرمایه اطمینان است. می‌دانیم که مهم‌ترین سرمایه یک جامعه اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است. و مهم‌ترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می‌کشانَد دروغ و خیانت و تقلّب است. یک دلیل عمده بر اهمّیّت فوق‌العاده راستگویی و ترک دروغ در تعلیمات اسلامی همین موضوع است.
به هر حال، دروغ تا این پایه در اسلام قبیح است، ولی چون بیشتر قوانین کلّی در برخی موارد تخصیص خورده‌اند، در برخی موارد انسان می‌تواند از دروغ

ص: 376

استفاده کند و از جمله مصادیق، همین روایت است که پیامبر خطاب به علی علیه السلام فرمود: ای علی، در سه جا دروغ نیکوست: میدان جنگ (برای تضعیف روحیّه دشمن و تقویت نیروهای خودی)، وعده به زن، اصلاح بین مردم.

رزق و روزی

20
یا عَلیّ، لا تَهتَمَّ لِرِزقِ غَدٍ فإنَّ کُلَّ غَدٍ یَأتی رِزقُهُ.
ای علی، غم روزی مخور، هر فردایی روزیش خواهد رسید.
بحارالانوار، ج 77، ص 67

نور هدایت
قرآن تأکید دارد که انسان‌ها روزی‌دهنده خود را تنها خداوند بدانند و از غیر او تقاضا نکنند و به دنبال این ایمان و توکّل، بر نیرو و تلاش و سعی خود متّکی باشند. در آیه 3 سوره فاطر آمده است: «آیا خالقی غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟» و در آیه 17 سوره عنکبوت می‌فرماید: «روزی را تنها نزد خدا بجویید».

1. معیار گستردگی و تنگی روزی.

هرگز نباید تصوّر کرد که وسعت رزق دلیل بر محبّت خداوند، یا تنگی معیشت دلیل بر خشم اوست، زیرا خداوند گاه اموال سرشاری در اختیار انسان قرار می‌دهد و او را به وسعت روزی می‌آزماید و گاه با تنگی معیشت؛ به این ترتیب، میزان مقاومت و پایداری انسان را روشن می‌سازد و او را از این طریق می‌پرورَد.
گاه ثروت زیاد مایه بلا و عذاب جان صاحبان آنهاست و آرامش و استراحت را از آنها می‌گیرد، چنانکه قرآن در آیه 55 سوره توبه می‌فرماید: «فزونی اموال

و اولادشان تو را در شگفتی فرو نبَرد، خدا می‌خواهد آنان را به این وسیله در زندگی دنیا مجازات کند و در حال کفر بمیرند».
و در آیه 55 و 56 سوره مؤمنون می‌گوید: «آیا چنین می‌پندارید که اموال و فرزندانی را که به آنان داده‌ایم برای این است که درهای خیرات را به رویشان بگشاییم، چنین نیست، آنها نمی‌فهمند».
گاه تنگی رزق برای جلوگیری از طغیان مردم است، چنانکه در آیه 27 سوره شوری می‌فرماید: «هرگاه خداوند روزی را بر مردم گشاده دارد راه ستم و طغیان پیش می‌گیرند».

2. تقدیر روزی تضادّی با تلاش‌ها ندارد.

نباید از آیاتی که درباره تقدیر و اندازه‌گیری روزی به‌وسیله پروردگار است چنین استنباط کرد که تلاش در این زمینه نقش ندارد و اینها را بهانه تنبلی و فرار از زیر بار مسؤولیّت‌ها و مجاهدت‌ها در مقیاس فرد و اجتماع قرار داد که این پندار بر ضدّ آیات فراوانی از قرآن است که تلاش را معیار موفّقیّت‌ها شمرده.

هدف این است که با تمام تلاش باز به‌روشنی می‌بینیم که دست دیگری در کار است که نتیجه تلاش‌ها بر باد می‌رود و گاه برای اینکه مردم فراموش نکنند در پشت عالم اسباب دست قدرت «مسبّب‌الاسباب» کار می‌کند. به هر حال محرومیّت‌های ناشی از تنبلی و سستی را هرگز نباید به حساب تقسیم روزی از ناحیه خداوند گذارد، چرا که خود فرموده: روزی را به تناسب تلاش‌ها وسعت می‌دهم.

3. روزی تنها به مواهب مادّی نیست.

روزی معنای وسیعی دارد که روزی‌های معنوی را نیز در بر می‌گیرد، بلکه روزی اصلی همین روزی معنوی است. در دعاها تعبیر رزق در مورد روزی‌های معنوی بسیار به‌کار رفته است. در مورد حج می‌گوییم: «
اللّٰهُمّ ارزُقنی حَجَّ بَیتِکَ الحَرامَ
». در مورد توفیق اطاعت و دوری از معصیت می‌گوییم: «
اللّٰهُمّ ارزُقنی تَوفِیقَ

ص: 379

الطّاعَةِ وَ بُعدَ المَعصِیَةِ

». قرآن چند امر را معرّفی کرده که خود درسی سازنده برای تربیت انسان است.

در آیه 7 سوره ابراهیم می‌گوید: «هرگاه شکر نعمت‌ها را به‌جا آورید (و آن را در مصرف واقعی صرف کنید) نعمت را بر شما افزون می‌کنم».

در آیه 15 سوره مُلک دیگر مردم را به تلاش دعوت کرده می‌گوید: «او کسی است که زمین را تسلیم و خاضع در برابر شما قرار داد تا بر پشت آن راه روید و از روزی آن بهره برید».

در آیه 96 سوره اعراف پرهیزگاری و درستکاری را معیار گشایش روزی قرار داده می‌فرماید: «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، به‌یقین برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم».

یقین و مراحل آن

اشاره

21
یا عَلیُّ، انَّ مِن الیَقینِ أن لا تُرضِیَ احَداً بِسَخَطِ اللّهِ وَلا تَحمَدَ احَداً بِما آتاکَ اللّهُ وَلا تَذُمَّ احَداً عَلی ما لَم یؤتِکَ اللّهُ فإنَّ الرّزقَ لا یَجُرُّهُ حِرصُ حَریصٍ وَلا تَصرِفُهُ کَراهَةُ کارِهٍ انَّ اللّهَ بِحُکمِهِ وَفَضلِهِ جَعَلَ الرَّوحَ وَالفَرَحَ فِی‌الیَقینِ وَالرِّضا وَجَعَلَ الهَمَّ وَالحُزنَ فیِ‌الشَّکّ وَالسُّخطِ.
ای علی، از آثار یقین این است که رضایت هیچ‌کس را با خشم خداوند به دست نیاری و کسی را بر نعمتی که خدا به تو داده نستایی و احدی را بر چیزی که خدا از تو دریغ فرموده نکوهش نکنی، چه روزی را نه حرص حریصان جلب کند و نه بی‌میلی کسان واپس زند. خداوند به حکمت و فضل خود آسایش و خوشی را در یقین و رضا (به قضا و قدر) قرار داده و غصّه و اندوه را در شک و نارضایی.
بحارالانوار، ج 77، ص 61

نور هدایت
«یقین» نقطه مقابل «شک» است چنانکه علم نقطه مقابل جهل، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است. از اخبار و روایات استفاده می‌شود که به مرحله عالی ایمان «یقین» گفته می‌شود. امام باقر علیه السلام فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است وتقوا یک درجه ازایمان بالاتر ویقین یک درجه برترازتقواست».
سپس افزود: «در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است».

راوی پرسید یقین چیست؟ فرمود: «حقیقت یقین، توکّل بر خدا و تسلیم در برابر ذات پاک او و رضا به قضای الهی و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است».
برتری مقام یقین از مقام تقوا و ایمان و اسلام چیزی است که در روایات دیگر نیز روی آن تأکید شده.
در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «از نشانه‌های یقین مردم مسلمان این است که مردم را با خشم الهی از خود خشنود نکند و آنها را بر چیزی که خداوند از آنها دریغ کرده ملامت نکند (آنها را مسؤول محرومیّت خود نشمارد) در این صورت خداوند به خاطر عدل و دادش، آرامش خاصّی را در سراسر قلب و جان او برقرار می‌سازد».
ولی با این حال برای یقین مراتبی است که در آیات 1- 8 سوره تکاثر و آیه 95 سوره واقعه به آن اشاره شده و آن سه مرحله است:

1. علم‌الیقین

و آن این است که انسان از دلایل مختلف به چیزی ایمان آورَد، مانند کسی که با مشاهده دود به وجود آتش ایمان پیدا می‌کند.

2. عین‌الیقین

و آن در جایی است که انسان به مرحله مشاهده می‌رسد و با چشم خود مثلاً آتش را مشاهده می‌کند.

3. حقّ‌الیقین

و آن مانند کسی است که وارد آتش شود و سوزش آن را لمس کند و به صفات آتش متّصف گردد و این بالاترین مرحله یقین است.

در حقیقت مرحله اوّل جنبه عمومی دارد و مرحله دوم برای پرهیزگاران است و مرحله سوم مخصوص خاصّان و مقرّبان.

در حدیثی آمده است که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: شنیده‌ایم برخی یاران عیسی علیه السلام روی آب راه می‌رفتند! فرمود: اگر یقینشان از آن محکم‌تر بود بر هوا راه می‌رفتند.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 1- 8 سوره تکاثر.

برخی فضائل امام علی علیه السلام

اشاره

22

یا عَلِیُّ انَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أشرَفَ عَلَی الدُّنیا فَاختارَنی مِنها عَلی رِجالِ العالَمینَ ثُمَّ أطَّلَعَ الثّانِیَةَ فَاختارَکَ عَلی رِجالِ العالَمینَ ثُمَّ أطَّلَعَ الثّالِثَةَ فَاختارَ الأئمَّةَ مِن وُلدِکَ عَلی رِجالِ العالَمِینَ. ثُمَّ أطَّلَعَ الرّابِعَةَ فَاختارَ فاطِمَةَ عَلی نِساءِ العالَمِینَ.

ای علی، همانا خدای عزّ و جلّ به دنیا نگریست و مرا بر مردان جهان برگزید، دیگر بار نگریست و تو را بر همه مردان جهان برگزید، سوم بار نگریست و امامان از فرزندان تو را پس از تو بر همه مردان جهان برگزید، سپس بار چهارم نگریست و فاطمه را بر زنان جهان برگزید.

بحارالانوار، ج 77، ص 60

نور هدایت

درباره امام علی علیه السلام هر چه بنویسند و هر چه بگویند باز نتوان به عمق فضایلش پی برد، از جمله فضایلی که برای ایشان بیان شده، عدالت حضرت است که در اینجا فقط به رفتار امام با فرزندش امام حسن علیه السلام و برادرش عقیل و نیز رفتار با پسر عمویش ابن عبّاس (1) بسنده می‌کنیم.

1- در میان شارحان نهج‌البلاغه درباره مخاطب نامه اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند: مراد عبیداللّه بن عباس است که از طرف امام فرماندار یمن بود و سرانجام به معاویه ملحق شد. برخی دیگر گفته‌اند: منظور عبداللّه بن عبّاس است که از طرف امام فرماندار بصره و اهواز و فارس بود. برخی عبارت‌های نامه گواه این احتمال است.

توبیخ فرزند

در مناقب آمده است که روزی برای حضرت امام حسن علیه السلام میهمان آمد، حضرت برای پذیرایی از میهمانش یک رطل از عسلی که از یمن برای بیت‌المال آمده بود از قنبر، غلام پدرش، قرض گرفت و از میهمانش پذیرایی کرد.

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام خواست عسل‌ها را تقسیم کند، فرمود: ای قنبر در این ظرف عسل دست برده شده!

قنبر عرض کرد: درست می‌فرمایید و آن‌گاه ماجرای امام حسن علیه السلام را به اطّلاع حضرت رساند. امام غضبناک شد و به فرزندش فرمود چرا پیش از تقسیم بیت‌المال از آن برداشتی؟

عرض کرد: پدرم، ما هم در آن حقّی داریم، هر وقت سهم ما را دادی آن را بازمی‌گردانیم.

امام فرمود: پدرت به فدایت، اگرچه تو در آن حق داری امّا نباید پیش از سایر مسلمین از حقّت استفاده کنی. اگر ندیده بودم که رسول خدا تو را می‌بوسید تو را می‌زدم، بعد درهمی به قنبر داد و فرمود: بهترین عسل را تهیّه کن و به بیت‌المال برگردان.

راوی می‌گوید: به دست علی و دهانه خیک عسل می‌نگریستم که قنبر آن را جابه‌جا می‌کرد و بعد آن را بست، مثل این است که علی می‌گفت: «
اللّهُمّ اغفِر للحَسَنِ فَإنَّهُ لا یَعرِفُ
؛ خدایا، حسن را ببخش زیرا او نمی‌دانست».(1)

تهدید برادرش عقیل

عقیل در روزگاری که در شام با معاویه روبه‌رو شد، معاویه (روی هر قصدی که داشت) به عقیل گفت که داستان آهن داغ را برایم نقل کن. عقیل گفت: زندگی بر من سخت شده بود، فرزندان را جمع کردم و به نزد برادرم علی علیه السلام بردم.

1- ابن شهر آشوب، مناقب، ج 1، ص 375.

گرسنگی در چهره فرزندانم آشکار بود. حضرت فرمود: شب بیا تا چیزی به تو بدهم. شب یکی از فرزندانم دست مرا گرفت و نزد او برد. پس از آنکه نشستم به پسرم دستور داد خارج شود. بعد به من فرمود: بگیر. من خیال کردم کیسه‌ای از طلاست، با حرص و ولع دستم را دراز کردم که ناگهان آهن داغی در دستم گذاشت، به محض آنکه آهن را گرفتم افکندم و ناله‌ام بلند شد. فرمود: مادرت به عزایت گریه کند، این آهنی است که آتش دنیا آن را داغ کرده، من و تو چه خواهیم کرد آن‌گاه که به زنجیرهای جهنّم کشیده شویم؟ بعد آیه‌ای از قرآن قرائت کرد. ای معاویه، پس از آن به من فرمود: «بیش از آنچه خداوند برای تو قرار داده است نزد من نیست».

عقیل گوید: پس از نقل جریان، معاویه در شگفتی فرو رفت و گفت: «هَیهاتَ، هَیهاتَ، عَقِمَتِ النِّساءُ أن یَلِدنَ مِثلَهُ؛ هیهات هیهات دیگر زنان، همانند علی نخواهند زایید».(1) آیا مساوات و برابری و عدالت در اجرای قانون که در این داستان دیدیم بهتر و دقیق‌تر در تمام جهان خلقت بعد از پیامبر اسلام سراغ داریم؟

توبیخ ابن عبّاس

نامه اوّل امام علی علیه السلام به ابن عبّاس: «امّا بعد، درباره تو به من گزارش شده است که اگر انجام داده باشی، پروردگارت را به خشم آورده‌ای و امام خود را عصیان کرده‌ای وامانت (فرمانداری) خود را به رسوایی کشانده‌ای. به من خبر رسیده که تو زمین‌های آباد را ویران و آنچه توانسته‌ای تصاحب کرده‌ای و از بیت‌المال که زیر دست تو بوده است به خیانت خورده‌ای. فوراً حساب خویش را برایم بفرست و بدان که حساب خداوند از حساب مردم سخت‌تر است».(2)

1- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج 11، ص 253.

2- نهج‌البلاغه، نامه 40.

ص: 385

نامه دوم به ابن عبّاس: «امّا بعد، من تو را شریک در امانتم (حکومت) قرار دادم و تو را صاحب اسرار خود ساختم. من از میان خاندان و خویشاوندانم مطمئن‌تر از تو نیافتم به‌خاطر مساوات و یاری و اداءِ امانتی که در تو سراغ داشتم، امّا تو همین که دیدی زمان بر پسر عمویت سخت گرفته و دشمن در نبرد محکم ایستاده، امانت در میان مردم خوار و بی‌مقدار شده و این امّت اختیار را از دست داده و حمایت‌کننده‌ای نمی‌یابد پیمانت را نسبت به پسرعمویت دگرگون ساختی و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند همصدا شدی و با خائنان نسبت به او خیانت ورزیدی.

نه پسرعمویت را یاری کردی و نه حقّ امانت را ادا کردی. گویا تو جهاد خود را به‌خاطر خدا انجام نداده‌ای. گویا حجّت و بیّنه‌ای از طرف پروردگارت دریافت نداشته‌ای. و گویا تو با این امّت برای تجاوز و غصب دنیایشان، حیله و نیرنگ به‌کار می‌بردی و مقصدت این بود که اینها را بفریبی و غنایمشان را در اختیار گیری. پس آن‌گاه که امکان تشدید خیانت به امّت را پیدا کردی تسریع کردی و با عجله به جان بیت‌المال آنها افتادی و آنچه در قدرت داشتی از اموالشان که برای زنان بیوه و ایتامشان نگهداری می‌شد ربودی، همانند گرگ گرسنه‌ای که گوسفند زخمی واستخوان شکسته‌ای را برباید. سپس آن را با سینه‌ای گشاده و دلی خوش به‌سوی حجاز حمل کردی، بی‌آنکه در این کار احساس گناه کنی، بی‌پدر باد دشمنت گویا میراث پدر و مادرت را به‌سرعت به خانه خود حمل می‌کردی. سبحان اللّه، آیا به معاد ایمان نداری؟ از بررسی دقیق و سختگیری حساب در روز قیامت نمی‌ترسی؟ ای کسی که در پیش ما از خردمندان به شمار می‌آمدی، چگونه خوردنی و آشامیدنی را در دهان فرو می‌بردی در حالی که می‌دانی حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی؟ چگونه با اموال ایتام و مساکین و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیز می‌خری و زنان را به همسری می‌گیری؟ (در حالی که می‌دانی) این اموال را خداوند به آنان اختصاص داده و با

آن، مجاهدان بلاد اسلام را نگهداری و حفظ می‌کنند، از خدا بترس و اموال اینها را به خودشان بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند به من امکان دهد وظیفه‌ام را در برابر خدا درباره تو انجام خواهم داد و با این شمشیر که هیچ‌کس را با آن نزدم، مگر اینکه داخل دوزخ شد، بر تو خواهم زد ....
به خدا سوگند، اگر حسن و حسین این کار را کرده بودند هیچ پشتیبانی و هواخواهی از ناحیه من دریافت نمی‌کردند و در اراده من اثر نمی‌گذاردند تا آن‌گاه که حق را از آنها بستانم و ستم‌های ناروایی را که انجام داده‌اند دور سازم. به خداوندی که پروردگار جهانیان است سوگند، اگر (فرضاً) آنچه تو گرفته‌ای برای من حلال بود، خوشایندم نبود که آن را برای بازماندگانم به میراث بگذارم.
بنابراین دست نگه دار و اندکی بیندیش، فکر کن به مرحله آخر زندگی رسیده‌ای، در زیر خاک‌ها مدفون گشته‌ای و اعمالت به تو عرضه شده، در جایی که ستمگر با صدای بلند ندای حسرت را سر می‌دهد.
و کسی که عمر خود را ضایع ساخته، درخواست بازگشت می‌کند، ولی راه فرار و چاره مسدود است.(1) از رفتار حضرت در این نامه با پسرعمویش که قانون‌شکنی کرده و به بیت‌المال خیانت، کاملاً فهمیده می‌شود که همه برای امام علی علیه السلام در برابر قانون مساوی بوده‌اند و حتّی پسرعمویش را چنان توبیخ می‌کند که گویی او بیگانه است.

1- نهج‌البلاغه، نامه 41.

23
یا عَلیُّ، مَن کَفی یَتیماً فی نَفَقَةٍ بِمالِهِ حَتّی یَستَغنِیَ وَجَبَت لَهُ الجَنَّةُ البَتَّةَ.
یا عَلیُّ، مَن مَسَحَ یَدَهُ عَلی رَأسِ یَتیمٍ تَرَحُّماً لَهُ أعطاهُ اللّهُ عَزَّ وَجَلّ بِکُلّ شَعرَةٍ نُوراً یَومَ القِیامَةِ.
ای علی، کسی که کفایت کند یتیمی را در انفاق به مالش تا اینکه آن یتیم بی‌نیاز گردد البتّه واجب می‌شود برای او رفتن به بهشت.
ای علی، هر کس به‌عنوان نوازش دست بر سر یتیمی کشد، به تعداد هر مویی که دست او از آن می‌گذرد در روز قیامت نوری خواهد داشت.
بحارالانوار، ج 77، ص 60

نور هدایت
اطعام و انفاق در مورد یتیمان مهم است، ولی از آن مهم‌تر دلجویی و نوازش و رفع کمبودهای عاطفی آنهاست. البتّه نباید از نظر دور داشت که وجود کودکان یتیم که سرپرست خود را در طفولیّت از دست داده‌اند در هر اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است. این کودکان از جهات مختلفی باید حمایت شوند و از نظر عاطفی کمبودهایی دارند که اگر خلأ آنها از این نظر پر نشود کودکانی ناسالم و در بسیاری از موارد سنگدل، جانی و خطرناک بار می‌آیند. به علاوه عواطف انسانی ایجاب می‌کند که آنها همچون سایر فرزندان جامعه مورد حمایت و توجّه عموم

باشند. از همه اینها گذشته، مردم از آینده کودکان خود که ممکن است در چنین شرایطی قرار گیرند مطمئن شوند.
یتیم نباید احساس کند که چون پدرش را از دست داده خوار و ذلیل و بی‌مقدار شده، بلکه باید چنان مورد توجّه و اکرام قرار گیرد که جای خالی مادر یا پدرش را احساس نکند. ازاین‌رو در روایات اسلامی از جمله روایت مورد بحث، به مسأله محبّت و نوازش یتیمان اهمّیّت خاصّی داده شده است.
این حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معروف است که فرمودند: «هنگامی که یتیم گریه می‌کند عرش خدا به لرزه درمی‌آید، خداوند به فرشتگان می‌فرماید: ای ملائکه من چه کسی این یتیم را که پدرش در خاک پنهان شده به گریه درآورده؟
ملائکه می‌گویند: خدایا تو آگاه‌تری، خداوند می‌فرماید: ای ملائکه من، شما را گواه می‌گیرم که هر کس صدای گریه او را خاموش و قلبش را خشنود کند، من روز قیامت او را خشنود خواهم ساخت».
در حدیث دیگری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه یتیمی گریه کند، اشک‌های او در دست خداوند رحمان می‌ریزد».
و در حدیث دیگری فرمود: «من و سرپرست یتیم مانند این دو در بهشت خواهیم بود به شرط اینکه تقوای الهی را پیشه کند، سپس اشاره به انگشت سبابه و انگشت وسط کرد».
اهمّیّت این موضوع آن‌قدر زیاد است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصیّت‌نامه معروفش توجّه به یتیمان را در کنار توجّه به نماز و قرآن قرار داده، می‌فرماید:
«خدا را، خدا را، درباره یتیمان، آنها را گاهی سیر و گاهی گرسنه نگذارید و نکند با حضور شما ضایع شوند».
در حدیثی از یکی از یاران پیامبر آمده است که می‌گوید: ما خدمت رسول خدا نشسته بودیم، پسر بچّه‌ای خدمتش آمد عرض کرد: کودکی یتیم هستم و خواهری یتیم دارم و مادری بیوه، از آنچه خدا به تو اطعام کرده به ما اطعام کن تا

خداوند از آنچه نزد اوست آن‌قدر به تو ببخشد که خشنود شوی.
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه زیبا گفتی ای پسر، سپس رو به بلال کرد و فرمود: برو از آنچه نزد ماست بیاور! بلال بیست‌ویک خرما با خود آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
هفت دانه برای تو، هفت دانه برای خواهرت و هفت دانه برای مادرت.
معاذ بن جبل برخاست دستی بر سر کودک یتیم کشید، گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد (کودک یتیم از فرزندان مهاجران بود). پیامبر صلی الله علیه و آله همین حدیث مورد بحث را بیان فرمود.
البتّه در جوامع گسترده‌ای همانند جوامع امروز ما مسلمانان باید به کارهای فردی در این زمینه قناعت نکنند، بلکه باید نیروهای خود را متمرکز کرده، یتیمان را زیر پوشش برنامه‌های حساب‌شده اقتصادی و فرهنگی و آموزشی قرار دهند و از آنها افرادی لایق برای جامعه اسلامی بسازند و این امر مهم نیاز به همکاری عمومی دارد.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 6- 11 سوره ضحی.

عاقّ والدين

اشاره

24

يا عَلیُّ، لَعَنَ اللّه والِدَينِ حَمَلًا وَلَدَهُما عَلی عُقوقِهِما.

يا عَلِیُّ مَن أحزَنَ والِدَيهِ فَقَد عَقَّهُما.

ای علی، خدا لعنت کند والدینی که فرزندشان را عاق کنند.

ای علی، کسی که والدین خود را محزون و غمناک کند، آنها را عاق کرده است.

بحارالانوار، ج 77، ص 60

نور هدایت

عاقّ والدین شدن منحصر به آن نیست که مخالفت و درشتی و صدمه به آنها برساند، بلکه اگر فرزند رفتاری کند که اسباب غصّه و کدورت پدر و مادر شود، حتّی اگر با زبان عاقّش نکنند باز مشمول عاق قرار می‌گیرد، بنابراین کار عقوق بسیار باریک است و اولاد باید رعایت خشنودی آنها را بکنند.

سفارش حضرت ولیّ‌عصر (عج) نسبت به پدر:

آقا سیّد محمّد موسوی نجفی معروف به هندی که از اتقیاءِ علما و ائمّه جماعت حرم امیر مؤمنان علی علیه السلام است نقل می‌کند از جناب شیخ باقر فرزند شیخ هادی کاظمینی مجاور نجف اشرف و ایشان از شخص مورد اعتمادی که به دلّاکی اشتغال داشت، آن شخص پدر پیری داشت که به علّت کهولت و ناتوانی از انجام دادن کارهای شخصی خود عاجز بود، در نتیجه تمام کارهای پدر را برعهده داشت حتّی خودش او را قضای

حاجت می‌برد. پیوسته ملازم خدمت او بود، مگر در شب چهارشنبه که به مسجد سهله می‌رفت و در آن شب به علّت شب‌زنده‌داری در آنجا از خدمت معذور بود، ولی پس از مدّتی ترک کرد و دیگر آنجا نمی‌رفت. از او پرسیدم چرا رفتن به مسجد سهله را ترک کردی؟ گفت: چهل شب چهارشنبه به آنجا رفتم، شب چهارشنبه چهلم به تأخیر افتاد، تا نزدیک غروب در آن وقت به‌تنهایی بیرون رفتم و با همان وضع به رفتن خود ادامه دادم تا یک‌سوم راه باقی ماند، مهتاب مقداری از تاریکی شب را به روشنایی تبدیل کرد، در این هنگام شخص عربی را دیدم که بر اسبی سوار است و به طرف من می‌آید در دل گفتم الان این مرد مرا راهزن برهنه می‌کند. همین که به من رسید با زبان عرب بَدَوی شروع به سخن کرد، پرسید کجا می‌روی؟ گفتم: مسجد سهله. گفت: با تو چیز خوردنی هست؟

جواب دادم: نه. فرمود: دست خود را در جیب کن. گفتم: در آن چیزی نیست. باز آن سخن را به‌تندی تکرار کرد. من دست در جیب کردم و مقداری کشمش یافتم، آن‌گاه فرمود: «اوصیکَ بِالعَودِ» و سه مرتبه تکرار کرد. «عَود» به زبان عرب بدوی به‌معنی پدر پیر است، یعنی سفارش می‌کنم تو را به پدر پیری که داری. بعد ناگهان از نظرم ناپدید شد، فهمیدم که او حضرت مهدی علیه السلام بود و دانستم آن جناب راضی نیست من خدمت پدرم را ترک کنم، حتّی در شب چهارشنبه، ازاین‌رو دیگر به مسجد سهله نرفتم.(1)

1- منتهی الآمال، ج 2، ص 844.

25
یا عَلِیُّ، حَقُّ الوَلَدِ عَلی والِدِهِ ان یُحسِنَ اسمَهُ وَ أدَبَهُ وَ یَضَعَهُ مَوضِعاً صالِحاً وَ حَقُّ الوالِدِ عَلی وَلَدِهِ أن لا یُسَمّیهِ بِإسمِهِ وَ لا یَمشی بَینَ یَدَیهِ وَلا یَجلِسَ أمامَهُ وَ لا یَدخُلَ مَعَهُ الحَمّامَ.
ای علی، حقّ اولاد بر پدر آن است که اسم نیکویی بر وی نهد و او را مؤدّب و با کمال تربیت کند و به کسب و شغل خوبی وی را وادارد و حقّ پدر بر اولاد آن است که او را به اسم با صدای بلند نخوانَد (یعنی او را به اسم صدا نزند) پیشاپیش او راه نرود و مقدّم بر او ننشیند و با او حمام نرود.(1)
بحارالانوار، ج 77، ص 60

نور هدایت
در اینجا مناسب است که خاطره‌ای را از آیةاللّه‌العظمی مرعشی نجفی رحمه الله نقل کنیم. ایشان می‌گفت: در نجف که بودیم یک روز مادرم گفت: پدرت را صدا بزن تا بیاید برای صرف ناهار، من رفتم طبقه بالا و دیدم پدرم در حال مطالعه خوابش برده است، نمی‌دانستم چه کنم، با خودم گفتم خدایا امر مادر را اطاعت کنم؟
می‌ترسیدم با بیدار کردن ایشان از خواب باعث رنجش خاطر مبارکشان شوم، خم شدم و چند بوسه بر کف پای پدر زدم تا از خواب بیدار شد. پدرم سیّد

1- با پدر حمام نرفتن منظور قدیم است که بدون لنگ حمام می‌رفتند و قهراً نظر پسر بر عورت پدر می‌افتد نه مطلقاً، چون در روایت دیگری تصریح به این مطلب دارد.

ص: 393

محمود مرعشی وقتی این علاقه و ادب و احترام را از من دید فرمود: شهاب‌الدّین تو هستی؟ عرض کردم: آری آقا. پدرم دو دستش را به آسمان بلند کرد و فرمود:

پسرم، خداوند عزّتت را بالا ببَرد و تو را از خادمان اهل‌بیت علیهم السلام قرار دهد. آقای مرعشی می‌گفت: هر چه دارم از برکت دعای پدر است.

26
یا عَلیُّ، صِلَةُ الرَّحِمِ تَزیدُ فِیالعُمرِ.
ای علی، صله رحم و دوستی با خویشاوندان، بر عمر می‌افزاید.
بحارالانوار، ج 77، ص 62

نور هدایت
اسلام برای صله رحم و کمک و حمایت و محبّت به خویشاوندان اهمّیّت فوق‌العاده‌ای قائل شده و از قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان به‌شدّت نهی کرده است.
اهمّیّت صله رحم تا آن پایه است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «پیوند خویشاوندان شهرها را آباد می‌سازد و بر عمرها می‌افزاید هر چند انجام‌دهندگان آن از نیکان نباشند».
در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «
صِل رَحِمَکَ وَلَو بِشَربَةٍ مِن ماءٍ وَأفضَلُ ما تُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ کَفُّ الأذی عَنها
؛ پیوند خویشاوندی خود را حتّی با جرعه‌ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند».(1)

1- کافی، ج 2، ص 151.

زشتی گناه قطع رحم به‌حدّی است که امام سجّاد علیه السلام به فرزندش نصیحت می‌کند که از مصاحبت با پنج طایفه بپرهیزد. یکی از آن پنج گروه کسانی‌اند که قطع رحم کرده‌اند: «
یا بُنَیَّ انظُر خَمسَةً فَلا تُصاحِبهُم وَإیّاکَ وَمُصاحَبَةَ القاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإنّی وَجَدتُهُ مَلعوناً فی کِتابِ اللّهِ عزّ وَجَلَ
؛ بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است». (1) مختصر اینکه قرآن نسبت به قاطعان رحم و پیوند خویشاوندی تعبیرات شدیدی دارد و احادیث اسلامی نیز آنها را سخت مذمّت کرده است.
از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند مبغوض‌ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟
در پاسخ فرمود: «شرک به خدا» پرسیدند: بعد از آن؟ فرمود: «قطع رحم». (2) علّت اینکه اسلام نسبت به حفظ پیوند خویشاوندی این‌همه پافشاری کرده این است که همیشه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت، تکامل و عظمت بخشیدن به یک اجتماع بزرگ چه از نظر جنبه‌های معنوی و چه اخلاقی باید از واحدهای کوچک آن شروع کرد، با پیشرفت و تقویت واحدهای کوچک، اجتماع خود به خود اصلاح خواهد شد.
اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به نحو کامل‌تری بهره‌برداری کرده است و دستور به اصلاح واحدهایی داده که معمولاً افراد از کمک و اعانت و عظمت بخشیدن به آن رویگردانند، زیرا تقویت بنیه کسانی را توصیه می‌کند که خونشان در رگ و پوست هم در گردش است، اعضای یک خانواده‌اند، و پیداست هنگامی که اجتماعات کوچک خویشاوندی نیرومند شد عمر انسان نیز طولانی می‌شود و در نتیجه موجب عمران شهرها می‌گردد. شاید حدیثی که می‌گوید: «صله رحم باعث آبادی شهرها می‌شود» اشاره به همین معنی باشد.

1- کافی، ج 2، ص 376.

2- همان، ص 290.

ترک نماز

27
یا عَلیُّ، تارِکُ الصَّلاةِ یَسألُ الرَّجعَةَ الَی الدُّنیا وَ ذلِکَ قَولُ اللّهِ تَعالی
«حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبّ ارْجِعُونِ».(1)
ای علی، کسی که نماز را ترک کرده طلب برگشت به این دنیا را می‌کند و این سخن خداوند است که می‌فرماید: (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید.
بحارالانوار، ج 77، ص 58

نور هدایت
یکی از علل سهل‌انگاری کردن افراد در نماز شاید ندانستن آثار نماز در انسان است، لذا در اینجا به ده اثر نماز اشاره می‌کنیم:

نماز چيزى نيست كه فلسفه‌اش بر كسى مخفى باشد، ولى دقّت در متن آيات و روايات اسلامى ما را به ريزه‌كارى‌هاى بيشترى در اين زمينه رهنمون مى‌شود:

1. روح و اساس و هدف و مقدّمه و نتيجه و فلسفه نماز همان ياد خداست،

1- سوره مؤمنون، آيه 99.

همان «ذکر اللّه» که در آیه 45 سوره عنکبوت می‌فرماید: «نماز را برپا دار که نماز (انسان را) از زشتی‌ها بازمی‌دارد و خداوند می‌داند شما چه کارهایی می‌کنید».
2. نماز وسیله شست‌وشو از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است، زیرا نماز انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند. در حدیثی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله از یارانش پرسید: «اگر بر درِ خانه یکی از شما نهری از آب صاف و پاکیزه باشد و هر روز پنج بار خود را در آن بشویَد، آیا چیزی از آلودگی در بدن او می‌مانَد؟
گفتند: نه. فرمود: نماز مانند این آب جاری است، هرگاه انسان نماز می‌خوانَد، گناهانی که در میان دو نماز مرتکب شده از بین می‌رود».
به این ترتیب جراحاتی که بر روح و جان انسان از گناه می‌نشیند، با مَرهَم نماز التیام می‌یابد و زنگارهایی که بر قلب می‌نشیند زدوده می‌شود.
3. نماز سدّی در برابر گناهان آینده است، چرا که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا را در دل پرورش می‌دهد.
و می‌دانیم که «ایمان» و «تقوا» نیرومندترین سد در برابر گناه هستند و این همان چیزی است که در قرآن به عنوان نهی از فحشا و منکرات بیان شده و همان است که در احادیث متعدّدی می‌خوانیم: افراد گناهکاری بودند که شرح حال آنها را برای پیشوایان اسلام بیان کردند و آنها فرمودند: غم مخورید، نماز آنها را اصلاح می‌کند و کرد.
4. نماز غفلت زداست. بزرگ‌ترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادّی و لذایذ زودگذر شوند، امّا نماز به حکم اینکه در فواصل مختلف و هر شبانه‌روز پنج‌بار برپا می‌شود، مرتّب به انسان اخطار می‌کند، هشدار می‌دهد و هدف آفرینش او را خاطرنشان می‌سازد. وضعیّت او را در جهان به او گوشزد می‌کند و این نعمت بزرگی است که انسان وسیله‌ای در اختیار داشته باشد که در هر شبانه‌روز چند بار به او بیدارباش گوید.

5. نماز، خودبینی و کبر را درهم می‌شکند، چرا که انسان در هر شبانه‌روز هفده رکعت و در هر رکعت دو بار در برابر خدا پیشانی بر خاک می‌ساید، خود را ذرّه کوچکی در برابر عظمت او می‌بیند، بلکه صفری در برابر بی‌نهایت، پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند، تکبّر و برتری‌جویی را در هم می‌کوبد.
به همین دلیل امام علی علیه السلام در آن حدیث معروف که فلسفه‌های عبادات اسلامی در آن منعکس شده، بعد از ایمان، نخستین عبادت را که نماز است با همین هدف تبیین می‌کند و می‌فرماید: «خداوند ایمان را برای پاک‌سازی انسان‌ها از شرک واجب کرده است و نماز را برای پاک‌سازی از کبر».
6. نماز وسیله پرورش فضایل اخلاق و تکامل معنوی انسان است، چرا که انسان را از جهان محدود مادّه و چاردیوار عالم طبیعت بیرون می‌برد، به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان همصدا و همراز می‌سازد، خود را بدون نیاز به هیچ واسطه در برابر خدا می‌بیند و با او به گفت‌وگو برمی‌خیزد.
تکرار این عمل در شبانه‌روز آن‌هم با تکیه بر روی صفات خدا، رحمانیّت و رحیمیّت و عظمت او به‌خصوص با کمک گرفتن از سوره‌های قرآنی بعد از حمد که بهترین دعوت‌کننده به‌سوی نیکی‌ها و پاکی‌هاست، اثر قابل ملاحظه‌ای در پرورش فضایل اخلاقی در وجود انسان دارد.
در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که درباره فلسفه نماز فرمود:
«نماز وسیله تقرّب هر پرهیزگاری به خداست».
7. نماز به سایر اعمال انسان ارزش و روح می‌دهد و روح اخلاق را زنده می‌کند، زیرا نماز مجموعه‌ای است از نیّت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه و تکرار آن در شبانه‌روز بذر سایر اعمال نیک را در جان انسان می‌پاشد و روح اخلاص را تقویت می‌کند.
در حدیث معروفی می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصایای خود بعد از آنکه فرق مبارکش با شمشیر ابن ملجم جنایتکار شکافته شد فرمود: «
اللّٰهَ اللّٰهَ فِی

الصَّلاةِ فَإِنَّها عَمودُ دِينِكُم
؛ خدا را، خدا را درباره نماز، چرا که ستون دین شماست». (1) می‌دانیم هنگامی که عمود خیمه در هم بشکند یا سقوط کند، هرقدر طناب‌ها و میخ‌های اطراف محکم باشد اثری ندارد، همچنین وقتی ارتباط بندگان با خدا از طریق نماز از بین برود اعمال دیگر را از دست خواهد داد.
در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «
إنَّ أوَّلَ ما یُحاسبُ بِهِ العَبدُ الصَّلاةُ فإن قُبِلَت قُبِلَ سائِرُ عَمَلِهِ وَإن رُدَّت رُدَّ عَلَیهِ سائِرُ عَمَلِهِ
؛ نخستین چیزی که در قیامت بنده به آن حسابرسی می‌شود نماز است، اگر پذیرفته شد، سایر اعمالش قبول می‌شود، و اگر رد شود سایر اعمالش نیز رد خواهد شد». (2) شاید به این دلیل که نماز رمز ارتباط خلق و خالق است و اگر به‌طور صحیح به‌جا آورده شود، قصد قربت و اخلاص که شرط قبولی سایر اعمال است در او زنده می‌شود وگرنه بقیّه اعمالش آلوده و از درجه اعتبار ساقط می‌شود.
8. نماز قطع نظر از محتوای خودش با توجّه به شرایط صحّت، دعوت به پاک‌سازی زندگی می‌کند، زیرا می‌دانیم مکان نمازگزار، لباس نمازگزار، فرشی که بر آن نماز می‌خواند، آبی که با آن وضو می‌گیرد و غسل می‌کند، محلّی که در آن غسل و وضو انجام می‌شود باید از هرگونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاک باشد. کسی که آلوده به تجاوز و ظلم، ربا، غصب، کم‌فروشی، رشوه‌خواری و کسب اموال حرام باشد چگونه می‌تواند مقدّمات نماز را فراهم کند؟ بنابراین تکرار نماز در پنج نوبت در شبانه‌روز خود دعوتی است به رعایت حقوق دیگران.
9. نماز علاوه بر شرایط صحّت، شرایط قبول و به تعبیر دیگر، شرایط کمال دارد که رعایت آنها نیز یک عامل مؤثّر برای ترک بسیاری از گناهان است.
در کتاب‌های فقهی و منابع حدیث امور زیادی به‌عنوان موانع قبول نماز ذکر

1- بحارالانوار، ج 42، ص 256.

2- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 208.

شده است، از جمله شرب خمر است که در روایات آمده: «نماز شرابخوار تا چهل روز قبول نخواهد شد مگر اینکه توبه کند».
و در روایات تصریح شده است که نماز کسی که زکات نمی‌پردازد قبول نخواهد شد و همچنین روایات دیگری که می‌گوید: خوردن غذای حرام، یا عُجب و خودبینی از موانع قبول نماز است، پیداست که فراهم کردن این شرایط قبولی تا چه حد سازنده است.
10. نماز روح انضباط را در انسان تقویت می‌کند، زیرا دقیقاً باید در اوقات معیّنی انجام گیرد که تأخیر و تقدیم آن هر دو موجب بطلان نماز است و همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیّت و قیام و قعود و رکوع و سجود و جز آن که رعایت آنها پذیرش انضباط را در برنامه‌های زندگی کاملاً آسان می‌سازد.
همه اینها فوایدی است که در نماز قطع نظر از مسأله جماعت وجود دارد و اگر ویژگی جماعت را بر آن بیفزاییم- که روح نماز همان جماعت است- ارزش و اهمّیّتی صدچندان پیدا می‌کند.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 45 سوره عنکبوت.

ترک حج

28
یا عَلیُّ، تارِکُ الحَجّ وَهُوَ یَستَطیعُ کافِرٌ قالَ اللّهُ تَبارَکَ وَتَعالی «وَلِلَّهِ عَلَی‌النَّاسِ حِجُ‌الْبَیْتِ مَنِ‌اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَمَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ‌الْعَالَمِینَ».(1)
یا عَلیُّ، مَن سَوَّفَ الحَجَّ حَتّی یَموتَ بَعَثَهُ اللّهُ یَومَ‌القِیامَةِ یَهودِیّاً أو نَصرانِیّاً.
ای علی، کسی که استطاعت مالی دارد ولی حج به‌جا نیاورد کافر است، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و برای خدا بر مردم (واجب) است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به‌سوی آن دارند. و هرکس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، و خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است».
ای علی، کسی که مسامحه کند در فریضه حج و حج نکرده بمیرد خداوند او را در قیامت یهودی یا نصرانی برمی‌انگیزد.
بحارالانوار، ج 77، ص 58

نور هدایت
مراسم پرشکوه حج همچون عبادات دیگر دارای برکات و آثار فراوانی در فرد وجامعه اسلامی‌است که اگرطبق برنامه صحیح انجام پذیرد واز آن بهره‌برداری درستی شود می‌تواند هر سال منشأ تحوّل تازه‌ای در جوامع اسلامی گردد.

1- سوره آل عمران، آیه 97.

ص: 402

این مناسک بزرگ در حقیقت دارای چهار بعد است که هر یک از دیگری ریشه‌دارتر و پرسودتر است. این چهار بُعد عبارتند از:

1. بُعد اخلاقی حج:

مهم‌ترین فلسفه حج همان دگرگونی اخلاقی است که در انسان‌ها به وجود می‌آورد. مراسم «احرام» انسان را به‌کلّی از تعیّنات مادّی و امتیازات ظاهری و لباس‌های رنگارنگ و زر و زیور بیرون می‌بَرد و با تحریم لذایذ و پرداختن به خودسازی که از وظایف مُحرم است، او را از جهان مادّه جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیّت و صفا فرو می‌بَرد و آنان که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم و درجه‌ها و مدال‌ها را بر دوش خود احساس می‌کنند یک‌مرتبه سبکبار و راحت و آسوده می‌کند.
سپس مراسم حج یکی پس از دیگری انجام می‌گیرد، مراسمی که علاقه‌های معنوی انسان را لحظه‌به‌لحظه با خدایش محکم‌تر و رابطه او را نزدیک‌تر و قوی‌تر می‌سازد، او را از گذشته تاریک و گناه‌آلودش بریده و به آینده‌ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می‌دهد.
توجّه به این حقیقت که مراسم حج در هر قدم یادآور خاطرات ابراهیم بت‌شکن و اسماعیل ذبیح‌اللّه و مادرش هاجر است و مجاهدت‌ها و گذشت‌ها و ایثارگری آنها را در برابر چشمان انسان مجسّم می‌کند و نیز توجّه به اینکه سرزمین مکّه به‌طور عام و مسجدالحرام و خانه کعبه و محلّ طواف به‌طور خاص یادآور خاطرات پیامبر اعظم و پیشوایان بزرگ و مجاهدت‌های مسلمانان صدر اوّل اسلام است، این انقلاب اخلاقی عمیق‌تر می‌شود به‌گونه‌ای که در هر گوشه‌ای از مسجدالحرام و سرزمین مکّه، انسان چهره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و سایر پیشوایان بزرگ را می‌بیند و صدای آوای حماسه‌های آنها را می‌شنود.
آری اینها همه دست‌به‌دست هم می‌دهند و زمینه یک انقلاب اخلاقی را در دل‌های آماده فراهم می‌سازند و به گونه‌ای وصف‌ناشدنی ورق زندگانی انسان را برمی‌گردانند و صفحه نوینی در حیات او آغاز می‌کنند. بی‌جهت نیست که در

روایات اسلامی می‌خوانیم: «هر که حج را کامل به‌جا آورَد، از گناهان خود بیرون می‌آید مانند روزی که از مادر زاده شده است».
آری، حج برای مسلمانان یک تولّد ثانوی است، تولّدی که آغازگر یک زندگی نوین انسانی است.
البتّه ناگفته پیداست که این برکات و آثار نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته‌ای از آن قناعت کرده و مغز آن را به دور افکنده‌اند و نه برای آنها که حج را وسیله تفریح و سیر و سیاحت یا تظاهر و ریا و تهیّه وسایل مادّی قرار داده و هرگز به روح آن واقف نشده‌اند، بلکه تنها برای کسانی است که به عمق و معنای آن رسیده‌اند.

2. بُعد سیاسی حج:

به گفته یکی از فقهای بزرگ اسلام، مراسم حج در عین اینکه خالص‌ترین و عمیق‌ترین عبادات را عرضه می‌کند، مؤثّرترین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاسی اسلام است.

روح عبادت توجّه به خدا و روح سیاست توجّه به خلق خداست. این دو در حج چنان به هم آمیخته‌اند که تار و پود یک پارچه به حساب می‌آیند.

حج عامل مؤثّری برای وحدت صف‌های مسلمانان است.

حج عامل مبارزه با تعصّبات ملّی و نژادپرستی و محدود شدن در حصار مرزهای جغرافیایی است.

حج وسیله‌ای است برای شکستن سانسورها و از بین بردن خفّت نظام‌های ظالمانه‌ای که در کشورهای اسلامی حکمفرما می‌شود.

حج وسیله‌ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر و سرانجام حج عامل مؤثّری است برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین.

و به همین دلیل در آن ایّام که حاکمان جبّار همچون بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس بر سرزمین‌های مقدّس اسلامی حکومت می‌کردند و هرگونه تماس میان قشرهای

مسلمان را زیر نظر می‌گرفتند تا هر حرکت آزادی‌بخش را سرکوب کنند، فرا رسیدن موسم حج دریچه‌ای بود به‌سوی آزادی و تماس قشرهای جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسائل مختلف سیاسی. بر همین اساس، امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگامی که فلسفه فرایض و عبادات را برمی‌شمرَد درباره حج می‌فرماید:
«خداوند مراسم حج را برای تقویت آیین اسلام تشریع کرد».
بی‌جهت نیست که یکی از سیاستمداران معروف بیگانه در گفتار پرمعنای خود می‌گوید: وای به حال مسلمانان اگر معنای حج را نفهمند و وای به حال دشمنانشان اگر معنای حج را درک کنند.
و حتّی در روایات اسلامی، حج به‌عنوان جهاد افراد ضعیف شمرده شده، جهادی که حتّی پیرمردان و پیرزنان ناتوان با حضور در صحنه آن می‌توانند شکوه و عظمت امّت اسلامی را منعکس سازند و با حلقه‌های تو در توی نمازگزاران گرد خانه خدا و سردادن آوای وحدت و تکبیر، پشت دشمنان اسلام را بلرزانند.

3. بُعد فرهنگی حج:

ارتباط قشرهای مسلمان در ایّام حج می‌تواند مؤثّرترین عامل مبادله فرهنگی و انتقال فکرها در آید.

خصوصاً با توجّه به این نکته که اجتماع شکوهمند حج، نماینده طبیعی و واقعی همه قشرهای مسلمانان جهان است. در روایات اسلامی می‌خوانیم که یکی از فواید حج نشر اخبار و آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله به تمام جهان اسلام است.

هشام بن حکم می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره فلسفه حج و طواف کعبه پرسیدم، حضرت فرمود: «خداوند این بندگان را آفرید ... و فرمان‌هایی در طریق مصلحت دین و دنیا به آنها داد، از جمله اجتماع مردم شرق و غرب را (در آیین حج) مقرّر داشت تا مسلمانان به‌خوبی یکدیگر را بشناسند و از حال هم آگاه شوند و هر گروهی سرمایه‌های تجاری را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند ...

و برای اینکه آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و اخبار او شناخته شود، مردم آنها را به خاطر آورند

و هرگز فراموش نکنند».
به همین دلیل در دوران‌های خفقان‌باری که خلفا و سلاطین جور اجازه نشر این احکام را به مسلمانان نمی‌دادند آنها با استفاده از این فرصت، مشکلات خود را حل می‌کردند و با تماس گرفتن با ائمّه هدی علیهم السلام و علمای بزرگ دین پرده از چهره قوانین اسلام و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله برمی‌داشتند.
از سوی دیگر، حج می‌تواند به یک کنگره عظیم فرهنگی مبدّل شود و اندیشمندان جهان اسلام در ایّامی که در مکّه‌اند گرد هم آیند و افکار وابتکارات خود را به دیگران عرضه دارند.

4. بُعد اقتصادی حج:

برخلاف آنچه برخی فکر می‌کنند، استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه‌های اقتصادی کشورهای اسلامی نه‌تنها با روح حج منافات ندارد، بلکه طبق روایات یکی از فلسفه‌های آن را تشکیل می‌دهد.
چه مانعی دارد مسلمانان در آن اجتماع بزرگ پایه یک بازار مشترک اسلامی را بگذارند و زمینه‌ای مبادلاتی و تجاری را در میان خود به‌گونه‌ای فراهم سازند که نه منافعشان به جیب دشمنانشان بریزد و نه اقتصادشان وابسته به اجانب باشد.
این دنیاپرستی نیست، بلکه عین عبادت و جهاد است.
لذا در همان روایت هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام ضمن بیان فلسفه‌های حج به‌طور صریح به این موضوع اشاره شده که یکی از اهداف حج، تقویت تجارت مسلمانان و تسهیل روابط اقتصادی است.
و در حدیث دیگری از همان امام در تفسیر آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ»(1) می‌خوانیم که فرمود: «منظور از این آیه کسب روزی است، هنگامی که انسان از احرام بیرون آید و مناسک حج را به‌جا آورَد، در همان موسم حج خریدوفروش کنند (واین موضوع نه‌تنها گناه ندارد بلکه دارای ثواب است)».

1- سوره بقره، آیه 198.

مختصر اینکه عبادت بزرگ حج اگر به‌طور صحیح و کامل بهره‌برداری شود و زائران خانه خدا در آن ایّام که در آن سرزمین مقدّس حضور فعّال دارند و دل‌هایشان آماده است از این فرصت بزرگ برای حلّ مشکلات گوناگون جامعه اسلامی با تشکیل کنگره‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استفاده کنند، این عبادت می‌تواند از هر نظر مشکل‌گشا باشد. شاید به همین دلیل است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مادام که خانه کعبه برپاست، اسلام هم برپاست». (1) و در حدیثی امام علی علیه السلام فرمود:

«اللّه اللّه فی بَیتِ رَبّکُم لا تُخلُوهُ ما بَقیتُم فَإنَّهُ إن تُرِکَ لَم تُناظَرُوا ؛ خدا را، خدا را در مورد خانه پروردگارتان، هرگز آن را خالی نگذارید که اگر آن را ترک گویید، مهلت الهی از شما برداشته می‌شود». (2) و نیز به خاطر اهمّیّت این موضوع است که فصلی در روایات اسلامی تحت این عنوان گشوده است که اگر یک سال مسلمانان بخواهند حج را تعطیل کنند بر حکومت اسلامی واجب است که به‌اجبار آنها را به مکّه بفرستد.

1- تفسیر علیّ بن ابراهیم قمّی، ج 1، ص 187.

2- محمّد عبده، نهج‌البلاغه، ج 3، ص 77.

یا عَلیُّ، مَن مَنَعَ قیراطاً مِن زَکاةِ مالِهِ فَلَیسَ بِمؤمِنٍ وَلا مُسلِمٍ وَلا کَرامَةَ.

ای علی، هرکه قیراطی از زکات مالش را نپردازد نه مؤمن است و نه مسلمان و نه ارزشی در پیشگاه خدا دارد.

بحارالانوار، ج 77، ص 58

نور هدایت

افزون بر حدیث مورد بحث، آیه شریفه « «الَّذِینَ لَایُؤْتُونَ الزَّکَوةَ وَهُمْ بِالْأَخِرَةِ هُمْ کَافِرُونَ»؛ کسانی که زکات نمی‌پردازند و آخرت را منکرند». (1) با تعبیر تکان‌دهنده‌اش تأکید دیگری است بر اهمّیّت این فریضه اسلامی؛ خواه به‌معنای زکات واجب باشد یا به مفهوم وسیع و گسترده‌تر.

«زکات» یکی از عوامل مهمّ عدالت اجتماعی و مبارزه با فقر و محرومیّت و پرکردن فاصله‌های طبقاتی و تقویت بنیه مالی حکومت اسلامی و پاک‌سازی روح و جان از حبّ دنیا و مال‌پرستی و وسیله بسیار مؤثّری است برای قرب الهی.

در روایات اسلامی تعبیراتی آمده که نشان می‌دهد ترک زکات در حدّ کفر است و شبیه تعبیری است که در آیات 6 تا 8 سوره فصّلت آمده، از جمله:

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که از جمله وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله به

1- سوره فصّلت، آیه 7.

امام علی علیه السلام این بود: «
یا علیُّ، کَفَرَ باللّهِ العَظیمِ مِن هذِهِ الامَّةِ عَشَرَةٌ: ... وَمانِعُ الزّکاةِ ...
یا عَلیُّ مَن مَنَع قیراطاً مِن زَکاةِ مالِهِ فَلَیسَ بمؤمِنٍ وَلا بِمُسلِمٍ وَلا کَرامَةَ. یا علیُّ تارِکُ الزّکاةِ یَسألُ الرَّجعَةَ إلی الدُّنیا وَذلِکَ قَولُ اللّه تَبارَکَ وَتَعالی «حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبّ ارْجِعُونِ»(1)؛ ای علی، ده طایفه از این امّت به خداوند بزرگ کافر شده‌اند و یکی از این ده گروه را مانع الزکاة شمرد ... سپس فرمود: ای علی، هر که قیراطی از زکات مالش را نپردازد نه مؤمن است و نه مسلمان و نه ارزشی در پیشگاه خدا دارد. ای علی، ترک‌کننده زکات هنگام مرگ تقاضای بازگشت به این دنیا (برای جبران گناه عظیم خود می‌کند، امّا پذیرفته نمی‌شود) و این همان است که خداوند در قرآن به آن اشاره فرموده: (آنان همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید».(2) در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود: «
إنَّ اللّهَ فَرَضَ لِلفُقَراءِ فی أموالِ الأغنِیاءِ فَریضَةً لا یُحمَدُونَ بأدائِها وَهِیَ الزَّکاةُ بِها حَقَنُوا دِماءَهُم وَبِها سُمُّوا مُسلمینَ
؛ خداوند بزرگ برای فقیران در اموال اغنیا فریضه‌ای قرار داده که جز با ادای آن شایسته ستایش نیستند و آن زکات است که با آن خون خود را حفظ می‌کنند و نام مسلمان بر ایشان نهاده می‌شود».(3) و در حدیث دیگری فرمود: «
مَن مَنَعَ قیراطاً مِن الزَّکاةِ فَلیَمُت إن شاءَ یَهودِیّاً أو نَصرانِیّاً
؛ هر که قیراطی از زکات را منع کند یا باید یهودی از دنیا برود یا نصرانی».(4)

1- سوره مؤمنون، آیه 99.

2- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 267.

3- بحارالانوار، ج 96، ص 10.

4- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 6- 8 سوره فصلت.

رباخواری

اشاره

30
یا عَلِیُّ، دِرهَمُ رِبا اعظَمُ عِندَاللّهِ مِن سَبعینَ زَنیَةٍ کُلُّها بِذاتِ مَحرَمٍ.
یا عَلیُّ، الرّبا سَبعونَ جُزءاً فَأیسَرُهُ مِثلُ أن یَنکِحَ الرَّجُلُ امَّهُ فی بَیتِ اللّهِ الحَرامِ.
ای علی، یک درهم از کسب ربا، بزرگ‌تر است نزد خدا از هفتاد زنا که با محارم واقع شود.
ای علی، ربا هفتاد قسم است، سهل‌ترین آنها مانند این است که مردی با مادرش در خانه خدا (مسجدالحرام) زنا کند.
بحارالانوار، ج 77، ص 58

نور هدایت
در اینجا به دو مطلب باید توجّه کرد و آن منطق رباخواران و زیان‌های رباخواری است.

الف) منطق رباخواران:

قرآن درباره منطق رباخواران در آیه 275 سوره بقره می‌فرماید: « «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبَا»؛ این به خاطر آن است که می‌گفتند: بیع (و داد و ستد) مانند رباست».
آنها می‌گویند چه تفاوتی میان تجارت و رباخواری است؟ یعنی هر دو از انواع مبادله‌اند که طرفین با اراده و اختیار خود آن را انجام می‌دهند.
قرآن در پاسخ می‌گوید: «خداوند بیع و تجارت را حلال کرده و ربا را حرام».

یعنی میان این دو تفاوت روشنی است و نباید آنها را با هم مقایسه کرد.
«وَأَحَلَّ اللَّهُ البَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا».
البتّه قرآن شرح بیشتری در مورد این تفاوت نداده است، گویا به‌خاطر وضوح آن بوده، زیرا اوّلاً در خرید و فروش‌های معمولی هر دو طرف به‌طور یکسان در معرض سود و زیان هستند، گاهی هر دو سود می‌کنند، گاهی هر دو زیان، گاهی یکی سود و دیگری زیان می‌کند، در حالی که در (معاملات ربوی) رباخوار هیچ‌گاه زیان نمی‌بیند و تمام زیان‌های احتمالی بر دوش طرف مقابل سنگینی خواهد کرد و به همین دلیل است که مؤسّسات ربوی روزبه‌روز وسیع‌تر و سرمایه‌دارتر می‌شوند و در برابر تحلیل رفتن طبقات ضعیف، دائم بر حجم ثروتشان افزوده می‌شود.
ثانیاً در تجارت و خرید و فروش معمولی طرفین در مسیر (تولید و مصرف) گام برمی‌دارند، در صورتی که رباخوار هیچ عمل مثبتی در این زمینه ندارد.
ثالثاً با شیوع رباخواری سرمایه‌ها در مسیر ناسالم می‌افتد و پایه‌های اقتصاد که اساس اجتماع است متزلزل می‌شود، در حالی که تجارت صحیح موجب گردش سالم ثروت است.
و رابعاً رباخواری منشأ دشمنی‌ها و جنگ‌های طبقاتی است، در حالی که تجارت صحیح چنین نیست و هرگز جامعه را به زندگی طبقاتی و جنگ‌های ناشی از آن سوق نمی‌دهد.(1)

ب) زیان‌های رباخواری:

رباخواری تعادل اقتصادی را در جامعه به هم می‌زند و ثروت‌ها را در یک قطب اجتماع جمع می‌کند، زیرا جمعی بر اثر آن فقط سود می‌برند و زیان‌های اقتصادی متوجّه جمعی دیگر می‌شود. اگر می‌شنویم که فاصله میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان روزبه‌روز بیشتر می‌شود، یک عامل آن همین است و به دنبال آن جنگ‌های خونین شکل می‌گیرد.

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 275 سوره بقره.

رباخواری نوعی تبادل اقتصادی ناسالم است که عواطف و پیوندها را سست می‌کند و بذر کینه و دشمنی را در دل‌ها می‌پاشد.
در واقع رباخواری بر این اصل استوار است که رباخوار فقط سود پول خود را می‌بیند و هیچ توجّهی به زیان بدهکار ندارد. اینجاست که بدهکار چنین می‌فهمد که رباخوار پول را وسیله بیچاره ساختن او و دیگران قرار داده است.
درست است که ربادهنده بر اثر احتیاج تن به ربا می‌دهد، امّا هرگز این بی‌عدالتی را فراموش نخواهد کرد و حتّی کار به جایی می‌رسد که فشار پنجه رباخوار را هر چه تمام‌تر بر گلوی خود احساس می‌کند. اینجاست که سراسر وجود بدهکار بیچاره به رباخوار لعنت و نفرین می‌فرستد، تشنه خون او می‌شود، او با چشم خود می‌بیند که هستی و درآمدی که به قیمت جانش تمام شده به جیب رباخوار ریخته می‌شود، در این شرایط بحرانی است که ده‌ها جنایت وحشتناک رخ می‌دهد، بدهکار گاه دست به خودکشی می‌زند و گاهی بر اثر شدّت ناراحتی، طلبکار را با وضع فجیعی می‌کُشد و گاهی به صورت یک بحران اجتماعی و انفجار عمومی و انقلاب همگانی درمی‌آید.
این گسستگی پیوند تعاون و همکاری، در میان ملّت‌ها و کشورهای ربادهنده و رباگیرنده نیز آشکارا به چشم می‌خورد. ملّت‌هایی که می‌بینند ثروتشان به‌عنوان ربا به جیب ملّت ریخته می‌شود با بغض و کینه و نفرتی خاص به آن ملّت می‌نگرند و در عین اینکه نیاز به قرض داشته‌اند منتظرند روزی عکس‌العمل مناسبی از خود نشان دهند.
این است که می‌گوییم رباخواری از نظر اخلاقی اثر فوق‌العاده بدی در روحیّه وام‌گیرنده بر جای می‌نهد و کینه او را در دل خود می‌یابد و پیوند تعاون و همکاری اجتماعی را بین افراد و ملّت‌ها سست می‌کند.
در روایات اسلامی در ضمن جمله کوتاه و پرمعنایی به اثر سوءِ اخلاقی ربا اشاره شده است. در کتاب وسائل الشیعه در مورد علّت تحریم ربا می‌خوانیم که

هشام بن سالم می‌گوید امام صادق علیه السلام فرمود: «
انَّما حَرَّمَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرّبا لَکَیلا یَمتَنِعَ النّاسُ مِن اصْطِناعِ المَعروفِ؛
خداوند ربا را حرام کرده تا مردم از کار نیک امتناع نورزند».(1)

1- کافی، ج 5، ص 146.

آثار نکبت‌بار زنا

اشاره

31
یا عَلیُّ، فِی الزّنا سِتُّ خِصالٍ، ثَلاثٌ مِنها فِی‌الدُّنیا وَثَلاثٌ مِنها فِی‌الآخِرَةِ.
أمّا التّی فِی‌الدُّنیا فَیَذهَبُ بِالبَهاءِ وَ یُعَجّلُ الفَناءَ وَیَقطَعُ الرّزقَ وَأمّا التّی فِی‌الآخِرَةِ فَسُوءُ الحِسابِ وَسَخَطُ الرَّحمانِ وَالخُلودُ فِی‌النّار.
ای علی، در زنا شش اثر سوء است: سه در دنیا و سه در آخرت، امّا آنها که در دنیاست: آبرو بَرَد و زودتر نابود سازد و رشته روزی ببَرد. امّا آنچه در آخرت است:
سختگیری هنگام حساب و خشم خدای رحمان و خلود (همیشه ماندن) در آتش دوزخ است.
بحارالانوار، ج 77، ص 58

نور هدایت

1. پیدایی هرج و مرج در نظام خانواده و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه‌ای که وجودش نه‌تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می‌شود و پایه‌های محبّتی را که در تمام طول عمر سبب ادامه این حمایت است می‌گذارد.
در جامعه‌ای که فرزندان نامشروع و بی‌پدر فراوان شوند روابط اجتماعی که بر پایه روابط خانوادگی بنیان شده سخت دچار تزلزل می‌شود.
برای پی بردن به اهمّیّت این موضوع کافی است یک لحظه چنین فکر کنیم که

چنانچه زنا در کلّ جامعه انسانی مجاز و ازدواج برچیده شود، فرزندان بی‌هویّتی که در چنین شرایطی متولّد شوند تحت پوشش و حمایت هیچ‌کس نیستند، نه در آغاز تولّد و نه هنگام بزرگ شدن.
از این گذشته، از عنصر محبّت که نقش تعیین‌کننده‌ای در مبارزه با جنایت‌ها و خشونت‌ها دارد محروم می‌شوند و جامعه انسانی به یک جامعه کاملًا حیوانی تؤام با خشونت در همه ابعاد مبدّل می‌گردد.
2. این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکش‌های فردی و اجتماعی در میان هوسبازان است. داستان‌هایی را که برخی از چگونگی وضع محلّه‌های بدنام و مراکز فساد نقل کرده و نوشته‌اند به‌خوبی بیانگر این واقعیّت است که در کنار انحرافات جنسی بدترین جنایات رخ می‌دهد.
3. تجربه نشان داده و علم ثابت کرده است که این عمل باعث اشاعه انواع بیماری‌هاست و با تمام تشکیلاتی که برای مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم کرده‌اند باز آمار نشان می‌دهد که تا چه اندازه افراد از این راه سلامت خود را از دست داده و می‌دهند.
4. این عمل غالباً سبب سقط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می‌شود، زیرا چنین زنانی هرگز حاضر به نگهداری این‌گونه فرزندان نیستند و اصولًا وجود فرزند مانع بزرگی بر سر راه ادامه اعمال شوم آنان است، لذا همیشه سعی می‌کنند آنها را از میان ببرند.
5. نباید فراموش کرد که هدف از ازدواج تنها مسأله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک در تشکیل زندگی و انس روحی و آرامش فکری و تربیت فرزندان و همکاری در همه شؤون حیات، از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و تحریم زنا هیچ‌یک از اینها امکان‌پذیر نیست.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 32 سوره اسراء.

ترس از خدا

اشاره

32

یا عَلیُّ، مَن خافَ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أخافَ مِنهُ کُلَّ شَیءٍ وَمَن لَم یَخَفِ اللّهُ أخافَهُ اللّهُ مِن کُلّ شَیءٍ.

ای علی، کسی که از خداوند عزّ و جل می‌ترسد همه چیز از او می‌ترسد، و کسی که از خداوند نترسد خداوند او را از همه چیز می‌ترساند.

بحارالانوار، ج 77، ص 49

نور هدایت

خشیت و خداترسی نتیجه هدایت به‌سوی خداست. آری ثمره درخت هدایت و توحید همان احساس مسؤولیّت در برابر خداوند بزرگ است، چرا که هرگز خشیت بدون معرفت حاصل نمی‌شود.
از این جملات استفاده می‌شود که هر که عالم واقعی شده باشد در برابر وظایف خود احساس مسؤولیّت شدید دارد. به عبارت دیگر، اهل علم‌اند نه اهل سخن، برای اینکه علم بی‌عمل دلیل بر عدم خشیت است.
در روایتی امام سجّاد علیه السلام فرمود: «
وَمَا العِلمُ باللّهِ وَالعَمَلُ إلّاإلفانِ مُؤتَلِفانِ فَمَن عَرَفَ اللّهَ خافَهُ وَحَثَّهُ الخَوفُ على العَمَلِ بِطاعَةِ اللّهِ وَإنَّ أربابَ العِلمِ وَأتباعَهُم الّذينَ

عَرَفُوا اللّهَ فَعَمِلوا لَهُ وَرَغِبوا إلَيهِ
؛ علم و عمل دو دوست صمیمی‌اند، کسی که خدا را بشناسد از او می‌ترسد و همین ترس او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا می‌کند، صاحبان علم و پیروان آنها کسانی‌اند که خدا را به‌خوبی شناخته‌اند و برای او عمل می‌کنند و به او عشق می‌ورزند». (1) در حدیث دیگری آمده است که: «
أعلَمُکُم بِاللّهِ أخوَفُکُم لِلّهِ
؛ از همه شما عالم‌تر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد». (2)

از آنجا که ممکن است کسی ایمان به روز جزا داشته باشد امّا خود را مشمول مجازات نشمرد، قرآن می‌گوید: آنها هرگز خود را در امان نمی‌بینند. یعنی دائماً احساس مسؤولیّت می‌کنند، حسنات خود را ناچیز و سیّئاتشان را بزرگ می‌شمارند. لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «
فی وَصِیَّةِ لُقمانَ: خَفِ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خِیفَةً لَو جِئتَهُ بِبِرّ الثَّقَلَینِ لَعَذَّبَکَ وَارجُ اللّهَ رَجاءً لَو جِئتَهُ بِذُنوبِ الثَّقَلَینِ لَرَحِمَکَ
؛ چندان از خدا ترسان باش که اگر تمام حسنات مردم روی زمین را بیاوری احتمال بده که از تو نپذیرد و چندان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی احتمال بده تو را بیامرزد». (3)

1- کافی، ج 8، ص 16.

2- بحارالانوار، ج 70، ص 344.

3- کافی، ج 2، ص 67.

تکالیفی که از زنان برداشته شده

33
يا عَلِىُّ، لَيسَ عَلَى النّساءِ جُمعَةٌ وَلا جَماعَةٌ وَلا إقامَةٌ وَلا عِيادَةُ مَريضٍ وَلا اتّباعُ جَنازَةٍ وَلا هَروَلَةٌ بَينَ الصَّفا وَالمَروَةِ وَلا إستِلامُ الحَجَرِ وَلا حَلقٌ وَلا تَوَلّى القَضاءَ وَلا تُستَشارُ وَلا تَذبَحُ الّا عِندَ الضَّرورَةِ وَلا تَجهَرُ بِالتَّلبِيَةِ وَلا تُقيمُ عِندَ قَبرٍ وَلا تَسمَعُ الخُطبَةَ وَلا تَتَولّى التَّزويجَ وَلا تَخرُجُ مِن بَيتِ زَوجِها الّا بِإذنِهِ فَإن خَرَجَت بِغَيرِ اذنِهِ لَعَنَها اللّهُ وَجَبَرئيلُ وَميكائيلُ وَلا تُعطى مِن بَيتِ زَوجِها شَيئاً الّا بِاذنِهِ وَلاَ تَبيتُ وَزَوجُها عَلَيها ساخِطٌ وَان كانَ ظالِماً لَها.
اى على، زنان وظيفه ندارند نماز جمعه بخوانند و نه به نماز جماعت رفتن و نه اذان گفتن ونه اقامه گفتن و نه عيادت بيمار و نه دنبال جنازه رفتن و نه در ميان مروه و صفا هروله كردن و نه حجرالاسود را لمس كردن يا بوسيدن و نه سر را تراشيدن و نه منصب و قضاوت را متصدّى شدن و نبايد طرف مشورت قرار بگيرند و سر حيوانى را نبايد ببُرند، مگر در حال ناچارى. لبّيک‌هاى احرام را نبايد بلند بگويند و نبايد نزد قبرى بايستند، نبايد خطبه بشنوند و نه كار ازدواج را به دست گيرند و نبايد از خانه شوهر بيرون روند مگر با اجازه شوهر و چنانچه بى‌اجازه شوهر بيرون رفتند خدا و جبرئيل و ميكائيل او را لعنت مى‌كنند و نبايد از خانه شوهر چيزى به كسى بدهند مگر با اجازه شوهر و شبى را سر به بالين نگذارند در حالى كه شوهر نسبت به او خشمگين باشد اگرچه شوهرشان به آنها ستم كرده باشد.
بحارالانوار، ج 77، ص 54

ص: 418

نور هدایت

ارزش معنوی مرد و زن

قرآن مجید زن و مرد را در پیشگاه خدا و در وصول به مقامات معنوی در شرایط مشابه یکسان می‌شمارد و هرگز اختلاف جنسیّت و تفاوت ساختمان جسمانی و به دنبال آن پاره‌ای از تفاوت‌ها در مسؤولیّت‌های اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو از نظر به دست آوردن تکامل انسانی نمی‌شمارد، بلکه هر دو را از این نظر کاملًا در یک سطح قرار می‌دهد و لذا آنها را با هم ذکر کرده است.

در آیه 195 سوره آل عمران می‌فرماید: « «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنّی لَاأُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مّنْکُمْ مّنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَی ؛ پروردگارشان درخواست آنها را پذیرفت (و فرمود) من عمل هیچ کسی از شما را، زن باشد یا مرد، تباه نخواهم کرد».

این درست به آن می‌ماند که از نظر انضباط اداری یک نفر را به ریاست برمی‌گزینند و دیگری را به عنوان معاون یا عضو، رئیس باید توانایی بیشتر، تجربه و اطّلاعات وسیع‌تری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت و سلسله مراتب هرگز دلیل بر آن نیست که شخصیّت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن باصراحت می‌فرماید: «هر کس از مرد و زن، کار نیکی کند و ایمان داشته باشد، داخل بهشت خواهد شد و بدون حساب، روزی داده می‌شود». (1) و در جای دیگر می‌فرماید: «هر کس از مرد و زن کار شایسته کند و مؤمن باشد به او زندگی پاکیزه‌ای می‌بخشیم و پاداش آنها را به نحو احسن خواهیم داد». (2) این آیات و آیات فراوان دیگر در زمانی نازل شد که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین‌شده و سرچشمه گناه و انحراف و مرگ می‌دانستند.

1- سوره غافر، آیه 40.

2- سوره نحل، آیه 97.

بسیاری از ملل پیشین حتّی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست. بسیاری از یونانی‌ها زن را موجودی پلید و از عمل شیطان می‌دانستند.
رومی‌ها و برخی یونانی‌ها معتقد بودند که اصولًا زن روح انسانی ندارد و بنابراین روح انسانی تنها در اختیار مردان است.
جالب اینکه تا همین اواخر علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می‌کردند که آیا زن مثل مرد روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ جاودان خواهد ماند؟ پس از مباحثاتی به این نتیجه رسیدند که روح زن برزخی است میان روح انسان و حیوان، جاویدان نیست بجز روح مریم.

پاسخ به یک اتّهام

از اینجا روشن می‌شود اینکه پاره‌ای از افراد بی‌اطّلاع گاهی اسلام را متّهم می‌کنند که اسلام دین مردهاست نه زن‌ها، چه اندازه از حقیقت دور است. به‌طور کلّی اگر پاره‌ای از قوانین اسلام به‌خاطر تفاوت‌های جسمی و عاطفی که میان مرد و زن وجود دارد، تفاوت‌هایی از نظر مسؤولیّت‌های اجتماعی دیده می‌شود، به هیچ‌وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی‌زند و از این لحاظ زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای سعادت به‌طور یکسان به روی هر دو باز است.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 195 سوره آل عمران.

34
یا عَلیُّ، لا تَمزَحَ فَیَذهَبُ بَهاؤُکَ وَلا تَکذِب فَیَذهَبُ نورُکَ وَإیّاکَ وَخَصلَتَینِ الضَّجرَةُ وَالکَسَلُ فإنَّکَ إن ضَجَرَت لَم تَصبِر عَلی حَقّ وَإن کَسَلتَ لَم تُؤَدَّ حَقّاً.
ای علی، مزاح نکن که ارزش و شخصیّت را می‌بَرد، دروغ نگو که نورت را می‌برد و برحذر باش از دو خصلت: تنبلی و کسل بودن، پس به‌درستی که اگر تنبل شدی بر حقّی صبر نمی‌کنی و اگر کسل شدی حاضر نیستی که حقّی را ادا کنی.
بحارالانوار، ج 77، ص 48

نور هدایت
از گناهانی که موجب دریده شدن پرده‌ها می‌شود ردّو بدل کردن سخنان بیهوده برای خنداندن مردم است. برای اینکه بدانید این عمل چه اندازه از نظر اسلام مذموم است به این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله توجّه کنید که فرمود: «
إنَّ الرَّجُلَ یَتَکَلَّمُ بالکَلِمَةِ یُضحِکُ بِها النّاسَ یَهوی بِها أبعَدَ مِن الثُّریّا
؛ گاهی انسان سخنی می‌گوید تا هم‌محفلان خود را بخنداند ولی همان سخن او را (از نظر هلاکت و بدبختی) به جایی دورتر از ثریا ساقط می‌کند».(1) و در حدیثی دیگر فرمود: «
کَثرَةُ المِزاحِ تَذهَبُ بِماءِ الوَجهِ
؛ زیاد شوخی کردن

1- بحارالانوار، ج 72، ص 257.

آبرو را می‌بَرد». (1) رهبران بزرگوار ما در این زمینه با بیان‌های مختلف این نکته را تذکّر داده‌اند که شوخی با ایجاد دشمنی و کینه میان افراد، موجب دریده شدن پرده‌های اجتماعی شده و مردم را نسبت به یکدیگر گستاخ و بی‌شرم می‌سازد.

1- بحارالانوار، ج 72، ص 259.

آثار غیبت و سخن‌چینی

اشاره

35

يا عَلىُّ، احذَرِ الغِيبَةَ وَالنَّميمَةَ فَإنَّ الغيبَةَ تُفطِرُ وَالنَّميمَةَ تُوجِبُ عَذابَ القَبرِ.

ای علی، از غیبت و سخن‌چینی بپرهیز، چرا که غیبت روزه را می‌شکند (پاداش آن را از بین می‌برد) و سخن‌چینی باعث عذاب قبر می‌شود.

بحارالانوار، ج 77، ص 67

نور هدایت

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان

در این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله به عواقب و آثار سوءِ غیبت و سخن‌چینی اشاره کرده است. غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است. می‌دانیم که سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیّت اوست و هر چیزی که آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیّت از ترور شخص مهم‌تر است. اینجاست که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ (آبرو) بر باد نرود و حرمت اشخاص نشکند و حیثّیت آنها را خدشه‌دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را بسیار بااهمّیّت تلقّی می‌کند.

نکته دیگراینکه «غیبت» بدبینی می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی راسست‌می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌بَرد و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد.

می‌دانیم که اسلام برای وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و استحکام آن اهمّیّت فوق‌العاده‌ای قائل است و هر چیز به این وحدت تحکیم بخشد مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف کند منفور است و غیبت یکی از عوامل مهمّ تضعیف است.

از اینها گذشته «غیبت» بذر کینه و عدوات را در دل‌ها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و کشتار می‌شود. خلاصه اینکه اگر در اسلام غیبت یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده به‌خاطر آثار سوءِ فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیرات بسیار تکان‌دهنده‌ای در این زمینه دیده می‌شود، از جمله: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «

دِرهَمُ رِباً یَأکُلُهُ الرَّجُلُ وَهُوَ یَعلَمُ أشَدُّ مِن سِتَّةٍ وَثَلاثِینَ زَنیَةٍ وَإنَّ أربی الرّبا عِرضُ اَلرَّجُلِ المُسلِمِ

؛ درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورَد، گناهش نزد خدا از سی‌و شش زنا بزرگ‌تر است و از هر زنا بالاتر آبروی مسلمان است». (1) این مقایسه به خاطر آن است که زنا هر اندازه قبیح و زشت است جنبه حقّ‌اللّه دارد، ولی رباخواری و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه حقّ‌النّاس دارد.

در حدیثی آمده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب، غیبت مسلمانان نکنید و از عیب‌های پنهانی آنها جست‌وجو نکنید، زیرا کسی‌که درامور پنهانی برادر دینی خود جست‌وجو کند خداوند اسرار او را فاش می‌سازد و در دل خانه رسوایش می‌کند». (2) و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: «کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اوّل کسی است که

1- بحارالانوار، ج 75، ص 222.

2- همان، ص 214.

وارد دوزخ می‌شود».(1) و در حدیثی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «
الغِیبَةُ أسرَعُ فی دِینِ الرَّجُلِ المُسلِمِ مِن الآکِلَةِ فی جَوفِهِ
؛ تأثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریع‌تر است».(2) این تشبیه نشان می‌دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می‌خورَد و متلاشی می‌کند به‌سرعت ایمان انسان را بر باد می‌دهد. و با توجّه به انگیزه‌های غیبت، همچون حسد، تکبّر، بخل، کینه‌توزی، انحصارطلبی و دیگر صفات زشت و نکوهیده، روشن می‌شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این‌چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد.
روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌بریم. امام صادق علیه السلام فرمود: «
مَن رَوی علی مؤمِنٍ رِوایَةً یُریدُ بِها شَینَهُ وَهَدمَ مُرُءَتِهِ لِیَسقُطَ مِن أعیُنِ النّاسِ أخرَجَهُ اللّهُ مِنَ وِلایَتِهِ إلی وِلایَةِ الشَّیطانِ فَلا یَقبَلُهُ الشَّیطانُ
؛ کسی که به منظور عیبجویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از چشم مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به‌سوی ولایت شیطان می‌فرستد، امّا شیطان هم او را نمی‌پذیرد».(3) تمام این تأکیدات و عبارات تکان‌دهنده به خاطر اهمّیّت فوق‌العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیّت اجتماعی مؤمنان قائل است و نیز به خاطر تأثیر مخرّبی است که غیبت در وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشا در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیب‌های پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمّیّت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.

1- بحارالانوار، ج 75، ص 222.

2- کافی، ج 2، ص 357.

3- همان، ص 358.

36
یا عَلیُّ، مَن لَم یُحسِن وَصِیَّتَهُ عِندَ مَوتِهِ کانَ نَقصاً فی مُرُوَّتِهِ وَلَم یَملِکِ الشَّفاعَةَ.
ای علی، کسی که هنگام مرگش وصیّت خوبی نکند در مروّت و مردانگی‌اش نقص و کمبودی دارد و مالک شفاعت نمی‌شود (یعنی شفاعت ما به او نمی‌رسد).
بحارالانوار، ج 77، ص 46

نور هدایت
از قانون ارث تنها یک عدّه از بستگان آن‌هم روی حساب معیّنی بهره می‌برند، در حالی که شاید کسان دیگری از فامیل و احیاناً برخی دوستان و آشنایان نزدیک نیاز مبرمی به کمک‌های مالی داشته باشند.
همچنین در مورد برخی وارثان گاه مبلغ ارث پاسخگوی نیاز آنها نیست.
جامعیّت قوانین اسلام اجازه نمی‌دهد که این خلأها پر نشود، لذا در کنار قانون ارث قانون وصیّت را قرار داده و به مسلمانان اجازه می‌دهد که نسبت به یک‌سوم از اموال خود برای بعد از مرگ، خودشان تصمیم بگیرند.
از اینها گذشته گاه انسان می‌خواهد کارهای خیری کند، امّا در زمان حیاتش به سبب نیازهای مالی موفّق به این امر نمی‌شود، منطق عقل ایجاب می‌کند که او از اموالی که زحمت تحصیل آن را کشیده، برای انجام دادن این کارهای خیر لااقل بعد از مرگش محروم نمانَد.
مجموع این امور موجب شده است که قانون وصیّت در اسلام تشریع شود.

37
یا عَلیُّ، انَّ ازالَةَ الجِبالِ الرَّواسی أهوَنُ مِن ازالَةِ مُلکٍ مُؤَجَّلٍ لَم تَنقَض ایّامُهُ.
یا عَلیُّ، مَن لَم تَنتَفِع بِدینِهِ وَدُنیاه فَلا خَیرَ لَکَ فی مُجالَسَتِهِ وَمَن لَم یُوجِب لَکَ فَلا تُوجِب لَهُ وَلا کَرامَةً.
ای علی، به درستی که نابود کردن کوه‌ها آسان‌تر است از ازاله ملک مؤجّل که ایّامش تمام نشده است.
ای علی، کسی که هیچ فایده‌ای برای تو نداشته باشد (نه دنیایی و نه آخرتی) پس همنشینی با او ثمری ندارد و کسی که برای تو احترامی قائل نباشد تو نیز اهمّیّت و احترامی برای او قائل نباش.
بحارالانوار، ج 77، ص 47

نور هدایت
انسان موجودی اجتماعی است و با اجتماع و مردم زندگی می‌کند، طبعاً هر کس برای خود دوست و همنشینی می‌طلبد. چه خوب است همنشین کسی باشد که موجب افزایش خوبی شود. فرموده‌اند اگر کسی را می‌خواهید بشناسید به دوستان و همنشینانش بنگرید که چه کسانی‌اند.
همنشین تو از تو بِه بایدتا تو را عقل و دین بیفزاید
مصاحبت با صالحان زندگی را از ابتذال و پوچی نجات می‌دهد و با

ارزش‌های متعالی آشنا می‌کند و موجب قرب به خدا می‌شود. امروزه یکی از مسائل خطرناک برای جوانان و نوجوانان ما دوستان و همنشینان آنها هستند.
فساد و آلودگی، جنایت و خودکشی، همه پیامدهای بی‌توجّهی اولیا و مربّیان به این دوستی‌هاست.
امام علیّ بن موسی‌الرّضا علیه السلام به شخصی فرمود:
«ما لِیَ رَأیتُکَ عِندَ عبدالرّحمان بن یعقوب؟ فَقالَ: إنَّهُ خالی فَقالَ: إنَّهُ یَقولُ فی اللّهِ قَولًا عَظیماً یَصِفُ اللّهُ وَلا یُوصَفُ فإمّا جَلَستَ مَعَهُ وَتَرَکتَنا وَإمّا جَلَستَ مَعَنا وَتَرِکتَهُ فَقُلتُ هو یَقولُ ما شاءَ أیُّ شَیءٍ عَلَیَّ مِنهُ إذا لَم أقُل ما یَقولُ؟ فَقالَ أبوالحَسَنِ علیه السلام: أما تَخافُ أن تَنزِلَ بِهِ نِقمَةٌ فَتُصِیبَکُم جَمیعاً أما عَلِمتَ بِالَّذی کانَ مِن أصحابِ مُوسی وَکانَ أبُوهُ مِن أصحابِ فِرعَونَ فَلَمّا لَحِقَت خَیلُ فِرعَونَ مُوسی تَخَلَّفَ عَنهُ لِیَعِظَ أباهُ فَیُلحِقَهُ بِمُوسی فَمَضی أبوهُ وَهُوَ یُراغِمُهُ حَتّی بَلَغا طَرَفاً مِنَ البَحرِ فَغَرِقا جَمیعاً فَأتی مُوسی علیه السلام الخَبَرُ فَقالَ: هُوَ فی رَحمَةِ اللّهِ وَلَکِنَّ النّقمَةَ إذا نَزَلَت لَم یَکُن لَها عَمَّن قارَبَ المُذنِبَ دِفاعٌ
؛ چرا با عبدالرّحمان بن یعقوب معاشرت می‌کنی؟ عرض کرد: او دایی من است. حضرت فرمود: او درباره خدا سخنان نادرستی می‌گوید پس یا با او معاشرت کن و ما را واگذار و یا با ما همنشین باش و او را ترک کن. عرض کرد: او هر چه می‌خواهد بگوید، وقتی از عقیده او پیروی نکنم به من چه زیانی دارد؟ حضرت فرمود: آیا نمی‌ترسی از اینکه عذابی بر او نازل شود و تو را هم فرا گیرد؟ آیا داستان آن شخص را که خود از یاران حضرت موسی علیه السلام بود و پدرش از یاران فرعون نشنیده‌ای؟ هنگامی که لشکر فرعون در کنار دریا به موسی و یارانش رسید آن پسر از موسی جدا شد که پدرش را نصیحت کند، در حالی که پدر به راه خود به دنبال فرعون می‌رفت، تا اینکه هر دو به کنار دریا رسیدند و همین که لشکر فرعون غرق شد آن دو نیز غرق شدند، خبر به موسی علیه السلام رسید فرمود: او در رحمت خداست، ولی چون عذاب نازل شد کسی که نزدیک گناهکار باشد نیز هلاک خواهد شد».(1)

1- کافی، ج 2، ص 374.

صدقه

38

یا عَلیُّ، ثَلاثٌ ثَوابُهُنَّ فِی‌الدُّنیا وَالآخِرَةِ: الحَجُّ یَنفی الفَقرَ وَالصَّدَقَةُ تَدفَعُ البَلِیَّةَ وَصِلَةُ الرَّحِمِ تَزیدُ فِی‌العُمرِ.

یا عَلیُّ، الصَّدَقَةُ تَرُدُّ القَضاءَ الَّذی قَد ابرِمَ ابراماً.

ای علی، پاداش سه کار هم در دنیا داده می‌شود و هم در آخرت: حج فقر را برطرف می‌کند، صدقه بلا را دفع می‌گردانَد و صله رحم بر عمر می‌افزاید.

ای علی، صدقه دادن قضای الهی را برمی‌گردانَد حتّی اگر بسیار سخت و محکم باشد.

بحارالانوار، ج 77، ص 58

نور هدایت

در این حدیث شریف پیامبر صلی الله علیه و آله سفارشاتی درباره صدقه به امام علی علیه السلام فرموده‌اند. در اینجا به یکی از روش‌های صدقه دادن به مستمندان و محرومان اشاره می‌کنیم.

صدقه پنهانی برای خدا

قرآن کریم درباره صدقه می‌فرماید: « «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»؛ اگر

صدقات (و انفاق‌های خود) را آشکار کنید خوب است و اگر آنها را پنهان ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است و از گناهانتان می‌کاهد و خداوند به آنچه کنید آگاه است». (1) در تفسیر برهان در ذیل این آیه شریفه روایتی از امام باقر علیه السلام آورده که در تفسیر جمله اوّل آیه که صدقه آشکار را پسندیده خوانده است می‌فرمایند: «مراد زکات واجب است و در جمله دوم که صدقه پنهان را برای صدقه‌دهندگان شایسته و نیکوتر دانسته فرموده: مقصود صدقه مستحب است».

امام صادق علیه السلام فرمود: چیزی را که خداوند بر مکلّف واجب کرده است اگر آن را آشکارا انجام دهد بهتر از پنهان است و چیزی را که مستحب کرده، پنهانش بهتر از آشکار است. سپس فرمود: اگر مردی زکات واجب خود را به دوش بگیرد و آشکارا بین صاحبان حق تقسیم کند کاری بسیار پسندیده کرده است.

و از همه صدقات بهتر صدقه جاریه است. به این داستان‌ها توجّه کنید.

یکی از سربازان اسلام به نام «سعد» با دیگر همرزمان به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه خارج شد و به جبهه جنگ رفت. در آن وقت مادرش بیمار بود و در غیاب او از دنیا رفت. سعد به مادرش سخت علاقه داشت و در مراجعت که از مرگش آگاه شد بسیار متأثّر گردید. حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد می‌خواستم پیش از سفر برای مادرم صدقه‌ای بدهم موفّق نشدم، اینک که از دنیا رفته اگر به نیّت وی صدقه‌ای بدهم برای او نفعی خواهد داشت؟ حضرت فرمود: آری. گفت: چه صدقه‌ای بدهم که بهتر باشد؟ فرمود: در این مسافرت دیدی که سربازان بین راه در مضیقه آب بودند اگر قدرت داری در این مسیر چاهی حفر کن تا کاروان‌هایی که رفت و آمد می‌کنند از آن چاه آب بردارند و برای مادرت صدقه جاریه باشد. او

1- سوره بقره، آیه 271.

به دستور پیامبر چاهی را به نیّت مادرش حفر کرد و نامش را «بئر امّ سعد» نهاد و در دسترس عموم قرار داد.
رسول اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «
اذا ماتَ الانسانُ انقَطَعَ عَمَلُهُ الّا مِن ثَلاثٍ: عِلمٍ یُنتَفَعُ بِهِ او صَدَقَةٍ تَجری لَهُ او وَلَدٍ صالحٍ یَدعُو لَهُ
؛ وقتی انسان می‌میرد عملش قطع می‌شود و چیزی بر کارهای خویش نمی‌افزاید مگر از سه راه: اوّل آنکه از وی علمی به جای مانده باشد که از آن نفعی برده شود. دوم اینکه صدقه‌ای که به نیّت او به جریان افتد. سوم اینکه از وی فرزند صالحی بماند که برایش دعا کند».(1)

فرزند صالح همانند صدقات جاری برای والدین در عالم برزخ موجب پاداش است. گاهی فرزند صالح برای پدر و مادرش استغفار می‌کند و خداوند در برزخ آنان را مشمول عفو و رحمت خود قرار می‌دهد.

گاه فرزند کار خوبی می‌کند بی‌آنکه به یاد پدر و مادرش باشد، ولی چون آن کار خوب محصول تربیت صحیح والدین بوده، خداوند در برزخ آنان را از کار خیر فرزندشان برخوردار می‌سازد و به عذابشان خاتمه می‌دهد.

عَنِ النَّبیّ صلی الله علیه و آله قال: مَرَّ عیسی بنُ مَریَمَ علیه السلام بِقَبرٍ یُعَذَّبُ صاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِن قابِلٍ فإذا هُوَ لَیسَ یُعَذَّبُ فَقالَ: یا رَبّ مَرَرتُ بِهذا القَبرِ عامَ اوَّلٍ فَکانَ صاحِبُهُ یُعَذَّبُ ثُمَّ مَرَرتُ بِهِ العامَ فَإذا هُوَ لَیسَ یُعَذَّبُ فَأوحَی اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ الَیهِ: یا رَوحَ اللّهِ إنَّهُ ادرَکَ لَهُ وَلَدٌ صالِحٌ فَأصلَحَ طَریقاً وَآوی یَتیماً فَغَفَرتُ لَهُ بما فَعَلَ ابنُهُ

؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: حضرت مسیح علیه السلام بر قبری گذر کرد که صاحب آن در عذاب بود. سال بعد از کنار همان قبر گذشت و صاحب قبر را معذّب نیافت، از پیشگاه الهی درخواست کرد که او را از علّت تغییر وضع آگاه سازد. خداوند به حضرت مسیح وحی فرستاد که

1- بحارالانوار، ج 1، ص 76.

صاحب قبر فرزند صالحی از خود بر جای گذارده بود، او در این فاصله بالغ شد و به دو کار خیر دست زد: یکی آنکه راهی را برای عبور مردم اصلاح کرد و دیگر اینکه یتیمی را مسکن و مأوی داد و من گناه این پدر را به احترام عمل فرزند نیکوکارش بخشیدم».(1)

1- بحارالانوار، ج 3، ص 153.

بخش سوم

اشاره

گزیده سفارش‌های رسول اعظم صلی الله علیه و آله به صحابی معروف ابوذر غفاری است. ابوذر می‌گوید روزی در مسجد خدمت پیامبر رسیدم، پرسش‌هایی مطرح کردم و حضرت ضمن پاسخ دادن به آنها در پایان وصایایی فرمود.

اکنون برخی از قسمت‌های این وصیّت‌نامه به همراه شرح آن می‌آید.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ابوذر فرمود: مَن ارادَ أن یَنظُرَ الی زُهدِ عیسَی بنِ مَریَمَ فَلیَنظُر الی ابی ذَرّ؛ هر که می‌خواهد زهد عیسی بن مریم را ببیند به ابوذر بنگرد.(1) و در حدیث دیگری فرمود: ما اظَلَّتِ الخَضراءُ وَ لا أقَلَّتِ الغَبراءُ عَلی ذی‌لَهجَةٍ أصدَقُ مِن أبی ذَرّ؛ آسمان سایه نیفکنده و زمین بر پشت خود نگرفته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد.(2)

1- بحارالانوار، ج 22، ص 343.

2- همان، ص 405.

برداشت واقعی از دعا

اشاره

1
یا اباذَر، یَکفی مِنَ‌الدُّعاءِ مَعَ‌البِرّ ما یَکفی الطَّعامَ مِنَ‌المِلحِ.
ای اباذر، همان‌گونه که مقدار کمی از نمک برای غذا کافی است، دعا همراه با نیکوکاری کفایت می‌کند.
بحارالانوار، ج 77، ص 83

نور هدایت
پیامبر صلی الله علیه و آله در این بخش از سخنان گهربارش خطاب به ابوذر غفاری به این موضوع مهم اشاره کرده که اگر انسان نیکوکار باشد با اندکی دعا به مقصودش می‌رسد و دعایش مستجاب می‌شود.
تعلیمات اسلام روی موضوع عمل تأکید فراوانی دارد، ولی متأسّفانه برخی مسلمانان از اسلام برداشتی ذهنی و غیر عملی دارند. مثلاً درباره قرآن که بهارش ماه مبارک رمضان است و تلاوت آن در این ماه ثواب فراوانی دارد، فکر می‌کنیم موضوعیّت با این است که قرآن را بارها تلاوت کنیم، ولی توجّه به این نکته نداریم که قرآن برنامه عملی مسلمانان است، قرآن نسخه حکیم است و نسخه حکیم را هرچند زیاد بخوانیم، بیماری ما مداوا و درمان نمی‌شود، زیرا عمل لازم است. خواندن هم لازم است، امّا خواندن مقدّمه عمل است. برداشت ما از قرآن این است که الفاظش مقدّس و در ماه رمضان نازل شده و هر چه بیشتر بخوانیم ثوابش بیشتر است. در یک کلمه، خود قرائت قرآن موضوعیّت دارد ولی غالباً

نکته اصلی که قرائت قرآن راهی به سوی عمل کردن است فراموش می‌شود.
اینکه در ماه رمضان قرآن خواندن سفارش شده، علّتش این است که در ماه رمضان به سبب روزه، قلب انسان صاف شده و آماده پذیرش تلقینات و تبلیغات است و قرآن هم بهترین تبلیغ است. پس مراد این است که در ماه رمضان قرآن بخوانیم که هم قلبمان آن را بپذیرد و هم هدایت و تربیت شود.
به ما گفته‌اند که هرگاه به آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» رسیدید «لبّیک» بگویید. یعنی ما هم مخاطب‌ایم و این یک موضوع تاریخی نیست که فقط مخاطب آن اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله باشند.
یا هنگامی که در قرآن به موضوع عذاب می‌رسید به خدا پناه برید. یعنی شامل شما هم می‌شود. هرگاه به آیات بهشت و نعمت‌های آن رسیدید آنها را از خدا بخواهید، چنانکه امام علی علیه السلام در خطبه همّام می‌فرماید: «
وَظَنُّوا أنَّ زَفیرَ جَهَنَّمَ وَشَهیقَها فی اصولِ آذانِهِم
؛ پرهیزگاران کسانی‌اند که وقتی قرآن می‌خوانند احساس می‌کنند که صدای زفیر و شهیق جهنّم بیخ گوششان است».(1) این برداشت از قرآن موضوعیّت دارد.
و یا اینکه در مورد دعای کمیل و دعای ندبه هم باید به این صورت رفتار کرد که اینها الفاظی‌اند برای راه درست. «دعا» در این سخن حضرت چنین است.
معمولاً برداشت بیشتر ما از دعا این است که تو هر چه هستی باش و دعاکن، خداوند هم همه‌چیز را دگرگون می‌کند، در حالی که دعا رمز خودسازی و تربیت است. کسی که دعا می‌کند یعنی تقاضایی دارد. بنده اگر خطا کرده باشد چگونه می‌تواند از مولا بهشت بخواهد. دعا یعنی اینکه خودت را بساز و پاک کن. دعا رمز تربیت و خودسازی است، در حالی که ما خیال می‌کنیم که تو هر چه هستی باش و هیچ کاری نکن و دعا جانشین همه کارها می‌شود. برداشت بسیاری از ما

1- نهج‌البلاغه، خطبه 193.

همین است که توسّل پیدا کنید، امّا غافل از اینکه توسّل یعنی ایجاد نوعی رابطه، رابطه عملی و اخلاقی.
با توجّه به این مقدّمه به شرح حدیث مورد بحث می‌پردازیم. حضرت می‌فرماید: اگر انسان نیکوکار باشد، دعا به مقدار نمک غذا کافی است. یعنی دعا نمک است. کسی نمی‌تواند به جای غذا نمک بخورد، بلکه انسان باید غذایی را تهیّه کند و بعد نمک مختصری به آن بیفزاید. اگر زیاد نمک در غذا بریزد نمی‌تواند آن را مصرف کند، چون نمک زیادی کشنده است. برّ و نیکوکاری هم غذای بدن انسان است و دعا نمک آن غذا، در حالی که در بین مردم غالباً می‌خواهد برّ اخلاقی و عملی را کنار بگذارد و فقط دعا کند.
درباره دعا احادیث بسیاری داریم، امّا حدیثی که این تعبیر در آن باشد همین حدیث است که پیام تازه‌ای در زمینه فهم و برداشت اسلام از دعا دارد. کسانی که به دعا حمله می‌کنند و می‌گویند دعا دعوت به تنبلی می‌کند و باعث تخدیر است، اگر این حدیث را که می‌گوید دعا مانند نمک غذاست، باید تلاش کرد و برّ و نیکوکاری داشت، آیا باز این‌گونه برداشت از دعا باعث تنبلی می‌شود؟
اصلاح برداشت‌های بی‌اساس و ذهنیّات مردم از اسلام وظیفه روحانیون است، زیرا ذهنیّات خلافی برای توده مردم در تعلمیات اسلامی خصوصاً در مسأله قرآن، شفاعت، عزاداری امام حسین علیه السلام پیدا شده است. بنابراین باید اوّل ذهنیّات خودمان را اصلاح و بعد ذهنیّات دیگران را درست کنیم.
کسی خدمت امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد که مگر خدا وعده نداده است « «أُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»؛ مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم».(1) پس چرا دعای من اجابت نمی‌شود؟
این مرد خیال کرده که همه چیز همان نمک (دعا) است. حضرت علی علیه السلام به

1- سوره غافر، آیه 60.

او فرمود: وعده‌های الهی هیچ‌یک مطلق نیست، بلکه مشروط است. به‌یقین قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده (لذا دعایتان مستجاب نمی‌شود):
شما خدا را شناخته‌اید امّا حقّ او را ادا نکرده‌اید، به همین دلیل شناخت شما سودی به حالتان نداشته است.
شما به فرستاده او ایمان آورده، آن‌گاه با سنّتش به مخالفت برخاسته‌اید، پس ثمره ایمان شما کجاست؟
کتاب او را خوانده، ولی به آن عمل نکرده‌اید. گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم، سپس به مخالفت برخاستید.
شما می‌گویید از مجازات و کیفر خدا می‌ترسید، امّا همواره کارهایی می‌کنید که شما را به آن نزدیک می‌سازد.
می‌گویید به پاداش الهی علاقه دارید، امّا همواره کاری می‌کنید که شما را از آن دور می‌سازد.
نعمت خدا را می‌خورید و حقّ شکرش را ادا نمی‌کنید.
به شما دستور داده دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او می‌ریزید)، ادّعای دشمنی با شیطان دارید، امّا عملاً با او مخالفت نمی‌کنید.
شما عیب‌های مردم را نصب‌العین خود ساخته و عیب‌های خود را پشت سر افکنده‌اید، پس چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد، در حالی که خودتان درهای آن را بسته‌اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمالتان را اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد.

عبداللّه بن سنان می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: « فَأَکثِر مِن الدُّعاءِ فإنَّهُ مِفتاحُ کُلّ رَحمَةٍ وَنَجاحُ کُلّ حاجَةٍ وَلا یُنالُ ما عِندَ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ إلّابالدُّعاءِ وَإنَّهُ لَیسَ بابٌ یَکثُرُ قَرعُهُ إلّایُوشَکُ أن یُفتَحَ لِصاحِبِهِ ؛ زیاد دعا کنید، زیرا دعا کلید بخشش

خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت است، نعمت‌ها و رحمت‌هایی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی‌توان به آن رسید. و بدان هر دری را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد».(1)

کسانی که حقیقت و روح دعا و آثار تربیتی روانی آن را نشناخته‌اند، ایرادهای گوناگونی به آن دارند:
گاه می‌گویند: دعا عامل تخدیر است، زیرا مردم را به جای فعّالیّت و کوشش و استفاده از وسایل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می‌فرستد و به آنها می‌آموزد که به جای تلاش، دعا کنند.
گاه می‌گویند: دعا کردن فضولی در کار خداست، خدا هر چه مصلحت بداند انجام می‌دهد. او به ما محبّت دارد، مصالح ما را بهتر از خود ما می‌داند، پس چرا مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم؟
و زمانی می‌گویند: آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده خداوند ندارد؟
کسانی که چنین ایرادهایی را مطرح می‌کنند از آثار روانی و اجتماعی و تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافلند، زیرا انسان برای تقویت اراده و برطرف کردن ناراحتی‌ها به تکیه‌گاه نیاز دارد، دعا چراغ امید را در انسان روشن می‌سازد.
مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با واکنش‌های نامطلوب روانی و اجتماعی روبه‌رو خواهند شد.
به تعبیر یکی از روان‌شناسان معروف، «فقدان نیایش در میان ملّتی برابر با سقوط آن ملّت است. اجتماعی که نیاز به نیایش را در خود کشته، معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

1- کافی، ج 2، ص 470، ح 7.

البتّه نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح نیایش کردن و بقیّه روز را همچون یک وحشی به‌سر بردن بیهوده است. باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال باتوجّه بود تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد».
(1) کسانی که برای دعا اثر تخدیری قائلند معنی دعا را نفهمیده‌اند، زیرا معنای دعا این نیست که از وسایل و علل طبیعی دست بکشیم و به جای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است بعد از آنکه نهایت کوشش خود را در استفاده از همه وسایل موجود به‌کار بستیم، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن‌بست رسیدیم به‌سراغ دعا برویم و با توجّه و اتّکاءِ بر خداوند، روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم و از الطاف بی‌دریغ آن مبدأ بزرگ مدد گیریم. بنابراین، دعا مخصوص به نارسایی‌ها و بن‌بست‌هاست، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.
«نیایش در عین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعّالیّت‌های مغزی انسان یک‌نوع شکفتگی و انبساط باطن و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می‌کند. نیایش خصایل خود را با علامات بسیار مشخّص و منحصربه‌فرد نشان می‌دهد که صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و استقبال از حوادث، اینهاست که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می‌کند و تحت این قدرت حتّی مردم عقب‌مانده و کم‌استعداد می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خود را بهتر به‌کار بندند و از آن بیشتر بهره ببرند، امّا متأسّفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقی‌اش بشناسند بسیار اندکند».(2) از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد که می‌گویند دعا بر خلاف تسلیم و رضاست روشن شد، زیرا دعا چنانکه در بالا شرح داده شد، یک‌نوع کسب قابلیّت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی‌پایان پروردگار است.

1- الکسیس کارل، انسان موجودی ناشناخته، نیایش.

2- همان.

به عبارت دیگر انسان با دعا توجّه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می‌کند. بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی برخلاف آن.
از همه گذشته، دعا نوعی عبادت و خضوع و بندگی است و انسان با دعا توجّه تازه‌ای به ذات خداوند پیدا می‌کند و چنانکه همه عبادات اثر تربیتی دارد دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.
آنان که می‌گویند دعا فضولی در کار خداست و خدا هر چه مصلحت باشد انجام می‌دهد، توجّه ندارند که مواهب الهی برحسب استعداد و لیاقت‌ها تقسیم می‌شود، هرقدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از مواهب نصیب انسان می‌شود. ازاین‌رو امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
«
انَّ عِندَ اللّهِ عَزَّ وَجَّلَ مَنزِلَةً لاتَنالُ الّا بِمَسألَةٍ
؛ در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آنها نمی‌رسد». (1)
یکی از دانشمندان می‌گوید: وقتی نیایش می‌کنیم، خود را به قوّه پایان‌ناپذیری که تمام کائنات را به‌هم پیوسته است، متّصل و مربوط می‌سازیم. (2) همو می‌گوید: امروز جدیدترین علم، یعنی روان‌پزشکی همان چیزهایی را می‌آموزد که پیامبران می‌آموختند، زیرا پزشکان روانی دریافته‌اند که دعا و نماز و داشتن ایمان محکم به دین، نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب بیم بیشتر از ناراحتی‌های ماست برطرف می‌سازد. (3)

مفهوم واقعی دعا

با توجّه به اینکه دعای مستجاب دعایی است که به مضمون «أَمَّنْ يُجِيبُ المُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»(4) هنگام اضطرار و عقیم ماندن تلاش‌ها انجام

1- کافی، ج 2، ص 466، ح 3.

2- آیین زندگی، ص 156.

3- همان، ص 152.

4- سوره نمل، آیه 62.

گیرد، روشن می‌شود که مفهوم دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد، آن‌هم از کسی که قدرتش بی‌پایان و هر امری برایش آسان است. ولی این درخواست نباید فقط بر زبانِ انسان جاری شود، بلکه از همه وجود او برخیزد و زبان در این بخش، نماینده و ترجمان تمام ذرّات وجود انسان و اعضا و جوارح اوست.
قلب و روح از طریق دعا، پیوند نزدیک با خدا پیدا کند و مانند قطره‌ای که به اقیانوس بی‌پایان می‌پیوندد، اتّصال معنوی با آن مبدأ بزرگِ قدرت یابد.
البتّه یک‌نوع دیگر از دعا داریم که حتّی در موارد قدرت و توانایی انجام می‌گیرد و آن دعایی است که نشان‌دهنده عدم استقلال قدرت ما در برابر قدرت پروردگار است. به عبارت دیگر مفهوم آن توجّه به این حقیقت است که اسباب و عوامل طبیعی هرچه دارند از ناحیه او دارند و به فرمان او هستند. اگر به دنبال دارو می‌رویم و از آن شفا می‌گیریم بدان روست که خدا آن اثر را به دارو بخشیده (این نوع دیگری از دعاست که در احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده).(1) مختصر اینکه «دعا» یک‌نوع خودآگاهی و بیداری دل و اندیشه و پیوند باطنی با مبدأ همه نیکی‌ها و خوبی‌هاست.
در سخنان حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «
لا یَقبَلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ دُعاءَ قَلبٍ لاهٍ
؛ خداوند دعای غافل‌دلان را مستجاب نمی‌کند».(2) در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام به همین مضمون می‌خوانیم: «
انَّ اللّٰهَ عزَّ وَجَلَّ لا یَستَجیبُ دُعاءً بِظَهرِ قَلبٍ ساهٍ
».(3)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 186 سوره بقره.

2- کافی، ج 2، ص 342.

3- همان.

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم

« «وَقالَ رَبُّکُمْ أُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»؛ پروردگارتان گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم».(1) در این آیه پروردگار متعال آغوش رحمتش را بر توبه‌کنندگان می‌گشاید و می‌گوید: پروردگارتان گفته است که مرا بخوانید تا دعایتان را اجابت کنم.

بسیاری از مفسّران دعا و خواندن را در اینجا به‌معنی معروفش تفسیر کرده‌اند.

جمله «أَسْتَجِبْ لَکُمْ» و نیز روایات متعدّدی که در ذیل این آیه در مورد دعا و ثواب‌های آن آمده اشاره به همین معنی است.

از این آیه چند نکته استفاده می‌شود:

1. دعاکردن محبوب خدا و خواست اوست.

2. بعد از دعا وعده اجابت داده، ولی می‌دانیم که این وعده‌ای است مشروط، نه مطلق؛ دعایی به اجابت می‌رسد که شرایط لازم در دعا و دعاکننده و مطلبی که مورد تقاضاست جمع باشد.

3. دعا یک‌نوع عبادت است، زیرا در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده.

دو دیگر اینکه در مورد کسانی که از دعا کردن ابا دارند تهدید شدیدی کرده، می‌فرماید: « «إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ»؛ کسانی که از عبادت من استکبار ورزند به‌زودی با ذلّت و خواری به دوزخ درمی‌آیند».(2)

روایات متعدّدی که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان نقل شده، اهمّیّت دعا را کاملاً روشن می‌سازد:

1- سوره غافر، آیه 60.

2- سوره غافر، آیه 60.

درحدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
الدُّعاءُ هُوَ العِبادَةُ
؛ دعا عبادت است». (1) در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یارانش پرسید: «
ما تَقولُ فی رَجُلَینِ دَخَلا المَسجِدَ جَمیعاً کانَ احَدُهُما اکثَرُ صَلاةً وَالآخَرُ دُعاءً فَأیَّهُما افضَلُ؟
قالَ: کُلٌّ حَسَنٌ
؛ چه می‌فرمایید درباره دو تن که هر دو وارد مسجد شدند یکی نماز بیشتری به‌جا آورد و دیگری دعای بیشتر، کدام‌یک از این دو افضل‌اند؟ فرمود:
هر دو خوبند». باز پرسید: «
قَد عَلِمتُ وَلکِن أیَّهُما افضَلُ؟
؛ می‌دانم هر دو خوبند، ولی کدام‌یک برترند؟» امام فرمود: «
اکثَرُهُما دُعاءً اما تَسمَعُ قَولَ اللّهِ تَعالی
«أُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ»؛ آن که بیشتر دعا کند برتر است، مگر سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید: بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم. آنان که از عبادت من استکبار ورزند به‌زودی با ذلّت و خواری به دوزخ درمی‌آیند».
سپس فرمود: «
هِیَ العِبادَةُ الکُبری
؛ دعا عبادت بزرگ است». (2) در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در جواب این سؤال که کدام برتر است فرمود: «
ما مِن شَیءٍ أفضَلُ عِندَاللّهِ مِن ان یُسألَ وَیُطلَبَ مِمّا عِندَهُ وَ ما أحَدٌ ابغَضُ الَی اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّن یَستَکبِرُ عَن عِبادَتِهِ وَلا یَسألُ ما عِندَهُ
؛ چیزی نزد خدا برتر از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد اوست بخواهند و نزد خداوند هیچ‌کس مبغوض‌تر و منفورتر از کسانی که از عبادت او تکبّر ورزند و از مواهب او تقاضا نمی‌کنند نیست». (3) در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آنها فقط دعاست. «
انَّ عِندَاللّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنزِلَةً لا تَنالُ الّا بِمَسألَةٍ وَلَو انَّ عَبداً سَدَّ فاهُ وَلَم یَسألْ لَم یُعطَ شَیئاً فَسَل تُعطَ أنَّهُ لَیسَ مِن بابِ یَقرَعُ إلّایُوشَکُ ان یَفتَحَ لِصاحِبِهِ
؛ نزد

1- مجمع‌البیان، ج 8، ص 528.

2- همان، ص 529.

3- همان.

خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی‌توان به آن رسید و اگر بنده‌ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا نکند چیزی به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود، چرا که هر دری را بکوبید و اصرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد». (1) در برخی روایات دعاکردن حتّی از تلاوت قرآن برتر شمرده شده است، چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده که فرمودند: «
الدُّعاءُ افضَلُ مِن قَراءَةِ القُرآنِ
». (2) در تحلیلی کوتاه می‌توان به عمق مفاد این احادیث رسید، زیرا دعا از یک‌سو انسان را به شناخت پروردگار (معرفت‌اللّه) که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می‌کند.

از سوی دیگر سبب می‌شود که خود را نیازمند او بداند و در برابرش خضوع کند و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختی‌ها و مجادله در آیات‌اللّه است فرود آید و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیّتی قائل نشود.

از سوی سوم نعمت‌ها را از او بداند و به او عشق ورزد و رابطه عاطفی او از این طریق با ساحت مقدّسش محکم شود.

از سوی چهارم، چون خود را نیازمند و مرهون نعمت‌های خدا می‌بیند موظّف به اطاعت فرمانش می‌شمرَد.

از سوی پنجم چون می‌داند استجابت دعایش بی‌قید و شرط نیست، بلکه خلوص نیّت و صفای دل و توبه از گناه و برآوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرایط آن است، خودسازی می‌کند و در طریق تربیت خویشتن گام برمی‌دارد.

از سوی ششم، دعا به او اعتماد به‌نفس می‌دهد، از یأس و نومیدی بازمی‌دارد، به تلاش بیشتر دعوت می‌کند. (3)

1- کافی، ج 2، ص 338.

2- مکارم الاخلاق، ص 389.

3- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 60 سوره مؤمن.

طبق روایات اسلامی دعا مخصوص مواردی است که تلاش انسان اثری نبخشد. به تعبیر دیگر آنچه انسان در توان دارد انجام دهد و بقیّه را از خدا بخواهد. بنابراین اگر انسان دعا را جانشین تلاش کند قطعاً مستجاب نخواهد شد. ازاین‌رو در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «
اربَعَةٌ لا تُستَجابُ لَهُم دَعوَةٌ: رَجُلٌ جالِسٌ فی بَیتِهِ یَقولُ اللّهُمَّ ارزُقنی فَیُقالُ لَهُ الَم آمُرکَ بِالطَّلَبِ؟ وَرَجُلٌ کانَت لَهُ امرَأةٌ فَدَعا عَلَیها فَیُقالُ لَهُ ألَم اجعَل امرَها الَیکَ؟ وَرَجُلٌ کانَ لَهُ مالٌ فَأفسَدَهُ فَیَقولُ اللّهُمَّ ارزُقنی فَیُقالُ لَه الَم آمُرکَ بِالإقتِصادِ؟ الَم آمُرْکَ بِالإصلاحِ؟ وَرَجُلٌ کانَ لَهُ مالٌ فإدانَهُ بِغَیرِ بَیِّنَةٍ فَیُقالُ لَه ألَم آمُرکَ بِالشَّهادَةِ؟
؛ چهار گروهند که دعایشان مستجاب نمی‌شود: 1. کسی که در خانه خود نشسته و می‌گوید خداوندا، مرا روزی ده، به او گفته می‌شود آیا به تو دستور تلاش ندادم؟ 2. و کسی که همسری دارد (که دائماً او را می‌آزارَد) و او دعا می‌کند که از دستش خلاص شود، به او گفته می‌شود مگر حقّ طلاق را به تو ندادم؟ 3. و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده می‌گوید خداوندا، به من روزی مرحمت کن، به او گفته می‌شود مگر دستور اقتصاد و میانه‌روی به تو ندادم؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم؟ 4. و کسی که مالی داشته و بدون شاهد به دیگری وام داده (امّا وام‌گیرنده منکر است)، او دعا می‌کند خداوندا، قلبش را نرم کن و وادار به ادای دَین فرما، به او گفته می‌شود مگر به تو دستور ندادم هنگام وام‌دادن شاهد بگیر». (1). روشن است که در تمام این موارد انسان تلاش و تدبیر لازم را به‌خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترک تلاش، دعای او مستجاب نخواهد شد.
و از اینجا یکی از علل عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می‌شود، زیرا

1- اصول کافی، ج 2، ص 511، ح 2.

گروهی از مردم می‌خواهند دست از تلاش بردارند و به دعا پناه برند، چنین دعاهایی مستجاب نمی‌شود؛ این یک سنّت الهی است.
البتّه عدم استجابت برخی دعاها علل دیگری نیز دارد، از جمله اینکه بسیار می‌شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشتباه می‌افتد، گاه با تمام وجود مطلبی را از خدا می‌خواهد که به صلاح او نیست، حتّی ممکن است خود او بعداً به چنین امری واقف بشود. این به این می‌ماند که گاهی بیمار غذای رنگینی از پرستار خود می‌طلبد که اگر به خواست او عمل شود بیماریش شدّت می‌گیرد یا حتّی جانش به خطر می‌افتد. در چنین موارد خداوند مهربان دعا را مستجاب نمی‌کند و برای آخرت او دخیره می‌سازد.
به علاوه استحابت دعا شرایطی دارد که در آیات و روایات اسلامی آمده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
الدُّعاءُ مِفتاحُ الرَّحمَةِ وَمِصباحُ الظُّلمَةِ
؛ دعا کلید رحمت و چراغ تاریکی است».(1) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
الدُّعاءُ سِلاحُ المُؤمِنِ وَعَمُودُ الدّینِ وَنُورُ السَّماواتِ وَالأرضِ
؛ دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین است».(2) در حدیثی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
إدفَعوا أمواجَ البَلاءِ بالدُّعاءِ
؛ با دعا موج‌های بلا را (از خود) دفع کنید».(3) در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «
مَن تَخَوَّفَ (مِن) بَلاءٍ یُصیبُهُ فَتَقَدَّمَ فیهِ بِالدُّعاءِ لَم یُرِهِ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذلِکَ البَلاءَ أبَداً
؛ هر که می‌ترسد بلایی به او برسد، اگر پیش از هر

1- مستدرک الوسائل، ج 5، ص 167، ح 5576.

2- مکارم الاخلاق، ص 268.

3- بحارالانوار، ج 93، ص 301.

چیز دعا کند، هرگز خداوند آن بلا را به او نشان نخواهد داد».(1) و در حدیث دیگری فرمود: «
انَّ الدُّعاءَ أنفَذُ مِن السّلاحِ الحَدیدِ
؛ دعا از سلاح آهنین بُرندِه‌تر است».(2) و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «
لا یَرُدُّ القَضاءَ الّا الدُّعاءُ
؛ تنها دعاست که قضا را رد می‌کند».(3) و در حدیث دیگری فرمود: «
ما مِن شَیءٍ أکرَمُ عَلَی اللّهِ تَعالی مِن الدُّعاءِ
؛ چیزی نزد خدا گرامی‌تر از دعا نیست».(4)

1- بحارالانوار، ج 93، ص 297، ح 23.

2- فلاح السائل، ص 28.

3- مکارم الاخلاق، ص 268.

4- همان.

اشاره

2

یا اباذَر، عَلی العاقِلِ ما لَم یَکُن مَغلُوباً عَلی عَقلِهِ ان یَکُونَ لَهُ اربَعُ ساعاتٍ: ساعَةٌ یُناجی فیها رَبَّهُ عَزَّ وَجلَّ وَ ساعَةٌ یُحاسِبُ فیها نَفسَهُ وَ ساعَةٌ یَتَفَکَّرُ ما صَنَعَ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ الَیهِ وَ ساعَةٌ یَخلُو فیها بِحَظّ نَفسِهِ مِن الحَلالِ فَانَّ هذِهِ السّاعَةَ عَونٌ لِتِلکَ السّاعاتِ.

ای ابوذر، بر عاقل است که اوقات خود را به چهار بخش تقسیم کند: ساعتی به مناجات با خدایش بپردازد و ساعتی اعمالش را محاسبه کند و ساعتی در آفریده‌های خداوند به او (نعمت‌هایی را که خداوند به او داده است) بیندیشد و ساعتی نفسش را از حلال بهره‌مند گردانَد که این ساعت یار و کمک آن سه ساعت دیگر است.

بحارالانوار، ج 77، ص 72

نور هدایت

در مورد تقسیم‌بندی اوقات شبانه‌روز روایات مختلفی وارد شده که با هم تفاوت‌هایی دارند. در برخی روایات اوقات به سه بخش و در برخی از جمله روایت مورد بحث به چهار بخش تقسیم شده است.

البتّه می‌توان هر دو روایت را چنین جمع کرد که بگوییم هر دو صورت جایز است، ولی من فکر می‌کنم چون ابوذر فرد ممتازی بوده، حضرت دستوری دقیق به او داده و آن این است که «

عَلَی العاقِلِ ما لَم یَکُن مَغلُوباً

» روایت تأکید بر عاقل

بودن انسان کرده، یعنی انسان که واقعیّات را درک می‌کند و آدمی که شهواتش بر او غلبه نمی‌کند، زیرا هر که شهواتش بر او غلبه کند خود دارای نوعی جنون است.
خلاصه چنین آدمی باید اوقات شبانه‌روز را به چهار بخش تقسیم کند:
1. ساعتی برای مناجات با خداوند.
2. ساعتی برای محاسبه نفس. یعنی در بخشی از شبانه‌روز فکر کند که در چه مرحله‌ای است. بیندیشد که سال گذشته در چه مرحله‌ای از ایمان و اخلاق بوده‌ام و امسال چگونه‌ام؟ آیا در این بازار تجارت (دنیا) سود برده‌ام یا زیان کرده‌ام و یا در حالت رکود بوده‌ام؟ آیا کاری که باعث جلب رضایت الهی باشد از من سرزده است؟ آیا زندگی تکراری را ادامه داده‌ام یا برنامه و راه تازه‌ای به‌سوی خدا گشوده‌ام؟ آیا گرهی از مشکل مردم باز کرده‌ام؟ و هزاران اگر دیگر. خلاصه همان‌گونه که تاجر همه روزه تجارتش را محاسبه می‌کند، کسانی که دقیق‌اند برای محاسبه نفسشان هم وقت می‌گذارند و کارهای شبانه‌روزشان را محاسبه می‌کنند.
3. ساعتی را برای تفکّر و اندیشیدن بگذارد.
امّا اینکه درباره چه چیزی تفکّر کند، در مورد چیزی که حسّ شکرگزاری را در انسان تقویت و تحریک می‌کند. یعنی در نعمت‌های خدادادی بیندیشد.
بزرگ‌ترین نعمت ایمان، اسلام، ولایت اهل‌بیت علیهم السلام، معرفت‌اللّه، سلامت، توفیق برای طاعت و علم است. همه اینها از نعمت‌های بزرگ الهی است که باید انسان درباره آنها بیندیشد. انسان تا زمانی که اینها را دارد قدر آنها را نمی‌داند امّا همین که یکی از آنها را از دست داد قدر آن را می‌فهمد یا درک می‌کند که چکاره است یا چکاره بوده، آن‌هم تفکّری که هر لحظه‌اش معادل یک سال عبادت است و ممکن است سرنوشت انسان را عوض کند. بهترین نمونه‌اش داستان حُرّ است که با چند دقیقه فکر به‌کلّی سرنوشت خود را عوض کرد.

برخی نعمت‌ها اگر از انسان سلب نشود در تمام عمر هم متوجّه نمی‌شود که این چه نعمتی بود. مثلًا دریچه‌ها و روزنه‌های بسیار کوچکی که در گوشه چشم انسان است. در چشم انسان دو روزنه یکی در بالا و یکی در پایین است. آنکه در بالاست همان چشمه‌های اشک است و روزنه پایین، فاضلابی است که آب‌های زاید از آن به بینی می‌ریزد و آن را مرطوب می‌کند واز آنجا به حلق می‌ریزد که اگر چشم، این چشمه آبش بخشکد به‌زودی بینایی‌اش را از دست خواهد داد، زیرا از جمله جاهایی که باید مثل زبان همیشه مرطوب باشد چشم است. برای همین است که در آن غدّه‌ای به نام غدّه اشک است که شاید اگر انسان این نعمت را از دست ندهد، در تمام عمرش هم متوجّه آن نشود که این روزنه‌ها چیست و چه نقشی دارند.
اگر این روزنه‌ها خشک شود سطح چشم انسان خشک می‌شود، وقتی پلک‌هایش به هم می‌خورَد مثل این است که پارچه زبر و خشنی را بر چشم انسان بسایند و انسان درد شدیدی احساس می‌کند و به‌تدریج صفحه چشم از بین می‌رود که اگر این آب بیش از اندازه بیاید، به‌طوری که آن روزنه نتواند آن را تخلیه و بیرون بریزد، اشک روی صورت دائماً جاری است و باید همیشه دستمالی در دستش باشد. این چیز کوچکی است که اغلب مردم خبر ندارند که چنین روزنه‌ای در چشم است.
انسان ساعتی را باید درباره نعمت‌های عقلانی، جسمانی، مادّی، معنوی، آبرو، حیثیّت، امنیّت تفکّر کند که همین موجب می‌شود حرکتی در وجودش برای شکرگزاری خداوند پیدا شود. حضرت فرمود: ای ابوذر، ساعتی از شبانه‌روز را برای این امور بگذار.
مثلًا خوب است انسان وقتی نمازش تمام می‌شود به جای تعقیبات، لحظاتی را در آفرینش خداوند و نعمت‌های الهی بیندیشد که همین به انسان روح و حیات می‌دهد.

در حدیثی امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «
عَلَیکُم بالفِکرِ فإنَّهُ حَیاةُ قَلبِ البَصیرِ وَمَفاتیحُ ابوابِ الحِکمَةِ
؛ بر شما باد به اندیشیدن، زیرا اندیشه باعث زنده‌دلیِ شخص بینا و کلید درهای حکمت است».(1) در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «
أفضَلُ العِبادَةِ ادمانُ التَّفَکُّرِ فی اللّهِ وَفی قُدرَتِهِ
؛ بهترین عبادت‌ها اندیشه دائم درباره خدا و قدرت اوست».(2) در حدیث دیگری فرمود: «
کانَ أکثَرُ عِبادَةِ ابی‌ذَرّ التَّفَکُّرُ وَالإعتِبارُ
؛ بیشترین عبادت ابوذر اندیشیدن و عبرت گرفتن بود».(3) و در حدیث دیگری فرمود: «
التَّفَکُّرُ یَدعُو الَی البِرِّ وَالعَمَلِ بِهِ
؛ اندیشیدن آدمی را به نیکی و عمل بر طبق آن فرا می‌خوانَد».(4) در حدیثی علی علیه السلام فرمود: «
فِکرُ ساعَةٍ قَصیرَةٍ خَیرٌ مِن عِبادَةٍ طَویلَةٍ
؛ لحظه‌ای اندیشیدن، از روزگاری دراز به عبادت پرداختن بهتر است».(5)
و در حدیث دیگری فرمود: «
مَن تَفَکَّرَ اعتَبَرَ وَ مَن اعتَبَرَ اعتَزَلَ وَ مَن اعتَزَلَ سَلِمَ
؛ هر که اندیشه کند پند گیرد و هر که پند گرفت (از زشتی‌ها) کناره گیرد و هر که کناره گرفت سالم مانَد».(6) 4. ساعتی که نفسش از حلال بهره ببَرد. این تعبیر ممکن است دو معنی داشته باشد: یا مقصود مرمّت معاش است، زیرا در این فراز از حدیث امرار معاش ذکر نشده، یا اشاره به تفریحات سالم است.
انسان مانند ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از او کار بکشند، بلکه روح

1- بحار الانوار، ج 78، ص 115.

2- همان، ج 71، ص 321.

3- همان، ج 22، ص 431.

4- وسائل الشیعه، ج 11، ص 153.

5- غرر الحكم، ج 2، ص 58.

6- تحف العقول، ص 89.

و روانی دارد که همچون جسمش خسته می‌شود، چنانکه جسم به استراحت و خواب نیاز دارد، روح و روان نیز به سرگرمی و تفریح سالم نیاز دارد.
تجربه نشان داده که اگر انسان به کار یکنواخت ادامه دهد بازده کارش بر اثر کمبود نشاط تدریجاً پایین می‌آید، امّا پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم چنان نشاط کار در او ایجاد می‌شود که کمّیّت و کیفیّت کار هر دو فزونی می‌یابند و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح می‌شود کمک به ساعات کار است.
در روایات اسلامی این واقعیّت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است آنجا که علی علیه السلام می‌فرماید: «
لِلمُؤمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ: فَساعَةٌ یُناجی فیها رَبَّهُ وَساعَةٌ یُرِمُّ مَعاشَهُ وَساعَةٌ یُخَلّی بَینَ نَفسِهِ وَبَینَ لَذَّتِها فیما یَحِلُّ وَیَجمُلُ
؛ زندگی مؤمن بر سه بخش است: بخشی به معنویات می‌پردازد و با پروردگارش مناجات می‌کند، بخشی به فکر تأمین معاش است و بخشی را به این تخصیص می‌دهد که در برابر لذّاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد».(1) جالب اینکه در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است: «
وَذلِکَ عَونٌ عَلی سائِرِ السّاعاتِ
؛ و این سرگرمی و تفریح سالم کمک است به سایر برنامه‌ها».
به گفته برخی تفریح و سرگرمی همچون سرویس و روغنکاری کردن چرخ‌های ماشین است. این ماشین برای یک ساعت متوقّف می‌شود، ولی قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می‌کند که چند برابر آن را جبران خواهد کرد. به علاوه بر عمر ماشین می‌افزاید.
امّا مهم این است که سرگرمی و تفریح سالم باشد، وگرنه نه‌تنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه بر مشکل‌ها می‌افزاید. بسا تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می‌کوبد که قدرت کار و فعّالیّت را تا مدّتی از او می‌گیرد یا لااقل بازده کار او را به حدّاقل می‌رسانَد.
این نکته نیز قابل توجّه است که در اسلام تا آنجا به موضوع تفریح سالم

1- نهج البلاغه، حکمت 390.

ص: 454
اهمّیّت داده شده است که یک سلسله مسابقات یا حتّی شرطبندی را در اسلام اجازه داده و تاریخ می‌گوید که بخشی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و با داوری و نظارت او انجام می‌گرفت. حتّی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می‌گذاشت.
در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «
انَّ النَّبیَّ صلی الله علیه و آله اجری الإبِلَ مُقبِلَةً مِن تَبُوکَ فَسَبَقَتِ‌العَضباءُ وَعَلَیها اسامَةُ فَجَعَلَ النّاسُ یَقولونَ سَبَقَ رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَرَسولُ اللّهِ یَقولُ سَبَقَ اسامَةُ
؛ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از تبوک برمی‌گشت میان یاران خود مسابقه سواری برگزار کرد. اسامه که بر شتر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله به نام عضبا سوار بود از همه پیشی گرفت، مردم برای اینکه شتر از آنِ پیامبر بود فریاد زدند رسول خدا پیشی گرفت و پیامبر فرمود اسامه پیشی گرفت و برنده شد».
نکته دیگر اینکه در قرآن آمده است که برادران یوسف از علاقه انسان خصوصاً نوجوان به گردش و تفریح، برای رسیدن به هدفشان سوءِاستفاده کردند. در دنیای امروز نیز دست‌های مرموز دشمنان حق و عدالت از ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوءِاستفاده فراوان می‌کنند، لذا باید به‌هوش بود که ابرقدرت‌های گرگ‌صفت در لباس ورزش و تفریح نقشه‌های شوم خود را میان جوانان، به‌نام ورزش و مسابقات منطقه‌ای یا جهانی اجرا نکنند.
فراموش نمی‌کنیم در عصر طاغوت وقتی می‌خواستند به اهداف پلید خود دست یابند و سرمایه‌ها و منابع مهمّ کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می‌دادند و مردم را چنان به این بازی‌ها سرگرم می‌ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آنها جریان دارد بپردازند.
حضرت در ادامه سخنانشان بلافاصله می‌فرماید: این یک هدف اصیل نیست، بلکه هدفی مقدّماتی و آلی است. یعنی این ساعت برای این است که آرامش

روحی پیدا کند و بتواند آن سه ساعت دیگر را درست انجام دهد.
راستی اگر چنانکه حضرت رسول در اینجا به ابوذر غفاری فرمود، همه ما این برنامه را در شبانه‌روز داشته باشیم، یعنی بر مبنای واقعی با خدا راز و نیاز کنیم، عبادت‌ها را با حضور قلب بجا آوریم، به درجات بالای انسانی می‌رسیم و خیر دنیا و آخرت نصیب ما می‌شود.

اشاره

3
یا اباذَر، ایّاکَ وَالتَّسویفَ بِاَمَلِکَ فإنَّکَ بِیَومِکَ وَلَستَ بِما بَعدَهُ فإن یَکُن لَکَ غَدٌ فَکُن فی‌الغَدِ کَما کُنتَ فی‌الیَومِ وَان لَم یَکُن غَدٌ لَکَ لَن تَندَمَ عَلی ما فَرَّطتَ فی‌الیَومِ.
ای ابوذر، برحذر باش از تسویف (و کار امروز را به فردا مینداز) تو به امروز تعلّق داری و اگر فردایی بود کار فردا را انجام بده و اگر فردایی نبود هرگز پشیمانی ندارد.
بحارالانوار، ج 77، ص 75

نور هدایت
دستوری که در این بخش از حدیث بیان شده هم برای دنیای انسان است و هم برای آخرت. یعنی حتّی اگر انسان مادّی مسلک باشد و به خدا عقیده نداشته باشد، باید برای پیشرفت و موفّقیّتش به این دستور عمل کند. حضرت می‌فرماید: ای ابوذر، تسویف و تأخیر انداختن کار را رها کن و کار امروز را به فردا مینداز، برای اینکه تو متعلّق به امروز هستی نه فردا، تو امروز وظیفه‌ات را انجام بده و اگر فردایی بود فردا هم مثل امروز عمل کن و اگر فردایی نبود پشیمان نخواهی شد.
در اینجا حصر عقلی است یعنی از دو راه خارج نیست: یا فردایی هست یا فردایی نیست.

ص: 457
اگر فردایی باشد کار فردا را انجام بده و امروز کار امروز را و اگر فردایی نبود پشیمانی ندارد لااقل کار امروز را انجام داده‌ای. یکی از تسویلات نفس یا شیطان یا هر دو، عاملی است به نام «تسویف».

الف) گاه انسان نمی‌خواهد بگوید که من کار نمی‌کنم، امّا قلبش هم راضی نیست که ترک کند و در عین حال در عمق دلش این است که آن کار را نکند.
ب) گاهی عامل تنبلی است.
ج) گاهی ترس است.
همه اینها سبب می‌شود که پدیده‌ای به نام «تسویف» (یعنی امروز و فردا کردن) پیدا شود. یعنی گاهی مرد عمل نیست و وجدانش هم قانع نمی‌شود که بگوید مرد عمل نیستم، لذا به پدیده تسویف پناه می‌بَرد.
یا مرد ترسویی است ولی نمی‌خواهد بگوید می‌ترسم لذا به تسویف پناه می‌بَرد.
خلاصه تسویف پوششی است برای نقطه‌ضعف‌های مختلف انسان که روی همه آنها پرده می‌کشد و خودش را فریب می‌دهد که من مرد عملم، امّا امروز دیر نمی‌شود و فردا انجام می‌دهم.
فی‌المثل کسی که اهل شهوت و هوی‌و هوس است وقتی او را نصیحت می‌کنند که توبه کند تحت تأثیر قرار می‌گیرد، ولی خودش را فریب می‌دهد و می‌گوید توبه می‌کنم! امّا توبه را به امروز و فردا می‌اندازد.
بنابراین یکی از پدیده‌های خطرناک روانی انسان و به عبارت دیگر از جمله تسویلات شیطان و نفس که بسیار خطرناک است، موضوع تسویف است که هم دنیای انسان را خراب می‌کند و هم آخرت انسان را، زیرا هر کار خوبی را به او پیشنهاد کنی می‌گوید إن شاء اللّٰه در آینده، یا وقتی به او می‌گوییم فلان‌کار بد را ترک کن می‌گوید إن شاءاللّه در آینده ترک می‌کنم، امّا همین طور ادامه می‌دهد

و معلوم نیست این آینده کی می‌رسد.
این تعبیری است که حضرت رسول در این حدیث فرموده «
فإنَّکَ بِیَومِکَ
؛ تو متعلّق به امروز هستی نه فردا». به قول یکی از نویسندگان معروف، اصلًا فردا وجود ندارد، چون فردا هم که آمد می‌شود امروز. تو امروز وظیفه امروز را داری نه وظیفه فردا. پناه بر خدا، اگر امروز گناه کردی همین امروز توبه کن.
هم امروز از پشت بارت بیفکن‌میفکن به فردا مر این داوری را
اگر امروز می‌خواهی تحصیل کمال کنی از همین امروز دست به کار شو. می‌خواهی مطالعه کنی، قلم به‌دست بگیری، هر کاری که می‌خواهی بکنی از همین حالا مشغول شو، یا حدّاقل مرحله‌ای از آن را امروز انجام بده، چرا که شیطان انسان را فریب می‌دهد و به او القا می‌کند که تو آدم خوبی هستی، امروز دیر نمی‌شود.
حتّی گاهی انسان به عملش آب و رنگ مذهبی می‌دهد می‌گوید: عجله کار شیطان است. با این سخن می‌خواهد از زیر مسؤولیّت فرار کند و به آن رنگ مذهبی می‌دهد که چرا توکّل نداری؟ چرا شتابزده هستی؟ چرا صبری نداری؟
و هزاران چرا می‌آورد تا ضعف خود را در پوششی از صفات مثبت بپوشاند.
یکی از نکته‌های مهم این است که لغزش از جاهای ساده شروع می‌شود. یک بار که انسان می‌لغزد، بار دوم و سوم هم می‌لغزد و کم‌کم برایش عادت می‌شود و همین به انحراف می‌انجامد و سرانجام این انحراف به سقوط عظیمی منجر می‌شود که انسان را نابود می‌کند. اگر همان لحظه اوّل که دچار لغزش شد آن را مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار می‌داد و به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کرد و لغزشش را اصلاح می‌کرد به انحراف کشیده نمی‌شد.
برخی تعجّب می‌کنند که روز قیامت چگونه همه‌چیز علیه انسان شهادت می‌دهد. در دنیا انسان می‌بیند که سی سال اعمالش را در نیم ساعت بیان می‌کند.
یعنی اگر لحظه‌ای به فکر فرو رود و درباره اعمالش بیندیشد می‌بیند که همه اعمال و رفتار گذشته‌اش در مقابل چشمانش رژه می‌رود. حال باید باور کند که

قیامتی در کار است ووقتی انسان وارد آن دادگاه شد شاید به جای یک‌بار صدها بار اعتراف می‌کند (این دادگاه دنیا در مقابل دادگاه قیامت مقام بسیار پایین‌تری دارد).
اگر مسائل بررسی شوند می‌بینیم که دارای چند بُعد هستند: سیاسی، اجتماعی، اخلاقی. پس چرا فقط به بُعد سیاسی مسائل نظر می‌کنید که البتّه آن‌هم لازم است. باید به بُعد اخلاقی نیز نگریست، چون می‌توان پند گرفت. زمانی که انسانی پیر و ناتوان شد می‌فهمد که نعمت جوانی چه نعمتی بوده و چه ارزان آن را از دست داده است. یکی از علما را دیدم به او گفتم حالتان چطور است؟ جمله عجیبی در پاسخ من گفت به این مضمون که نه اهل این دنیایم و نه اهل آن دنیا و ظاهراً هم زنده هستم.
دوران پیری کاری با انسان می‌کند که نمی‌تواند تصمیم درستی بگیرد، اگر هم تصمیم بگیرد سودی ندارد. یکی از دعاهای انسان باید این باشد که خدایا ما را از ذلّت پیری حفظ کن.
از یکی از مراجع تقلید نقل کردند که وقتی پیر و ناتوان شده بود- به شوخی یا جدّی- نفرین می‌کرد می‌گفت تویی که به من دعا می‌کردی خدا پیرت کند، حالا بیا ببین که الان چه شده‌ام!
وقتی انسان همه نیروهایش را از دست داد دیگر نمی‌تواند کاری بکند. الان که جوان هستید و توانایی دارید می‌توانید انجام دهید. تمام علمای بزرگ بار علمی خود را در دوران جوانی بسته‌اند. مرحوم آیةاللّٰه العظمی بروجردی رحمه الله نوشته‌هایی را که در هشتاد سالگی روی منبر می‌خواند شاید آنها را در چهل سالگی آماده کرده بود. انسان وقتی به هشتاد سالگی رسید دیگر کاری نمی‌تواند بکند. سرمایه‌هایی که قبلًا اندوخته‌اید دور شما می‌چرخد، لذا مراقب باشید تسویف مانع کار شما نشود، زیرا در این صورت انسان نه در دنیا و نه در آخرت به جایی نمی‌رسد. امید است این کلام حضرت به ابوذر غفاری را نصب‌العین خود قرار دهیم و در کارها امروز و فردا نکنیم.

عواقب سخن بدون علم

اشاره

4

يا أباذَر، إذا سُئِلتَ عَن عِلمٍ لا تَعلَمُهُ فَقُل لا أعلَمُهُ تَنجُ مِن تَبِعَتِهِ وَلا تُفتِ بِما لا عِلمَ لَکَ بِهِ تَنجُ مِن عَذابِ اللّهِ يَومَ القِيامَةِ.

ای اباذر، اگر چیزی از تو بپرسند که آن را ندانی، بگو نمی‌دانم. در این صورت از عواقب آن نجات می‌یابی و به چیزی که نمی‌دانی فتوا نده که از عذاب قیامت نجات یابی.

بحارالانوار، ج 77، ص 76

نور هدایت

از جمله کارهایی که عمومیّت دارد و شاید دامنگیر بسیاری از مردم باشد این است که اگر پرسشی از آنها کنند و پاسخ آن را ندانند خجالت می‌کشند بگویند نمی‌دانیم، لذا پاسخی می‌دهند که روی آن مطالعه‌ای صورت نگرفته و در نتیجه غلط از کار در می‌آید. چنین سخنی که از روی عدم آگاهی و بی‌حساب و کتاب گفته شده است، هم عواقب و تبعات دنیوی دارد و هم عواقب اخروی.

نکته مهمّی را به شما طلّاب یادآور می‌شوم که وقتی لباس روحانیّت پوشیدیم و عِمامه بر سر گذاشتیم مفهومش این نیست که عِلم کل یا استاد کلّ فی‌الکلّ هستیم، چنین نیست، زیرا بسیاری از چیزهاست که انسان نمی‌داند.

علما، مراجع، مجتهدان و متفکّران، آن‌هم با هفتاد یا هشتاد سال مطالعه و تدریس، بسیاری از مسائل را نمی‌دانند و اگر از آنها بپرسند می‌گویند مطالعه

می‌کنیم و بعد جواب می‌دهیم. بنابراین، کاری نکنیم که هم برای خودمان و هم برای مردم، این ذهنیّت پیدا شود که ما همه چیز را می‌دانیم. به قول آن دانشمند، همه چیز را همگان دانند و همگان هم هنوز از مادر متولّد نشده‌اند. علاوه بر این همه چیز را همگان هم نمی‌دانند، چون اگر تمام علوم بشر را روی هم جمع کنیم باز همگان همه چیز را نمی‌دانند و این یک واقعیّت انکارناپذیر است. من برخی مسائل را از آنها می‌پرسیدم می‌گفتند باید فکر کنیم، مطالعه می‌کنیم. خلاصه سخن بدون علم و آگاهی عواقب خطرناکی هم در دنیا دارد و هم در آخرت که گریبان انسان را می‌گیرد.

اگر در امور مادّی از انسان سؤالی کنند و بدون علم و آگاهی جواب دهد به خودش و دیگران زیان مادّی می‌رسانَد. و اگر در امور معنوی باشد زیان معنوی به مردم می‌رساند. هر ضربه‌ای که به جامعه وارد شود به فرد هم وارد می‌شود.
فی‌المثل اگر عالمی فتوای نادرستی بدهد که به سبب آن ضرر و زیانی دامنگیر کسی گردد، خسارت به او خسارت به کلّ جامعه است و این باعث می‌شود که عواقب دنیوی هم داشته باشد، زیرا گاهی فقیه و مجتهد ضامن خسارات مادّی هم می‌شود. مثلًا اگر کسی از من به‌عنوان یک مرجع تقلید بپرسد که من گوسفند را چنین سر بریدم حلال است یا حرام؟ من در پاسخ بگویم حرام است و باید دور ریخته شود، این را من علی‌القاعده ضامن هستم، چون اگر واقعاً حرام نباشد و من فتوا به حرمت بدهم، یا اگر طرز ذبح کردن را گفته باشم و غلط بوده، که اگر جاهل مقصّر باشد نه جاهل قاصر، چون بی‌مطالعه و دقّت سخنی گفته و باعث شده است گوسفند حرام شود، در اینجا اگر فتوای قطعی به ضمان مجتهد ندهیم، دست‌کم احتیاط وجوبی دارد. چنانکه در رأی قاضی گفته‌اند اگر قاضی رأی داد که بیگناهی اعدام شود، اگر جاهل مقصّر است که باید طبق قانون اسلام با او رفتار

شود و اگر جاهل قاصر است و خطا کرده، به دلیل آنکه مصون نیست از بیت‌المال مسلمانان باید دیه خطایش را بپردازند، مجتهد هم مانند قاضی است.

عواقب اخروی

این کار عواقب و تبعاتی هم در آخرت انسان دارد. مثلًا اگر شما در مجلس وعظ و خطابه روی منبر، فتوای خلافی را نقل کنید و در نقل آن مقصّر باشید، وقتی می‌توانید از عواقبش در امان باشید که تمام کسانی را که پای منبر بوده‌اند ببینید و اشتباهی را که کرده‌اید جبران کنید. حال من چگونه مستمعین را شماره و آنها را پیدا کنم تا یک حکم خلاف الهی را که گفته‌ام تصحیح کنم؟ این کار بسیار دشواری است. بنابراین باید با دقّت سخن گفت و در اصول و فروع دین و احکام اسلام باید دقّت فراوان به‌خرج داد. حتّی اگر در جایی یقین دارید باز فوراً جواب ندهید، ابتدا مطالعه کنید و بعد جواب بدهید.

انسان در این‌گونه موارد باید بترسد که واقعاً ترس هم دارد، زیرا این کار از خطرهای بسیار بزرگی است که جامعه را تهدید می‌کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «

لا تَقُل ما لا تَعلَمُ فإنَّ اللّهَ فَرَضَ عَلی جَوارِحِکَ کُلّها فَرائِضَ یَحتَجُّ بها عَلَیکَ یَومَ القِیامَةِ

؛ آنچه را نمی‌دانی مگوی، زیرا خداوند بر اعضا و جوارح تو فرایضی مقرّر داشته که روز قیامت به آنها با تو احتجاج خواهد کرد».(1) این برنامه اسلام است، امّا می‌بینیم که عدّه‌ای چقدر با جرأت فتوا می‌دهند و خود را در همه مسائل اسلامی (اصول و فروع و اقتصاد و سیاست) صاحبنظر دانسته و قضاوت می‌کنند. این برای جامعه بسیار خطرناک است که تخصّص در مسائل دینی از آن حذف شود. چگونه است که در مسائل طبّی غیر طبیب حق ندارد نسخه بدهد و این قابل تعقیب است، امّا وقتی در مسائل دینی نسخه‌های زیادی صادر می‌شود و هر کسی اظهار نظر می‌کند قابل تعقیب نیست؟

1- نهج‌البلاغه، حکمت 382.

لذا باید هر مسأله‌ای را برای اهلش بگذارند. مسائل فقهی را برای مراجع و مجتهدان و حوزه‌های علمیّه باید گذاشت، چون آنها اهلش هستند. مسائل دینی چیزی نیست که هر چه به ذهن هر کسی رسید بگوید. من حساب کرده‌ام حدود پنجاه سال است که در این حوزه تدریس می‌کنم، ولی مثل آنها جرأت نمی‌کنم با آن صراحت جواب بدهم. باید پذیرفت که حساب تخصّص‌های علمی از مسائل شرعی و دینی جداست و هر کسی در قلمرو خودش فعّالیّت کند.
طب برای اطبّا، کشاورزی برای کشاورزان، فقه هم برای فقها.
بنابراین حضرت می‌فرماید: اگر از موضوعی بپرسند و پاسخ آن را ندانی صریحاً بگو نمی‌دانم که در این صورت از تبعات آن نجات پیدا می‌کنی و به چیزی که نمی‌دانی فتوا نده که از عذاب قیامت نجات یابی.

سخن‌گفتن در کلام حضرت علی علیه السلام

«لا تَقُل ما لا تَعلَمُ بَل لا تَقُل کُلَّ ما تَعلَمُ فإنَّ اللّهَ فَرَضَ عَلی جَوارِحِکَ کُلّها فَرائِضَ یَحتَجُّ بِها عَلَیکَ یَومَالقِیامَةِ

؛ آنچه را نمی‌دانی مگوی، بلکه هر آنچه را می‌دانی همه را مگوی، زیرا خداوند بر اعضا و جوارح تو فرایضی مقرّر داشته که روز قیامت به آنها با تو احتجاج خواهد کرد».(1) «

کَم مِن نَظَرَةٍ جَلَبَت حَسرَةً وَکَم مِن کَلِمَةٍ سَلَبَت نِعمَةً

؛ بسا نگاهی که موجب حسرت و بسا سخنی که موجب سلب نعمت است».(2) «

اذا تَکَلَّمتَ بِالکَلِمَةِ مَلَکَتکَ وَاذا أمْسَکتَها مَلَکتَها

؛ هرگاه سخنی گفتی تو در بند آن خواهی بود و چون ساکت مانی، سخن در بند تو خواهد بود».(3) «

لا یَزالُ الرَّجُلُ المُسلِمُ یُکتَبُ مُحسِناً مادامَ ساکِتاً فإذا تَکَلَّمَ کُتِبَ مُحسِناً أو مُسیئاً

1- نهج البلاغه، حکمت 382.

2- تحف العقول، ص 90.

3- غرر الحکم، ج 1، ص 128.

مرد مسلمان تا ساکت است نیکوکار نوشته می‌شود و چون سخن گوید یا نیکوکار یا بدکار نوشته خواهد شد». (1) «
انَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ صُورَةَ المَرأةِ فی وَجهِها وَصورَةَ الرَّجُلِ فی مَنطِقِهِ
؛ همانا خداوند سیمای زن را در صورت او نهاد، امّا سیمای مرد را در منطق و گفتارش». (2) از جمله مصداق‌های بارز و مهمّ سخن بدون علم، شایعه‌پراکنی است. از بلاهای بزرگی است که دامنگیر جوامع مختلف می‌شود و روح اجتماعی وتفاهم و همکاری را در میان آنها می‌کشد. گاه یک منافق مطلب نادرستی جعل می‌کند و آن را به دیگران می‌گوید و کسانی بدون تحقیق در نشر آن می‌کوشند و شاید شاخ و برگ‌هایی هم از خودشان به آن می‌افزایند و در نتیجه آن مقدار قابل توجّهی از نیرو وفکر و وقت مردم‌را مشغول ساخته واضطراب ونگرانی درمردم ایجاد می‌کنند.
بسا شایعات که اعتماد عمومی را متزلزل می‌سازد و افراد جامعه را در انجام دادن کارهای لازم سست و مردّد می‌کند.
گرچه اجتماعاتی که در فشار و حفقان هستند گاهی شایعه‌سازی و نشر شایعات را به‌عنوان نوعی مبارزه یا انتقامجویی تعقیب می‌کنند، ولی در اجتماعات سالم نشر شایعات زیان‌های فراوانی به‌بار می‌آورَد. اگر شایعات در مورد افراد لایق، مثبت و مفید باشد آنها را در خدمات خود دلسرد می‌کند و گاهی حیثیّت چندین ساله آنها را بر باد می‌دهد و مردم را از فواید وجود آنان محروم می‌سازد؛ به همین دلیل، اسلام قاطعانه با شایعه‌سازی مبارزه کرده و جعل دروغ و تهمت را ممنوع می‌سازد.

قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ».(3) در این آیه به یکی از

1- ثواب الاعمال، ص 178.

2- کنز الفوائد، ج 2، ص 14.

3- سوره اسراء، آیه 36.

مهم‌ترین اصول زندگی اجتماعی اشاره شده که نادیده گرفتن آن نتیجه‌ای جز هرج و مرج اجتماعی و از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی نخواهد داشت. اگر به‌راستی این برنامه قرآنی در جامعه انسانی و همه جوامع بشری دقیقاً اجرا شود بسیاری از نابسامانی‌ها که از شایعه‌سازی و جوسازی و قضاوت‌های عجولانه وگمان‌های بی‌اساس واخبار مشکوک و دروغ سرچشمه می‌گیرد برچیده خواهد شد. در غیر این‌صورت هرج‌ومرج در روابط اجتماعی همه‌جا را فرا خواهد گرفت. هیچ‌کس از گمان بد دیگری در امان نخواهد بود. هیچ‌کس به دیگری اطمینان پیدا نخواهد کرد و آبرو و حیثیّت افراد همواره در مخاطره خواهد بود.
در بسیاری از آیات قرآن و روایات اسلامی درباره ظنّ و گمان تأکید شده، از جمله:
آیاتی که افراد بی‌ایمان را در پیروی از ظنّ و گمان به‌شدّت نکوهش کرده می‌فرماید: « «وَ مَا یَتَّبِعُ اکْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَایُغْنِی مِنَ‌الْحَقّ شَیْئًا»؛ بیشترشان در قضاوت‌های خود تنها از گمان پیروی می‌کنند، در حالی که گمان به هیچ روی انسان را به حق و حقیقت نمی‌رسانَد». (1) در جای دیگر پیروی از گمان در ردیف پیروی از هوای نفس قرار داده شده است: « «إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوِی الْأَنْفُسُ»؛ آنها تنها پیروی از گمان و هوای نفس می‌کنند». (2) در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «
انَّ مِن حَقیقَةِ الایمانِ أن لا یَجوزَ مَنطِقُکَ عِلمَکَ
؛ از حقیقت ایمان این است که گفتارت از علمت فزون‌تر نباشد و بیش از آنچه می‌دانی نگویی». (3) در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم که از پدرانش چنین روایت کرد: «
لَیسَ لَکَ ان تَتَکَلَّمَ بِما شِئتَ لأنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ یَقولُ: وَلا تَقفُ ما لَیسَ لَکَ بِهِ

1- سوره یونس، آیه 36.

2- سوره نجم، آیه 23.

3- وسائل الشیعه، ج 18، ص 16.

عِلْمٌ
؛ تو نمی‌توانی هر چه را می‌خواهی بگویی، زیرا خداوند متعال می‌فرماید از آنچه علم نداری پیروی نکن».(1) در حدیث دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
ایّاکُم وَالظَّنَّ فإنَّ الظَّنَّ اکذَبُ الکِذبَ
؛ از گمان بپرهیزید که گمان بدترین دروغ است».(2) کسی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: «
إنَّ لی جیراناً وَلَهُم جَوارٍ مُغَنّیاتٌ یَتَغَنَّینَ وَیَضرِبنَ بالعُودِ فَرُبَّما دَخَلتُ الخَلاءَ فَاطیلُ الجُلُوسَ استِماعاً منّی لَهُنَّ قال فقالَ أبوعبداللّه علیه السلام: لا تَفعَل فَقال الرّجُلُ: وَاللّهِ ما هو شیءٌ آتیهِ بِرِجلی إنَّما أسمَعُ بِاذُنی فقال أبوعبداللّه علیه السلام: باللّهِ تبارکَ وَتَعالی
«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُولئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»(3)
فَقالَ الرَّجُلُ کَأَنّی لَم أسمَعها فی کتابِ اللّهِ مِن عَجَمیّ وَعَرَبیّ لا جَرَمَ إنّی قَد
تَرَکتُها وَإنّی أستَغفِرُ اللّهَ
؛ همسایگانی دارم که کنیزکان خواننده‌ای دارد، می‌خوانند و می‌نوازند و من گاهی که برای قضای حاجت می‌روم نشستن خود را طولانی‌تر می‌کنم تا نغمه‌های آنان را بشنوم، در حالی که برای چنین منظوری نرفته‌ام. امام صادق علیه السلام فرمود: مگر گفتار خداوند را نشنیده‌ای که می‌فرماید: گوش و چشم و قلب همگی مسؤولند؟ گفت: گویی هرگز این آیه را از هیچ‌کس، نه عرب و نه عجم نشینده بودم و اکنون این کار را ترک می‌گویم و به درگاه خدا توبه می‌کنم».(4) در برخی منابع روایی در ذیل این روایت می‌خوانیم که امام به او دستور داد برخیز و غسل توبه کن و هرچند می‌توانی نماز بگزار، زیرا کار بسیار بدی کردی و اگر در آن حال می‌مردی مسؤولیّت تو بزرگ بود.
از این آیات و احادیث روشن می‌شود که اسلام چگونه چشم و گوش انسان را مسؤول می‌شمرَد؛ تا نبیند نگوید، تا نشنود قضاوت نکند و بدون تحقیق و علم و یقین، نه به چیزی معتقد شود، نه به عمل کند و نه به داوری برخیزد.

1- وسائل الشیعه، ج 18، ص 17.

2- همان.

3- سوره اسراء، آیه 36.

4- بحارالانوار، ج 79، ص 246.

ضایعات پیروی از حدس و گمان

پیروی از گمان و حدس و تخمین و شایعات و هر آنچه غیر از علم و یقین حاصل می‌شود، خطرهایی برای فرد و جامعه ایجاد می‌کند که هریک به‌تنهایی ضایعات بزرگی دارد، از جمله:

تکیه بر غیر علم، سرچشمه پایمال شدن حقوق افراد یا دادن حق به غیر مستحق است.

پیروی از غیر علم، آبروی افراد آبرومند را به خطر می‌اندازد و خدمتگذاران را دلسرد می‌کند.

اعتماد بر غیر علم، به بازار شایعات و شایعه‌سازان رونق می‌دهد.

پیروی از غیر علم، روحیّه تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زودباور و ساده‌اندیش بار می‌آورَد.

پیروی از غیر علم، روابط گرم و دوستانه را در خانه و بازار و همه جا به هم زده و مردم را به یکدیگر بدبین می‌سازد.

پیروی از غیر علم، استقلال فکری را از بین می‌بَرد و روح را برای پذیرش هرگونه تبلیغات مسموم آماده می‌کند.

پیروی از غیر علم، سرچشمه قضاوت‌ها و انتخاب‌های عجولانه در مورد هر کس و هر چیز است که این خود مایه انواع ناکامی‌ها و پشیمانی‌هاست.

راه مبارزه با پندارگرایی

اکنون این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان خود و جامعه را از این عادت زشت و نکبت‌بار و عواقب دردناک آن رهایی بخشید؟
در پاسخ باید به چند نکته توجّه کرد:
نخست باید عواقب دردناک این کار را از راه‌های مختلف پی‌درپی به مردم گوشزد کرد و از آنها خواست که در آثار شوم پیروی از غیر علم بیندیشند.

دیگر اینکه باید طرز تفکّر و جهان‌بینی اسلامی را در انسان‌ها زنده کرد تا بدانند خداوند در همه حال مراقب آنهاست. او شنونده و بینا و حتّی از افکار ما آگاه است «یَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ مَا تُخْفِی‌الصُّدُورِ».(1)
هر سخنی که می‌گوییم ثبت و ضبط می‌شود و هر گامی برمی‌داریم در حساب ما نوشته می‌شود و مسؤول تمام اعمال و قضاوت‌ها و اعتقادات خود هستیم.
همچنین باید سطح رشد فکری را بالا برد، زیرا پیروی از غیر علم اغلب کار عوام ساده‌لوح و ناآگاه است که با شنیدن یک شایعه بی‌اساس فوراً به آن می‌چسبند و داوری می‌کنند و آن را الگوی کار خود قرار می‌دهند.

1- سوره غافر، آیه 19.

عالم بی‌عمل

اشاره

5

یا اباذَر، یَطَّلِعُ قَومٌ مِن اهلِ الجَنَّةِ عَلی قَومٍ مِن اهلِ النّارِ فَیَقولونَ ما ادخَلَکُمُ النّارَ وَقَد دَخَلنا الجَنَّةَ بِفَضلِ تَأدیبِکُم وتَعلیمِکُم فَیَقولونَ انّا کُنّا نأمُرُ بِالخَیرِ وَلا نَفعَلُهُ.

ای ابوذر، (روز قیامت) جمعی از اهل بهشت (به جهنّم نگاه می‌کنند) جمعی از اهل علم را می‌بینند و به آنها می‌گویند ما به تعلیم و تربیت شما وارد بهشت شدیم، چرا شما اهل جهنّم شدید؟ می‌گویند: ما شما را امر می‌کردیم به کارهای درست، ولی خودمان عمل نمی‌کردیم.

بحارالانوار، ج 77، ص 76

نور هدایت

درباره عالم بی‌عمل تعبیرات تکان‌دهنده و روایات بسیاری داریم. پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا تعبیری عینی و ملموس دارند. البتّه از قرآن هم استفاده می‌شود که رابطه بهشت و جهنّم به‌کلّی بسته نمی‌شود و هر دو دسته می‌توانند از احوال هم باخبر باشند. برخی وقتی وارد بهشت می‌شوند دوستان خود را نمی‌بینند. قرآن می‌فرماید:

«فَاطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِی سَواءِالْجَحِیمِ»(1) کلمه «اطّلع» از بالا به پایین نگاه کردن است که او را در جهنّم می‌بیند تعجّب می‌کند. این رسوایی بزرگی است که شرمندگی آن از عذاب جهنّم هم بیشتر است. یعنی مقلّد یا فرد عادی، عالمی را که از او

1- سوره صافّات، آیه 55.

موعظه شنیده یا مرجعی را که از او تقلید کرده در جهنّم می‌بیند و خود او در بهشت از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند است. چقدر باعث خجالت و سرافکندگی است که آن افراد که فرع بوده‌اند از این عالم و مرجع و روحانی که اصل هدایتگر بوده است بپرسند چه چیز شما را وارد جهنّم کرد؟ آنجا دیگر کسی نمی‌تواند دروغ بگوید یا توریه کند باید راست بگوید و حق را بیان کند.
ازاین‌رو باید به فکر چاره بود که سخنان و مواعظی که می‌گوییم در خودمان اثر بگذارد و بدانچه می‌گوییم عمل کنیم و واقعاً عالم عامل باشیم.
در این زمینه تعبیرات مختلفی وارد شده که عالم بی‌عمل مانند شمعی است که خود می‌سوزد و به دیگران روشنی و گرمی می‌رسانَد، نابود می‌شود ولی خود از آن بهره‌ای نمی‌بَرد، یا چون زنبور بی‌عسل است، یا مانند کسی است که در کنار چشمه‌ای نشسته و دیگران را از آب زلال آن بهره‌مند می‌سازد امّا خود او از تشنگی جان می‌سپارد.
بنابراین بهتر است انسان توجّه کند که آیا آنچه را می‌گوید خودش عمل می‌کند؟ اگر عمل نمی‌کند بیان نکند، بلکه بکوشد و تمرین کند تا نخست خودش عامل به آن باشد و سپس برای دیگران بیان کند. این همان برنامه‌ای است که امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «
ایُّها النّاسُ انّی وَاللّهِ ما احُظُّکُم عَلی طاعَةٍ الّا اسبِقُکُم الَیها وَلا انهاکُم عَن مَعصِیَةٍ الّا اتَناها قَبلَکُم مِنها
؛ من شما را به هیچ اطاعتی دعوت نمی‌کنم، جز آنکه قبلًا خودم عمل می‌کنم و شما را از هیچ معصیتی نهی نمی‌کنم، مگر آنکه خودم قبلًا از آن معصیت متناهی می‌شوم».
نکته مهم این است که بدانیم علم خورشید زندگی است، دانش فروغ پربهای حیات است، علم شیرین‌ترین میوه‌ای است که انسان از نخستین روز پیدایی تاکنون چشیده. گاو و خر از راه نوش فربه می‌شوند، ولی آدمی از راه گوش فربه می‌گردد. اگر زندگی را مانند یک ساختمان فرض کنیم، پایه و اصل آن علم است.
امّا تمام این ارزش‌ها و آثار و قدر و قیمت‌ها برای علم و عالم هنگامی است که

در مسیر صحیح قرار داشته باشد. عالِم که ظرف علم است، اگر دارای باطن آلوده و روح پلید و کدورت قلب و ظلمت روان باشد، علمش در کجا مصرف خواهد شد؟
یک انسان شریر بی‌تربیت و یک موجود پست هنگام به دست گرفتن سلاح چه می‌کند؟ جز آدمکشی و ضربه زدن به حیات دیگران کار دیگری از او انتظار می‌رود؟
دانشمندی هم که از هدایت و صلاح و تربیت و آراستگی و صفای باطن و معنویّت دل دور باشد، با علمش همان کار را می‌کند، بلکه عالِم گمراه و دانشمند هوی‌پرست و شخص باسواد خودخواه از قاتل و ظالم بدتر و ضررش بیشتر است، بدین‌رو از بزرگان اسلام نقل شده است: «
اذا فَسَدَ العالِمُ فَسَدَ العالَمُ
؛ هرگاه دانشمند فاسد شود، جهان فاسد خواهد شد».(1) متأسّفانه در روزگار ما بیشتر دانشمندان دچار هوای نفس‌اند، هوای نفسی که مانند ریشه درخت در تمام زوایای زندگیشان ریشه دوانده و از اعمال و اخلاق و کردارشان پیداست که گویی هوای نفس برای آنان والاترین معبود و بهترین محبوب و عزیزترین معشوق است.
دولتمردان اروپا و امریکا و برخی دولتمردان آسیا و افریقا از نظر علوم مادّی دانشمندند، وکلای مجالس کشورهای متمدّن و نیمه‌متمدّن باسوادند، بسیاری از نظامیان رده‌های بالا اهل دانش‌اند، بیشتر یا تمام کشیش‌ها و خاخام‌های مسیحی و یهودی اهل علم‌اند، پاپ در واتیکان مغز متفکّر روحانیّت مسیحی است، برخی روحانیون اسلامی که با دربارها متّحدند و تکیه‌گاه تداوم بدترین حکومت‌ها در ممالک اسلامی، دارای سواد اسلامی‌اند، ولی از نظر اعمال و رفتار و اخلاق و کردار گویی بویی از انسانیّت نبرده‌اند. اینان همه با هم در شرق و غرب مجموعه‌ای هستند که جهان را در تمام ابعاد حیاتش به فساد کشیده

1- الهدی إلی دین المصطفی ج 1، ص 79.

و ظلمی نبوده که نکرده و جنایتی نبوده که مرتکب نشده‌اند و خیانتی نبوده که از آنها سرنزده، هوای نفس بر آنان به‌سختی حاکم است، علم و عواطف و احساسات و مشاعر و اخلاق و روان و قلب آنان محکوم و ابزار و عمله اوست، اینان کسانی‌اند که از قدیم در وصفشان گفته‌اند: چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا.
و سعدی درباره اینان گفته است:
تیغ دادن در کف زنگی مست‌به که افتد علم را ناکس به دست
قرآن و روایات عالِم بودن چنین هوی‌پرستان را منکر نمی‌شود، از آنان به عالم یاد کرده، ولی کمترین ارزشی برایشان قائل نیست.
بشر نمونه عالمان فاسد این زمان را به یاد ندارد. اسرائیل از هیچ جنایتی به مسلمین و بشر فروگذار نکرده است، عالمان درباری مصر و عربستان رابطه دوستی با آنان را برای دولت‌های مسلمان از نظر شرعی بی‌مانع می‌دانند.
عالمان اسیر هوی‌و هوس، جهان و بشریّت را به فساد کشیده‌اند.
قرن هیجدهم تا امروز را که در مرز ورود به قرن بیست ویکم میلادی هستیم باید به جای اینکه قرن علم و تمدّن و تکنیک و صنعت و قرن اتم و فضایل بنامیم، قرن فساد و انحطاط و قرن سقوط و شقاوت بدانیم.
بلایی که علوم ظاهر و اندیشمندان مادّی بر سر انسان در این دو قرن آورده‌اند در تاریخ حیات بشر بی‌سابقه است، در حالی که اینان می‌توانستند با این‌همه اکتشاف و اختراع، نردبانی برای رسیدن به عالَم معنا درست کنند و با پی بردن به این‌همه اسرار محیّرالعقول در عالم طبیعت، بشریّت را چنان با خدا و راه او آشنا سازند که سفره عدل و حکمت در سراسر زمین پهن شود، امّا از این‌همه علوم نتیجه عکس گرفتند و با غرور و تکبّری که پیدا کردند جهان و انسان را غرق در فساد کردند.

وقتی در موضوع جنگ‌های صلیبی با کمال دقّت و بی‌طرفی به بررسی می‌پردازیم می‌بینیم که جز ریخته شدن خون میلیون‌ها بیگناه و خرابی هزاران مسکن و مأوا و به غارت رفتن اموال میلیون‌ها مظلوم و سوختن و خاکستر شدن کاشانه و اثاث مردم محصولی نداشت. بر هیچ منطق و فلسفه الهی و اجتماعی استوار نبود و علّت آن هوی‌پرستی یک عالم مسیحی و یک پاپ خائن بود. وی ادّعا داشت تربت عیسی در دست مسلمین است و از مسلمین تعبیر به کفّار کرد و قیام مسیحیّت را که به‌اصطلاح او مؤمن بودند علیه کفّار یعنی مسلمین برای نجات تربت عیسی واجب دانست. مسیحیان هم به فتوای او و اربابان بعدی نسبت به مسلمین از هیچ جنایتی فروگذار نکردند، در حالی که می‌دانست قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمین از مریم به‌عنوان دارنده مقام عصمت و از عیسی به بهترین صورت یاد کرده و حتّی کشته شدن حضرت عیسی علیه السلام را باصراحت نفی کرده و هیچ دلیلی برای کشته شدن عیسی در اختیار مسیحیان نیست و قبری که برای او در بیت‌المقدس ادّعا می‌کنند ریشه و اصل ندارد، ولی از باب هوی‌پرستی و برای حفظ ریاست پوشالی و به دست آوردن مال و منال، تحت پوشش نجات قبر عیسی، فتوای ریخته شدن خون مسلمین و به غارت رفتن اموالشان را صادر می‌کنند. بی‌شک بازگو کردن تمام جوانب جنگ‌های صلیبی کتابی جداگانه می‌طلبد و در اینجا در آن مقام نیستیم.(1)

اساس حکومت بنی‌امیّه بر دوش عالمان هوی‌پرست

کسی پیدا نمی‌شود که بنی‌امیّه را از پلیدترین چهره‌های ننگین بشری نداند.

معاویه پایه‌گذار حکومت اموی با تکیه بر عالمان هوی‌پرست، خود را مسلمان جا زده بود و تمام جنایات خود را در پوشش فتواهای عالمان کثیف و پستی

1- تاریخ قرون وسطی، ج 2، ص 250.

همچون ثمرة بن جندب و ابوهریره تصحیح می‌کرد و به‌محض اینکه بر اثر مظالم و خیانت‌هایش مورد بازخواست مسلمین قرار می‌گرفت از آن عالمان برای تبرئه خود کمک می‌گرفت. آنها با گرفتن اندکی رشوه به‌عنوان اینکه سال‌ها در مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند احادیثی برابر با مذاق حکومت معاویه و برای پاک کردن او، از قول پیامبر صلی الله علیه و آله جعل می‌کردند و به خورد توده مردم که از خطّ تحقیق و علم جدا بودند می‌دادند و با استفاده از ایمان مردم به پیامبر چنین به مردم القا می‌کردند که کارهای معاویه بر طبق اصول اسلام و سنّت رسول خداست. و از همین راه بود که پایه‌های حکومت اموی به‌عنوان حکومت مذهبی و جانشینی رسول اکرم صلی الله علیه و آله محکم و استوار می‌شد.
بدبختی در این بود که عالمان اهل هوی برای پیشبرد امویان و عبّاسیان هم خودشان جعل حدیث می‌کردند و هم به احادیثی که اسلاف خائن آنان جعل کرده بودند تکیه می‌زدند و با پخش و شرح و ذکر آن احادیث قلّابی و دروغین، اکثریّت مردم را که خودِ آنان از اسلام بی‌اطّلاع نگاه داشته بودند، نسبت به وضع بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس تسلیم و راضی می‌کردند و اگر هم اعتراضی از سوی مردم می‌شد بلافاصله توجیه می‌کردند و از این طریق بزرگ‌ترین ضربه‌ها را در مقابل دریافت دینار و درهمی ناچیز به اسلام و انسانیّت می‌زدند.

عالمان هوی‌پرست قرن بیستم

آنان که آتش جنگ جهانی اوّل را برافروختند و میلیون‌ها انسان بیگناه را به کام آتش جنگ سوزاندند، از فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه و دانشکده بودند.
آنان که آتش جنگ جهانی دوم را شعله‌ور ساختند و نزدیک به سی میلیون انسان را در آتش خودخواهی و هوی‌و هوس خود خاکستر کردند و هزاران خانه و مدرسه و کودکستان و بیمارستان را با اهلش نابود کردند، تحصیل‌کرده‌های دانشگاه و دانشکده بودند.

آنان که از فرانسه به الجزایر رفتند و در مدّت هفت سال نزدیک به یک میلیون مسلمان را که جرمی جز طلب آزادی از شرّ استعمار نداشتند کشتند و هزاران مرد و زن را در زندان‌ها انواع شکنجه‌ها کردند، پایان‌نامه‌های تحصیلی خود را از دانشگاه‌های فرانسه متمدّن و آزادیخواه و مبتکر منشور آزادی و حقوق بشر گرفته بودند.
آنان که از انگلستان برای غارت کشورهای آسیایی و افریقایی و امریکای لاتین رخت سفر می‌بستند و محرومان و مستضعفان را به جرم آزادیخواهی قطعه‌قطعه می‌کردند همه از دانشمندان اقتصاد، روان‌شناسی، سیاست و علوم دیگر بودند.
قاتلان «امیرکبیر» ها، «سیّدجمال‌الدین» ها، «لومبو» ها و هزاران دلسوزی که برای نجات ملّت‌های خود قیام کرده بودند، با کمال تأسّف از دانشمندان علوم مادّی و تجربی بودند.
جنایات هولناک و غارتگری وحشتناک و ستمگری‌ها و بیدادگری‌های خطرناک این فارغ‌التحصیل‌های دانشگاه‌های دنیا، در صدها کتاب قطور، بدون شک قابل بازگو کردن نیست.
اکنون ترجیح می‌دهیم به جای تشریح جنایات این عالمان هوی‌پرست، به چند نمونه بسیار روشن از چهره‌های الهی عالمان باتقوا و به دور از هوی‌و هوس اشاره کنیم تا معلوم شود علم وقتی در نفْس و دل و جان انسان باتقوا جای گیرد چه سود سرشاری برای دنیا و آخرت آن عالم و دیگران خواهد داشت.

از شنیدن خبر گناه دق کرد

در زمان حاج میرزا محمّدحسن یزدی (متوفّی سال 1307، از دانشمندان بزرگ شیعه در شیراز) برای استان فارس و شهر شیراز استاندار فرستادند. وی برای آشنایی با وضع استان و خصوصاً شهر شیراز، روز پنجشنبه از بزرگان قوم

و رؤسای اصناف در باغ حکومتی دعوت کرد. جمعی از سران بازار شیراز که لباس و چهره آنان از دیگران مذهبی‌تر بود نیز در آن مجلس شرکت جستند. پس از صرف ناهار یک دسته مُطرب کلیمی برنامه اجرا کردند و فضای آن مجلس را به فسق و فجور آلوده ساختند.
داستان آن مجلس و شرکت‌گنندگان و برنامه‌هایش را برای حاج میرزا محمّدحسن نقل کردند. روز جمعه پس از نماز عصر به منبر رفت. در حالی که از شدّت اندوه و غصّه بلندبلند گریه می‌کرد فرمود: چگونه ممکن است کسانی که با اهل علم ارتباط دارند و چهره‌شان نمایشگر دین است در مجلسی شرکت جویند که از شرایط دین خدا دور بود و در آنجا لهو و لعب رواج داشت. آیا این شرکت و عدم ترک آن و نهی از منکر نکردن کار صحیحی بوده؟ وای بر شما که از عمل شما جگر من سوخت. از شنیدن این خبر وحشتناک دلم گرفت، من اگر بمیرم خونم به گردن شماست. سپس از منبر به زیر آمد و به خانه رفت و سخت مریض شد. طبیب از او عیادت کرد و گفت: برای این مریض تغییر آب و هوا لازم است.
او را به باغ سالاری در بیرون شهر منتقل کردند. همان وقت مرتاض هندی به شیراز آمد، می‌گفتند متخصّص رمل و اسطرلاب است و احیاناً پیشگویی هم می‌کند. یکی از تجّار که از ارادتمندان میرزا بود نزد مرتاض رفت و گفت:
مال‌التجاره‌ای دارم که به قِران برخورد کرده، می‌خواهم ببینم این قِران از او برطرف می‌شود؟
مرتاض ساعتی در اندیشه شد، تاجر گفت اگر نمی‌دانی معطّل نکن! مرتاض گفت: آنچه به زبان گفتی در دلت نیست. تاجر گفت: پس چیست؟ مرتاض گفت:
زاهدترین خلق زمانه بیمار است می‌خواهی بدانی وضعیّتش به کجا می‌کشد، او بیش از شش ماه میهمان شما نخواهد بود.
این مرد الهی و عالم عامل که عمری را با هوای نفس مبارزه کرده بود با شنیدن خبر گناه دق کرد و از شدّت حسرت و اندوه از دنیا رفت.

انس بن مالک گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَرَرتُ لَیلَةَ اسرِیَ بی عَلَی اناسٍ تُقرَضُ شِفاهُهُم بِمَقاریضَ مِن نارٍ فَقُلتُ مَن هؤلاءِ یا جَبرَئیلُ؟ فَقالَ هُم خُطَباءٌ مِن أهلِ الدُّنیا مِمَّن کانوا یَأمُرونَ النّاسَ بِالبِرّ ویَنسَوْنَ أنفُسَهُم
؛ شبی که مرا به معراج بردند بر گروهی عبور کردم که لبانشان را با مقراض‌های آتشین می‌بریدند. از جبرئیل پرسیدم اینان کیانند؟ گفت: اینان گویندگانی‌اند از اهل دنیا که مردم را به کار نیک فرمان می‌دادند، ولی خود را فراموش می‌کردند». (1) پیامبر صلی الله علیه و آله به ابن مسعود فرمود: «
یابنَ مَسعودٍ مَن تَعَلَّمَ العِلمَ وَلَم یَعمَل بِما فیهِ حَشَرَهُ اللّهُ یَومَ القِیامَةِ أعمی
؛ ای پسر مسعود، هر که دانش را فرا گیرد و به آن عمل نکند خداوند او را روز قیامت نابینا محشور می‌کند». (2) در حدیثی از امام علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «
العالِمُ مَن شَهِدَت بِصِحَّةِ أقوالِهِ أفعالُهُ
؛ دانشمند کسی است که کردارش بر درستی گفتارش گواهی دهد». (3) و در حدیثی فرمود: «
لا یَنفَعُ قَولٌ بِغَیرِ عَمَلٍ
؛ سخنی که با عمل همراه نیست سود ندارد». (4) و در حدیث دیگری فرمود: «
عِلمٌ بِلا عَمَلٍ کَشَجَرٍ بِلا ثَمَرٍ
؛ دانشی که با عمل همراه نیست مانند درختی است که میوه ندارد». (5)

1- تفسیر نور الثّقلین، ج 1، ص 75.

2- بحارالانوار، ج 77، ص 100.

3- غررالحکم، ص 67.

4- همان، ص 848.

5- همان، ص 498.

نشانه‌های علم حقیقی و عالم حقیقی

6
یا اباذَر، مَن اوتِیَ مِن العِلمِ ما لا یُبکیهِ لَحَقیقٌ ان یَکونَ قَد اوتِیَ عِلمَ ما لا یَنفَعُهُ لِأنَّ اللّهَ نَعَت العُلَماءُ فَقالَ عَزَّ وَجَلَّ:
«إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا* وَ یَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبّنَا إِنْ کَانَ وَعْدُ رَبّنَا لَمَفْعُولاً* وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعًا». (1)
ای ابوذر، کسی که به او علم داده شود که او را به گریه واندارد، شایسته است که گفته شود علم غیر نافع به او داده شده، زیرا خداوند علما را بدین صفات ذکر کرده و فرموده است: کسانی که پیش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامی که این آیات بر آنان خوانده می‌شود، سجده‌کنان به خاک می‌افتند- و می‌گویند: منزّه است پروردگار ما، که وعده‌هایش به یقین انجام‌شدنی است!- آنها بی‌اختیار به زمین می‌افتند و گریه می‌کنند و تلاوت این آیات، همواره بر خشوعشان می‌افزاید.
بحارالانوار، ج 77، ص 79

نور هدایت
در حدیث مورد بحث پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از نشانه‌های علم حقیقی و علمای حقیقی را بیان و استفاده بسیار لطیفی از قرآن می‌کند می‌فرماید: علمی که تو را به گریه واندارد علم نیست. سپس از آیات سوره اسراء که درباره برخی علمای

1- سوره اسراء، آیات 107- 109.

یهود و نصارا است استنباط می‌کند، زیرا گروهی از یهود و نصارا وقتی خدمت حضرت رسیدند، همین که آیات قرآن را شنیدند گریه کردند و به سجده افتادند و با خوشحالی گفتند: خداوند وعده داده بود که پیامبری برانگیزد و این وعده الهی تحقّق یافت و ما به محضر آن پیامبر رسیدیم. در اینجا تعبیر به «یَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ» کرده است. «ذَقَن» به‌معنی چانه است و آن چیزی نیست که در سجده به خاک بیاید، امّا کسانی که با تمام صورت سجده می‌کنند، آخرین محلّی که ممکن است به سجده بیاید چانه است و این نهایت خضوع در سجده را می‌رسانَد.
اینان به گریه افتادند و شاد شدند و سپس به سجده افتادند و شکر کردند که معبود و مطلوبشان را پیدا کرده و پیغمبر موعود را یافته‌اند. حضرت می‌خواهد در این بخش از سخنان گهربارش بفرماید که علم حقیقی حالت خضوع و گریه به همراه دارد.
انواع گریه: گاه گریه به سبب غم و غصّه و اندوه است.
گاهی گریه به سبب خوشحالی است که از آن به «گریه شوق» تعبیر می‌شود.
زمانی گریه به علّت ترس است که از آن به «گریه خوف» تعبیر می‌کنند.
گاه انسان کاری کرده سپس شرمنده و پشیمان شده که از آن تعبیر به «گریه ندامت و شرم» شده است.
گاهی انسان از روی محبّت و عاطفه‌ای که نسبت به بعضی دارد همین که او را می‌بیند، ناگهان اشک‌هایش جاری می‌شود، اگرچه چیزی هم ضایع نشده و از بین نرفته است که به آن «گریه محبّت و ترحّم» می‌گویند.
علما و کسانی که علم حقیقی و معرفت به خداوند سبحان پیدا کرده‌اند به معنای حقیقی همه این گریه‌ها را در مقابل خداوند دارند. مثلاً وقتی به مناجات می‌روند گریه عشق به خدا و در عین حال گریه ترس و غم و محبّت و ندامت و شرمساری است.
مرحوم فشارکی رحمه الله در عنوان الکلام می‌گوید: بهترین گریه‌ها چهار قِسم است:

گریه از شوق رحمت الهی، گریه از ترس عذاب الهی، گریه در فضائل و مصیبت اهل‌بیت علیهم السلام.
در فضیلت این چهار قِسم همین بس که گریه نماز را باطل می‌کند، ولی این چهار قسم از گریه مبطل نماز نیستند.
گفته‌اند چون آیه « «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»؛ البتّه وعده‌گاه جمیع آن مردم گمراه نیز آتش دوزخ خواهد بود».(1) نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جبرئیل درباره طبقات جهنّم پرسید، گفت تا به طبقه هفتم رسید ساکت شد. حضرت فرمود:
درباره طبقه هفتم نیز به من خبر ده! جبرئیل گفت: آن جای مرتکبان گناه کبیره از امّت تو خواهد بود که بدون توبه بمیرند. با شنیدن این سخن، حضرت غمگین و بیهوش شد. وقتی به‌هوش آمد فرمود: ای جبرئیل، مصیبت مرا بزرگ کردی، آیا امّت من داخل جهنّم خواهند شد؟ عرض کرد: آری. گریه آن بزرگوار بیشتر شد و چنان گریه می‌کرد که جبرئیل هم به گریه افتاد. پس جبرئیل رفت و آن حضرت تا چند روز گوشه‌گیر شد و فقط برای نماز از خانه بیرون می‌آمد و با کسی سخن نمی‌گفت و مرتّب گریه و تضرّع می‌کرد، تا جایی که اصحاب هم بر حال آن حضرت گریستند و نمی‌دانستند که چه واقع شده است. سرانجام به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پناه آورد که هر وقت حضرت او را می‌دید شاد و مسرور می‌شد.
وقتی به در خانه فاطمه علیها السلام آمد صدای آسیا کردن آن مظلومه را شنید که جو آسیا می‌کرد و می‌فرمود: « «وَ مَا عِنْدَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى ؛ آنچه نزد خداست بسیار برای شما بهتر و پایدارتر است».(2) از آن مظلومه خواهش کردند که از پدر بزرگوارشان جریان را بپرسد. حضرت چادر بر سر کرد و روانه شد، چون از خانه بیرون آمد اصحاب دیدند که دوازده موضع چادر آن مظلومه از لیف خرما وصله دارد.
سلمان گفت: سبحان‌اللّه، دختر پادشاهان کفر، لباس از حریر و دیباج پوشیده‌اند،

1- سوره حجر، آیه 43.

2- سوره قصص، آیه 60.

ولی چادر دختر پادشاه دین و دنیا از پشم و لیف خرماست و وصله دارد.
این سخن در قلب آن مظلومه اثر کرد، چون بر پدر بزرگوارش وارد شد نخست گفت: آیا می‌بینی که سلمان با دیدن چادر من تعجّب کرد، به خدایی که تو را به‌حق فرستاده، پنج سال است که من و علی جز یک پوست میش نداریم که با آن روزها شتر خود را علف می‌دهیم و شب فرش خود می‌سازیم و بالش ما پوستی است از لیف خرما. پس آن جناب فرمودند: ای سلمان، دختر من را واگذار، شاید با صبر رستگار شود. آنگاه دید که پدر بزرگوارش به‌قدری گریه کرده که در سجده، زمین از اشک آن جناب گِل شده است. آن مظلومه علّت آن را پرسید، حضرت فرمود: ای نور دیده‌ام، چگونه گریه نکنم در حالی که جبرئیل خبر داده که امّت من به جهنّم می‌روند! فاطمه علیها السلام گفت: جهنّم را برای من وصف کنید. حضرت فرمود: هفتاد هزار کوه از آتش، در هر کوهی هفتاد هزار وادی از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شکافی از آتش و در هر شکافی هفتاد هزار قصر از آتش و در هر قصری هزار خانه از آتش و در هر خانه هفتاد هزار تابوت از آتش و در هر تابوتی هفتاد هزار نوع از عذاب.
حضرت زهرا علیها السلام با شنیدن این سخن صیحه زد و افتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، عرض کرد: ای بهترین خلق خدا، این عذاب‌ها برای کیست؟
حضرت فرمود: برای هر که نماز را تباه کند و از نفس امّاره پیروی کند. و این کیفیّت کمترین طبقات آن است. هنگامی که اصحاب این سخن را از حضرت شنیدند گریه‌کنان و ناله‌کنان بیرون رفتند. یکی می‌گفت: کاش از مادر زاییده نشده بودیم. عمّار می‌گفت: کاش مرغی بودم در بیابان‌ها و بر من حساب و عقابی نبود.
سلمان رو به بقیع نهاده، بر سر می‌زد و می‌گفت: آه از دوری سفر و کمی توشه.
خلاصه همه اصحاب صیحه‌زنان و گریه‌کنان، مضطرب شدند. سرانجام حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: ای پدر، حال چه باید کرد؟ حضرت فرمود: علی و حسنین را خبر کن. وقتی پنج تن مکرّم آل عبا جمع شدند، در برخی اخبار وارد

شده است که آن جناب سر خود را برهنه کرد و فرمود: ای علی، تو هم عِمامه از سر بردار. ای فاطمه، مقنعه از سر بردار. ای نور دیدگان، شما هم سر خود را برهنه کنید. وقتی ابی‌عبداللّه خواست سر را برهنه کند جبرئیل از سدرةالمنتهی نازل شد عرض کرد: مگذار حسین سرش را برهنه کند که در ملکوت اعلا شورش می‌شود. خداوند می‌فرماید: « «وَلَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضَى ؛ به‌زودی پروردگارت به تو چندان عطا می‌کند تا راضی شوی».(1) آیا غیر از این است که این سر مطهّر غیر از آن سرهای منوّر باشد، بلکه خداوند خواست که حجّت را بر مردم تمام کند که مقامش را بدانند و او را بر روی خاک کربلا نگذارند و پیشانیش را از تیر نشکافند و از سنگ نشکنند.(2) اکنون این پرسش مطرح است که چرا در روایت بر موضوع گریه تأکید نشده است؟ در پاسخ می‌گوییم: گریه خصوصیّت ندارد، بلکه پدیده‌ای است که اوج حالتی روانی را در انسان می‌رسانَد، همان‌گونه که خنده چنین است. یعنی وقتی خوف عشق، شرمساری، غم و ندامت به اوج می‌رسد حالت گریه به انسان دست می‌دهد. گریه یک هدف بالذّات و مطلوب نیست. گفته‌اند: چشم دریچه دل انسان است. یعنی حوادثی که در دل رخ می‌دهد از این دریچه نمایان می‌شود و لذا به‌عنوان دریچه قلب، روح و احساسات روی چشم تکیه می‌کنند. پس اگر یک جمع‌بندی ساده‌ای کنیم، علم موجب پیدایی این حالات در انسان می‌شود و گریه هم اوج و مظهر و بیانگر آن حالات است. بنابراین حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این بخش از جملات گهربارش، روی نقطه حسّاسی انگشت می‌نهد که ای ابوذر، علمی که تو را به گریه در نیاورَد علم نیست. علمی که محبّت‌آفرین، شرم‌آفرین، خوف‌آفرین نباشد علم نیست. دانشی است توخالی، بی‌محتوا و فقط دارای مشتی اصطلاحات.

1- سوره ضحی آیه 5.

2- فشارکی، عنوان الکلام، ص 278 و 289.

علم آن است که در عمق جانت نفوذ کرده و قلب تو را تسخیر کند و احساساتت را به اوج رسانده و سزاوار است این حالات نیکو را در تو ایجاد کند.

امام صادق علیه السلام از پدرش و او از پدرانش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
طُوبی لِعَبدٍ نَظَرَ اللّهُ إلَیهِ وَ هُوَ یَبکی عَلی خَطیئَتِهِ مِن خَشیَةِ اللّهِ لَم یَطَّلِع عَلی ذلِک الذَّنبِ غَیرُهُ
؛ خوشا به حال بنده‌ای که خدا به او نظر کند، در حالی که وی از ترس خدا بر گناه خود که غیر خدا کسی از آن آگاه نشده، گریه می‌کند». (1) در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «
اذا بَکَی العَبدُ مِن خَشیَةِ اللّهِ تَحاتَّت عَنهُ الذُّنوبُ کَما یَتَحاتُّ الوَرَقُ فَیَبقی کَیَومٍ وَلَدَتهُ امُّهُ
؛ هرگاه بنده از ترس خدا گریه کند گناهانش مانند برگ درخت فرو می‌ریزد و مانند روزی می‌شود که مادرش او را به دنیا آورده بود». (2) از عبداللّه بن مسعود نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
عَلَیکَ بِخَشیَةِ اللّهِ وَ أداءِ الفَرائِضِ فإنَّهُ یَقولُ:
«هُوَ أَهْلُ التَّقْوَی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» (3)
وَ یَقولُ:
«رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» (4)؛ بر تو باد ترس از خدا و انجام دادن واجبات، زیرا خداوند می‌فرماید: او اهل تقوا و آمرزش است و می‌فرماید: خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از او خشنودند. این مقام کسی است که از پروردگارش بترسد». (5) امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
کُلُّ عَینٍ باکِیَةٌ یَومَ القِیامَةِ الّا ثَلاثُ اعیُنٍ: عَینٌ بَکَت مِن خَشیَةِ اللّهِ وَعَینٌ غَضَّت عَن مَحارِمِ

1- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 242.

2- همان، ص 247.

3- سوره مدّثر، آیه 56.

4- سوره بیّنه، آیه 8.

5- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 230.

اللّهِ وَعَینٌ باتَت ساهِرَةً فی سَبیلِ اللّهِ
؛ همه چشم‌ها روز قیامت گریان است، مگر سه چشم: چشمی که از ترس خدا گریسته و چشمی که از محرّمات خدا پوشیده شده و چشمی که در راه خدا شب را به بیداری به‌سر برده است». (1). در حدیثی علی علیه السلام فرمود: «
بِالبُکاءِ مِن خَشیَةِ اللّهِ یُطفِئُ بِحاراً مِن غَضَبِ اللّهِ
؛ گریه از ترس خدا، دریاهایی از خشم خدا را خاموش می‌کند». (2). در روایتی امام حسین علیه السلام فرمود: «
ما دَخَلتُ عَلی أبی قَطُّ الّا وَجَدتُهُ باکِیاً
؛ هیچ‌گاه بر پدرم وارد نشدم مگر اینکه او را گریان دیدم». (3). در حدیثی از امام علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «
بالبُکاءِ مِن خَشیَةِ اللّهِ تُمَحَّصَ الذُّنوبُ
؛ با گریه از ترس خدا، گناهان پاک می‌شوند». (4). در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَن بَکی مِن ذَنبٍ غُفِرَ لَهُ وَ مَن بَکی مِن خَوفِ النّارِ أعاذَهُ اللّهُ مِنها وَ مَن بَکی شَوقاً الی الجَنَّةِ أسکَنَهُ اللّهُ فیها وَکَتَبَ لَهُ أماناً مِنَ الفَزَعِ الأکبَرِ وَمَن بَکی مِن خَشیَةِ اللّهِ حَشَرَهُ اللّهُ مَعَ النَّبیّینَ وَالصّدّیقینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحینَ وَحَسُنَ اولئِکَ رَفیقاً
؛ هرکس بر گناهی گریه کند آمرزیده شود و هر که از ترس آتش بگرید خداوند از آتش به او پناه دهد و هر که از شوق بهشت گریه کند خداوند او را در بهشت جای دهد و امانی از ترس بزرگ برای او می‌نویسد و هر کس از ترس خدا بگرید خداوند او را با پیامبران و راستگویان و شهدا و نیکوکاران که نیکو رفیقانی‌اند، محشور می‌کند». (5). در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «
کَم مِمَّن اکثَرَ ضِحکَهُ لاعِباً یَکثُرُ یَومَ القِیامَةِ بُکاؤهُ وَکَم مِمَّن أکثَرَ بُکاءَهُ عَلی ذَنبِهِ خائِفاً یَکثُرُ یَومَ القِیامَةِ فی الجَنَّةِ سُرورُهُ وَضِحکُهُ
؛ بسا کسانی که زیاد می‌خندند و بازیگرند و روز قیامت گریه فراوان می‌کنند و بسا

1- بحارالانوار، ج 93، ص 329.

2- ارشاد القلوب، ج 1، ص 96.

3- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 295.

4- غرر الحكم، ج 338.

5- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 295.

کسانی که از ترس گناه خود می‌گریند و روز قیامت در بهشت خنده و شادی فراوان دارند».(1) قطب راوندی نقل کرده که خداوند به داوود علیه السلام فرمود: «
ادعُنی بِهذَا الإسمِ یا حَبیبَ البَکّائینَ
؛ مرا با این نام: ای دوست گریه‌کنندگان بخوان».(2)

1- بحار الانوار، ج 76، ص 59.

2- مستدرک الوسائل، ج 2، ص 293.

تعدیل آرزوها

اشاره

7

یا أباذَر، اذا أصبَحتَ فَلا تُحَدّث نَفسَکَ بِالمَساءِ وَاذا أمسَیتَ فَلا تُحَدّث نَفسَکَ بالصَّباحِ وَخُذ مِن صِحَّتِکَ قَبلَ سُقمِکَ وَمِن حَیاتِکَ قَبلَ مَوتِکَ فإنَّکَ لا تدری ما اسمُکَ غَداً.

ای ابوذر، چون صبح کردی، از شام سخن مران و چون شب کردی وعده صبحگاه به خود مده، از زمان تندرستی‌ات برای روز بیماری استفاده کن و از زندگانی‌ات پیش از مرگت، چرا که نمی‌دانی فردا نام تو چیست.

بحارالانوار، ج 77، ص 75

نور هدایت

اگر در مورد اعضا و جوارح آدمی بیندیشیم درمی‌یابیم که هیچ چیزی در وجود انسان بیهوده خلق نشده است. یعنی عواطف و تمایلات و غرایز مختلفی که در انسان وجود دارد همه لازم است. «امَل» (آرزو) از جمله چیزهایی است که اگر در ما نباشد چرخ‌های وجود انسان به حرکت درنمی‌آید. انسان به امید و آرزو زنده است. انسان‌های ناامید را باید انسان‌های مرده حساب کرد. مثلاً انسان مریض تا زمانی که امیدوار به درمان باشد بیماری برایش خطر چندانی ندارد، امّا اگر از بهبودی و سلامتی ناامید شد همین ناامیدی عامل خطرناکی برای از پا درآوردن او می‌شود. در حدیثی آمده است: «

لَولا الأمَلُ لَما رَضَعَت والِدَةٌ وَلَدَها وَلا غَرَسَ غارِسٌ شَجَراً

؛ اگر امید نبود هیچ مادری به فرزندش شیر نمی‌داد و کسی

درختی نمی‌کاشت». (1) بنابراین امید و آرزو لازم است، ولی اشکال در افراط و تفریط است. یعنی آرزو اشکال ندارد، بلکه اگر انسان تمام همّ و غمّش در آرزوهای دور و دراز خلاصه شود چنین چیزی اشکال دارد، زیرا آرزوهای طولانی مشکلات و دردسرهایی را برای انسان می‌آفریند. گاه موجب می‌شود که انسان آخرت و جهان پس از مرگ را فراموش کند، برای اینکه لازمه آرزوهای طولانی حبّ بقاست و لازمه حبّ بقا هم کراهت و ملاقات با خداست. اینها لازم و ملزوم یکدیگرند.

آرزوهای نابه‌جا و کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

«الأمانی تُعمی اعیُنَ البَصائِرِ

؛ آرزوها چشمه‌های دل را کور می‌کند». (2) »

أشرَفُ الغِنی تَرکُ المُنی

؛ برترین بی‌نیازی ترک آرزوهاست». (3) »

رَحِمَ اللّهُ امرَءً سَمِعَ حُکماً فَوَعی وَدُعِیَ الی رَشادٍ فَدَنا وَکَذَّبَ مُناهُ

؛ خداوند بیامرزد کسی را که سخن حکیمانه بشنود و آن را فراگیرد و به جانب حق هدایت شود و آن را بپذیرد و آرزوهای نابه‌جا را ترک کند». (4) »

الشَّیطانُ المُضِلُّ وَالانفُسُ الامّارَةِ بِالسُّوءِ غَرَّتهُم بِالامانِیّ وفَسَحَت لَهُم بِالمَعاصی وَوَعَدتَهُمُ الإظهارُ فَاقتَحَمَت بِهِمُ النّارُ

؛ شیطان گمراه‌کننده است و نفس امّاره، آنها (خوارج نهروان) را با آرزوهای نابجا فریب داد و میدان گناه را برایشان گشود و به آنان وعده پیروزی داد و سرانجام آنها را به جهنّم فرستاد». (5) »

ایّاکَ وَالاتّکالَ عَلَی المُنی فإنَّها بَضائِعُ النُوکی

؛ از تکیه بر آرزوها بپرهیز، پس

1- بحارالانوار، ج 74، ص 173.

2- نهج البلاغه، حکمت 275.

3- همان، حکمت 211.

4- همان، خطبه 86.

5- همان، خطبه 323.

همانا سرمایه احمقان است».(1) «
ایُّها النّاسُ انَّ أخوَفَ ما أخافُ عَلَیکُم اثنانٍ: اتّباعُ الهَوی وَطُولُ الامَلِ فأمّا اتّباعُ الهَوی فَیَصُدُّ عَن الحَقّ وَأمّا طولُ الامَلِ فَیُنسِی الآخِرَةَ
؛ ای مردم، به راستی که ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر شما هراسانم دو چیز است: پیروی هوای نفس و آرزوهای طولانی، امّا پیروی هوی‌و هوس انسان را از حق بازمی‌دارد و آرزوهای دراز، سبب فراموشی آخرت می‌شود».(2) «
مَن أطالَ الأمَلَ اساءَ العَمَلَ
؛ هر که آرزویش طولانی شود کارش را بد انجام می‌دهد».(3) «
مَن جَری فی عِنانِ امَلِهِ عَثَرَ بِأجَلِهِ
؛ هر که لجام آرزویش را رها کرد با مرگ به زمین خواهد خورد».(4)

راه مبارزه با طول أمل (آرزو) چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ روشنی به این پرسش داده و می‌فرماید: وقتی صبح می‌کنی احتمال بده که عصری در کار نباشد، یا وقتی شام می‌کنی احتمال بده صبحی در کار نباشد، یا این سلامتی که الان داری امروز میهمان تو است و فردا می‌رود، یا اگر زنده‌ای احتمال بده فردا حیاتی در کار نباشد. خلاصه آرزوهای طولانی نکن که اگر موفّق شوی می‌توانی از این نعمت‌ها استفاده کنی.

از جمله چیزهایی که می‌تواند باعث تعدیل آرزوها شود و طول أمل را از بین ببَرد ملاحظه تقلّب و دگرگونی روزگار است. در جمله پایانی حدیث، حضرت تعبیر بسیار جالبی دارد، می‌فرماید: «
انَّکَ لا تَدرِی ما اسمُکَ غَداً
؛ تو نمی‌دانی که فردا نامت چیست». یعنی آیا در صف مردگانی یا زندگان؟ وقتی نمی‌دانی فردا

1- نهج البلاغه، نامه 31.

2- همان، حکمت 36.

3- همان، خطبه 42.

4- همان، حکمت 19.

نامت چیست، آرزوهای طولانی چرا؟ بهترین راه برای اینکه انسان بتواند پرده‌های طول أمل را بشکافد و از حالت غفلت و غرور دور شود مشاهده تحوّل و دگرگونی روزگار است. سرنوشت کسانی که در این دنیا بودند و به انواع زیورآلات و نعمت‌های دنیوی و مقام‌های گوناگون آن دست یافتند. «نمرود» ها، «فرعون» ها، «قارون» ها، سرانجام آنها چه شد؟ عاقبت برامکه و هارون را مطالعه کنید و از آن پند گیرید.
سرنوشت برامکه درس بسیار آموزنده‌ای است.
در زمان هارون الرشید امور مملکت به برامکه واگذار شده بود و آنان قدرت بسیاری داشتند و چنان عزیز بنی‌عبّاس و هارون بودند که روزی هارون با جعفر برمکی وارد باغی شدند، چشم جعفر به درخت سیب افتاد و سیبی را در نظر گرفت. هارون برای چیدن سیب دست دراز کرد، امّا دستش نرسید. هارون گفت:
پا بر دوش من بگذار! آن‌گاه جعفر پا بر دوش هارون گذارد و سیب را چید.

علّت اصلی آن قتل موسی بن جعفر علیه السلام بود، ولی سبب ظاهری آن از این قرار بود که هارون جعفر و عبّاسه خواهر خود را دوست می‌داشت چندان که دوری که هیچ کدام را نمی‌توانست تحمّل کند، ناچار عبّاسه را به عقد جعفر درآورد ولی از جعفر پیمان گرفت که هرگز در تنهایی با عبّاسه خلوت نکند مگر در حضور هارون. جعفر ابتدا نپذیرفت ولی سرانجام راضی شد.
از سوی دیگر عبّاسه، خواهر هارون، علاقه وافری به جعفر داشت ولی جعفر خودداری می‌ورزید. عبّاسه ناچاراً به مادر جعفر متوسّل شد و مال فراوانی به او داد و از وی خواست که جعفر را از راه به در بَرد و او را مطیع عبّاسه گرداند. مادر جعفر چون از عاقبت کار بی‌خبر بود فریفته کلمات عبّاسه شد و سرانجام شبی جعفر را خواست و گفت: کنیزکی را دیده‌ام که در اوصاف کمال ممتاز است

و قصد دارم او را برای تو خریداری کنم و آن‌قدر در وصف او سخن گفت که جعفر شیفته‌اش شد و از مادرش طلب کرد و مادر هم پیوسته وعده می‌داد. جعفر اصرار کرد که آن کنیز کجاست؟ مادر گفت امشب او را برایت می‌آورم و در همان روز به دنبال عبّاسه فرستاد که بیا امشب به وصال پسرم خواهی رسید. چون شب شد جعفر هنگام بازگشت به منزل، عبّاسه را با لباس‌های فاخر و جمال نیکو دید و چون در مجلس هارون زیاد خمر نوشیده بود او را نشناخت و با وی همبستر شد. هنگامی که فارغ شد عبّاسه گفت: حیله دختران ملوک را چه دیدی؟ جعفر که هنوز در حال مستی بود معنای کلام عبّاسه را نفهمید. عبّاسه توضیح بیشتری داد و چون جعفر از جریان آگاه شد مستی‌اش زایل شد و با ناراحتی زیاد به عبّاسه گفت: مرا ارزان فروختی.
عبّاسه از جعفر حامله شد و پس از وضع حمل طفل او را به دایه دادند و امر کرد آن طفل را به مکّه برده و تربیت کنند تا هارون باخبر نشود. مدّتی این مطلب از هارون مخفی ماند.
در این میان روزی زبیده همسر هارون که نزد او مقام و مرتبتی داشت از یحیی نزد هارون شکایت کرد که او خادمان و خواجه‌سرایان گماشته و از آمدو شد در حرم منع می‌کند. هارون‌الرشید این موضوع را با یحیی در میان نهاد و یحیی گفت: یا امیر مگر من در حرم تو متّهم به تقصیرم؟ هارون‌الرشید گفت: لا وَاللّهِ.
یحیی التماس کرد که دیگر سخن زبیده را در حقّ من گوش نکن. هارون‌الرشید پذیرفت و یحیی در مخالفت زبیده اصرار کرد. زبیده یک بار دیگر با هارون درباره این موضوع سخن گفت و هارون پاسخ داد که من یحیی را در حرم خود در کاری که نیست متّهم نمی‌دانم. زبیده گفت: اگر چنین است چرا یحیی پسر خود را از آن مهم منع نکرد؟ آن‌گاه زبیده واقعه عبّاسه و جعفر را به‌طور کامل شرح داد. هارون پرسید آیا بر این گفته‌ها دلیل هم داری؟ زبیده گفت: چه دلیلی روشن‌تر از فرزند؟ هارون پرسید کجاست؟ گفت: در مکّه. پرسید آیا غیر از تو

کس دیگری هم خبر دارد؟ گفت همه اهل حرم می‌دانند. لذا هارون سخن را تمام کرد و قصد مکّه کرد.
البتّه به نقل دیگر، روزی هارون با اسماعیل بن یحیی هاشمی از بغداد برای شکار بیرون رفت، چشمش به گلّه گوسفندی افتاد. پرسید اینها از کیست؟ گفتند:
از جعفر است. همچنین به هر قریه و آبادی که رسید به آل برامکه نسبت دادند.
گفت: آنان را غنی و فرزندان خود را فقیر کردیم، سپس برگشت و شرح این امور را به زبیده گفت. زبیده گفت: آنچه گفتی اندک است. هارون تعجّب کرد و گفت:
مگر خبر تازه‌ای داری؟ گفت: از (مسرور) یاسر بپرس. هارون مسرور خادم را احضار کرد و جریان جعفر و عبّاسه را از او پرسید و وی را تهدید به قتل کرد.
مسرور ناچاراً واقعه را شرح داد و گفت: با اینکه خلیفه منع کرده جعفر و عبّاسه جمع نشوند مگر در حضور او، از ایشان سه فرزند به دنیا آمده که یکی در مکّه و دومی مرده و سومی در مدینه است. هارون با ناراحتی گفت: او مرا رسوا و سرافکنده کرد. بعد برای کشف مطلب، به بهانه‌ای روانه حج شد که سرانجام این راز بر او فاش شد، لذا تصمیم گرفت آل برامکه را نابود کند.
هارون حکم خراسان را به جعفر داد و او قصد حرکت کرد. همان وقت جعفر را خواست و گفت: نامه‌ای از خراسان رسیده و صلاح رفتن نیست. از سوی دیگر به مسرور گفت: برو و ده عمله بیاور و در میان عمارت چاهی حفر کنید. او چنین کرد. هارون به قصر آمد و به مسرور گفت: عبّاسه را خفه کن و جسدش را در چاه بینداز. آن‌گاه مسرور را تهدید کرد که این مطلب مخفی بمانَد.
آری عیش و شب‌نشینی‌ها این چنین کیفری دارد.
هارون هنگامی که تصمیم گرفت جعفر را بکشد سندی بن شاهک ملعون را طلبید و او را مأمور کرد به بغداد رفته، خانه‌های برامکه و نویسندگان آنها را محاصره کند به‌گونه‌ای که کسی نفهمد و خودش با جعفر حرکت کرد و در موضعی که در آن زمان به «قمز» معروف بود به عیش و سرور پرداختند، تا آنکه

جعفر به سوی خانه خود روانه شد و هارون او را مشایعت کرد. هارون‌الرشید مسرور را خواست و گفت: تو را سراغ کاری می‌فرستم که محمّد و قاسم و فرزندانم اهل آن نیستند ولی تو را اهل آن می‌دانم و نباید مخالفت کنی. مسرور گفت: من چنان مطیع شما هستم که اگر بگویی بر شکم خود شمشیر زنم، اطاعت می‌کنم.
هارون الرشید گفت: جعفر را می‌شناسی؟ مسرور جواب داد کسی نیست که او را نشناسد. گفت می‌روی در هر کجا که باشد سر او را می‌آوری. مسرور بر خود لرزید و ساکت ماند و بعد از رد و بدل شدن سخنانی بین آن دو سرانجام مسرور گردن نهاد و سراغ جعفر رفت و سر جعفر را برای هارون بُرد و هارون سر را نزد پدرش یحیی فرستاد. بعد هارون دستور داد جسد جعفر را بر سر پل بغداد آویختند و هنگامی که خواست به خراسان برود دستور داد آن را بسوزانند.
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «
إذا أَقبَلَتِ الدُّنیا علی أحَدٍ أعارَتهُ مَحاسِنَ غَیرِهِ وَإذا أدبَرَت عَنهُ سَلَبَتهُ مَحاسِنَ نَفسِهِ
؛ هرگاه دنیا به کسی رو کند، نیکی‌های دیگری را به او عاریه دهد و چون به او پشت کند خوبی‌های خود او را هم می‌گیرد».(1) هارون دستور داد جسد جعفر را آتش زدند و یحیی، پدر جعفر و فضل برادرش را حبس کردند. سپس دستور داد خانه‌هایشان را غارت و خراب کردند.
نکته قابل توجّه در مورد زندگی برامکه این است که کسی نقل می‌کرد در دفتر اخراجات هارون الرشید دیدم که نوشته بود در فلان تاریخ هزار درهم زر و سیم و عطر و فرش به دستور هارون به جعفر برمکی دادند که چون قیمت کردند صدهزار مثقال طلا شد. و در جایی دیگر دیدم نوشته شده بود: بهای نفت و بوریایی که جعفر برمکی را به آن سوزاندند چهار دینار و نیم دانگ نقره بود.(2)

1- نهج البلاغه، حکمت 9.

2- کیفرکردار، ج 1، ص 146.

افسوس که در دفتر عمر ایّام‌آن را روزی نویسد و این را روزی
هر کس که در این فنا منزل کرداوضاع کمی به خون دل حاصل کرد
تا رفت که کنج راحتی بنشیندمرگ آمد و اندیشه او باطل کرد
در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
أغفَلُ النّاسِ مَن لَم یَتَّعِظ بَتَغَیُّرِ الدُّنیا مِن حالٍ إلی حالٍ
؛ غافل‌ترین مردم کسی است که از دگرگونی دنیا از حالی به حال دیگر پند نگیرد». (1) و امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
ما أکثَرَ العِبَرِ وَأقَلَّ الإعتِبارِ
؛ چه بسیار است عبرت‌ها و چه اندک است پندگیری». (2) خلاصه حضرت می‌فرماید ملاحظه کن و ببین که فردا چکاره‌ای؟ و این برای همه ما عبرت است مراقب باشیم و بدانیم که چیزی جز حقیقت به درد انسان نمی‌خورَد. باید اعمالمان به‌گونه‌ای باشد که اگر آنها را به مردم نشان دهند و بازگو کنند هیچ واهمه نداشته باشیم و هر کاری می‌کنیم باید به همین نیّت باشد، چون انسان خلافکار همیشه ترسان است که مبادا پستی و بلندی دنیا و دگرگونی آن کارش را خراب کند و رسوای خاصّ و عامّش گردانَد.

1- بحارالانوار، ج 71، ص 324.

2- نهج البلاغه، حکمت 297.

سه دستور سرنوشت ساز

8
یا أباذَر، حاسِب نَفسَکَ قَبلَ أن تُحاسَبَ فَهُوَ أهوَنُ الحِسابِ غَداً وَزِن نَفسَکَ قَبلَ أن تُوزَنَ وَتَجَهَّز لِلعَرض الأکبَرِ یَومَ تَعرَضُ لا تَخفی مِنکَ عَلَی اللّٰهِ خافِیَةِ.
ای ابوذر، اعمالت را پیش از آنکه دیگران محاسبه کنند خودت محاسبه کن، این برای حسابرسی تو در قیامت بهتر است و خودت را وزن کن و بسنج پیش از آنکه تو را بسنجند و وزن کنند و خودت را برای روز قیامت، روزی که عرضه می‌شوی و هیچ چیزی از تو بر خدا پوشیده نیست آماده کن.
بحارالانوار، ج 77، ص 83

نور هدایت
در حدیث مورد بحث پیامبر صلی الله علیه و آله سه دستور داده که عبارتند از: حساب، وزن، آمادگی برای عرضه به خداوند. نخست می‌فرماید: خودت به حسابت رسیدگی کن پیش از آنکه دیگران به حسابت برسند که این کار برای حسابرسی تو در فردا بهتر است.
یکی از علّت‌های مهمّ حسابرسی اعمال این است که لااقل انسان باخبر می‌شود که چکاره است. اگر واقعاً حساب اعمالش سنگین است برای سبک شدن و فارغ شدن از آن فکری می‌کند و اگر هم حسابش سبک و خوب است باز خدا را شکر می‌کند و می‌کوشد تا بهتر شود. به هر حال مهم این است که انسان تا

زمانی که در این دنیاست به حساب اعمالش برسد، زیرا این عمل باعث آسانی حساب در روز قیامت می‌شود. خیال نکنید کارهایی را که می‌کنید بی‌حساب و کتاب است. این را باید بدانید که نفس کشیدن‌ها و سخن گفتن‌ها، قدم برداشتن‌ها، دوستی‌ها، دشمنی‌ها و حتّی خطورات قلبی شما همه حساب دارد و مورد محاسبه آن دادگستر عادل قرار می‌گیرد. پس بهتر است که انسان اعمالش را محاسبه کند و عالم به اعمال خود باشد.
درباره حساب روز قیامت، آیات و روایات فراوانی داریم. یکی از نام‌های روز قیامت «یوم‌الحساب» (روز حسابرسی) است.
ممکن است سؤال شود چرا در قیامت حسابرسی می‌کنند؟ در جواب می‌گوییم: برای جزا دادن، زیرا چنانچه جزایی در کار نباشد دیگر دقّت در حساب لازم نیست. پس معنایش این است که حساب و بعد جزایی در کار است.
امّا مهم این است که بدانیم چگونه به حساب اعمال رسیدگی می‌کنند. آیا خود انسان حساب می‌کند، یا ملائکه؟ قرآن در این باره می‌فرماید: « «إِقْرَءْ کِتَابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیبًا»؛ (به او می‌گوییم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی».(1) یا خود حساب در قیامت آمده است. مانند ماشین‌هایی که کار می‌کند، اگر ده یا پنجاه سال هم کار کند کیلومتر می‌اندازد و حسابش همیشه صاف است.
آیا حساب روز قیامت چنین است که حساب بدن انسان، یا چشم یا گوش و دیگر اعضا و جوارح، خودشان دارای ماشین حسابی است که شماره می‌اندازد و محاسبه می‌کند و دیگر نیازی به این نباشد که روز قیامت جمعی بنشینند و جمع و تفریق کنند. آری چنین است. و معنای سریع‌الحساب بودن همین است. در روایت دارد که خداوند به حساب تمام خلایق می‌رسد، گویی تعبیر این است که زمان محاسبه همه خلایق به‌اندازه «
فواق ناقه
» (دوشیدن شتر) است.

1- سوره اسراء، آیه 14.

دقّت و سختگیری در حسابرسی قیامت

از آیات مختلف قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود که برای حسابرسی اعمال در روز قیامت فوق‌العاده دقّت و موشکافی می‌شود. قرآن در این باره می‌فرماید:

« «یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی‌السَّموَاتِ أَوْ فِی‌الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ»؛ پسرم، اگر به‌اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه‌ای از آسمان‌ها یا زمین پنهان شود، خداوند آن را (در قیامت) برای حسابرسی می‌آورَد، خداوند دقیق و آگاه است». (1) «خردل» دانه بسیار کوچک از گیاه معروفی است که در حقارت و کوچکی ضرب‌المثل است.

این تعبیرات نشان می‌دهد که در آن دادگاه عدل، کوچک‌ترین کارها محاسبه می‌شود. در ضمن این آیات هشدار می‌دهد که نه گناهان کوچک را کم‌اهمّیّت بشمرند و نه اعمال خیر کوچک را، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می‌گیرد هر چه باشد کم‌اهمّیّت نیست. ازاین‌رو برخی مفسّران گفته‌اند: این آیات زمانی نازل شد که برخی یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد انفاق کم‌اعتنا بودند و می‌گفتند: پاداش بر چیزهایی داده می‌شود که ما آن را دوست داریم و اشیای کوچک چیزی نیست که مورد علاقه ما باشد. همچنین در مورد گناهان کوچک بی‌اعتنا بودند. آیات 1 تا 8 سوره زلزله نازل شد و آنها را به خیرات ترغیب کرد و از گناهان کوچک برحذر داشت. (2)

در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «
لو لَم یَکُن لِلحِسابِ مَهوَلَةٌ الّا حَیاءُ العَرضِ عَلَی اللّهِ تعالی وَفَضیحَةُ هَتکِ السِترِ عَلَی المَخفِیّاتِ لَحقَّ لِلمَرءِ أن لا یَهبِطَ مِن رُؤسِ الجِبالِ

1- سوره لقمان، آیه 16.

2- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 1- 8 سوره زلزله.

وَلا یَأوِیَ الی عُمرانِ وَلا یَأکُلَ وَ لا یَشرَبَ وَ لا یَنامَ الّا عن اضطرارٍ متّصِلٍ بِالتَّلَفِ وَمِثلُ ذلِکَ یَفعَلُ مَن یَری القِیامَةَ بِأهوالِها وَشَدائدِها قائمَةً فی کُلِّ نَفسٍ ویُعایِنُ بِالقَلبِ الوقوفَ بَینَ یَدَی الجَبّارِ حینَئِذٍ یأخُذُ نَفسَهُ بالمُحاسَبَةِ کأنَّهُ إلی عَرَصاتِها مَدعُوٌّ وَفی غَمَراتِها مَسؤولٌ

؛ اگر برای حساب روز قیامت گرفتگی و زحمتی نباشد مگر ناراحتی و هول عرضه کردن اعمال به پروردگار متعال و حالت شرم و حیایی که در آن هنگام حاصل می‌شود و رسوایی و فضیحت دریده شدن پرده‌ای که برای کارهای خلاف و نامطلوب کشیده شده بود، هر آینه جا دارد که آدمی از سر کوه‌ها به زیر نیامده و در آبادی سکنی نگرفته و از خوردن و خوابیدن امساک کند، مگر به مقدار ضرورت و برای جلوگیری از تلف و همچنین باشد حال آن کسی که قیامت را با آن سختی‌ها و هول و وحشت خاصّش تصوّر کند آنها را واقع شده و برپا بیند و تصوّر کند که او در پیشگاه خداوند حاکم قهّار و سلطان عظیم ایستاده است و در این هنگام خداوند او را خطاب و بازخواست کند و از جریان‌ها و اعمال گذشته او پرسش و حساب می‌خواهد، گویی که او برای حضور در آن عرصات و مراسم دعوت شده است و در میان آن درهم‌گیری و فرورفتگی و گرفتاری‌ها بازخواست شود». (1) توضیح اینکه: حساب نفوس از همان زمان عمل صورت می‌گیرد و تمام کردار و گفتار و پنداری که از انسان سر می‌زند، مانند نوار ضبط صوت در نفس او ثبت شده و همچو ماشین‌های محاسبه خودکار جمع و تفریق کرده و نتیجه روشن و معلوم می‌شود.

این عمل همیشه در نوار نفس جریان پیدا کرده و حاصل عمل در هر دقیقه مانند دفترهای دقیق تجاری معین است. البتّه این جریان در پیشگاه پروردگار متعال همیشه روشن و حاضر بوده و از همه جزئیّات آگاه است و معنای عرضه شدن اعمال به پیشگاه حضرت احدیت همین است. واللّه اعلم.

1- مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص 85.

ممکن است حسابی دیگر نیز در قیامت کبری منعقد شود که خصوصیّات و جزئیّات آن برای ما مجهول است، امّا اهوال و شداید قیامت هم دو مورد است:
در قیامت صغری که با مرگ صورت می‌گیرد، زیرا «
مَن ماتَ فَقَد قامَت قِیامَتُهُ
؛ کسی که بمیرد، قیامتش برپا شده است». و در روز قیامت کبری که جزئیّات آن نیز برای ما مجهول است.
به هر حال این مطالبی که اجمالًا گفته شده صددرصد قطعی است و متوقّف به روشن شدن جزئیّات آنها نیست و از مطالبی که هیچ راهی برای علم به آنها نداریم، جزئیّات امور مربوط به عالم آخرت است:
گر مسلمانی از این است که حافظ داردآه اگر از پس امروز بود فردایی
دل که آیینه شاهی است غباری دارداز خدا می‌طلبم صحبت روشن رایی
سخن غیر مگو با من معشوقه‌پرستکز وی و جام میم نیست به کس پروایی
البتّه منظور از محاسبه و وزن اعمال و رسیدگی کردن، به دست آوردن نتیجه آنچه از او سر می‌زند از خیر و شر و صلاح و فساد و طاعت و معصیت است، هرچند در این صورت پیوسته مراقب اصلاح و جبران کردن نواقص و عیب‌ها و معاصی خود خواهد بود. و چون چنین کسی در ایّام زندگی دنیوی و پیش از فرا رسیدن مرگ، اعمال و رفتارش حساب و وزن شده و تحت بررسی و کنترل قرار گرفته، از جریان حساب آخرت و از ناراحتی و اضطراب خاطر آنجا محفوظ خواهد بود.
تفاوت حساب و وزن این است که حساب یعنی شماره کردن کارهای خوب و بد، بررسی کردن اعمال از جهت خوب و بد و طاعت و معصیت، امّا وزن یعنی بررسی کردن از نظر سبکی و سنگینی و وزنه اعمال. و برای تشخیص اندازه اعمال، میزان و ترازویی بهتر از حیا نیست، زیرا با توجّه به مقدار حیا و شرم در صورت عرضه عمل، اندازه مطلوب بودن و مقدار سنگینی یا سبکی عمل معلوم می‌شود و عمل سنگین و مطلوب عملی است که هیچ شرم و حیایی برای نشان

دادن آن وجود نداشته باشد.
ضمناً معلوم می‌شود که تصوّر و تعمّق در بهشت و دوزخ و سایر احوال قیامت و به ذهن سپردن آنها، حالت پیدایش پس از مرگ است و هر کسی به ملاحظه اعمال و به تناسب رفتار و کردار خود، بهشتی یا دوزخی است.
در حقیقت، خواه و ناخواه از نظر روحی حالت پس از مرگ را دارد و در این صورت لازم است به خود آمده و از این زندگی ظاهری و موقّتی و عاریتی فریب نخورَد و خود را برای عالم جاودانی آماده سازد.
خوش بود گر محک تجربه آید به میان‌تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد
زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیازتا تو را خود ز میان با که عنایت باشد
ناز پرورد تنعّم نبرد راه به دوست‌عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

چنانکه از برخی آیات قرآن و اخبار معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود، جمعی از بندگان شایسته خداوند، بی‌هیچ محاسبه و حتّی احتیاج به شفیع، همین که سر از گور بردارند، در کمال بزرگواری و عظمت رهسپار بهشت برین می‌شوند و در بهشت جاوید قدم می‌نهند و تا ابد میهمان خداوند خواهند بود.

در حدیث است که «
القِیامَةُ عِرسُ المُتَّقِینَ
؛ روز قیامت برای مردم پرهیزگار به‌منزله حجله عروسی است»(1) که در آن غمی ندارند.

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: « «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ* ضَاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ»؛ چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است،- خندان و مسرور است».(2) و معلوم است این حال خوش برای کسی است که در آن روز هیچ حساب و گرفتاری نداشته باشد.

1- بحارالانوار، ج 71، ص 288.

2- سوره عبس، آیات 38 و 39.

در جای دیگر می‌فرماید: « «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَيكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ (این پاداش) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می‌نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به‌سرعت حرکت می‌کند (و به آنها می‌گویند:) بشارت باد بر شما امروز به باغ‌های بهشتی که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن بمانید و این همان رستگاری بزرگ است». (1) و در جای دیگر می‌فرماید: « «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَلكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ»؛ همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی برگیریم! به آنها گفته می‌شود: به پشت سر خود بازگردید و نوری به دست آورید. در این هنگام دیواری میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب. آنها بهشتیان را صدا می‌زنند: مگر ما با شما نبودیم؟ می‌گویند: آری، ولی شما خود را به گمراهی افکندید و انتظار (نابودی حق را) کشیدید، و (در همه چیز) تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرا رسید و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد». (2) در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «

اذا كانَ يَومَ القِيامَةِ أنبَتَ اللّهُ تَعالى لِطائِفَةٍ مِن امَّتى أجنِحَةً فَيَطيرونَ مِن قُبورِهِم إلَى الجنانِ يَسرَحونَ فيها وَيَتَنَعَّمونَ كَيفَ شاءُوا فَتَقولُ لَهُمُ المَلائِكَةُ: هَل رَأيتُمُ الحِسابَ؟ فَيقولونَ: ما رَأينا حِساباً فَيقولونَ: هَل جُزتُمُ الصّراطَ؟ فَيَقولونَ: ما رَأينا صِراطاً فَيَقُولونَ: هَل رَأيتُم جَهَنَّمَ؟

1- سوره حدید، آیه 12.

2- سوره حدید، آیه 13.

فَیَقولونَ: ما رَأینا شَیئاً فَتَقولُ الملائِکَهُ: مِن اِمَّهِ مَن أنتُم؟ فَیقولونَ: مِن اِمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَیَقولونَ: نَشَدناکُمُ اللّهُ حَدّثونا مَا کَانَت أعمالُکُم فی الدُّنیا؟ فَیَقولونَ: خَصلَتانِ کانَتا فینا فَبَلَّغَنا اللّهُ هذِهِ الدَّرَجَهَ بِفَضلِ رَحمَتِهِ فَیقولونَ: وَما هُما؟ فَیقولونَ: کُنّا إذا خَلَوْنا نَستَحی أن نَعصِیَهُ وَنَرضی بالیَسیرِ مِمّا قَسَمَ لَنا فَتَقولُ الملائِکَهُ: حَقٌّ لَکُم هذا
؛ چون روز قیامت شود خدا برای طائفه‌ای از امّت من دو بال می‌رویاند، پس با دو بال خود از قبرهاشان به‌سوی بهشت برین پرواز می‌کنند و در بهشت برین متنعّم می‌شوند و به هر سو که بخواهند می‌روند. آن‌گاه خازنان بهشت به ایشان می‌گویند آیا شما حساب قیامت نداشتید که به این زودی به بهشت برین درآمدید؟ می‌گویند: ما نه موقف حساب و نه صراط و نه جهنّم را دیدیم و نه کسی ما را از داخل شدن در بهشت منع کرد. ملائکه می‌گویند: شما از امّت کدام پیامبرید؟ می‌گویند: ما از امّت محمّد بن عبداللّه هستیم. ملائکه می‌گویند: از امّت آن جناب تاکنون یک تن وارد بهشت نشده است، شما مگر در دنیا دارای چه عمل بوده‌اید که به این سعادت نایل گشتید و بدون حساب وارد بهشت شدید؟ می‌گویند: ما در دنیا دو وظیفه را مراعات می‌کردیم و خداوند هم به واسطه آنها ما را به این مقام رسانید: یکی آنکه در هر جای خلوتی که بودیم خدا را از یاد نمی‌بردیم و او را ناظر بر احوال خود می‌دانستیم و از ما عصیان و خلاف وظیفه صادر نمی‌شد و دیگر اینکه ما به مقدّرات حق راضی بودیم، چون می‌دانستیم هر چه از او به ما رسد، صلاح ما در آن است. ملائکه می‌گویند: سزاوار بودید که پیش از دیگران بدون حساب وارد شوید».(1) در دستور دوم پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر غفاری می‌فرماید: خودت را وزن کن.
آیا در قیامت انسان‌ها را وزن می‌کنند یا اعمالشان را؟
از برخی روایات استفاده می‌شود که خود نامه‌های عمل وزن دارد، زیرا قرآن در آیه 6 سوره قارعه می‌فرماید: « «مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ»؛ کسی که (در آن روز)

1- بحارالانوار، ج 100، ص 26، ح 31.

ترازوهای اعمالش سنگین است». و در آیه 8 همان سوره می‌فرماید: « «مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ»؛ کسی که ترازوهایش سبک است».
بدین معنی که خود اعمال وزن دارند و از برخی تعبیرات استفاده می‌شود که خود افراد وزن می‌شوند، یعنی در ترازوی عمل خودشان سنگین‌اند و برخی خودشان سبک‌اند.
در روایتی در تفسیر آیه 104 سوره کهف که می‌فرماید: « «وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ می‌پندارند کار نیک می‌کنند». آمده است که برخی وارد محشر می‌شوند، هیکل‌های درشتی که به نظر می‌رسد خیلی پروزن باشند، امّا وقتی در ترازوی سنجش می‌گذارند و آنها را وزن می‌کنند به‌اندازه بال مگسی وزن ندارند.
برای اینکه اگر درس خوانده و چیزی نوشته برای غیر خدا بوده، اگر جهاد کرده یا به منبر رفته، سخن بسیار گفته و ریا بوده است. ظاهرش پُر وزن است، امّا وزن ندارد، زیرا همه برای غیر خدا بوده، ولی برخی که ظاهری کوچک دارند خیلی پُروزن و سنگین‌اند.
می‌گویند فاصله‌هایی که بین اتم‌های بدن انسان است، اگر آنها را بیرون بکشند همه بدن به‌اندازه سر سوزن می‌شود، ولی وزنش همان شصت یا هفتاد کیلو و بیشتر است.
ازاین‌رو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر، پیش از آنکه در قیامت تو را بسنجند، همین امروز خودت را بسنج و ببین توخالی و بی‌محتوایی یا واقعاً مغز و محتوا داری. آیا جزءِ اولواالالباب‌ای یا سبک و بی‌وزن. خودت را وزن کن و نقطه‌های ضعف و قوّت خویش را بنگر و بنویس که چقدر از اعمالت مثبت است.
و چه زیباست که در این دنیا انسان خود را وزن کند پیش از آنکه دیگران او را وزن کنند، برای اینکه وزن و حساب امروز به درد می‌خورد، ولی آنجا راه حل ندارد. اگر امروز آدم ببیند بی‌وزن است راه جبران برای او باز است، امّا در آنجا راه بسته است. آیات مختلف قرآن را بخوانید که جهنّمی‌ها فریاد می‌زنند: ما را

ص: 503

بازگردانید تا جبران کنیم، امّا محال است. طفلی که متولّد شده اگر توانست دوباره برگردد یا میوه‌ای که از درخت جدا شده اگر توانست دوباره به شاخه برگردد، آن‌گاه آنها هم می‌توانند به این دنیا بازگردند، چرا که محال است.

ترازوی سنجش اعمال در قیامت

درباره چگونگی وزن کردن اعمال در روز رستاخیز بحث‌های فراوانی در میان مفسّران و متکلّمان است. و چون برخی چنین تصوّر کرده‌اند که وزن و ترازو در آن جهان مانند وزن و ترازو در این جهان است و از سویی اعمال انسان سنگینی و وزن ندارد که بتوان آن را با ترازو سنجید، ناچار شده‌اند از طریق تجسّم اعمال یا اینکه خود اشخاص را به جای اعمالشان در آن روز وزن می‌کنند، به حلّ مشکل بپردازند. حتّی عبارتی از عبید بن عمیر نقل شده است که می‌گوید:

«یُؤتی بِالرَّجُلِ الطَّویلِ العَظیمِ فَلا یَزنِ جَناحَ بَعُوضَةٍ

؛ در آن روز، انسان‌هایی با جثّه‌ای بزرگ را می‌آورند که در ترازوی سنجش به‌اندازه بال مگس وزن ندارند».(1) اشاره به اینکه ظاهراً آدم‌های باشخصیّتی بودند، ولی در باطن هیچ.

پس اگر مسأله مقایسه زندگی آن جهان را با زندگی دنیا کنار بگذاریم و توجّه داشته باشیم که همه‌چیز آنجا با این دنیا متفاوت است، درست مانند تفاوتی که میان زندگی جنین در عالم رحم با زندگی انسان در این دنیا وجود دارد، همچنین توجّه داشته باشیم که همیشه در فهم معانی الفاظ نباید به دنبال مصداق‌های موجود و معیّن برویم، بلکه مفاهیم را از نظر نتیجه بررسی کنیم، موضوع «وزن در روز رستاخیز» کاملاً حل خواهد شد.

توضیح اینکه: در گذشته هنگامی که مثلاً نام «چراغ» برده می‌شد، ظرفی به نظر می‌رسید که مقداری مادّه روغنی در آن ریخته و فتیله‌ای در میان آن نصب شده و احتمالاً حبابی نیز برای تنظیم هوا روی آن قرار گرفته، در حالی که امروز

1- تفسیر طبری، ج 8، ص 162.

از این کلمه چیز دیگری می‌فهمیم، دستگاهی که نه ظرفی برای روغن دارد و نه فتیله‌ای و نه حبابی برای تنظیم هوا، امّا آنچه چراغ امروز را با دیروز پیوند می‌دهد همان هدف و نتیجه آن است، یعنی وسیله‌ای که تاریکی را از میان می‌بَرد.
در مسأله میزان چنین است و در همین جهان می‌بینیم که با گذشت زمان ترازوها چه اندازه دگرگون شده‌اند و حتّی لفظ میزان به وسایل دیگر سنجش گفته می‌شود، مانند «میزان‌الحراره» (سنجش گرما)، «میزان الهوا» (سنجش هوا) و جز آن.
بنابراین، مسلّم است که روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصّی سنجیده می‌شود نه با ترازوهایی مانند ترازوهای دنیا و بسا آن وسیله همان وجود انبیا و امامان و افراد صالح بوده باشد. در روایاتی که از طریق اهل‌بیت علیهم السلام به ما رسیده این مطلب به‌خوبی دیده می‌شود.
امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه 47 سوره انبیاء «وَنَضَعُ الْمَوَازِينُ الْقِسْطِ» فرمود:
«وَالمَوازينُ الأنبِياءُ وَالأوصِياءُ وَمِن الخَلقِ مَن يَدخُلُ الجَنَّةَ بِغيرِ حِسابٍ
؛ میزان سنجش در آن روز پیامبران و اوصیای آنها هستند و از مردم کسانی‌اند که بی‌حساب وارد بهشت می‌شوند» یعنی کسانی که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد.(1) و در روایت دیگری آمده است: «
انَّ اميرَالمُؤمِنينَ وَالأئمَّةَ مِن ذُرّيَّتِهِ هُمُ المَوازينُ
؛ یعنی امیرمؤمنان و امامان از فرزندان او ترازوهای سنجش‌اند».(2) در زیارت مطلقه امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «
السَّلامُ عَلى ميزانِ الأعمالِ
؛ سلام بر میزان سنجش اعمال».
در واقع مردان و زنان نمونه جهان مقیاس‌های سنجش اعمال انسان‌ها هستند و هر کس به آن اندازه که به آنها شباهت دارد، وزن دارد. و آنها که از ایشان بیگانه‌اند، کم‌وزن یا بی‌وزن‌اند.
حتّی دوستان خدا می‌توانند مقیاس سنجش باشند، ولی بسیاری از حقایق در

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 47 سوره انبیاء.

2- همان.

این عالم در پرده ابهام باقي مي‌مانَد و روز قيامت به مقتضای آیه 48 سوره ابراهیم «وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» روز بروز و ظهور این واقعیّت‌هاست.

از اینجا روشن می‌شود که چرا «موازین» جمع بسته شده، زیرا اولیای حق که ترازوهای سنجش‌اند متعدّدند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر کدام از آنها در صفتی ممتاز بوده‌اند، بنابراین هر یک میزان سنجش یکی از صفات و اعمال آدمی هستند و چون اعمال و صفات انسان‌ها مختلف است، الگوها و ترازوهای سنجش نیز باید مختلف باشد.

البتّه اینکه در برخی روایات آمده، مانند روایتی که از امام صادق علیه السلام وارد شده که پرسیدند: «

ما مَعنی المیزانُ؟ قالَ العَدلُ

؛ معنای میزان چیست؟ فرمود: عدل است».(1) منافاتی با آنچه گفتیم ندارد، زیرا دوستان خدا و مردان و زنان نمونه جهان مظهر عدل‌اند، عدل از نظر فکر و عدل از نظر عقیده و عدل از نظر صفات و اعمال- دقّت کنید.(2)

اسباب سنگینی میزان اعمال در روایات

بی‌شک ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست و با هم تفاوت زیادی دارند، بدین‌رو در روایات اسلامی روی پاره‌ای از اعمال خیر تأکید بیشتری شده است و آنها را اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده‌اند، از جمله در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که در تفسیر «لاإله‌إلّاالّله» فرمود: «
یعنی بِوَحدانِیَّتِهِ لا یَقبَلُ اللّهُ الاعمالَ الّا بها وَ هِیَ کَلِمَةُ التَّقوی یُثقِلُ اللّهُ بِها المَوازِینَ یَومَ القِیامَةِ لاإله‌الّاالّله
؛ اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی‌شود و این کلمه تقواست که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می‌کند».(3)

1- الاحتجاج، ج 2، ص 98.

2- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 8 سوره اعراف.

3- نورالثقلین، ج 5، ص 659، ح 12.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد شهادت به وحدانیت خداوند و نبوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «
خَفَّ میزانٌ تَرفَعانِ مِنهُ وَثَقُلَ میزانٌ تُوضَعانِ فیهِ
؛ ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود سبک است، و میزانی که شهادتین در آن نهاده شود سنگین است». (1) در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «
ما فِی‌المیزانِ شَیءٌ أثقَلُ مِنَ الصَّلواتِ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
؛ در ترازوی عمل چیزی سنگین‌تر از درود فرستادن بر محمّد و آل محمّد نیست». و در ذیل همین روایت فرمود:
«کسانی در قیامت در پای میزان عمل قرار می‌گیرند و کفّه اعمالشان سبک است، سپس درود بر محمّد و آل محمّد را در آن می‌نهند و سنگین می‌شود». (2) در حدیثی امام باقر علیه السلام فرمود: «
مَن کانَ ظاهِرُهُ مِن باطِنِهِ خَفَّ مِیزانُهُ
؛ هر که ظاهرش از باطنش بهتر باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود». (3) این بحث را با سخنی از سلمان فارسی که در حقیقت چکیده وحی و سنّت است پایان می‌بریم. در این حدیث می‌خوانیم که کسی با تحقیر به سلمان گفت:
تو کیستی و چیستی؟ ارزشی نداری. سلمان در پاسخ گفت: «
امّا اوَّلی وَاوَّلُکَ فَنُطفَةٌ قَذِرَةٌ وَأمّا آخِری وَآخِرُکَ فَجیفَةٌ مُنتِنَةٌ فإذا کانَ یَومُ القِیامَةِ وَنُصِبَت المَوازینُ فَمَن ثَقُلَت مَوازینُهُ فَهُوَ الکَریمُ وَمَن خَفَّت مَوازینُهُ فَهُوَ اللَّئِیمُ
؛ امّا آغاز وجود من و تو نطفه آلوده‌ای بود و پایان من و تو مرداری گندیده بیش نیست، هنگامی که روز قیامت فرا رسد و ترازوهای سنجش اعمال نصب شود، هر که ترازوی عملش سنگین بود شریف و بزرگوار است و هر که ترازوی عملش سبک بود پست و لئیم است». (4) در دستور سوم حضرت می‌فرماید: آماده باش برای روزی که همه چیز فاش

1- نورالثقلین، ج 5، ص 659، ح 8.

2- همان، ح 7.

3- همان، ص 660، ح 13.

4- همان، ح 14.

می‌شود و در پیشگاه خداوند چیزی بر او مخفی نمی‌مانَد.
یکی از بزرگ‌ترین عذاب‌های قیامت که حتّی از عذاب جهنّم بدتر و بزرگ‌تر است عذاب رسوایی است. بسا کسانی که مردم را دعوت به نیکی‌ها می‌کردند و پیشوای جمعیّت بودند و مردم دست آنها را می‌بوسیدند و حتّی مردم از لباس آنها تبرّک می‌جستند و به لباس و قندی که آب دهانی به آن بزنند و به نیم‌خورده آنها ...، امّا روز قیامت می‌بینیم همو که در این دنیا این‌همه به او احترام می‌گذاشتند و دارای مقام و موقعیّت بزرگی هم بود اکنون در جهنّم است، ولی مردمی که به او و آثارش تبرّک می‌جستند در بهشت‌اند و این رسوایی خود بزرگ‌ترین عذاب است. بنابراین خودت را آماده کن و ظاهر و باطنت را یکی کن، تا در آن روز رسوایی پیش نیاید.
من عقیده‌ام این است که انسان باید در زندگی مبنایی داشته باشد و آن این است که هر کاری می‌کند باید چنان باشد که اگر آشکار شود و در بلندگو آن را اعلان کنند ترسی نداشته باشد، چون اگر این‌گونه شد هم برای دنیا و هم برای آخرتِ انسان خوب است.

مسأله عرض اعمال

در میان پیروان مکتب اهل‌بیت با توجّه به اخبار فراوانی که از امامان علیهم السلام رسیده، عقیده معروف این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان از اعمال همه امّت آگاه می‌شوند. یعنی خداوند از طریق خاصّی اعمال امّت را بر آنها عرضه می‌دارد.

روایاتی که در این باره نقل شده بسیار است و شاید به حدّ تواتر باشد، از جمله از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «

تُعرَضُ الأعمالُ عَلی رَسولِ اللّهِ اعمالُ العِبادِ کُلَّ صَباحٍ ابرارُها وَفُجّارُها فَاحذَروها وَ هُوَ قَولُ اللّهِ عَزَّ وجَلَّ:

«وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ»(1)

وَسَکَتَ

؛ تمام اعمال مردم هر روز صبح بر رسول خدا عرضه

1- سوره توبه، آیه 105.

می‌شود، اعمال نیکان و بدان؛ بنابراین، مراقب باشید و این مفهوم گفتار خداوند است که می‌فرماید: بگو عمل کنید! خداوند و فرستاده او اعمال شما را می‌بینند.
این را فرمود و ساکت شد».(1) در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام فرمود: «
انَّ أعمالَ العِبادِ تُعرَضُ عَلی نَبِیّکُم کُلَّ عَشِیَّةِ الخَمیسِ فَلیَستَحِ أحَدُکُم أن یُعرَضَ عَلی نَبِیّهِ العَمَلُ القَبیحِ
؛ و تمامی اعمال شما هر عصر پنج شنبه بر پیامبرتان عرضه می‌شود. بنابراین باید از اینکه عمل زشتی از شما بر پیامبر عرضه شود شرم کنید».
(2) در روایت دیگری از امام علیّ بن موسی‌الرّضا علیه السلام می‌خوانیم که کسی خدمتش عرض کرد برای من و خانواده‌ام دعا کن! فرمود: مگر من دعا نمی‌کنم؟
«وَاللّٰهِ انَّ اعمالَکُم لَتُعرَضُ عَلَیَّ فی کُلّ یَومٍ وَلَیلَةٍ
؛ به خدا سوگند، اعمال شما هر شب و روز بر من عرضه می‌شود». راوی می‌گوید این سخن بر من گران آمد. امام متوجّه شد و به من فرمود: «
أما تَقرَأ کِتابَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَ
«وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَالمُؤْمِنُونَ»
هُوَ وَاللّٰهِ عَلیّ بن ابی‌طالب
؛ آیا کتاب خداوند عزّ و جلّ را نمی‌خوانی که می‌گوید عمل کنید، خدا و پیامبرش و مؤمنان عمل شما را می‌بینند. به خدا سوگند، منظور از مؤمنان، علیّ بن ابی‌طالب و امامان دیگر از فرزندان اوست».(3) البتّه در برخی اخبار تنها سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده و در پاره‌ای از علی علیه السلام و در برخی پیامبر و امامان همگی ذکر شده‌اند، چنانکه برخی تنها عصر پنج‌شنبه را وقت عرض اعمال می‌شمردند و برخی همه روز و برخی هفته‌ای دو بار و بعضی در آغاز هر ماه و بعضی هنگام مرگ و گذاردن در قبر.
روشن است که این روایات منافاتی با هم ندارند و همه آنها می‌تواند صحیح

1- کافی، ج 1، ص 219.

2- بصائر الدرجات، ص 446.

3- كافى، ج 1، ص 171.

باشد، درست مانند اینکه در بسیاری از مؤسّسات گزارش کارکرد روزانه را در پایان ماه یا سال به مقامات بالاتر می‌دهند.
قابل توجّه اینکه در مباحث گذشته نیز اشاره کردیم که موضوع عرض اعمال اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای در معتقدان به آن دارد، زیرا وقتی من بدانم علاوه بر اینکه خداوند که همه‌جا با من است، پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان محبوب من هر روز یا هر هفته از هر کاری که می‌کنم، در هر نقطه و هر مکان، اعمّ از خوب یا بد آگاه می‌شوند، بی‌شک بیشتر رعایت می‌کنم و مراقب اعمال خود خواهم بود. درست مثل اینکه کارکنان مؤسّسه‌ای بدانند هر روز یا هر هفته گزارش تمام جزئیّات کارهایشان به مقامات بالاتر داده می‌شود و از همه آنها باخبر می‌گردند.

ص: 510

تأثیر متقابل آگاهی و تقوا

9
یا أباذَر، ما زَهِدَ عَبدٌ فِی‌الدُّنیا إلّاأنبَتَ اللّهُ الحِکمَةَ فی قَلبِهِ وَأنطَقَ بِها لِسانَهُ وَبَصَّرَهُ عُیوبَ الدُّنیا وَداءَها وَدَواءَها وَأخرَجَهُ مِنها سالِماً إلی دارِالسَّلامِ.
ای ابوذر، هیچ بنده‌ای نیست که در دنیا زهد پیشه کرده باشد، مگر اینکه خداوند ریشه‌های حکمت و علم را در قلبش برویاند و بر زبانش جاری گرداند و او را بر عیب‌های دنیا و دردها از این دنیا به سرای آخرت باایمان خارج می‌کند.
بحارالانوار، ج 77، ص 161

نور هدایت
پیامبر صلی الله علیه و آله در این بخش از سخنان گهربارش خطاب به ابوذر غفاری درباره آثار زهد در دنیا می‌فرماید: کسی که در دنیا زهد اختیار کند و به آن بی‌اعتنا باشد خداوند علوم را در قلبش می‌رویانَد.
از روایات اسلامی استفاده می‌شود که علم بر دو گونه است: اکتسابی، موهبتی.
علم اکتسابی همان است که انسان از راه مدرسه و استاد و بحث تحصیل می‌کند.
امّا نوع دیگری از علم است که در مکتب استاد نیست و به تعبیر دیگر از درون می‌جوشد نه از برون. این علم موهبتی الهی است و مشخّصات و نشانه‌های بارز و روشنی دارد که آن را از علوم اکتسابی ممتاز می‌سازد. یکی از نشانه‌هایش همین

است که در این روایت بیان شده. در روایت می‌فرماید: ریشه‌های حکمت و علم در قلب می‌رویَد و از قلب بر زبان جریان می‌یابد و این درست عکس علوم اکتسابی است، زیرا آنها ابتدا بر زبان جاری و سپس از طریق زبان به قلب وارد می‌شوند.
چگونه می‌توان به چنین علمی رسید؟ از آیات و روایات راه‌هایی می‌توان استفاده کرد، از جمله:
1. داشتن تقوا: قرآن می‌فرماید: « «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرقَانًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، برای شما (نورانیّت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد».(1) 2. اخلاص: در حدیثی می‌خوانیم: «
مَن اخلَصَ لِلّٰهِ اربَعینَ صَباحاً
؛ کسی که برای خدا چهل روز مخلصانه به سر ببرد خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌گرداَند». از این روایت استفاده می‌شود که سرچشمه علومِ موهبتی و الهی، اخلاص است که اگر کسی مخلصانه خداوند را اطاعت کند چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.
3. زهد در دنیا: این عامل در بخشی از این روایت بیان شد. حضرت فرمود:
ای ابوذر، اگر کسی اسیر چنگال دنیا نباشد، یعنی اسیر مال، مقام و هوی‌و هوس نباشد، خداوند سبحان پنج موهبت به او می‌دهد:
الف) علم افاضه‌ای که موهبتی است الهی و هیچ خطا و اشتباهی در آن راه ندارد.
ب) بعد از آنکه قلبش دانا شد، بر زبانش هم حکمت جاری می‌شود.
ج) شناخت و معرفت او نسبت به عیب‌ها و دردهای دنیا بیشتر می‌شود.
د) دارو و درمانش را می‌شناسد.
می‌دانید که برای سلامتی انسان دو چیز لازم است: شناخت درد و شناخت درمان. برخی راه درمان را خوب بلد هستند، ولی درد را تشخیص نمی‌دهند و کسانی هم دردها را خوب می‌دانند، امّا راه درمان را نمی‌شناسند. مهم این است

1- سوره انفال، آیه 29.

که انسان درد و درمان هر دو را با هم بشناسد؛ بنابراین، موهبت چهارم این است که خداوند هم شناخت درد و هم شناخت درمان را به او می‌دهد.
4. او را سالم از این دنیا می‌بَرد یعنی باایمان و عاقبت به خیر از این دنیا به دارالسّلام می‌رود. جای سلامتی جهان آخرت است. دنیا جایی است که اگر هر کاری کنید سرانجام «
بِالبَلاءِ مَحفُوفَةٌ وَبِالغَدرِ مَعروفَةٌ لا تَدومُ أحوالُها لا تَسلَمُ نُزّالُها
؛ (دنیا) سرایی است که بلاها آن را احاطه کرده و به بی‌وفایی و مکر معروف است، حالاتش یک‌نواخت نمی‌مانَد و ساکنانش ایمن نیستند».(1)
آری طبیعت دنیا چنین است که آرام و سالم نباشد و دارالسّلام و سلامت حقیقی در آخرت است.
پس این پنج موهبت الهی در پرتو زهد در دنیا و عدم اسارت در آن نصیب انسان می‌شود و از همه اینها مهم‌تر، همان است که خداوند نور علم را به انسان زاهد می‌دهد.
اگر علمای بزرگ را دیده باشید، آنها وقتی به مرحله‌ای از کمال علم که می‌رسیدند یک وقت احساس می‌کردند آنچه دارند حبابی بر آب است و چیزی بیش از آن نیست و سراغ همان علمی- که علم حقیقی است- می‌رفتند که در این روایت به آن اشاره شده است.
مرحوم شیخ بهایی رحمه الله از جمله کسانی است که مقامات زیادی در علوم پیدا کرد و در آخر عمرش حالش دگرگون شد و احساس کرد تمام علومی را که کسب کرده مثل آبی است که از بیرون به چاه می‌ریخته‌اند.
در زمان‌های گذشته در قم از آب چاه استفاده می‌کردند و در زمستان که آب زیاد بود آب به چاه می‌بستند و در تابستان از همان آب ذخیره شده استفاده می‌کردند و این آبی بود از بیرون نه از درون.
ولی چشمه جایی است که آب از درونش می‌جوشد و به بیرون می‌ریزد و این

1- نهج البلاغه، خطبه 226.

آبی درونی است نه بیرونی. چاه حقیقی چاهی است که آب از خودش بجوشد، نه اینکه در زمستان آب در آن بریزند و انبار کنند.
برخی علما که در اواخر عمرشان این احساس را داشتند که این علومی را که کسب کرده‌اند همانند آب‌هایی بوده که از بیرون در چاه ریخته‌اند (این علوم مهمّ‌اند، امّا قابل اعتماد نیستند)، زیرا علم، علم است ولی علم حقیقی علمی است که عطش انسان را فرو نشانَد و روح و قلبش را سیراب سازد. ازاین‌رو به علم درون رو می‌آوردند و سراغ اخلاص و تقوای الهی می‌رفتند. معلوم می‌شود که رکن مهمّ علم هم همان دومی است.
البتّه من هرگز این حرف‌ها را نمی‌زنم که خدای ناکرده در این علوم اکتسابی سست شویم. این اشتباه بزرگی است که بعضی در صدد ترویج افکار صوفیانه در بین اهل علم هستند و این اواخر هم در گوشه و کنار نشانه‌هایی از این انحراف پیدا شده بود که جمعی اهل علم را تشویق می‌کردند که این درس‌ها را ترک کنند.
ما هرگز چنین نمی‌گوییم، زیرا در اسلام به ما دستور داده‌اند که سراغ علوم اکتسابی بروید. قرآن در این زمینه دستورهای فراوانی داده است. مثلاً به ما دستور می‌دهد که بنگرید، بفهمید، درک کنید، عبرت بگیرید. بنابراین منظور ما از طرح این سخنان این است که در کنار این علوم اکتسابی بکوشیم که چشمه‌ای از درون باز شود، چون همان آبی هم که از بیرون می‌ریزد آب است و رفع تشنگی می‌کند، امّا غیر از آبی است که از درون بجوشد. و این حاصل نمی‌شود مگر در پرتو عمل به دستورهایی که داده شده. یعنی باید پشتوانه این علوم اکتسابی علوم الهی باشد و ریشه این علوم اکتسابی از آنها گرفته شود، تا انسان بتواند از علم خود بهره ببرد.

رابطه ایمان و تقوا با روشن‌بینی

در قرآن مجید برای تقوا آثار فراوانی بیان شده که از جمله آنها برطرف شدن

حجاب‌ها از فکر و قلب آدمی است.
در آیات مختلف به رابطه ایمان و تقوا با روشن‌بینی اشاره شده است، از جمله در آیه 29 سوره انفال می‌فرماید: « «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرقَانًا»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر تقوای الهی پیشه کنید و از گناهان بپرهیزید خداوند وسیله‌ای برای شناخت حق از باطل برای شما قرار می‌دهد».
و در آیه 282 سوره بقره می‌فرماید: « «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»؛ تقوای الهی پیشه کنید و خداوند شما را علم و دانش می‌آموزد».
در آیات 28 و 29 سوره حدید نیز این معنی با صراحت آمده است که اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خداوند نوری برای شما قرار می‌دهد که در پرتو آن بتوانید گام بردارید.
رابطه این دو، علاوه بر جنبه‌های معنوی که بعضاً برای ما ناشناخته است، از نظر تحلیل عقلی قابل درک است، زیرا بزرگ‌ترین مانع شناخت و مهم‌ترین حجاب بر قلب آدمی هوی‌و هوس‌های سرکش و آمال و آرزوهای دور و دراز و اسارت در چنگال مادّه و زرق و برق دنیاست که به انسان اجازه نمی‌دهد قضاوت صحیح کند و چهره حقایق را چنان که هست ببیند. هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا این گرد و غبارها فرو نشست و این ابرهای تیره و تار از آسمان روح کنار رفت، آفتاب حقیقت بر صفحه قلب می‌تابد و حقایق را چنان که هست درمی‌یابد و لذّاتی وصف‌ناشدنی از این درک صحیح و عمیق نصیب مؤمن می‌شود و راه خود را به‌سوی اهداف مقدّسی که دارد می‌گشاید و پیش می‌رود.
آری تقواست که به انسان آگاهی می‌دهد، چنانکه آگاهی‌ها به انسان تقوا می‌بخشد. یعنی این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. ازاین‌رو در حدیث معروفی می‌خوانیم: «
لَولا انَّ الشَّیاطینَ یَحُومُونَ عَلی قُلوبِ بَنی آدَمَ لَنَظَروا الی مَلَکوتِ السَّماواتِ
؛ هرگاه شیاطین و خوهای شیطانی بر قلب‌های آدمیان مسلّط

نمی‌شدند می‌توانستند به ملکوت و باطن آسمان جهان هستی بنگرند». (1)
برای درک بهتر این سخن پای گفتار علی علیه السلام می‌نشینیم که فرمود: «
لا دینَ مَعَ هَوی لا عَقلَ مَع هَوی مَنِ اتَّبَعَ هَویهُ اعماهُ وَأصَمَّهُ وَاذَلَّهُ وَاضلَّهُ
؛ دین با هوای نفس جمع نمی‌شود چنانکه عقل با هوس یک‌جا جمع نخواهد شد. هر که از هوای نفسش پیروی کند او را کور و کر می‌کند و ذلیل و گمراه می‌سازد». (2) قرآن در آیه 29 سوره انفال به اهمّیّت تقوا و آثار آن در سرنوشت انسان اشاره کرده، چهار نتیجه و ثمره برای تقوا بیان می‌کند. نخست می‌فرماید: « «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُو إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر تقوا پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید به شما نورانیّت و روشن‌بینی خاصّی می‌بخشد که بتوانید حق را از باطل به‌خوبی تشخیص دهید».
این جمله کوتاه و پرمعنی یکی از مهم‌ترین مسائل سرنوشت‌ساز انسان را بیان کرده می‌گوید: در راهی که انسان به‌سوی پیروزی‌ها می‌رود همیشه پرتگاه‌ها و بیراهه‌هایی وجود دارد که اگر آنها را به‌خوبی نبیند و نشناسد و پرهیز نکند چنان سقوط می‌کند که اثری از او باقی نمی‌مانَد. در این راه مهم‌ترین مسأله شناخت حق و باطل، شناخت نیک و بد، شناخت دوست و دشمن، شناخت مفید و زیان‌بخش و شناخت عوامل سعادت یا بدبختی است. اگر به‌راستی انسان این حقایق را بشناسد رسیدن به مقصد برای او آسان است.
مشکل این است که در بسیاری از این‌گونه موارد انسان گرفتار اشتباه می‌شود، باطل را به جای حق می‌پندارد و دشمن را به جای دوست برمی‌گزیند و بیراهه را به جای شاهراه، در حالی که دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیّت و روشن‌بینی فوق‌العاده.
قرآن می‌فرماید این دید و درک ثمره درخت تقواست. امّا اینکه چگونه تقوا

1- بحارالانوار، ج 56، ص 163.

2- عیون الحکم والمواعظ، ص 531؛ مستدرک الوسائل، ج 12، ص 115.

و پرهیز از گناه و هوی‌و هوس‌های سرکش به انسان چنین دید و درکی می‌دهد، شاید برای برخی مبهم باشد، ولی اندکی دقّت پیوند میان این دو را روشن می‌سازد.
توضیح اینکه: اوّلاً نیروی عقل انسان به‌قدر کافی برای درک حقایق آماده است، ولی پرده‌هایی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشق‌های افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام همچون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار می‌شود، یا مانند غبار غلیظی فضای اطراف را می‌پوشانَد و پیداست که در چنین محیط تاریکی چهره حق و باطل از میان برود.
به گفته شاعر:
حقیقت سرایی است آراسته‌هوی‌و هوس گرد برخاسته
نبینی که هر جا که برخاست گردنبیند نظر گرچه بیناست مرد
ثانیاً می‌دانیم که هر کمالی در هرجا وجود دارد پرتوی از کمال حق است و هرقدر انسان به خدا نزدیک‌تر شود پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق در وجود او انعکاس خواهد یافت. ازاین‌رو همه علوم از علم او سرچشمه می‌گیرد و هرگاه انسان در پرتو تقوا و پرهیز از گناه و هوی‌و هوس به او نزدیک‌تر شود و قطره وجود خود را به اقیانوس بیکران هستی او پیوند دهد، سهم بیشتری از آن علم و دانش خواهد برد. به تعبیر دیگر، قلب آدمی همچون آیینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالمتاب. اگر این آیینه را زنگار هوی‌و هوس تیره‌و تار کند نوری در آن منعکس نخواهد شد، امّا هنگامی که در پرتو تقوا و پرهیزگاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود، نور خیره‌کننده آن آفتاب پرفروغ در آن منعکس می‌شود و همه‌جا را روشن می‌سازد.
لذا در طول تاریخ در حالات مردان و زنان پرهیزگار روشن‌بینی‌هایی می‌بینیم که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابل درک نیست. آنها بسیاری از حوادث را که در لابه‌لای آشوب‌های اجتماعی ریشه آن ناشناخته بود به‌خوبی می‌شناختند

و چهره‌های منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده فریبنده می‌دیدند. این اثر عجیب تقوا در شناخت واقعی و دید و درک انسان‌ها در بسیاری از روایات و آیات دیگر نیز آمده است: « «وَاتَّقُوااللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهَ»؛ و تقوای الهی پیشه کنید و خداوند به شما تعلیم می‌دهد». (1) در حدیث معروفی آمده است: «
المُؤمِنُ يَنظُرُ بِنُورِاللّهِ
؛ انسان باایمان با نور خدا می‌بیند».
در سخنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «
اكثَرُ مُصارِعِ العُقولِ تَحتَ بُرُوقِ المَطامِعِ
؛ زمین خوردن عقل‌ها غالباً به سب برق طمع است که چشم عقل را از کار می‌اندازد و پرتگاه‌ها و لغزش‌گاه‌ها را نمی‌بیند». (2) ثالثاً از نظر تجزیه و تحلیل عقلی نیز پیوند میان تقوا و درک حقایق قابل فهم است، زیرا مثلاً جوامعی که بر محور هوی‌و هوس می‌گردد و دستگاه‌های تبلیغاتی آنها در مسیر دامن زدن به همین هوی‌و هوس‌ها گام برمی‌دارد، روزنامه‌ها مروّج فساد و رادیوها بلندگوی آلودگی و انحرافات می‌شوند و تلویزیون‌ها در خدمت هوی‌و هوس‌اند، بدیهی است در چنین جامعه‌ای تشخیص حق از باطل و خوب از بد برای بیشتر مردم بسیار دشوار است. بنابراین بی‌تقوایی سرچشمه فقدان تشخیص و یا سوءِ تشخیص است. فی‌المثل در خانواده‌ای که تقوا نیست و کودکان در محیط آلوده پرورش می‌یابند، از همان طفولیّت به فساد و بی‌بندو باری خو می‌گیرند، در آینده که بزرگ می‌شوند تشخیص نیکی‌ها از بدی‌ها برایشان دشوار است. اصولاً به کار افتادن نیروها و انرژی‌ها و هدر رفتن این سرمایه‌ها در راه گناه موجب می‌شود که مردم از نظر درک و اطّلاع، در سطحی پایین قرار گیرند و افکار منحطّی داشته باشند، هرچند در صنایع و زندگی مادّی پیشروی کنند.

1- سوره بقره، آیه 282.

2- نهج‌البلاغه، حکمت 219.

پس به‌خوبی می‌بینیم که هر بی‌تقوایی سرچشمه یک‌نوع ناآگاهی و یا سوءِ تشخیص است. به همین علّت در دنیای ماشینی امروز جوامعی از نظر علم و صنعت بسیار پیشرفته‌اند، ولی در زندگی روزانه خود چنان گرفتار نابسامانی‌ها و تضادهای وحشتناکی‌اند که انسان را به شگفتی وامی‌دارد. همه اینها عظمت این آیه قرآن را روشن می‌سازد. با توجّه به اینکه تقوا منحصر به تقوای عملی نیست، بلکه تقوای فکری و عقلی را شامل می‌شود این حقیقت آشکارتر خواهد شد.

تقوای فکری در برابر بی‌بندو باری فکری به این معناست که ما در مطالعات خود به دنبال مدارک صحیح و مطالب اصیل برویم و بدون تحقیق کافی و دقّت لازم در هیچ مسأله‌ای اظهار عقیده نکنیم. کسانی که تقوای فکری را به کار می‌بندند بی‌شک بسیار آسان‌تر از بی‌بندو بارها به نتایج صحیح می‌رسند، ولی آنان که در انتخاب مدارک و طرز استدلال بی‌بندو بارند اشتباهاتشان فوق‌العاده فراوان است.

مطلب مهمّی که باید به آن توجّه داشت و متأسّفانه مانند بسیاری دیگر از مفاهیم سازنده اسلامی در میان ما مسلمانان دستخوش تحریف شده این است که برخی خیال می‌کنند آدم باتقوا کسی است که زیاد بدن و لباس خود را آب بکشد و همه کس و همه چیز را نجس یا مشکوک بداند و در مسائل اجتماعی به انزوا درآید و دست به سیاه و سفید نزند و در برابر هر مسأله‌ای سکوت اختیار کند، این‌گونه تفسیرهای غلط برای تقوا و پرهیزگاری در واقع یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی است. چنین تقوایی نه آگاهی می‌آفریند و نه روشن‌بینی و فرقان و جدایی حق از باطل. (1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 28 و 29 سوره حدید و آیه 29 سوره انفال.

دوست و آیین دوستی

اشاره

10

یا اباذَر، الجَلیسُ الصّالِحُ خَیرٌ مِن الوَحدَةِ وَالوَحدَةُ خَیرٌ مِن جَلیسِ السُّوءِ. وَإملاءُ الخَیرِ خَیرٌ مِن السُّکوتِ وَالسُّکوتُ خَیرٌ مِن إملاءِ الشَّرِّ.

ای ابوذر، همنشین و دوست صالح بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از همنشین بد است. اینکه انسان چیزی را بگوید و دیگران بنویسند بهتر از آن است که سکوت کند و سکوت بهتر از این است که شرّ بگوید و دیگران آن را بنویسند.

بحارالانوار، ج 77، ص 84

نور هدایت

اسلام دین اعتدال است و از جمله ادلّه حقّانیّت اسلام همین اعتدال است. اغلب مردم یا اهل افراط هستند یا اهل تفریط. کسانی که در راه اعتدال قدم برمی‌دارند فراوان نیستند، زیرا خطّ اعتدال مانند پل صراط است که می‌گویند از شمشیر بُرنده‌تر و از مو نازک‌تر است. ازاین‌رو پیدا کردن آن هم آسان نیست و رهروان جادّه مستقیم اندکند. برخی در امور اجتماعی طرفدار این مسأله‌اند که انسان باید خیلی اجتماعی باشد و بعضی صددرصد با این نظریّه مخالفت می‌ورزند و طرفدار انزوا هستند و می‌گویند انسان در اجتماع آلوده می‌شود و لذا تشویق به انزوا و گوشه‌گیری می‌کنند. برخی ارباب سیر و سلوک برای تهذیب نفس و رسیدن به مقام لقاء اللّه و شهود، توصیه به انزوا و گوشه‌گیری می‌کنند.

لااقل در آغاز کار می‌گویند سالکان راه باید منزوی باشند و از این قبیل جملات، در حالی که هر دو روش از نظر شرع مقدّس اسلام خالی از اشکال نیست.

از نظر اسلام هم افراط اشکال دارد و هم تفریط. پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث راهی میانه را مطرح می‌کند و می‌فرماید: ای ابوذر، اگر همنشین خوبی یافتی، بی‌تردید از تنهایی بهتر است و اگر همنشین خوبی نیافتی، تنهایی بهتر از دوست بد است.

می‌دانیم که انسان روح اجتماعی دارد و نمی‌تواند تنها زندگی کند، زیرا تنهایی باعث وسوسه، افسردگی، خودبرتربینی، سوءِظن و انحرافات فکری می‌شود، از سویی اینکه انسان برای فرار از تنهایی به هر کسی پناه ببرد خطرناک است.

طبیعت انسان دزد است. یعنی از محیط خودش خصوصاً همنشینانش تأثیر می‌پذیرد و لذا می‌بینیم که در بعضی افراد، دوست بر نیمی از شخصیّت او اثر گذارده و در بعضی بر یک‌سوم و در بعضی بر تمام شخصیّت. خلاصه درصد تأثیرپذیری از دوستان در افراد متفاوت است. ولی نکته مهم این است که همه افراد مقداری از شخصیّتشان را از دوستانشان می‌گیرند.

انسان همیشه در زندگی برای خودش الگوهایی انتخاب می‌کند و از آنها تأثیر می‌پذیرد. مثلاً برای لباسش، راه رفتنش، اخلاقش، الگویی دارد.

اگر دوست بد باشد، بخشی از شخصیّت انسان بر باد رفته است، حال یک‌درصد و گاهی هم نود درصد. اینکه فرموده‌اند: «
فَمَنِ اشتَبَهَ عَلَیکُم أمرُهُ وَلَم تَعرِفُوا دِینَهُ فَانظُرُوا الی خُلَطائِهِ»(1)
شاهد بر همین مدّعاست که شخصیّت انسان با شخصیّت دوست و رفیقش پیوند دارد.

برخی درون خودشان را نشان نمی‌دهند. گاه ممکن است انسان با کسی دَه سال دوست و رفیق و همدم است، امّا نمی‌داند که باطنش چیست؟ چنین کسانی

1- شیخ صدوق، صفات الشیعه، ص 6؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 265.

ص: 521
را باید از دوستانشان شناخت، زیرا اینان در انتخاب دوست خیلی تودار نیستند.
یعنی معمولاً هم‌قماش‌های خودشان را انتخاب می‌کنند.

دوستی و رفاقت را می‌توان یکی از شاخ و برگ‌های درخت اجتماع به حساب آورد که رنج و تعب را می‌بَرد، به روح و روان نشاط می‌بخشد و هنگام گرفتاری بسیاری از مشکلات بدین وسیله حل می‌شود. اسلام نه‌تنها دوستی و رفاقت با افراد واجد شرایط را تأیید می‌کند، بلکه ما را به برادری و دوستی و رفاقت امر فرموده است. در حدیثی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «

عَلَیکَ بِاخوانِ الصّدقِ فَاکثِر مِن اکتِسابِهِم فإنَّهُم عِدَّةٌ عِندَ الرَّخاءِ وَجُنَّةٌ عِندَ البَلاءِ

؛ بر شما باد به دوستان و برادران راستین و در طلب چنین دوستان زیاد بکوش، چرا که آنان در هنگام گرفتاری و شداید یاران تواند». (1) از علی علیه السلام پرسیدند: «

عَن أفضلِ عیشِ الدُّنیا فَقالَ: سَعَةُ المَنزِلِ وَکَثرَةُ المُحِبّینِ

؛ بهترین لذّت زندگی دنیا چیست؟ فرمود: منزل وسیع و دوستان فراوان». (2) 3. و در حدیثی فرمود: «

جمع خَیر الدُّنیا وَالآخِرَةِ فی کِتمانِ السِّرّ وَمُصادَقَةِ الاخیارِ:

خیر دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده است: کتمان و پوشش اسرار و با خوبان رفاقت و دوستی کردن». (3)

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
اذا آخَی احَدُکُم رَجُلًا فَلیَسألهُ عَن اسمِهِ وَاسمِ ابیهِ وَقَبیلَتِهِ وَمَنزِلِهِ فإنَّهُ مِن واجِبِ الحَقّ وَصافِیالإخاءِ
؛ هرگاه کسی از شما با کسی

1- صدوق، امالی، ص 380، ح 483.

2- کافی، ج 6، ص 526، ح 5.

3- بحارالانوار، ج 73، ص 178، ح 17.

برادری و دوستی برقرار کند، لازم است که از اسم آن دوست و پدر و قبیله و خویشاوندان و منزل او بپرسد. این آیین از ضروریات و صفای برادری است».(1)

آزمایش دوستان

در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: « لا تَسِمِ الرَّجُلَ صَدیقاً سِمَةً مَعروفَةً حَتّی تَختَبِرَهُ بِثَلاثٍ تُغضِبُهُ فَتَنظُرَ غَضَبَهُ مِنَ الحَقّ الَی الباطِلِ وَعِندَ الدّینارِ وَالدّرهَمِ وَحَتّی تُسافِرَ ؛ کسی را دوست رسمی خود به حساب نیاور، مگر آنکه او را به سه چیز بیازمایی: به غضب درآور تا ببینی خشم او را از حق به باطل می‌بَرد، با پول امتحان کن، با او مسافرت کن». (2)

حضرت سلیمان فرمود: « لا تَحکُمُوا عَلی رَجُلٍ بِشَیْءٍ حَتّی تَنظُروا الی مَن یُصاحِبُ فإنَّما یُعرَفُ الرَّجُلُ بِاشکالِهِ وَأقرانِهِ وَیُنسَبُ الی اصحابِهِ وَأخدانِهِ ؛ درباره نیکی و بدی کسی قضاوت نکنید تا دوستانش را ببینید، زیرا آدمی با نزدیکانش شناخته می‌شود و به صفات کسانی وصف می‌شود که با آنها همنشین و دوست است». (3)

تأثیر خلق و خوی دوست

خوی و خلق دوستان چنان در انسان اثر می‌گذارد که می‌توان آن را از فراگیری‌های ناخودآگاه به حساب آورد. روی همین اصل پیشوایان ما را از مصاحبت و دوستی با افراد ناپاک برحذر داشته‌اند.
امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
لا تَصحَبِ الشِّرّیرَ فإنَّ طَبعَکَ یَسرِقُ مِن طَبعِهِ شَرّاً

1- بحارالانوار، ج 73، ص 166، ح 30.

2- همان، ص 180، ح 28.

3- همان، ص 188، ح 17.

وَانتَ لا تَعلَمُ
؛ از رفاقت و همنشینی با مردم شرور بپرهیز، زیرا طبع تو ناخودآگاه بدی و ناپاکی را از طبع منحرف او می‌دزدد و تو بی‌خبری». (1) در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام در این باره فرمود: «
مَن یَصحَبَ صاحِبَ السُّوءِ لا یَسلَم
؛ هر که با رفیق بد رفاقت و دوستی کند سالم نمی‌ماند» و سرانجام ناپاکی دامانش را می‌گیرد. (2)

دوستی و دشمنی در مرز مصلحت

دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان همیشه به یک وضعیّت نمی‌مانَد. تجربه نشان داده که گاه دوست لباس دشمنی به تن کرده و دوستی و محبّت‌ها را از یاد می‌بَرد و گاهی دشمن دست از دشمنی برداشته و راه دوستی پیش می‌گیرد و از عداوت خود پشیمان می‌شود. ازاین‌رو بر مسلمان لازم است که حدّ اعتدال را از دست نداده و میانه‌روی را مرز دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان قرار دهد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره فرمود: «
أحبِب حَبیبِکَ هَوناً ما عَسی أن یَکونَ بِغَیضَکَ یَوماً ما وَأبغِض بِغَیضَکَ هَوناً ما عَسی أن یکونَ حَبیبَکَ یَوماً ما
؛ با دوستان خود چنان دوستی کن که بیرون از مرز و حدّ دوستی نباشد، زیرا ممکن است او روزی دشمن تو شود و به مخالفت با تو برخیزد و بی‌مهری تو در مورد دشمن از مرز مدارا خارج نباشد، زیرا ممکن است آن تیرگی از میان برود و دشمنی به محبّت مبدّل شود». (3) یکی از علّت‌های امتحان دوست که پیشتر بیان شد، شاید این باشد که انسان دچار دوست نادان نشود، زیرا تحمّل ناراحتی و ملالت خاطر از دوست نادان چنان سخت است که گاهی خسارت‌های جبران‌ناپذیری به بار می‌آورَد.

1- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 272، ح 147.

2- صدوق، خصال، ص 169، ح 222.

3- نهج‌البلاغه، حکمت 268.

دشمن دانا بلندت می‌کندبر زمینت می‌زند نادان دوست
در روایات نیز به این موضوع اشاره شده است، از جمله در حدیثی امام علی علیه السلام فرمود: «
صَدیقُ الأحمَقِ فی تَعَبٍ
؛ آن که رفیق نادان و دوست احمق دارد پیوسته در رنج و ناراحتی است».
(1) و در حدیث دیگری فرمود: «
یا بُنَیَّ إیّاکَ وَمُصادَقَةَ الأحمَقِ فإنَّهُ یُریدُ أن یَنفَعَکَ فَیَضُرُّکَ
؛ فرزندم، از دوستی و رفاقت با نادان برحذر باش، زیرا او می‌خواهد به تو نفعی برساند، ولی زیانش به تو می‌رسد».(2)

داستان قنبر غلام علی علیه السلام

روزی قنبر خدمتگزار علی علیه السلام به مجلس یکی از مردان متکبّر و تجاوزکار وارد شد. در محضرش جمعی نشسته بودند، از جمله مرد کوته‌فکر و کم‌تشخیص که خود را از شیعیان ثابت‌قدم علی علیه السلام می‌دانست.
هنگامی که قنبر وارد مجلس شد او برای احترام قنبر و به پاس مقام شامخ علی علیه السلام از جا برخاست و مقدم او را گرامی شمرد. مرد متکبّر از این کار خشمگین شد وگفت: آیا در محضر من برای ورود یک فرد خدمتگزار برمی‌خیزی؟
آن مرد به جای آنکه سکوت کند و بر جای خود بنشیند و به خشم تجاوزکار متکبّر پایان دهد جوابی داد که خشم او را تشدید کرد. گفت: چرا به احترام قنبر برنخیزم؟ او به‌قدری بزرگوار و شریف است که فرشتگان بال‌های خود را برای وی می‌گسترانند و قنبر روی بال ملائکه راه می‌رود.
این اظهار دوستی نابجا و بی‌مورد، چنان مرد متکبّر را خشمناک کرد که از جای خود برخاست و به قنبر ناسزا گفت. به علاوه وی را تهدید کرد که این ماجرا باید پنهان بماند و کسی از کتک زدن و دشنام دادن من باخبر نشود.
طولی نکشید آن شیعه وقت‌نشناس و کوته‌فکر بر اثر مارگزیدگی بستری شد.

1- عیون الحکم والمواعظ، ص 302.

2- نهج البلاغه، حکمت 38.

علی علیه السلام به عیادتش رفت و از فرصت استفاده کرد و فرمود: اگر می‌خواهی خداوند تو را عافیت دهد باید متعهّد شوی که از این پس در مورد ما و دوستان ما اظهار علاقه و محبّت بی‌مورد نکنی و در محضر دشمنان موجبات زحمت و آزار ما و یاران ما را فراهم نیاوری.(1)

نشانه‌های دوست

در حدیثی امام صادق علیه السلام برای دوست نشانه‌هایی بیان فرموده است: «
لا تَکونُ الصَّداقَةُ الّا بِحُدودِها فَمَن کانَت فیهِ هذِهِ الحُدودُ أو شَیءٌ مِنها فَانسِبهُ الَی الصَّداقَةِ وَ مَن لَم یَکُن فیهِ شَیءٌ مِنها فَلا تَنْسِبْهُ الی شَیءٍ مِنَ الصَّداقَةِ. فَاوَّلَها: أن تَکونَ سَریرَتُهُ وَعَلانِیَتُهُ لَکَ واحِدَةٌ. وَالثّانی: أن یَری زَینَکَ زَینَهُ وَشَینَکَ شَینَهُ. وَالثّالِثَةُ: أن لا تُغَیّرُهُ عَلَیکَ وِلایَةٌ وَلا مالٌ. وَالرّابِعَةُ: أن لا تَمنَعَکَ شَیئاً تَنالُهُ مَقدِرَتُهُ. وَالخامِسَةُ: وَ هِیَ تَجمَعُ هذِهِ الخِصالَ أن لا یُسلِمَکَ عِند النَکَباتِ
؛ دوستی جز با حدود و شرایطش امکان‌پذیر نیست. هر که این حدود یا بخشی از آن در او باشد او را دوست بدان و هر که هیچ‌یک از این شرایط در او نیست چیزی از دوستی در او نیست:
1. باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد.
2. زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند.
3. مقام و مال، وضع و رفتار او را در مورد تو تغییر ندهد.
4. آنچه را در قدرت دارد از تو مضایقه نکند.
5. شرط پنجم که جامع همه این صفات است آن است که تو را هنگام پشت کردن روزگار رها نکند».(2)
بیا که ز جان دوستدار هم باشیم بی‌بذل دوستی و مهر با کرم باشیم

1- گفتار فلسفی جوان، ج 2، ص 334.

2- کافی، ج 2، ص 639.

بیا بیا که ز صدق و صفای یکدیگربری ز محنت و عاری ز درد و غم باشیم
بیا بیا که نگوییم جز حقیقت رابه به بر خلق محترم باشیم
بیا بیا که نگوییم جز حقیقت راچه حاجت است که در فکر مدح و ذم باشیم
زمانه بیش و کمش در خور تألّم نیست‌بیا که فارغ از اندوه بیش و کم باشیم
بیا که کعبه مقصود ماست مهر و وداد‌چو عاکفان همه دم گرد این حرم باشیم
(1)

«یا بُنَیَّ ایّاکَ وَمُصادَقَةَ الأحمَقِ فإنَّهُ یُریدُ أن یَنفَعَکَ فَیَضُرُّکَ. وَایّاکَ وَمُصادَقَةَ البَخیلِ فإنَّهُ یَقعُدُ عَنکَ أحوَجَ ما تَکونُ إلَیهِ. وَایّاکَ وَمُصادَقَةَ الفاجِرِ فإنَّهُ یَبیعُکَ بالتافِهِ وَإیّاکَ وَمُصادَقَةَ الکَذّابِ فإنَّهُ کالسَّرابِ یُقَرّبُ عَلَیکَ البَعیدَ وَیُبَعّدُ عَلَیکَ القَریبَ

؛ فرزندم، از دوستی با احمق برحذر باش، چرا که می‌خواهد به تو سود رساند امّا زیان می‌رسانَد. از دوستی با بخیل بپرهیز، زیرا هنگامی که به او نیازمندی از تو رویگردان می‌شود. از دوستی با گناهکار دوری کن، چرا که تو را به اندک چیزی می‌فروشد. از دوستی با دروغ‌پرداز خودداری کن، چرا که همچو سراب است، دور را به تو نزدیک و نزدیک را دور نشان می‌دهد». « (2)

ابذُل لِصَدیقِکَ کُلَّ المَوَدَّةِ وَلا تَبذُل لَهُ کُلَّ الطُّمَأنِینَةِ وَاعْطِهِ المُواساةَ وَلا تُفضِ الَیهِ بکُلّ الأسرارِ

؛ تمام مهر و محبّت را به دوستت ببخش، امّا همه اطمینان و اعتمادت را به او وامگذار و مواسات و برادریت را به او عطا کن، ولی اسرارت را برای او فاش مساز». (3) «

لا یَکونُ الصَّدیقُ صَدیقاً حَتّی یَحفَظَ صَدیقُهُ فی غَیبَتِهِ وَ عِندَ نَکبَتِهِ وَبَعدَ وَفاتِهِ فی تَرِکَتِهِ

؛ دوست، دوست نیست مگر آنکه در غیاب و گرفتاری رفیقش، شرایط

1- واعظ اجتماع، ص 130.

2- نهج البلاغه، حکمت 38.

3- دستور معالم الحکم، ص 70.

دوستی را حفظ کند و پس از مرگش نسبت به ورثه‌ای که گذاشته در دوستی وفادار بماند».(1) «
صَدیقُکَ مَن نَهاکَ وَعَدُوُّکَ مَن أغراکَ
؛ دوست تو کسی است که تو را از زشتی‌ها باز دارد و دشمن تو کسی است که تو را بفریبد».(2) به هر حال ما باید در انتخاب دوست سختگیر باشیم. البتّه نه چندان که بدون دوست بمانیم و نه چندان که هر کسی را در محیط فکر و زندگی خودمان دخالت بدهیم، بلکه باید کسانی را برگزینیم که دیدنشان ما را به یاد خدا بیندازد، ما را دعوت به تقوا و اطاعت از خدا و تلاش برای رضای حق کند.
امّا در مورد سخن گفتن و سکوت، در این حدیث از آن تعبیر به «املاء» شده است. به نظر می‌رسد که ظاهراً «املاء» خصوصیّتی ندارد (املاء این است که کسی بگوید و دیگری آن را بنویسد). البتّه ممکن است در فارسی معنای دیگری داشته باشد.
حال طبق این حدیث شریف، حضرت می‌فرماید: انسان خیری را بگوید و دیگران آن را بنویسند بهتر از آن است که سکوت کند، ولی می‌فرماید همین سکوت بهتر از این است که شرّ بگوید.
اکنون این سؤال مطرح است که سکوت خوب است یا سخن گفتن؟
در جواب می‌گوییم: همان‌گونه که انسان را مؤاخذه می‌کنند چرا گفتی؟ انسان را مؤاخذه می‌کنند که چرا در جای خودش سخن نگفتی؟ بنابراین باید این مطلب را که «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد» رعایت کرد و سنجیده و بر اساس فکر و رضای خدا سخن گفت.

1- دستور معالم الحکم، ص 75.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 305.

پرحرفی

اشاره

11
یا اباذَر، اتِرُک فُضولَ الکَلامِ وَحَسبُکَ مِن الکَلامِ ما تَبلُغُ بِهِ حاجَتَکَ وَکَفی بِالمَرءِ کِذباً ان یُحَدّثَ بِکُلّ ماَ سَمِعَ.
ای ابوذر، زیاده‌گویی را ترک کن و به مقداری از سخن که حاجت را برآورد بسنده کن. و برای اثبات دروغگویی آدمی همین بس که در مورد هر آنچه می‌شنود سخن بگوید.
بحارالانوار، ج 77، ص 85

نور هدایت
در این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری چند سفارش می‌کند:
1. زیاد سخن مگوی. یعنی سخن گفتن تو به اندازه حاجت باشد، زیرا برای دروغگویی انسان همین بس که هر چیزی را که می‌شنود نقل کند.
این دستور بسیار مهمّی است، چون اگر انسان در آنچه به زبان می‌آورَد دقّت کند متوجّه می‌شود که زبان خطرناک‌ترین وسیله گناه کردن است و برای اثبات این سخن ادلّه‌ای بیان شده است:
الف) زبان چیزی است که همیشه در اختیار انسان است، امّا هیچ‌یک از وسایل گناه این‌گونه آماده نیست. اگر کسی بخواهد- پناه بر خدا- شراب بخورد، شراب در همه جا نیست. یا اگر کسی بخواهد- پناه بر خدا- زنا کند، در هر وقتی زنا کردن ممکن نیست و مقدّماتی می‌خواهد، ولی این زبان همه‌جا در اختیار

انسان است. پاره‌گوشتی است که به هر شکلی انسان بخواهد می‌چرخد.
ب) خطر دوم اینکه دسترسی به آن بسیار آسان است. نه خرجی دارد و نه زحمتی و دردسری. ممکن است با گردشی مختصر، تهمت بسیار بزرگی به کسی بزند که منجر به نواختن هشتاد ضربه تازیانه بر او شود، یا به مختصر حرکتی ممکن است کفری بر زبانش جاری شود که مرتدّ شود و برای همیشه او را از ایمان ساقط گردانَد.
ج) خطر سوم این است که زشتی گناهان زبان نسبت به بقیّه گناهان کمتر است. مثلًا مردم زنا، یا شراب‌خواری را کار بسیار زشتی می‌شمرند، ولی کسی روزی صدها غیبت کند، یا هزاران دروغ بر زبان جاری سازد، آنها را زشت نمی‌شمرند و ازبین‌برنده عدالت نمی‌دانند.
د) خطر چهارم این است که دایره گناهان و جنایات زبان از هر عضو دیگری بیشتر است. هیچ عضوی از اعضای بدن انسان نیست که این‌قدر بتواند گناه کند.
اکنون این پرسش مطرح است که برای رهایی از خطرهای زبان چه باید کرد؟
در پاسخ باید گفت: علمای اخلاق برای نجات از خطرهای زبان راه‌هایی را پیش نهاده‌اند، از جمله همین است که در روایت فرمود: «
یا اباذَر، اترُک فُضولَ الکَلام
؛ ای ابوذر، سخنان زیادی (پرحرفی) را ترک کن». اگر انسان بتواند به این حدیث عمل کند، بسیاری از خطرها از بین می‌رود، زیرا به هر نسبت انسان کمتر سخن بگوید، کمتر مبتلا می‌شود.
پزشکان قانونی دارند که می‌گویند اگر انسان چیزهای آلوده را کمتر مصرف کند کمتر مبتلا به بیماری می‌شوند. مثلًا کسی که روزی یک لیوان شیر آلوده به تب مالت می‌خورَد نسبت به کسی که دو لیوان می‌خورد، احتمال ابتلایش به بیماری تب مالت کمتر است و دومی احتمال ابتلایش دو برابر است.
زبان هم چنین است. کسی که صد کلمه سخن می‌گوید نسبت به کسی که دویست کلمه سخن می‌گوید، احتمال آلودگی‌اش به گناهان کمتر است.

بنابراین چنانکه حضرت فرمودند، از جمله راه‌های نجات از خطرهای این عضو خطرناک همانا کم سخن گفتن است. البتّه خداوند زبان را به انسان داده است که از آن استفاده کند. این را هم اضافه کنم زبان مهم‌ترین وسیله خیر و سعادت و عبادت و رسیدن به قرب خداست. یعنی همان‌گونه که می‌شود با زبان سی گناه کبیره را مرتکب شد، سی عبادت مهم را هم با زبان می‌شود انجام داد که از جمله آنها امر به معروف و نهی از منکر، ذکر خدا، شکر خدا، گسترش دانش، قرائت قرآن، راستگویی، پند و اندرز دادن است.

ازاین‌رو حضرت به ابوذر نفرمود حرف نزن، بلکه فرمود: ای ابوذر، زیاده‌روی در سخن گفتن را ترک کن که در این (زیاد سخن گفتن) گناهان بسیاری نهفته است. و اگر می‌خواهی سخن بگویی به اندازه حاجت سخن بگو، زیرا در حرف‌های اضافی غیبت، تهمت، دروغ، بخل، حسد است. پس باید زبان را در کنترل خودمان قرار دهیم.

متأسّفانه به چیزی که در ذیل حدیث آمده کمتر عمل می‌شود و آن این است که انسان هر چیزی را که می‌شنود نقل کند به گناه دروغ مبتلا می‌شود.

چیزهایی را که انسان می‌شنود به دو صورت نقل می‌کند:

گاه می‌گوید: فلان مطلب را می‌گویند. یعنی نقل می‌کند و خبر می‌دهد.

و گاهی می‌گوید: چنین است. اگر این را بگوید گناهش معلوم و روشن است، زیرا چیزی که با دو شاهد عادل ثابت نشده انسان نمی‌تواند بگوید. پس اگر این را قاطعانه بگوید دروغ است. قرآن می‌فرماید: « «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُولئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْولًا»؛ گوش و چشم و دل هریک از آنها سؤال می‌شوند». (1) امّا اگر بگوید که می‌گویند. یعنی انسان در مقام نقل شایعات بگوید می‌گویند، او از دروغ نجات پیدا می‌کند ولی عناوین محرّمه بسیار بر آن مترتّب است، مانند

1- سوره اسراء، آیه 36.

آزار مؤمن، هتک مؤمن که در همین جمله ممکن است هر سه عنوان مترتّب شود، زیرا این جمله هم هتک مؤمن است، هم اشاعه فحشاست و هم اگر به گوش او برسد آزار و ایذاءِ مؤمن است. بعضی خیال می‌کنند با کلمه «می‌گویند» از دروغ نجات پیدا می‌کنند.
با نهایت تأسّف، تقوای زبان در زمان ما کم است. خصوصاً اگر کسی خطّش یا سلیقه‌اش با دیگری مخالف باشد به خود اجازه می‌دهد که هر نسبت و تهمتی را به او بدهد. البتّه اگر تقوای زبان کم شود، لطف خدا هم بر امّت کم می‌شود. وقتی مردم حیثیّت همدیگر را رعایت نکنند، خداوند هم آبروی آنها را حفظ نخواهد کرد و لطفش را از چنین جمعیّتی برمی‌دارد.
ما در فقه می‌گوییم: «
حُرمَةُ مالِ المُؤمِنِ کَحُرمَةِ عِرضِهِ وَدَمِهِ
؛ احترام مال مؤمن مانند احترام آبرو و خونش است».
در اینجا آبرو و خون در کنار هم است که گاهی کشتن شخصیّت یک انسان از کشتن جسم او مهم‌تر است. برخی حاضرند بمیرند ولی آبرویشان نرود. لذا حفظ آبروی دیگران بسیار مهم است. البتّه اگر این عناوین بر کلمه «می‌گویند» بار نشود مانعی ندارد.
امید است که همه ما آن جمله حضرت را که می‌فرماید: «
اللِّسانُ کَلبٌ عَقُورٌ
؛ زبان سگ درنده است»(1) در نظر داشته باشیم، چون اگر آن را به بند نکشد، نه‌تنها دیگران بلکه خودش را هم می‌درد.

عیب‌های پرحرفی، در سخنان امام علی علیه السلام

«مَن عَلِمَ أنَّ کَلامَهُ مِن عَمَلِهِ قَلَّ کَلامُهُ الّا فیما یَعنیهِ
؛ هر که بداند که گفتارش از کردار اوست (و بازخواست خواهد شد،) کم گوید، مگر در آنچه به کارش آید».(2) «
مَن کَثُرَ کَلامُهُ کَثُرَ خَطَؤُهُ وَمَن کَثُرَ خَطَؤُهُ قَلَّ حَیاؤُهُ وَمَن قَلَّ حَیاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَمَن قَلَ

1- بحارالانوار، ج 71، ص 287.

2- نهج البلاغه، حکمت 349.

وَرَعُهُ ماتَ قَلبُهُ وَمَن ماتَ قَلبُهُ دَخَلَ النّارَ

؛ هر که پر گوید بسیار به خطا رود و هر که بسیار خطا کرد شرم و حیایش کم شود و هر که شرم و حیایش کم شد، پارسایی‌اش کم شود و هر که پارسایی‌اش کم شد دلمرده شود و هر که دلمرده شد، داخل جهنّم شود». (1) «

مَن اکثَرَ أهجَرَ وَمَن تَفَکَّرَ أبصَرَ

؛ هرکه پر گوید، هذیان گوید و هرکه اندیشه کند بینا شود». (2) «

قِلَّةُ الکَلامِ تَستُرُ العُیُوبَ وَتُقَلّلُ الذُّنُوبَ

؛ کم‌گویی عیب‌ها را می‌پوشانَد و گناهان را کم می‌کند». (3) «

ایّاکَ وَکَثرَةَ الکَلامِ فإنَّهُ یُکثِرُ الزَّلَلَ

؛ از پرگویی به دور باش، زیرا پر گفتن لغزش بسیار و ملال را در پی دارد». (4) «

أقلِلِ الکَلامَ تَأمَنِ المَلامَ

؛ سخن کوتاه کن که از سرزنش در امان مانی». (5)

1- نهج البلاغه، حکمت 349.

2- همان، نامه 31.

3- عیون الحکم والمواعظ، ص 371.

4- همان، ص 97.

5- همان، ص 83.

12
یا اباذَر، أتَعلَمُ فی أیّ شَیءٍ انزِلَت هذِهِ الآیَةُ:
«إِصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوااللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»(1)
قُلتُ لا ادری فِداکَ أبی وَامّی قالَ فی انتِظارِ
الصّلاةِ خَلفَ الصَّلاةِ.
ای اباذر، آیا می‌دانی که این آیه درباره چه چیزی نازل شده است: «شکیبایی کنید و دیگران را به آن دعوت کنید و رابطه خود را با یکدیگر حفظ کنید و همه اینها را با تقوا همراه سازید باشد که رستگار شوید» گفتم: پدر و مادرم به فدایت باد نمی‌دانم. فرمود: انتظار نماز بعد از نماز است.
بحارالانوار، ج 77، ص 85

نور هدایت
قرآن در آیه 200 سوره آل عمران چهار دستور به مؤمنان داده است:
1. «اصبروا» شکیبایی کنید.
2. «صابروا» دیگران را به شکیبایی دعوت کنید.
3. «رابطوا» این واژه دو معنا دارد: یکی اصطلاحی و آن این است که آمادگی دفاع از مرزهای اسلامی در مقابل کفر را داشته باشید (یعنی مرزهای خود را حفظ کنید) و دوم معنای وسیع‌تر و آن این است که رابطه خود را با یکدیگر حفظ کنید.

1- سوره آل عمران، آیه 200.

4. «اتّقوا» تقوای الهی پیشه کنید. یعنی همه این برنامه‌ها همراه تقوا باشد.
در حدیث مورد بحث پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری می‌فرماید: مراد از این آیه شریفه انتظار نماز بعد از نماز است.
در میان اهل سنّت معمول است که بین دو نماز فاصله می‌اندازند، گاهی نماز مغرب را که تمام می‌کنند برای نماز عشا انتظار می‌کشند. البتّه این آیه شریفه از باب بیان مصداقی از مصادیق است نه از باب انحصار.
از جمله مسائلی که در زندگی ما مسلمان‌ها مهم است اینکه در برنامه‌ها تداوم باشد. علمای موفّق کسانی‌اند که تداوم در کارها دارند. اگر انسان چند روز فشار بیاورد بعد خسته شود و آن را رها کند به جایی نمی‌رسد، چنانکه نماز را با نماز دیگر باید پیوند داد، در بحث‌های علمی و کارهای دیگر هم باید چنین بود.
کسی را می‌شناختم که در زمان خودش بسیار موفّق بود و هر شب در مسجد برای مردم سخن می‌گفت. جمع زیادی را هدایت کرده بود. وقتی از آن منطقه رفت، مردم باز به عمل خودشان ادامه می‌دادند. کلمه «رابطوا» منحصر به مرزها نیست، بلکه مراد رابطه بین افراد است. یعنی کارهایی اثر دارد که دسته‌جمعی باشد، زیرا از خطر اشتباه مصون‌تر، سرعت و عمقش بیشتر است. و چه کم‌اثر است اگر انسان به‌تنهایی دست به کارهای بزرگ بزند. دنیاپرستان هیچ کاری را به‌تنهایی نمی‌کنند، بلکه همه کارهایشان را دسته‌جمعی و گروهی انجام می‌دهند و در کارشان هم معمولاً موفّق می‌شوند. آنها عادت کرده‌اند که در همان دنیایشان این‌گونه باشند، در حالی که ما باید در کارهایمان هم در دنیا و هم در آخرتمان از آنها جلو باشیم.

در حدیث مورد بحث به نماز اشاره شده است. قرآن در آیه 45 سوره عنکبوت می‌فرماید: « «وَ أَقِمِ الصَّلَوةَ إِنَّ الصَّلَوةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْکَرِ»؛ و نماز را

برپا دار که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و کارهای ناپسند بازمی‌دارد».
در حقیقت آیه شریفه به فلسفه بزرگ نماز اشاره دارد و آن این است که طبیعت نماز چون انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده، یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می‌اندازد و دارای اثر بازدارندگی از فحشا و منکر است، پس انسانی که به نماز می‌ایستد و تکبیر می‌گوید، خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می‌شمارَد، به یاد نعمت‌های او می‌افتد، حمد و سپاس او می‌گوید، او را به رحمانیّت و رحیمیّت می‌ستاید، به یاد روز جزای او می‌افتد، اعتراف به بندگی او می‌کند، از او یاری می‌جوید، از او صراط مستقیم می‌طلبد و از راه کسانی که بر آنان خشم گرفته و گمراهان به خدا پناه می‌بَرد (مضمون سوره حمد). برای خدا «رکوع» می‌کند و در پیشگاه او پیشانی بر خاک می‌ساید (سجده)، غرق در عظمت او می‌شود و خودخواهی‌ها و خودبرتربینی‌ها را فراموش می‌کند، شهادت به یگانگی او می‌دهد گواهی به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهد، بر پیامبر درود می‌فرستد و دست به درگاه خدای برمی‌دارد که در زمره بندگان صالح او قرار گیرد (تشهّد و سلام). همه اینها موجی از معنویّت در وجودش ایجاد می‌کند، موجی که سدّ نیرومندی در برابر گناه محسوب می‌شود.

اهمّیّت نماز

در روایات متعدّدی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمّه علیهم السلام نقل شده است تعبیراتی دیده می‌شود که از اهمّیّت فوق‌العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی‌دارد.
ابوعثمان می‌گوید: با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودیم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ‌هایش فرو ریخت، آن‌گاه رو به من کرد و گفت: نپرسیدی چرا این کار را کردم؟
گفتم: مقصود تو چیست؟
گفت: این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله کرد. هنگامی که خدمتش زیر درختی

نشسته بودم، از من پرسید و گفت: سلمان نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟ عرض کردم بفرمایید. فرمود: «

انَّ المُسلِمَ اذا تَوَضَّأَ فَأَحسَنَ الوُضُوءَ ثُمَّ صَلّی الصَّلَواتِ الخَمسِ تَحاتَّت خَطایاهُ کَما تَحاتَّ هذَا الوَرقُ ثُمَّ قَرَءَ هذِهِ الآیَةَ:

«وَ أَقِمِ الصَّلَوةَ ...»؛ هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بسازد آن‌گاه نمازهای پنجگانه را به‌جا آورَد گناهان او فرو می‌ریزد، چنانکه برگ‌های این شاخه فرو ریخت، سپس آیه 45 سوره عنکبوت را تلاوت فرمود». (1) در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «ابی امامه» می‌خوانیم که می‌گوید: «

بَینَما رَسولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله فی المَسجِدِ وَنَحنُ قُعودٌ مَعَهُ إذ جاءَهُ رَجُلٌ فَقالَ: یا رَسُولَ اللّهِ إنّی أصَبْتُ حَدّاً فأقِمْهُ عَلَیَّ فَقالَ: هَل شَهِدْتَ الصَّلاةَ مَعَنا؟ قالَ: نَعَم یا رَسُولَ اللّهِ قالَ:

فإنَّ اللّهَ قَد غَفَرَ لَکَ حَدَّکَ. أو قالَ: ذَنْبَکَ

؛ روزی در مسجد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و گفت: ای رسول خدا، من گناهی کرده‌ام که حد بر آن لازم می‌شود، آن حد را بر من اجرا فرما. رسول خدا فرمود: آیا با ما نماز خواندی؟

گفت: آری ای رسول خدا، فرمود: همانا خداوند حدّ تو را بخشید، یا فرمود گناه تو را بخشود». (2) و از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «

إنَّما مَنزِلَةُ الصَّلَواتِ الخَمسِ لِامَّتی کَنَهرٍ جارٍ عَلی بابِ أحَدِکُم فَما یَظُنُّ أحَدُکُم لَو کانَ فی جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فی ذلِکَ النَّهرِ خَمسَ مَرّاتٍ کانَ یَبْقی فی جَسَدِهِ دَرَنٌ؟ فَکَذلِکَ وَاللّهِ الصَّلَواتُ الخَمْسُ لِامَّتی

؛ نمازهای پنجگانه برای امّت من همچو یک نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می‌کنید اگر کثافتی در تن او باشد و آن‌گاه پنج‌بار در روز در آن نهر غسل کند، آیا چیزی از آن کثافت بر تن او خواهد ماند.

همچنین است به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امّت من». (3)

1- بحارالانوار، ج 82، ص 319.

2- مجمع البیان، ج 5، ص 345.

3- بحارالانوار، ج 82، ص 220، ح 41.

ص: 537

به هر حال، جای تردید نیست که هرگاه نماز با شرایطش برگزار شود، انسان را در عالمی از معنویّت و روحانیّت فرو می‌بَرد، پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او می‌شویَد. نماز انسان را در برابر گناه بیمه می‌کند و زنگار گناه را از آیینه دل می‌زداید. نماز جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویانَد. نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند و به این ترتیب، نماز در صورتی که به صورت جسم بی‌روح نباشد، مکتب عالی برای تربیت است.

گرچه نماز چیزی نیست که فلسفه‌اش بر کسی مخفی باشد، دقّت در متن آیات و روایات ما را به ریزه‌کاری‌های بیشتری در این زمینه رهنمون می‌سازد:

1. روح و اساس و هدف و پایه و مقدّمه و نتیجه و سرانجام فلسفه نماز، همان یاد خداست، همان «ذکراللّه» است که در قرآن به‌عنوان برترین نتیجه بیان شده.

البتّه ذکری که مقدّمه فکر و فکری که انگیزه عمل بوده باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَلَذِکْرُ اللّٰهِ أَکْبَرُ» فرمود: «

ذِکرُاللّهِ عِندَما احَلَّ وَحَرَّمَ

؛ یاد خدا کردن هنگام حلال و حرام (یعنی یاد خدا کند، به سراغ حلال برود و از حرام چشم بپوشد)». (1) 2. نماز وسیله شست‌وشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است، زیرا انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند؛ به این ترتیب، جراحاتی که از گناه بر روح و جان انسان وارد شده، با مرهم نماز التیام می‌یابد و زنگارهایی که بر قلب نشسته، زدوده می‌شود.

3. نماز سدّی در برابر گناهان آینده است، زیرا روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا را در دل پرورش می‌دهد و می‌دانیم که «ایمان» و «تقوا» سدّ

1- کافی، ج 2، ص 80، ح 4؛ بحار الانوار، ج 82، ص 200.

نیرومندی در برابر گناه هستند. و این همان چیزی است که قرآن به «نهی از فحشا و منکر» از آن ذکر کرده. در احادیث متعدّدی می‌خوانیم که برخی گناهکاران شرح حالشان را برای پیشوایان اسلام بیان کردند و ایشان فرمودند: غم نخورید، نماز آنها را اصلاح می‌کند و کرد.
4. نماز غفلت زداست. بزرگ‌ترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادّی و لذایذ زودگذر شوند، امّا نماز به حکم اینکه هر روز پنج‌بار برگزار می‌شود، مرتّب به انسان هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را گوشزد می‌کند، وضعیّت او را در جهان به وی خاطرنشان می‌سازد. و این نعمت بزرگی است که انسان وسیله‌ای در اختیار داشته باشد که هر روز چند مرتبه به او بیدارباش دهد.
5. نماز خودبینی و کبر را در هم می‌شکند، چرا که انسان هر روز هفده رکعت و در هر رکعت دو بار در برابر خدا پیشانی بر خاک می‌ساید، خود را ذرّه کوچکی بلکه صفر در برابر بی‌نهایت در برابر عظمت او می‌بیند. پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند، تکبّر و برتری‌جویی را در هم می‌کوبد؛ به همین دلیل، علی علیه السلام در حدیثی که فلسفه عبادات در آن منعکس شده، بعد از ایمان، نخستین عبادت را که نماز است با همین هدف تبیین می‌کند می‌فرماید: «
فَرَضَ اللّهُ الإیمانَ تَطهیراً مِن الشِّرکِ وَالصَّلاةَ تَنزیهاً عَن الکِبرِ
؛ خداوند ایمان را برای پاک‌سازی انسان‌ها از شرک واجب کرده است و نماز را برای پاک‌سازی از کبر». (1) 6. نماز وسیله پرورش فضایل اخلاقی و تکامل معنوی انسان است، زیرا انسان را از جهان محدود مادّه و چاردیوار طبیعت بیرون می‌بَرد، به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان همصدا و همراز می‌سازد، خود را بدون نیاز به هیچ واسطه در برابر خدا می‌بیند و با او به گفت‌وگو برمی‌خیزد.
تکرار این عمل در هر روز آن‌هم با تکیه بر صفات خدا، رحمانیّت و رحیمیّت

1- نهج‌البلاغه، حکمت 252.

و عظمت او خصوصاً با یاری از سوره‌های مختلف قرآن بعد از حمد که بهترین دعوت‌کننده به نیکی‌ها و پاکی‌هاست، اثر قابل ملاحظه‌ای در پرورش فضایل اخلاقی در وجود انسان دارد.
ازاین‌رو در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که درباره فلسفه نماز فرمود: «
الصَّلاةُ قُربانُ کُلّ تَقیّ
؛ نماز وسیله تقرّب هر پرهیزگاری به خداست». (1) 7. نماز به سایر اعمال انسان ارزش و روح می‌دهد، زیرا روح اخلاص را زنده می‌کند. نماز مجموعه‌ای است از نیّت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه.
تکرار این مجموعه در هر روز بذر سایر اعمال نیک را در جان انسان می‌پاشد و روح اخلاص را تقویت می‌کند. ازاین‌رو در حدیث معروفی می‌خوانیم که امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصایای خود بعد از آنکه فرق مبارکش با شمشیر ابن ملجم جنایتکار شکافته شد، فرمود: «
اللّه‌اللّه، فِی‌الصَّلاةِ فَإنَّها عَمودُ دینِکُم
؛ خدا را خدا را درباره نماز، که همانا ستون دین شماست». (2) می‌دانیم که هرگاه عمود خیمه در هم بشکند یا سقوط کند هر قدر طناب‌ها و میخ‌های اطراف محکم باشد اثری ندارد. همچنین هرگاه ارتباط بندگان با خدا از طریق نماز از میان برود اعمال دیگر اثر خود را از دست خواهد داد.
در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «
أوَّلُ ما یُحاسَبُ بِهِ العَبْدُ الصَّلاةَ فإن قُبِلَت قُبِلَ سائِرُ عَمَلِهِ وَان رُدَّت رُدَّ عَلَیهِ سائِرُ عَمَلِهِ
؛ نخستین چیزی که در قیامت از بندگان حساب می‌شود نماز است، اگر قبول شد سایر اعمالشان قبول می‌شود و اگر مردود شد، سایر اعمالشان نیز مردود می‌شود». (3) شاید دلیل این سخن آن باشد که نماز رمز ارتباط خلق و خالق است، اگر صحیح برگزار شود قصد قربت و اخلاص که وسیله قبولی سایر اعمال است در

1- نهج البلاغه، حکمت 136.

2- همان، نامه 47.

3- من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 208، ح 626.

او زنده می‌شود، وگرنه بقیّه اعمال او آلوده و از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

8. نماز قطع نظر از محتوایش با توجّه به شرایط صحّت، دعوت به پاک‌سازی زندگی می‌کند، چرا که می‌دانیم مکان نمازگزار، فرشی که بر آن نماز می‌خوانَد، آبی که با آن وضو می‌گیرد یا غسل می‌کند، محلّی که در آن غسل و وضو انجام می‌شود باید از هرگونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاک باشد. کسی که آلوده به تجاوز و ظلم، ربا، غصب، کم‌فروشی، رشوه‌خواری و کسب اموال حرام باشد چگونه می‌تواند مقدّمات نماز را فراهم سازد؟ بنابراین، تکرار نماز در پنج نوبت در هر روز، خود دعوتی است به رعایت حقوق دیگران.

9. نماز علاوه بر شرایط صحّت، شرایط قبول و به تعبیر دیگر، شرایط کمال دارد که رعایت آنها عامل مؤثّر دیگری برای ترک بسیاری از گناهان است.

در کتاب‌های فقهی و منابع حدیث، امور بسیاری به‌عنوان موانع قبول نماز ذکر شده، از جمله شرب خمر است که در روایات آمده: «
لا تُقبَلُ صَلاةُ شارِبِ الخَمرِ اربَعینَ یَوماً الّا أن یَتُوبَ
؛ نماز شراب‌خوار تا چهل روز قبول نخواهد شد مگر آنکه توبه کند».(1) در برخی روایات دیگر تصریح شده است نماز کسی که زکات نمی‌پردازد قبول نخواهد شد. همچنین روایات دیگری می‌گوید خوردن غذای حرام یا عجب و خودبینی از موانع قبول نماز است. پیداست که فراهم کردن شرایط قبولی تا چه حد سازنده است.

10. نماز روح انضباط را در انسان تقویت می‌کند، زیرا دقیقاً باید در اوقات معیّنی برپا شود که تأخیر و تقدیم آن هر دو موجب بطلان نماز است. همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیّت و قیام و قعود و رکوع و سجود و جز آن که رعایت آنها پذیرش انضباط را در برنامه‌های زندگی کاملاً آسان می‌سازد.

1- مستدرک الوسائل، ج 17، ص 57، ح 20737.

همه اینها فوایدی است که در نماز، قطع نظر از جماعت وجود دارد و اگر ویژگی جماعت را بر آنها بیفزاییم- که روح نماز همان جماعت است- برکات بی‌شمار دیگری دارد که کم و بیش همه از آن آگاهیم.
بحث در مورد فلسفه و اسرار نماز را با حدیث جامعی از امام علیّ بن موسی‌الرّضا علیه السلام پایان می‌بریم.
حضرت در پاسخ نامه‌ای که از فلسفه نماز در آن پرسیده شده بود چنین فرمود: «
إنَّها إقرارٌ بالرُّبوبِیَّةِ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلْعُ الأنداد وَقِیامٌ بَینَ یَدَیِ الجَبّارِ جَلَّ جَلالُهُ بِالذُّلِّ وَالمَسکَنَةِ وَالخُضُوعُ وَالاعتِرافُ وَالطَّلَبُ لِلإقالَةِ مِن سالِفِ الذُّنوبِ وَوَضعُ الوَجهِ عَلَی الأرضِ کُلَّ یَومٍ خَمسَ مَرّاتٍ إعظاماً لِلّهِ عَزَّ وَجَلّ وَأن یَکُونَ ذاکِراً غَیرَ ناسٍ وَلا بَطِراً وَیَکُونَ خاشِعاً مُتَذَلِّلا راغِباً طالِباً لِلزِّیادَةِ فی الدّینِ وَالدُّنیا مَعَ ما فِیهِ مِن الانزِجارِ وَالمُداوَمَةِ عَلی ذِکرِ اللّهِ عَزَّ وَجَلّ بِاللیلِ وَالنَّهارِ لِئَلّا یَنسی العَبدُ سَیِّدَهُ وَمُدَبِّرَهُ وَخالِقَهُ فَیَبطُرُ وَیَطغی وَیَکونَ فی ذِکرِهِ لِرَبِّهِ وَقِیامِهِ بَینَ یَدَیهِ زاجِراً لَهُ عَنِ المَعاصِی وَمانِعاً مِن أنواعِ الفَسادِ
؛ علّت تشریع نماز این است که توجّه و اقرار به ربوبیّت پروردگار است. و مبارزه با شرک و بت‌پرستی و قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و نهایت تواضع و اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی پیشین و هر روز پیشانی نهادن بر زمین برای تعظیم پروردگار. و نیز هدف این است که انسان همواره هوشیار و متذکّر باشد، گرد و غبار فراموشکاری بر دل او ننشیند، مست و مغرور نشود، خاشع و خاضع باشد، طالب و علاقه‌مند فزونی در مواهب دین و دنیا شود. علاوه بر این، مداومت ذکر خداوند در شب و روز که در پرتو نماز به دست می‌آید، سبب می‌شود که انسان مولا و مدبّر و خالق خود را فراموش نکند، روح سرکشی و طغیانگری بر او غلبه نکند. و همین توجّه به خداوند و قیام در برابر او، انسان را از معاصی بازمی‌دارد و از انواع فساد جلوگیری می‌کند». (1)

1- علل الشرائع، ج 2، ص 317، ح 2.

برخی می‌گویند: ما منکر فلسفه نماز و اهمّیّت و آثار تربیتی آن نیستیم، امّا چه لزومی دارد که در اوقات معیّنی برگزار شود آیا بهتر نیست که مردم آزاد باشند و هرگاه فرصت و آمادگی روحی داشتند این وظیفه را ادا کنند؟
در پاسخ می‌گوییم: تجربه نشان داده است که اگر مسائل تربیتی تحت انضباط و شرایط معیّن قرار نگیرد عدّه‌ای آن را به دست فراموشی سپارند و اساس آن به‌کلّی متزلزل می‌شود. این‌گونه کارها باید حتماً در اوقات معیّن و تحت انضباط دقیق قرار گیرد تا هیچ‌کس عذر و بهانه‌ای برای ترک کردن آن نداشته باشد.
به‌خصوص که عبادات در وقت معیّن و به صورت دسته‌جمعی دارای شکوه و تأثیر و عظمت خاصّی است که قابل انکار نیست و در حقیقت یک کلاس بزرگ انسان‌سازی را تشکیل می‌دهد.(1)

کیفر تارکان نماز

در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یَقُولُ الکَلبُ: الحَمدُ لِلّهِ الّذی خَلَقَنی کَلباً وَلَم یَخلُقنی خِنزیراً وَیَقولُ الخِنزیرُ: الحَمدُ لِلّهِ الّذی خَلَقَنی خِنزِیراً وَلَم یَخلُقْنی کافِراً وَیَقولُ الکافِرُ: الحَمدُ لِلّهِ الّذی خَلَقَنی کافِراً وَلَم یَجْعَلْنی مُنافِقاً وَالمُنافِقُ یَقولُ: الحَمدُ لِلّهِ الّذی خَلَقَنی مُنافِقاً وَلَم یَخلُقْنی تارِکُ الصَّلاةِ

؛ سگ (در فریادهایش) می‌گوید: سپاس خدای را سزاست که مرا سگ کرد و خوک نگردانید و خوک می‌گوید: سپاس خدای را که مرا خوک گردانید و کافر نکرد و کافر گوید: سپاس خدای را که مرا منافق نیافرید و منافق گوید: سپاس خدای را که مرا منافق آفرید، تارک نماز نیافرید. آری خداوند می‌فرماید: « «وَ أَقِیمُوا الصَّلَوةَ وَ لَاتَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِینَ»(2)؛ و نماز را بر پای دارید و از مشرکان نباشید».(3)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیه 103 سوره نساء.

2- سوره روم، آیه 31.

3- معارج الیقین فی اصول الدّین، ص 187، ح 467.

مسلمان و کافر به نماز شناخته می‌شود

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
ما بَینَ المُسلِمِ وَبَینَ ان یَکفُرَ إلّاان یَترُکَ الصَّلاةَ الفَریضَةَ مُتَعَمّداً أو یَتَهاوَنَ بِها فَلا یُصَلیّها
؛ بین مسلمانی و کفر فاصله‌ای نیست، مگر آنکه نماز واجب را از روی عمد ترک کند یا آن را کوچک شمارَد». (1) در حدیثی دیگر فرمود: «
لا إیمانَ لِمَن لا صَلاةَ لَهُ
؛ ایمان ندارد کسی که نماز نمی‌خوانَد». (2)

بی‌نماز بدتر است یا یهودی؟

«مَن تَرَکَ صَلاةً لا یَرجُو ثَوابَها وَ لا یَخافُ عِقابَها فَلا ابالی أیَمُوتُ یَهودِیّاً أو نَصرانِیّاً أو مَجوسِیّاً

؛ هر کس نماز را ترک کند که به ثواب آن امیدوار نباشد و از کیفر ترک آن نترسد، پس باکی نیست که یهودی بمیرد یا نصرانی یا مجوسی». (3)

شیطان که رانده گشت به جز یک خطا نکردخود را برای سجده آدم رضا نکرد

شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی‌نمازآن سجده را بر آدم، این بر خدا نکرد

ترک نماز دین را خراب می‌کند

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « الصَّلاةُ عِمادُ الدّینِ مَن صَلّاها فَقَد أقامَ الدّینَ وَمَن تَرَکَها فَقد هَدَمَ الدّینَ ؛ نماز ستون دین است هر که آن را به‌جا آورَد دین را برپا داشته و هر که آن را واگذارد دین را ویران کرده».(4) و در حدیث دیگری فرمود: « لِکُلّ شَیءٍ آفَةٌ وَآفَةُ الدّینِ تَرکُ الصَّلاةِ ؛ برای هر چیزی آفتی است و آفت دین ترک نماز است».

1- بحارالانوار، ج 82، ص 216، ح 32.

2- طبرانی، المعجم الکبیر، ج 6، ص 44.

3- بحار الانوار، ج 82، ص 202.

4- همان.

ص: 544

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چون یکی از شما نماز صبح را ترک کند، منادی از آسمان او را ندا دهد یا غادر (ای مکرکننده)، و چون نماز عصر را واگذارد منادی از آسمان او را ندا کند یا فاجر (ای گناهکار)، و چون نماز مغرب را واگذارد منادی از آسمان ندا کند یا کافر (ای ناسپاس)، و چون نماز عشا را واگذارد او را از آسمان ندا کند که برای تو فضل و پاداش عملی نیست».

کیفر بی‌نماز در عالم برزخ

بی‌نماز در دنیا علاوه بر آنکه نور صورت و سیمای صالحان ندارد و از عمر خود بهره نمی‌بَرد و همواره مورد خشم پروردگار است و مسلمین نباید با او معاشرت کنند، هنگام مردن عذاب‌های سختی دارد.
در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج گروهی را در دوزخ دیدم که گروهی را گرفته و سرهایشان را به سنگ می‌کوبند و هر بار که سرشان کوبیده می‌شود به حالت اوّل برمی‌گردد و باز می‌کوبند و این کار ادامه دارد. از جبرئیل پرسیدم این گروه کیانند؟ گفت: اینان کسانی‌اند که در نماز واجب کوتاهی کرده و در به‌جا آوردن آن سستی ورزیدند و هنگام نماز عشا خوابیدند و غفلت کردند تا روز قیامت این‌گونه عذاب می‌شوند».

کیفر بی‌نماز در روز رستاخیز

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون روز قیامت شود از دوزخ نوعی از عقرب بیرون آید که از بزرگی، سرش در آسمان هفتم و نیشش در ته زمین باشد و دهانش از مشرق تا مغرب است. می‌گوید: کجاست کسی که با خدا و رسولش جنگیده؟

پس جبرئیل فرود آید و گوید: ای عقرب، چه کسی را می‌خواهی؟ عقرب گوید:

پنج دسته را می‌خواهم: ترک‌کننده نماز، آن که زکات نمی‌پردازد، رباخوار، شراب‌خوار، کسی که در مسجد سخن دنیا گفته است». (1)

1- بحار الانوار، ج 79، ص 149، ح 63.

بی‌نماز در ویل جای دارد

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امّت من چهار صنف‌اند: یک صنف نماز می‌خوانند ولی در نمازشان غفلت می‌ورزند، پس جای ایشان «ویل» است و آن درکی از درکات جهنّم است. خداوند می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلّينَ* الَّذِينَهُمْ عَنْ صَلَوتِهِمْ سَاهُونَ»(1) پس وای بر نمازگزارانی که،- در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند (و به اوقات آن اعتنا ندارند و آن را سبک می‌شمارند و به تأخیر می‌اندازند تا از ایشان فوت می‌شود و اگر در نماز باشند از توجّهات ربانی غفلت دارند)».(2)

پانزده کیفر برای کوچک شمردن نماز

ابن مسعود گوید که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَن تَهاوَنَ بِصَلاتِهِ مِن الرِّجالِ وَالنِّساءِ عاقَبَهُ اللّهُ بِخَمسَةَ عَشَرَ خَصلَةَ سِتَّ مِنها فی دارِ الدُّنیا وَثَلاثٌ عِندَ مَوتِهِ وَثَلاثٌ فی قَبرِهِ وَثلاثٌ فی القِیامَةِ إذا خَرَجَ مِن قَبرِهِ
؛ هر که از مردان و زنان در نماز سستی کند خداوند او را به پانزده چیز کیفر کند: شش کیفر در دنیا و سه کیفر هنگام مردن و سه کیفر در قبر و سه کیفر هنگام خروج از قبر».(3) شش کیفر در دنیا
«ذَهابُ البَرَکَةِ مِن رِزقِهِ
» رفتن برکت از روزی اوست (چنانکه دیده می‌شود روزی مردم به سبب بی‌نمازی‌ها چقدر کم شده است).
«وَ ذَهابُ البَرَکَةِ مِن حَیاتِهِ
» و رفتن برکت است از زندگی او (عمرش کوتاه می‌شود، ولی عمر کسی که به نماز اهمّیّت دهد طولانی می‌شود).

1- سوره ماعون، آیات 4 و 5.

2- الصلاة فی الکتاب والسنّة، ص 135.

3- مستدرک الوسائل، ج 3، ص 24.

«وَ ذَهابُ النُّورِ مِن وَجهِهِ
» و نور از صورتش می‌رود.
«وَلا حَظَّ لَهُ فِی الاسلامِ
» و در اسلام بهره‌ای برای او نیست.
«وَلا یُشرِکُهُ اللّهُ فِی دُعاءِ الصّالِحینَ
» و خداوند او را در دعای نیکان شریک نمی‌سازد.
«وَلا یُستَجابُ دُعاؤُهُ
» و دعایش مستجاب نمی‌شود.
سه کیفر هنگام مردن
«فَالأوَّلُ یَمُوتُ ذَلیلًا
» نخست اینکه خوار می‌میرد (به مرضی دچار می‌شود که مردم از او دوری کنند).
«وَالثّانیَةُ: یَمُوتُ عَطشاناً وَلَو شَرِبَ ماءَ الدُّنیا لَم یَرْوَ
» تشنه بمیرد و اگر آب دنیا را بیاشامد سیراب نشود.
«وَالثّالِثَةُ: یَموتُ جائِعاً وَلَو أکَلَ طَعامَ الدُّنیا لَم یَشبَع
» گرسنه بمیرد و اگر همه طعام دنیا را بخورد سیر نشود».
سه کیفر در قبر
«فَالاوَّلُ: الغَمُّ الشَّدیدُ وَیَظلَمُ عَلَیهِ قَبرُهُ
» او را اندوه سخت فرا گیرد و قبرش تاریک شود.
«وَالثّانیَةُ: یَضیقُ عَلَیهِ القَبرُ وَیَکونُ مُعَذَّباً الی یَومِ القِیامَةِ
» دوم اینکه قبرش بر او تنگ می‌شود (و می‌فشاردش که اضلاع او را در هم فرو می‌بَرد).
«وَالثّالِثَةُ: لا تُبَشِّرُهُ المَلائِکةُ بِالرَّحمَةِ
» فرشتگان رحمت به او بشارت نمی‌دهند.
سه کیفر در محشر
«فإنَّهُ یَقومُ عَلی صُورَةِ الحِمارِ
» از قبر به شکل الاغ برمی‌خیزد.
«وَیُعطی کِتابَهُ بِشِمالِهِ
» و پرونده‌اش به دست چپش داده می‌شود.
«وَیُحاسِبُهُ اللّهُ حِساباً طَویلًا
» و خداوند او را حساب سختی می‌کند.
کیفری بر صراط
«فَلا یَنظُرُ اللّهُ إلَیهِ
» پس خداوند به او با رحمت نمی‌نگرد.
«وَلا یُزَکّیهِ

» و اعمالش را پاک نمی‌گرداَند.

«وَلا یَقبَلُ مِنهُ صَرفاً وَلا عَدلًا وَیُحاسِبُهُ اللّهُ عَلَی‌الصّراطِ الفَ عامٍ ثُمَّ یَأمُرُ بِهِ إلَی النّارِ مَعَ الدّاخِلینَ قَولُهُ تَعالی
«مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ* قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلّینَ»(1) و نه صرف (کردن مالی در خیرات) از او می‌پذیرد و نه عدلی، و او را بر صراط هزاران سال محاسبه می‌کند. بعد امر می‌فرماید: او را با وارد شدگان به آتش برند و آن فرمایش خداوند است: (که به آنها می‌گویند) چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟- می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم».(2) صنف دوم در «غیّ» جای دارند
پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در ادامه حدیث مورد بحث فرمود: یک صنف گاه نماز می‌خوانند و گاهی نمی‌خوانند، پس برای ایشان «غَیّ» است و آن نام درکی است از درکات جهنّم که خداوند می‌فرماید: « «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلَوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنُ غَیًّا»؛ امّا پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای جای آنها را می‌گرفتند که نماز را تباه کرده و از شهوات پیروی کردند؛ و به‌زودی (مجازات) گمراهی (خود) را خواهند دید».(3) صنف سوم شاهد مثال است
«وَصِنفٌ لا یُصَلّونَ أبَداً فَکانَ لَهُم سَقَرٌ
؛ و یک صنف هرگز نماز نمی‌خوانند پس برای ایشان «سقر» است و آن نام درکی است از درکات دوزخ که خداوند می‌فرماید: « «مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ* قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلّینَ»؛ چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟- می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم».

1- سوره مدّثّر، آیات 42 و 43.

2- بحارالانوار، ج 83، ص 21، ح 39.

3- سوره مریم، آیه 59.

صنف چهارم نمازگزاران حقیقی
یک صنف همیشه نماز می‌خوانند و آنان در نماز خود خضوع و خشوع دارند که خداوند درباره آنان می‌فرماید: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ».(1)

بی‌نماز را این‌گونه به دوزخ می‌کشند

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند در روز قیامت به ده گروه از امّت من خشم می‌گیرد و امر می‌کند آنان را به آتش ببرند. عرض کردند ای رسول خدا، ایشان کیانند؟ فرمود: 1. پیرمرد زناکننده. 2. پیشوای گمراه. 3. شراب‌خوار.
4. عاق والدین. 5. تهمت‌زننده به زن شوهردار. 6. سخن‌چین. 7. شاهدِ زور.
8. کسی که زکات نمی‌پردازد. 9. تارک نماز. آگاه باشید که برای تارک نماز، عذاب روز قیامت مضاعف می‌شود و او می‌آید در حالی که دستانش بر گردنش زنجیر شده و فرشتگان بر رو و پیشانی‌اش با تازیانه‌های آتش می‌زنند و بهشت به او گوید: «
لَستَ مِنّی وَلا أنتَ مِن أهلی
؛ تو از (جنس) من نیستی و تو از اهل من نیستی». آتش به او می‌گوید: به من نزدیک شو، پس البتّه تو را سخت عذاب خواهم کرد، پس در آن هنگام دوزخ به او صیحه زند و او به دوزخ درآید، مانند تیر، باسرعت. پس با سرش در آن افتد تا نزد قارون به درک اسفل رسد».
سپس حضرت فرمود: «
مَن تَرَکَ الصَّلاةَ عَمداً بَقِیَ فِی‌النّارِ ثَمانینَ حِقباً
؛ هر که عمداً نماز را ترک کند هشتاد حقب در آتش بمانَد (هر حقب سیصدو هشتاد روز و هر روزی مثل عمر دنیاست از اوّل تا آخرش و یا اینکه 6400 سال باشد)».

عذاب بی‌نماز در دوزخ

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
«إنَّ فی جَهَنَّمَ وادِیاً یَستَغیثُ أهلُ النّارِ کُلَّ یَومٍ سَبعینَ ألفَ مَرَّةً مِنهُ- إلی أن قالَ- فَقیلَ لَهُ: لِمَن یَکونُ هذا العَذابُ؟ قالَ: لِشارِبِ الخَمرِ

1- سوره مؤمنون، آیه 2.

مِن أهلِ القُرآنِ وَتارِكِ الصَّلاةِ
؛ همانا در دوزخ وادیی است که از گرمی آن اهل آتش هر روز هفتاد هزار بار استغاثه می‌کنند و در آن وادی خانه‌ای است از آتش و در آن تابوتی است از آتش و در آن تابوت ماری است که هزار سر دارد و در هر سری هزار دهان و در هر دهان هزار نیش و هر نیشی هزار ذراع است. أنس گفت:
عرض کردم ای رسول خدا، این عذاب برای کیست؟ فرمود: برای شراب‌خوار و ترک‌کننده نماز است».(1)

کیفر معاشرت با بی‌نماز

پیشتر خواندیم که سگ و خوک و کافر از انسان بی‌نماز بهترند، زیرا نگاه کردن به سگ و خوک و کافر مسؤولیّت و کیفر ندارد و حتّی کمک کردن به آنها پاداش دارد، ولی کمک کردن به انسان بی‌نماز و معاشرت با او کیفر دارد. در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَن تَبَسَّمَ فی وَجهِ تارِکِ الصَّلاةِ فَکَأَنَّما هَدَمَ البَیتَ المَعمُورَ سَبعَ مَرّاتٍ وَکَأَنَّما قَتَلَ ألفَ مَلَکٍ مِن المَلائِکَةِ المُقَرَّبینَ وَالأنبیاءِ المُرسَلِینَ
؛ هر که به روی بی‌نماز لبخند زند پس گویی بیت‌المعمور را (که در آسمان چهارم است و محلّ طواف ملائکه) هفت بار ویران کرده و گویی هزار فرشته از فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل را کشته است». فرمود: «به بی‌نماز سلام نکنید و جواب سلام او را ندهید و راهش ندهید و اگر بیمار شود عیادتش نکنید».

کیفر هم‌خوراک شدن با بی‌نماز

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: « مَن أکَلَ مَعَ مَن لا یُصَلّی کَأنَّما قَتَلَ سَبعینَ نَبیّاً وَکأنَّما زَنی بِسَبعینَ مُحصَنَةٍ مِن بَناتِهِ وَامَّهاتِهِ وَعَمّاتِهِ وَخالاتِهِ فِی‌البَیتِ الحَرامِ ؛ هر که با کسی که نماز نمی‌خوانَد (طعام) بخورد گویی هفتاد پیغمبر کشته و هفتاد زنای محصنه کرده از دختران و مادران و عمّه‌ها و خاله‌های خود در بیت‌الحرام».

1- وسائل الشیعه، ج 6، ص 184.

به بی‌نماز نباید کمک کرد

«مَن أعانَ تارِکَ الصَّلاةِ مِثقالَ مِلحٍ فَکأنَّما زَنى بِامّهِ الفَ مَرَّةٍ ؛ هر که به بی‌نماز یک مثقال نمک بدهد، گویی با مادرش هزار بار زنا کرده است».

به بی‌نماز آب و نان نباید داد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَن أعانَ تارِکَ الصَّلاةِ بِشَربَةِ ماءٍ فَکَأَنَّما حارَبَ وَجادَلَ مَعی وَقالَ: مَن أعانَ تارِکَ الصَّلاةِ بِلُقمَةٍ أو بِکَسوَةٍ فَکأَنَّما قَتَلَ سَبعینَ نَبیّاً
؛ هر که به ترک‌کننده نماز جرعه‌ای آب یاری رسانَد گویا با من جنگ کرده و فرمود: هر کس به تارک نماز با لقمه‌ای یا پوششی کمک کند گویی هفتاد پیغمبر کشته است».

جسد بی‌نماز خوار است

صدوق در جامع الاخبار روایت کرده است:
قالَ النَبیّ صلی الله علیه و آله: مَن تَرَک الصَّلاةَ ثَلاثَةَ ایّامٍ فإذاً لا یُغَسَّلُ وَلا یُکَفَّنُ وَلا یُدفَنُ بَینَ قُبُورِ المُسلِمینَ
؛ هر که سه روز نماز را واگذارد پس چون بمیرد غسل داده نشود و کفن نگردد و در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌شود (چرا که از عذاب او اهل قبرستان ممکن است عذاب شوند)».

اهل دریا از دندان بی‌نماز معذّب شدند

هنگامی که موسی علیه السلام بر دریای نیل گذر کرد دید ماهیان دریا در عذابند. علّت را از آنها پرسید. گروهی از ماهیان (به زبان خود) گفتند: در زمان گذشته شخصی بی‌نماز در کشتی بود و به درد دندان دچار شد، لذا آن را کند و به دریا انداخت و یک ماهی از زمانی که آن را بلعیده همه ما در عذاب شرکت داریم.

از آبروی بی‌نماز این فسادها پیش می‌آید

حضرت عیسی علیه السلام به قریه‌ای گذر کرد که درختان و نهرهای بی‌شمار داشت.

پس اهل آن قریه حضرت را اکرام و ضیافت کردند و حضرت از حُسن سلوک و طاعت و احسان ایشان تعجّب کرد. اتّفاقاً سه سال بعد از آن قریه عبور کرد دید درختان آن خشک و چشمه‌ها بی‌آب مانده و بناهای رفیع آن رو به انهدام است.

باز حضرت به شگفت آمد که چه شده در این مدّت کم این آبادی رو به ویرانی نهاده، پس از ساحت قدس الهی به آن حضرت وحی آمد که سبب خرابی این قریه این بود که مردی تارک الصلاة داخل آن قریه شد و صورت خود را از آب چشمه شست پس به نحوست آن تارک الصلاة این قریه ویران شد. ای عیسی، همان‌گونه که ترک نماز باعث ویرانی دین است موجب خرابی دنیا هم می‌شود.

از استخوان بی‌نماز شهری در عذابند

شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله از تنگدستی شکایت کرد، حضرت فرمود: مگر نماز نمی‌خوانی؟ عرض کرد: ای رسول خدا، من در پنج وقت نماز را با شما می‌خوانم. حضرت فرمود: شاید روزه نمی‌گیری؟ عرض کرد: سه ماه رجب و شعبان و رمضان را روزه می‌گیرم. حضرت فرمود: مگر امر خدا را نهی و نهی او را مبتلا هستی؟ عرض کرد: حاشا که خلاف فرموده خدا و شما رفتار کرده باشم، پس آن جناب متغیّرانه سر به جیب حیرت فرو برد ناگاه جبرئیل امین از جانب ربّ العالمین نازل شد و عرض کرد: یا رسول اللّه، حق تعالی تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: علّت تنگدستی این مرد آن است که در همسایگی او باغی است و در آن باغ گنجشکی در شاخه درختی آشیانه کرده و در آن استخوان کسی است که تارک الصلاة بوده، به شومی آن استخوان، این مرد را فقر فرا گرفته.

پس حضرت پیام باری تعالی را به آن مرد داد و وی رفت و استخوان را از آشیانه آن گنجشک بیرون آورد و به محلّی دور از منزل خود انداخت پس وسعت عیش وفراخی روزی به او روی آورد. کسی‌که نماز راتباه می‌کند مانند تارک الصّلاة است.(1)

1- کیفر کردار، ج 2، ص 8.

دوگانگی شخصیّت

13
یا اباذَر، مَن کانَ ذا وَجهَینِ وَلِسانَینِ فِی‌الدُّنیا فَهُوَ ذُو لِسانَینِ فِی‌النّارِ
ای ابوذر، هر که در این دنیا دوچهره و دو زبان باشد در آتش هم دو زبان است.
بحارالانوار، ج 77، ص 89

نور هدایت
درباره دوگانگی شخصیّت و نفاق، روایات بسیاری وارد شده، زیرا چهره نشانه درون است و زبان حاکی از درون. هر که دارای دوگانگی شخصیّت باشد آن هم دو شخصیّت متضاد، منافق است. اساس اسلام توحید است و لذا در شخصیّت هم باید وحدت شخصیّت باشد.
در یک جمله، انسان باید همانی باشد که است، نه اینکه هر زمانی و لحظه‌ای خودش را در چهره‌ای و لباسی و زبانی نشان بدهد، بلکه باید یگانگی و وحدت بر وجود انسان حاکم باشد. یعنی دارای یک چهره و یک شخصیّت باشد. از نظر اجتماعی هم بزرگ‌ترین دردسرها و بدبختی‌ها از ناحیه همین افراد دامنگیر جامعه می‌شود، زیرا با هر دسته‌ای که نشست و برخاست کنند همرنگ همان دسته می‌شوند. هرگاه با عدّه‌ای از مردم باشند « «قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ»(1)؛ می‌گویند: ما با

1- سوره بقره، آیه 14.

شماییم» و چون سراغ گروهی دیگر می‌روند می‌گویند ما با شما هستیم، « «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ»؛ ما فقط (آنها را) ریشخند می‌کنیم». (1) این انسان‌های منافق سبب می‌شوند که وضع جامعه به هم ریخته و اوضاع خطرناک و ناپایداری به وجود بیاید. مسأله نفاق و منافق بسیار مهم است و مهم‌تر اینکه چرا انسان دوچهره می‌شود؟
دوگانگی شخصیّت سرچشمه‌های مختلفی دارد، از جمله:

1. کمبود شخصیّت

این همان چیزی است که از آن به «احساس عقده حقارت» تعبیر می‌کنند.
برخی شخصیّت درونی ندارند و هرجا می‌روند رنگ همان‌جا را می‌گیرند، زیرا از خودشان اصالت و استقلال ندارند. ولی برخی بااصالت و شخصیّت‌اند، هر جا که باشند شخصیّت مستقلّ خود را نشان می‌دهند و هیچ احساس کمبود نمی‌کنند.
آنها بر اساس همان شخصیّت مستقلّی که دارند حرف می‌زنند و چهره حقیقی خود را نشان می‌دهند.
کسانی که این‌گونه نباشند هر جا بروند از همه وحشت دارند، مانند آن بی‌اصالت‌هایی که وقتی از کشور خارج می‌شوند و به مراکز امریکایی و اروپایی می‌روند ناگهان چهره عوض می‌کنند و برای خودشان هیچ شخصیّتی قائل نیستند و رنگ همان‌جا را به خود می‌گیرند.

2. عدم قناعت

برخی از نظر شخصیّت مستقل‌اند امّا به خودشان قانع نیستند، بلکه می‌خواهند مثل دیگران باشند. چنین کسی می‌خواهد مثل دیگری گام بردارد، امّا راه رفتن خودش را هم فراموش می‌کند. برای اینکه خداوند هر کسی را به گونه‌ای ساخته است و من هم باید همانی باشم که هستم و همان را پرورش

1- سوره بقره، آیه 14.

بدهم. بنابراین بهتر آن است که انسان سرمایه‌های وجود خود را پرورش دهد و اگر خداوند او را برای هر رشته‌ای که ساخته، همان را در خودش بپرورَد و همان را تعقیب کند و مصداق ضرب‌المثل معروف نشود که زاغ می‌خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد.

3. تحمیل از سوی اجتماع

گاهی دوگانگی شخصیّت از بیرون به انسان تحمیل می‌شود. مثلًا جامعه در اوضاعی به سر می‌بَرد که انسان نمی‌تواند آزادانه آنچه هست باشد و آنچه هست نشان بدهد، ناچار در درون چیزی هست، امّا در بیرون چیز دیگری می‌شود، چون شخصیّت ذاتی‌اش را نمی‌تواند نشان بدهد.

4. سودجویی

گاهی برخی انسان‌های سودجو برای اینکه منافعشان تأمین شود به هر دسته‌ای که می‌رسند خود را جزءِ همان دسته جا می‌زنند تا از آنها سود ببرند.
قرآن می‌فرماید: « «فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ‌اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ»؛ اگر فتح و پیروزی نصیب شما شود، (برای گرفتن غنیمت) می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم؟ (پس ما نیز در افتخارات و غنائم شریکیم)». (1) و در ادامه آیه می‌فرماید: « «وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيكُمْ»؛ و اگر بهره‌ای نصیب کافران شود، به آنان می‌گویند: مگر ما شما را به مبارزه و تسلیم نشدن در برابر مؤمنان تشویق نمی‌کردیم؟».
ما شما را نصیحت می‌کنیم که به میدان نروید، چون اسباب شکست است یا وقتی پیروز می‌شوند می‌گویند: ما در پشت جبهه همراه شما بودیم. خلاصه برای اینکه منافعشان را تأمین کنند هر روز با گروهی‌اند و دسته‌ای.

5. ضعف و ناتوانی

برخی که ضعیف و ناتوانند، معمولاً صراحت و شجاعت هم ندارند، زیرا شجاعت و صراحت و یک چهره بودن از اوصاف کسانی است که قوی باشند.

1- سوره نساء، آیه 141.

6. نداشتن یک خط و فکر و مکتب

کسی که بی‌خط است هر جا رود به رنگ همان‌جا درمی‌آید، ولی کسی که صاحب خطّی بوده و مبنا و مکتبی داشته باشد منافق نمی‌شود.
از جمله آثار و عواقب دوچهرگی این است که انسان گرفتار یک سلسله از گناهان می‌شود، زیرا انسان دوچهره باید دروغ بگوید تا بتواند هر دوچهره‌اش را حفظ کند. به عبارت صحیح‌تر، باید خائن، کذّاب، چاپلوس، ریاکار و متظاهر باشد و دیگر صفات ناپسند که از حوصله بحث ما خارج است.

انواع دورویی:

1. دورویی نزد مردم

دورویی نزد مردم این است که « «وَإِذَا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ»؛ و هرگاه افراد باایمان را ملاقات می‌کنند، می‌گویند: «ما ایمان آورده‌ایم!» ولی هنگامی که با شیطان‌ها (و هم‌کیشان) خود خلوت می‌کنند، می‌گویند: «ما با شماییم! ما فقط (آنها را) استهزا می‌کنیم!».(1)

2. دورویی نزد خدا

دوچهرگی نزد خدا این است که انسان گاهی در مقام عبادت و اطاعت الهی برمی‌آید و « «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ»؛ تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوییم».(2) می‌گوید: خدایا تکیه‌گاه و پشتیبان من فقط تویی، ولی در مقام عمل به تنها چیزی که تکیه و اعتماد ندارد خداوند متعال است و بندگی تنها کسی را که به‌جا نمی‌آورَد خداست. از سویی دم از اسلام و قرآن می‌زند و- العیاذ باللّه- در مقام عمل، یعنی به دوراهی‌ها که می‌رسد تقوا را فراموش می‌کند. یعنی این آدم به خدا هم دروغ می‌گوید. مثلاً در تشهّد می‌گوید:
أشهَدُ أن لَاإله‌إلّااللّه
و باز تأکید می‌کند

1- سوره بقره، آیه 14.

2- سوره فاتحه، آیه 5.

که
وَحْدَهُ لَاشَرِیکَ لَهُ
و چندین بار پشت سر هم تکرار می‌کند، ولی در مقابل غیر خدا سجده می‌کند و مقدّراتش را در دست دیگران می‌داند و برای جلب رضایت مردم، خدا را به خشم می‌آورَد.
قرآن می‌گوید: « «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرّ»؛ آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید» ولی « «تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ»؛ خود را فراموش می‌کنید»(1) چرا آنچه را که می‌گویید خودتان عمل نمی‌کنید «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَاتَفْعَلُونَ»؟

یعنی آدم دوچهره به خودش هم دروغ می‌گوید و نتیجه دوگانگی شخصیّت و دورویی همین است. فراموش نمی‌کنم که سازمان امنیّت (ساواک)، رئیس قلدر و معروفی داشت که عاقبت در سانحه سقوط بالگرد کشته شد. یک بار ما را از قم به تهران بردند. در اتاقش تشکیلات عجیبی بود، در بالای اتاقش چراغ قرمز کار گذاشته بود و همین که من را دید در همان لحظه اوّل دورویی خودش را ظاهر کرد. گفت: شنیده‌ام آدم باسوادی هستی، ولی می‌خواهم با شما پوست‌کنده صحبت کنم. اوّل خودم را معرّفی می‌کنم. من درویش هستم و دم از مولا می‌زنم و هر چه هم خواستم از او گرفته‌ام و ایمانم از شما ضعیف‌تر نیست. بعد ادامه داد این از نظر ایمانم، ولی از نظر علاقه‌ای که به شخص شاه دارم اگر یک میلیون انسان را به گلوله ببندم هیچ پروایی ندارم.

اینها این‌قدر بدبخت و بینوا هستند. اگر انسان یک خطّ مکتبی داشت باید آن خط را در همه‌جا داشته باشد و اگر هم ندارد، چرا به خودش و به خدا و به مردم دروغ می‌گوید؟ آیا علّتش جز ناتوانی و ضعف نفس اوست؟

اکنون ممکن است این سؤال مطرح شود که انسان چگونه خودش را از دوگانگی شخصیّت نجات دهد؟ در جواب می‌گوییم: بهترین کار این است که

1- سوره بقره، آیه 44.

اعتماد و تکیه‌گاه انسان فقط خدا باشد. در این صورت متوجّه می‌شود که بندگان خدا چیزی نیستند که او بخواهد برایشان چهره عوض کند، چون وقتی که نظرش به خداست، دیگر مردم مبدأ سود و زیان نخواهند بود و سود و زیان در دست خداست. عزّت و ذلّت هم در دست خداست. پیروزی و شکست هم در دست خداست. دست این بندگان نیست که من بخواهم به‌خاطرشان هر روز خودم را در چهره دلخواه آنان قرار بدهم و خودم را عوض کنم.
بنابراین تقویت مبانی توحید، ایمان و عشق به خدا، قلب را از مهر او لبریز کردن و سر تا پا به وجود او محبّت داشتن، از جمله عواملی است که باعث می‌شود نفاق و دوگانگی شخصیّت را از انسان دور کند، چرا که عامل مهمّ پیدایی آن دوری از خداوند است. ما هر چه تحقیق کنیم می‌بینیم ریشه تمام خوشبختی‌ها معرفت و عشق به خداست. خمیرمایه تمام افتخارات و مایه همه آرامش‌ها، به خدا دل بستن و از غیر او دل کندن است. تعبیر جالبی دارد آن شاعر که می‌گوید: این قلبی که در سینه من است اگر برای تو نتپد و حرکت نکند به چه کار می‌آید و اگر این جان فدای تو نشود برای من چه ارزشی دارد. وقتی انسان به این مرحله رسید محال است که منافق شود.

نفاق در اسلام از زمانی به وجود آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و پایه‌های اسلام قوی و پیروزی آن آشکار شد. وگرنه در مکّه تقریباً منافقی وجود نداشت، زیرا مخالفان قدرتمند هر چه می‌خواستند آشکارا بر ضدّ اسلام می‌گفتند و انجام می‌دادند و از کسی پروا نداشتند و نیاز به کارهای منافقانه نبود.
امّا هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه، دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد دیگر اظهار مخالفت به‌طور آشکار دشوار و گاه غیرممکن بود. لذا دشمنان شکست‌خورده برای ادامه برنامه‌های تخریبی خود تغییر چهره داده،

ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی در خفا به اعمال خود ادامه می‌دادند.
اصولاً طبیعت هر انقلابی چنین است که بعد از پیروزی چشمگیری با صفوف منافقان روبه‌رو خواهد شد و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه‌گر می‌شوند و از اینجاست که می‌توان فهمید چرا آیات مربوط به منافقین در مدینه نازل شده است، نه در مکّه.
این نکته نیز مهم است که موضوع نفاق و منافقان مخصوص عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه هر جامعه‌ای خصوصاً جوامع انقلابی با آن روبه‌رو هستند؛ به همین دلیل، باید تحلیل‌ها و موشکافی‌های قرآن را روی این موضوع، نه به‌عنوان یک مسأله تاریخی، بلکه یک مسأله مورد نیاز فعلی، مورد بررسی دقیق قرار داد و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقان در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت. همچنین باید نشانه‌های آنها را که قرآن به‌طور گسترده بازگو کرده است، دقیقاً شناخت و از طریق این نشانه‌ها به خطوط و نقشه‌های آنها پی برد.
نکته مهمّ دیگر اینکه خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است، چرا که از یک‌سو شناخت آنها غالباً آسان نیست و از سوی دیگر، دشمنان داخلی‌اند و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می‌کنند که جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم، روابط مختلف آنها با سایر اعضای جامعه کار مبارزه با آنها را دشوار می‌سازد.
بدین‌رو اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده و نیز به همین دلیل قرآن سخت‌ترین حملات خود را متوجّه منافقان ساخته است.

نشانه‌های منافق

از مجموع آیات 5 تا 8 سوره منافقون، نشانه‌های متعدّدی برای منافقان استفاده می‌شود که در یک جمع‌بندی می‌توان آنها را در ده نشانه خلاصه کرد:

1. دروغگویی صریح و آشکار.

2. استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم.
3. عدم درک واقعیّات بر اثر رهاکردن آیین حق بعد از شناخت آن.
4. داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، علی‌رغم تهی بودن درون و باطن.
5. بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق، همچون یک قطعه‌چوب خشک.
6. بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به علّت خائن بودن.
7. حق را به ریشخند گرفتن.
8. فسق و گناه.
9. خود را مالک همه چیز دانستن و دیگران را نیازمند به خود پنداشتن.
10. خود را عزیز و دیگران را ذلیل تصوّر کردن.

بی‌شک نشانه‌های منافق منحصر به اینها نیست و در آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج‌البلاغه نشانه‌های متعدّد دیگری برای آنها ذکر شده است و حتّی در معاشرت‌های روزمرّه می‌توان به اوصاف و ویژگی‌های دیگری در آنها پی برد، ولی آنچه در آیات سوره منافقون آمده، بخش مهمّی از این اوصاف است.

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام در بخشی از خطبه 194 نهج البلاغه که در وصف منافقان است می‌فرماید: «ای بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می‌کنم و از منافقان برحذر می‌دارم، چرا که آنها گمراه و گمراه‌کننده، خطاکار و غلط اندازند.

هر روز به رنگ تازه‌ای درمی‌آیند و به قیافه‌ها و زبان‌های مختلف خودنمایی می‌کنند. از هر وسیله‌ای برای فریفتن و در هم شکستن شما بهره می‌گیرند و در هر کمینگاهی به کمین شما نشسته‌اند.

بدباطن و خوش‌ظاهرند و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام برمی‌دارند و از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند.

گفتارشان به‌ظاهر شفابخش، امّا کردارشان دردی است درمان‌ناپذیر.

بر رفاه و آسایش مردم حسد می‌ورزند و اگر کسی گرفتار بلایی شود خوشحالند.
همواره امیدواران را مأیوس می‌کنند و همه‌جا آیه یأس می‌خوانند.
آنها در هر راهی کشته‌ای دارند و برای نفوذ در هر دلی راهی و برای هر مصیبتی اشکی ساختگی می‌ریزند.
مدح و ثنا به یکدیگر قرض می‌دهند و از یکدیگر انتظار پاداش دارند.
بر تقاضاهای خود اصرار می‌ورزند و در ملامت پرده‌دری می‌کنند و هرگاه حکمی کنند از حد می‌گذرند.
در برابر هر حقّی باطلی ساخته، در مقابل هر دلیلی شبهه‌ای، برای هر زنده‌ای عامل مرگی، برای هر دری کلیدی و برای هر شبی چراغی تهیّه دیده‌اند.
برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گران‌ترین قیمت، تخم یأس در دل‌ها می‌پاشند.
باطل خود را شبیه حق جلوه می‌دهند و در توصیف‌ها راه فریب پیش می‌گیرند.
طریق وصول به خواست خود را آسان و طریق خروج از دامشان را تنگ و پرپیچ و خم جلوه می‌دهند، آنها دارو دسته شیطان و شراره‌های آتش دوزخند.
چنانکه خداوند فرموده است: «آنان حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند».(1)

منافقان خطرناک‌ترین افراد هر اجتماع‌اند، زیرا:
1. در درون جامعه زندگی می‌کنند و از تمام اسرار باخبرند.
2. شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می‌دهند که انسان باور نمی کند.

1- سوره مجادله، آیه 19.

3. چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها کار مشکلی است.
4. آنها پیوندهای مختلفی با مؤمنان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر اینها) و وجود همین پیوندها مبارزه با آنها را پیچیده‌تر می‌سازد.
5. آنها از پشت خنجر می‌زنند و ضرباتشان غافلگیرانه است.

این جهات و جهات دیگری سبب می‌شود که آنان خسارت‌های جبران‌ناپذیری برای جوامع به بار آورند؛ به همین دلیل برای دفع شرّ آنها باید برنامه‌ریزی دقیق و وسیعی داشت.

در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
انّی لا أخافُ عَلی امَّتی مُؤمِناً وَلا مُشرِکاً امّا المُؤمِنُ فَیَمنَعُهُ اللّهُ بِایمانِهِ وَامّا المُشرِکُ فَیَقْمَعُهُ اللّهُ بِشِرکِهِ وَلکِنّی أخافُ عَلَیکُم کُلَّ مُنافِقٍ عالِمِ اللّسانِ یَقولُ ما تَعرِفُونَ وَیَفعَلُ ما تُنکَرُونَ
؛ من بر امّتم نه از مؤمنان بیمناکم، نه از مشرکان، چرا که مؤمن ایمانش مانع ضرر اوست و مشرک را خداوند به سبب شرکش رسوا می‌کند، ولی من از منافق بر شما می‌ترسم که از زبانش علم می‌ریزد (و در قلبش کفر و جهل است) سخنانی می‌گوید که برای شما دلپذیر است، امّا کارهایی (در پنهانی) می‌کند که زشت و ناپسند است».(1)

در حدیثی امام علی علیه السلام فرمود: « لِلمُنافِقینَ عَلاماتٌ یُعرَفُونَ بها، تَحِیَّتُهُم لَعنَةٌ وَطَعامُهُم تُهمَةٌ وَغَنیمَتُهُم غَلُولٌ. لا یَعرِفُونَ المَساجِدَ الّا هَجراً وَلا یَأتُونَ الصَّلاة الّا دُبُراً مُستَکبِرونَ لا یَألَفُونَ وَلا یُؤلَفُونَ خُشُبٌ باللیل صُخُبٌ بِالنَّهارِ ؛ برای منافقان نشانه‌هایی است که به آنها شناخته می‌شوند: سلامشان نفرین است و خوراکشان تهمت و ارمغانشان خیانت. مساجد را نمی‌شناسند، مگر متروکه‌ای و نماز را به‌جا نمی‌آورند مگر در آخر وقت، تکبّر می‌ورزند. نه با کسی خو می‌گیرند و نه کسی با

1- نهج‌البلاغه، نامه 27.

آنها خو می‌گیرد، شب و روز خوابند همچون چوب افتاده‌ای». (1) در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «

ثَلاثٌ مَن کُنَّ فِیهِ کانَ منافِقاً وَان صامَ وَصَلّی وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسلِمٌ: مَن إذا ائتُمِنَ خانَ وَإذا حَدَّثَ کَذَبَ وَإذا وَعَدَ أخلَفَ. انَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ قالَ فی کِتابِهِ:

«إِنَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْخَائِنِینَ» (2)

وَقالَ اللّهُ:

«أَنَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَیْهِ إِنْ کَانَ مِنَ الْکَاذِبِینَ» (3)

وَقالَ اللّهُ:

«وَاذْکُرْ فِی‌الْکِتَابِ إِسْمعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولًا نَبِیًّا» (4) سه خصلت است که در هر کس باشد منافق است، هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است: کسی که هرگاه امین شمرده شود خیانت ورزد و زمانی که سخنی گوید دروغ گوید و چون وعده دهد تخلّف کند؛ خداوند در کتاب خود فرموده است: خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد. و فرموده است: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد و فرموده است: در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او در وعده‌اش راستگو و فرستاده و پیامبری (بزرگ) بود». (5) نشانه‌های مؤمن و منافق را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، فرمود: «

انَّ المُؤمِنَ هِمَّتُهُ فِی الصَّلاةِ وَالصّیامِ وَالعِبادَةِ وَالمُنافِقُ هِمَّتُهُ فِی‌الطَّعامِ وَالشَّرابِ کالبَهیمَةِ

؛ همّت مؤمن نماز و روزه و عبادت است، ولی همّت منافق مانند چارپایان، خوردن و آشامیدن». (6) و در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «

لَعَنَ اللّهُ مَن أکرَمَ الغَنِیَّ لِغِناهُ وَلَعَنَ اللّهُ مَن أهانَ الفَقیرَ لِفَقرِهِ وَ لا یَفعَلُ هذا الّا مُنافِقٌ وَمَن أکرَمَ الغَنِیَّ لِغِناهُ وَأهانَ الفَقیرَ لِفَقرِهِ سُمّیَ فِی‌السَّماواتِ عَدُوَّ اللّهِ وَعَدُوَّ الأنبِیاءِ لا یُستَجابُ لَهُ دَعوَةٌ وَلا یُقضی لَهُ حاجَةٌ

؛ خدا

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 266.

2- سوره أنفال، آیه 51.

3- سوره نور، آیه 7.

4- سوره مريم، آيه 54.

5- كافى، ج 2، ص 290.

6- المحجّة البيضاء، ج 5، ص 122.

لعنت کند کسی را که به ثروتمند برای ثروتش احترام بگذارد و خدا لعنت کند کسی را که به بینوا برای نیازمندیش اهانت کند. این کار جز از منافق سر نمی‌زند.

هر که ثروتمند را برای ثروتش احترام کند و بینوا را برای نیازمندیش اهانت کند او را در آسمان‌ها دشمن خدا و دشمن پیامبران می‌خوانند و هیچ دعایی از او مستجاب نمی‌شود و حاجتی از او روا نمی‌گردد».

و از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «

المُنافِقُ لِسانُهُ یَسُرُّ وَقَلبُهُ یَضُرُّ

؛ زبان منافق سرورآفرین و درونش زیانبار است».(1)

1- غرر الحکم، ح 1576.

اشاره

14

یا اباذَر، لا یَکونُ الرَّجُلُ مِنَ المُتَّقینِ حَتّی یُحاسِبَ نَفسَهُ اشَدَّ مِن مُحاسَبَةِ الشَّریکِ شَریکَهُ فَیَعلَمُ مِن أینَ مَطعَمُهُ وَمِن أینَ مَشرَبُهُ وَمِن أینَ مَلبَسُهُ أمِن حِلَّ ذلِکَ أم مِن حَرامٍ؟

ای ابوذر، انسان از پرهیزگاران نمی‌شود تا اینکه نفسش شدیدتر از محاسبه کردن شریک شریکش را محاسبه کند. پس باید بداند خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و پوشیدنی‌هایش از کجاست؟ یعنی از راه حلال و مشروع به دست آمده یا از راه حرام؟

بحارالانوار، ج 77، ص 86

نور هدایت

کسانی که در مورد منازل سیر و سلوک کتاب نوشته‌اند، آن را به مسافری تشبیه کرده‌اند که برای لقاءاللّه باید مسیری طولانی را طی کند. آنها نخستین مرحله سیر و سلوک را مراقبه و محاسبه دانسته‌اند. یعنی انسان باید اوّل مراقب اعمال خود باشد. در شبانه روز اعمال قلبی و جوارحی، واجبات، مستحباب، مکروهات و محرّمات را رعایت کند و به دنبال مراقبت، اعمالش را به حساب بکشد. در این بخش از سخنان گهربار حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعبیر جالبی آمده که می‌فرماید:

رسیدن به تقوا بدون محاسبه ممکن نیست. یعنی اگر کسی بخواهد در زمره انسان‌های پرهیزگار باشد باید به مراقبه و محاسبه عادت کند و از تمام روزهای

عمرش حساب بکشد، آن هم بالاتر از حسابی که شریک از شریکش می‌کشد.
علّت هم روشن است، زیرا شراکت نسبی است، یعنی به اندازه مالی است که در سهم شراکت گذارده، امّا انسان مالک تمام هستی خودش است. باید نفسش را محاسبه کند که ای نفس، سرمایه عمر من چه شد؟ سرمایه استعداد و عقل من چه شد؟ سرمایه جوانی من چه شد؟ سرمایه سلامت من چه شد؟ این سرمایه‌های پنجگانه معروف واقعاً محاسبه می‌خواهد، چون عمر چیزی نیست که آسان به دست آمده باشد. به قول بعضی اگر به کسی بگویند حاضری تمام عمرت را با چه چیزی مبادله کنی؟ می‌گوید اگر دنیا را هم بدهی نمی‌دهم، امّا شاید تمام عمر را به‌راحتی به بطالت می‌گذرانَد. مگر مجموع عمر مرکب از اجزا نیست؟ شما اگر این همه قیمت برای مجموع عمر قائلید پس چرا اجزای عمر را که روزها و لحظه‌ها باشد به رایگان از دست می‌دهید؟ یا سرمایه جوانی را که از مهم‌ترین سرمایه‌های انسان است و می‌گویند انسان به هر مقام علمی که بخواهد برسد در همین جوانی است، به‌آسانی نابود می‌کنید؟
یا نعمت فراغت را از دست دادی و قدر لحظات را ندانستی، چون زمان‌هایی می‌رسد که فراغت به‌کلّی از دست می‌رود، برخی می‌گویند چکار کنیم تا در صف پرهیزگاران قرار گیریم؟ حضرت می‌فرماید: اگر هر روز محاسبه نفس کردی، یا نعمت‌هایی را که خداوند به تو داده محاسبه کنی، جزءِ پرهیزگاران می‌شوی. امّا وقتی محاسبه نکردی و حساب همه اینها از دست تو بیرون رفت، آن‌گاه انسان بی‌تقوایی می‌شوی.
این حدیث بر سه قسمت تأکید شده است:
خوراک، آشامیدنی، پوشاک.
اگر کسی بخواهد به کمال دست یابد، واقعاً باید حلال و حرام را رعایت کند، از لقمه شبهه‌ناک بپرهیزد، زیرا لقمه حرام اثر دارد و نورانیّت قلب را می‌گیرد و توفیقات انسان را کم می‌کند.

خداوند در قرآن می‌فرماید: « «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوااللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوا پیشه کنید، از عذاب خدا بترسید و هر کس باید نظر به فردایش کند که چه فرستاده است».(1)
چگونه سر ز خجالت برآورم برِ دوست‌که خدمتی به سزا برنیامد از دستم
خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: « «فَإِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلَاغُ وَ عَلَیْنَا الْحِسَابُ»؛ همانا رساندن احکام بر تو است و رسیدگی به حساب بر ما».(2) یعنی تو احکام را تبلیغ می‌کنی و ما هم حساب عمل به احکام را داریم. آنچه را بندگان از خوب و بد، زشت و زیبا و ثواب و خطا مرتکب می‌شوند خداوند سبحان حساب آنها را ثبت می‌کند: « «إِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ ما هر چه به دنیا کرده‌اید همه را درست انگاشته‌ایم و طبق آن به پاداش می‌رسید».(3) این حسابی است که مالک از ملوک یا معبود از عبد دارد، عبد نیز باید دارای حساب باشد و به اعمال خود رسیدگی کند.
امیرمؤمنان امام علی علیه السلام فرمود: «
عِبادَ اللّهِ زِنُوا أنفُسَکُم مِن قَبلِ ان تُوزَنُوا وَحاسِبُوها مِن قَبلِ أن تُحاسَبُوا
؛ بندگان خدا، خود را آزمایش کنید پیش از اینکه شما را بیازمایند و به حساب خود برسید پیش از اینکه به حساب شما برسند».(4) استنساخ اعمال بندگان برای رسیدگی به حساب است. روزی می‌رسد که سرانجام به حساب بندگان رسیدگی می‌شود، امّا سالکان إلی‌اللّه حساب اعمال خود را دارند. یعنی پیوسته اعمال خود را محاسبه می‌کنند. اگر نفس خطایی کند فوراً به عتاب برخاسته، آن را توبیخ و سرزنش و با عمل صحیح و نیکو ادب می‌کنند، چرا که عمل خلاف در قلب اثر می‌گذارد و آن را تاریک می‌کند و تا آن اثر باقی است قلب آدمی گرفته و مکدّر است.

1- سوره حشر، آیه 18.

2- سوره رعد، آیه 40.

3- سوره جاثیه، آیه 29.

4- نهج‌البلاغه، خطبه 90.

ازاین‌رو انسان باید برای جبران عمل خلاف به عمل خیر مبادرت کند و از خدا بخواهد که از او درگذرد و رفع کدورت کند، زیرا چنانچه انسان متوجّه اعمال خلاف نباشد و به آنها رسیدگی نکند و بدی‌ها را با خوبی‌ها جبران نکند، گناهان زیاد می‌شوند در نتیجه سیاهی قلب بیشتر و سرانجام کار به جایی می‌رسد که اثر سوءِ اعمال خلاف او را دلسرد کرده و از سیر و سلوک بازمی‌دارد و در این وقت است که حال طلب هم از او سلب شده و دیگر رغبتی در او برای انجام دادن اعمال خیر و ثواب نیست.
برای درک بهتر این مسأله به این مثال توجّه کنید:
تاجران برای اینکه حساب سرمایه خود را داشته باشند چند دفتر دارند: دفتر باطله، دفتر روزنامه، دفتر کل، دفتر صندوق، دفتر انبار، دفتر اموال و بعضی دفاتر دیگر. یعنی یک تاجر موفّق همه این دفاتر را دارد و اینها برای این است که حساب او روشن و به‌روز باشد.
دفتر صندوق، صادرات و واردات نقدی را نشان می‌دهد، دفتر انبار، صادرات و واردات کالا و دفتر کل، بدهکاری و بستانکاری و دفتر روزنامه، عملیّات روزانه. صفحه‌ای که در دفتر کل، سود و زیان در آن ثبت می‌شود نشان می‌دهد که تاجر در چه حال است. او همیشه با اضطراب نگاهش به این صفحه است که ببیند زیان بر سود غلبه دارد، یا بدهکاری بر بستانکاری!
مسلمان باید برای هریک از اعضا و جوارحش دفتری درست کند و حساب همه آنها را داشته باشد. حساب چشم، گوش، زبان، دست، پا و سرانجام حساب دفتر کل را که همان قلب است. بداند چه می‌کند، چه می‌بیند، چه می‌گوید، به چه توجّه دارد، به کجا می‌رود، علاقه‌اش به کجاست، با که معاشرت دارد و مقصودش کیست؟
و اگر اهل حساب و محاسبه نباشد، چونان تاجری است که دفتر و حساب و کتابی ندارد و سرانجام ورشکسته می‌شود.

مسلمان بعد از توبه، باید در طریق محاسبه گام بردارد. واضح است وقتی ضرر دامنگیر انسان شد در هر امری که باشد با احتیاط پیش می‌رود، چگونه است که وقتی تاجر متوجّه ضرر شد حسابش را دارد و همیشه در فکر این است که چه وقت می‌تواند آن را جبران کند. کسی که خلاف کرد و آن‌گاه فهمید و از آن کار پشیمان شد و توبه کرد و آن را حساب کرد، باید دیگر مرتکب عصیان و نافرمانی نشود.

با توجّه به مطالب گفته شده در امر محاسبه باید سه اصل را به‌دقّت بررسی کرد و از آنها بهره برد:

نخست اینکه به جنایات و نافرمانی‌های خود و نعمتی که از ناحیه خداوند متعال به او رسیده، نظر کند. این دو را در برابر یکدیگر قرار دهد. مسلّماً آن که از نور حکمت بهره نبرده و به نفسش اعتماد داشته باشد هرگز نمی‌تواند در مقام مقایسه برآید، زیرا تشخیص نعمت از نقمت امری است بسیار دشوار. کسی که سرگرم استفاده از نعمت‌های الهی است نعمتِ زیاد، او را از یاد خدا غافل کرده:

« «وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بَایَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لَایَعْلَمُونَ»؛ آنان که آیات ما را تکذیب کنند، ما آنها را از جایی که خود نمی‌فهمند به‌تدریج به عذاب نزدیک می‌کنیم».(1) یعنی به آنها نعمت می‌دهیم، سرگرم نعمت شده، ما و آیات ما را فراموش می‌کنند و به جهت طغیان مستوجب عذاب می‌شوند.

دو دیگر اینکه انسان باید بفهمد آنچه از طاعات و عبادات برعهده اوست، منّتی از حقّ است و بداند اصلاح حال او فقط با انجام دادن فرایض صورت می‌گیرد و آنچه از او به‌عنوان طاعت و عبادت صادر می‌شود وظیفه او و برای اصلاح حال خود او وضع شده است. چنانکه طبیب به مریض نسخه می‌دهد، اگر او به دستورهای طبیب عمل کرد، آیا باید بر طبیب منّت گذارَد؟ طاعات و عبادات ما همگی داروهایی‌اند که بیماری غفلت و جهل را برطرف می‌سازند.

1- سوره اعراف، آیه 182.

اگر کسی برای رفع بیماری خود به طاعات و عبادات پرداخت آیا باید بر خداوند منّت بگذارد؟ چون در صدر اسلام به سبب پذیرش دین اسلام، بر پیامبر صلی الله علیه و آله منّت نهادند، خطاب آمد: « «یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَاتَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلَامَکُمْ بَلِ اللَّهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَدَیکُمْ لِلْإِیمَانِ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ»؛ آنان بر تو منّت می‌نهند که اسلام آورده‌اند. بگو: اسلام آوردن خود را بر من منّت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منّت می‌نهد که شما را به‌سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادّعای ایمان) راستگویید». (1)

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد نکن‌که خواجه خود روش بنده‌پروری داند

سوم اینکه انسان در مورد کاری که انجام می‌دهد اظهار رضایت نکند و از کار خود خرسند نباشد، زیرا وقتی نفْس از انجام دادن کاری راضی شد، رضایت نفس نتیجه معکوس می‌دهد. امری که نفس از آن راضی باشد در حقیقت حق از آن راضی نیست و امری که حق راضی باشد نفس راضی نیست، بدین علّت گفته‌اند: «

اعدی عَدُوّکَ نَفسُکَ الّتی بَینَ جَنبَیکَ

؛ دشمن‌ترین دشمن تو، نفس تو است که بین دو پهلوی تو قرار دارد». (2)

انسان وقتی از انجام دادن عملی اظهار رضایت کرد، این اظهار رضایت حاکی از آن است که هنوز به مقام معبود و عزّت کبریایی او آشنا نشده و نمی‌داند کسی نمی‌تواند حقّ بندگی و عبادت او را به جا آورَد.

سعدی می‌گوید: عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که «

ما عَبَدناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ

؛ تو را آن چنان که باید پرستش نکردیم». (3) واصفان حلیه جمالش به تحیّر منسوب که «

ما عَرَفناکَ حَقَّ مَعرِفَتِکَ

؛ تو را آن چنان که باید نشناختیم». (4) به علاوه بنده خدا مدّعی است من خدمتی به‌سزا انجام داده‌ام و خود را

1- سوره حجرات، آیه 17.

2- بحار الانوار، ج 70، ص 64.

3- همان، ج 8، ص 215.

4- همان، ج 69، ص 292.

مستحقّ پاداش می‌داند با اینکه این نظر مردود است و عارف سالک چنین مطلبی را هرگز ابراز نمی‌کند.
حافظ می‌گوید:
چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست‌که خدمتی به‌سزا برنیامد از دستم
اگر رضایت انسان در مورد انجام دادن فرایض بر این نظر باشد که بگوید خدای را سپاسگزارم که به من توفیق داد تا بر ادای وظایف قیام کنم، با آنکه عمل من شایسته مقام کبریایی و مقبول درگاه الهی نیست! ظاهراً این رضایت به انسان ضرری نمی‌رسانَد چون ضرر وقتی است که انسان به عمل خود نظر داشته باشد و آن را در خور مقام کبریایی خداوند بداند.

محاسبه نفس در کلام امام علی علیه السلام

«ثَمَرَةُ المُحاسَبَةِ اصلاحُ النَّفس
؛ نتیجه حسابرسی از خود، اصلاح نفس است».(1) «
جَعَلَ اللّهُ لِكُلّ عَمَلٍ ثَواباً وَلِكُلّ شَیءٍ حِساباً
؛ خداوند برای هر کار پاداشی و برای هر چیز حسابی قرار داده است».(2)
«
انَّ الیَومَ عَمَلٌ وَ لا حِسابٌ وَغَدَاً حِسابٌ وَلا عَمَلَ
؛ همانا که امروز هنگام عمل است نه حساب و فردا وقت حساب است نه عمل».(3) «
حاسِبُوا أنفُسَكُم قَبلَ أن تُحاسَبُوا وَزِنُوها قَبلَ أن تُوازَنُوا
؛ به حساب خود برسید پیش از آنکه به حسابتان برسند و کفّه اعمالتان را بسنجید پیش از آنکه به اعمالتان رسیدگی کنند».(4) «
مَن تَعاهَدَ نَفسَهُ بِالمُحاسَبَةِ أَمِنَ فیها ألمُداهَنَةَ
؛ آنکه خود را متعهّد به محاسبه

1- عیون الحكم والمواعظ، ص 208.

2- همان، ص 223.

3- نهج البلاغه، خطبه 42.

4- غررالحكم، ج 2، ص 633، ح 425.

نفس سازد، از نیرنگ نفس در امان است». (1) «
مَن حاسَبَ نَفسَهُ وَقَفَ عَلی عُیُوبِهِ وَأحاطَ بِذُنُوبِهِ فَاسْتَقالَ الذُّنُوبَ وَأصلَحَ العُیُوبَ
؛ هر که از نفس خود حساب بکشد بر عیب‌های خویش آگاه شود و به گناهانش احاطه یابد، آن‌گاه از گناهانش بازگشته و عیب‌های خود را اصلاح کند». (2)

1- غررالحکم، ج 2، ص 171.

2- همان، ص 224، ح 1273.

15
یا اباذَر، انَّ اللّهَ تَبارَک وَ تَعالی لا یَنظُرُ إلی صُوَرِکُم وَلا إلی أموالِکُم وَأقوالِکُم وَلکِن یَنظُرُ إلی قُلُوبِکُم وَأعمالِکُم.
یا أباذر، التَّقوی هُنا وَاشارَ الی صَدرِهِ.
ای ابوذر، به‌درستی که خداوند تبارک و تعالی نگاه نمی‌کند به صورت‌ها و اموال و سخنان شما، بلکه به دل‌ها و اعمال شما نظر می‌کند.
ای ابوذر، تقوا اینجاست و به سینه مبارکشان اشاره کردند.
بحارالانوار، ج 77، ص 88

نور هدایت
در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم بر خلاف قیامت که «یوم‌البروز» و «یوم‌الظهور» است و همه ظواهر و بواطن یکی می‌شود، هر چیزی ظاهری و باطنی دارد. انسان هم که جزئی از این دنیاست، از این قاعده مستثنا نبوده و دارای ظاهر و باطنی است و از این بالاتر، قرآن هم ظاهر و باطن دارد. حال این سؤال مطرح می‌شود که معیار چیست آیا عمل به ظاهر است یا باطن؟
پیامبر صلی الله علیه و آله در این بخش از سخنان گهربارش خطاب به ابوذر غفاری درباره انسان تأکید فرموده که خداوند نگاه به ظاهر شما و صورت و گفته‌های شما نمی‌کند، بلکه به دو چیز نظر می‌کند: قلب و اعمال شما.

این جمله نشان‌دهنده دیدگاه اسلام و در واقع نوعی قانون اساسی برای مسلمانان است. گفته حضرت مسأله‌ای ریشه‌ای است و با جهان‌بینی ارتباط دارد و در تمام مسائل اسلامی از انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی کاربرد دارد.
خداوند در انسان‌ها به ظواهر نگاه نمی‌کند، بلکه به باطن و قلب‌ها و اعمالی که آنها هم نشانی از درون قلب است می‌نگرد، زیرا چیزی که در قلب پابرجا شود اثرش در اعمال ظاهر می‌شود. پس خداوند به اعمالی که گواه صادق قلب است نظر می‌کند، نه به صورت‌هایی که هزاران دگرگونی در آن ممکن است رخ دهد و نه به حرف‌هایی که دگرگونی‌های فراوانی در آن امکان‌پذیر است، زیرا اگر ما هم بخواهیم با معیار ظاهر حساب کنیم نه می‌توانیم خودمان را بشناسیم و نه دیگران را.
در این دنیا ادعّا زیاد است و اگر کارها با ادّعا درست می‌شد، الان درست شده بود. گاه انسان به سخن دیگران گوش می‌دهد متوجّه می‌شود که چه ادّعاهای بزرگی دارند، با اینکه اگر به‌ظاهر آنها نگاه کند می‌بیند چه بسیارند چهره‌هایی که زیر پوشش مؤمن، متّقی و ... خودشان را پنهان کرده‌اند، در حالی که هر کدام از آنها فقط صورت و ادّعاست و حرف‌های توخالی و بی‌فایده‌ای بیش نیست.
جمله بعدی هم مکمّل همین است که حضرت فرمود: مرکز تقوا زبان یا در قیافه‌هایی که به‌ظاهر اشک در آن جاری می‌شود نیست، بلکه مرکز تقوا قلب است و از آنجا جوانه می‌زند و به تمام اعضا و جوارح و زندگی انسان رسوخ می‌کند و آن‌گاه همه چیز انسان به رنگ تقوا درمی‌آید.
برای تجوید و قرائت قرآن بسا کلاس‌ها برگزار شده و بسا کتاب‌هایی که نوشته‌اند. اگرچه همه اینها خوب است، مهم این است که بدانیم الفاظ مقدّمه موضوع‌اند و هدف نهایی لفظ نیست. الفاظ قرآن به سبب محتوا و جنبه‌های عملی‌اش این‌همه احترام دارد. آیا آن‌قدر که به تجوید و قرائت قرآن می‌پردازیم

به محتوای آن اهمّیّت می‌دهیم؟ چون وقتی تجوید و قرائت با عمل به قرآن و فهم و درک آن همراه نباشد چه دردی را دوا می‌کند؟ وقتی علّامه طباطبائی رحمه الله تفسیر را شروع کرد، بسیاری آن را دلیل بر بی‌سوادی ایشان دانسته و گفته بودند چون بحث خارج نمی‌گوید معلوم می‌شود که بهره‌ای از علمیّت نبرده است.
علّامه مردی بود که بسیار کم حرف می‌زد، ولی گاهی هم سوز درونش باعث می‌شد حرف‌هایی را مطرح کند. آیا سزاوار است که با اساس اسلام این‌گونه رفتار شود. به هر حال، در اسلام معیار قلب و اعمال است که خداوند هم به این دو نظر دارد.
در حدیث آمده است که خداوند به اعمال شما نظر می‌کند و همه اعمال ما هم در دفتری به نام نامه اعمال ثبت و ضبط می‌شود.
در آیات قرآن و روایات از نامه اعمال انسان‌ها بسیار سخن به میان آمده که از مجموع آنها به دست می‌آید اعمال آدمی با تمام جزئیّات در نامه‌ای ثبت می‌شود و روز رستاخیز اگر انسان نیکوکار باشد، نامه اعمالش را به دست راستش می‌دهند و اگر بد کردار باشد نامه اعمالش را به دست چپش می‌دهند.
در سوره حاقّه آیه 19 می‌فرماید: « «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا کِتَابِیَهْ»؛ پس کسی که نامه اعمالش را به دست راستش دهند (از شدّت شادی) فریاد می‌زند که نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید».
و در آیه 25 می‌فرماید: « «وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَیَقُولُ یَا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتَابِیَهْ»؛ امّا کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می‌گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی‌دادند».
در سوره کهف آیه 49 می‌فرماید: «و کتاب (نامه اعمال) در آنجا گذارده می‌شود، پس گناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و هراسانند.
و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته مگر اینکه آن را به شماره آورده است؟ (و این در حالی است که)

همه اعمال خود را حاضر می‌بینند؛ و پروردگارت به هیچ‌کس ستم نمی‌کند».
در حدیثی در ذیل آیه 14 سوره إسراء از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:
«در آن روز انسان آنچه را انجام داده و در نامه عمل او ثبت است، همه را به خاطر می‌آورَد، گویی همان ساعت آن را انجام داده است».(1) اکنون این سؤال مطرح است که این نامه چیست و چگونه است؟
در جواب می‌گوییم: بی‌شک از جنس کتاب و دفتر و نامه‌های معمولی نیست.
لذا برخی مفسّران گفته‌اند: نامه عمل چیزی جز «روح انسان» نیست که آثار همه اعمال در آن ثبت است، زیرا ما هر عملی انجام می‌دهیم اثری در روح و جان ما می‌گذارد.
یا اینکه این نامه عمل اعضای پیکر ما حتّی پوست تن ما و از آن بالاتر، زمین و هوا و فضایی است که در آن اعمال خود را انجام می‌دهیم، چرا که اعمال ما گذشته از اینکه در جسم و همه ذرّات پیکر ما نقش می‌بندند، در هوا و زمین منعکس می‌شوند.
گرچه این آثار برای ما در این دنیا محسوس و درک‌کردنی نیست، بی‌تردید وجود دارد و روزی که در آن روز دید تازه‌ای پیدا می‌کنیم همه اینها را می‌بینیم و درک خواهیم کرد.
تعبیر به «خواندن» هرگز نباید ما را از آنچه در تفسیر بالا ذکر شد منحرف کند، زیرا خواندن در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هرگونه مشاهده را در معنای وسیعش جای می‌دهد. مثلاً در تعبیرات روزمرّه گاه می‌گوییم در چشمان او خواندم که چه تصمیمی دارد. یا فلان عمل را که از فلانی سر زد بقیّه‌اش را خواندم.
ازاین‌رو خطوط این نامه عمل قابل انکار نیست، زیرا آثار واقعی و تکوینی خود عمل است. درست مانند صدای ضبطشده انسان یا عکسی که از او گرفته‌اند و یا اثر انگشت او.

1- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 328، ح 35.

مقایسه غیبت و زنا

16
یا اباذَر، ایّاکَ وَالغِیبَةَ فإنَّ الغِیبَةَ اشَدُّ مِنَ الزّنا. قُلتُ: یا رَسولَ اللّهِ وَلِمَ ذاک بِابی أنتَ وَامّی؟ قالَ: لِأنَّ الرَّجُلَ یَزنی وَیَتُوبُ إلَی اللّهِ فَیَتُوبُ اللّهُ عَلَیهِ وَالغِیبَةُ لا تَغفَرُ حَتّی یَغفُرَها صاحِبُها.
ای ابوذر، بپرهیز از غیبت کردن، برای اینکه غیبت شدیدتر از زناست. گفتم: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد، چگونه غیبت شدیدتر از زناست؟ فرمود:
اگر مردی زنا کند و آن‌گاه به‌سوی خداوند بازگردد خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد، ولی اگر غیبت کسی را کرد و آن‌گاه توبه کرد و بازگشت تا زمانی که غیبت‌شونده او را نبخشاید خداوند توبه‌اش را نمی‌پذیرد.
بحارالانوار، ج 77، ص 89

نور هدایت
برای درک و فهم روایات معصومین علیهم السلام به نکته‌ای باید اشاره کنم و آن این است که گاه در روایات مقایسه‌هایی بین چیزها وجود دارد و البتّه این مقایسه‌ها معمولاً از یک زاویه است و از جمیع جهات نیست. مثلًا وقتی می‌گوییم خواندن سه بار سوره توحید برابر است با یک ختم قرآن، این مقایسه از جمیع جهات نیست که برخی می‌گویند: پس چرا همه قرآن را بخوانیم، بلکه این فقط از یک جهت است.
حدیث مورد بحث از این قبیل است. اگر حضرت در اینجا مقایسه‌ای بین

غیبت و زنا فرموده مرادش این نیست که غیبت از جمیع جهات از زنا بدتر و شدیدتر است. شاید ابوذر هم این‌گونه خیال می‌کرد که شدیدتر از جمیع جهات باشد، در حالی که شاید زنا شدیدتر باشد لذا پرسید: چگونه غیبت بدتر از زناست؟ حضرت در پاسخ بر تفاوت این دو از نظر حقّ‌اللّه و حقّ‌النّاس انگشت نهاد و فرمود: زنا حقّ‌اللّه است و اگر انسان توبه کند خداوند او را می‌بخشاید، حتّی زنای محصنه. ولی غیبت اگرچه کوچک باشد، چون حقّ‌النّاس است اگر انسان توبه هم کند خداوند نمی‌پذیرد، مگر اینکه صاحب غبیت یعنی غیبت‌شونده از او درگذرد. پس حقّ‌النّاس این است که چیزی از مردم ضایع شود، کسی که غیبت مسلمانی کند در حقیقت آبروی او را که گاهی از مال و خونش هم بالاتر است تباه کرده است. بسا کسانی که حاضرند بمیرند، ولی آبرویشان نرود. برخی مردم یک چوب کبریت را حقّ‌النّاس می‌دانند، امّا ریختن آبروی مسلمان را جزءِ حقّ‌النّاس نمی‌دانند: «
حُرمَةُ عِرضِ المُؤمِنِ کَحُرمَةِ مالِهِ وَدَمِهِ
؛ احترام آبروی مؤمن مانند احترام مال و خونش است».
بنابراین علّت مقایسه حضرت در حدیث مورد بحث هشداری است که مبادا با مسأله غیبت ساده برخورد شود، زیرا پای آبروی مسلمان در کار است آن‌هم آبرویی که معادل جان و حتّی از خون و جان برتر و بالاتر است.
گاهی برخی می‌گویند: ما غیبت شما را کرده‌ایم، ما را حلال کنید و ببخشید، انسان هم می‌گوید: بخشیدم. آیا همین تمام شد؟
پناه بر خدا که انسان از دنیا برود و بار حقوق مردم بر دوش او باشد. لذا در بحث فقهی غیبت هم اگر نگوییم واجب، لااقل احتیاط واجب است که بدون حِلّیّت بخشوده نمی‌شود، چون حقّ‌النّاس است و در روایات داریم که روز قیامت وقتی می‌خواهند از او، حقّ غیبت‌شده را بگیرند و او چیزی ندارد بدهد، از حسناتش برمی‌دارند و اگر حسنه‌ای نداشت از سیّئات غیبت‌شده برمی‌دارند و بر دوش او می‌گذارند.

یکی از بزرگان برای کسی هدیه‌ای فرستاد. وی تعجّب کرد که من از شما بدگویی می‌کنم و شما برای من هدیه می‌فرستید؟ در جواب فرمود: شنیده‌ام این روزها حسنات خود را برای من هدیه می‌فرستی، خواستم برای تو هدیه مالی بفرستم تا آن را جبران کرده باشم.
ما باید با مسأله غیبت این‌گونه برخورد کنیم، چرا که زمینه‌های غیبت در میان اهل علم بیشتر است. برخی گناهان زمینه‌هایش در بین اهل علم نیست، امّا زمینه برخی دیگر مانند ریا، غیبت، کذب، کبر، حَسَد، تهمت، افترا وجود دارد. بنابراین باید از گناهانی بترسیم که زمینه‌های آن برای ما فراهم است.
مثلًا می‌گویند انسان پنجاه ساله مبتلا به بیماری سرخک نمی‌شود پس این انسان نباید از سرخک بترسد، ولی همین مرد پنجاه ساله باید از بیماری‌هایی مانند پوکی استخوان، سکته قلبی ومغزی، بیماری قند که درمعرض آن است بترسد.
بنابراین غیبت جنبه‌های مختلفی می‌تواند داشته باشد:
گاهی جنبه شخصی، گاهی جنبه اجتماعی و حتّی جهانی دارد. ممکن است چیزی را در سطح جهانی بنویسم و منتشر کنم، کسی که غیبت کرده باید جبران کند. آبروی ریخته برادر مسلمان را باید احیا کند. یعنی نزد شنونده غیبت برود و بگوید: من اشتباه کردم. اگر نزد چند نفر غیبت کرده باشد می‌تواند درستش کند، امّا اگر بالای منبر یا در رسانه غیبت کرده باشد این دیگر هیچ راهی ندارد و این است که انسان با بار سنگینی از گناه از دنیا می‌رود. لذا اگر انسان به حقّ‌النّاس بودن غیبت توجّه داشته باشد از این گرفتاری‌ها رهایی می‌یابد. در روایات داریم نماز کسی که غیبت کند تا چهل روز قبول نمی‌شود.
برخی برای آبرو و حیثیّت خود بسیار ارزش قائلند و حاضر نیستند آن را با صدها میلیون تومان عوض کنند لذا باید خیلی دقّت کرد که در دام غیبت نیفتاد.
و از خدا بخواهیم که بارمان را سبک کند، چون غیبت علاوه بر جنبه فردی، جنبه اجتماعی دارد.

اگر در جامعه‌ای غیبت نباشد مردم به یکدیگر اعتماد می‌کنند. بسیاری از اوقات، اختلافات و خون‌ریزی و جنگ ناشی از غیبت است.
مهم این است که بدانیم سرچشمه مفاسد اجتماعی بدبینی است و منشأ بدبینی هم غیبت است برای اینکه اگر غیبت نباشد بدبینی هم نیست و اگر بدبینی نباشد آن فجایع رخ نخواهد داد.
غیبت راه‌های مختلفی دارد. بعضی وقت‌ها انسان خیال می‌کند دارد عبادت می‌کند، امّا در واقع هم غیبت است و هم ریا.
یکی از علمای اخلاق می‌گوید: اینکه بعضی می‌گویند حیف که شرع دهانم را بسته است، بگذار بگذرم. چنین کسی دو گناه کرده است، هم غیبت کرده و هم ریا. اینکه می‌گوید شرع دهانم را بسته، معنایش این است که این شخص هزاران جنایت کرده که من نمی‌خواهم بگویم که اگر انسان اصل گناه او را بیان می‌کرد شاید یک‌دهم این قبح را نداشت و علاوه بر این دارد جانماز آب می‌کشد و ریا می‌کند.

مفهوم غیبت

غیبت این است که در غیاب کسی سخنی بگویند، منتها سخنی که عیبی از عیب‌های او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتّی در اموری که مربوط به اوست مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و جز اینها. بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار کسی را بیان کند غیبت نیست مگر آنکه قصد مذمّت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است. مثل اینکه در مقام مذمّت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاهرنگ است.

به این ترتیب ذکر عیب‌های پنهانی به هر قصد و نیّتی که باشد غیبت و حرام است و ذکر عیب‌های آشکار اگر به قصد مذمّت باشد آن نیز حرام است.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در شخص باشد، امّا اگر صفتی اصلًا وجود نداشته باشد داخل در عنوان تهمت است که گناه آن به‌مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.
در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «
الغِیبَةُ أن تَقُولَ فی أخیکَ ما سَتَرَهُ اللّٰهُ عَلَیهِ وَأمّا الأمرُ الظّاهِرُ فیهِ مِثلَ الحِدَّةِ وَالعَجَلَةِ فَلا وَالبُهتانُ ان تَقُولَ ما لَیسَ فیهِ
؛ غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی بگویی که خداوند پنهان داشته و امّا چیزی را که ظاهر است مانند تندخویی و عجله، داخل در غیبت نیست. امّا بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد». (1) از اینجا روشن می‌شود عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند پذیرفته نیست. مثلًا گاهی غیبت‌کننده می‌گوید این عیب نیست، بلکه صفت اوست، در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.
یا اینکه می‌گوید: این سخنی است که در حضور او هم می‌گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی شخص نه‌تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد، بلکه به سبب آزار مؤمن گناه سنگین‌تری را به بار می‌آورَد.

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

می‌دانیم که سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیّت اوست و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته، بلکه گاه ترور شخصیّت از ترور شخص مهم‌تر است.
یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ (آبرو) بر باد نرود و حرمت اشخاص در هم نشکند و حیثیّت آنها لکّه‌دار نشود و این مطلبی است که اسلام آن را بسیار بااهمّیّت تلقّی می‌کند.

1- کافی، ج 2، ص 358، ح 7.

نکته دیگر اینکه غیبت بدبینی می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد.
می‌دانیم که اسلام برای وحدت و یکپارچگی جامعه‌اسلامی و انسجام و استحکام آن، اهمّیّت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف کند منفور است و غیبت یکی از عوامل مهمّ تضعیف است.
از اینها گذشته، غیبت بذر کینه و عداوت را در دل‌ها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌شود.
خلاصه اگر در اسلام غیبت یکی از بزرگترین گناهان شمرده شده برای آثار سوءِ فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان‌دهنده در این زمینه دیده می‌شود، از جمله:
در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
انَّ الدّرهَمَ یُصیبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرّبا أعظَمُ عِندَاللّهِ فِی‌الخَطیئَةِ مِن سِتّ وَثَلاثِینَ زَنیَّةٍ یَزنیها الرَّجُلُ وَ أَربَی‌الرّبا عِرضُ الرَّجُلِ المُسلِمِ
؛ درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورَد، گناهش نزد خدا از سی‌و شش زنا بزرگ‌تر است و از هر ربا بالاتر، آبروی مسلمان است». (1) البتّه این مقایسه برای این است که زنا هر اندازه قبیح و زشت باشد، جنبه حقّ‌اللّه دارد، ولی رباخواری و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت یا غیر آن، جنبه حقّ‌النّاس دارد.
در حدیث دیگری آمده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه خواند

1- المحجّة البیضاء، ج 5، ص 253.

ص: 582

و فریاد زد: «
یا مَعشَرَ مَن آمَنَ بِلِسانِهِ وَلَم یُؤمِن بِقَلبِهِ لا تَغتابُوا المُسلِمینَ وَلا تَتبَعوا عَوراتَهُم فإنَّهُ مَن تَتَبَّعَ عَورَةَ أخیهِ تَتَبَّعَ اللّهُ عَورَتَهُ وَمَن تَتَبَّعَ اللّهُ عَورَتُهُ یَفضَحُهُ فِی جَوفِ بَیتِهِ
؛ ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب، غیبت مسلمانان نکنید و از عیب‌های پنهانی آنها جست‌وجو نکنید، زیرا هر که در امور پنهانی برادر دینی خود جست‌وجو کند، خداوند اسرار او را فاش می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند». (1) در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: «
مَن ماتَ تائِباً مِنَ الغیبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَن یَدخُلُ الجَنَّةَ وَمَن ماتَ مُصِرّاً عَلَیها فَهُوَ اوَّلُ مَن یَدخُلُ النّارَ
؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد نخستین کسی است که وارد دوزخ می‌شود». (2) در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
الغیبَةُ أسرَعُ فی دینِ الرَّجُلِ المُسلِمِ مِنَ الآکِلَةِ فی جَوفِهِ
؛ تأثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریع‌تر است». (3) این تشبیه نشان می‌دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می‌خورد و متلاشی می‌کند به‌سرعت ایمان انسان را بر باد می‌دهد و با توجّه به اینکه انگیزه‌های غیبت اموری همچون حسد، تکبّر، بخل، کینه‌توزی و انحصارطلبی است، روشن می‌شود که چرا غیبت و از بین بردن آبروی مسلمانان، این چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد- دقّت کنید.

حضرت امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل کرده که امام علیّ بن الحسین علیه السلام فرمود:
«إیّاکُم وَالغِیبَةَ فإنَّها إدامُ کِلابِ النّارِ
؛ از غیبت بپرهیزید، زیرا غیبت خورش سگ‌های دوزخ است». (4)

1- المحجّة البیضاء، ج 5، ص 253.

2- همان، ص 252.

3- کافی، ج 2، ص 357، ح 1.

4- بحار الانوار، ج 5، ص 256.

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «
مَنِ اغتابَ مُسلِماً أو مُسلِمَةً لَم یَقبَلِ اللّهُ صَلاتَهُ وَلا صِیامَهُ أربَعینَ یَوماً وَلَیلَةً الّا أن یَغفِرَ لَهُ صاحِبُهُ
؛ هر که مرد یا زن مسلمانی را غیبت کند، خداوند چهل شبانه روز نماز و روزه او را نمی‌پذیرد مگر آنکه صاحب غیبت او را ببخشاید».(1) و در حدیث دیگری فرمود: «روز قیامت کسی را می‌آورند و او را در برابر خداوند نگاه می‌دارند و نامه عملش را به او می‌دهند. او حسنات خود را در آن نمی‌بیند می‌گوید: خدایا، این نامه عمل من نیست، زیرا من طاعات خود را در آن نمی‌بینم. به او گفته می‌شود: پروردگار تو گمراه نمی‌شود و چیزی را فراموش نمی‌کند، عمل تو برای غیبت کردن از مردم از بین رفته است. سپس کس دیگری را می‌آورند و نامه عملش را به او می‌دهند، در آن طاعت‌های فراوانی می‌بیند می‌گوید: خدایا این نامه عمل نیست، زیرا من این طاعت‌ها را نداشته‌ام. به او می‌گویند: چون فلان شخص غیبت تو را کرده بود حسناتش به تو داده شد».(2) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «
کَفّارَةُ الإغتِیابِ أن تَستَغفِرَ لِمَن اغتَبتَهُ
؛ کفّاره غیبت آن است که برای کسی که غیبت او را کرده‌ای طلب آمرزش کنی».(3) این تأکیدها و عبارات تکان‌دهنده به خاطر اهمّیّت فوق‌العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیّت اجتماعی مؤمنان قائل است. همچنین برای تأثیر مخرّبی است که غیبت در وحدت جامعه مؤمنان و اعتماد متقابل و پیوند دل‌ها دارد و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشا در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیب‌های پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود، اهمّیّت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.

1- بحار الانوار، ج 75، ص 258.

2- همان، ص 259.

3- همان، ص 253.

علاج غیبت و توبه از آن

غیبت مانند بسیاری از صفات زشت تدریجاً به صورت یک بیماری روانی درمی‌آید، به‌گونه‌ای که غیبت‌کننده از کار خود لذّت می‌بَرد و از اینکه پیوسته آبروی دیگران را بریزد احساس خشنودی می‌کند و این یکی از صفات بسیار خطرناک اخلاقی است.
اینجاست که غیبت‌کننده باید پیش از هر چیز به درمان انگیزه‌های درونی غیبت که در اعماق روح اوست و به این گناه دامن می‌زند بپردازد، انگیزه‌هایی همچون بخل و حسد و کینه‌توزی و عداوت و خودبرتربینی.
باید از طریق خودسازی و تفکّر در عواقب سوءِ این صفات زشت و نتایج شومی که به بار می‌آورد و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی‌ها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت بازدارد. آن‌گاه در مقام توبه برآید و از آنجا که غیبت جنبه حقّ‌النّاس دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکلی ایجاد نمی‌کند از او عذر بخواهد، هر چند به صورت سربسته باشد.
مثلاً بگوید من گاه بر اثر نادانی و بی‌خبری غیبت شما کرده‌ام، مرابحش و شرح بیشتری ندهد مبادا عامل فساد تازه‌ای شود. و اگر دسترسی به او ندارد یا وی را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برایش استغفار کند و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

موارد استثنا

آخرین سخن درباره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد، از جمله اینکه گاه در مقام مشورت برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی از انسان پرسشی می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلّم اسلامی است ایجاب می‌کند اگر عیبی از او سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و این غیبت که با چنین نیّت انجام

می‌گیرد حرام نیست.
البتّه کسی که آشکارا گناه می‌کند و به‌اصطلاح «متجاهر به فسق» است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سرش بازگو کنند اشکال ندارد، ولی باید توجّه داشت که این حکم مخصوص گناهی است که آشکارا مرتکب می‌شود.
این نکته نیز قابل توجّه است که نه‌تنها غیبت کردن حرام است، بلکه گوش دادن به غیبت و در مجلس غیبت حضور یافتن جزءِ محرّمات است و طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند. یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند و از مسلمانی که حیثیّتش به خطر افتاده دفاع کنند.
و چه زیباست جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود.(1)

در آیه 32 سوره اسراء به گناه بزرگی اشاره شده و آن عمل منافی عفّت، زناست. می‌فرماید: « «وَ لَاتَقْرَبُوا الزّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا»؛ و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت و بد راهی است».

در این آیه به سه نکته اشاره شده است:

الف) نمی‌گوید زنا نکنید، بلکه می‌گوید به این عمل شرم‌آور نزدیک نشوید. این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن در مورد این عمل نهفته، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالباً مقدّماتی دارد که انسان را تدریجاً به آن نزدیک می‌کند. چشم‌چرانی یکی از مقدّمات آن است، برهنگی و بی‌حجابی مقدّمه دیگر، کتاب‌های زیانبار و فیلم‌های مبتذل و نشریات فاسد و کانوهای فساد هریک مقدّمه‌ای برای این کار محسوب می‌شود. همچنین خلوت با اجنبیّه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم در جایی که دیگری به آنجا راه ندارد) عامل وسوسه‌انگیز

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 11 و 12 سوره حجرات.

دیگری است. و سرانجام ترک ازدواج برای جوانان و سختگیری‌های بی‌دلیل طرفین در این باره از عوامل «قُرب به زنا» است که در آیه مزبور همه آنها را نهی می‌کند و در روایات اسلامی نیز هر کدام جداگانه نهی شده است.

ب) جمله «إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً» که مشتمل بر سه تأکید است، عظمت این گناه را آشکارتر می‌سازد.

ج) جمله «ساءَ سَبیلًا» (بد راهی است) بیانگر این واقعیّت است که این عمل راهی به مفاسد دیگر در جامعه می‌گشاید.

1. پیدایی هرج و مرج در نظام خانواده و از بین رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه‌ای که وجودش نه‌تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می‌شود و پایه‌های محبّتی را که در تمام طول عمر سبب ادامه این حمایت است، می‌گذارَد.
در جامعه‌ای که فرزندان نامشروع فراوان شوند روابط اجتماعی که بر پایه روابط خانوادگی بنیان شده سخت دچار تزلزل می‌شود. برای پی بردن به اهمّیّت این موضوع کافی است یک لحظه چنین فکر کنیم که اگر زنا در جامعه انسانی مجاز و ازدواج برچیده شود، فرزندان بی‌هویّتی که در چنین اوضاعی متولّد می‌شوند تحت پوشش حمایت کسی نیستند، نه در آغاز تولّد و نه هنگام بزرگ شدن.
از این گذشته، از عنصر محبّت که نقش تعیین‌کننده‌ای در مبارزه با جنایت‌ها و خشونت‌ها دارد محروم می‌شوند و جامعه انسانی به جامعه‌ای کاملاً حیوانی توأم با خشونت در همه ابعاد تبدیل می‌شود.
2. این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکش‌های فردی و اجتماعی در میان هوسبازان است. داستان‌هایی را که بعضی از چگونگی وضع داخلی

محلّه‌های بدنام و مراکز فساد نقل کرده و نوشته‌اند به‌خوبی بیانگر این واقعیّت است که در کنار انحرافات جنسی بدترین جنایات رخ می‌دهد.

3. تجربه نشان داده و علم ثابت کرده که این عمل موجب اشاعه انواع بیماری‌هاست و با تمام تشکیلاتی که امروز برای مبارزه با عواقب و آثار آن فراهم کرده‌اند، باز آمار نشان می‌دهد که تا چه اندازه افراد از این راه سلامت خود را از دست داده و می‌دهند.

4. این عمل غالباً سبب سقط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می‌شود، چرا که چنین زنانی هرگز حاضر به نگهداری این‌گونه فرزندان نیستند و اصولاً وجود فرزند، مانع بزرگی بر سر راه ادامه اعمال شوم آنان است، لذا همیشه سعی می‌کنند که آنها را از میان ببرند.

این فرضیه کاملاً موهوم که می‌توان این‌گونه فرزندان را در مؤسّساتی زیر نظر دولت جمع کرد، شکستش در عمل روشن و ثابت شده که پرورش فرزندان بی‌پدر و مادر به این صورت، چقدر مشکلات دارد و تازه محصول بسیار نامرغوبی است؛ فرزندانی سنگدل، جنایتکار، بی‌شخصیّت و فاقد همه چیز (البتّه استثنائاتی هم دارند).

5. نباید فراموش کرد که هدف از ازدواج تنها اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک در تشکیل زندگی و انس روحی و آرامش فکری و تربیت فرزندان و همکاری در همه شؤون حیات از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و تحریم زنا هیچ‌یک از اینها امکان‌پذیر نیست.

در حدیثی امام علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام می‌گوید از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:
«فِی‌الزّنا سِتُّ خِصالٍ: ثَلاثٌ فِی‌الدُّنیا وَثَلاثٌ فِی‌الآخِرَةِ: فَامّا اللّواتی فِی‌الدُّنیا فَیَذهَبُ بِنُورِ الوَجهِ وَیَقطَعُ الرّزقَ وَیُسرِعُ الفَناءَ وَامّا اللّواتی فِی‌الآخِرَةِ، فَغَضَبُ الرَّبّ وَسُوءُ

الحِسابِ وَالدُّخُولُ فِی‌النّارِ أوِ الخُلُودُ فِی‌النّارِ
؛ در زنا شش اثر سوء است: سه بخش آن در دنیا و سه بخش دیگر در آخرت است. امّا آنها که در دنیاست یکی اینکه صفا و نورانیّت را از انسان می‌گیرد، روزی را قطع می‌کند و تسریع در نابودی انسان‌ها می‌کند. و امّا آن سه که در آخرت است، خشم پروردگار، سختی حساب و دخول- یا خلود- در آتش دوزخ است». (1). از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود در کتاب علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «
اذا کَثُرَ الزّنا مِن بَعدی کَثُرَ مَوتُ الفَجأَةِ
؛ هرگاه پس از من زنا فراوان شود مرگ ناگهانی فراوان می‌شود». (2). در حدیثی امام علی علیه السلام فرمود: «
تَرکُ الزّنا تَحصیناً لِلنَّسَبِ
؛ خداوند ترک زنا را برای حفظ نسل‌ها واجب کرد». (3). و در حدیث دیگری فرمود: «
ما زَنا غَیورٌ قَطُّ
؛ هرگز انسان غیرتمند زنا نمی‌کند». (4). امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت عیسی مسیح علیه السلام می‌فرمود: «
إنَّ مُوسی أمَرَکُم أن لا تَزنُوا وَأنا آمُرُکُم ان لا تُحَدّثُوا انفُسَکُم بِالزّنا فَضلًا أن تَزنُوا فإنَّ مَن حَدَّثَ نَفسَهُ بِالزّنا کانَ کَمَن أوقَدَ فی بَیتٍ مُزَوَّقٍ فَأفسَدَ التَّزاویقَ الدُّخانُ وَان لَم یَحتَرِقِ البَیتُ
؛ حضرت موسی علیه السلام شما را امر فرمود که زنا نکنید، ولی من به شما امر می‌کنم که فکر و خیال زنا را هم نکنید چه رسد به عمل زنا، زیرا آن که فکر زنا کند همانند کسی است که در عمارت زیبا و مزیّنی آتش برافروزد، دودهای تیره آتش زیبایی‌های عمارت را خراب کند اگرچه آن خانه آتش نگیرد». (5).

1- خصال، ص 320، ح 1.

2- کافی، ج 5، ص 541.

3- نهج‌البلاغه، حکمت 252.

4- همان، حکمت 305.

5- کافی، ج 5، ص 542، ح 7.

برتری‌جویی

17
یا اباذَر، مَن أحَبَّ أن یَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجالُ قیاماً فَلیَتَبَوَّأ مَقعَدَهُ مِنَ النّارِ.
ای‌ابوذر، کسی‌که دوست داشته‌باشدکه مردان (دیگران) دست به سینه در مقابل او ایستاده باشند، جایگاه او در جهنّم آماده شده است.
بحارالانوار، ج 77، ص 90

نور هدایت
در روایات اسلامی درباره حبّ جاه و مقام سخن بسیار است. قرآن در سوره نور به این مطلب اشاره پرمعنایی کرده می‌فرماید: « «تِلْکَ الدَّارُ الْأَخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی‌الْأَرْضِ وَ لَافَسَادًا»؛ این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری‌جویی و فساد در زمین را ندارند». (1) مضمون آیه این است که جای کسانی که علاقه به گردنکشی دارند در بهشت نیست. آخرت تعلّق به کسانی دارد که مطیع‌اند و در زمین فساد نمی‌کنند.
«علوّ فی‌الارض» معنای وسیعی دارد و هرگونه جاه‌طلبی را شامل می‌شود. در حدیثی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «
انَّ الرَّجُلَ لَیُحِبُّ أنَ یَکونَ شِسعُ نَعلِهِ أفضَلَ مِن شِسعِ نَعلِ صاحِبهِ فَیَدخُلُ فی هذِهِ الآیَةِ
«تِلْکَ الدَّارُ»؛ اگر انسان دوست بدارد که بند کفشش از بند کفش دوستش بهتر باشد و به همین اندازه بر او برتری جوید، مشمول این آیه شریفه است». (2)

1- سوره قصص، آیه 83.

2- درّالمنثور، ج 5، ص 139.

«علو» و برتری‌جویی مراتبی دارد. مثلًا گاه شخص می‌خواهد حاکم بر دیگران باشد و دیگران مانند بنده‌ای خوار و ذلیل به او خدمت کنند. گاهی این اندازه که می‌خواهد مقدّم بر دیگران باشد که بند کفشش از بند کفش دیگران بهتر باشد.
این مرحله از مراحل بسیار مشکل خصوصاً برای اهل علم و به‌ویژه کسانی است که در مصدر کاری قرار می‌گیرند، یا در بین مردم دارای جایگاه خاصّی می‌شوند. جدایی از این مراحل کار آسانی نیست، زیرا «
آخِرُ ما یَخرُجُ مِن قُلُوبِ الصِدّیقینَ حُبُّ الجاهِ
؛ آخرین چیزی که از دل راستگویان خارج می‌شود، دوستی جاه و مقام است».(1) اصلاح نفس در تمام مراحل دیگر (شهوت جنسی، هوای نفس، حبّ دنیا، حبّ ثروت) آسان‌تر است. یعنی همه اینها را می‌شود از دل بیرون کرد، امّا بیرون کردن حبّ جاه کاری دشوار است.
نکته جالب حدیث، عبارت «قلوب الصّدّیقین» است. معلوم می‌شود که در قلب صدّیق هم ممکن است حبّ جاه باشد.
اکنون این سؤال مطرح می‌شود که راه مبارزه با برتری‌جویی چیست؟
برخی در جواب این سؤال گفته‌اند: برای مبارزه با این صفت مذموم بهتر است انسان در بین مردم ناشناخته بماند. یعنی گمنام و در یک جمله، منزوی زندگی کند. شاید به همین دلیل جمعی از بزرگان اخلاق و آنان که در سیر و سلوک قدم برمی‌داشتند می‌کوشیدند مشهور نشوند.
ولی به عقیده ما این راه اساسی برای مبارزه با برتری‌جویی و حبّ جاه نیست، زیرا چنین چیزی سلامت است ولی سعادت و تکامل نیست. اگر انسان در میان جمعیّتی دارای پست و مقام باشد ولی حبّ جاه در دلش لانه نکند، این برای او تکامل و افتخار است. اینکه از محیط ناسالم بیرون برویم تا آلوده به گناه نشویم

1- مصباح الانس بین المعقول والمشهود، ص 197.

این سلامت است، امّا چندان مهم نیست. مهم آن است که در بین مردم باشیم ولی آلوده نشویم.
به هر حال راه اوّل انزوا و گمنام بودن است و راه دوم تسلّط بر نفس که انسان در عین زیستن در قلب اجتماع بتواند خود را کنترل کند.
البتّه این کار دشوار است که انسان علی‌وار بگوید: «
لا یَزیدُنی کَثرَةُ النّاسِ حَولی عِزَّةً وَلا تَفَرُّقُهُم عَنّی وَحشَةً
». (1) این مقام بسیار بزرگی است که چه مردم اطراف او جمع شوند و چه پراکنده، برایش هر دو حالت یکسان باشد. البتّه گفتن آن آسان و رسیدن به آن مشکل است و جز با استمداد از لطف الهی و خودسازی امکان‌پذیر نیست.

زشتی این کار تا بدان پایه است که به صورت ضرب‌المثل درآمده که: «
تَزکِیَةُ المَرءِ نَفسَهُ قَبیحَةٌ
؛ خودستایی زشت و ناپسند است».
سرچشمه اصلی این عمل ناپسند عدم شناخت خویشتن است، چرا که اگر انسان خود را به‌خوبی بشناسد حقارت خود را در برابر عظمت پروردگار و ناچیز بودن اعمالش را در برابر مسؤولیّت‌های سنگینی که برعهده دارد و نعمت‌های عظیمی را که خدا به او بخشیده بداند، هرگز در جادّه خودستایی گام نخواهد گذاشت.
غرور و غفلت و خودبرتربینی و تفکّرات جاهلی نیز انگیزه‌های دیگری برای این کار زشت است.
از آنجا که خودستایی بیانگر اعتقاد انسان به کمال خویشتن است، مایه عقب‌ماندگی اوست، زیرا رمز تکامل، اعتراف به تقصیر و قبولی وجود نقص‌ها و ضعف‌هاست؛ به همین دلیل، اولیای خدا همیشه معترف به تقصیر خود در

1- نهج‌البلاغه، نامه 36.

برابر وظایف الهی بودند و مردم را از خودستایی و بزرگ شمردن اعمال خود نهی می‌کردند.
در حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه 32 سوره نجم می‌خوانیم که فرمود: «
لا یَفتَخِر أحَدُکُم بِکَثرَةِ صَلاتِهِ وَصِیامِهِ وَزَکاتِهِ وَنُسُکِهِ لِأنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ أعلَمُ بِمَنِ اتَّقی
؛ هیچ‌کس از شما نباید به فزونی نماز و روزه و زکات و مناسک حج و عمره افتخار کند، زیرا خداوند پرهیزگاران شما را از همه بهتر می‌شناسد». (1) امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه‌ای که برای معاویه نوشت مسائل بسیار مهمّی را ذکر کرد و فرمود: «
وَ لَولا ما نَهَی اللّهُ عَنهُ مِن تَزکِیَةِ المَرءِ نَفسَهُ لَذَکَرَ ذاکِرٌ فَضائِلَ جَمَّةً تَعرِفُها قُلوبُ المُؤمِنینَ وَلا تَمَجُّها آذانُ السّامِعینَ
؛ اگر نه این بود که خداوند از خودستایی نهی کرده، گوینده (منظور خود حضرت است) فضایل فراوانی را برمی‌شمرد که دل‌های آگاه مؤمنان با آن آشناست و گوش‌های شنوندگان از شنیدنش ابا ندارد». (2) البتّه سرچشمه خودستایی همان عجب و غرور و خودبینی است که تدریجاً به صورت خودستایی جلوه کرده و در مرحله نهایی سر از تکبّر و برتری‌جویی درمی‌آورَد. این عادت غلط که با نهایت تأسّف در میان بسیاری از ملل و طبقات و افراد وجود دارد سرچشمه بخش مهمّی از نابسامانی‌های اجتماعی، جنگ‌ها و استعمارها و برتری‌طلبی‌هاست. تاریخ گذشته نشان می‌دهد که برخی ملل دنیا بر اثر همین احساس کاذب، خود را برتر از ملل دیگر می‌دانستند و به همین دلیل به خود حق می‌دادند که آنها را بنده و برده خویش سازند. عرب جاهلی با تمام عقب افتادگی و فقر همه‌جانبه‌ای که داشت خود را «نژاد برتر» می‌شمرد و هر قبیله‌ای از قبایل عرب نیز خود را «قبیله برتر» می‌دانست. در عصر اخیر برتری نژاد آلمان یا صهیونیست‌ها، سرچشمه جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای شد.

1- بحار الانوار، ج 5، ص 232.

2- نهج البلاغه، نامه 28.

علی علیه السلام در خطبه معروف همّام در نهج البلاغه درباره صفات ممتاز پرهیزگاران چنین می‌فرماید: «
لا یَرضَوْنَ مِن أعمالِهِمُ القَلیلَ وَلا یَستَکثِرُونَ الکَثیرَ فَهُم لِأنفُسِهِم مُتَّهِمُونَ وَمِن أعمالِهِم مُشفِقُونَ إذا زُکّیَ أحَدٌ مِنهُم خافَ مِمّا یُقالُ لَهُ فَیَقُولُ: أنا أعلَمُ بِنَفسی مِن غَیری وَرَبّی أعلَمُ مِن نَفسی اللّهُمَّ لا تُؤاخِذنی بِما یَقُولُونَ وَاجْعَلنی أفضَلَ مِمّا یَظُنُّونَ وَاغْفِرْ لی ما لا یَعلَمُونَ
؛ آنان هرگز از اعمال خود راضی نیستند و هیچ‌گاه اعمال زیاد خود را بزرگ نمی‌شمارند، در همه حال خود را در برابر ادای وظایف متّهم می‌شمرند و از اعمال خویش بیمناکند. هرگاه کسی یکی از آنان را بستاید از آنچه در حقّ آنها می‌گوید وحشت می‌کند و چنین می‌گوید: «من به حال خود از دیگران آگاه‌ترم و خداوند بر من از من آگاه‌تر است. پروردگارا، به این ستایش که ستایشگران در حقّ من می‌کنند مرا مؤاخذه مکن و مرا از آنچه گمان می‌برند برتر قرار ده و آنچه را آنها از خطاهای من نمی‌دانند بر من ببخشای».
تفاوت معرّفی خویشتن و خودستایی
بی‌شک مدح خود کردن کار ناپسندی است، ولی این یک قانون کلّی نیست، گاهی اوضاع ایجاب می‌کند که انسان خود را به جامعه معرّفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه‌های وجودش استفاده کنند.
در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در پاسخ این پرسش که آیا جایز است انسان خودستایی و مدح خویش کند؟ فرمود: «
نَعَم إذا اضطُرَّ إلَیهِ أما سَمِعتَ قَولَ یوسُفَ:
«اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الْأَرْضِ انّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ»(1)
وَقَولَ العَبدِ الصّالِحِ:
«وَأَنَا لَکُمْ نَاصِحٌ أَمِینٌ»(2)؛ آری، هرگاه ناچار شود اشکال ندارد، آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزاین زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین

1- سوره یوسف، آیه 55.

2- سوره اعراف، آیه 68.

گفتار بنده صالح خدا (هود) که گفت: من برای شما خیرخواه و امینم».(1)
از اینجا روشن می‌شود اینکه در خطبه شقشقیّه و بعضی دیگر از خطبه‌های نهج‌البلاغه، علی علیه السلام به مدح خویشتن می‌پردازد و خود را محور آسیای خلافت می‌شمرَد و همای بلند پرواز اندیشه‌ها به اوج فکر و مقام او نمی‌رسد و سیل علوم و دانش‌ها از کوهسار وجودش سرازیر می‌شود و امثال این سخنان، برای این است که مردم ناآگاه و بی‌خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

برتری‌جویی و حبّ جاه در روایات

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حُبُّکَ لِلشَّیء یُعمی وَ یُصِمُ؛ دوست داشتن چیزی تو را کر و کور می‌کند».(2) در روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «انَّما هَلَکَ النّاسُ باتّباعِ الهَوی وَحُبّ الثَّناءِ؛ مردم بر اثر پیروی از هوای نفس و دوست داشتن مدح و ثنا هلاک می‌شوند».(3)

1- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 181، ح 40.

2- من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 380.

3- المحجّة البیضاء، ج 6، ص 112.

انواع تکبّر

18
یا أباذر، مَن ماتَ وَفی قَلبِهِ مِثقالُ ذَرَّةٍ مِن کِبرٍ لَم یَجِد رائِحَةَ الجَنَّةِ إلّاأن یَتُوبَ قَبلَ ذلِک.
یا اباذَر، أوَّلُ مَن یَدخُلُ النّارَ المُستَکبِرونَ فَقالَ رَجُلٌ: وَهَل یَنجُو مِنَ الکِبرِ أحَدٌ یا رَسُولَ اللّهِ؟ قال: نَعَم مَن لَبِسَ الصُّوفَ وَرَکِبَ الحِمارَ وَجالَسَ المَساکینِ.
ای ابوذر، کسی که بمیرد در حالی که ذرّه‌ای از تکبّر در دلش باشد بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد، مگر اینکه پیش از مرگ از آن توبه کند.
ای ابوذر، بیشتر کسانی که داخل آتش می‌شوند متکبّران هستند. مردی پرسید:
ای پیامبر خدا، آیا ممکن است کسی از کبر نجات پیدا کند؟ حضرت فرمود: آری، کسی که لباس ساده بپوشد و مرکبش تکبّرآور نباشد و همنشین با فقرا و مساکین باشد.
بحارالانوار، ج 77، ص 90

نور هدایت
استکبار و تکبّر از سرچشمه‌های مهمّ بسیاری از گناهان است. در منابع اسلامی آمده، اوّل گناهی که در عالَم انجام گرفت گناه ابلیس بود و آن‌هم ناشی از استکبار بود که منتهی به کفر، بلکه به ستیز با خداوند شد.
تکبّر انواعی دارد که هر کدام اثر مخصوص به خود دارند:

1. تکبّر در مقابل خداوند. یعنی عدم تسلیم که منتهی به نافرمانی پروردگار می‌شود و این همان عدم ایمان است. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ».(1)
2. تکبّر در مقابل بندگان خدا.
3. تکبّر در مقابل دستور پیامبر صلی الله علیه و آله.
4. تکبّر در مقابل حق. مثلاً من دانسته‌ام که فلان چیز حق است، امّا تکبّر اجازه نمی‌دهد که زیر بار حق بروم.

شاخه‌های تکبّر

تکبّر شاخه‌های متعدّدی دارد، از جمله: خودبینی، خودپسندی، خودخواهی، خودبرتربینی، خودمحوری.
در آغاز انسان فقط خودش را می‌بیند بعد از خودش خوشش می‌آید و سپس خودش را می‌خواهد و رفته‌رفته خودش را با دیگران مقایسه می‌کند و می‌گوید:
من از همه برتر و بالاترم! بعد می‌گوید: حال که از همه برتر و بالاترم باید من محور باشم و همه دور من بچرخند. و این را خودمحوری می‌گویند. چنین صفتی سبب می‌شود که برای خودش در جامعه برترین و بالاترین مقام را قائل شود و دیگران را بنده و عبید خودش بخواهد. البتّه تکبّر ممکن است شاخه‌های دیگری هم داشته باشد.

آثار تکبّر

برای تکبّر آثار زیادی شمرده‌اند، از جمله:
پرده‌ای بین انسان و عیب‌هایش می‌افکنَد که باعث می‌شود عیب‌های خود را نبیند، بلکه آنها را حُسن و خوبی می‌بیند، نقاط ضعف را نقاط قوّت می‌بیند

1- سوره غافر، آیه 60.

و بیچاره و بدبخت کسی که نتواند بر اثر غرور و خودخواهی، عیب‌ها و محاسن خود را از هم تشخیص دهد که این بزرگ‌ترین سدّ راه تکامل انسان است.
علمایی که درباره سیر و سلوک چیزهایی نوشته‌اند، مهم‌ترین مرحله‌ای را که بر آن تأکید می‌کنند تکبّر است. یعنی هیچ مرحله‌ای را در سیر و سلوک از این بالاتر نمی‌دانند، زیرا انسان به مقام لقاءاللّه و قرب به خدا نمی‌رسد مگر آنکه بتواند خودش را فراموش کند و غیر از او را نبیند و نخواهد و به غیر از او نیندیشد.
ولی اگر خودش را فراموش نکند، به خود می‌اندیشد و به خود اندیشیدن هم شرک است. موحّد حقیقی آن است که فقط محو جمال او شود و این هم بسیار مشکل است. اهل علم به‌شدّت با این موضوع روبه‌رو هستند، زیرا مردم با آنها احوال‌پرسی و احترام و اکرام می‌کنند، برایشان صلوات می‌فرستند و برخی متملّقان انسان را به عرش اعلی می‌برند. روح بسیار قوی و نیرومندی می‌خواهد که انسان خودش را گم نکند.
در ذیل حدیث آمده که کسی می‌پرسد ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، آیا ممکن است از کبر نجات یافت؟ حضرت فرمود: آری. سپس اموری را ذکر کرد که برای مثال است، مثل اینکه لباس ساده بپوشد، مرکبش تکبّرآور نباشد، گوسفندش را خودش بدوشد و همنشین با نیازمندان و فقرا باشد. خلاصه منظور این است که بت تکبّر شکسته شود.

عوامل غرورشکن

برخی مردم با دست یافتن به امکانات مادّی و رسیدن به مال و مقام مغرور می‌شوند و این غرور، دشمنی بزرگ برای سعادت انسان‌هاست. قرآن می‌فرماید سرانجام، انسان مغرور سر از شرک و کفر درمی‌آورَد؛ به همین دلیل قرآن که کتاب عالی تربیت است از راه‌های مختلف برای در هم شکستن این غرور استفاده می‌کند:

گاه فنا و نیستی و ناپایدار بودن سرمایه‌های مادّی را مجسّم می‌کند(1) گاهی هشدار می‌دهد که همین سرمایه‌های شما ممکن است دشمن جانتان شود(2) و زمانی با ذکر سرنوشت مغروران تاریخ، همچون قارون‌ها و فرعون‌ها، به انسان بیدارباش می‌دهد. گاه دست انسان را گرفته و به گذشته زندگی او، یعنی آن‌گاه که نطفه بی‌ارزش یا خاک بی‌مقداری بود می‌بَرد و یا آینده او را که همین‌گونه است در برابر چشمانش مجسّم می‌سازد، تا بداند در میان این دو ضعف و ناتوانی، غرور کار احمقانه‌ای است.(3) به این ترتیب از هر وسیله‌ای برای در هم شکستن این خوی شیطانی که در طول تاریخ سرچشمه جنایات بزرگی شده است، بهره می‌گیرد.

ولی مسلّماً انسان‌های باایمان و پرظرفیّت و واقع‌بین، هرگز با رسیدن به مقام یا ثروت گرفتار این خوی زشت نمی‌شوند. آنان نه‌تنها مغرور نمی‌شوند، بلکه کمترین تغییری در برنامه زندگیشان پدیدار نمی‌گردد. آنان همه این امور را زینت‌های عاریتی می‌شمرند که با وزش یک نسیم فرو می‌ریزند.

در خطبه قاصعه از امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگام نکوهش کبر و خودبرتربینی می‌خوانیم که فرمود: «
فَاعتَبِرُوا بِما کانَ مِن فِعلِ اللّهِ بِإبلِیسَ إذ أحبَطَ عَمَلَهُ الطَّویلَ وَجَهدَهُ الجَهیدَ وَکانَ قَد عَبَدَ اللّهَ سِتَّةَ آلافِ سَنَةٍ عَن کِبرِ ساعَةٍ واحِدَةٍ. فَمَن ذا بَعدَ ابلیسٍ یَسلَمُ عَلَی اللّهِ بِمِثلِ مَعصِیَتِهِ وَأهلِ الأرضِ کَلّا ما کانَ اللّهُ سُبحانَهُ لِیُدخِلَ الجَنَّةَ بَشَراً بِأمرٍ أخرَجَ بِهِ مِنها مَلَکاً. انَّ حُکمَهُ فی أهلِ السَّماءِ وَالأرضِ لَواحِدٌ
؛ پند و عبرت گیرید به آنچه خداوند با ابلیس رفتار کرد آن‌گاه که اعمال و عبادات طولانی و تلاش

1- سوره کهف، آیات 45 و 46.

2- سوره توبه، آیه 55.

3- رک: آیه 6 سوره طارق، آیه 8 سوره سجده، آیه 38 سوره قیامت.

و کوشش‌هایش را که شش هزار سال بندگی خدا کرده بود به ساعتی تکبّر ورزیدن بر باد داد. با این حال چه کسی بعد از ابلیس می‌تواند از کیفر خدا در برابر انجام دادن همان معصیت مصون بماند. نه، هرگز ممکن نیست خداوند انسانی را به بهشت بفرستد در برابر کاری که به آن فرشته‌ای را از بهشت رانده است. حکم خداوند درباره اهل آسمان و زمین یکسان است». (1). در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: «

اصُولُ الکُفرِ ثَلاثَةٌ: الحِرصُ وَالْإستِکبارُ وَالحَسَدُ. فَأمّا الحِرصُ فإنَّ آدَمَ حینَ نُهِیَ عَن الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الحِرصُ عَلی ان اکَلَ مِنها وَأمّا الإستِکبارُ فإبلیسُ حَیثُ امِرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَأبی وَأمّا الحَسَدُ فَابنا آدَمَ حَیثُ قَتَلَ أحَدُهُما صاحِبَهُ

؛ اصول و ریشه‌های کفر و عصیان سه چیز است: حرص و تکبّر و حسد. حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوع بخورد، تکبّر سبب شد که ابلیس از فرمان خدا سر پیچی کند، حسد سبب شد که یکی از فرزندان آدم دیگری را بکشد». (2). در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌خوانیم که فرمودند: «

لا یَدخُلُ الجَنَّةَ مَن فی قَلبِهِ مِثقالُ ذَرَّةٍ مِن کِبرٍ

؛ هر که به‌اندازه ذرّه‌ای کبر در قلبش باشد داخل بهشت نمی‌شود». (3). از پندهای خداوند به موسی علیه السلام است که: «

یا مُوسی ضَعِ الکِبرَ وَدَعِ الفَخرَ وَاذْکُرْ أنَّکَ ساکِنُ القَبرِ فَلیَمنَعکَ ذلِکَ مِنَ الشَّهَواتِ

؛ تکبّر را رها کن و دست از فخرفروشی بردار و به یاد آور که تو در قبر سکونت خواهی یافت. باید اینها تو را از شهوات بازدارد». (4).

1- نهج البلاغه، خطبه 192.

2- کافی، ج 2، ص 289، ح 1.

3- همان، ص 310، ح 6.

4- بحار الانوار، ج 77، ص 35.

19
یا اباذَر، سَیَکُونُ ناسٌ مِن امَّتی یُولَدُونَ فِیالنّعَمِ وَیُغذَوْنَ بِهِ هِمَّتُهُم ألوانُ الطَّعامِ وَالشَّرابِ وَیَمدَحُونَ بِالقَولِ أولئِکَ شَرارُ امَّتی.
ای ابوذر، به‌زودی گروهی از امّت من در ناز و نعمت رشد می‌کند و همّتشان غذاها و نوشیدنی‌های رنگارنگ است و اهل ستایش هستند. اینان بدترین امّت من‌اند.
نور هدایت
اصل اوّل در اسلام در مورد نعمت‌های الهی استفاده از آنهاست. قرآن در این باره در آیه 32 سوره اعراف می‌فرماید: « «مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّیِّبَاتِ مِنَ‌الرِّزْقِ»؛ بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟».
و در آیه 51 سوره مؤمنون می‌فرماید: « «یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ‌الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا»؛ ای پیامبران، از غذاهای پاکیزه بخورید و کاری نیک کنید».
همچنین آیات متعدّدی داریم که استفاده از نعمت‌های الهی را مجاز شمرده است. البتّه این به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده، ولی مهم این است که در اینجا عناوین دیگری هم پیدا می‌شود که انسان باید مراقب آنها باشد.
اوّل عنوانی که پیدا می‌شود این است که زندگی مرفّه هدف برای انسان شود و بقیّه چیزها را در مسیر آن قرار بدهد. از آغاز در میان ناز و نعمت پرورش یابد

و بزرگ شود و تمام تلاش او فقط همین باشد. اسلام هیچ‌گاه به چنین چیزی راضی نیست و حتّی آنجا که می‌گوید «یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ‌الطَّیِّبَاتِ» همراه با آن کار نیک را ذکر کرده است. یعنی از طیّبات در مسیر عمل صالح استفاده کنید.

یا در آیه 31 سوره اعراف، « «خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلّ مَسْجِدٍ»؛ زینت خود را هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید!» هدف مسجد نیست، بلکه « «أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ»؛ زمین خدا وسیع است».(1) همه اینها باید در مسیر عبودیّت و بندگی قرار گیرد، چرا که اگر هدف شد از مسیر اصلی منحرف شده است.

دومین شکلی که ممنوع است، غفلت‌زا بودن آن است. یعنی زندگی مادّی انسان را از خدا غافل و بی‌خبر کند و زندگی مرفّه هم انسان را به خودش مشغول سازد. یعنی غافل‌کننده باشد. اینجاست که اسلام دستور زهد، روزه و ترک تمنیّات نفس را داده.

در حدیثی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «من گاهی روزه می‌گیرم و گاهی افطار می‌کنم. آن‌گاه که افطار می‌کنم شکرِ خدا را به‌جا می‌آورم و آن‌گاه که روزه می‌گیرم به یاد گرسنگان‌ام».

اگر انسان در نعمت به یاد خدا باشد و در محرومیّت به یاد محرومان، نشانه این است که نعمت او را غافل و بی‌خبر نساخته. و چنانچه در محرومیّت به یاد محرومان باشد، ولی در نعمت غافل از خدا، اینجاست که زیادی نعمت باعث غفلت می‌شود.

باید در داستان قوم سبا اندیشه کرد که بسیار آموزنده است، چنانکه قرآن می‌فرماید: « «لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَةً جَنَّتَانِ عَنْ یَمِینٍ وَ عَنْ شِمَالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبّکُمْ»؛ برای قوم سبا در محلّ سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت الهی) بود: دو باغ بزرگ و گسترده از راست و چپ (رودخانه عظیم؛ و به آنها گفتیم:) از روزی پروردگارتان بخورید».(2)

1- سوره زمر، آیه 10.

2- سوره سباء، آیه 15.

قوم سبا جمعیّتی بودند که در جنوب جزیره عربستان می‌زیستند و دارای حکومتی عالی و تمدّنی درخشان بودند.
خاک یمن بسیار حاصلخیز بود، امّا چون رودخانه مهمّی نداشت از آن بهره‌برداری نمی‌شد. باران‌های سیلابی در کوهستان‌ها می‌بارید و آب‌های آن در دشت‌ها به هدر می‌رفت. مردم به فکر استفاده از این آب‌ها افتادند و سدهایی در نقاط حسّاس ساختند که از همه مهم‌تر و پرآب‌تر «سدّ مأرب» بود.
مأرب شهری بود در انتهای یکی از این درّه‌ها که سیل‌های عظیم کوه‌های «صراط» از کنار آن می‌گذشت. در دهانه این درّه و دامنه دو کوه «بلق» سدّ عظیم و نیرومندی بنا کردند. به‌قدری آب ذخیره پشت سد زیاد شد که با استفاده از آن توانستند باغ‌های زیبا و کشتزارهای پربرکت در دو سوی مسیر رودخانه‌ای که به سد منتهی می‌شد ایجاد کنند.
قریه‌های آباد این سرزمین به هم متّصل بود و سایه‌های گسترده درختان دست‌به‌دست هم داده، آن‌قدر میوه‌های فراوان بر شاخسارشان ظاهر شده بود که می‌گویند هرگاه کسی سبدی روی سر می‌گذاشت و از زیر آنها می‌گذشت میوه‌ها پشت سر هم در آن می‌افتاد و در مدّت کوتاهی سبد پر می‌شد.
وفور نعمت آمیخته با امنیّت، محیطی بسیار مرفّه برای زندگی پاک آماده ساخته بود؛ محیطی مهیّا برای اطاعت پروردگار و تکامل در جنبه‌های معنوی.
امّا این قوم قدر این‌همه نعمت را ندانستند، خدا را به دست فراموشی سپردند، به کفران نعمت و فخرفروشی پرداختند و به اختلافات طبقاتی دامن زدند.
در برخی تواریخ آمده است که موش‌های صحرایی دور از چشم مردم مغرور و مست، در دیواره این سدّ خاکی لانه و آن را از درون سست کردند. باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی به راه افتاد. دیواره‌های سد که قادر به تحمّل فشار سیلاب نبود یکباره در هم شکست و آب‌های متراکم پشت سد بیرون

ریخت و تمام آبادی‌ها، باغ‌ها، کشتزارها و زراعت‌ها و چارپایان را تباه کرد و قصرها و خانه‌های مجلّل را ویران و آن سرزمین آباد را به صحرایی خشک و بی‌آب و علف مبدّل ساخت. از آن همه باغ‌های خرّم و درختان باروَر تنها چند گیاه تلخ و درخت شورگز و سدر بر جای ماند. مرغان غزلخوان از آنجا کوچ کردند و بوم‌ها و زاغان جایشان را گرفتند.

آری، هنگامی که خداوند بخواهد قدرت‌نمایی کند، تمدّنی عظیم را با چند موش بر باد می‌دهد، تا بندگان به ضعف خود آشنا شوند و هنگام قدرت مغرور نشوند.(1) این مطلب ممکن است برای اهل علم هم پیدا شود که خدای ناکرده در مسابقه تجمّل‌پرستی بیفتند، به دنبال منازل باشکوه، وسیله نقلیّه باشکوه و سایر تجمّلات بروند و در نتیجه از خداوند غافل شوند و چنین سرنوشتی نصیبشان شود. این عنوان دوم هم به‌عنوان ثانوی، استفاده از نعمت‌های الهی را برای انسان ممنوع می‌کند.

عنوان سوم این است که هر روز می‌بینیم مردم به‌سختی روزگار را سپری می‌کنند، همان‌گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام اشاره فرمود: آیا من سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم‌های گرسنه است؟ در چنین محیطی که این‌همه گرسنه و محروم است، من نباید به خودم برسم و تمام همّ و غمّ من خودم و زندگیم باشد و از دیگران بی‌خبر بمانم.

گاهی هم یک عنوان چهارمی پیدا می‌کند و آن این است که آنان که اسوه و الگوی مردم هستند، استفاده از برخی نعمت‌ها برای آنها ممنوع است. این یک عنوان ثانوی است برای یک صنف خاص. ممکن است استفاده از آن وسایل برای دیگران خوب باشد، امّا برای کسی که الگوی مردم است نامناسب.

بنابراین باید در مشکلات روزگار با مردم بود و همین اندازه که آقای محل

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 18- 19 سوره سبأ.

است در غم‌ها و محرومیّت‌های آنها شریک باشد، چون آقای محل شدن هم ساده نیست. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: آقا کسی است که با مردم در مشکلات شریک باشد. امّا کسی که غرق در نعمت است و از اینکه دیگران به صورت نوکر و دست به سینه در مقابل او بایستند لذّت می‌بَرد، این آقای مردم نیست.

حقیقت کفران نعمت

کفران نعمت تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا کند، بلکه هرگونه بهره‌گیری انحرافی و سوءِاستفاده از نعمت، کفران نعمت است. اصولاً حقیقت کفران نعمت همین است و ناسپاسی در درجه دوم قرار دارد. همان‌گونه که شکران نعمت به‌معنی صرف نعمت در آن هدفی است که برای آن آفریده شده و سپاس‌گویی با زبان در درجه بعد است، اگر با زبان هزاران الحمدللّه بگویی ولی عملاً از نعمت سوءِاستفاده کنی کفران نعمت کرده‌ای.

در همین عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم بارزترین تبدیل نعمت به کفران به چشم می‌خورَد. نیروهای مختلف جهان طبیعت، در پرتو هوش و ابتکار خدادادی بشر، به دست انسان‌ها مهار شده و در مسیر منافع او به کار افتاده است.

اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی چهره این جهان را دگرگون ساخته، بارهای سنگین از روی دوش انسان‌ها برداشته شده و بر دوش چرخ‌های کارخانه‌ها قرار گرفته است. مواهب و نعمت‌های الهی بیش از هر زمان دیگر است و وسایل نشر اندیشه و گسترش علم و دانش و آگاهی از همه جای جهان در دسترس همگان قرار گرفته و می‌باید در چنین عصری مردم این جهان از هر نظر انسان‌های خوشبختی باشند، هم از نظر مادّی و هم از نظر معنوی.

ولی به خاطر تبدیل این نعمت‌های بزرگ الهی به کفر و صرف کردن نیروهای شگرف طبیعت در راه طغیان و بیدادگری و به کار گرفتن اختراعات و اکتشافات در راه هدف‌های مخرّب، به‌گونه‌ای که هر پدیده تازه صنعتی نخست مورد

بهره‌برداری تخریبی قرار می‌گیرد و جنبه‌های مثبت آن در درجه بعد است.
خلاصه این ناسپاسی بزرگ که معلول دور افتادن از تعلیمات سازنده پیامبران خداست، سبب شده که قوم و جمعیّت خود را به دارالبوار (هلاکت) بکشانند، همان دارالبواری که مجموعه‌ای است از جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی، با همه آثار تخریبی‌اش. همچنین ناامنی‌ها و ظلم‌ها و فسادها و استعمارها و استثمارها که سرانجام دامان بنیانگذارانش را خواهد گرفت، چنانکه در گذشته دیدیم و امروز هم با چشم می‌بینیم.
چه جالب قرآن پیش‌بینی کرده که هر قوم و ملّتی کفران نعمت‌های خدا کنند مسیرشان به سوی دارالبوار است.(1)

1- رجوع شود به: تفسیر نمونه، ذیل آیات 28- 30 سوره ابراهیم.

خطر تصوّف

20

یا اباذَر، یَکُونُ فی آخِرِ الزَّمانِ قَومٌ یَلبَسُونَ الصُّوفَ فی صَیفِهِم وَشِتائِهِم یَرَوْنَ انَّ لَهُمُ الفَضلَ بِذلِکَ عَلی غَیرِهِم اولئِکَ تَلعَنَهُم مَلائِکَةُ السَّماواتِ وَالأرضِ.

ای ابوذَر، در آخرالزّمان گروهی‌اند که لباس پشمی در تابستان و زمستان می‌پوشند و گمان می‌کنند با این کار بر دیگران برتری دارند. اینان کسانی‌اند که ملائکه آسمان‌ها و زمین لعنتشان می‌کنند.

نور هدایت

در حدیث مورد بحث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به مطلب مهم و سربسته‌ای کرده و آن این است که در آخر الزّمان جمعیّتی می‌آیند که در تابستان و زمستان لباس پشمی می‌پوشند و این کار را برای خود نشانه فضیلت می‌دانند. آنها از جمله کسانی‌اند که ملائکه آسمان و زمین لعنتشان می‌کنند.

در معنای حدیث دو احتمال وجود دارد:

نخست اینکه مراد حضرت ریاکاران است. انسان‌های ریاکار و خودبرتربین، در تابستان که مردم لباس‌های نازک می‌پوشند، لباس‌های ضخیم (پشمین و خشن) به تن می‌کنند و در واقع می‌خواهند در بین مردم به زهد و تقوا و فضیلت معروف و انگشت‌نما شوند. و این لباس شهرت است. اگرچه برخی علما

می‌گویند لباس شهرت آن است که برخلاف زندگی انسان است، ولی ما از احادیث این را نفهمیدیم و لذا می‌گوییم: لباس شهرت لباسی است که انسان بخواهد خود را مشهور به زهد و ورع و تقوا کند، نه هر شهرتی. و این معنا مطابق با لحن روایات است.
تفسیر دوم این است که حدیث اشاره است به صوفیّه و متصوّفه، زیرا صوفیگری از صدر اسلام وارد اسلام نشده بود، بلکه از جمله افکار التقاطی و وارداتی است که از قرن دوم به این طرف همراه با افکار هندی و یونانی از ممالک دیگر وارد اسلام شد و از طریق ترجمه کتاب‌ها به ممالک اسلامی منتقل گردید. به این ترتیب (طبق این تفسیر) حضرت محمّد صلی الله علیه و آله خبر غیبی می‌دهد که در آینده در بین امّت من گروهی پیدا می‌شوند و این لعن شدید که در روایت آمده متناسب با انحراف مکتبی است نه انحراف فردی؛ چرا که ممکن است انسانی را لعن کنند، امّا نه به این شدّت.
در اینجا با اطّلاعاتی که از گذشته دارم قدری به بحث در مورد این موضوع انحرافی می‌پردازم:

خطرهای تصوّف

تصوّف خطری است بس بزرگ برای اسلام و تشیّع و روحانیّت شیعه.
خطر اوّل این است که تصوّف راهش را از راه علم جدا می‌کند. اینان معتقدند که راه عقل راه منحرفی است که انسان را به حقیقت نمی‌رسانَد و پای استدلالیان چوبین است، بلکه باید راهِ دل را پیمود و استدلالات را دور ریخت.
در خانقاه‌ها که مراکز آنهاست، سخن از کتاب و علم، بحثی زشت و زننده محسوب می‌شود. یکی از اصحاب تصوّف در این باره می‌گوید: قبلًا که به مدرسه می‌رفتم و درس می‌خواندم و بعد در خانقاه به خدمت شیخ و سایر یاران می‌رسیدم، کتاب و قلم و دوات را پنهان می‌کردم که مبادا آنها ببینند. روزی دواتم

بیرون افتاد، یکی از هم‌مسلک‌هایم رو به من کرد و گفت: این را بردار و عورتت را بپوشان. آنها دوات را عورت و چیزی زشت که نمایان شده می‌پنداشتند و با کتاب و دفتر این‌گونه برخورد می‌کردند.

در حالات جمعی از آنها نوشته‌اند که هر چه کتاب داشتند در رودخانه ریختند. یکی از آنها که همه کتاب‌هایش را دور ریخته بود، در خواب دید که به او می‌گویند چنین و چنان کن و وقتی آنها را انجام داد به محضر شیخ رفت. او گفت: اگر دور نینداخته بودی هیچ بهره‌ای از محضر شیخ نمی‌بردی.

آنها با علم و عالم چنین دشمنی دارند. ممکن است که صوفی امروزی چنین نگوید، امّا اینها مسائلی است که در تاریخچه تصوّف ثبت شده است که علم را حجاب می‌دانند و عالِم را راهزن راه می‌شمارند، چنین جمعیّتی معلوم است که برای آنها حساب خاصّی باز شده.

اگر در برخی کتاب‌ها جمله «العِلمُ حِجابُ الاکبر» نوشته، مسلّماً منظور علمی است که باعث غرور و خودخواهی انسان می‌شود وگرنه هیچ‌کس ذات علم را نکوهش نمی‌کند، لذا اگر چنین جمله‌ای هم بود باید آن را تأویل کرد. این همه آیات و روایات در مدح علم و عالم داریم. قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى‌اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»(1) از این آیه استفاده می‌شود که فقط علما به مقام قرب خداوند راه می‌یابند. روز قیامت وقتی (جوهر) مداد علما با خون شهدا سنجیده می‌شود مداد علما برتر است.

در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود: «
فَتُوزَنُ دِماءِ الشُّهَداءِ مَعَ مِدادِ العُلَماءِ فَيَرجَحُ مِدادُ العُلماءِ عَلى دِماءِ الشُّهَداءِ
؛ خون شهیدان را با مداد دانشمندان می‌سنجند، پس رجحان دارد مرکّب و جوهر دانشمندان بر خون شهیدان».(2) اینها را که نمی‌شود هیچ پنداشت.

1- سوره غافر، آیه 28.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 14، ح 26.

حال در اینجا شاید این سؤال مطرح شود که چرا با علم چنین برخوردی دارند؟
جواب این است که اینان اعتقاداتی دارند که با استدلالات عقلی هماهنگی و سازگاری ندارد و با احادیث و آیات هم مطابقت نمی‌کند.
خطر دوم این است که اینان مرجعیّت و روحانیّت و این‌گونه مسائل را قبول ندارند و مقام پیر طریقت را بالاتر از مراجع می‌دانند و نزد آنها علما از قِشریّون و شیوخ صوفیّه از لُبیّون شمرده می‌شوند. یعنی علما را در مرحله شریعت و خودشان را در مرحله طریقت و حقیقت می‌دانند.
با توجّه به این دیدگاه به دستور شیوخشان، شکستن قوانین اسلامی را مجاز می‌دانند.
در تاریخچه آنها آمده که مثلًا وقتی فلانی شروع به سیر و سلوک در طریق تصوّف کرد، هر چه مال داشت به دریا ریخت. به کتاب احیاء العلوم غزّالی که از بزرگان و اکابرشان است و همه آنها او را قبول دارند مراجعه کنید که چه سخنان عجیب و غریبی دارد، حتّی بر خلاف مسلّمات فقه.
وی می‌گوید: من مدّتی به مسجد الحرام رفته، دور خانه خدا طواف می‌کردم، امّا چون به حق رسیدم دیدم که خانه خدا به گرد من طواف می‌کند. کسی که چنین عقیده‌ای دارد دیگر پایبند به مکّه و مدینه نیست.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن مقامش تا آخر عمر حج به‌جا آورد، ولی این آقا می‌گوید خانه خدا دور من طواف می‌کرد.
اینها به کسی که برای سر سپردن نزدشان می‌رود، اوّل دستور می‌دهند که باید رابطه با آخوند و روحانی را قطع کنی، در حالی که امام زمان (عج) برای زمان غیبت دستور فرمود که «
فَارجِعُوا فیها الی رُواةِ حَدیثِنا
؛ مراجعه کنید به راویان گفتارهای ما».(1)

1- کمال الدّین و تمام النعمة، ص 484؛ وسائل الشیعه، ج 27، ص 140.

ص: 610

ما معتقدیم در زمان غیبت به هیچ مقامی جز فقها و مراجعی که احکام خدا را از کتاب و سنّت استنباط می‌کنند نباید مراجعه کرد. از آنها می‌پرسیم این کسی که نامش را شیخ گذاشته‌ای آیا مرجع است؟ اگر نیست به چه دلیلی اطاعتش را واجب می‌دانی؟ مفترض الطّاعة بودنش از کجاست؟ چون کسی را نداریم که مفترض الطّاعة باشد جز پیامبر صلی الله علیه و آله و امام و نایب امام که مبیّن کلمات امام است.

پس مخالفت آنها با علم برایشان سود دارد و آن مفترض الطّاعة شمردن غیر مرجع است.

خطر سوم ساده بودن تأویل و تفسیر آیات و روایات است. آنها با الفاظ کتاب و سنّت بازی می‌کنند که این خودش داستان بسیار مفصّلی دارد. یعنی الفاظ کتاب و سنّت در دستشان مانند موم است و به هر شکلی که بخواهند تفسیر می‌کنند. به عبارت دیگر، تأویل در میان آنها بسیار ساده و آسان است.

به یک نمونه از توجیهات و تفسیر آنها توجّه کنید:

می‌گوید همه چیز را کنار انداختم و فقط قرآن را گرفتم، به این آیه رسیدم که « «قُلِ‌اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ»؛ بگو: اللّه سپس رهایشان کن» گفتم این هم غیر خداست.

جمله «ثُمَّ ذَرهُم» را با میل خودش این‌گونه تفسیر می‌کند، در حالی که مراد قرآن از «ذرهم» بت‌هاست، یا منظور، مخلوقین است.

وقتی اینها با آیات و روایات این‌گونه بازی می‌کنند، معلوم است که خیلی خطر دارند. و به همین دلیل است که عملاً برای خودشان ولایت بر احکام قائلند.

ما ولیّ فقیه را مجری احکام می‌دانیم و برای او ولایتی به حکم قائل نیستیم و احکام هم یا احکام و عناوین اوّلیّه است یا احکام و عناوین ثانویه.

احکام دستورهایی است که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داده‌اند، نه اینکه بگوییم حلال و حرام و واجبات را تغییر دهد. امّا اینها (صوفیّه) واقعاً احکام را تغییر می‌دهند و بسیاری از مسلّمات اسلام را تغییر داده‌اند. احتمال می‌دهم که این یکی از معانی روایت باشد، نه اینکه منحصر در همین یکی باشد.

یکی از شیوخ آنها می‌گوید: روز قیامت که می‌شود همه در سیطره جاه من‌اند حتّی محمّد و آلش. یا اینکه می‌گویند: رجبیّون، کسانی‌اند که در عالم مکاشفه، شیعه را به صورت خوک می‌بینند.
برای اطّلاع بیشتر در مورد این فرقه، مطالبی درباره تاریخچه تصوّف را از کتاب جلوه حق به قلم حضرت آیةاللّه العظمی مکارم شیرازی در اینجا می‌آوریم.
مورّخان نقل کرده‌اند که پیش از ظهور اسلام، بلکه پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام جمعی بودند که خود را «عشّاق جمال اللّه» و «الواصل إلی اللّه» معرّفی می‌کردند، ولی از آغاز پیدایی آنها اطّلاع چندانی در دست نیست، چنانکه اساساً معلوم نیست که این مسلک در کدام نقطه جهان پدید آمده است. برخی معتقدند که از هندوستان و برخی دیگر مبدأ آن را شام و مصر می‌دانند، امّا در اینکه این گروه پیش از میلاد در جهان بوده‌اند شاید هیچ گفت‌وگویی بین مورّخان نیست.

ورود تصوّف به اسلام

در قرن دوم هجری یعنی زمانی که همّت خلفای بنی‌عبّاس بر نشر علوم دیگران و ترجمه آنها به زبان عربی قرار گرفت و ازاین‌رو افکار عمومی به جنب‌و جوش افتاد و طبعاً بازار مذاهب گوناگون رونق گرفت، یکی از مسلک‌هایی که در میان مسلمین جایگاهی برای خود باز کرد همین مسلک «تصوّف» بود و تدریجاً بر اثر عواملی پیروانی پیدا کرد و به‌خصوص در میان اهل تسنّن پیروان بیشتری برای آن پیدا شد و سرانجام بساط خود را در میان «امامیه» هم گسترد و جمعی را به خود مشغول ساخت.

به گواهی پاره‌ای از اخبار، اوّل کسی که بذر این مسلک را در سرزمین اسلام پاشید، ابوهاشم کوفی بود. در کتاب حدیقة الشیعه از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که فرمود: «

انَّهُ کانَ فاسِدَ العَقیدَةِ جِدّاً وَ هُوَ الَّذی ابتَدَعَ مَذهَباً یُقالُ لَهُ «التَّصَوُّفُ

» وَجَعَلَهُ مَقَرّاً لِعَقیدَتِهِ الخَبیثَةِ

؛ او مردی فاسدالعقیده بود و همان کسی

است‌که مذهبی به‌نام تصوّف اختراع‌کرد وآن‌را قرارگاه عقیده ناپاک‌خودساخت». (1) از جمله ادلّه‌ای که پیدایی این مسلک را در قرن دوم هجری تأیید می‌کند روایتی است که در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده: «یکی از یاران آن حضرت خدمتش عرض کرد در این ایّام گروهی پیدا شده‌اند به نام صوفیّه، درباره آنها چه می‌فرمایید؟ فرمود: ایشان دشمنان ما هستند کسانی که به آنها تمایل پیدا کنند از ایشان خواهند بود و با آنها محشور می‌شوند. به همین زودی‌ها گروهی از اظهار محبّت‌کنندگان به ما تمایل و شباهت به آنها پیدا می‌کنند و خود را به القاب آنها ملّقب می‌سازند و سخنان آنها را تأویل می‌کنند. کسانی که مایل به آنها شوند از ما نیستند و ما از ایشان بیزاریم و کسانی که سخنان ایشان را رد و انکار کنند مانند کسانی‌اند که در خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با کفّار نبرد کنند».

مؤیّد دیگر اینکه احادیثی که در مذمّت صوفیّه و انتقاد از روش آنان وارد شده، نوعاً از حضرت امام صادق علیه السلام به بعد است.

در برخی اخبار تصریح شده که اگر دوستداران ائمّه علیهم السلام به آنها تمایل پیدا کنند ایشان از آنها بیزار خواهند بود و حتّی در یکی از آنها آمده که پس از آنکه امام هادی علیه السلام مذمّت فراوانی از صوفیّه کرد، یکی از یاران آن حضرت گفت: اگرچه آن صوفی معترف به حقّ شما باشد؟ حضرت مانند خشمناک به او نگاه کرد و فرمود: این سخن را بگذار! کسی که به حقوق ما معترف باشد راهی را که سبب آزردن ماست نمی‌پیماید. تا آنجا که فرمود: «
وَالصُّوفيَّةُ كُلُّهُم مِن مُخالِفينا وَطَريقَتُهُم مُغايِرَةٌ لِطَريقَتِنا
؛ صوفیان همگی از مخالفان ما هستند و راه آنها از راه ما جداست». (2)
مورّخان تصریح کرده‌اند که پیش از زمان مذکور اسم و رسمی از تصوّف و صوفی در میان مسلمانان نبود و اگر احیاناً لفظ «صوفی» در کلمات برخی پیشینیان دیده شود دلیل بر وجود این مسلک در صدر اسلام نیست، زیرا عرب

1- خاتمة المستدرک، ج 2، ص 92.

2- اکلیل المنهج فی تحقیق المطلب، ص 129.

این لفظ را بر «پشمینه‌پوش» اطلاق می‌کند. مثلًا از حسن بصری نقل کرده‌اند که گفت: «رَأیتُ صُوفِیّاً فی‌الطَّوافِ وَاعطَیتُهُ شَیئاً فَلَم یَأخُذْهُ؛ مرد پشمینه‌پوشی را هنگام طواف دیدم و چیزی به او دادم، نگرفت».
البتّه کسی نگفته است لفظ صوف و صوفی در زمان امام صادق علیه السلام پیدا شده و قبلًا در بین عرب نبوده تا اینکه به این‌گونه سخنان استدلال کنند، بلکه منظور این است که گروهی خاص که به این نام معروف باشند در آن ایّام نبوده است.
و سخنی که از حسن بصری نقل شده کوچک‌ترین دلالتی بر این موضوع ندارد.

چگونه آب و رنگ اسلامی به تصوّف داده شد

از آنجا که این‌گونه مسلک‌ها در هر محیطی وارد شود از روی قانون «تبعیّت از محیط» رنگ آن محیط را به خود می‌گیرد، طرفداران تصوّف به‌زودی آب و رنگ اسلامی به آن دادند و بخشی از فرهنگ و دستورهای اسلامی را به آن آمیختند و برای وفق دادن اعتقادات خود با عقاید و احکام اسلامی دست به آیات و اخباری زدند که بسیاری از آنها از سنخ متشابهات قرآن و اخبار بود و در نهایت آن، زهّاد صدر اوّل و جمعی دیگر از معروفین و مشاهیر اصحاب از قبیل سلمان و ابوذر را جزءِ خود دانسته و حتّی «خرفه» را به علیّ بن ابی‌طالب رساندند، در صورتی که هیچ‌کدام اساس نداشت.

امروز هم برای حفظ ارتباط خود با بزرگان صدر اسلام، سلسله مشایخی که هیچ سندی برای آن در دست نیست، ترتیب داده و به فعّالیّت مشغولند. ولی چون اصولاً طرز تفکّر و تربیت اسلامی با هرگونه دسته‌بندی در داخل اسلام سازش نداشت، به علاوه تطبیق تمام اصول تصوّف بر عقاید و احکام اسلامی میسّر نبود، لذا با همه این کوشش‌ها کار صوفیان چندان بالا نگرفت و از هر سو مورد حمله واقع شدند، امّا به هر حال در هر زمان در گوشه و کنار به اقتضای زمان و محیط، کم‌وبیش هواخواهانی داشتند.

انشعابات زیاد و انحطاط تصوّف

چون یکی از سرمایه های اصلی تصوّف اعمال ذوق و استحسان و به تعبیر برخی «عرفان‌بافی» است و البتّه آن ضوابط معیّن و معیار ثابتی ندارد و همچون موم به هر شکلی بیرون می‌آمد، روزبه‌روز مطالب تازه‌ای اختراع و بر تصوّف افزوده شد و چیزی نگذشت که انشعابات بسیاری در این رشته پدید آمد که هر کدام روش و عقاید معیّن و جداگانه‌ای داشتند. کتاب‌ها به‌خصوص اشعار زیادی در این باره نوشته و سروده شده و بدان پایه است که اگر امروز بخواهیم درباره شعب مختلف تصوّف و عقاید عجیب و غریب هر یک گفت‌وگو کنیم، قطعاً خالی از اشکال نیست و عجیب‌تر اینکه روزبه‌روز بر تعداد سلسله‌های آنها افزوده می‌شود و هرگاه شیخ طریقت از دنیا می‌رود چند شیخ دیگر با چند گرایش و عقیده مختلف جای او را می‌گیرند.

ولی این پیشامد امری بود طبیعی چون هر دسته و گروهی که از معیارها و ضوابط معیّنی استفاده نکند و مانند تصوّف بر روی محور ذوق و استحسان و مکاشفه و خواب دور بزنند به همین سرنوشت دچار خواهد شد و این اختلافات زمینه را برای انحطاط آماده می‌سازد.

از سوی دیگر، بر اثر فعّالیّت دانشمندان و علما و فراهم شدن وسایل نشر کتاب و سهولت ارتباطات و عوامل دیگر، چشم و گوش‌ها باز و پرده از روی بسیاری از کارها برداشته شده، در این هنگام کاخ تصوّف رو به ویرانی گذارد و بازار صوفیان کساد شد. همچنان که بر اثر ترقّی علوم تجربی، طبیعیّات فلسفه قدیم یونان که عالم را در چهار دیوار «عناصر اربعه» حبس کرده بود و عالم حیات و زندگی را با میخ‌های «أمزجه چهارگانه» به چهار میخ کشیده بود به سوی اضمحلال رفت، همین‌طور مسلک تصوّف بر اثر مبارزات علمای بزرگ و روشن شدن اذهان عمومی رو به انحطاط گذارد.

روشن‌تر بگوییم: امروز روزی نیست که کسی گفتار شیخ صفی‌الدین اردبیلی

را که می‌گفت: چهل شبانه‌روز به یک وضو نماز خواندم (1) باور کند و یا خریدار دعاوی عجیب بایزید بسطامی باشد که به او گفتند: فردای قیامت مردمان در زیر لوای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشند. گفت: به خدا، «لوائی أعظمُ مِن لواءِ محمّد؛ در آن روز پرچم من از پرچم محمّد بزرگ‌تر است».

یا اینکه کارهای نادرست حسین بن منصور حلّاج را بشنود و بر آن لبخند نزند، از جمله شیخ عطّار در کتاب تذکرة الأولیاء نقل می‌کند که حسین بن منصور حلّاج، دلقی داشت که بیست سال از بدنش بیرون نیاورده بود (خدا می‌داند که چگونه کثافات را از خود دور می‌کرد و غسل‌های واجب را انجام می‌داده است).

روزی به زور از بدنش بیرون آوردند دیدند که شپش زده.

او باز نقل می‌کند که حسین بن منصور حلّاج، یک سال در مقابل کعبه در آفتاب ایستاد تا روغن از اعضای بدنش بر سنگ می‌ریخت.

اگر کسی حالات بزرگان صوفیّه را در کتاب‌های خودشان مطالعه کند نظیر اینها را بسیار خواهد دید. کیست که امروز این سخنان را بشنود و طرفداران آن را خرافی و این عقاید را جزءِ خرافات نداند.

این جمعیّتی را هم که می‌بینید مانده‌اند برای آن است که در وضع و روش خود تجدیدنظر کرده و مقداری از عقاید و کردارهای پیشینیان را از آن حذف کرده و آن را به صورت دیگری که تا اندازه‌ای با وضع افکار عمومی محیط سازگار باشد درآورده‌اند.

اگر کسی بخواهد صدق این سخنان بر او روشن شود کتاب‌های پیشینیان صوفیّه از قبیل تذکرة الاولیاء، صفوة الصفا و نظایر آنها را که شرح حال رؤسای صوفیّه است با کتاب‌های امروزی آنها مقایسه کند.

وآخر دعوانا أن الحمد للّٰه‌رب العالمین.

1- صفوة الصفا، ص 258.

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».